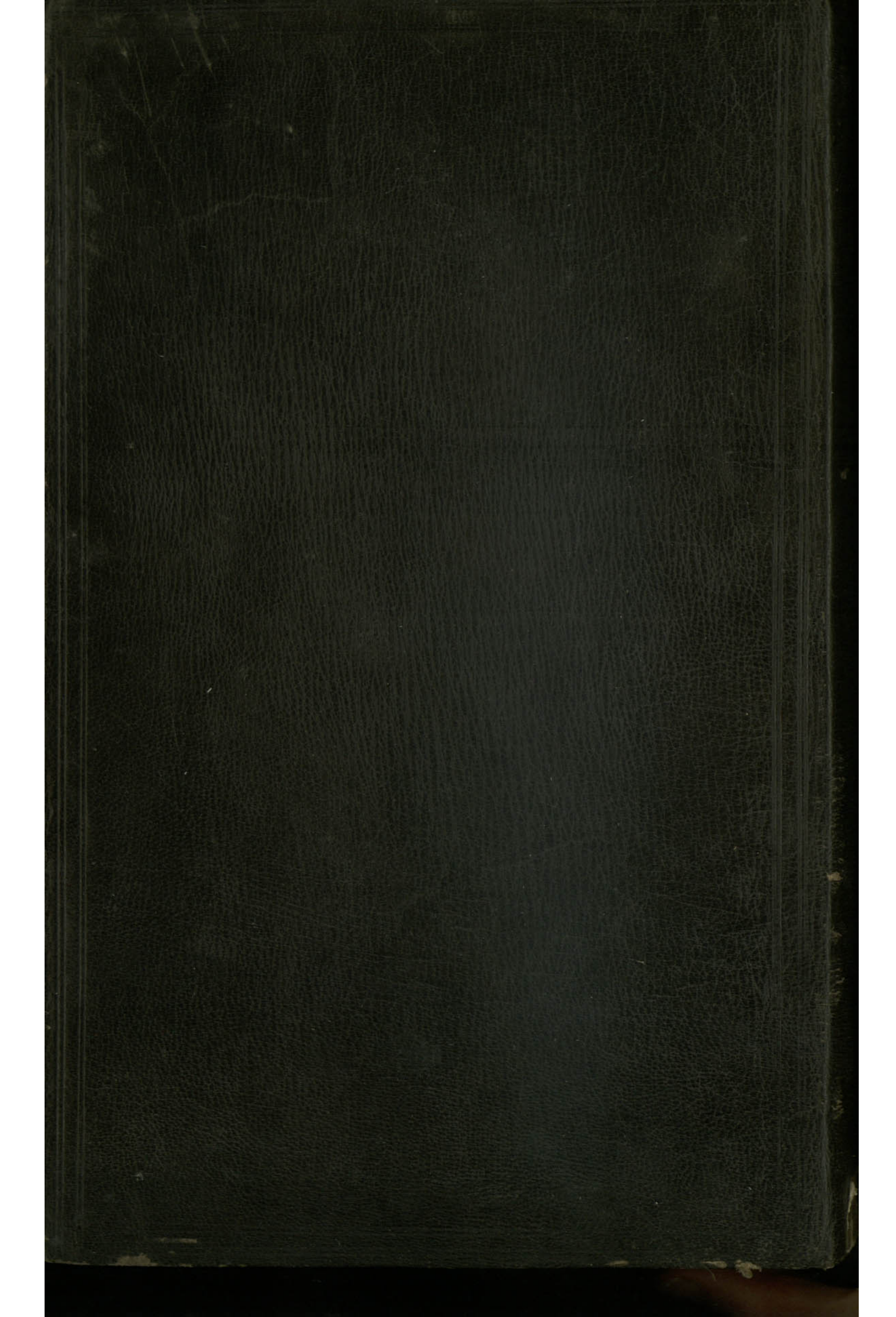
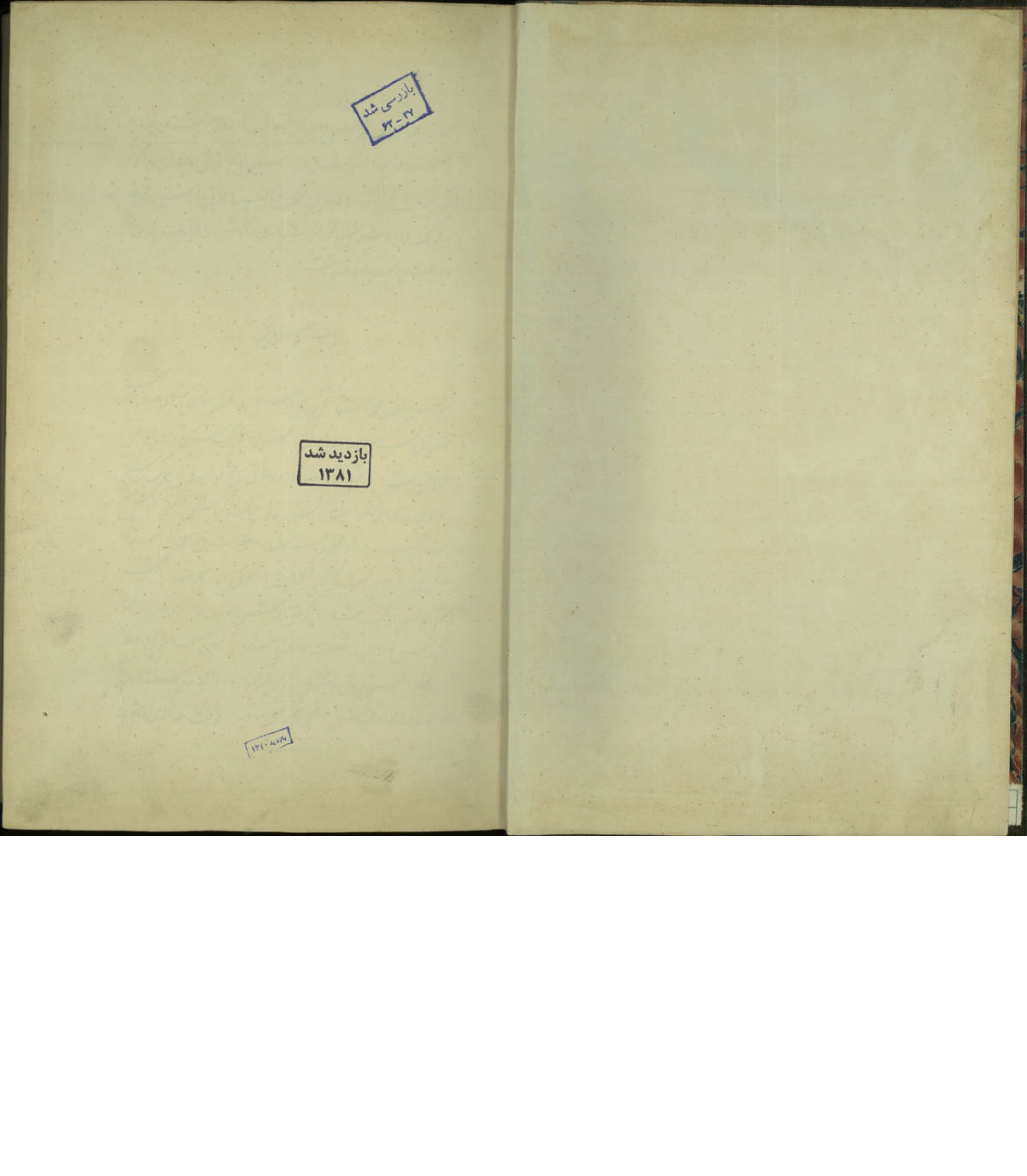







بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
بازدید شد
۱۳۸۱

بصره و بغداد و رقه و موصل و دیار بکر را متصرف بودند و در عربستان جدّه و مکّه (۶۵۴)
و صنعا و زبید را داشتند و ترانسیلوانی و افلاق و بغدان و راکوز
چهار ایالت خراج گذار بودند این مملکت وسیعه در اروپا و آسیا و افریقا
بر ممالک و ولایات چندین نفر از شاهان و خانشاهان و قیاصره و امپراطوران
و والیان و پرنس‌ها احاطه داشت

باب چهل و یکم

جلوس سلطان محمد ثالث قتل برادران سلطان عزل سنان پاشای صدر اعظم و
شوریدن سپاهیان در اسلامبول افساد و تحریک سنان و ابراهیم قتل
فرهاد پاشا یورش مجارستان و افلاق فتح گران عزل و مرگ سنان
سلطان والده و سعد الدین فتح ارلو جنک کرس نظم منحوس چغال زاده (؟) پاشا
صدر اعظم ورود محمد به اسلامبول سفارت ایران سفرای
اروپائی قرم لشکرکشی سنه ۱۵۹۷ عزل ابراهیم صدر اعظم
قتل جانشین او حسن پاشا گرفتن دشمن رعاب را محاصره اوفن (؟)
و کرویس و اردن شکست حافظ پاشا کشتن ساطورچی صفات
ابراهیم تسخیر کردن دشمنان پاپا و کانیشا را روابط دوستانه با دول اروپ
والده و وزرا شورش قتل خیرای یهودیه فوت سعد الدین و باقی و عالی

---

(۴۵۴) موافق رسم و عادت تغیر ناپذیری که از عهد سلطان محمد اول برقرار شده است
میبایست فوت یک سلطان را با خبر جلوس جانشین او در یک وقت انتشار داده گوشزد
خلایق نمود لهذا فوت سلطان مراد را پنهان داشتند تا وقتی که سلطان محمد از مانیسه
به اسلامبول رسید و بعد از این دیگر در دولت عثمانی محتاج به پنهان داشتن این مطلب
نخواهند شد زیرا که سلطان محمد ثالث آخرین ولیعهدی است که در حیات پدر
بحکومت ولایات مأمور شده در فوت او از پای تخت و تصاحب تاج و تخت
دور خواهد بود در آتیه سلاطین عثمانی از گوشه انزوای حرم قدم بر فراز تخت گذاشته
مشغول سلطنت خواهند گردید بدون اینکه قبل از رسیدن وقت در هوای خوش آزادی
تنفس نموده در یکی از ولایات مملکت مشق پادشاهی را کرده از قواعد اداره مملکت و
نگاهداری نوکر و رعیت تجربه حاصل کرده میزانی بدست آورده باشند مادر
محمد بقای وندیکی که بعد از این با سلطان والده هم شان خواهد شد فوت مراد را
بطوری پنهان داشت که وزرا نیز مطلع نگردیدند و بوستانجی باشی را که از
برای رساندن خبر بخدمت پسر فرستاده بود در چهار روز به مانیسه رسید و سلطان محمد بدون اینکه در
رفتن زیاد عجله نماید هشت روز بعد از دیدن کاغذ مادر باسلامبول رسید همین که از
کشتی بیرون آمده داخل کوشک بایزید گردید یک بار توپ های سرای و جارچیان
عمومی در کوچه و بازار خبر فوت مراد سیم و جلوس محمد ثالث را در شهر منتشر ساختند
همه اعیان و ارکان و وزرا از برای اظهار چاکری و تبریک بندگی خود را بخدمت سلطان رسانیدند
نعش سلطان مراد را با جلال و احترامی که رسم بود حرکت داده در مسجد سلیمیه در پهلوی
سلطان سلیم مدفون ساختند نماز سلطان را بواسطه میل فرهاد پاشا

قایم مقام خواجه سعد الدین معلم میخواست بگذارد بوستان زاده مفتی مجدداً خود را رسانید (۴۵۵)
و نماز را بجا آورد لیکن کینه فرهاد را از برای این کار در دل بگرفت از صد و دو نفر
اولاد سلطان مراد بیست و هشت نفر دختر و بیست نفر پسر بعد از او حیات داشتند
و موافق قانون معمولی دولت بعد از آنکه از دفن سلطان فارغ شدند نوزده نفر پسران
او را به قتل رسانیدند چهار نفر از آنها در جوانی و خوش اندامی امتیازی پیدا
کرده باهتمام قوی یا نوائی معلم در تحصیل علوم شایسته تاج و تخت شده بودند با وجود
از برای اینکه چالش و کوشش و ناله و نفرین آن بدبخت ها را کسی مطلع نشود میرغضبها
آنها را از لانهای سرای قرار دادند در میان آن نوزده نفر شاهزاده سلطان
مصطفی در علوم ادب و شعر مهارتی پیدا کرده بود چون خبر فوت پدر را شنید با
بر مرگ خود یقین حاصل کرده ابیات چند در مرثیه خود بگفت پس از قتل شاهزادگان
هفده نفر از کنیزان آنها که حمل داشتند همه را بدریا انداختند تابوت های
نوزده جوان را که با تل ها و مندیلها مزین کرده بودند با جلال تمام حمل کردند
و در پهلوی مدفن سلطان مراد که بیست و چهار ساعت بود مدفون ساخته
بودند دفن نمودند و بیست و هفت نفر دختر های سلطان مراد با همه کنیزها و گیس سفیدها و جان
فدا اغاتون و کوتاه قامتان و لالان با همه اشخاصی که بواسطه آنها تسلط و تقرب
داشتند سلطنت سلطان مراد را مغشوش و ملوث کرده بودند از سرای جدید
بیرون رفته در سرای قدیم منزل گرفتند برادر دایه سلطان محمد که الله محمد
نام داشت و در رکاب سلطان از مانیسه آمده بود بشان وزارت نایل گردید و خون
توائی معلم سلطان وفات کرده بود خواجه سعد الدین بجای او برقرار گردید ابراهیم برادر

(۴۵۶)

جانفدا که بتوسط خواهرش از قتل نجات یافته در قلعه یدی قلّه محبوس شده بود
سه روز بعد از جلوس سلطان بسیاست رسید صد و سی و شش کیسه که هر کیسه دارای
ده هزار دوکا باشد از خزانه جهة انعام جلوس جدید مطالبه کردند و این یک قسمت از
مبلغ های لازمه این کار بود زیرا که قسمت ینکچریها به تنهائی ششصد شصت هزار دوکا باشد
در دویم ماه فوریه با عظمت تمام از برای نماز جماعت تشریف فرمای مسجد گردیدند
دو سال بود که این رسم متروک شده بود زنها و لالها به بهانه اینکه شاید لشکریان در حق
سلطان اظهار بی احترامی نمایند سلطان مراد را از رفتن مسجد ممانعت میکردند دو روز
بعد موافق رسوم معمول در مناصب اهل دربار ترقی داده شد هزار و دویست نفر از پاژها
با غلام بچه های سرای ادرنه و اسلامبول را شغل و عمل دادند قاضی عسکران و دفترداران را
عوض نمودند چیقال قاپودان پاشا مغضوب شده جای او را به خلیل پاشا دادند حسن
ینکچری آقاسی معزول گردید آنوقت بعضی از دول اروپا و آسیا را از جلوس
سلطان جدید اطلاع دادند و همچنین حکّام ممالک عثمانی را نیز از این کار مطلع ساختند
اندکی بعد از فوت سلطان مراد کریمخان قزوینی از جانب شاه عباس با حوال ایلچی
حیدر میرزا آمده دایه شاهزاده را نیز با خود بیاورد چون آن شاهزاده جوان
در روز جلوس بشرف دست بوسی سلطان مشرف نشده بود در آنوقت باتفاق سفیر ایران
و وزیر در خانه خود بشرف دست بوسی مشرف گردید در شانزدهم ماه فوریه مهر
صدارت را به فرهاد مدعی سنان داده حکم کردند که با لشکرها به طرف افلاق روانه
شود سنان پاشا با سیصد هزار آسپر موجب مجدّداً به مالقارا فرستاده شد
و پسر او محمد که بیگلربیگی روم ایلی و حاکم افلاق بود احضار شده حسن پاشا پسر سوکولی

بجای او برفش

(۴۵۷)

بجای او برفش فرهاد دیوانی منعقد کرده وزرا و مفتی و قاضی عسکران و نشانجی
و دفترداران اربعه و آقایان ینکچریک ها و بولک ها همه را در آن دیوان حاضر نمود تا
مشورت نموده معلوم دارند که لشکرها از طرف افلاق حرکت بدهند یا به مملکت افلاق
حمله نمایند رای ها بیورش مملکت افلاق اتفاق نمودند دو روز بعد از آن
در وقتی که فرهاد پاشا از سرای بیرون آمده سوار شد که بخانه خود برود
هزار نفر از سپاهی اوغلان های تبریز که بآنها وعدهٔ برقرار شدن در جای سپاهیان
و مازتولوزهای مجارستان داده شده بود و در این جلوس تازه از انعام سلطانی
محروم مانده بودند در حوالی حمام خاصکی با جلو صدر اعظم رفته از بابت مواجب
پس افتاده و انعام جلوس عارض شدند صدر اعظم در جواب آنها گفت
بروید به سرحد حقوق شما در آنجا ادا خواهد شد چون آنها بنای داد و فریاد
گذاشتند صدر اعظم گفت مگر شما نمیدانید کسانیکه به رئیس خود اطاعت
نکنند کافرند زنهای آنها عقیم خواهند ماند آن جماعت که این حرف را
شنیدند نزد مفتی به شکایت رفته از او در تعیین حد شرعی سخن صدر اعظم
فتوا خواستند مفتی گفت ای برادران من از این کلام صدر اعظم شما
کافر نمی شوید و زن های شما عقیم نمی مانند به سلامت از پی کار خود بروید آنها
بطور تمسخر باهم گفتند مفتی بی پول فتوا نمیدهد آن وقت میان کوکتها
رفته بنای افساد و تحریک شورش را گذاشتند فردای آن روز مبلغ
چهل و هشت میلیان آسپر به سکّه طلا و نقره از خزینه بیرون آوردند
که مواجب و انعام سپاهیان را بپردازند لیکن سپاهیان گرفتن پول را

(٤٥٨) موقوف داشته سرفرها درا مطالبه نمودند زیرا که نهارا کافر که زنان نهارا عقیم خوانده
بود سعی های مفتی و قاضی عسکران در ارام کردن نها فایده نبخشید مفتی را دشنام
داده وزرا را سنگ باران کردند انوقت ینکچریک اقاسی محمد متغیر شده
حکم کرد تا ینکچریکان با چوب و چماق باتفاق بوستانچی های سرای که مسلح شده
بودند حمله برده سپاهیان را متفرق ساختند و وزرا بدون تشویش بخانه های خود
رفتند فردای آن روز صد هزار قروش به ینکچریکان انعام داده شد
و ده نفر از اقایان ایشان خلعت پوشیدند از وزرای دیوان
چیقالا و سیاوش و سنان را به گمان اینکه محرکین شورش بوده اند اخراج
بلد کردند اولی به قره حصار و دویمی را به قونیه فرستادند انوقت مواجب ماهه
در کمال نظم و ارامی پرداخته شد

شورش سپاهیان و تاخت و تاز میشل در افلاق و سواحل رودخانه

دانوب در فصل زمستان صدر اعظم را مجبور کردند بر اینکه در رفتن عجله نماید لهذا
موافق معمول از دروازه ادرنه بدون اینکه جلال زیادی بخود ببندد بیرون رفت
یک ماه بعد از ارتکاب قتلهای یرکوکی و بوکارست سردار کل قشون
میشل که کیرالی نام داشت و اصلا از اهل مجارستان بود شهر فلوک را
اتش زد پس از ان به قلعه ابترای حمله برده ابادی بیرون را بسوزانید
و شهر را محاصره نمود مصطفی چاوش و محمد چاوش که در انجا بودند
با کیرالی قرار دادند که ساکنین شهر اموال خود را گذاشته سلامت
بروند با وجود این عهد وقتی که شهریان بیرون رفتند افلاقیان

بر ایشان

(٤٥٩) بر ایشان تاخته هر که رسیدند کشتند و هر چه دیدند ربودند قهرا محمد چاوش ازروی
سرزنش به کیرالی گفت ای مرد خاین پس عهد و قول تو چه شد انوقت کیرالی
چند نفر از افلاقیان را بکشت تا عهد او را نشکنند در ششم ماه ژانویه مجارها باتفاق افلاقیان
بناحیه سیبیستر اغارت انداختند مصطفی سنجاق بیک آن ناحیه ایشان را
شکست داده چهار هزار نفر از انها به کشت در اواخر ماه آوریل صدر اعظم
از اسلامبول بیرون رفته در داود پاشا اردو زد ابراهیم پاشای
وزیر قایم مقام و محمد ینکچریک اقاسی از برای نظم و حراست پایتخت
ماندند ابراهیم اگرچه ظاهرا با صدر اعظم اظهار اخلاص میکرد لیکن در
باطن با سنان اتفاق و اتحاد داشت و در کارهای فرهاد اخلال نموده
از فرستادن مدد و تقویت های دیگر ممانعت مینمود و بسلطان وانمود میکرد
که چون لشکرها از فرهاد رنجیده اند با سرداری او از روی غیرت و میل
اقدام بجنگ نخواهند نمود بوستان زاده مفتی و باقی افندی قاضی عسکر با جراح
محمد و چیقال زاده او را تصدیق مینمودند فرهاد پاشا ده روز در ادرنه توقف نمود
چهار صد نفر از توپچیهای قدیم در انجا به اردو ملحق گردیدند یک چادر زرکی
که ینکچریکان قیمت کرده بودند توپچیهای مذکور خریده در اردو زده بودند
ینکچریکان با نوابطه بر توپچیان حمله برده ایشان را متفرق ساختند و
شکایت آن بدبخت ها در خدمت صدر اعظم فایده نبخشید و مجبور شدند
بر اینکه از اردو بیرون بروند و نیز در ادرنه صدر اعظم ولایات خراج گذار را
که یاغی شده بودند از برای اولین بار محل حکومت پاشایان قرار داده در میان

(۱۰۰۴)

ایشان تقسیم نمود بغداد را به بیگلربیگی شروان جعفر پاشا و فلاق را به ساطورچی
محمد پاشا واگذار کرده محمد بک نبی شهری را دفتردار افلاق نمود و پس از انقضای مدت
هفت هفته در ساوسیجوق اردو زد حسن بیگلربیگی روم ایلی در آنجا به طور فتح
با پانصد نفر اسیر و چهار هزار نیزه سر وارد اردو گردید و این سر و اسیر را از شکست
میشل والی یاغی افلاق بدست آورده بود صدر اعظم در آنجا پلی از قایق و نو ساخته
بشهر یرکوکی وصل کرده بود در این وقت ابراهیم پاشا به اتفاق سایر دوستان
سنان تدابیر زور آمیز خود را چنان خوب و استادانه بکار بردند که احمد آقای قاپوچی
باشی مامور شد که به اردو رفته فرهاد را به قتل رساند مهر صدارت را که
سلطان به برد جاسوسان فرهاد او را از این مطلب مطلع ساختند مشار الیه دو روز
پیش از رسیدن احمد آقا مهر صدارت را به ساطورچی محمد وزیر سپرد و خود بنه و اغروقی که داشت
برداشته با سه هزار سوار وفادار یکدل بطرف اسلامبول روانه گردید در بین راه
به سواران شامی برخورد که سنان چون از برای نوبت چهارم بمسند صدارت
نشست آن سوارها را بگرفتن فرهاد مامور نموده گفت اموال او را بشما بخشیدم برای از
من پا و ریدوسی هزار دوکا به بوستان زاده مفتی داده فتوای قتل او را در خصوص شکایت سپاهیان
صادر کرده بود فرهاد بنه خود را گذاشته به بلندیهای آن حوالی بالا رفت و از آنجا
تماشای غارت اموال خود را مینمود بعد خود را به کوه های آوستر انجا کشانیده
از آنجا بمزرعه که در حوالی اسلام داشت و لیتروف مینامیدند رفت و در آنجا اموال
خود را بتوسط سلطان والده فدای جان خویش ساخته دستخط شریفی از سلطان
بگرفت که با اطمینان و آسودگی در مزرعه خود بماند و در ازاء آن دستخط بتوسط سلیمان

(۱۰۰۶)

طبیب یهودی یک کارد جواهر بسیار نفیس تقدیم حضور سلطان نمود و با اطمینان خط
شریف سلطان با رفقا و دوستانیکه داشت مجالست نموده خود را آسوده می‌پنداشت
تا یک روزی در وقت صبح بوستانچی باشی غفلتاً حاضر شده او را بگرفت و در قلعهٔ یدی قله
محبوس ساخت پس از آن برحسب تکلیف ابراهیم و دلایلی که از قلم سریع الاثر آوخچی زاده
رئیس افندی نگاشته و ناشی شده بود خط شریف دیگر در قتل فرهاد صادر گردید چاوش باشی جهت
اجرای حکم به قلعهٔ یدی قله رفته فرهاد را خفه نمود نعش او را در سردابی که خودش در حوالی
قراپوب ساخته بود دفن کردند این شد اجر و مزد خدمات امیر آخور بزرگ مراد سیم که
بحمایت سلطان بقایای عسکر ایران شد و بعد از فتوحات چند حیدر میرزا را به اسلامبول آورد
و دو مرتبه بمنصب صدارت نایل گردید سلطان والده باز در استخلاص جان او سعی کرد
لیکن فایده نبخشید چیقالا که مامور مجارستان شده بود خواست اسبهای فرهاد را
خریداری نماید سلطان والده به او اطلاع داد که در اقدام این کار خودداری نماید والا
جانش در معرض تلف خواهد بود چیقالا حکم والده را به سلطان بنمود و سلطان را
متغیر ساخت تا به قتل فرهاد فرمان داد

ده روز بعد از قتل فرهاد سنان پاشا از اسلامبول بیرون رفته بطرف افلاق
و محل پل یرکوکی روانه گردید و فرموند کالز که حامل قورخانه و سایر ملزومات توپخانه بودند
از دریای سیاه داخل رودخانهٔ دانوب شدند که تا رسیجوق بالا بروند همین که پل
رودخانه آماده شد لشکریان عبور نموده به طرف بوکارست روانه
گردیدند به فاصلهٔ چهار میل از آن شهر در تنگهٔ کالوژران که مشحون از
جنگلهای سخت و باتلاق های عمیق است به لشکر افلاق برخوردند صدر اعظم

(۱۰۰۳) ینکچریکان را در میان جنکل صف ارائی کرده ده عراده توپ در بالای بلندی قرار داد
واز حوالی پل کالوذران شروع به حمله نمود چهار نفر از پاشایان که ساطورجی محمد
وحیدر وحسین ومصطفی باشند از پل کذشتند واز صبح تا وقت عصر مشغول جنک بودند
دوازده عراده توپ از دشمن کرفتند لیکن طرف عصر افلاقیان اشرار از طرف
باتلاقها بر انداز پاشاها حیدر وحسین ومصطفی در میان باتلاقها تلف شدند خود صدر اعظم هم
نزدیک بود فرو رفته خفه بشود که یکی از لشکریان رسیده او را کرفته بیرون کشید
در وقت شب بعضی از باروط ذخیرهٔ ینکچریکان اتش کرفت اهل اردو بکمان اینکه
دشمن حمله آورده است متفرق وفراری کشتند در انوقت میشل بسمت بوکارشت
وترکوویشت رفته بود از انجا خود را ابتر حد ترانسیلوانی رسانید صدر اعظم
به بوکارشت رفته انجا را متصرف شد وکلیساها را بدل بمسجد ساخت ودر شورای
جنکی قرار بر این شد که شهرهای بوکارشت وترکوویشت را استحکام
بدهند لهذا قلعهٔ الکسندر والی سابق را از این قلعه بوکارشت قرار داده در مدت دوازده
روز بناهائیکه از برای مزید استحکام آن لازم بود در اطراف آن ساختند
بیرد اختند ساطورجی محمد حاکم افلاق را با هزار نفر ینکچری یک وهزار نفر قول اوغلی در بوکارشت
بکذاشتند ودر مدت یکماه حصاری از چوب بدور بوکارشت وترکوویشت
کشیده شد بعد از شش هفته میشل در برابر ترکوویشت نمودار کردید وپس از
سه روز محاصره ویورش مسخر ساخت دو هزار وپانصد نفر که در انجا ساخلو بودند
با علی پاشا وقوچی بک بدست میشل افتادند آن ظالم وحشی چوب به ماتحت آن
بدبختها فرو کوفته بر روی اتش ملایم نکاه داشت تا کباب شدند سنان پاشا طرف بوکار

(۱۰۰۳) عقب رفت پانزده روز در انجا توقف کرد وقلعه که از چوب ساخته بود اتش زد
توپها را در میان عرابه‌ها بار کرده با لشکری که داشت در کمال پریشانی واغتشاش بطرف
یرکوکی روانه کردید در انجا حرص وطمع سنان عبور کردن از پل را مشکل ساخته
لشکر وتوپخانه را معطل نمود تا دشمن از عقب رسید وزیان وخسارات کلیه
وارد آورد چون در تاخت وتاز تابستان چندین هزار کوسفند وجمعی از اسرا واغنام
دیکر بدون دادن خمس کذشته بودند در انوقت سنان پاشا مامورین معین
نمود که در سر پل ایستاده خمس انها را موضوع کنند از دحام انسان وحیوان واجرای
اجحافات قشون را از کذشتن پل مانع کردید در این بین‌ها میشل با لشکر خونخوار از دنبال
برسید رمه‌ها وکله‌ها ضبط کرد واخذ خمس غنائم موقوف ومتروک کردید سنان
به شنخه شب از پل بکذشت چون صبح شد توپخانه ونه اقین چیان در بالای پل
برروی هم ریخته بودند میشل توپها را به سمت پل بست تا پل را بشکند کلوله‌هائی که از دحام
وجمعیت اقین چیان بر میخورد قتل مفرطی از انها میکرد عثمانیان بجهة اینکه توپها بدست
دشمن نیفتد همه را برودخانه ریختند چون پل خراب شد هر چه از لشکر عثمانی
که در انطرف مانده بودند در دست افلاقیان کشته شدند موجهای رودخانه ذونو
از خون کشتکان رنکین کردید یک نفر از اقین چیان که در ساحل چپ رودخانه
مانده بودند زنده نماند واین جماعت بعد از ان صدمه دیکر مانند سابق معتبر
پایدار نشدند میشل یرکوکی را محاصره وبعد از سه روز یورش وحمله مسخر
نمود وهمه مستحفظین انجا را به قتل رسانید کاغذهای تاتارستان
که متعهد می‌شد میشل ورضوان فراری را کرفته به کارکذاران دولت بسپارد

(۴۶۴) مشروط بر آنکه حکومت افلاق را یکی از بک های او بدهند نه آنکه بپذیرد

در روزیکه سنان پاشا بطرف افلاق حرکت میکرد پرنس مانسفلد

سردار کل قشون امپراطور در مجارستان شهر گران را محاصره کرده بود اغلب امرا و نجبا
و بزرگان ممالک آلمان و مجارستان و بوهم و ایطالیا و بلژیک که ذکر اسامی آنها فایده
ندارد در تحت فرمان او بودند در وقتیکه یکماه میشد مشغول محاصره بودند بیست هزار
نفر از لشکر ترک بجنگ عیسویان آمدند سرکرده های آن لشکر از اینقرار بودند
صوفی سنان پاشا حاکم افان و میخالیچ لو احمد پاشا حاکم تمسوار و تریاکی حسن پاشا حاکم
زیگت و عثمان پاشا حاکم رعاب و چرکس محمود پاشا حاکم حلب و سردار کل این سرکرده ها
محمد پاشا پسر سنان پاشای صدر اعظم بود که مدتی در افان منتظر ماند که شاید لشکر امپراطور از آن
حدود عبور نمایند تا با ایشان در مقام ستیز و آویز برآید بالجمله جنگ سختی در میان هر دو
لشکر در گرفت عثمانیان شکست خوردند و عثمان پاشا در حوالی تپه دکن با چهار هزار نفر
کشته گردید تمام اردوی اتراک که مشحون بود با پانزده هزار چادر با تمام اسباب
و ادوات نفیسه با نضمام سی و نه عراده توپ و بیست عدد علم نصیب فاتحین گردید
بیکلربیکی زیگت توپ های بزرگ [illegible] که از آثار فتوحات سلطان
سلیمان بودند حمل عرابه ها کرده بر گاوها بست و با زحمت بسیار از چنگ دشمنان
رهانیده به افان رسانید قره علی بک خویش لله محمد پاشا از کسانی که [illegible]
سنان پاشا رفت و مراجعت نموده با هزار و پانصد نفر عزب و سنجاق بک تولی و محمد
بیکلربیکی اناطولی خود را بقلعه گران درانداختند قره علی بک با نادا سدی و پالفی
ملاقات کرده هرچند سعی کرد که محاصره را موقوف بدارند ممکن نشد و آنها نیز

هرچه خواستند

(۴۶۵) هرچه خواستند قره علی را راضی به تسلیم کردن شهر نمایند بجائی نرسید مدت محاصره
امتداد یافت شهر پایین گرفته شد اهل قلعه از تشنگی بستوه آمدند قیمت یک کوزه
آب به چندین دوکا رسید قره علی از کار فرو ماند عبدالله بیکلربیکی کوپان گرفتار
گردید محمد پاشا بیکلربیکی اناطولی هرقدر از پسر سنان مطالبه مدد نمود فایده حاصل نشد
بالاخره مجبور شده با نادا سدی و پالفی قرار تسلیم کردن شهر را بدادند و اتراک
اذن یافتند که با عیال و اطفال و اموال هر جا که خواهند بروند لهذا سی عدد
سفینه بآنها داده شد تا همه را به ویشگراد رسانیدند عدد ایشان به پانصد نفر مرد
و هزار نفر زن و اطفال و زخمدار و مریض میرسید اتراک در ایام حکومت و غلبه خودشان
آنچه از مجسمه ها و سایر آثار قدیمه در شهر یافته بودند همه را محترم داشته محافظت نموده
لیکن آلمانها پس از ورود به شهر هیچ چیز را باقی نگذارده همه را شکستند و پایمال نمودند و بحرکات
وحشیانه قلعه را رسوا و ملوث ساختند محمد بیکلربیکی اناطولی و حکمران گران قبول
نکرد که با امرای عیسوی ملاقات نماید لیکن پسر شمسی پاشا که از اولاد پرنس های ذوالقدر
بود بدیدن ایشان رفت سرداران امپراطوری لازمه نوازش و احترام را
در حق او بعمل آورده نجابت و اصالت تصدیق نمودند و اتباع بیکلربیکی اناطولی را
حمل بسختی حالت ترک کردند پشوی مورخ نیز در این ملاقات همراهی کرده بود
پالفی شکست خوردن صدر اعظم را در باتلاقهای افلاق از برای او
نقل کرد چون دید آن عثمانی در باور کردن این مطلب اطمینان درستی ندارد
تنفر خود را در دروغ گوئی اظهار داشته گفت این صفت و حالت
مخصوص اتراک است و خداوند از برای تنبیه گنهکاران را مسخر ما

(۱۰۰۶) کردانید بعد از تسلیم شدن کران شهر و قلعه ویشگراد نیز به تدبیر سرکردهای
ایطالیائی یا بواسطه خیانت عثمان آقا که از دین اسلام برگشته مندیل ترکی را به کلاه
عیسوی تبدیل نمود بدست لشکر امپراطور افتاد از شنیدن اخبار تسخیر آن دو شهر
محمد سنجاق بک که اصلاً عیسوی و ناشس کرکوار بود قلعه و نوتن را آتش زد
پالفی معجلاً به انجا رفت تا آتش را خاموش کرده قلعه و شهر را متصرف شود کلیس را از حدود
خروات امپراطوریان گرفتند و اتراک استرداد نمودند در سابنجی بابک کاپیتان
دیگر بابوکزا را اکبر گرفتند احمد پاشای خواجه پطرهینار را محاصره نمود مجارها
در گرفتن صوللنوک و اتراک در محاصره لی پا کوشش بی فایده کردند
از سرحدات مجارستان و افلاق هر روز از بابت شکستهای تازه
شکایت نامه به اسلامبول میرسید و سرحدداران ترک مطالبه مدد مینمود شهرهای ابرائی
و وارنا و کیلیا و اساکچی و اسمعیل و سیلیسترا و برکوکی و روسچوق
و بوکاریت و آق کرمان و جان کرمان و تونار کمان نهب و غارت شده بودند کران
که از شهرهای معشوقه سلیمان بود محصور و مسخر دشمنان گردید مفتی یک قصیده مصیبت
آمیزی را که عالی چلبی در حالت حزن انگیز سرحدات بنظم در آورده بود بنظر سلطان
رسانید انوقت سلطان حکم کرد که در میدان اب دوان مشغول دعا و نماز شوند
شیخ محی الدین وعظها از صوفیه بذکر ایات و احادیث جهادیه غیرت مردم را بحرکت در آورد
و هشت روز بعد از آن در اسلامبول و اسیای صغیر زمین لرزه اتفاق افتاد و گفتند
چند قریه و دهکده از این حادثه خراب و ویران گردیدند همین که صدر اعظم باسلامبول وارد
گردید بی اتفاقی سلطان را در خصوص شکستهای افلاق و از دست دادن کران فرا

احساس نمود مهر صدارت را از او گرفته باز به مالقارا روانه اش و ارشد الله محمد شوهر (۱۰۰۶)
دایه سلطان را صدر اعظم کردند مشارالیه پسر یکی از صاحب زعامتهای صاروخان بود
چندی در جزو چاوشها برقرار گردید و بعد از آن نویسنده موقوفات مکه معظمه شد
چون زنش را دایه سلطان محمد کردند بواسطه زنش روز بروز ترقی کرد و چکار وش سفید
در خانه ولیعهد گردید همین که سلطان به تخت به نشست شان منصب وزارت باو داد
تا در انوقت که سنان را اخراج کردند او را بمسند صدارت نشاندند در مدت
دوازده سال از ادنا درجه نوکری به رتبه اعلا و شخص اول دولت رسید لیکن سه روز
بعد از گرفتن این منصب زندگانی را وداع گفته بود این مرگ ناگهانی را از علائم سماوی شمرده
که حکم میکرد بر انکه مهر صدارت را مجدداً به سنان واگذار نمایند مشارالیه در انوقت زیاده
بر هشتاد سال داشت و با ابراهیم وزیر شوهر خواهر سلطان مانند سابق اتفاق
و اتحاد نداشت بلکه آشکار و واضح با یکدیگر اظهار عداوت مینمودند ابراهیم امید
داشت که مهر صدارت را باو بدهند و بطور صریح میگفت که سنان پیر شده است
و خرافت او را فرو گرفته است دیگر شایسته خدمت نیست سنان هم عداوت
خود را درباره ابراهیم نهان نمیکرد در دیوان و در حضور سلطان از بدگوئی او مضایقه
نمی نمود چنانچه یک مرتبه در دیوان باو خطاب کرده از روی عتاب گفت من تو را از رجای
خودم قایم مقام کردم و تو هرچه اشخاص ناقابل بود مامور خدمت سرحدات
کردی تا اسباب خرابی و شکست را فراهم آوردند و در حضور سلطان
باواز بلند میگفت اینها میگویند من پیر و شکسته شده ام و از من کاری ساخته نمی شود اگر
ابراهیم این سخن را میگوید با من بمیدان بیاید تا یک دو نیزه با هم رد و بدل نمائیم او

(۱۰۰۶) کمر بند ابراهیم آغا را گرفته بطرف بیرون می‌کشیدند در هر حال سنان جرئت نموده بسلطان
گفت باید در امور سلطنت پیروی سلطان سلیمان را نموده خود شخصاً مرتکب لشکرکشی و
کشورگشائی شود ینگچریکان نیز می‌گفتند اگر سلطان بنفس شریف اقدام بجنگ ننمایند
از جای خود حرکت نخواهند کرد خواجه سعدالدین معلم نیز با سنان هم عقیده شده سلطان را
در این کار مصمم ساختند و همچنین عریضه‌های پی در پی که از سرحدات میرسید حضور سلطان را
مستدعی شده سلامتی لشکر و صلاح کشور را در حضور سلطان میدانستند باین واسطه سلطان
فرمان داد تا تهیه ملزومات جنگ را ببینند که در بهار آینده عازم یورش مجارستان
شود جراح محمد پاشای وزیر با صد و هشتاد هزار دوکا مامور بلغراد شد تا خریداری آذوقه
نماید ششصد و بیست هزار دوکا بهمه جهت از خزانه بیرون آوردند دفتردار دوم با ...
قرامانی به تدارک ملزومات پل‌ها و کشتی‌ها مامور شدند نشانچی حسن پاشا
بنظارت مهمات سفر معین شده امیرآخور مامور حاضر کردن اسب و قاطر گردید
فصل زمستان بدین تدارک و حاضر کردن ملزومات سفر بسر رفت و سنان
آماده تحصیل امتیازات جدید بود که در یکی از روزهای چهارشنبه که از ایام منحوس سنین
محسوب میشود بمرگ ناگهانی درگذشت این البانی درنده دشمن وحشی علم و
و طالبان مدنیت بود و همه فضلا و شعرا از او متنفر بودند و او نیز با طایفه مذکوره
بطور سختی و بی ادبی رفتار میکرد عالی مورخ که از او رنجش داشت بعضی از
هجوهای شعرا را در خصوص قبر او که در حوالی دروازه پاره ماقی قاپو واقع است
گفته بودند در تاریخ خود ضبط نموده است دولت زیادی که از سنان باقی
ماند بر حرص و طمع و خست او دلیل بزرگی میباشد و زینت و تجمل آن عهد را نیز از

انجا میتوان استنباط کرد از جمله متروکات او ششصد هزار دوکا طلا و دو میلیان و (۱۰۰۶)
نهصد هزار آسپر نقره بود بیست جعبه جواهر و پانزده تسبیح مروارید و سی عدد گل
الماس و بیست مثقال گرد طلا و بیست عدد ابریق و یک دستگاه بازی شطرنج و هفت
سفره چرمی جهت روی میز همه الماس نشان بودند شانزده عدد پرده
جلونجاری و شانزده عدد زین و سی چهار زوج رکاب و سی و دو عدد سپر همه
جواهرنشان بودند صد و چهل کلاه خود و صد و بیست کمربند و شانزده دست بند
که در همه جواهرهای قیمتی بکار رفته بود ظروف و اوانی زیاد ششصد پوستین خز و ششصد پوستین
سمور و سی پوستین از پوست روباه سیاه هزار و هفتاد و پنج توپ قماش‌های
زری و ابریشمین و نهصد پوستین سنجاب شصت و یک پیمانه مروارید
دو گردن بند الماس دو زین پوش جواهر سی دست زین مروارید
این همه دولت و مکنت و تجمل مایه حیرت و تعجب است لیکن پس از دیدن
تفصیل اموال و ترکه رستم پاشا شوهر سلطان مهرماه این اموال نباید اسباب
حیرت بشود عالی که از جمله مورخین راستگوی با بصیرت عثمانی و تا این وقت
اسباب هدایت ما بود از ما جدا میشود و تاریخ او تا فوت سنان پاشا
وصدارت ابراهیم پاشا شوهر جوهر سلطان ختم میشود
در این سال دولت ونذیک بتوسط سفیر مخصوص تبریک جلوس گفته
تجدید معاهده نمود و شاه عباس ذوالفقار خان را به سفارت فرستاده تهنیت
جلوس گفت و از فتوحات خراسان و غلبه بر عبدالمؤمن خان اوزبک اطلاع
داد و سلطان محمد نیز راپورت مبسوطی از بابت فتح اگری جهت شاه فرستاد

(۶۷۰) سفیر ایران با یک نفر فرستادهٔ پادشاه روس خیال داشتند که بعد از ادای تهنیت
بگرجستان بروند و در میان پرنس های انجا سیمون لوارصاب و الکسندر که
اختلاف بود اصلاح نمایند سلطان بواهمهٔ اینکه شاید گرجیان با روسها سازش کرده
بضدیت عثمانیان اقدام نمایند فرمود سفیرین ایران و روس را در اسلامبول نگاه بدارند
یک نفر ایلچی از طرف دادیان حکمران گوریشید و چرکس جهة ادای تهنیت آمده
هفده نفر غلامان جوان چرکس با چند قوش شکاری پیش کش کرد فرستادهٔ انگلیس هم شهرت داد
که از جانب ملکه مأمور است بر اینکه دولت لهستان را با دولت عثمانی در ضدیت
والی های ترانسیلوانی و بغدان متفق و متحد نماید با وجود همهٔ تغییرات که در اشخاص
وزرا و صدور داده شد باز روح سلطنت و جان دولت سلطان والده سلطان
بقای وندیکی بود که از ترس کسر و نقص اقتدار و اعتبار خود مفارقت سلطان و عزیمت
او را به یورش مجارستان مکروه میداشت و میخواست بهر تدبیری که از او برمی آمد
سلطان را از رفتن ممانعت نماید باین واسطه رشتهٔ همه علائقی را که ممکن بود با مذهب
اباء و اجداد خود داشته باشد از هم گسیخت و قصد کرد که همه عیسویان اسلامبول را
بقتل برساند در اخر موافق فرمان سلطان مقرر شد بر اینکه هرکه از یونانیان که صاحب زن
و عیال نیست بفاصله سه روز از اسلامبول بیرون برود و نیز سلطان
در رعایت تکالیف شرعیه خیلی اظهار تعصب و سختی نموده سه نفر زن را که روزه
خورده بودند فرمود تا در میان آب غرق نمودند
ابراهیم پاشای صدر اعظم سرعسکر لشکر مجارستان نامیده شد و خواجه سعد الدین
که در آن یورش ملتزم رکاب بود مقرر شد که از همین وقت در همهٔ

(۶۷۱) مجالس شورا حضور داشته باشد سه روز بعد از صدارت و سرعسکر شدن ابراهیم پاشا
سعد الدین با پسر خود جهة تبریک و تهنیت بخانهٔ او رفت از اتفاقات
بوستانزادهٔ مفتی نیز در انجا موافق راپورتیکه از افلاق رسیده بود
میشل والی یاغی انجا مستدعی شده بود که اولیای دولت از تقصیرات او
گذشته به تابعی و باج گذاری قبول نماید سعد الدین راپورتها را در عوض رئیس افندی
بخواند و یک گفتگو و مناقشهٔ شدیدی در میان مفتی و خواجه درگرفت عقیدهٔ
خواجه بر این بود که اگر میشل پسرهای خود را برهن بدهد عفو و اغماض در حق او از
برای دولت اصلح است و بوستانزاده میگفت با وجود تقصیرات
بزرگ که از میشل صادر شده ابدا نباید از او عفو و اغماض نمود چون مفتی بعد از
این قال و قیل برخواسته برفت سعد الدین رنجیده خاطر گردید لکن رفتن
مفتی را غنیمت شمرده رئیس افندی را واداشت بر اینکه جواب میشل و اعیان
افلاق را بطور دلخواه خود و امیدواری انها بنوشت و سعد الدین در تمام
مدت این یورش اعتبار و اقتدار خود را از دست نداد سلطان در بیست و یکم
ماه ژوئن ۱۵۹۶ مطابق سنهٔ ۱۰۰۵ هجری با لشکرها از اسلامبول حرکت کرد و سعد الدین
هر روز صبح پیش از وزرا بخدمت سلطان رفته قرار احکام یومیه را موافق خیالات
خود میداد در ادرنه از برای پسر خود اسعد که بیست و شش سال از عمر او رفته بود منصب قضاوت
اسلامبول را بگرفت لیکن سلطان والده که حامی عبد الحلیم قاضی سابق بود اسعد را راه
نداد خواجه و صدر اعظم از این کار رنجیدند و سلطان فرمود احکام سلطان والده
مطاع است لیکن می توان کاری بهتر از این از برای اسعد معین نمود لهذا صدر اعظم

(۴۷۲ ع) منصب بزرگ قاضی اعظمی را به اسعد داد همین که لشکرها به باتوچینا رسیدند
محمد پسر سنان صدر اعظم متوفا بدست بوسی سلطان حاضر گردید با وجود این
در بلغراد او را با دفتردار علی چاوش کج دهان به محبس فرستادند زیرا که سبب
از دست دادن شهر و قلعهٔ گران ایشان را میدانستند همهٔ اموال آنها
ضبط دیوان شد علی را بعد از آنکه حکم قتلش صادر شده بود بخشیده شد و
دفترداری لشکر به او واگذار گردید محمد نیز دوباره در منصب وزارت برقرار
گردید لیکن چون دیگر چیزی نداشت که بتواند از عهدهٔ مخارج سفر برآید در بلغراد مأمور
توقف گردید در یک شورای جنگی رایها به محاصرهٔ ایرلو قرار گرفت لهذا
پلی بر روی رود دانوب انداخته لشکرها را عبور دادند و پنج روز بعد از گذشتن
از پل اردوی عساکر در صحرای میشدن زده شد در آنجا
بیگلربیگی روم ایلی حسن پسر سوکوللی با لوائی که همه غرق آهن و طلا بودند به اردو
ملحق گردید و در آنجا خبر رسید که چون هاتوان محصور دشمنان است
باید معجلاً مدد به آنجا فرستاده شود چیقال زاده وزیر مأمور شد که بزودی خود را
به آنجا برساند لیکن پاشا را به قدری آهسته و سنگین حرکت کرد که تا رسیدن او
دشمنان شهر را یورش گرفته محافظین را از دم شمشیر گذرانیدند با این
حالت سلطان نگذاشت که به هیچ وجه آثار بی‌اعتنائی در حق چیقال اوغلی بروز
و ظهور نماید ابراهیم دفتردار لشکر بجهت شکایت ینگیچریکان معزول شده علی کج
دهان بجای او منصوب گردید انعام متداول و معمول جنگ به ینگیچریکان داده شد
حسن سوکوللی توپخانهٔ محاصره را در کشتی‌ها حمل کرده از رود طیس به

صولنوک

صولنوک برد و از آنجا در روی غلطک‌ها به ایرلو رسانیدند و در بیست و یکم (۴۷۳)
ماه سپتامبر لشکرها در برابر قلعه و شهر ایرلو اردو زدند
چون به تکلیف تسلیم کردن شهر تن در ندادند سلطان حکم کرد تا توپها را
بطرف شهر بسته گلوله باران نمایند در مدت هفت روز شهر آتش گرفته محافظین خود را
به قلعه کشانیدند مدافعین که از طایفهٔ والون بودند به سرکردهٔ خود شوریده او را مجبور
به تسلیم شدن کردند و ده نفر از کاپیتن‌های خود را بطور رهن به اردوی اتراک فرستادند و
ایشان را در چادر بیگلربیگی قرامانی منزل دادند ینگیچریکان برخلاف قسمی که به آب و
شمشیر خورده شده بود بر سر والونها که چهار هزار و پانصد نفر بودند ریخته در تلافی خون عسکر
هاتوان همه را ریز ریز کردند همانطور که آنها اتراک را پوست کنده اعضای آنها را
جدا کرده بودند اینها نیز با والونها نیز همان معامله را بجا آوردند از آن ده نفر کاپیتن‌ها که
در چادر حاکم قرامانی بودند دو نفر آنها خود را رها کرده از ترس مسلمان شدند
و دو نفر دیگر خود را خریداری کردند و چهار نفر دیگر از محبس بلغراد فرار نمودند پول
نیاری فرمانده قلعه به ینگیچری یک آقاسی سپرده شد محمد بیگلربیگی آناطولی
به حکومت ایرلو مأمور گردید ینگیچری یک آقاسی ولی بیگلربیگی روم ایلی شد و حسن
ترناقچی بجای او رفت آقای لاله‌ای قصیده‌ای را که سعدالدین در خصوص فتح
ایرلو گفته مضامین و اغراقات شاعرانه بکار برده بود به اسلامبول برد ده روز
بعد از تسخیر ایرلو سه جنگ نمایان در میان لشکر عثمانی و لشکرهای
مجار و المان و ترانسیلوانی وقوع یافت در روز اول جعفر پاشای خواجه با لشکر قلیل در برابر
قشون زیاد دشمن مانند شیران غیور مدت سه ساعت ایستادگی کرده مقاومت نمود در آخر

(۴۷۴) بواسطه کثرت عدد اعدا شکست خورد هزار نفر ینکیچری و صد نفر سپاهی کشته شدند
وچهل وسه عراده توپ بدست دشمن افتاد بعد از این شکست بیگلربیگی روم ایلی
معزول و حسن توکوللی بجای او منسوب گردید و سلطان که مایل برجعت بود یک شورای
جنگی از برای این کار منعقد نمود سعد الدین در رد کردن آن مطلب سخت بایستاد و گفت
در صحرا با دشمنان حمله کرده از پیش برداشت و در مجلس شورا صدا را بلند کرده
گفت این یک چیز نشنیدنی است که پادشاه عثمانی بدون سبب پشت به دشمن
نماید بعضی از اهل مجلس گفتند اگر صلاح بدانند سرداری لشکر را به حسن پاشا توکوللی واگذار
نمایند سعد الدین گفت در این مورد نمی توان کار را بعهدهٔ یک نفر پاشا واگذار کرد انتقام
حضور پادشاه را لازم دارد آنوقت فوراً یک کاغذی از جانب رئیس افندی
جهت قشح کرای خان فرستاده شد که بعزم زبان گیری حرکت کرده چند نفر اسیر از
لشکر دشمن بدست آورده به اردو برسانند و سعد الدین رقعهٔ به محمد پاشا
فرمانده ایرلو نوشت اگرچه لشکر اناطولی مامور محافظت ایرلو میباشند لکن
ضرورت مقتضی شده است بر اینکه شما با لشکر خودتان از قلعه بیرون آمده در جانب
راست قرار بگیرید لهذا فردای آن روز محمد پاشا با سلطان از ایرلو بیرون
رفته به اردو ملحق گردیدند در همان روز بعد از ظهر یک خط شریفی از سلطان جهت
صدر اعظم آوردند در آنجا نوشته بود (لله من چه ضرر دارد که من سرداری لشکر را
بتو واگذار کرده خود به اسلامبول مراجعت نمایم) ابراهیم از خواندن خط شریف
متوحش است جواب آن را به رئیس افندی بنویسانند آو رئیس افندی هر دو
احضار حضور سلطانی گردیدند ابراهیم چند دقیقه با غضنفر فرمانده سرای باشی خواجه‌های.

بقیه گفتگو که

(۴۷۵) سفید گفتگو کرده داخل چادر گردید در همان وقت قشح کرای خان شصت و سه نفر اسیر المان
بخدمت سلطان بفرستاد بعد از آنکه تحقیقات لازمه در خصوص قوت و عدت
لشکرهای متفقه بعمل آمد همه اسرا را گردن زدند
در بیست و چهارم اکتوبر حسن توکوللی و سنان پسر فرهاد صدر اعظم سابق
با کهیای صدر اعظم با شواریزان بزرگ و تفانباخ سرداران المان و مجار در سر گذار
باتلاق با جنگ کردند چند صد نفری از طرفین کشته شدند از انجمله چند نفر کاپیتن های رشید
المان بودند بالجمله روز سیم هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف آرائی کردند سلطان در
قلب لشکر عثمانی در پای علم شریف بایستاد و تتش اسکادرون قراولان
خاصه سواره در پشت سر سلطان قرار گذاشتند وزرا در طرف راست و سعد الدین
با قاضی عسکران در طرف چپ جای گرفتند بنه اردو در مرافقت مغرقه با جهه
حفظ عقب لشکر قرار داده شدند و توپها را به عادت همیشه با زنجیرها بهم بسته در نقطه مطوله
پیش رو راحت را مینمودند چهار نفر بیگلربیگیان اناطولی و قرامانی و حلب و مرعش در یک
سمت و دو نفر دیگر که بیگلربیگیان روم ایلی و تمسوار باشند در سمت دیگر قرار گرفتند
چیقاله به سرداری قشون پیش جنگ مامور شده بیگلربیگی دیاربکر را در تحت فرمان
داشت بعد از ظهر جنگ درگرفت مجارها و آلمانها به قلب لشکر که سلطان در آنجا
بود حمله سخت بردند و لشکر قلب را متفرق ساختند سلطان چون خطر را از نزدیک
دید عقب رفته به چادر یونس بیک فرمانده مغرقه‌ها در آمد شکست عثمانیها یقین شد
یکصد و نه عراده توپ بتصرف مجارها و آلمانها درآمدند عیسویان از برای غارت به چادر سلطان
ریختند پارها و حمله طباخی و با لتاچیها و سارابانها و مهترها با چوب و چماق و سیخ و ساطور و تبر و امثال اینها

(۶۷۸) باغارتگران در آویخته شد در این حالت خواجه سعدالدین به سلطان گفت صبر و ثبات مایهٔ فتح
و ظفر است و اسباب وصول خوش بختی و سعادت خواهد بود سلطان هم ردای متبرک حضرت
رسالت را بر خود پوشانیده در پای علم آنحضرت بدون تزلزل قرار گرفت و عیسویان از شدت ذوق
بیدق صلیب را بر زمین کوبیده در دور آن مشغول رقص گردیدند که ناگاه چیقالا با سواران
جمعی خود از کمین گاه بیرون آمده حملهٔ سخت بر ایشان برد در کمتر از نیم ساعت
بیست هزار نفر از سواران انها را میان باتلاقها دوانیده همه را غرق و معدوم ساخت
یک هول و هراس عظیمی دچار عیسویان شد که از یکدیگر فرو ریختند و از هر طرف رو بفرار نهادند
پنجاه هزار نفر از لشکرهای متحدین در جوف باتلاقها و در زیر شمشیر تاتارها جان به قابض ارواح
سپردند ده هزار و دو کالسکه و نود و هفت عراده توپ نصیب لشکریان عثمانی گردید این
فتح نامدار را که در حقیقه سعدالدین باعث شد و حرکت اخیر چیقالا مایهٔ انجام آن
گردید مورخین عثمانی جسارت نموده با فتح محاکس و چالدران برابر فهمند
در عصر همان روز چیقالا وقتی که وارد چادر سلطان می شد بحمایت دوستانش سعدالدین
و غضنفر از طرف سلطان بصدر اعظمی مخاطب گردید در آنوقت ابراهیم مشغول
کار خود حکم تعاقب فراریان را میداد و فردای آن روز با نجام امور متعلقه بصدارت بود زیرا که
هنوز نشان صدر اعظمی را از او نگرفته بودند سعدالدین و غضنفر هر دو از این کار متعجب بودند
لیکن هیچیک از انها جرئت حرف زدن نداشتند زیرا که از کمال میل سلطان
در حق ابراهیم اطلاع داشتند احمد آقای میر آخور گفت امروز اگر موقع بدست
بیاید من از سلطان سؤال خواهم کرد غضنفر گفت اگر موقع پیدا کردی از سلطان بپرس
امروز کدام اسب را سوار خواهد شد که بتماشای اردوئی که ما فتح کرده ایم برود در آخور

که ترک

(۶۷۷) که ترک ساده و درشت گوئی بود گفته های غضنفر را بعرض سلطان برسانید و سلطان بعد از
اندکی تفکر فرمود قاپوچی برود نشان صدارت را از ابراهیم گرفته به سنان ببرد
(اسم چیقالا سنان بود) قاپوچی بر حسب فرمان رفتار نموده نزد ابراهیم رفت
و او را در بین راه دید که از اردو برگشته بچادر خود میرفت او نیز با شتاب همراهی کرد
چون بچادر رسیدند نشان را از او گرفته از برای چیقالا برد
چیقالا در ایام قلیل صدارت خود به اقدامات ذمیمه و تدابیر سقیمه سالهای
دراز دولت و رعیت و مملکت را گرفتار ضرر و زیان و خسارت نمود نخستین روز پس از
جلوس بر مسند صدارت لشکریان را سان بدید سی هزار نفر از نوکرهای
زعامتی و اجرتی غایب بودند مرسومات انها را ضبط کرد اسم بی ناموس فراری را
بر سر آنها گذاشت و در همهٔ مملکت به تعاقب ایشان پرداخت هر که را یافت
یا کشت یا جریمه کرد علاوه بر این بعضی از اشخاص معتبر را گردن زد و برخی را
مفتضح نمود از انجمله مشرقه آقاسی را که سلطان در وقت جنگ بچادر او رفته بود
سر برید و جاهی مشرقه را با پاشای حلب سهراب پاشا رخت پیره زنان پوشانیده
در اردو بگردانید خیال داشت بواسطهٔ این سختی ها و بدسلوکی ها نظم لشکر را
استحکام بدهد نتیجهٔ معکوس حاصل نمود اشخاصی را که از همه طرف تعاقب نموده بود
در آسیای صغیر جمع شده به خیال یاغیگری افتادند و نام فراری را از خود
بر داشته به جلالی موسوم گردیدند و انهائیکه به مجارستان رفته بودند با کفار
سازش کرده با برادران دینی خود در افتادند و یک کار دیگر که شومی و
نحوست آن کمتر از این اعمال نبود این بود که خان تاتارستان را

(۶۷۸) عزل کرد و یک شورش و فتنهٔ بزرگ در مملکت قرم احداث نمود غازی
گرای خان را به بهانه اینکه شخصه در جنگ اِرلو حاضر نشده برادر خود فتح گرای را
فرستاده بود معزول ساخت و فتح گرای خان را بخت گرای را قالقا
یعنی ولیعهد سلطنت کرای را نور الدین نامید حاصل این تغییرات احداث شورش در
تاتارستان گردید صدارت چیقالا بیش از یک ماه طول نکشید وقتی که سلطان
از سفر برگشته بطرف پای تخت میرفت چون به خرمن لو رسید سلیمان آقا
که از لالهای صدیق سلطان والده بود به کالسکهٔ سلطان نزدیک رفته
کاغذ والده را به سلطان داد سلطان فوراً کاغذ را باز کرده مطالعه نمود بعد از ادای
تهنیت های فتح کیاست به صدارت چیقالا ایرادات گرفته نه پسندیده
بود همین که سلطان از کالسکه پیاده شد فوراً کتابچی عمر چاوش باشی را
مامور نمود که نشان صدارت را از چیقالا گرفته به ابراهیم بسپارد احمد میر آخور
که با دشمنان ابراهیم دوست بود معزول گردید چیقالا اخراج بلد شده در آسیای
صغیر به آق شهر فرستاده شد حسن پسر سوکوللی حاکم بغداد به عداوت صدر اعظم
معزول شده ساطورچی محمد بجای او منصوب گردید به خواجه سعدالدین که در این
یورش مایهٔ فتح و نصرت شده بود حکم کردند که در خانهٔ خود نشسته بهیچ کار مداخله نکند
منصب نشانچی لام علی چلبی را که در فتحنامه از چیقالا تعریف نوشته
بود به آوخ چی زاده داده شد و از برای اینکه بر خفت خواجه سعدالدین
افزوده باشند پسرش محمد را از قضاوت بزرگ اناطولی
معزول کردند و دشمن بزرگ او قوتش یحیی را به جایش نشاندند مشار الیه

تا اینوقت

تا اینوقت قاضی مکه بود قوتش یحیی باتفاق داماد افندی و باقی شاعر بزرگ معروف سعی (۶۷۹).
داشتند که سعدالدین را از پای تخت اخراج نمایند در این خصوص عریضه به قلم اوخ چی زاده
نوشته به عرض سلطان رسانیدند ابراهیم پاشای صدر اعظم نیز در تقویت انها رقعهٔ
خدمت سلطان والده و اقایان حرم بنوشت لیکن اقایان بخدمت سلطان اظهار
داشتند که از پادشاه شایسته نیست دل آن پیر دانشمند را بی جهة بدرد بیاورد
لهذا از آن خیال درگذشتند و قرار دادند که سعدالدین به استراحت مشغول شده
در کار علما نیز دخالت ننماید و اداره عمل علما در تحت اختیار مفتی و صدر اعظم باشد
چون سلطان به عمارت محلهٔ خارج داود پاشا وارد شد والده را با چند نفر از
سلطان خانمهای حرم در آنجا بدید که منتظر رسیدن او بودند روز دیگر از داود پاشا
حرکت کرده با دبدبه و طمطراق پادشاهانه وارد پای تخت گردید کوچه ها را زینت
داده اقمشه نفیسه گسترده بودند از هر طرف دود بخورات معطر مانند ابر بهوا
بلند می شد در ایوان مساجد بزرگ گاوها و گوسفندها قربان میکردند مشایخ
و مؤذنین و دراویش به آوازهای ذوق و وجد هلهله و ولوله در میان مردم
می انداختند ایلچی ایران ذوالفقار خان اردبیلی با تبعهٔ سفارت در حوالی مسجد
سلطان محمد فاتح ایستاده بودند خان مشار الیه پانزده روز قبل از این با هزار
نفر تبعه وارد اسلامبول شده بود تا از جانب آقای خود تهنیت گفته فتوحات
ترکستان و مغلوب ساختن خوانین اوزبک را ابلاغ نماید وقتی که با
صدر اعظم ملاقات کرد مشار الیه از ایلچی پرسید که شاه عباس نیز مانند جد
خود شاه طهماسب صاحب فضل و دانش است یا خیر چون سفیر تصدیق دانش

(١٠ع) پادشاه را نمود صدر اعظم پرسید به مطالعه چه قسم از کتب مایل است سفیر جواب داد
همیشه به مطالعه کتاب هایی که از عدل و انصاف گفتگو می کنند اشتغال می ورزد انوقت
ابراهیم رو به منشی ها کرده گفت شاه ای منشی عدالت مایه استحکام پایه دولت است تقریباً
همه اتباع سفارت ایران صاحبان علم و فضل و دانش بودند حتی قراولان او از علوم و صنایع
بی بهره نبودند لیکن شخص سفیر یک ترکمان زمختی از طایفه قراماتلو بود چون به حضور
سلطان مشرف گردید بعد از دادن نامه پادشاه ادای تبریک و تهنیت نمود
سلطان محمد در جواب ثنا و تبریک سفیر بطور اختصار گفت (تبسیار خوب بسیار خوب)
شاهزاده حیدر که نزدیک یک سال می شد که وفات کرده بود و سلطان در مقابل فتوحات
ترکستان و شکست خوانین اوزبک از فتح ارکو و شکست قشون المان اطلاع داد
سلطان فاس نیز سفیر مخصوص از برای گفتن تبریک جلوس فرستاده جواهری
گران بها با رخت و یراق های طلا جهت اسب های سلطانی تقدیم نمود ایلچی وندیک هم در خصوص
فتوحات واقعه رسم تهنیت بجا آورده هدایای نفیسه به لحاظ سلطان رسانید
و دولت جمهوری هم از حمایتهای سلطان و والده اظهار تشکر و امتنان نمود سفیر
انگلیس بارتون نام در یورش مجارستان همه جا با سلطان بود و هیچ وقت از
خدمت سلطان دور نشد ایلچی فرانسه که موافق تصدیق سلانیکی مورخ ترک را خوب می دانست
بی توسط مترجم تهنیت خود را به جا آورده تکلیف کرد که سفاین فرانسه را با اتفاق کشتی های
دولت عثمانی به حمایت عراب مغرب که اسپانیول ها ستم در حق آنها می نمودند
روانه دارند شریف مکه جهت هدیه جلوس از روپوش های مکه و مدینه تقدیم خدمت نمود
وزرا و علما و امرا به استقبال آن هدایای مقدسه رفته با تشریفات و احترام داخل

(١٨ع) سرای نمودند حالت ذوق و جذبه سادات در وجود تماشاییان بقدری اثر کرد که جمعی از
یهودیان و عیسویان مفتون شده داخل دین اسلام گردیدند فرستادن این
اشیاء مقدسه گویا بتحریک محمد پاشا شریف سابق مکه و حاکم حالیه مصر بوده است
زیرا که مشار الیه به رسوم و عادات قدیمه بقدری بوده است که در مصر خواست بموجب
و مرسوم قشون را نیز به قانون قدیم بپردازد قشون تمکین نکرد و سهل است
بطوری در مقام شورش بر آمدند که جان پاشا نزدیک بود بمعرض تلف در آید لهذا
مجبور شده اضافه های جدیده را نیز به پرداختند لیکن در مملکت قرم آرامی
و امنیت مابین اهالی و سهولت دست نداد فتنه که چندی از عزل غازی گرای و نصب
فتح گرای احداث کرد و ابراهیم از دوباره نصب کردن غازی گرای و کشته شدن
فتح گرای فتنه را قوی تر کرده اسباب جنگ داخله را در تاتارستان فراهم آورد
و آنچنان بود که ابراهیم بعد از آنکه دوباره بمنصب صدارت رسید فوراً آقای مشرفه خاندان
اقامی چرکس را با دو خط شریف که یکی امضای خانی فتح گرای و دیگر در برقرار کردن غازی
گرای در خانی تاتارستان بود روانه قرم ساخت و صدر اعظم بخاندان سفارش کرد که بعد از
رسیدن به قرم اگر فتح گرای را مستقل دیده مدعی و منازعی در مقابل نداشته باشد
خط شریفی که بعهده او صادر شده است ظاهر ساخته خانی او را امضا نماید و الا خط
شریف که از برای دوباره برقرار کردن غازی گرای صادر شده است بروز
داده او را در خانی تاتارستان مستقل سازد وقتی که خاندان به قرم رسید غازی گرای
در کشتی نشسته عازم اسلامبول بود خاندان بملاحظه حقوق قدیمه از غازی گرای بر ذمه
خود داشت و بامید احسان های جدیده خط شریفی که از برای غازی گرای آورده بود

(۱۵۹۶م) بروز داد و شارالیه را به تخت خانی بنشاند در همان وقت تاتارها دو فرقه شدند هر فرقه هواخواه یکی از آن دو خان ها بودند لیکن فتح گرای سر تسلیم پیش آورده از برای اطاعت و انقیاد خدمت غازی گرای رفت همین که از خدمت خان بیرون آمده خواست از سرای خان بیرون برود جمعی از میرزاهای تاتار بر سر او ریخته با شمشیرهای تیز او را ریز ریز کردند و اطفال او را نیز کشته بر کودکان شیرخواره ابقا ننمودند این یکی از نتایج اشتطامات منحوسه چقالا بود خاندان آقا به اسلامبول مراجعت کرده خبر داد که تخم فتنه و شورش از قتل فتح گرای و اولاد او برطرف گردید

اتمک جی زاده و زیرکی نابود سرنبید و اتمک شبیهی نان بست

سرداری لشکرهای مجارستان بجوان ترین وزرا ساطورجی محمد پاشا داده شد علی آقا کهیای ینکیچریکان و اتمک جی زاده احمد هر یک با ده هزار نفر ینکیچری یک در تحت فرمان او قرار داده شدند منصب دفترداری لشکر نیز به اتمک جی زاده واگذار شده صد هزار آسپر وجه نقد تحویل او گردید در اوایل ماه ژوئن ساطورجی از اسلامبول بیرون رفت صدر اعظم با مفتی او را تا منزل اول همراهی و مشایعت نمودند شارالیه بعد از سه ماه در صحرای سیرموم اردو زد در آنجا حافظ احمد حاکم بوسنی و مراد حاکم دیاربکر به او ملحق گردیدند و در قوباراین میخاییل و احمد با ولی پاشا حاکم روم ایلی بدو پیوسته شد و در اوایل فصل خزان در وقتی که از آرشید وک مکسیمیلین شهر و قلعه پاپا را مسخر نمود و سیر شهر سلادفی نامی را خراب و ویران ساخت و دو هزار نفر بر سر رعاب حمله بردند و جمعی دیگر توتیس را مسخر کردند آن وقت سر عسکر با همه قوتهای خود به طرف این قلعه آخری حرکت کرده روانه

(۱۵۹۸م) گردید و پس از استرداد آن قلعه به طرف وارادین روانه شد در بین راه شنید که لشکر ترانسیلوانی بر سر تمسوار رفته اند پکلربکیان سیواس و قرمان و آدانا که به طرف اردوی سرعسکر در حرکت بودند حکم شد به استخلاص تمسوار بروند در اوایل ماه نوامبر سردار به مقابل وارادین درآمد و پس از ده روز محاصره سه روز علی التوالی یورش بر سر قلعه بردند فایده حاصل نشد بعد از آن یک جنگی هم در میانه واقع شد ساطورجی شکست خورده سه هزار نفر از لشکر او کشته شدند و لشکریان به سردار شوریدند لهذا سردار مجبور شد چنان وانمود کرد که میخواهد مصالحه نماید یا متارکه نماید لهذا مراد پاشا پکلربکی دیاربکر را با مراد و قاضی زاده علی پاشا و ناپل افندی قاضی آقان با وکلای امپراطور در جزیره مقابل وارادین جمع شده گفتگو کردند فایده حاصل نشد عساکر آسیایی به ولایات خود مراجعت نمودند و سواره نظام در فوتوف کرشن و اسیک و حوالی سایر قلاع مجارستان قشلاق اختیار کردند در این لشکر ساطورجی قلعه های کیسانادو اراد و نادری لالاک را فتح نمود و سیر تسمود قلعه های فلاک و سوش کرایک و ماه توتن را مسخر کرد لیکن در سمت تمسوار کاری از پیش نبرد و ساطورجی در باب عالی به سبب حاصل شدن خلل را به غیاب خان تاتارستان حمل نمود و حال آنکه مأمور مخصوص جهت حاضر کردن او فرستاده شده بود سلطان از بابت کشته شدن فتح گرای خان و برقرار کردن غازی گرای در باطن منتهای تغیر را با ابراهیم پاشای صدر اعظم پیدا کرده بود و با مفتی در انتخاب صدر اعظم دیگر مشورت نمود مفتی در اول اخراج

([illegible]) ازابراهیم حمایت نماید چون سلطان را زیاد متغیر یافت بعرض رسانید که موافق
ترتیب مناصب وزرا این شغل به وزیر دوم جراح محمد پاشا میرسد سلطان فرمود
راست است لیکن قوهٔ ممیزه ولیاقت این کار را ندارد آن وقت خودش حسن پاشای
خواجه را اسم برد که سابقاً در یدی قله محبوس شده بود و بدادن مبلغهای زیاد به سلطان
والده از آن بلیه نجات یافت در این مورد نیز پیشکشهای گزاف داده وعده‌های
کلی بو الده پادشاه نمود لهذا بر وزرای دیگر تفوق وتقدم جسته نشان صدر اعظمی را
دریافت کرد لیکن این وزیر ناپخته خامی کرده مناصب را به اسم سلطان والده
می فروخت وخامی ونادانی او در بر انداختن غضنفر زیادتر بروز کرد زیرا که مشار الیه
عزل وکشتن غضنفر را از سلطان خواهش نمود و سلطان خواهش او را رد کرده مراتب را
بو الده خود اظهار داشت و سلطان والده غضنفر را از خیال صدر اعظم آگاهی داد
وغضنفر در صدد تلافی برآمده مدعی صدر اعظم شد که سلطان را بدنام کرده
مشاغل ومناصب را در قیمتهای گران به اسم آن ملکه فروخته قلوب مردم را
از او رنجانیده ومتنفر می سازد و در صدق مدعای خود از ینکیچری آقاسی تصدیق خواست
مشار الیه نیز تصدیق نمود علاوه بر این بوستان زاده مفتی در آن روزها وفات کرد
صدر اعظم یکی از قاضی عسکرها را که باقی شاعر وقراچلبی زاده باشند تکلیف کرد
که به جای او بنشانند و سلطان میل داشت آن منصب را به معلم خود خواجه سعد الدین
بدهد صدر اعظم مانع می شد یک بار هم جسارت کرده سخنان زشت در حق
سعد الدین به زبان آورد سلطان متغیر شده خواجه را در این منصب برقرار نمود اتفاقاً سعد الدین
مفتی با غضنفر و ینکیچری آقاسی متفق شده صدر اعظم را بر زمین زدند و در روزی که همهٔ وزرا

در اسکوتاری

([illegible]) در اسکوتاری از برای بنای مسجد سلطان والده حاضر شده بودند بوستانچی باشی
فرمان داد مهر صدارت را از حسن بگرفت وخودش را به یدی قله برده محبوس نمود
بعد از شش روز او را خفه کردند ینکیچری آقاسی درهای خانهٔ او را مهر
کرد لیکن چون خزانه دار او فرار کرده بود بقدری که طمع میداشتند بدست نیاوردند
مهر صدارت را که ابراهیم منتظر بود باو بدهند به جراح محمد پاشا دادند واسطه
این کار خواجه سعد الدین معلم بود که در این وقت مفتی شده بود لیکن سلطان در
همان وقت دستخطی باین مضمون از برای جراح محمد فرستاد
(اگر تو از عهدهٔ تکالیف خودت درست بر نیائی حکم میکنم ترا چهار شقه
نمایند ولعنت ابدی دچار حال تو خواهد شد)
در آغاز جنگ سال بعد شوارزان بوک و پالفی شهر و
قلعهٔ رعاب را به زور بگرفتند همیشه آزوقهٔ قشون قلعه از شهر و قرای
قونف کرشن به عرابه‌ها بار شده به انبار رسانده و سالی از دویست
الی سیصد عرابه آزوقه با گاوها به رعاب حمل می شد ومجارها در
اغلب اوقات بر انها تاخته گاو و آزوقه هر چه بود می بردند قریب شش هزار
گاو باین واسطه از قونف کرشن برده شد و بعد از آن زنها عرابه‌ها را کشیده
بمنزل میرساندند چهار هزار نفر مستحفظین قلعه وشهر در بلاد و قریه‌های
حوالی زن گرفته اغلب اوقات در نزد عیال خود بسر میبردند وشهر را خالی
میگذاشتند ینکیچری آقاسی شب و روز مست بود و سربازها در این کار
پیروی او را میکردند پالفی که از این ماجرا اطلاع داشت در یکی از

(۱۰۱۶) شب ها به اتفاق سوارزان برگ و جمعی از قشون مجار و المان تا پشت دروازه
آمدند و دو نفر از هوزارها که زبان ترکی میدانستند صدا کرده گفتند ازوقه آورده‌ایم
و به زحمت از جنگ کافرها بدر برده‌ایم دروازه را باز کنید تا داخل شویم جز
یک نفر جدید جوان ینکیچری یک (قول اوغلان) که شراب
نخورده و بیدار بود باقی همه مست و بیهوش افتاده بودند آن جوان نادان
دروازه را باز کرد و دشمنان داخل شهر شده هر که را یافتند از مست
و هشیار همه را کشتند حاکم شهر در هر دستی یک شمشیر گرفته دلیرانه جنگ
میکرد تا وقتی که دشمنان او را بضرب شمشیر پاره پاره کردند به روایت
عوام همین که قشون عیسوی ها داخل شهر شدند خروس آهنی که در بالای برج
ناقوس کلیسا نصب بود بنا کرد بخواندن با جمله سر پاشا را بریده در بالای
برج مجارها نصب کردند و انبار باروط که در زیر باستیان هلن برگ
واقع بود و سیصد نفر ترک مستحفظ آن بودند انبار را آتش زده خودشان را با
سیصد نفر مجار و المان که در بالای باستیان بودند بهوا پراندند ینکیچری
آقاسی را که پست و پنجهزار دوکا با خود داشت مست و لایعقل گرفته نزد مالفی
آوردند حکم کرد تا سر از تن او جدا ساختند از چهار هزار نفر قشون شهر
و قلعه چهار الی پنج نفر توانستند فرار کرده خود را به افان برسانند بیکلربیگی
افان راپورت این واقعه را از برای ساطورجی به فرستاد با وجود
این مشار الیه از اردوی خود که در بلغراد بود به هیچ جهه حرکت نکرد
تا وقتی که از اسلامبول مدد بجهة او فرستادند آنوقت پلی بر روی رود

داونی

[illegible]

داونی کشیدند که هزار و هشتصد ارش طول داشت و به تپه طاشلی بورون (۱۰۱۷)
منتهی می‌شد مدت هجده روز طول کشید تا پل با تمام رسید پس از آن عبور نموده
در پلس کرک چهل و پنج روز در انتظار رسیدن خان تاتارستان ماندند آخر
ماه او خان مزبور رسید و پذیرائی شایسته از او به عمل آمد در یک شورای لشکر
رایها بر این قرار گرفت که بطرف کراوش واراددن بروند کیساناد بعد از
انداختن چند تیر توپ تسلیم گردید صد و پنجاه نفر محافظین آنجا را در
چادر سردار گردن زدند در اول ماه اکتوبر لشکرها با سردار به کراوش
واراددن رسیده شهر و قلعه را محاصره کردند مدت هفت هفته نقب‌ها
زدند و یورش‌ها بردند در این بین خبر رسید که دشمنان قلاع توتیس و
پاپا و وس پریم را بگرفتند و میشل والی افلاق احمد پاشا را در نیکوپولی
شکست داده است و افان را اعدا محاصره کرده اند و به تنگنا در انداخته‌اند لهذا
سردار ترک محاصره کرده بطرف صولنوک حرکت نمود لیکن باران‌های شدید
حرکت لشکر را مشکل ساخت آبها طغیان کردند پاشای تمسوار که مأمور ساختن
پلها بود در این کار منتهای غفلت و اهمال را بکار برده بود لابد بر روی کلک‌های شکسته
از رودخانه‌ها می‌گذشتند و توپ‌ها را به طناب‌ها بسته می‌کشیدند چندین نفرها
در میان باتلاق‌ها فرو رفته خفه شدند در مدت دوازده روز با زحمت
زیاد به صولنوک رسیدند نایابی آزوقه لشکر را دچار رنج و تعب کرده بود
و همه امیدوار بودند که سردار تهیه آزوقه از برای لشکر کرده است چون
به کنار رودخانه طیس رسیدند ابداً نشانه از سفاین که حامل آزوقه باشند

(٦١٨) نیافشیه ینکیچریکان بشورش درآمد طنابهای چادر سردار را برکندند و با چوب و چماق
بر سر او ریخته کتک مضبوطی بزدند و اگر صاحبمنصبها ممانعت نکرده بودند سردار را
با شمشیر تیز پاره پاره و ریز ریز می ساختند چادر اتمکجی زادهٔ دفتردار را نیز بر او
خراب کرده هرچه داشت غارت کردند بواسطهٔ این عصیان و نافرمانی سردار
راه افان را گذاشته بطرف صیژدن رفت و از انجا مریض و بیمار و با غم
و اندوه بیشمار به بلغراد مراجعت کرد و ناحیه های ذو و مبوس و صیژدن را جهة قشلاق
خان تاتارستان معین نمود که زمستان در انجا بسر برند

درهمانوقت که سردار دست از محاصرهٔ کروس واردن برداشت
لشکرهای امپراطور نیز محاصرهٔ افان را ترک کردند سمندر پاشا حاکم استطول
وَیْسنا مبوسک و سنان پاشا بکلربکی مرعش که بحمایت افان رفته بودند
در جنگ کشته شدند جای سنان به میخالیجلو احمد و حکومت افان به سلیمان
بکلربکی تمسوار داده شد جمعی از بکلربکیان و پاشایان دیگر زخمدار شدند و در
زمان محاصرهٔ افان میخالیجلو احمد قوهٔ مدافعهٔ خود را در شرف تمام شدن میدید که
در آن بین حاکم صولنوک قولاق سیز عثمان به وقت و به موقع رسیده
باطری های توپ را از جاهای مناسب بمیان دشمن بسته همه را عقب دوانید
و آرشیدوک ماطیاس نیز مانند ساطورچی بواسطهٔ رسیدن فصل سرما مجبوراً
ترک محاصره کرده برفت در ایام همین محاصره میش والی افلاق حافظ احمد پاشا را بوعدهٔ
چاکری و خدمت فریب داده غافل ساخت و یکناگاه با بیست هزار لشکر
افلاقی بر سر اتراک که شش مرتبه از افلاقها کمتر بودند بتاخت و همه را معدوم ساخت

حافظ

(٦١٩) حافظ احمد پاشا با هزار زحمت فرار کرده بطرف نیقبولی رفت بعد را از انجا برگشته
استحکامات نیکوپولی را اصلاح نمود و زمستان را در هزارگراد بسر برد وزیر
چهارم محمود پاشا بسرحدداری دانوب مأمور شده حافظ احمد او را تا شمنا
استقبال کرد پس از آن باسلامبول رفته در دیوان وزرا بجای محمود پاشا بنشست
ساطورچی سردار و جراح صدر اعظم بعلت نتایج منحوسهٔ جنگ مجارستان
معزول گردیدند و ابراهیم پاشا برای سیم بار صدر اعظم شده سرداری مجارستان نیز
بعهدهٔ او رجوع گردید و همهٔ خیالات مشارالیه متوجه انهدام ساطورچی بود در بیست و سیم ماه
مه سنهٔ ١٥٩٩ مطابق سنهٔ ١٠٠٨ هجری ابراهیم پاشا از اسلامبول بیرون رفت
منصب قایم مقامی به قاپودان پاشا چیقالا داده شد لام علی چلبی را دفتردار کردند
آوخچی زاده را نشانچی و برهان افندی را دفتردار جنگ قرار دادند
و حسن بک زادهٔ مورخ را تذکره چی کردند به اصرار زیاد سلطان والده و امام
سعدالدین سلطان راضی شد بر اینکه مخارج جنگ از خزانه داده شود ابراهیم که
با ساطورچی تزویر میکرد از برای اطمینان خاطر او کاغذهای دوستانه و ملاطفت
آمیز جهة او می فرستاد در این اثنا اتمکجی زاده احمد پاشا را در شغلی که داشت برقرار نمود
در فیلیپوپولی شنید که ساطورچی حکومت سیلیستره را به غازی گرای خان تاتار
داده است و این یک بدعت تازهٔ مخاطره ناکی بود که خان تاتارستان در
رودخانهٔ دانوب راه تسلط و اختیار حاصل کرده باشد ابراهیم حکومت او را
ظاهراً امضا نمود و در راپورت مخصوص به سلطان نوشت که محض پیشرفت
خدمت دولت امضای این حکومت را داد لیکن در موقع کار اصلاح این خطای

(٩٩٠ ع) بزرگ دولتی را خواهد کرد سلطان در یک خط شریف حکم قتل ساطورچی را مرقوم
داشته بدست ینکچری یک اقاسی طرناقچی حسن بداد غازیکرای خان از این
مطلب مطلع شده بدوست خود ساطورچی اطلاع داد لیکن مشار الیه باور نکرد یا
اعتنا ننمود و در حصارجق در روز عید اضحی (کوچک بایرام) ینکچری یک اقاسی را
به مهمانی دعوت نمود مشار الیه چون داخل مجلس گردید خط شریف را از بغل درآورد
به ساطورچی نمود و به چند نفری که همراه خود داشت اشاره کرد تا بر سر ساطورچی
ریخته به قتلش رسانیدند و خزینه دار او فرار کرده نزد خان تاتارستان رفت و او را
از واقعهٔ مشومهٔ آقای خود اطلاع داد چون این خبر را به ابراهیم دادند خیلی اظهار تعجب کرد و
قسم خورد که او را از این ماجرا اطلاعی نبوده است لیکن در همان وقت اقای سپاهیان
الاجه بکر آقا را خواسته حکم کرد اتمکچی زاده را گرفته اموال او را ضبط نماید مشار الیه
حسب الامر اطاعت نمود بعد از چندی اتمکچی زاده که بر سر عمل خود بود
تلافی این کار را از الاجه محمد آقا برآورد و به یک بهانهٔ بی معنی همه اموال او را ضبط نمود
و ابراهیم هیچ چه در مقام ممانعت بر نیامد

پانزده روز قبل از کشته شدن ساطورچی و به سیاست رسیدن او

ابراهیم کاغذی به امپراطور نوشته تقصیر اقدامات جنگ را به گردن سنان پاشا
انداخت و خیرخواهی خود را از مرخص کردن تبعهٔ اطریش اظهار داشت و نیز الحاق کرد
که از اقدام ننمودن امپراطور به تحصیل مصالحه شهر و قلعهٔ ایرلو گرفته شد حالا
من که ابراهیم پاشا هستم با لشکرهای آراسته به طرف بلغراد حرکت کرده‌ام
از برای آسوده کردن خاطر خان تاتارستان که از بابت سیاست دوست او ساطورچی

توحش

(٩٩١ ع) توحش پیدا کرده بود محمود بکلربکی سیواس را با قای سلحداران به ذومبتور نزد او
فرستاد تا دلجوئی کرده نگذارند از مجارستان به تاتارستان مراجعت نماید خان مشار الیه
به فرستادهٔ صدر اعظم اطلاع داد که از دربار امپراطور گفتگوی مصالحه با او به میان آورده‌اند
صدر اعظم از برای ملاقات خان تاتارستان از رودخانهٔ دانوب عبور نمود و خان از
ذومبتور بیرون آمده از ساحل رودخانه پیش آمد تا با یکدیگر ملاقات نمودند بعد از آن
صدر اعظم در صحرای افان قدیم اردو زد و خان تاتارستان در حوالی پست
اردوی خود را در مقابل صدر اعظم بینداخت پلهائیکه از برای عبور لشکر لازم بود
حاضر شدند و صدر اعظم بعد از چهار روز از پلها گذشته به پست رفت تا از آنجا مقابله و
مقاتلهٔ عساکر دشمن که در نزدیکی کران جمع شده بودند برود مستحفظین و قشون
در نزدیک شدن اتراک قلعه را آتش زده فرار نمودند یکنفر فرستاده از طرف
امپراطور آمده نزد خان تاتارستان رفت بعد از آن نزد صدر اعظم آمده با او نیز
ملاقات نمود مراد پاشا با محمد کهیا از جانب صدر اعظم و احمد آقا از طرف خان تاتارستان
به اردوی دشمن رفتند تا گفتگوی ایشان را در خصوص مصالحه بشنوند لیکن بعد از دو روز
بی آنکه بتوانند قراری در کار دهند مراجعت نمودند همین که اردوی اتراک در برابر کران زده شد
وکلای طرفین در جزیرهٔ سنت آندر مشغول گفتگوی مصالحه شدند از طرف دولت
عثمانی شهرهای کران و فولک و نیوگراد و راعاب را مطالبه مینمودند
و وکلای امپراطوری شهرهای ایرلو و هاتوان را با دو شهر دیگر
میخواستند استرداد نمایند لهذا طرفین بی نیل مقصود از یکدیگر جدا شده به اردوهای خود
مراجعت نمودند در آن اوقات سلیمان پاشا حاکم افان با شصت سوار بگردش

(۶۹۲ع)

رفته بود بدست لشکر دشمن افتاده پالفی اورا بطور هدیه از برای ارشیدوک ماطیاس
فرستاد مراد حاکم دیاربکر را بجای او فرستادند و ابراهیم پاشا بسر اوزو ارسال شد
و بعضی از لشکریان را در آن ناحیه از برای تاخت و تاز پراکنده کرد چون شنید
که لشکرهای دشمن در حوالی کوموران جمع میشوند و دید که فصل سرما و هوا بی
در میرسند بطرف پست و اوفن از ساحل چپ دوانوب مراجعت نمود خان قرم
غازی گرای خان اذن خواست که به مملکت خود مراجعت نماید و ابراهیم هرچه سعی کرد که او
زمستان را مانند سال گذشته در مجارستان قشلاق کند فایده نبخشید غازی گرای که از
صدر اعظم بدگمان بود هیچوقت بچادر او نرفت و جز سواره طور دیگر با او ملاقات ننمود لهذا
خان بطرف قرم برگشت و صدر اعظم نیز مراجعت کرده آخر ماه دسامبر در نزدیکی
بلغراد وارد و ینکیچری آغاسی مرخص شده به اسلامبول رفت لشکرهای آسیائی را
نیز اذن داده شد تا بولایت خود مراجعت کردند و لشکرهای اروپا به قشلاقهای خود
رفتند ابراهیم بواسطه انتظام سختی که در میان لشکر مرعی میداشت و
رعایای سرحدیه را از تطاول عسکریه محفوظ داشته به بذل انعامات و
احسانات مسرور و خوشدل نگاه میداشت و از عیسویان و غیره همه قسم لطف و مهربانی
جذب قلوب میکرد و بواسطه در اردوی او انواع امتعه و ارزاق ارزان و فراوان بود
و هرگز از هیچ طرف ظلم شکایتی نمی شد سرویها و افلاقیهای سمندرا و تمسوار دسته دسته
و گروه گروه بخدمت او میشتافتند همه انعامهای زیاد داده بیدق و علمی هم با خلعتی بسرداران
یوزگا یعنی عیسویان آن شهر به قاضی شوریده او را به قتل رسانیدند ابراهیم از عیسویان حمایت کرده چون
قاضی را پامال ساخت مردم در این کار به او ایراد گرفتند در جواب گفت (میخواهید از برای این کار غازارا

مجبور نمایند

(۵۹۳ م)

مجبور نمایند بر اینکه خودشان را در آغوش دشمنان بیندازند) ابراهیم بواسطه این تدابیر حسنه و احسانات
کثیره رعایای صربی را بخود گرد کرد و جمع کثیری از آنها را به انعدام طوایف بیرحم هیدوک
واداشت که مدت سی سال اسباب هول و هراس اهالی اسکلاوونی بودند
ابراهیم که بتدبیر و تزویر از اهالی سرحدات جذب قلوب کرده به تحت فرمان خود در آورده
بود حال را خیال کرد که بدون استعمال حربه شهر و قلعه پاپا را به حیطه تصرف در آورد لهذا با سربازهای
فرانسوی و والون که از جمله مستحفظین قلعه بودند و بجهة تعقب افتادن مواجب بشورش آمده
بودند راه پیدا کرد و تسلیم کردن شهر و قلعه را از ایشان خواهش نمود آنها بدرویش پاشا
حاکم اسطول وَیْسنا فنبورغ پیغام دادند که شصت هزار دوکا از مواجب آنها عقب
افتاده است اگر صدر اعظم همین مبلغ را بدهد شهر را تسلیم مینمائیم درویش پاشا مراتب را به صدر اعظم
اطلاع داد صدر اعظم بعرض سلطان رسانید سلطان فرمود ده هزار دوکا نقد در وقت تسلیم کردن
قلعه داده باقی را بوعده معین کارسازی دارند لهذا آنها یاغی شده بر آلمانها و مجارها که میخواستند با آنها
نماینده فایق آمده ماهو و فابرنک را گرفته زنجیر کردند و اهل شهر را غارت نمودند شوارزان برگ
با لشکر آلمان از برای تنبیه آنها آمده شهر را محاصره نمود آن طایفه تا در قوه داشتند مقاومت نمودند
و شوارزان برگ را به گلوله تفنگ کشتند چون از نگاهداری قلعه مأیوس گردیدند با دو هزار نفر بیرون
آمده خواستند بضرب شمشیر از میان آلمانها بیرون رفته خود را به اتراک برسانند زیاده بر هزار نفر از آنها کشته شدند و
پانصد الی ششصد نفر خسته و زخمدار خود را به درویش پاشا رسانیدند و به موعودی که به ایشان داده شد
و ایشان نوکری دولت عثمانی را قبول کرده قشون مخصوصی شدند و زیاده بر بیست سال رشادت و بیرحمی خود را
در زیر سنجق عثمانیان در حق عیسویان اظهار داشته اشتهار دادند در محاصره قانیشا این طایفه در صف اول
محاصرین قرار گرفته بودند و اظهار جلادت مینمودند و در هر وقت باقی مانده و هر که جرأت خیانت نهانی

(۴۹۴) به انها واداده شد در دعوای خصم انهائیکه از خطر جنگ خلاص شده بودند خیلی خوشوقت می‌شدند
از انکه قزاق ها و روس ها را بسیخ کشیده در روی آتش کباب نمایند گویا این عمل وحشیانه را
از مجار ها و المانها در حق برادران خود دیده در صدد تلافی بر می‌آمدند اسیر حرکت خود را از
بلغراد بتعویق انداخت تا ینکیچری آقاسی با قشون امدادی و توپچی و جبه چی از اسلامبول برسید
و یکی از خانزاده های تاتار با قشون تاتارستان وارد گردید غازی گرای خان عزل استعفانه در جواب
کاغذ صدر اعظم فرستاده عذر نیامدن خود را خواسته بود در آخر ماه ژوئیه صدر اعظم با لشکر ها
از پل اسیک عبور نموده بطرف کرواث روانه گردید تریاکی حسن پاشا که لشکر دشمن را در برابر انیا فرای
شکست داده بود بصدر اعظم ملحق گردید و در یک شورای جنگی رایها بمحاصره قانیشا قرار گرفت
مراد پاشا حاکم دیاربکر و محمد کهیا مامور قلاع سیکلاوس و بابوکسا شدند هر دو قلعه تسلیم گشته
مستحفظین انها را محمود کهیا همراهی کرده تا نیوگراد بسلامت برسانید لاله محمد بیکلربیکی روم ایلی با
پنج عراده توپ بزرگ قلعه کوب و فرانسه هائیکه تازه نوکر شده بودند قلعه توآوند و اسم
و قلعه چه (پلنقه) لاک را گرفت صدر اعظم وقتی که از بابوکسا بر سر بوزانکس میرفت
به اتراک اجازه داد که آن ناحیه را غارت نمایند و در آخر ماه اوت مقابل قانیشا رسید محاصره انجا
بواسطه گلناک و گل زار بودن زمین خیلی مشکل و دشوار شد زیرا که کندن نقب و بردن مارپیچ امکان
نداشت با بوریا هائیکه از نی و غیره مهیا شده راه ساخته تا پای دیوار قلعه رسیدند دوک
دمرکر با بعضی از لشکر المان بمدد قلعه آمد با وجود اینکه نتوانست با لشکر های زیاد اتراک مجادله
نماید چند جنگ اتفاق افتاد سه هزار آدم و چهارده عراده توپ از لشکر ابراهیم تلف شدند انبار باروت شهر
که هزار قنطار باروت داشت آتش گرفت و صد و هشتاد نفر زنان و اطفال اتراک که در آن جا مشغول
بودند هلاک شدند توپخانه شهر چند روزی از صدا افتاد و بعد از چند روز مجدداً باعمال آتش مشغول شدند

تیراندازی گردید

(۴۹۵) تیراندازی گردید چون دوک دمرکر تاب مقاومت لشکر عثمانی را نداشت مراجعت نمود
و حکمران شهر از رسیدن مدد مایوس گردیده بشرط مرخصی مستحفظین با احمال و
اثقال و عیال و اطفال شهر و قلعه را تسلیم نمود در باب مستحفظین موافق شرطی که
شده بود رفتار کردند همه اموال انها را حتی سبد مرغ ها و گاهواره اطفال بر شتران
بار کرده با خودشان و عیالشان روانه داشتند فتح نامه این فتح با افتخار را حسن بیک زاده
نوشت و عبدی افندی به اسلامبول رسانید بر حسب امر سلطان سه روز و سه
شب مشغول عیش و عشرت گردیدند حکومت قانیشا را به تریاکی حسن پاشا
واگذار کرده مالیات زیژت و اسیک و سیکلوس و
فونف کریش را جزو آنجا نمودند لشکرها از رود خانه درراو گذشته بطرف
اسیک رفتند بیکلربیکی روم ایلی در پژسون و بیکلربیکی اناطولی در بانیا
لوکا قشلاق اختیار کردند و صدر اعظم بطرف بلغراد برگشت و
ینکیچری آقاسی از انجا به اسلامبول مراجعت نمود

رفتار باب عالی نسبت بدول خارجه بسته بحالت جنگ مجارستان

بود هر قدر صدمه به لشکر عثمانی زیادتر وارد می‌آمد مهربانی او در حق دول اروپا بیشتر
می‌شد ایلچی انگلیس که در یورش مجارستان از رکاب سلطان مفارقت نکرده
بود در اسلامبول بمرد ایلچی فرانسه باب عالی را راضی کرد بر اینکه مطهر متفرقه
به سفارت فوق العاده به فرانسه رفته از برای هانری چهارم پادشاه بزرگ
آن دولت از جانب سلطان شمشیر جواهرنشان ببرد حقیقتاً که با دولت
فرانسه و دولت ونذیک عداوت داشت مانع وقوع این امر گردید ایلچی فرانسه

(٤٩٦) که از تغییر خیال باب عالی اطلاع یافت خواست پیش دستی کرده باشد و این کار تغییر میرزا
بطور آبرومندی از پیش ببرد لهذا اظهار داشت که آقای من در عوض شمشیر جواهر
خیلی مشعوف میشود که اسرای عیسوی را آزادی بدهید و باتفاق سفیر ونیک در حمایت
اعراب مغربی کریناد سخن گفته نیز مانع شدند از اینکه حاکم دمشق کلیسیای بیت المقدس را
مبدل بمسجد نماید و همچنین رفع تغییر سلطان را از اهالی جزیره شیوس نمود و سبب تغییر این بود که
پنج فروند کالر از حکومت توسکان خواسته بودند به آن جزیره حمله برند اجمال این تفصیل آنکه
ژنرال دوک دبواک سیپانو در حالتیکه امیرال انتونیو و فرمانده لشکرهای بری
با ماتولوم در تحت فرمان او بودند خواستند به جزیره شیوس حمله برند سردار قشون
برّی در آن حمله کشته شد و سایرین به اقبح وجوه مراجعت نمودند و وقوع متارکه جنگ با ایالت دو
اسپانیول که ابراهیم صدر اعظم می خواست انجام بدهد سعدالدین مفتی باتفاق
دوست خود غضنفر مانع گردیدند دولت لهستان بتوسط سفیر مخصوص تجدید عهد نمود
چون بعد از یاغی شدن میشل و شکست سنان ایالات افلاق و بغدان از تحت حکومت
باب عالی تقریبا خارج شده بود سیژیسموند پادشاه لهستان اظهار داشت که اگر آن
ولایات باو واگذار شود خراج معموله را ادا خواهد نمود ایلچی پادشاه مذکور را در کوچک چکمجه منزل دادند
فردای روز ورود می بایست با تشریفات دولتی وارد شهر شود چون راه شکایتی از
برای او پیدا شد از جای خود حرکت نکرد و مامورین تشریفات را در انتظار گذاشت غضنفر ایلچی
که از جانب عبدالله خان حکمران سمرقند و بخارا آمده بود در منزل آقا اموال او را
دزدان بسرقت بردند ایلچی مزبور در جائی که بود بماند و گفت تا عین اموال من بمن رد نشود از جای
خود حرکت نخواهم کرد بالاخره بعد از یکماه معطلی وارد پای تخت گردید منظور از آمدن آن سفیر تبریک جلوس

و ادای تهنیت بود

(٤٩٧) و ادای تهنیت بود ایلچی مذکور با سفیر جدید لهستان یکبار تشریفات مرخصی را
حاصل نموده برفتند چند ماه بعد از آن عبدالله خان اوزبک بمرد و پسر و جانشین او
عبدالمؤمن باهتمام نورالدین محمد که مشهور به تولم خان بود از فراز تخت خانی
به خاک مذلت و خواری بر افتاد شاه عباس انقلابات اوزبک را غنیمت
شمرده مملکت خراسان را از لوث وجود وحشیان اوزبک پاک و مصفا ساخت
و تشریفاتچی باشی خود قره خان را با بیست و چهار کلید شهرها و قلاع مفتوحه باسلامبول فرستاد
سفیر مزبور کلیدهای دو پای تخت خراسان مشهد و هرات را در میان سینی طلا و کلیدهای
سایر بلاد و قلاع را در میان سینی نقره بنظر سلطان برسانید
سلطان والده در حکمرانی حرم و تصرفات امور دولتی با کمال اقتدار حرکت
میکرد گاه گاهی از خزانه بیکران خود پیشکش وجهی بجهة مواجب قشون یا سایر مخارج جنگ بیرون
آورده تسلیم مینمود لکن اسباب عمدهٔ تقرب او در نزد پسرش پیشکش کردن کنیزهای
صبیحهٔ ملیحه و جمیله بودند راضیه جاریه که در عهد مراد سیم اقتداری داشت با زن سنان
که نبیرهٔ سلیمان بود هر دو بمردند و اینها از جملهٔ زنهائی بودند که همه مناصب دولتی
حتی صدارت و حکومت ها را می فروختند اوقاتی را که سرحدات مجارستان بواسطه
جنگ خراب و ویران می شد در نقاط دیگر شورش ها و یاغیگری ها بروز میکرد و
و به ریختن خون التهاب آنها را ساکن مینمودند یک مرد پیری در قهوه خانه های
اسلامبول ادعای مهدویت میکرد او را گرفته از حلق بیاویختند و یک مرد
دیگر در حوالی اسلامبول پیدا شده ادعای برادری سلطان سلیم را می کرد او را
نیز گرفته از قناره بیاویختند سه هزار نفر از طلاب در [illegible] در ایام

(۴۹۸) عیاب بیگلربیگی بشوریدند و ولایت را غارت کردند عقب انها را گرفتار شده به قتل رسیدند دو تن پسران خانوادهٔ مطهر بغداد در آمدند رؤسای انها را که در قلعهٔ یدی قله محبوس بودند به قلعه بوغاز نقل کردند در بصره یکنفر حرامی باشی پیدا شده خود را مبارک شاه می نامید و قوافل را می چاپید و راه تجارت باین واسطه بسته شده بود از برای دفع آن دزد راه زن لازم شد که با لشکر روم ایلی از بکهای کوکبان و حاج تقویت بشود حاجی ابراهیم حاکم حلب شورش بیگلربیگان انجا را به حلق آویز کردن هفده نفر از محرکین آن ها ارام و آسوده نمود در کردستان جعفر پاشا خانوادهٔ لوند و لوارصاب را متعرض ساخته سرای به اتفاق پسر او و سیمون لوارصاب به اسلامبول فرستاد هر دو در قلعهٔ یدی قله محبوس شده در همان جا بمردند از طرف دیگر برهان الدین حکمران اخرین شیروان از برای اظهار چاکری به باب عالی رفت در کمال احترام با او رفتار کرده بیست هزار اسپر به اسم پول حمام باو دادند

شورش سپاهیان در اسلامبول از جملهٔ کارهای عمده بود که علامات غلبهٔ حکومت لشکری را بر اقتدار و سلطنت زمانه وانمود میکرد خیرای یهودیه که مختصری از تقرب و تسلط او در ایام مراد سیم مذکور داشتیم یکی از اسباب عمدهٔ شورش بود زیرا که مشار الیها خود را داخل عمل زعامت و تیمار نموده به رشوه و عشوه در حق اشخاص نالایق نامناسب برقرار کرده بود لهذا سپاهیان با کمال تشدد سر او را مطالبه نمودند و خلیل پاشای قائم مقام از ترس سر خود و جان سلطان والده، چاوش باشی را مامور کرد تا خیرا را با پسرانش با خود بدارد

وقتیکه آن بدبختها از پله های خانه صدر اعظم بالا میرفتند سپاهیان بر سر انها ریخته (۴۹۹) خیرا را با سه پسرش پاره پاره کردند و اعضای لرزان آنها را به در خانهای امنا و بزرگان دولت که خیرا بتوسط ایشان منصب فروشی کرده بود نصب نمودند پسر چهارم خیرا مسلمان شده از کشتن نجات یافت و در جزو چاوشان قرار گرفته آقساق مصطفی چاوش نامیده شد بعد از وقوع این وقایع خلیل پاشا از قایم مقامی معزول و حافظ احمد پاشای خواجه (خصی) بجای او منصوب گردید اوقاتی را که شورش سپاهیان پای تخت را قرین انقلاب و اغتشاش داشتند فراریان جنگ مجارستان از سوء تدابیر چیقال اوغلی آتش شورش و یاغیگری را در آسیا بطوری مشتعل ساختند که انطفای ان در مدت سی سال امکان پذیر نشد رئیس اول این یاغیان که روز بروز زیادتر می شدند عبد الحلیم سرهنگ سکبانان بود که به قره یازیجی اشتهار داشت مشار الیه با طوایف اکراد و ترکمانان از دعوای مجارستان برگشته روحا را (اورفه) متصرف گردید و حسین پاشا را که از برای تحقیق سبب شورش و شناختن چاره آن به آسیا فرستاده بودند با خود متفق ساخت نایب الحکومه قرامانی بمقابله حسین پاشا رفته شکست خورد و تا قونیه او را تعاقب کردند بعد از ان محمد پاشا پسر سنان بدفع یاغیان حرکت کرده حسین و قره یازیجی را در روحا محاصره نمود گلوله های محصورین تمام شده توپها را با قروش پر کرده بطرف محاصرین میانداختند بالاخره قره یازیجی با محمد پاشا صلح کرد مشروط براینکه حکومت اماسیه را باو بدهند و او حسین پاشا را با ایشان بسپارد مصالحه انجام

(۷۰۰) گرفت و حسین پاشا را گرفته بدست عثمانیان بداد اورا به اسلامبول فرستادند
در انجا اعضای اورا خورد کرده برابی ببستند و در میان شهر گردانیده از
دروازهٔ آغاج قاپو یا اوزون قاپو بیاویختند محمد پاشای وزیر زمستان را
در دیار بکر توقف نموده در اول بهار عازم دفع قره یازیجی گردید زیرا که مشارالیه در عوض
اینکه به اماسیه رفته مشغول حکومت شود اهالی سواس را به یاغی شدن تحریک مینمود محمود
حاکم سیواس که از برای جنگ مجارستان احضار باینجا شده بود در دربار اسلامبول التماس
بسیار از طاعت و انقیاد قره یازیجی کرده سهل است ضمانت کارهای اورا نیز نمود
لهذا محمد پاشا باسلامبول احضار شده سنجاق چورُم نیز علاوه حکومت اماسیه
به قره یازیجی واگذار گردید چون حالت اقتدار مشارالیه در آنحدود استحکام پیدا کرد
میدان یاغیگری را وسعت داد و باعانت برادر خود دلی حسن ایلکار را اعظم
معتبر گردانید حسن پاشا حاکم سابق بغداد با حاجی ابراهیم وزیر ششم بدفع فتنه
قره یازیجی مأمور گردیدند قره یازیجی نیز ایشانرا استقبال نمود بیست هزار نفر از یاغیان
خاین در قیصریه با عثمانیان صادق وفادار مقابل شده صف آرائی کردند لشکر یاغی
بشدتی غلبه کرد که حاجی ابراهیم با زحمت بسیار از آن شکست جانی بدر برد و لشکر
او تقریبا بالتمام معدوم و منهدم گردیدند بعد از این فتح بزرگ قره یازیجی خود را
پادشاه ولایات آسیا بلکه امپراطور آن ممالک پنداشته احکام و فرامین به
حکام بلاد و ولایات اطراف صادر مینمود مضمون یکی از احکام او تقریبا این است
که نوشته میشود (حال الحکم عالی محمد قرا حصار بعد از آنکه بعون خداوند متعال بسردار عسکر
عثمانی حاجی ابراهیم پاشا غالب آمدیم از روی صدق نیت و پاکی عقیدت به اطاعت

و انقیاد

و انقیاد ما درآمد لهذا امن اورا بموجب الحکم پادشاهانه از ادای همه قسم مالیات و عوارض معاف (۷۰۱)
و مسلم داشتیم چون دست قدرت و توانائی عثمانیانرا از تسلط و تصرف این ولایات
مقطوع و کوتاه داشتیم پادشاهی این ممالک بدون شریک و سهیم حق منست
لهذا حکم میکنیم که بموجب این فرمان محمد مذکور از دادن همه قسم مالیات آزاد و معاف
باشد و هرکس برخلاف الحکم رفتار نماید بسزای خود خواهد رسید محمد باید این فرمان امپراطوریرا
در دست خود نگاه بدارد و سایرین باید اطاعت نموده در عهده شناسند تحریرا فی اواسط شهر
ربیع الاول سنه ۱۰۰۹ هجری (۱۶۰۰ مسیحی) از ابتدای انعقاد دولت عثمانی تاکنون
هیچ مدعی باین بی ادبی و هیچ یاغی باینجسارت با آل عثمان رفتار نکرده بود

در سال هزار و هشت هجری جمعی از معارف علما و ادبا و مورخین عثمانی از این جهان
بجهان دیگر انتقال نمودند سعدالدین عالم که مدت بیست و پنج سال معلم شاهزاده ها و خواجه
سلطان مراد و سلطان محمد بوده بمنصب جلیل مفتی گری نیز نایل گردید در همه امور دولتی مداخله
میکرد سلطان مراد و سلطان محمد نصایح عاقلانه اورا پیروی میکردند یورش مجارستان
و تسخیر ارلو و فتح جنگ کرزت بدستور العمل و معاونت و استبداد او شد سخنهای او مایه
قوت قلب سلطان محمد شده در میدان جنگ ثبات قدم بورزید و بعد از شکست فتح عظیم
نایل گردید از جمله تالیفات و تصنیفات او یک تاریخ عثمانی است که از سلطان عثمان
اول تا سلیم اول نوشته است و دیگر ترجمه تاریخ عمومی لاری ایرانی است که تا با انعقاد
دولت عثمانیه میرساند سعدالدین در روز عید مولود پیغمبر سنه ۱۰۰۸ هجری بمرض سکته وفات کرد
(۱۵۹۹) در وقتیکه میخواست در مسجد ایا صوفیه مشغول نماز و عبادت شود شش ماه بعد از او شاعر
بزرگ معروف باقی دنیای فانیرا وداع نمود سه کتاب معتبر از مصنفین عرب ترجمه کرده بود

(۱۰۰۲) در همان سال شش نفر از شعرا رحلت کرد تخلص و لقب آنها از این قرار است سهیلی عارفی باصری
علمی والهی و تعلیق چی زاده که یک تاریخ منظوم بسیار بدی نوشته است ضرر کلی
آن تاریخ که مایهٔ حسرت و افسوس است وفات عالی مورخ میباشد که در راست نوشتن و پرده
پوشی نکردن بر همه مورخین عثمانی ترجیح دارد اگرچه بعضی از حسابهای تاریخیرا غلط نوشته
در ایام دولت — است سلطان سلیمان داخل نوکری شده بچهار پادشاه خدمت کرد چون از برای
ترقی جاه و منصب دوندگی نکرد بمراتب اعلی نرسید منشی و دفتردار و سنجاق بیک اماسیه
بود تا در اواخر پاشای جده شد تاریخ عثمانیرا تا چهار سال قبل از وفات خودش
نوشته بود هژده جلد از تالیفات و تصنیفات او نظماً و نثراً باقی ماندند از جمله آنها یکی
به نثر نوشته است یکی تاریخ عمومیست که معادن العارف نامیده است در قسمت
چهارم الکتاب تاریخ عثمانیرا نوشته است و بعضی از کتابهای او در تواریخ و وقایع
مخصوصه است مثل فتح زیگت و جنگ پسرهای سلیمان و جشنهای ختنه سوران
و دیگر ترجمهٔ کتاب ازهار التواریخ است و یک ترسل است ما در کمال افسوس و اندوه
از این مورخ صادق وارسلانیکی که از همه نویسندگان عثمانی در تاریخ و در حساب تاریخ
از همه با ربط تر و صحیح نویس تر بوده وداع مینماییم

(۱۰۰۳)

باب چهل و دوم

پولیتیک و آخر کار میشل والی افلاق وفات ابراهیم حسن صدراعظم محاصره و استخلاص قانیشا
شورش آسیا لشکرکشی دریائی محاصره استول وَیسا بورک و پشت و افان خان
تاتارستان در توقف کردن آن رفع شورش سپاهیان باعانت ینکیچریکان وساطت
شدن ایشان برافتادن حسن برباد دادن یاغیان آسیا سرهای خود را در مجارستان
عمل مذهبی برهم خوردن مصالحه ایران وفات سلطان محمد ثالث تنزل علوم ادبیه در عهد
سلطان محمد جلوس سلطان احمد اول منزوی شدن والده ختنه کردن سلطان مامور شدن
حکام و سرداران یورش ایران تغییر دادن قایم مقام وفات صدراعظم لشکرکشی در مجارستان
تجدید معاهده با دول انگلیس و فرانسه و وندیک کشتن دو قایم مقام تولد دو شاهزاده
پیدا شدن چهار نفر یاغی تازه در آسیا گفتگوی مصالحه تسخیرگران شکست و فوت سیکالا
سیاست دلی حسین تنباکو غلبهٔ یاغیان در بولوادن رفتن احمد به بورسا آرام کردن
شورش لشکری در اسلامبول وفات صدراعظم لله محمد پاشا گفتگوی مصالحه سرداری فرهاد
سفیه قتل درویش پاشا مراد پاشا صدراعظم مصالحه سیتواتوروک

میشل والی افلاق پس از آنکه اتراک را در نیکوپولی شکست داده آن شهر را
مسخر نمود بعد بامید تصرف ترانسیلوانی ششصد هزار آسپر از بابت مالیات

(۷۰۴)

جمع کرده خدمت سلطان فرستاد و حکم حکومت افلاق را دریافت نمود آنوقت با امپراطور
بنای گفتگو را گذاشت تا شاید از جانب او بحکومت ترانسیلوانی نایل گردد و حافظ احمد
پاشا را فریب داده باو پیغام فرستاد که وجوه مالیات را حاضر کرده است
و میخواهد به او که در نیکوپولی نایب سلطان است آورده تسلیم نماید آن پاشای خصی
قول او را باور کرده خوشحال گردید میشل توپها را در میان عرابه ها گذاشته روپوش
ماهوت گلی بر روی آنها کشیده بطرف اردوی حافظ احمد روانه گردید اتراک خیال
میکردند که در میان عرابه ها کیسه ها و صندوق های پول را حمل کرده اما میشل چون نزدیک
اردوی عثمانیان رسید توپها را از عرابه ها بیرون آورده بنای توپ اندازی را
گذاشت و باین حیله یک بار دیگر اتراک را شکست بداد لیکن چندی بعد از آن
سیژیسموند باطوری حکومت ترانسیلوانی را به ابن عم خود کاردینال واگذار کرد
و سیژیسموند پادشاه لهستان از ژرمی موژیلاو از برای والیگری بغدان بنای امداد
و تقویت را گذاشت میشل که حکمرانی ترانسیلوانی و افلاق و بغدان هر سه را
طالب بود اول با کاردینال جنگ کرده او را شکست داده مشارالیه در حین فرار
کردن تلف گردید بعد از آن میشل با والی بغدان و لشکر لهستان مصاف داده
ایشان را نیز مغلوب ساخت و مادک په پطریسکو را از جانب خود والی
بغدان نمود و از باب عالی نیز علامت حکومت بغدان را که گرز و علم بود از
برای او فرستادند و این عمل از پولیتیک های صدراعظم ابراهیم پاشا
بود که بعد از فتح قانیشا فرستاده میشل را که دهمو نام داشت در تحت حمایت
رئیس افندی اردو یازیجی زاده باسلامبول فرستاد حافظ احمد پاشای

خصی

(۷۰۵)

خصی که داغ فریب میشل را در دل داشت و در نیکوپولی بعوض کیسه های زر گلوله های
توپ از او تحویل گرفته بود جز قصاص آن شکست و تلافی آن شرمندگی و خفت که بر سر
او آمده بود خیال دیگر در سر نداشت در این اوقات که منصب قایم مقامی داشت
و همه کارها از او ساخته میشد فتوائی از صنع الله مفتی بگرفت که در حق فرستاده و رسول
یک یاغی فتنه جوئی مانند میشل رعایت هیچ نوع حقوق عهد و پیمان سفارتی را نباید مرعی داشت
و بموجب آن فتوا حکم کرد دهمو را زنده بر قناره زدند و در میان درد و الم و شکنجهای
سخت جان از تن آن بدبخت بیرون رفت از این عدم ملاحظه حقوق اشخاص که در
میان عثمانیان خیلی مقدس و محترم است اهل پای تخت همه متغیر و غضبناک شدند و
ابراهیم پاشای صدراعظم از شنیدن این واقعه زیاده از حد بغضب در آمد و بخدمت
سلطان والده شکایت نوشت حافظ احمد علاوه بر ارتکاب آن عمل شنیع در کارهای
صدراعظم نیز دخالت میکرد لهذا او را از قایم مقامی معزول کردند و حسن پاشای وزیر را بجای
او گذاشتند و از گفتگوی سازش میشل بعد از فتح و تسخیر قانیشا با صدراعظم باستا فرمان
ده کل قشون امپراطور در ترانسیلوانی مشوش شده بخیال قتل میشل افتاد و یکی از تهوران را
برانگیخت تا او را بزخم کارد بکشت میشل که با اتراک دوست شده بود فدای حرص و طمع
خویش گردید و زمینی را که میخواست در آنجا حکمرانی کند با خون خود سیراب ساخت بلافاصله
قبل از حدوث این حادثه محمود پاشا سرحددار داونب قلعه یرکوکی را تعمیر و اصلاح نموده
باتفاق شعبان پاشا بگلربگی قبرس که فرمان ده سفاین داونب بود بولایت افلاق
حمله بردند و میشل بالشخصه با سردار او کالوتا را شکست دادند و علمهائی را که در الفتح از دشمن
گرفته بودند باسلامبول فرستادند چاوش ابراهیم با یران مامور شده خبر مرگ میشل را

(۷۰۶) با وقوع این فتح از برای شاه عباس پرده فرستاده های ترانسیلوانی از برای ولایت
و والی خود تجدید عهد حاصل نمودند و یکیقرچاوش علامات حکومت را از برای سیگیسموند والی
آنجا برد ابراهیم پاشای صدراعظم قبل از تسخیر قانیشا کاغذی به آرشیدوک ماطیاس نوشته
اظهار داشته بود که در سال گذشته میتوانست شهرهای وین و پراگ را محاصره نماید لیکن بجهة حب
مصالحه و ترجیح صلح خودداری کرده به آن امر اقدام ننمود و در آن مراسله مفصل آرشیدوک را از حرکات
وحشیانه و بی رحمی های مجارها و طوایف والون شکایت کرده بود بعد از جنگ وارازدن
برای اولین بار علامات مایل بودن بصلح از طرف اتراک بروز کرد و این فقره سه سال قبل
از این از طرف تاتارستان غازیگرای خان اظهار شد و باین واسطه ژان برنابی دفی از
جانب امپراطوریان نزد خان مشارالیه فرستاده شد و ده هزار دوکا به خان وعده
کردند بدهند تا در مصالحه طرف امپراطور را از دست ندهد بعد از آن غازیگرای خان احمد
آقا را باتفاق آلکپ نام پالئولوگ به مجمع وکلای دولتین فرستاد لیکن فایده از آن
مجمع حاصل نشد در این وقت صدراعظم ابراهیم پاشا حاکم افان اختیار کامل جهة انعقاد
مصالحه داد و کهیای خود محمد را نیز از اردوی سترگمر نزد او فرستاد چند روز بعد از
آن صدراعظم مریض شده وفات کرد و کارهای معظم لشکری را به برادرزاده خود مرتضی
واگذار و سفارش نمود نعش او را به اسلامبول برده در نزدیکی مسجد شاهزادها در قبری که
در حیات خودش ساخته بودند دفن کردند همه ملزومات سفر ابراهیم از چادر و شتر و قاطر
و غیره به حسن واگذار شد حتی زن او سلطان عایشه را نیز نامزد او قرار دادند و حکم کردند
که بزودی خود را به اردو و سرحد برساند حسن خواست به بهانه اینکه زمستان رسیده است
رفتن خود را موقوف بدارد لیکن به اصرار صنع الله مفتی حکم مخصوصی از جانب

سلطان او را برفتن مجبور گردانید در هر حال بقدری توقف کرد تا مفتی را معزول (۷۰۷)
و منصب های بزرگ را بمیل خاطر خود در میان علما و حکام تقسیم نموده اشخاص انها را معین
و برقرار گردانید خواجه زاده محمد افندی مفتی شد خلیل پاشا را قائم مقام و حافظ احمد را
وزیر سیم کرد حکام بغداد و بلغراد را تجدید نمود حمزه افندی بجای اوخ چی زاده نشانچی شد
حسن نوزده روز بعد از منصوب و مامور شدن از اسلامبول بیرون رفت و لشکر بسیاری
همراه خود حرکت داد شب و روز از رفتن نیاسود و ساعتی در زیر چادر استراحت ننمود
تا آنکه بیست و هفت روز بعد از بیرون رفتن از اسلامبول به اردوی سترگمر وارد
گردید چون شنید که در عقب لشکر بسیار از دشمنان جمع میشوند که از آنجا بسر آفان
یا استولونی صابلورگ بروند حسن پاشا مصمم گردید که بطرف افان حرکت نماید و حکومت
آنجا بمزهرقوشی محمد افندی واگذار شده بود شهر و قلعه استولونی صابلورگ
قبل از رسیدن لشکر عثمانی بتصرف دشمن درآمده بود سه هفته بعد از آن هر دو لشکر در
زیر دیوارهای شهر مذکور بهم برخوردند لشکرهای امپراطوری در میان تنگه واقعه
در میان دو کوه قرار گرفته بودند کوران کشیش برانذیزی خاج بدست گرفته
لشکریان را بجنگ ترغیب میکرد در روز اول کهیا محمد با سکبانان و سلحداران
جزئی غلبه به عیسویان کرد لیکن چون خودش تنها شروع به جنگ کرده بحاکم افان
اطلاعی نداده بود شکست خورد اندکی بعد از آن حاکم افان نیز مغلوب و مقتول گردید
و لشکر دشمن بطرف پالوتا عقب نشسته اردوی خود را استحکام داد صدراعظم
حکومت افان را به بیگلربیگی روم ایلی محمد پاشا واگذار کرد بچوی مورخ که در آن وقت
حاضر اردو بود مامور جمع کردن مالیات پوزگا گردید و صدراعظم از برای استخلاص

(۷۰۸) قاینشا که محصور لشکر دشمن شده بود روانه گردید و سلطان در اسلامبول در سر قبور
اجداد خود مدد آسمانی را از درگاه خداوند استدعا مینمود

از ابتدای ماه سپتامبر ارشیدوک فردیناند با پنجاه هزار لشکر جرار و توپخانهٔ صاعقه
کردار مشغول محاصرهٔ قاینشا بود فرمان دهٔ شهر تریاکی حسن پاشا در دفع دشمن و حراست شهر
و قلعه بقدری جلادت و رشادت و کفایت و کاردانی ظاهر ساخت که نام نامی او در تواریخ
تواریخ جنگ های عثمانی صاحب رتبهٔ بالا و دارای مقام اعلی گردید مدت سه هفته از ایام
محاصره گذشته بود که المانها سرهای حاکم افان و محمد کهیا را در بالای سنگرها به نیزه زدند
در غیرت قشون عثمانی از دیدن آن سرها اندک سستی پیدا شد حسن همقطاران و برادران جنگی خود را
جمع کرده به ایشان گفت ممکن است این سرها مال اشخاصی که دشمن خبر میدهند نباشند و به
این تدابیر بخواهند خوف و رعبی در دل های شما بیندازد از اینها گذشته ابراهیم پاشای صدر اعظم
قاینشا را نتوانست تسخیر نماید مگر پس از آنکه مالیات آنرا وقف مدینهٔ مشرفه نمود و حضرت خاتم
الانبیا، هرگز راضی نخواهد شد شهری که وقف مرقد مطهر او شده است بدست کافران بیفتد
و دیگر آنکه محاصرین در روز عید مولود حضرت رسالت پناه شروع بمحاصره نمودند و باین سبب شهر
و قلعه هرگز مسخر ایشان نخواهد گردید تا ثانیا از اثر صدای یا الله مجاهدان دین که در دل شب از زمین
بطرف آسمان بلند میشود گلوله های چهل و دو عراده توپ که به بروج و بارهٔ شهر بسته اند رخنه
نتوانسته اند بنمایند را بعا وقتیکه من بحکومت قاینشا می آمدم یک دسته کلاغ را دیدم که از محل
اردوی دشمنان بطرف شهر در پرواز بودند و عقابها آنها را تعاقب کرده همه را نابود ساختند
این نیز از برای غلبه یا شکست دشمن دلیلی معتبر و فالی نیکو میباشد باکمله بعاونت دست
یاری بشلو اقای خود نیش قره عمر و جاسوسی قره بچه هر روز یک تدبیر تازه خیال کرده دشمن را
اغفال

از حالت قوت و استعداد لشکر قلعه و خیالات خود فریب میداد تا بالاخره اخبار (۷۰۹)
آمدن صدر اعظم انتشار یافت و رسیدن فصل سرما نزدیک شد و ارشیدوک بخیال
برگشتن در افتاد و در حقیقه فرار با ننگ و عاری نمود و اردوی خود را با همه توپخانه و بسیاری
از بنه و ملزومات دیگر از برای عثمانیان بگذاشت عمر آقا ایشان را تعاقب کرد
و حسن با کیسه های مملو از طلا و نقره در بالای دروازهٔ زیوفت بنشست و هر که
از لشکر سری می آورد زر میداد مصلی بیک و عمر بیک دشمن را تعاقب نمودند و حسن
به اردوی ارشیدوک رفته داخل چادر او گردید تختی در آنجا از برای ارشیدوک
زده دوازده کرسی در اطراف آن گذاشته بودند روی آنها همه از مخمل سرخ بود
و یک فرش نفیس گران بهائی در میان چادر گسترده بودند حسن در بالای آن نماز شکر
خداوندی را بجا آورده پس از آن تخت ارشیدوک را با شمشیر خود شکسته بر روی
پارچه های آن بنشست و سایر بیک ها و آقایان را در بالای دوازده کرسی مخمل نشاند
و شرحی در فواید صبر و ثبات قدم در زیدن در جنگ ها از برای ایشان بیان کرد
و قدغن نمود که احدی با موال و اسباب اردو دست نزنند و چادر ارشیدوک را
مخصوصا از برای صدر اعظم معین کرده بود چهل و هفت عراده توپ بسیار خوب
و چهارده اسب از اسباب چادر با انضمام طبل و شیپورها و عرابهای مملو از همه قسم
ملزومات حربیه نصیب اتراک گردید و بعلاوه شش هزار نفر از لشکر ارشیدوک
اسیر آوردند و همه را سر از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را برودخانه انداختند
در اینوقت صدر اعظم از زیوفت حرکت کرده بطرف سیکلوس رفت زیرا که
سربازان از شدت سرما بنای لندیدن و بدحرمتی را گذاشته بودند در این

و مقدار زیادی از اردو [illegible]

(۷۱۰) بین ها مژده چالاکی حسن تریاکی و فرار آرشیدوک مغلوب را از برای صدر اعظم آوردند
صدر مشار الیه لازمهٔ لطف و مهربانی را در حق چپن دلاور بعمل آورد سه دُم اسب
که علامت وزارت بود با یک خلعت افتخار و سه اسب نامی با یراق های قیمتی
به او بداد مصلی بیک را سنجاق بیک کستندل و عمر بیک را سنجاق بیک
ونف کرش نمود توپهائیکه از اطریشی ها گرفته شده بود به زیرت برده از آنجا
حمل سفاین و از رود خانهای دِرَوْ و دانُوب به بلغراد نقل کردند از اسلامبول
حکم امضای منصب ها و حکومت هائیکه صدر اعظم داده بود برسید بعلاوه یک
خط شریفی که همه در مدح و تعریف حسن بود با یک زنجیر طلا که بر صفحه از همین فلز
نصب شده بود از برای چپن فرستاد بر روی آن صفحه مضامین خط شریف را
کنده بودند و نیز این حکم را افزوده بودند (باید ینکچریک آقاسی قانیشا این علامت افتخار
را از گردن و سینه خود بیاویزد تا صبح و شام در زمان کشودن و بستن دروازه شهری
که بآن رشادت از دشمن گرفته و باین جلادت دشمن را از اطراف و حوالی آن
بدوانید با خود داشته باشد) نظیر این امتیاز در تواریخ دفاتر جنگی دولت عثمانی
تا به اینوقت دیده نشده بود

صدر اعظم در عوض نتایج حسنهٔ این لشکرکشی سلطان عایشه
زن ابراهیم پاشا را به ازدواج خویش در آورد قره یازیجی بعد از فتح قیصریه
با سی هزار لشکر یاغی در آسیا هول و هراس را در اطراف و حوالی خود منتشر و منبسط
میساخت در نزدیکی آلبستان وزیر حسن سوکولی بر او حمله برد و جنگ انها یک روز
طول کشید دو ثلث لشکر یاغی در میدان جنگ کشته شدند بقیة السیف بنه

و آغوق خود را گذاشته با قره یازیجی به کوه های جانیق پناه بردند در آنجا قره (۷۱۱)
یازیجی برد لیکن برادرش دلی حسین با پنج نفر دیگر از روسای یاغیان فوراً جبل
یاغیگری را فوه کوهستند و جسد قره یازیجی را پاره پاره کرده پارچه ها را در گوشه
نجاک سپردند تا پیدا کردن نعش او از برای عثمانیان امکان پذیر نباشد آنوقت از
کوه بصحرا در آمده بنه حسن سوکولی را که از راه دیاربکر به توقات میرفت متصرف شدند
و حوالی توقات را غارت کردند و باغ وزیر را که باغ بهشت نام داشت و در عوض
گلهای طبیعی دسته گلهای مصنوعی از الماس و جواهرات دیگر بکار گذاشته
بودند خراب و ویران ساختند و حسن را در توقات محاصره نمودند در این حالت
وحشت انگیز خسرو پاشای خصی حاکم دیاربکر بجای حسن وزیر عسکر شد که بجنگ
یاغیان اقدام نماید هیچ کس از بیکان وزیر سابق جرئت نکرد خبر عزل او و نصب
خسرو پاشا را به او بگوید قاپوچی باشی این کار را بعهده گرفت و حسن خواست
او را بقتل برساند و برادر او ابراهیم که نیز قاپوچی بود حکم عزل حسن را بیاورد
و حسن او را تهدید نموده از حضور خود بیرون کرد و یک ماه میشد که یاغیان شهر
توقات را با حسن پاشا محاصره کرده بودند در یکی از روزها که حسن پاشا بعادت
متداوله در نزدیکی دروازه نشسته بود یکی از اتراک که تیرانداز ماهری بود با تفنگ
خود حسن را نشان کرد و بمحض خالی شدن تفنگ حسن بر زمین افتاده بمرد بعد از
حدوث این حادثه یاغیان توقات را متصرف شده دسته دسته و گروه
گروه در تمام بلاد آسیای صغیر متفرق گردیدند و متروکات حسن را از اقمشه و اسلحه
و فروش وغیره بفروش رسانیدند خسرو پاشا که با لشکرهای دمشق و حلب

(٧١٢) و مرعش مامور انهدام دلی حسین بود چون زمستان نزدیک شد لشکرش او را تنها گذاشته
بولایات خود رفتند و حافظ احمد پاشای وزیر که از اسلامبول جهة حفظ و حراست
آسیای صغیر آمده بود مدت سه روز در پای تخت آنولایت محصور لشکر یاغیان گردید
شدت سرما و کثرت برف محاصرین را مجبور به ترک محاصره نمود

در این سال اوقاتی را که لشکرهای عثمانی در اروپا با مجارها و در آسیا
با یاغیها مشغول کشش و کوشش بودند حکمرانان اسپانیول و مالتا و فلورانس
خواستند به الجزایر و تونس و رمنا و جزیرهٔ گوس تاختن کنند هفتاد فرنگال از دولت
اسپانیول و پاپ و مالتی و توسکان که در تحت فرمان آندریا دوریا و دون ژوان
به الجزایر رفته بودند مأیوس و محروم مراجعت کردند زیرا که همهٔ اهالی آن سواحل
را در تحت اسلحه آماده کار و مستعد کارزار یافتند چیقالا که با پنجاه فروند کالر مواظب
حرکات آنها بود همه ولایات ساحلی ایطالیا را خراب و ویران ساخت پنج گالر
از مالتی‌ها حوشش بخت اتفاق افتادند و در هنا به خشکی در آمده در نیکوکاسترون
خرابی وارد آوردند و کالرهای فلورانس در تلافی راهزنی‌های بربرستانیان
جزیرهٔ کوس را تاخت و تاراج کرده خرابی بسیار و خسران زیاد رسانیدند دولت
فرانس از باب عالی مطالبه رفع ضرر تجارتی خود را که از طرف دریازنان الجزایر وارد آمده
بود نمود احکام سخت از باب عالی صادر شد براینکه اهالی الجزایر جریمه خسارات وارده
را از عهده برآیند و این اولین بار بود که دولت عثمانی تمکین دادن این نوع جریمه‌ها را نمود در سال
دیگر مالتی‌ها در عوض خسارتهائیکه بآنها رسیده بود شهر محمدیه را که در ساحل افریقیه واقعست خراب ساختند
در ماه ... صدر اعظم استولونی صنبورگ را محاصره نمود در بیست و نهم ماه مذکور

از دوجا

در وقتیکه از برای تسلیم کردن شهر و قلعه گفتگو مینمودند ینگیچریکان با فرانسوی‌ها داخل شهر (٧٣١)
شده هر کرا دیدند از دم شمشیر گذرانیدند گونشا یوزولانی فرمانده شهر را با صاحبمنصبان دیگر اسیر
کرده به بلغراد بردند بعد از تسخیر شهر و قلعهٔ مذکور حسن از داوب گذشته در نزدیکی افان در
صحرای پست اردو انداخت که به ترانسیلوانی نزدیک شده از مورس که بضدیت
باسنا شوریده بود تواند حمایت نماید لشکرهای دشمن در برابر گران جمع شده بودند
و از هر دو اردو نعره‌های جنگی بلند میشد قاضی زاده علی پاشا بیگلربیگی افان و هابیل افندی
قاضی هشتاد ساله هرچه بصدر اعظم گفتند که رفتن به ترانسیلوانی با وجود اینکه صدای
شلیک توپ دشمن بگوش ما میرسد از حزم و احتیاط دور است و هر قدر جاسوس‌ها
خبر آوردند که عیسویها بطرف افان در حرکت میباشند فایده نبخشید و پیش چی حسن البانی
نژاد بجوج خود سر میگفت این یک حیله و تزویری است که دشمن‌ها میخواهند بکار زنند و مرا
از رفتن به ترانسیلوانی مانع شوند لهذا با صد عراده توپ صحرائی و چهارده عراده توپ
بزرگ و لشکرهائیکه داشت از حوالی پست برخواسته بطرف ترانسیلوانی روانه گردید چون
پنج روزه راه طی نمود خبر رسید که دشمنان بر سر پست رفته آنشهر را مسخر نمودند و از آنجا بجانب
افان حرکت کرده از طرف دروازه وین و دروازهٔ آب با توپهای جهان آشوب در شهر
به آتش فشانی و گلوله باران مشغول میباشند فوراً دو هزار سوار بسرکردگی روح بیک بیگلربیگی
اناطولی از پیش فرستاده شد و خود صدر اعظم معجلا برگشته بعد از چهار روز بمقابل پست رسید
پلیرا که اطریشیها ساخته جزیرهٔ قازها را به پست وصل کرده بودند بضرب توپ خراب کرد و پست
را محاصره نمود آذوقه بشدت تمام نایاب بود و قافلهٔ آذوقه بصعوبت میتوانست عبور
و مرور نماید علی بیگلربیگی و هابیل قاضی و آقای ینگیچریکان افان بصدر اعظم التماس کردند

(٧١٣) که محمد پاشا را در نزد ایشان گذاشته خود از انحوالی دورتر برود والا شهر از شدت گرسنگی
تسلیم دشمنان خواهد شد حسن التماس آنها را قبول کرده محمد پاشا با دو هزار نفر ینکیچریک و
جمعی از توپچیان وجبه‌چیان وداوطلبان بشهر وقلعه برفتند وصدراعظم بطرف بلغراد مراجعت
نمود محمد پاشا غیرت قشون ساحلو را بهیجان آورد یکبار هم از شهر بیرون رفته حمله سختی
بدشمنان کرد و جمع کثیری از آنها را بقتل رسانید لیکن لشگر سرمایش از خنجر اعدا در وجود
امپراطوریان اسباب صدمه و زحمت گردید باریدن بارانهای پی در پی از رشید وک ماطیک
را مجبور کردند براینکه ترک محاصره گفته کوس رجعت فرو کوبد لهذا در هژدهم ماه نوامبر
از دور افان برخواست و چند عراده توپ را در میان گل و وحل بگذاشت و عثمانیان
آنها را ضبط کرده به قلعه نقل نمودند محمد پاشا که لشکر خود را خیلی منتظم نگاه داشته بود در
حق اشخاصیکه مصدر خدمت شده لیاقت و رشادت خود را بروز داده بودند احسانات
شایسته بجا آورد و سلطان که از خدمات او راضی بود منصب و مرسومات وزارت سیم را
درباره او برقرار فرمود در زمانیکه صدراعظم وارد بلغراد دید خان تاتارستان غازی
گرای خان نیز از تاتارستان برسید خان مشارالیه در دو لشگرکشی سابق خود را معذور
داشته حاضر نشده بود چون برادران او سلامت گرای و محمد گرای و شاهین گرای
در روم ایلی و اناطولی میزیستند غازیگرای خیال کرد که اگر در این نوبت نیز از حاضر شدن
طفره بزند شاید یکی از برادران او را بجهت خانی تاتارستان انتخاب نمایند لهذا با لشگرهای
تاتارستان حاضر گردید و صدراعظم در پذیرائی او لوازم تشریفات را بعمل آورد و از برای
تاتارها در حوالی ذیوثث و کوپانی و محاکس محل قشلاق تعیین گردید
و غازیگرای خان با اردوی مخصوص خود در قونف کرشتن توقف نموده مشغول
رگیر

تحصیل لذایذ روحانی از مطالعه کتب شعرا و ادبا گردید و خود نیز قصیده در صفات ٧١٥
شراب و قهوه بگفت

در اسلامبول در ماه ژانویه جماعت سپاهیان بنای حرکات عربده آمیز
و کارهای شورش انگیز را گذاشتند چند ماه قبل از این در اوقاتیکه خلیل پاشا هنوز
قایم مقام بود علمای شهر شرحی به او نوشته از بی‌نظمی و حرکات بیقاعده و اطوار
ناشایست سپاهیان شاکی شده بودند قایم مقام راپورت اینمطلب را خدمت
سلطان بداد و سلطان بصدور یک خط شریف القوم عربده جوی بی ادب را به
آرامی و معقولیت تکلیف و دعوت فرموده بود در انوقت بنا بر شورش و تهدید
اینطایفه قایم مقام ساعتچی حسن به قلعه یدی قله فرستاده شد گرچه محمد پاشا
بجای او برقرار گردید و خواجه زاده محمد افندی مفتی پسر سعدالدین نیز معزول شده
صنع الله مفتی سابق بجای او برفت سپاهیان ازین دلجوئیها چندان خوشوقت نشده
متدعی یک دیوان ایستاده شدند تا حالت یاغیهای آسیا را از روی صدق
بعرض سلطان برسانند و در صدد چاره ایکار برآیند که روز بروز اسباب صدمه و زحمت
دولت در انضمامات رو بتزاید است از آواز غلغله و همهمه آنها سلطان از حرم
درآمده در همانجا تختی حاضر کردند و سلطان بر بالای آن نشست مفتی و قایم مقام
با سی نفر از علما در اطراف سلطان بایستادند آنوقت سه نفر از محرکین جسور سپاهیان
که حسین خلیفه و پورپاس عثمان و بازیچی چپمی نام داشتند بتوسط وزرا عریضه
بسلطان دادند و در انجا خطرهای دولت را که از شورش یاغیان ولایات فراهم
آمده است و بی اعتنائی بزرگان و ارکان دولت به تکالیف خود در خدمات دولت

(۱۰۱۶) بی پرده بیان کرده بودند و نیز عرض کردند حکومت ارزنة الروم در دست سکبانان
و لوندهای غضنفر پاشا میباشد و حکومت سیواس را احمد پاشای یاغی متصرف است
و در قرامانی دلی حسین همیشه در طغیان و عصیان است و به احدی اعتنا و اطاعت
ندارد سنجاق های مرسیفون و کاستمونی را قراصمد اوزون حسن ضبط
کرده اند سردارهائیکه بدفع انها مامور شدند همه مغلوب و معدوم گردید
و این ها همه از نتایج تدابیر و تکالیف حرم آغاسی و رؤسای خواجه های
سفید و سیاه و قاپو آغاسی غضنفر آغا میباشند و در این خطاها و خیانت ها وزرا
نیز دخالت دارند بخصوص قایم مقام سابق حسن ساعتچی که این وقایع را
از سلطان پنهان داشته بعرض نرسانید و همچنین وزیر چهارم ترناقچی حسن که پیاده
در ازاء خیانات مذکوره فوراً گردنهای آنها زده شود سلطان از برای الکات
همهٔ آنها فرمود حسن ساعتچی را از یدی قلعه آورده با سپاهیان در مقام
گفت و گو واداشتند مشار الیه راپورتهائی را که در این خصوصات خدمت سلطان
داده بود و حاشیهٔ انها را سلطان بخط شریف مزین کرده بود بیرون آورده
بیگناهی خود را ثابت نمود و از کشته شدن نجات یافت و ترناقچی حسن
خود را بپای سپاهیان انداخته تمنای بخشش نمود و بتوسط ینگیچریکان از خون او نیز گذشتند
لیکن سیاست قزلر اغا عثمان و قاپو آغا غضنفر را در نهایت شدت مطالبه نمودند
و سلطان از برای حفظ جان خود حکم کرد تا سر هر دو را بریده بپای سپاهیان
انداختند تا راضی شدند آنوقت سلطان برپای خواسته باشاره دست تفاره
بحضار کرده بحرم برفت صدر اعظم در افان لله محمد پاشا را سردار کل عساکر

مجارستان

(۱۰۱۷) مجارستان نموده بمحض شنیدن خبر شورش سپاهیان از بلغراد بیرون رفته با کمال عجله
روانهٔ اسلامبول گردید در یاگودینا شنید که صنع الله دوباره بزور سپاهیان
مفتی شده است و در نیشا خبر قتل آغایان حرم را باو دادند درغرین لو دو نفر قاپوچی
باو رسیدند که از جانب سلطان و سلطان والده حکم احضار و مراجعت او را بپای
تخت آورده بودند در ادرنه با حسن بیک زاده مورخ که همراه خود بجای رئیس افندی آورده
بود در خانهٔ ذکریا زاده یحیی افندی قاضی که بعد بمنصب مفتی نایل گردید منزل کردند و
در مابین قارشدیران و سیلیوری به وکیلی که از جانب خود در اسلامبول گذاشته
بود با مدیرا و قاف سلیمانیه که نزد او میرفتند برخورد و ایشان باو گفتند که باید در
همین شب بطور خفا و پنهانی وارد اسلامبول بشود زیرا که فردا سپاهیان او را از ورود
بشهر ممانعت خواهند نمود و در این خصوص بدروازه بانان دروازه که بطرف سیلیوری
میرود قدغن های سخت شده است بالجمله ینیش چی حسن چون بخانهٔ خود وارد گردید
وزرا از ورود خود سلطان را مطلع ساخت و سلطان بپیام تهنیت و خوش آمد از برای
او فرستاد در همان شب محمود قایم مقام که دشمن صدر اعظم بود با دو نفر از قاضی ها
بدیدن او رفتند صدر اعظم قاضی ها را نزد مفتی فرستاده پیغام داد که فردا ساعتی را
معین نماید تا در خصوص کارهای لازمه باهم نشسته شورا نمایند و امشب اگر دیر وقت بخانه
وارد نشده بود خود بخانهٔ مفتی رفته با او ملاقات مینمود و صدر اعظم در وقت
صبح منتظر رسیدن جواب مفتی بود و هیچ جوابی نرسید و رؤسای شورشیان
در الصبح بخانهٔ مفتی رفته به بهانهٔ بدی نتایج جنگ مجارستان و بیحاصلی اقداماتیکه
در دفع یاغیان آسیا شده است فتوای قتل صدر اعظم را از او بگرفتند محمود

(۷۱۸) قایم‌مقام هردو قاضی بزرگ را طلب کرده فتوای مفتی را به ایشان بنمود و از
ایشان پرسید که ان فتوا را موافق شرع میدانند یا نه قاضی ها از ترس نتوانستند
منکر صحت آن بشوند انوقت محمود ایشانرا مجبور کرد براینکه فتوی را ممضی و ممهور ساختند
بعد قایم‌مقام فتوای مذکور را دست آویز کرده راپورت مطلب را خدمت سلطان
فرستاد و نیز اظهار داشت که اگر بفتوای مفتی و خواهش سپاهیان رفتار نشود
فتنه های عظیم برپا خواهد شد صدراعظم چون ازین مطالب مطلع گردید بجدیت
سلطان عریضه کرد که محمود پاشا سی هزار دوکا بسپاهیان یاغی وعده کرده است
که مرا بکشند باید در جواب اینها فرمایش بشود که صدراعظم من هر کار کرده است
بمیل و حکم من بوده است و هیچکس را نمیرسد که در کارهای او مداخله نماید و قاپوچی
باشی باید درهمین شب محمود را بقتل برساند سلطان بموافق دستورالعمل صدراعظم رفتار
کرده خط شریفی در سیاست محمود مرقوم داشته با فتوا و راپورت به قاسم
قاپوچی باشی بداد تا بصدراعظم برساند و محمود را سیاست کند قاپوچی باشی تا حکم سلطان را
با فتوا و راپورت رفت بصدراعظم برساند محمود فرصت یافته فرار نمود
چون صدراعظم خطرهایی را که از برای هلاک او آماده کرده بودند خیلی سخت بدید
حکم کرد تا درهای عمارت او را ببستند و خود را بحجره که وصل بمنزل سلطان عالیه مادر
او بود درانداخته متوقف گردید و از بابت اینکه هنوز عمل مزاجیت ختم نشده بود نمیتوانست
بمنزل سلطانزاده داخل بشود شورشیان خانه را احاطه کرده صدراعظم را مطالبه مینمودند
و بشکستن درها و ریختن بخانه تهدید میکردند همینکه شب شد حسن بتغییر وضع و لباس داده
با دو نفر نوکر محرم از دری که معروف کسی نبود از خانه بیرون رفت و خود را بخانه ینکیچری آقاسی

برسانید و حکم کرد رئیس افندی حسن بیک زاده را حاضر ساختند و فوراً این راپورت را (۷۱۹)
نویسانده خدمت سلطان بفرستاد (مفتی واضح و اشکارا با یاغیان هم عهد و متفق شده
است به برادرزاده او چلبی قاضی سی هزار دوکا دادند تا محمد پاشا پسر سنان پاشا را
که بدفع انها مامور بود معزول نماید ینکیچریکان بطور صراحت و شدت عزل مفتی و طرد
او را بجزیره رودس مطالبه مینمایند و استدعا دارند که بجای او شخص عادل خدا ترسی بگذارند
مثل مصطفی ابوالمیامین که متصف بصفات مذکوره میباشد) در تمام مدت شب حسن
بیک زاده احکام بجهت وزراء و مشایخ و علما و سرداران و سرچیان جبه‌چیان
و توپچیان و رؤسای جبه‌خانه بنوشت که هرکس مطیع اوامر سلطان است باید
فردا در وقت طلوع آفتاب اسلحه پوشیده در زیر رواق خارج مسجد سلیمانیه
حاضر بشوند اول طلوع آفتاب وقتیکه ینکیچریکان در مکان معهود حاضر شده بودند
صدراعظم با ینکیچری آقاسی در بالای پله های مسجد نمودار شدند در آنجا صدراعظم
یک خط شریفی از سلطان که بر سینه خود گذاشته بود بیرون آورده از برای ینکیچریکان
قراءت نمود مضمون خط شریف ازینقرار بود (ینکیچریکان نوکران صدیق من شکر
مر شما را که از عهود اجداد ما تا امروز بواسطه رذالت و بی اطاعتی مورد هیچگونه ملامت
نشده اید لطف و احسان ما درباره شما حلال باد این رفتار نیک را ترک
ننمائید و صدراعظم را در تنبیه شورشیان بی سر و پا مدد نمائید و به الطاف و عنایات
من امیدوار باشید) ینکیچریکان از شنیدن فرمایشهای سلطان نعره‌های وجد و سرور
برکشیدند و بتوسط صاحب منصبان خود که ازپیش به ایشان تلقین شده بود بعرض رسانیدند
که باید مفتی را معزول کرده دیگری را بجای او منصوب نمایند صدراعظم

(۷۲۰) استدعای ایشان را با کمال میل قبول نمود و فورا همه علما و وزرا را دعوت
کرد تا در نزد او حاضر شوند چیقالا میخواست در ان مجمع حاضر شود لیکن چاوش
باشی او را بزور حاضر نمود اسامی یاغیان را نوشتند و حکم قتل انها صادر گردید
چند نفر از آقایان ینیکچریک را نزد شورشیان که در میدان اسب دوانی جمع شده
بودند فرستاده محرکین انها را مطالبه نمودند و نیز ابلاغ کردند که اگر تمرد نمایند مورد
تنبیه و سیاست سخت خواهند گردید سپاهیان گفتند هیچکس را بدست انها نخواهند
داد در اینوقت دو نفر قاپوچی آمده جواب راپورت صدر اعظم را از نزد سلطان
بیاوردند حکم تغییر دادن مفتی نیز بطور دلخواه صدر اعظم در جزو جوابهای راپورت
نوشته شده بود چون دستخط خوانده شد مصطفی افندی اسم خود را شنید آنوقت
صدر اعظم برپای خواسته دست او را بگرفت و او را روی کرسی قاضیهای بزرگ
بلند کرده در صدر مجلس و بالا دست وزرا نشانده همه علما و وزرا مبارکباد و تهنیت بجای
آوردند آنوقت صدر اعظم از جانب سلطان از مفتی تازه پرسید که تکلیف
شرعی در حق کسانیکه اطاعت نکرده محرکین فتنه و آشوب را تسلیم نمینمایند چیست
مفتی گفت آنها نیز حکم یاغیان را دارند و اخراج کردن انها ضرور و لازم است
آنوقت صدر اعظم چند نفر از صاحبمنصبهای بزرگ افواج را نزد سپاهیان
فرستاده از فتوای مفتی ایشان را خبر داد و گفت اگر اطاعت ننمائید همه انها را
اخراج کرده دفتر آنها را سوزانیده همه صاحبمنصبان انها را گردن خواهند
زد آنوقت حسن به قاپوچی ها نگاه کرده داود را از نزد خود طلبیده و بطور نجوا
به او حکم کرد که با چهل نفر قاپوچی رفته مفتی سابق صنع الله را به کشتی نشانده بجزیره
لمنو

لمنوس برساند و حمزه بیک قاپوچی را با مراد دفتردار مامور کرد که بعمارت محمود پاشای (۷۲۱)
دفتردار رفته درهای خانه او را مهر نمایند و کاپیتن های ینیکچریکان مامور نگاهداری
دروازه باشند تا کسی از شورشیان نتواند فرار کند فرهاد ینکیچریک آقاسی براسب سوار شده
جدیدهای ینیکچریکان را با توپچیان و جبه چیان پیش انداخته کوچه ها را خلوت کرده
کاروانسرای عربی را (قورشون خان) که مجمع شورشیان بود بگرفت فردای آن روز
صدر اعظم در دیوان نشست وزرا و علما و همه آقایان او را تهنیت گفتند بعد از ظهر
دو نفر از رؤسای شورشیان را که یکی چوپوراس عثمان و دیگری اوغوز محمد بود نزد
صدر اعظم آوردند اولی که با صدر اعظم رفیق و همقطار قدیم بود اظهار تاسف و ندامت
کرده گفت تحریک صنع الله مفتی و طمع شراکت کردن در سی هزار دوکای قایم مقام
ما را باین جسارت واداشت تا دچار این بدبختی گردیدیم حالا التماسی که از تو دارم
این است که بفرمائی سرم را با شمشیر برند و مانند زنان از حلق نیاویزند صدر اعظم
هر دو را بخدمت سلطان فرستاد تا اقرارات خود را مجددا تقریر کردند بعد از آن
هر دو را گردن زدند سه نفر دیگر از رؤسای شورشیان نیز بهمین طور سیاست شدند
لیکن باوجود مواظبت قراولان و دروازه بانان حسین تدبیر کرده در میان تابوتی
بخوابید و او را بطور نعش از دروازه بیرون بردند و او بطرف کوهستانات فرار کرد
نوکرهای او بطمع چند هزار دوکائی که با خود داشت بقتلش رسانیدند و دوکاها را در میان
هم قسمت نمودند صنع الله مفتی با محمود قایم مقام خود را به یک صومعه رسانیده در انجا پنهان
شدند در این نوبت شورش سپاهیان بزور ینیکچریکان رفع گردید و باین واسطه عداوت
سختی در میان این دو طایفه احداث شد و صدر اعظم بعد از انکه شورشیان را مضمحل ساخت

(۷۲۲) قدرتهای خود را مصروف انعدام اشخاصی که با آنها عداوت شخصی داشت نمود دیگر روز
صبح در وقتیکه صدر اعظم از حضور سلطان میخواست بیرون بیاید حسن وزیر را علی الغفله گرفته
سرش را بریدند و ساعت چی حسن را اخراج بلد کرده به طرابوزان فرستادند و حسن پاشای
خصی را در یدی قلعه محبوس نمودند و در کشتن چیقالا خیلی کوشیدند لیکن سلطان قبول نکرده
امضا نفرمود دیش چی حسن صدر اعظم که به اعتبار و اقتدار خود خیلی مغرور شده با مقربان
و محرمان سلطان بنای بی اعتنائی را گذاشت و از دوستان صدیق خود نیز دوری و مفارقت
اختیار کرد بطوریکه ابو المیامن مفتی که از برگزیده های او بود با فرهاد ینیچری آقاسی و
مصطفی پاشا پسر راضیه و عبد الرزاق قزلر آقا با او ترک دوستی کرده دشمن او شدند

سبب عداوت ینیچری آقاسی و صدر اعظم جهت این شد که آقای مشار الیه
اموال حافظ احمد پاشا را حراج کرده میفروخت کوکاچ زاده دفتردار که از جانب
اداره مهرداری در ان کار حضور داشت اصرار کرد در اینکه این عمل باید به اطلاع اداره
وزارت مالیه انجام بگیرد دخلی بعمل ینیچری آقاسی ندارد آقای مشار الیه متغیر شده
گفت اگر خدا بخواهد همین امروز اموال ترا با اموال آنکسی که ترا فرستاده است به حراج
خواهم گذاشت دفتردار قدری دیگر بر این سخنان افزوده بعرض صدر اعظم رسانید در اول
موقعی که بدست حسن آمد به ینیچری آقاسی گفت اگر خدا بخواهد عنقریب طوری خواهم کرد
که تو محتاج به یک سنجاق بشوی این نوع سخنان با کبر و نخوتی که در صدر اعظم
پیدا شده بود طبایع را از وجود او متنفر میساخت دشمنان او در خدمت سلطان و والده
نسبت ظلم و ستمکاری و ارتکاب به اعمال خلاف شرع و قانون به او داده نیز گفتند
که حسن میخواهد والده را از کار خارج نماید و بطوری با ینیچریکان سازش کرده است که اگر

بخواهند

بخواهند مهر صدارت را از او استرداد نمایند البته اطاعت نخواهند کرد سلطان رقعه‌ها (۷۲۳)
به مفتی و علمای دیگر نوشته از اعمال ناپسند حسن سؤالات نمود حسن ازین مطالب مطلع شده
خواست بداند که مفتی در این خصوص چه جواب گفته است مفتی گفت من در جواب گفته‌ام
که اعمال حسن مخالف قانون و شریعت بوده است حسن خواست خط شریف سلطان را به
بیند مفتی عذر آورده گفت مفقود شده است آنوقت عداوت صدر اعظم و مفتی با
یکدیگر که در خفا و زیر پرده بود آشکار و بی پرده گردید و مفتی با ینیچری آقاسی و قزلر آقاسی به
اتفاق قبایح اعمال صدر اعظم را نوشته خدمت سلطان و والده فرستادند و نیز از مبالغ گزافی
که به ینیچریکان وعده کرده بود تا از او حمایت نمایند ایشان را مطلع ساختند سلطان و والده
عرایض مدعی‌ها را باور کردند در یک روز دیوان که سلطان در عمارت قصر داود پاشا
بود صدر اعظم به بهانه اینکه عرایض لازمه فوتی دارد اذن خواست که بخدمت سلطان مشرف شود
در جواب او گفته شد که راپورتهای خود را در دیوان آینده بعرض سلطان برساند همین جواب
از برای اینکه حسن مغضوب بودن خودش را یقین نماید کافی بود قصر داود پاشا که در انتهای
محله خارج اروپائی اسلامبول در بالای بلندی واقع است از بناهای سلطان والده است
که آنجا را از برای ایام اغتشاش و نا امنی مامن و پناه گاه تصور نمود باالجمله چون روز دیوان
برسید اول ینیچری آقاسی اذن شرفیابی خواسته بحضور سلطان مشرف گردید بعد از او
قاضی‌های بزرگ و وزرا را بار دادند صدر اعظم را بعد از همه اذن حضور داده شد
و برخلاف معمول که مدت زیادی در خدمت سلطان توقف میکرد ایندفعه بعد از چند دقیقه
با کمال پریشانی بیرون آمد و بعد از ظهر در زمانیکه مشغول عریضه نوشتن بخدمت والده بود ترک
احمد قاپوچی با یک خط شریف وارد گردید و حسن فوراً به باغ سورلیجه مش زنش سلطان عایشه

(۷۲۴) برفت ینیچریکان در همان آن بشورش درآمده آقای خودشان را در خانهٔ خودش محبوس ساختند
و بمفتی و قاضیهای بزرگ پیغام دادند که اگر حسن را در صدارت برقرار نمایید خانهٔ انها را
غارت خواهند کرد و آتش خواهند زد ینیچریک آقاسی فرار کرده بخانهٔ جراح محمد پاشا
که عجالتاً بجای صدراعظم نشسته بود رفت ترک آقای قاپوچی را ینیچریک آقاسی
کردند و به قاسم منصب وزارت دادند یاوز علی پاشا را (یاوز یعنی سخت و درشت خو)
که اصلاً از ولایت بوسنی و از خانوادهٔ معروف مالکوچ بود منصب صدراعظمی
داده از مصر به اسلامبول احضارش نمودند آقای تازه باتفاق صاحب‌منصبان دیگر سعی کرده
ینیچریکان را ساکت و آرام ساختند ده روز بعد از آن ده نفر خواجه‌ها به قصر سودلیجه
رفته صدراعظم معزول را از منزل سلطان عایشه بیرون کشیدند و در باغ خاندان
آقا خفه کردند رئیس افندی یازیجی زاده حمزه بیک را معزول کردند زیرا که بحکم صدر
اعظم معزول ایش‌چی حسن از بروات علما رسوماتی را که مقرر کرده بودند موضوع نمود
و مشارالیه خود را از رفتن بمحبس نتوانست نجات بدهد مگر بدادن مبلغهای بسیار
جای او را به سیم منشی دادند جراح محمد که با شدت تمام گرفتار مرض نقرس بود از عهدهٔ
عمل قایم مقامی نمی‌توانست برآید لهذا قایم مقامی را به قاسم پاشای وزیر بدادند
مهر صدارت به توسط قپوچی لال از برای صدراعظم جدید فرستاده شد مشارالیه پیری
بیک بجای خود گذاشته با لشکرهای مصر از راه شام و آسیای صغیر بطرف پای
تخت روانه گردید و در عرض راه هر سرکشی که برخورد سرش را از بدن جدا نمود لشکر
دمشق را که بپاشای خود شوریده بودند به تهدید و تخویف مطیع و آرام ساخت
در قونیه وزرای اربعه را که خضر و پاشا و پیال پاشا و ابراهیم پاشا و بوسنایجی
بنی

(۷۲۵) باشی علی پاشا را بدید که جز خرابی ولایت فایدهٔ دیگر ندارد حکم کرد که فوراً حرکت
کرده بیرون بروند در آق شهر قرقر نام یاغی معروف بعزم اطاعت و انقیاد به استقبال
صدراعظم برفت و در وقتی که میخواست رکاب علی پاشا را ببوسد بیک اشارهٔ
صدراعظم گردن او را بزدند دلی حسن که رئیس عمدهٔ یاغیان آسیای
صغیر بود شاه ویردی نام وکیل خود را به اسلامبول فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد کرده بود و توسط طورناچی باشی حسین از تقصیرات گذشته او گذشته حکومت
بوسنی را نیز به او واگذار کردند تا با یاغیان آسیا به آنجا رفته با کافران اروپا جهاد
نماید و بنا بخواهش مشارالیه چهارصد نفر از تبعهٔ او را در سلک غربا و موظفین نوشته
در جزو سواران قراول مقرر داشتند دلی حسن وقتی که میخواست از قالی پولی به روم
ایلی برود سی راس گوسفند در سر قبر سلیمان پسر اورخان ذبح نمود لشکر او که مرکب
از ده هزار نفر مردمان اراذل و اوباش بودند شکلها و وضعهای عجیب داشتند
بعضی از انها که تقریباً لخت و عریان بودند دعاها در بازو و طلسمها از گردن آویخته
بودند بعض دیگر را موهای سر مانند گیسوی زنان از بر و دوش ریخته و آویخته بود و
چوب بلندی در دست داشتند و پارچه سفیدی مانند پرده بیدق بر سر آن بسته
بودند و استخوانهای شتر از گاهبای خود در آویخته بودند و در عرض راه از قتل
و نهب و خرابی کوتاهی نکردند در پل ازنیک بلشکر سرعسکر لله محمد پاشا ملحق گردیدند
خان تاتارستان که زمستان را در قونقه کرشن قشلاق کرده بود در بلغراد با سرعسکر
ملاقات نمود چون تبعهٔ بی سر و پای دلی حسن را در اردو بدید گفت من با این اردوهای
با عار و ناموس در زیر یک سنجاق نمی‌مانم و جنگ نمیکنم و سرعسکر هر چند سعی کرد و واسطه

(۷۲۶) بر انگیخت که او را از مراجعت مانع شوند فایده نبخشید و خان با لشکرهای خود بطرف
قرم روانه گردید و یک سبب برگشتن خان جهت آن بود که سه نفر از برادران خان سلامت
گرای و محمد گرای و شاهین گرای با وجودی که با یاغیان آسیا متفق شده با لشکرهای
سلطان جنگ کرده بودند از آنها مواخذه نکرده تقصیرات ایشان را بخشیده
بودند لله محمد باتفاق دلی حسن بر سر پت رفتند که دشمن‌ها میخواستند ذخیره به آنجا
برسانند در یک جنگ سختی شش هزار نفر از لشکر دلی حسن با درویش پاشا کشته
شدند و در یک زد و خورد دیگر چند صد نفری از هیدوک‌های دشمن بقتل رسیدند
چون فصل سرما نزدیک شد سرعسکر دفاع اگانزا بعهده بیگلربیکی روم ایلی مراد پاشا
رجوع نمود و حفظ و حراست ایسک را بحاکم بوسنی واگذار کرد دلی حسن در بلغراد
قشلاق کرده قشون آسیائی را مرخص کرد تا بخانه‌های خود رفتند سلطان محمود پسر
که جوان رشید با استعدادی بود از شنیدن کارهای یاغیان آسیا آتش بهادری
و رزم آزمائی او باشتعال آمده مکرر از حضرت پدر خواهش نمود که او را بجنگ یاغیان
بفرستد تا همه را مغلوب و منکوب و مطیع و منقاد کرداند و قزلرآغاسی همیشه در خدمت
سلطان از این شاهزاده بدگوئی کرده میگفت شیخی به او خبر داده است که عنقریب
تاج و تخت سلطنت را تصاحب خواهد نمود و شاهزاده باین تدابیر میخواهد اسباب
سلطنت از برای خود فراهم بیاورد حرفهای قزلرآقا در دل سلطان اثر کرد و از
دلیری و جنگجوئی شاهزاده مشوش و پریشان خاطر گردید لهذا حکم بقتل آن جوان
رشید بیگناه را بداد بعد از قتل شاهزاده مادر او را با شیخ مذکور و جمعی دیگر از اشخاصی
که گمان بد در حق ایشان داشتند حبس نمودند و یکماه پس از آن همه را بقتل رسانیدند صاری جه

مدرس که ملقب به نادانشلی بود در مجلس دیوان بفتوای علما حکم قتل او صادر گردید (۷۲۷)
قاضی بزرگ اخی زاده و اسعد افندی فتوای قتل او را بدادند طورناچی حسن پاشا
سبب دادن این فتوا را از ایشان سؤال نمود اسعد افندی گفت من هرگز مانند نادانشلی
کسی را ندیده بودم که منکر قیامت و حشر و نشر و بهشت و دوزخ و غیره باشد من از نقص
قرآن از او پرسیدم و گفتم منکر آن کسی که آسمان و زمین را خلق کرد قادر مطلق نیست
گفت خدا قادر مطلق است لیکن همیشه قدرت خود را دارا نیست بعد گفتم چون تو میگوئی
که اینعالم همیشه باقی خواهد بود چه میگوئی در خصوص این آیه تورات که میفرماید (روزی
که زمین مبدل شود به چیزی که زمین نیست و آسمانها بیک اشاره دست راست
او بهم پیچیده میشوند) گفت معنی این عبارت واضح است از برای همه اشیا تغییر و تبدیل
ممکن است امّا ماده همیشه باقی است آنوقت گفتم چه معنی دارد این آیه قرآن که میفرماید
(روزیکه مردمان از باد مانند ملخ پراکنده میشوند و کوه‌ها مانند پنبه محلوج میکردند) گفت
این آیه دلالت میکند بر اینکه مردمان و کوهها در اینعالم متفرق خواهند شد
بعد از آن من خیلی سعی کردم که موافق آیات و ادله و براهین او را از این عقاید
باطله منصرف نمایم ممکن نشد معلوم میشود که در مغز و هوش او عیبی پیدا شده است که
دلایل بدین واضحی را قبول نمی‌نماید با این احوال اینمرد دیوانه نیست و با دلایل قویه مباحثه
مینمود و ممکن نبود که توبه مرد زیرا که صاحب این هوش و ذکاوت قویه است قبول کرد
و چون سیاست وزی این بحث کننده قوی موافق قانون شریعت بود لهذا فتوای آن
رسید اگر جناب شما در آنوقت حضور داشتید ممکن بود که بدست مبارک خود تان او را
بقتل برسانید موافق عقیده باطله که داشت مردن او را از زحمات این دنیا نجات داد

یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
یوم یکون الناس کالفراش المبثوث
وتکون الجبال کالعهن المنفوش

(۷۲۸) ولیکن درحقیقه اسلام و مسلمانان از شر زبان او رهائی یافتند
سال هزار و ششصد را که با سنه هزار و نه هجری مطابق است مورخین عثمانی در تواریخ خود سال
شورش نامیده اند پس از شورش سپاهیان در پای تخت و شوریدن فراریان جنگ کرزت
در آسیای صغیر یک شورش دیگر در سرحد ایران اتفاق افتاد که اسباب جنگ آن دولت را
فراهم آورد احتمال داشت که اگر سفارت سفرای ایران در نزد پادشاهان فرنگ بطور
دلخواه شاه عباس نتیجه می بخشید عداوت و دشمنی در میان این دو دولت دو سال
قبل از این بروز و ظهور میکرد حسن بیک و آنتون شرلی انگلیس از جانب شاه نزد پادشاه
فرانسه و رئیس جمهوری ونیک و امپراطور آلمان و دوک بزرگ توسکان و پاپ بسفارت
رفتند تا شاید ایشان را بجنگ عثمانیان برانگیزند فایده نبخشید و امپراطور آلمان از جانب
خود اهن کاکاش نامی را که از نجبای ترانسیلوانی بود خدمت شاه عباس بسفارت
فرستاد سفیر مزبور در بین راه وفات کرد کاتب اسرار او سفرنامه مختصری از این مأموریت
نوشته است دو سه بار دیگر سفرای شاه نامه ها و فتحنامه ها جهة پادشاهان اروپا از جانب
شاه عباس بردند ولیکن هیچیک از آنها زیر بار نخواستند یا نتوانستند بروند بالجمله
اولین شراره جنگ از تبریز بنای درخشیدن گذاشت قشون مستحفظ تبریز رشته های نظم و
اطاعت را از هم گسیخته در مملکت آذربایجان مشغول تاختن و غارت کردن شدند
چون اراضی فرمانده سلماس غازی بیک پسر شاه علی کرد را تاراج کردند مشار الیه
پناه بشاه عباس برد شاه او را لقب خانی داده در حکومت خود مستقل گردانید لشکرهای
تبریز و نخجوان باهم متفق شده غازی بیک را در قلعه قارنی یاریق محاصره کردند
مشار الیه از آنجا فرار کرده دوباره نزد شاه عباس رفت شاه با ده هزار سوار
از اصفهان

از اصفهان حرکت کرده در نه روز خود را به تبریز رسانید و در حوالی قریه صوفیان ذوالفقار خان حاکم (۷۲۹)
اردبیل با چند هزار سوار بشاه ملحق گردید و بعد از سه روز با عثمانیان مقابل شده جنگ کردند
اتراک بعد از فرار ترچی اوغلی شکست خورده متفرق گردیدند محمود بیکلربیکی نخجوان و خلیل بیکلربیکی
آخسقه در جنگ کشته شدند علی پاشا فرمانده تبریز بعد از اظهار رشادت بسیار گرفتار گردید
و شاه بزبان خود دلیریهای او را تعریف و تمجید نمود شکست عثمانیان مایه تسخیر تبریز گردید و بعد
از بیست روز محاصره و تسلیم لشکرهای شاهی شدند پس از فتح تبریز شاه عباس زیاده بر
دو روز توقف نکرده بطرف نخجوان و ایروان در حرکت آمد هم در آن اوقات قصاب
حاجی با اهل اردوباد سازش کرده آن شهر را که مولد او بود بتصرف در آورد و چراغ سلطان
جلفا و النجه را با جوانشیر مسخر ساخت به تدبیرات عاقلانه شریف پاشا حاکم وان
حاجی بیک قصاب را عثمانیان گرفتار نموده چند روزی بازار دوباد را تحت تصرف در
آوردند لیکن چون مقصود شاه گرفتن نخجوان و ایروان بود عثمانیان مجبور شدند براینکه
همه قوتهای خود را در ایروان جمع نموده شهر و قلعه را مستحکم نمایند لهذا نخجوان را گذاشته باستحکام
ایروان پرداختند و در آن شهر محکم کارهای بسیار نموده از سه طرف آن دیوار عریضی که پانصد
ذرع طول داشت بر کشیدند و قبل از رسیدن شاه همه کارهای قلعه را بانجام رسانیدند مأموری
محمود نام از جانب شاه بایروان آمده حکم تسلیم شدن را آورد و در آن حکم تصرف نخجوان را با ابیات
طمطراق آمیز بیان کرده وعده گرفتن ایروان را بزودی و قشلاق کردن در قراباغ و گنجه را داده
بود شریف پاشا از دادن جواب خودداری کرده حکم شاه را باسلامبول فرستاد و از حکام
ولایات نزدیک مطالبه مدد نمود و از هیچ طرف اقدامی در اعانت او نشد در شانزدهم
ماه نوامبر سنه ۱۶۰۳ مطابق سنه ۱۰۱۲ هجری لشکر ایران در برابر دیوار ایروان نمودار شدند لشکر شاه

(۳۰ ب) مرکب بود از پنج الی شش هزار نفر قشون منظم و سه هزار نفر از اکراد بی نظام که انها را تفنگ و گوگ
تولاق مینامیدند فرماندهان اکراد یکی سیف الدین برادر غازی بیک بود و سایرین شیخ حیدر
و علاء الدین بیک و مصطفی بیک فرمانده ماکو و زنبیل بیک و قلیچ بیک بیکهای ارشگرو
فرخ روز بیک بودند همه این ها به بالای تپه که به محنت تپه سی معروف است رفته اردو زدند
یکنفر قاصد که از ایروان نزد حاکم وان از برای مطالبه مدد فرستاده شده بود در دست
ایرانیان گرفتار گردید شاه قاصد را باتفاق ملاکچی نزد شریف پاشا فرستاده در پشت
کاغذیکه بحاکم وان نوشته بود بخط خود مرقوم داشت (خدا تدابیر عاقلانه شما را مبارک کند
این اقدامات جاهلانه را ترک نمائید رسیدن مدد از برای شما امری است محال جمیع اهالی
این ولایت باطاعت ما درآمده اند اینقاصد و این مکتوب از برای این مطلب شاهدان صادق
میباشند بعد از این هیچ قاصدی از برای مطالبه مدد بهیچ طرف نمی توانید بفرستید از برای شما
جز تسلیم شدن راه دیگر از برای نجات و استخلاص امکان ندارد) شریف پاشا که سه مرتبه
از قلعه بیرون حمله برده بر ایرانیان فایق آمده بود اعتنائی باین سخنان ننمود و فرستاده
شاه را بیجواب اذن مراجعت داد ملاکچی از بابت اینکه خود را بی کفایت نکرده باشد
گفت جواب ندادن شریف پاشا بجهت آن بود که مهر شاه و وزرا در آن دستخط نبود
تا اسباب اطمینان او باشد لهذا ملفوفه دیگر از برای شریف پاشا نوشته وعدهای نیکو
باو دادند معتمد الدوله و قورچی باشی و سایر وزرا و امرا خط و مهر خود را در پشت
آن گذاشته به ملاکچی دادند و شریف پاشا را تکلیف به تسلیم شدن نمودند شریف پاشا
در جواب بملاکچی گفت تا در عوض هر سنگی از سنگهای دیوار قلعه یک سری از ما بریده نشود
و تا باین قدر از ایرانیان بقتل نرسانیم که از سرهای انها منارها ساخته نشوند نباید بتصرف این قلعه
ایم درآید

امیدوار بود در وقتی که ملاکچی میخواست از قلعه بیرون برود چند نفر از سربازها بر سر او ریخته بضرب (۳۱ ب)
کارد هلاکش ساختند چون خبر برهم خوردن مصالحه و کشته شدن بگلربیگیهای نخجوان و
آخسقه و گرفتاری فرمانده تبریز موافق راپورتهای حاکم ایروان و تبریز باسلامبول رسید
و از گرفتن شاه عباس تبریز و نخجوان را مطلع گردیدند قایم مقام وزرا و علما را در شورای بزرگ
جمع نمود تا رای ایشان هرچه قرار گیرد عمل کرده شود حسن ساعتچی که سابقا بطرابوزان اخراج بلد شده بود
بسر عسکری جنگ ایران مامور گردید هنوز قرار و مدار اینکارها بانجام نرسیده بود که سلطان وفات کرد
وفات او در بیست و دویم ماه دسامبر سنه ۱۶۰۳ عیسوی مطابق سنه ۱۰۱۲ هجری وقوع یافت پنجاه
و پنج روز قبل از وقوع این واقعه در وقتی که سلطان محمد میخواست داخل سرای بشود درویشی براو
گفت از فوت باخبر باش که تا پنجاه و پنج روز دیگر دچار خطر عظیمی خواهی گردید همین حرف
از عقاید باطله او تقویت کرده بر ضعف نفس او بیفزود تا مرگ را زودتر باو برسانید
اندک زمانی پیش از سلطان شوهر عمه او سیاوش پاشا که سه مرتبه بمسند وزارت
نشسته بود بمرد و بعد از او خواهرش سلطان عایشه زن حسن میوه فروش که عزل و قتل
شوهرش را تقریبا بچشم خود دیده بود وفات کرد
سلطنت محمد سیم را که شعرا و متملقین آن عصر بجهة مسخر شدن ارلو و قانیشا نظیر عهد
سلطان محمد دویم شمرده شمرده اند هر بیننده بی غرضی در کمال وضوح و آشکاری می بیند
که سلطان محمد ثالث دولت و شوکت عثمانی را دو اسبه بطرف تنزل و انهدام بکشانید
زیرا که در عهد او قانونهای قدیم دولت بکلی متروک شدند و در امور دولت بر خلاف
قوانین مقرره رفتار نمودند و در عهد او لشکر پای تخت بشورش درآمدند و در ولایات
دیگر یاغیان بنای نافرمانی و طغیان را گذاشتند و در عهد سلطان مراد سیم بعد از وفات

(۷۲۱) سوکولی صدراعظم تخم بی‌نظامی کاشته شده بنای ریشه بستن راگذاشت و در عهد سلطان محمد
سیم بنای ترقی راگذاشته ثمر درآمد و میوه‌های زهرآلود بداد این سلطان ناقابل فرومایه هیچوقت
از تحت حکومت مادرش خارج نشد با این احوال در خصوص خرابی دولت نباید تنها او را
بزیربار ملامت کشید وزرا و صدراعظم‌های او در اینکار ها خیلی دخالت دارند بخصوص
چیقالا که بعد از جنگ کرزشت قتون آسیا را یاغی کرد و حسن میوه فروش که در میان سپاهیان
و ینیچریگان اسباب عداوت و کینه را فراهم آورد و قوع یک مورخ این دو وزیر را باعث
بزرگ برهم خوردن قوانین قدیمه دولت در خصوص تیولات لشکری (تیمار و زعامت) میداند
و با عتقاد او در سال هزار و پنج هجری که شهر ارلو مفتوح گردید منتهای وسعت ممالک عثمانی
و ترک کلی قوانین قدیمهٔ آن دولت دیده شد تا سنه هزار و پنج هجری صاحبان تیول مجبور بودند
که در سر تیولات خود باشند تا اگر حکمی در احضار انها از برای جنگ برسد بتوانند در
سه روز حاضر شده و در مدت ده روز آمادهٔ حرکت باشند تیمارها از هزار آسپر گرفته
تا صد هزار آسپر بیگلربیگی‌ها میدادند نه با بعالی صاحبان تیول معزول نمیشدند مگر در وقتی که
نالایقی انها بطور سخت بثبوت میرسید پول جواز برای قاپوچی‌ها (ارپالیق) و پول کفش از
برای خانم‌ها (باشماق لیق) از مبلغ نه هزار و نهصد و نود و نه آسپر بالا نمیرفت و تا انوقت تیولات
در عوض ارپالیق و باشماق لیق بکسی داده نمیشد و هیچیک از قاپوچیان و چاوشان و امثال
انها از خدمات لشکری معاف نمی‌شدند تیمار و زعامت حق اولاد سپاهیان بود و هر
کس مدعی سپاهی زاده گی میشد میبایست دو نفر از صاحبان زعامت و ده نفر از صاحبان
تیمار در صحت ادعای او شهادت بدهند بعلاوه در خانهٔ سلطان و حرم و لالان و قصر القاستان
و امثال انها هرگز تیمار و زعامت داده نمیشد و قرار زیاد کردن تیمار یک آسپر در ده آسپر بود

و از برای تحصیل زعامت میبایست مصدر کارهای بزرگ شده اقلاً پانزده سر از دشمن بیاورند (۷۲۲)
حسن میوه فروش همینکه صدراعظم شد خواست تشخیصی از تیولات قدیم و جدید بدهد فایده‌ای از انکار
مترتب نگردید سنان پاشا چون مسند صدارت نشست سربازان ساخلو رعاب را بر خلاف
همه قانونهای دولتی داخل در بُلوک‌ها یا دسته‌های قراولان سواره خاصه نمود و اغتشاش
و بی‌نظمی را در میان انها ایجاد کرد و در سال هزار و هشت هجری جمیع ترتیبات و تنظیمات مناصب
علما برهم خورد اینمناصب شرعیه که بعد از تحصیل علوم مقرره موافق ترتیباتی که معین شده بودند
داده میشد ازین تاریخ ملاحظه علم و استعداد بکلی متروک شده بنای خرید و فروش مناصب را
گذاشتند والیان معزول و صوباشیان مناصب مدرسی و قضاوت را بدون اینکه سواد
درستی داشته باشند به ده هزار آسپر میخریدند سنگینی بار عوارض لشکری و مغشوشی عیار سکوکات
بر این بی‌نظمیها علاوه گردید از ده خانه یک خانه میبایست یکنفر آدم جهة خدمات بحریه بدهد
اینطالبه را از کلیساها عیسویان نیز میکردند ایلچی ونیک انهارا با زحمت بسیار معاف نمود
سایرین نیز بعد از چندی بدادن وجه خود را خریداری میکردند عوارض جنسی که از ده خانه
یکخانه میبایست یک کیلو جو و آرد بدهند (سه کیلو کمی تبریز است) و هر خانه یک گوسفند تسلیم نماید
چون زیاد بود و از عهده بر نمی آمدند هر یازده خانه یک موّنت جو و آرد و هر دو خانه یک گوسفند
قرار شد بدهند اما عیار سکوکات بقدری قلب و مغشوش شد که دوکای عثمانی به صد و سی
اسپر و قروش هشتاد آسپر رسید از برای منع ازدیاد زینت و تجمل که بهمهٔ اسباب قلت نقره
و تقلب سکوکات میدانستند به چاوشان قدغن کردند که زین و یراق و چماق نقره را موقوف
بدارند در ایام صدارت حسن میوه فروش سکوکات را مجدداً گداخته قرار عیار دوکای عثمانی را
که دویست و چهل آسپر بود در صد و هشتاد آسپر و قرار قروش را در هشتاد آسپر

زینت [illegible]
نصف یک بر این [illegible]
[illegible]
[illegible]

(۷۳۴) بین کردند و هم در آن وقت احکام سخت درخصوص منع استعمال شراب صادر گردید
سلطان محمد ثالث نه مانند جد خود سلیم آلوده باده بود و نه
مثل پدر خود مراد سیم عادت بخوردن تریاک داشت و نهی شریعت را در ارتکاب این
اعمال خیلی ملاحظه مینمود و پنجوقت نماز مقرر را ترک نمیکرد و هر وقت اسم پیغمبر در حضور او برده
میشد حکما برپای خواسته تواضع بجا میآورد با وجود این همه تقدس ظاهری نوزده نفر
برادران خود را بقتل رسانید و سه نفر از صدر اعظمها را سیاست کرد و پسر جوان خود را
اندک زمانی قبل از مردن خودش حکم کرد تا بکشتند با این همه ظلمها در غزلهائیکه میگفت
عدلی تخلص میکرد و سلطان حالیه دولت عثمانی سلطان محمود همین تخلص را قبول کرده در غزلهائیکه
میسراید میگذارد در ایام سلطنت محمد ثالث باقی شاعر معروف وفات نمود و در سال
شورش جمعی از صاحبان ذوق و علمای تاریخ رحلت کردند میل بشعر و شاعری بسلطان محمد
از معلمش نوائی سرایت کرده او یک روز پیش از جلوس سلطان وفات کرد و همچنین نزهی
که معلم سلطان مصطفی برادر بدبخت سلطان بود و با گفتن شعر طناب میران غضب را استقبال
نمود سلطان را بگفتن شعر تشویق مینمود و نوعی یکی از شعرای خوب عثمانی بود و در وقتیکه مشار الیه
در مدرسه مشغول تحصیل بود چهارده نفر شاعر در آن مدرسه بودند و اینفقره از جمله چیزهائیست
که تا انوقت دیده نشده بود و بعد از آنهم دیده نشد فقهای مشهور عهد محمد ثالث یکی ابو المیامن
مصطفی بود که مفتی شد و دیگر اخی زاده سر عسکر بود و فقیه دیگر کوچک مصطفی بود که
کتابی در پولیتیک نوشته خصایص سلطانی نامید ملا تقی الدین بن عبد القادر کتابی در سیرت
فقهای حنفی تالیف نمود و یک خلاصه از انتخابات ثعلبی نوشته اسمش را گوهر یکدانه
گذاشت از دمشقیکه ما تارستان قرم تابع دولت عثمانی گردید از علمای آنجا باسلامبول

آمده مشغول

آمده مشغول افاده و استفاده میشدند از جمله آنها تاتار ابراهیم افندی بود که تفسیری از برای (۷۳۵)
سوره نور باسم سلطان مراد سیم نوشت و دیگر حسین کفه بود که کتابی در فن فالگیری تالیف
کرده و دیگر ملا عبد الرؤف و محمد بن خانم بودند که تالیفات چند در تفسیر از آنها مانده است
و دیگر قوال زاده است که بعضی تالیفات در نجوم نوشته است و دیگر نقال زاده است
که منجم و طبیب سرای سلطانی بود از جمله مشایخ یکی شیخ امیر واعظ بود که بجهاد در قتل سلطان
واجب میدانست و از معایب بزرگان خیلی مذاکره مینمود باین واسطه دو مرتبه او را
از اسلامبول بیرون کردند و دیگر شیخ اسمعیل مولوی بود که مثنوی را بترکی ترجمه نمود و دیگر
شیخ بزرگ شیخ شمس الدین سیواسی بود که در محاصره ارلو بخواندن مدح ابو حنیفه لشکرها
را بجنگ و یورش ترغیب مینمود و دیگر شیخ حسین کم خانی بود که در جنگ کرزت شهید گردید
سلطان محمد در وقت شب وفات کرد بطوریکه احدی از اهل پای
تخت از مرض و مرگ او مطلع نشدند صبح آنروز در زمانیکه قاسم پاشای قایم مقام
مستعد آماده کردن مجلس دیوان بود قاپوچی باشی آمده یکخط شریف که در میان پارچه زرد
پیچیده بود بدست او بداد قایمقام هرچه سعی کرد آنخط را نتوانست بخواند انوقت به قاپوچی باشی گفت
اینخط شریف را که هیچ نقطه ندارد کی بتو داد و این خط بخط سلطان شباهتی ندارد قاپوچی
باشی در جواب گفت حرم آقاسی مرا احضار کرده این خط شریف را بمن داد قایم مقام
کاغذ را بریس افندی حسن بیک زاده داد و او بعد از مطالعه آهسته از برای قایم مقام بخواند
(قایم مقام پاشا پدر من بخواست خدا وفات کرد و من بربالای تخت جلوس کردم
شهر را منتظم نگاه بدار اگر به نظامی اتفاق بیفتد سرت را میبرم) قایم مقام
مدتی از این خبر مبهوت و حیران ماند بعد رقعه بدین مضمون از برای قزلر اغا بنوشت

(۷۳۶) (یک خط شریف به این بندهٔ ضعیف داده شد که چیزی از آن نتوانم بفهم نمیدانم
از برای امتحان من نوشته شده است یا حقیقه دارد التفات بفرمائید و مرا از شک
و تشویش بیرون بیاورید) قاپوچی باشی فوراً برگشته قایم مقام را ببرد قایم
مقام سلطان احمد را که پسر بزرگ سلطان محمد بود دید بر بالای تخت نشسته است و صاحب
منصبان داخله در اطراف او ایستاده اند قایم مقام فوراً رقعهٔ بمفتی نوشته او را
به آمدن سرای دعوت نموده بمعمار باشی حکم کرد تا اسباب تدفین سلطان متوفی
را فراهم بیاورده و در همان وقت همهٔ اجزای دیوان بسرای طلبیده شدند در برابر باب
اندرونی یک تختی را در کار زدن بودند و هنوز کسی نمیدانست آن تخت را از برای چه
میزنند همین که مفتی حاضر شد وزرا به اتفاق او رفته در اطراف تخت بایستادند
در آن هنگام باب داخلهٔ حرم که باب سعادت مینامند باز شده جوان چهارده
ساله که عمامهٔ سیاه بر سر داشت بطرف تخت پیش آمد و از طرف راست و چپ باشخاصکیه
ایستاده بودند تعارفی کرده بالای تخت بنشست از چاوشان صدای وجد و سرور بلند شد
مفتی و قایم مقام و وزرا و قاضی عسکران و آقایان لشکری اظهار بندگی و چاکری
خود را بجا آوردند آن وقت سلطان جدید از تخت فرود آمده باز تعارف از طرفین راست
و چپ بجا آورده بحرم رفت هر کسی علامت عزا در خود قرار داد و تابوت محمد را در بالای
صفه گذاشتند بعد از آنکه نماز میت بجا آورده شد احمد به اطاق های داخله خود مراجعت
نمود وزرا تابوت را بمسجد ایاصوفی برده نعش محمد را در پهلوی قبر پدرش مراد مدفون ساختند
و بفقرا و یتیمان تصدق داده مراجعت کردند از زمان جلوس سلیمان و پسرش سلیم ثانی که
برادری نداشتند دیده نشده بود که سلاطین عثمانی بقانون ایلدرم بایزید بعد از جلوس برادران

قتل

خود را بقتل نرسانند مگر سلطان احمد که برادر خود مصطفی را آزاری نرسانید معلوم نشد اینکار نیکوی (۷۳۷)
سلطان از بابت مهر برادری بوده است یا آنکه خواجه مصطفی معلم سلطان او را از ارتکاب
این عمل شنیع مانع گردیده است یا آنکه بلاهت و سفاهت سلطان مصطفی او را از
کشته شدن نجات داده است در هر حال مایه و اسباب این امر خیر قاسم پاشای قایم مقام
بوده است زیرا که مشار الیه پیش از تدفین و بعد از تدفین سلطان محمد هر چه از سلطان
احمد اذن ملاقات خواست خواجه مصطفی مانع شده او را بحضور سلطان راه نداد زیرا
که در این مدت بخواجه مشار الیه بی اعتنائی کرده هدیه و نیازی جهة او نفرستاده بود
و گویا منظور قایم مقام از ملاقات سلطان آن بود که مهر صدارت را از برای خود بگیرد

در بیست و نهم ماه دسامبر یاوزعلی مالقوچ صدر اعظم وارد اسلامبول گردید
و بحضور سلطان احضار شد وقتیکه بمجلس دیوان درآمده بجای خود قرار گرفت همه وزرا
و قاضی عسکران او را مبارکباد و تهنیت گفتند تقسیم انعام جلوس و زیاد کردن
مرسومات لشکریان برسیدن صدر اعظم وعده داده شده بود زیرا که مالیات دو ساله
مصر را که یک میلیان و دویست هزار دوکا میشد حمل کرده همراه خود می
آورد و چون مشار الیه بنهٔ خود را با خزینه عقب گذاشته خود معجلاً پیش آمده بود
لهذا مبلغ هفتصد هزار دوکا از خزینهٔ دولتی بیرون آورده بلشکریان تقسیم نمودند
یاوزعلی در خانهٔ صدر اعظم قدیم سیاوش پاشا که یک سال میشد وفات کرده
بود منزل کرد قاسم پاشا در مجلس دیوان جای وزیر دویم را داشت و کردپاشا
وزیر سیم بود در چهارم ماه ژانویه ۱۶۰۴ مطابق سنهٔ ۱۰۱۲ هجری سلطان با تشریفات
عظیمه جهة بستن شمشیر سلطنت به مسجد ایوب رفت و چهار روز بعد از آن جنازهٔ

(۷۲۹) او سلطان صفیه بغای ونیزیکی که از ابتدای جلوس سلطان مراد ثالث تا کنون مدت
بیست وهشت سال در دولت عثمانی با کمال استقلال حکمرانی کرده بود با همه تبعه
وخدمه وغلامان وکنیزان وخواجه سرایان بسرای قدیم فرستاده شد تا بزرگی
وعظمت خود را در گوشه های عزلت و فراموشی بخاک انزوا بسپارد بعد از تبعید
سلطان والده تبدیل دو نفر خواجه باشیان که یکی قاپو آقا و دیگری قزلر آغا
باشد مقرر گردید اندکی بعد از آن قاپو آقای سلطان والده را که پیش از این
کمال اقتدار و اعتبار را داشت بقتل رسانیدند در بیست وسیم ژانویه سلطان
از برای اولین بار با منتهای جلال بمسجد رفت و در عصر همان روز سلطان را
در خانه صدر اعظم ختنه کردند و این مطلب در تاریخ عثمانی نظیر ندارد وهیچ سلطانی بجز
سلطان احمد اول بعد از جلوس بتخت سلطنت ختنه نکرده بودند بعد از این نقاهت جزئی
سلطان مبتلا بمرض آبله گردید تمام اهالی پای تخت وسایر ولایات از این بابت
مشوش بودند وبا بنواسطه بایرام راعید نگرفتند لیکن اندکی نگذشت که سلطان
صحت یافته عموم مردم خوشوقت ومسرور گردیدند

در اینوقت بموجب یک خط شریف سلطان قاپودان پاشا چیقال زاده
بسرداری کل قشون ایران وصدر اعظم بسرعسکری عساکر مجارستان معین ومامور
گردیدند صدر اعظم که مایل بیرون رفتن از پای تخت نبود در خانه خود مجلس دیوانی
منعقد کرده به اجزاء مجلس اظهار داشت چه صلاح میدانید در اینکه او خود
در پای تخت که مرکز دولت است توقف نموده مواظب حالت چاکر
مامور مشرق ومغرب باشد اجزاء مجلس که میل خاطر صدر اعظم را از قرینه

دریافتند

دریافتند همه بماندن او در اسلام بول رای دادند سوای خواجه سلطان که گفت حضور (۷۳۸)
شخص صدر اعظم در جنگ مجارستان از جمله لوازم است در هر حال صدر اعظم راپورت
رای اهل شورا را خدمت سلطان بفرستاد و سلطان در جواب راپورت مرقوم داشت
که (لشکرها باید در تحت فرمان تو با کفار جنگ نمایند زودتر آماده رفتن بشو و برو) لهذا صدر اعظم
مشغول تدارک کارهای خود گردید که در اول بهار از برای رفتن حاضر باشد و در این بین ها
آنچه در خیال داشت از بابت تغییر مناصب علمای بزرگ واعیان دولت از قوه بفعل آورد
ینکیچریگان که بنای لندین را گذاشته بودند مایه عزل آقای خود گردیدند قایم مقام که
از صرافت منصب صدارت افتاده بود و با صدر اعظم نیز عداوت داشت حکومت
بصره را خواهش نمود و یاوزعلی حکومت بغداد را به او داد قاسم پاشا قبول نمود
و مدت یکماه در اسکوتاری توقف کرده نمیخواست برود بالاخره او را برفتن مجبور کردند
و مشار الیه از نیی شهر بالاتر نرفت و در عرض راه بهر کجا که رسید غارت کرد و مال غارت
را فروخته از بدرفتاری و بی حرمتی در حق مردم کوتاهی و مضایقه نکرد حسن پاشا
حاکم یمن و صوفی سنان پاشا را منصب وزارت داده بحاضر شدن مجلس دیوان
فرمان دادند در حق مراد پاشا حاکم اقان مواجب ومرسوم وزارت برقرار
گردید ولی حسن که مجدداً مصدر تقصیرات چند شده در ایام جنگ نیز چندان اعتنا
به لله محمد پاشای سرعسکر نکرده بود اهالی بوسنی از ظلم و بدرفتاری او بستوه آمده
نایب او را بکشتند و بر خودش بشوریدند مشار الیه باز مستدعی عفو و اغماض شده
حکومت تمشوار را در عوض بوسنی بخواست و کهیای خود شاه وردی را به بلغراد
نزد لله محمد پاشا فرستاد تا تبدیل محل حکومت او را انجام دهد تقصیرات

(۷۲۹) تازه حسن را بخشیده حکومت تسوار را نیز به او بدادند لیکن شاه ویردی کیا دیگر نزد او مراجعت ننمود و در بغداد بماند

در اینوقت چون سربازان ساخلو ایروان فرستاده شاه را بکشتند شاه فرمود تا آب را از رفتن بقلعه بازگردانیده کار را بر محصورین تنگ کردند و چون از مستحفظین قلعه بیش از پانصد نفر باقی نمانده بودند شریف مجبور شده ایروان را بشرط مرخص کردن سربازان مستحفظ تسلیم نمود و خود با جراحزاده قاضی ایروان بخدمت شاه رفت شاه در زیر یک چادر مندرسی نشسته بود پاشا و قاضی را مدتی در حالت انتظار گذاشتند بعد از آنکه اذن بار دادند داخل چادر گردید شاه عباس در گوشه مجلس بر روی نمد بدی نشسته بود از طرف راست خوانین ایران و از طرف چپ پرنس های گرجستان الکسندر لوند و گرگین پسر لوارصاب که از عثمانیان بریده بشاه پیوسته بودند قرار داشتند علی پاشا بیکلربیکی تبریز نیز در آنجا بود شریف پاشا مجبوراً در زیر دست غازی بیک کردسلاسی که باعث جنگ ایران شده بود جا گرفت بعد از گفتگوهای چند شاه عباس پس قاضی را مخاطب ساخته به او گفت تو که یک مرد عاقل با احتیاطی میباشی چگونه موقع را از دست داده از تحصیل مال و اعتبار کوتاهی کردی جراحزاده در جواب عرض کرد که نوکر صدیق باید مال و جان خود را در راه خدمت آقای خویش نثار نماید و من منتظر بودم که از برای این کار مورد ملامت و سرزنش پادشاهی بشوم شاه او را مورد تحسین و نوازش نموده مرخص فرمود تا هرکجا که خواهد برود بعد از آن روی به [illegible] دیگر که اسیر شده بودند کرده فرمود شماها آن کسانی هستید که فتوا داده بودید براینکه ثواب قتل یکنفر ایرانی بیش از قتل هفتاد نفر کافر است آنوقت فرمان داد تا همه اینها را با زجر و شکنجه بسیار بقتل رسانیدند محمود پسر چیقال اوغلی در شیروان بجای آلاجه آتلو حکومت داشت شاه عباس پس شماخی

و شیروان را مسخر ساخت و ساکنین قریه شیخلو را تماماً بقتل رسانیدند حتی اطفال را که کله های اینها (۷۳۰) را با چوب خرمن کوب نرم کردند بعد از تسخیر ایروان شاه عباس پس امیرگونه خان را مامور محاصره آقچه قلعه و قارص فرمود خان مشارالیه آقچه قلعه را به تردستی و تدبیر متصرف گردید و همه ساکنین آنجا را که ارامنه بودند به اصفهان فرستاد عثمان پاشا فرمانده قارص کنعان بیک الای بیک را برای زبان گیری فرستاد تا شاید سرچند از ایرانیان بدست آورد الای بیک بدبخت در دست امیرگونه خان اسیر و گرفتار گردیده و خان مشارالیه او را در دهان توپ گذاشته به هوا انداخت حکومت ایروان به امیرگونه داده شد و شاه خود بمحاصره قارص حاضر شده آنجا را مفتوح ساخت آخسقه را قره قاش پاشا دلیرانه نگاه داری کرد و چند مرتبه از قلعه بیرون آمده بر محاصرین بتاخت و ایشان را عقب دوانید چیقال زاده سرعسکر چون بحوالی ارزنة الروم رسید قره قاش احمد که یکی از رفقای یاغی دلی حسن بود به استقبال او رفت سرعسکر تقصیرات گذشته او را بخشیده حکومت چلدر را نیز به او واگذار کرد کوسه صفر حاکم ارزنة الروم و احمد پاشا بیکلربیکی وان با لشکرهای خود به سرعسکر ملحق شده بودند مشارالیه در هشتم نوامبر بحوالی قارص درآمد و منتظر رسیدن قره قاش پاشا که از برای تحصیل آذوقه مامور شده بود گردید هرقدر کوسه صفر التماس نمود و اذن خواست که بر سر شاه عباس تاخته او را با بند و زنجیر نزد سرعسکر بیاورد بجائی نرسید و چیقال اوغلی رسیدن قره قاش را بهانه کرده از جای خود حرکت ننمود تا آنکه زمستان برسید و شاه بطرف تبریز مراجعت نمود و ولایات اطراف رساندن خوراک و آذوقه قشون نمی توانست برآید چیقال اوغلی خواست بطرف شیروان نزد پسرش محمود برود

(۷۴۱) انوقت رؤسای لشگر نزد او آمده گفتند وقتی که فرمان داده سفاین جنگی مهیّا شوی از برای
دیدن مادرت انها را به رسین می بری حالا که سر عسکر لشگرهای بری شده میخواهی
بروی شروان تا با پسرت ملاقات کنی شاه فرار میکند و منتظر ما نمیشود و محاصره تبریز
بجائی نخواهد رسید زمستان نزدیک شده و میخواهیم در روم (آسیای صغیر) قشلاق نمائیم
چیقال زاده از صحرای دلکشای قره باغ و گنجه تعریف بسیار نموده وعده های خوب به
ایشان بداد و گفت شاه از دست شما بجائی نمیرود و قشلاق قره باغ از بابت خوبی هوا
و فراوانی نعمت بولایت روم ترجیح دارد همهٔ این حرفها بیفایده شد بندهای چادر او
را بریده بر سرش خراب کردند و او را به ترک داشتن عزیمت رفتن شروان مجبور
ساختند و صفر پاشا بیکلربیکی ارزنة الروم با احمد پاشا بیکلربیکی سیواس و الاجه آتلو
حسن پاشا هرچند اذن خواستند که شاه را تعاقب نمایند اجازه نداد چیقال اوغلی
از برای قشلاق خودش وان را اختیار کرد صاحب منصب ها هرقدر به او وانمود
کردند که از برای قشلاق حلب یا آمد را باید اختیار کرد زیرا که تا بحال هیچ سردار
و سر عسکر زمستان را در سرحد توقف نکرده است چیقال اوغلی لجاجت کرده برغم
صاحب منصبان بوان رفت احمد پاشا در وان بیمار شده بمعالجه طبیب چیقال اوغلی
برد و جای او به علی پاشا داده شد ایرانیان تا زیر دیوارهای وان تاخت و تاز
کردند چیقال اوغلی که از قشلاق کردن در وان پشیمان شده بود بخیال مراجعت افتاد
و از دریاچه وان به عادلجواز رفت از آنجا خود را به ارزنة الروم رسانید شاه عباس
از مراجعت چیقال اوغلی مطلع شده وان را محاصره کرد لیکن بعد از چهل روز محاصره
و حمله های بیفایده ترک محاصره گفت و در فتح قلعه ماکو نیز کوششهای او بی ثمر شد

باانکی

(۷۴۲) باانکی خجالت و قدری شرمندگی به مملکت خود مراجعت نمود
در آخر ماه مه سنه ۱۶۰۳ مطابق سنه ۱۰۱۲ هجری صدراعظم بعد از آنکه حافظ احمد
پاشای قایم مقام را مامور حکومت بوسنی نموده صوفی سنان پاشا را بجای او بگذاشت
از اسلامبول رفت و سلطان از عمارت حلقه لو بیرون رفتن لشگر را تماشا می نمود
صدراعظم نیز در حلقه لو اردو زده متوقف گردید و منتظر رسیدن تنخواهی بود که از خزینه
داخله سلطان جهة او بیاورند لیکن در عوض وجوه نقد این رقعه را که سلطان
بخط خود مرقوم داشته بود از برای او بردند (اگر تو سر خودت را دوست میداری
باید فردا حرکت کرده روانه شوی) یاوز علی در مقابل آن سخنان سخت جز اطاعت چاره
دیگر ندید و وقتیکه صدراعظم از حلقه لو میخواست حرکت کند اخبار منتشر گردید که حافظ احمد
پاشا بموجب یک خط شریف از برای قایم مقامی به اسلامبول احضار شده است
و مشار الیه بمحض ورود بخانه خود حکم کرد از برای روز بعد مجلس دیوان منعقد شود و صوفی سنان
پاشا را بحاضر شدن آن مجلس اخبار نمود سنان از چاوشی که حامل حکم احضار بود
پرسید تو را صدراعظم فرستاده است گفت خیر حافظ پاشا فرستاده است گفت بلکه او را
قایم مقام کرده اند چاوش گفت بلی آنوقت سنان فوراً از جای خود برخواسته معجلاً نزد حافظ
پاشا رفت تا تبریک و تهنیت بگوید روز بعد چون مجلس دیوان ختم شد حافظ پاشا عریضه
عرض کرده اذن خواست که به اردو رفته با صدراعظم ملاقات نماید در یک رقعه دیگر که
بعریضه الحاق کرده بود از سلطان مستدعی شده بود که بصدراعظم حکم بفرمایند تا در صدد آزار
او بر نیاید روز دیگر حافظ در خانه خود نشسته بیرون نرفت روز بعد خواجه سلطان که با
قایم مقام دوست بود کهیای خود را نزد قایم مقام فرستاده از رفتن پیش صدراعظم منع

(۷۴۳) نمود زيرا كه خشونت و تندخوئی صدراعظم از برای وجود قايم مقام خالی از ضرر و زيان كلی بنظر نمی آمد
اندكی پس از رفتن كيهای مذكور قيلی لال زند قايم مقام رفته باو فهماند كه با يك خط شريف بارد و
نزد صدراعظم مأمور است تا او را با خبر كند از اينكه اگر صدمه بوجود قايم مقام وارد بيايد ورد سر
خودش برباد خواهد رفت قايم مقام اطمينان پيدا كرده در اردوی چاتال جه با صدراعظم
ملاقات كرده مراجعت نمود و فردای آن روز در مجلس ديوان حضور داشت بتحريك خواجه
مصطفی ابوالياس مفتی كه با قاسم قايم مقام سابق دوست بود معزول شده صنع الله مفتی سابق
بجای او منصوب كرديد صدراعظم مريض شده در بلغراد وفات كرد مهر صدارت را كه
باسلامبول باز آورده بودند به حافظ پاشای قايم مقام دادند ليكن مشار اليه از خطرهای
لشكركشی در سرحد مجارستان اطلاع داشت زير بار منصب صدارت نرفت چون سلطان
دراين باب از خواجه مصطفی مشورت نمود مشار اليه بعرض رسانيد كه از برای اين كار
هيچكس شايسته تر از لله محمد پاشا سرعسكر لشكرهای مجارستان نيست لهذا مهر
صدارت از برای لله محمد پاشا فرستاده شد صدراعظم جديد قلعه های فلاوار و آدونی
را مستحكم كرد و چون به افان رسيد پلی را كه سابقا ساخته بودند و بطرف پست
سيرفت و لشكر دشمن خراب كرده بود مجددا آباد و تجديد نمود بعد از آن قلعه وتزان را
محاصره كرد مستحفظين قلعه فرار كردند و قلعه را بتصرف درآورد سه روز پس از آن
دربرابر قلعه گران حاضر گرديد ليكن برف و باران او را مجبور كردند براينكه محاصره
پست و گران هر دو را موقوف بدارد همچنانكه ارشيدوك ماطياس بهمين جهت
محاصره افان را متروك داشته برفت در هر حال ترك محاصره گران را به
بی غيرتی سنكی چريك آقاسی نسبت دادند صدراعظم به توغتمش خان پسر غازی گرای خان
تاتار

از جمله كارهای اين صدراعظم موقوف داشتن خريد و فروش غلاميه بود

نقاش حسن پاشا

تاتار كه امسال درعوض پدر خود به مجارستان آمده بود فرمان داد تا در آن ولايت تاختن كرده (۷۴۴)
از نهب و غارت كوتاهی نمايد آنوقت لازمه اهتمام را درباب موجود كردن آذوقه
قلعه ها بجا آورده بطرف بلغراد رجعت نمود درين سال عهدنامه های دول فرانسه
و انگليس و ونديك تجديد شدند سابقا ايلچی ونديك حكمی از سلطان گرفت كه بمنزله
عهدنامه بود و در آن حكم سيزده فقره درخصوص تجارت و كشتی رانی و قونسول گری
بدولت ونديك امتياز داده شده بود چند ماه بعد از آن كه سفير ديگر از برای
تجديد عهدنامه قديم آمده بود امتيازات جديده را نيز الحاق نموده امضا گرفت
ايلچی فرانسه از بابت ضرر و زيانيكه دريازنان عرب به تجارت آن دولت وارد آورده
بودند مطالبه ترضيه نمود مصطفی چاوش بطور سفارت بدولت ونديك رفته جلوس
سلطان احمد اول را ابلاغ نمود دولت مزبوره سفير مخصوص فرستاده ادای تهنيت
نمود و عهدنامه را تجديد كرد اندكی بعد از آن چاوش محمد مأمور ونديك شد تا در ميان آن
دولت و ايالت راقوز (دوبره وندیك) درخصوص جزيره لاگوستا اصلاح
نامه در اين باب چند نوشته در ميان بابعالی و مجلس سنا رد و بدل شد
درينوقت بجهة رفع شكايت هائيكه از بابت ظلم و ستم قاسم پاشا
قايم مقام سابق از آسيای صغير ميرسيد بوستانچی باشی با يك خط شريف از اسلامبول
مأمور شد كه رفته سر آن ظالم كناهكار را بياورد قاسم كه مقصود بوستانچی باشی را دانسته
بود از ملاقات او احتراز ورزيده بطوری خود را حفظ و حراست نمود كه بوستانچی باشی
بی نيل مقصود مراجعت نمود بعد از آن در دلش آقا كهيای بوستانچی ها را
كه مخصوصا طرف اعتماد سلطان بود و باين واسطه در همه كارها مداخله مينمود بايك

(۷۳۵) خط شریف که سوگندهای بزرگ در نکشتن قاسم خورده شده بود اورا به اسلامبول احضار و بمنصب قایم مقامی برقرار کرده بودند در این نوبت قاسم فریب وعده های دلکش را خورده خودرا در دام محنت گرفتار گردانید و همراه درویش آقا به اسلامبول رفته مدت بیست و چهار ساعت در منصب قایم مقامی برقرار بود فردای آن روز در وقتی که مفتی و خواجه در نزد سلطان بودند قاسم را بحضور سلطان حاضر کردند سلطان از او پرسید که چرا ده مرتبه نافرمانی کرده حکم اورا اطاعت نکرده بود قاسم جوابی نداده سکوت اختیار کرد سلطان از مفتی فتوای ریختن خون آن مقصر را مطالبه نمود بمحض اینکه سلطان از مفتی جوابی بمیل خاطر خود شنید اشاره کرد تا بوستانچی ها بر سر او ریخته سرش را از بدن جدا نمودند و جسد او را بر پشت یابوئی که مخصوص کودکشی بود بسته در کوچه و بازار شهر بگردانیدند پس از آن بمیان خندق انداختند ساپچی مصطفی را که منصب قایم مقامی داده بودند سلطان مخاطب ساخته فرمود (اگر تو نیز خلاف قاعده و بطور بد در کارها مداخله نمائی شمشیر در حق تو مانند صاحب این نعش که می بینی رفتار خواهد کرد) مصطفی ساریق چی از این تهدیدات شورش نکرده بمیل خاطر خود در ارباب مناصب تغییراتی که میخواست داد تا از برای خود تبعه و هواخواه فراهم آورده باشد اوده باشی سلطان (اطاق دار باشی) کرجی محمد حسن را وزیر سیم کرد و به قاپوچی اول قاپوچی باشی منصب بیکلربیکی داد و بعد از یک هفته هر دو را به شان وزارت رسانیده با هر یک از آنها یکی از خواهرهای سلطان را در سلک ازدواج درآورد دیگر بیک آقاسی سابق نقاش پاشا را که در جنگ مجارستان

نسبت بی غیرتی و بد دلی داده معزول کرده بودند بمنصب وزارت با یک میلیان و دویست (۷۳۶) هزار آسپر مقرری برقرار گردانید چون حاجی ابراهیم پاشا که تازه بحکومت مصر رفته بود در شورش لشکریان قاهره بقتل رسید کرجی محمد حسن را بحکومت مصر فرستادند و تریاکی حسن پاشا بیکلربیکی روم ایلی وزیر چهارم شده و سلاحدار اول سلطان ینگیچریک آقاسی گردید لیکن در فقره تغییر دادن مفتی و دفتردار تاره تیر ساریقچی بسنگ خورده کوششهای او به هدر رفت و از برای پرداختن حقوق لشکر هر چند سعی کرد و جه نقدی نتوانست بوجود نماید و مفتی و خواجه متفق شده دفتردار را در نظر سلطان مرد خونخواری وانمود کردند بعضی از مشایخ نیز قول ایشان را تصدیق نمودند در یازدهم ژانویه سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۳ هجری وقتی که علما و قضاة از حضور سلطان مرخص شده برفتند قایم مقام تنها بحضور طلبیده شد بمحض رسیدن او دیران عصب سرش را بریده جسدش را در پهلوی چشمه میدان دیوان بینداختند صوفی سنان پاشا را قایم مقام کردند و نقاش حسن و تریاکی حسن در مناصب خود استقلال یافتند ناصح پاشا حاکم حلب از برای دفع یاغیان مامور آسیا گردید در چهارم ماه نوامبر سنه ۱۶۰۴ مطابق سنه ۱۰۱۳ هجری سلطان جوان را که پانزده سال عمر داشت پسری بوجود آمد نام اورا عثمان نهادند و در هشتم ماه مارس سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۴ هجری پسر دیگر متولد شده موسوم به محمد گردید بعد از انقضای موسم جنگ لله محمد پاشا را به سلام طلبیدند و سلطان با کمال التفات او را ملاقات فرموده و برحسب استدعای صدراعظم قاضی روم ایلی قاف زاده فیض الله افندی را معزول و پسر ذکریای مفتی یحیی افندی را بجای او منصوب نمودند و مشارالیه بعد از این سه مرتبه بمنصب بزرگ مفتی نایل خواهد گردید سلطان فاطمه دختر سلطان مراد را که بیوه خلیل پاشا

(۷۴۷) بود نامزد مراد پاشای وزیر نموده که در اینوقت مامور انعقاد مصالحه مجارستان بود در آسیای
صغیر شورش و یاغیگری روز بروز در تزاید بود بعد از قره یازیجی و دلی حسن برادر او قلندر اوغلی
و قره سعید و ساچلو و اوزون خلیل از ولایات دور تجاوز کرده نزدیک آمده بودند و در بلاد آیدین
و صاروخان که در حوالی بحر سفید واقعند تاخت و تاز و خرابی میکردند چون خطر و تشویش
این کار هر روز زیادتر می‌شد داود پاشا مامور گردید که آماده دفع فتنه یاغیان بشود
و از اینکه مشارالیه را مکنتی نبود استدعا کرد که از خزانه دولتی اعانتی در حق او بنمایند چون
بیک زاده مورخ حکم شد از بابت وجوهی که سپاهیان پروسپت رتبه خود را از تکالیف
نوکری خریداری می‌نمایند معجلاً وجهی فراهم آورده به داود پاشا بدهد اقدامات دیگر
نیز جهة تحصیل وجه بجا آورده شد در همانوقت به کج دهان علی پاشا بکلربیکی اناطولی که مامور
بود همراه چیقال اوغلی به ایران برود حکم رسید که با لشکرهای خود بوزیر ناصح پاشا ملحق شود
و بر سر اوزون خلیل که مشغول خرابی اناطولی و قرامانی بود بروند و صدر اعظم از برای
سرعسکری قشونهای مجارستان در بیست و یکم ماه مه از اسلامبول بیرون رفت اگرچه از
جانب سلطان مامور محاصره گران بود لیکن اجازه فراهم آوردن اسباب صلح را
نیز داشت زیرا که جنگ دولت ایران و دفع یاغیان آسیای صغیر دولت عثمانی را مجبور
میکرد براینکه از طرف ممالک اروپا آسوده و مطمئن باشد

لله محمد پاشا که مایل صلح بود از یکطرف بجنگ اشتغال داشت و از طرف دیگر
گفتگوی مصالحه را مینمود در این زمان اولین بار بود اتراک تمکین بر قبول قانونیکه در میان دول
اروپا از برای حقوق ملل و تساوی شان پادشاهان معمول و متداول است نمودند
بنابراین باید با سفرای همه دول به یک طرز و یکقاعده رفتار نموده تفاوتی در میان آنها
نگذار

نگذاشت و در عهدنامه‌ها و مصالحه‌ها نباید غالب و مغلوب را لکدمال کرده تساوی شان (۷۴۸)
پادشاهی را از میان بردارد از زمان وقوع مصالحه که بعد از این جنگ با دولت
اطریش انعقاد یافت دیگر عبارات نالایق در حق سفرای اطریش و اجزای سفارت
گفته نشد و مصالحه واقعه در سیتواتوروک دشنام و بدگوئی اولیای باب عالی را در حق
سفرای امپراطور اطریش موقوف و متروک داشت سابقاً مذکور شد که سرعسکر ساطورچی
محمد اظهار میل مصالحه کرد و از برای این کار در یک جزیره در حوالی ورتوان مجلس گونفرانس
(مجلس مذاکره صلح) منعقد گردید لیکن فائده نبخشید زیرا که اظهار میل ساطورچی از روی صدق
و راستی نبود بلکه شورش ینکیچریکان او را مجبور به خواهش مصالحه کرده بود دو سال بعد
از آن باز وکلای مختار طرفین در جزیره سنت آندریه جمع شدند و بدون اینکه کاری صورت داده
باشند از هم مفارقت کردند سال دیگر با وجود اشتغال بجنگ صدر اعظم و آرشیدوک ماطیاس
گفتگوی مصالحه را نیز موقوف نداشتند بعد از آن هم پالفی و پزان از جانب پرنس
مذکور در انجام این کار وکیل شدند نادآسدی و پزان شرحی به حاکم افان نوشتند
و او در جواب همه تقصیرات جنگ و برهم خوردن مصالحه را به گردن امپراطور انداخت
و نخواست که در نزد او حرفی از معاهده سابق یا از واگذار کردن قانیشا گفته شود
و اصرار کرد در اینکه ولایت ترانسیلوانی با تیمارهای گران و فولک و نوگراد
و سایر شهرهای کوهستانی باید در دست گماشتگان باب عالی باشند بالاخره در سنه ۱۶۰۶
مطابق سنه ۱۰۱۵ هجری اختیار کامل و بطور قاعده به ابراهیم پاشای صدر اعظم از برای
عقد مصالحه داده شد و مشارالیه هشت روز قبل از مردنش کاغذی به امپراطور و ارشیدوک
ماطیاس نوشت و در آنجا اظهار داشت که برحسب خواهش ارشیدوک وزیر مراد پاشا را

(۱۰۴۹) باکیا محمد وکالت داده از برای مذاکره صلح روانه خواهد داشت تکلیفاتیکه وکلای طرفین
تحریرا به مراد پاشا کردند ازینقرار بود اولا رد کردن شهرهائیکه در ایام صلح متصرف
شده اند ثانیا دادن عوض از برای خساراتی که از جنگ وارد آمده است ثالثا پس دادن
قاپنشا رابعا موقوف داشتن حمایت مملکت ترانسیلوانی و مداخله نکردن در امور متعلقه
بحکومت انجا مراد در جواب انها کاغذی نوشت که در مقدمات آن گفته های افلاطون
وارسطو وبعضی از تمثیل های عربی وترکی را ذکر کرده بود زمان انعقاد مجلس مکالمه دگونکو
به بیست ونهم ماه ژولیه مقرر گردید ارشیدوک ماطیاس در سر موعد پیقبوس شهروس پویم را
با نیاری ونادا سدی بوکالت خود معین نموده روانه داشت لیکن از طرف اتراک
کسی در وعده گاه حاضر نشد زیرا که انها کار را بتعویق انداخته منتظر نتایج جنگ بودند

دو سال دیگر در حدود ترانسیلوانی بگفتگوی مصالحه وبه اقدامات جنگی
واستعمال اسلحه درگذشت لیکن همیشه مامورین امپراطوری را با ابراهیم صدر اعظم وبعد از او
با وزیر مراد پاشا مکاتبه ومذاکره از بابت صلح در میان بود عثمانیان میگفتند که یک نفر مامور
از طرف امپراطوریان باید از انها استقبال نماید ومجلس مکالمه در جزیره سن مرگریت
منعقد گردد مامورین امپراطوری خواهش ایشان را نمی توانستند قبول نمایند زیرا که بانها
مخصوصا حکم شده بود که باید مجلس مکالمه را در زمینی که تعلق با امپراطور دارد معین نمایند
از این گذشته مامورین امپراطور اجازه ختم عمل را نداشتند ومأموریت انها فقط باظهار
تکالیف وشنیدن جواب بود وامپراطور نیز میخواست کار را تا وقت انقضای موسم
جنگ وزمان قشلاق لشکرها بتعویق انداخته معطل بدارد در شانزدهم ژانویه سنه ۱۶۰۴
مطابق سنه ۱۰۱۳ هجری قرار متارکه از برای سه هفته داده شد وقرار مجلس مکالمه بماه فوریه

[illegible]

(۱۰۵۰) در شهر پست معین گردید در چهاردهم ماه مزبور از طرف امپراطور المان نیقبوس شهر ارکو وبارون
دمولار وحکیم پژان وکونت های اردی والتان برسم وکالت حاضر گردیدند چون
ناداسدی وفات کرده بود اردی بجای او معین شد واز جانب عثمانیان مراد پاشا
بیگلربیگی دیاربکر وعلی پاشا حاکم افان بوکالت آمدند در مجلس اول اتراک خواهش
فرستادن یک نفر سفیر مخصوص برای ادای تهنیت جلوس سلطان جدید نمودند این فقره
قبول شد در صورتیکه مصالحه منعقد شود ومشروط بر اینکه عثمانیان نیز در امثال این موارد
همانطور معمول بدارند در مجلس دویم که سه روز بعد از انعقاد یافت وکلای مختار
ترک تکلیف کردند که مجلس مکالمه را در افان قرار بدهند واز پس دادن ارکو وقاپنشا
گفتگو نمیان نیاورند این بار نیز مجلس مکالمه برهم خورد واز هم متفرق شدند در ششم ماه
اکتوبر مجلس تازه منعقد شده پاشای افان با کونت مولار بنای گفتگو گذاشتند
علی پاشا استرداد گران را مطالبه نمود ومولار در جواب او گفت شما نیز اسلامبول
را بما واگذار نمائید انوقت علی پاشا خواهش های خود را منحصر بواگذاشتن قلعه های
فولک وزکزنی ونوگراد نمود مولار در جواب گفت دوازده سال میشود که امپراطور زحمات
جنگ را با فتح ونصرت متحمل است ومیتواند دوازده سال دیگر باز متحمل شود در همان
اوقات در حدود ترانسیلوانی نیز گفتگوی مصالحه در میان بود مامورین امپراطور با فرستاده
مراد دل والی افلاق باتفاق احمد اقا گماشته خان تاتارستان مشغول مذاکره بودند وکیل
خان مشار الیه خواهش کرد که امپراطور با خان تاتارستان مصالحه جداگانه منعقد
نمایند وسفیر فوق العاده نزد خان فرستاده تمکین نمایند بر اینکه اگر والی افلاق از جانب
سلطان بگرفتن طبل وعلم والی میشود از طرف خان نیز گرز ونیزه قبول نماید ودولت

(١) اطریش سالی دوکانجان بدهد تا ولایات متعلقه بان دولت از صدمه تاخت وتاز محفوظ بمانند
و وزرای مختار امپراطور گفتند وجهی که مطالبه میشود قدری از اندازه خارج است لیکن فقره علم
وگرز را بطور مذاکره قبول میکنیم تا چه حکم شود در سال دیگر حکمران ترانسیلوانی بتوسط سفیر
خود گوذلاف مصالحه با لله محمد پاشای صدراعظم منعقد کرده متعهد شدند که هریک
از طرفین بدون دیگری با امپراطور عقد مصالحه نه بندند بعد از آن بوگسکیه حکمران
ترانسیلوانی گوذلاف را با لکذی بطور سفارت به اسلامبول فرستاد حاکم افان
نیز محمد آقا را همراه ایشان روانه داشت فرستاده های ترانسیلوانی سپرهای جوان
که از بابت استهزا طاقیه پیقوسی بر سر داشتند پیشکش کردند سلطان بطور التفات
با اینها ملاقات کرد و ایشان با مصالحه نامه با قاعده مراجعت نمودند بعلاوه
کاغذی هم قایم مقام به بوگسکیه نوشته او را به استحکام دوستی دولت عثمانی ترغیب
نموده بود چند هفته بعد از آن صدراعظم بوالی ترانسیلوانی نوشت که کاغذ او بتوسط
گوذلاف رسید وتکالیف صلح را ملاحظه نمود بعد از این احتیاط کار را طوری
ملاحظه خواهد کرد که مجارستان از خیانات وتزویرات امپراطور محفوظ بماند ونیز
به او اطلاع داد که مجارستانیها می توانند از حمایت سلطان مطمئن باشند و ترانسیلوانی
بحالتی که در عهد سلطان سلیمان داشت نایل خواهد گردید ولی پا مانع ایکاری نتواند
بشود و پرنس باید بدون تعویق به سیلکن بیاید تا علم وتاجی که سلطان جهت او
از برای پادشاهی مجارستان فرستاده است دریافت دارد کارها در این
حالت بودند وقتی که لله محمد پاشا بعزم تسخیر گران حرکت کرد

صدراعظم

بعد از رفتن از اسک کاغذی با القاب پادشاهی از برای بوگسکیه نوشته (١٠٥٢)
با ده هزار دوکا نقد از برای او بفرستاد و مشارالیه را به آمدن نفوسیل دعوت نمود
در اسک یک مجلس شورای جنگی منعقد کرده بصوابدید ولدان زاده احمد افندی
قاضی عسکر لشکرها را بطرف افان حرکت دادند و در حوالی افان تیر مجدداً بنای شورت
را گذاشتند تا معین شود که از کدام راه و به تسخیر کدام شهر بروند کلیه آرا بیا برفتن
وین وتسخیر پای تخت اطریش قرار گرفت قاضی عسکر و دفتردار باقی افندی
که این رای را منکر بودند لابد مانده سکوت اختیار کردند وفردای آن روز تمام
لشکرها بطرف وین حرکت کرده روانه گردیدند در وقتی که بعضی از عرادهای بنه
بمیان گل ولای فرو رفته بودند صدراعظم بگوش خود شنید که ینیچریک ها می لندیدند
وبا یکدیگر میگفتند کسی که بخواهد از دشمن غارت ویغما بیاورد اینقدر بار وبنه
همراه خود برمیدارد لله محمد فوراً فرمان داد تا لشکر بطرف گران حرکت نماید
چون بدانجا رسید اول همت به تسخیر دو قلعه که از برای فتح خیلی اهمیت داشتند
بگماشت یکی پاذکانی بود که در ماورای رود دانوب و در شهر گران واقع شده بان
شهر آذوقه و ملزومات دیگر میرسانید ویکی دیگر قلعه کوه طوماس بود که بشهر شرف
وتسلط بود به مصطفی پاشا بیگلربیگی افان حکم شد آن قلعه را مسخر نماید وتیگواد
را مستحفظین آن که سربازهای فرانسه بودند بعد از اظهار جلادت بسیار
خیانت کرده به چیزه وپاشای خصی تسلیم نمودند وخودشان که عدداً هزار نفر
می شدند با مواجب زیاد داخل نوکری دولت عثمانی شدند واغلب اینها
در این جنگ کشته گشتند بعد از گرفته شدن وتیگواد مصطفی پاشا جسر دیاشا

(۷۵۲) قلعه پازکانی را بحمله و یورش مسخر ساختند چهار هزار نفر متحفظین قلعه را از دم
شمشیر بگذرانیدند و دو هزار نفر در سنگرهای جزیره کوچک بقتل رسیدند قلعه کوه طوماس
بعد از سه روز حمله و یورش مسخر عثمانیان گردید سنجاق بیک بوسنی در محاصره
کران برج آب را گرفته در انجا بماند و شش روز بعد از ان در وقتی که عثمانیان
مستعد یورش عمومی بودند قلعه تسلیم گردید ابراهیم بیک که این صدراعظم بود
شروط تسلیم شدن را معین کرده پنجهزار و چهارصد نفر با اموال خود بسلامت برفتند
سربازان فرانسه این قلعه نیز به هم قطاران خود پیوسته بزیر بیدق عثمانیان درآمدند
و مجاهدین معد پس این فتح نمایان را از اثر دعای شیخ ایاز صوفیه دانستند
که در این یورش با لله محمد پاشا رفاقت کرده حاضر شده بود لله محمد پاشا که از راه
ناچاری این شهر را به المانها تسلیم کرده بود خیلی خوش وقت شد از اینکه
دوباره خودش از المانها استرداد نموده داخل متصرفات دولت عثمانی
نمود و کلیسیای بزرگ را مسجد مسلمانان قرار داد در اینوقت توگسکه شهر
نفوسل را محاصره کرده از صدراعظم مدد خواسته بود مشار الیه سنان
پاشا را با بیک های سیرموم و تمسوار و آلاجه حصار و تیره بالا با تاتارها
و چرکسها نزد او بفرستاد و بعد از فتح کران چنه و پاشای خواجه را با سردار
قشون نفوسل با هزار نفر ینیکچریک روانه نمود چون متحفظین قلعه میخواستند
قلعه را به پرنس و حکمران ترانسیلوانی تسلیم نمایند نه به اتراک صدراعظم
بجهة اینکه با هم عهد خود اظهار مهربانی کرده باشد بگلربیکی روم ایلی
تریاکی حسن پاشا را با اولاد زاده قاضی روانه داشت تا قلعه را تسلیم پرنس

(۷۵۳) ترانسیلوانی نمایند تریاکی حسن و سپریم و پالوتا را که بمیل خود تسلیم شدند
متصرف گردید حکمران افلاق مصطفی پاشا را معزول و قاضی زاده علی را بجای
او منصوب نمودند سنجاق بیک های نیکوپولی و سیلیستره و چرمن و ویز
و تمسوار را مامور ساخلو افلاق گردیدند در هژدهم ماه سبتامبر صدراعظم برادرزاده
خود سرخویش ابراهیم را با بیست هزار سوار تاتار و ترانسیلوانی از سرحد خرواتها
باختن ولایات استیری و اطریش مامور نمود در سال قبل غارتگران ترک تا
برادکر زبوزدک داخل شده بودند ذرینی انها را شکست داده
متفرق ساخته بود در اینوقت تاتارها از طرف کرمند داخل استیری
شده زیاده بر هزار نفر اسیر گرفتند و کرمند را با یک قلعه دیگر
بتصرف درآوردند بالاخره در زیوث مغلوب شده چند هزار نفری از
انها کشته شدند در این سال که عثمانیان شهرهای کران و ویسکراد
و پالوتا و وسپریم و نفوسل را فتح کردند پرنس ترانسیلوانی را نیز
در صحرای راکوش به تخت مجارستان بنشاندند و صدراعظم تاج شاهی
ان مملکت را بدست خود بر سر او بنهاد در سارقوس پاتاک عهدنامه و
فرمان پادشاهی مجارستان و پرنسی ترانسیلوانی به بوکسکه تسلیم گردید
و شهرهائی را که سلطان سلیمان مسخر کرده بود با قلعه هائیکه سرحدات
اطریش را حراست میکرد از تحت فرمان او خارج نمودند پادشاه
تازه مجارستان با تفاق شانزده نفر از اعیان و بزرگان مجارستان
بدست بوس صدراعظم رفتند مشار الیه تاجی مرصع بجواهرات نفیسه که

(۱۵۵) در اسلامبول از برای این کار ساخته بودند بدست خود بر سر او گذاشته شمشیری
جواهرنشان بر کمرش بربست علمی که علامت شاهی مجارستان و ترانسیلوانی
و تابعیت دولت عثمانی بود به او داد بوکسکه وقتی که دست صدراعظم را
می بوسید گفت ما از برای پادشاه نوکران صدیقی هستیم که ارادت ما مانند
غلامان زرخرید از روی ترس و بیم نیست بلکه چون همیشه ممنون الطاف
و عنایات او میباشیم لهذا قلب ما از ارادت و صداقت مملو
و مالامال است بعد از ان صدراعظم به او گفت پادشاه مالیات
ده ساله را به او بخشیده است و پس از ان بسالی ده هزار دوکا قناعت خواهد
کرد پادشاه مجارستان بشکرانه این مرحمت شهرهای ژنو ولی پا را به پاشای
تمسوار واگذار نمود و صدر به بلغراد مراجعت کرده در انجا مواجب شش ماهه
ده دسته قراولان سواره سنجاق شریف را بپرداخت

اوقاتی را که در مجارستان فتوحات
نمایان از برای عساکر عثمانی حاصل می شد حالت لشکرهای مامور ایران
و چیقال اوغلی سرعسکر و سردار ایشان بغایت پریشان و غم انگیز بود سردار
مشارالیه بعد از انکه حکومت دیاربکر را به پسر خود محمود و حکمرانی شروان را به
به احمد پاشا واگذار کرد در اول ماه او به سلماس رسید در انوقت شاه عباس
در بلدهٔ خوی بود چیقال اوغلی بعد از چهار روز به سلماس وارد شد و از شبستر
سرازیر شده در کنار بحیره تبریز اردو بزد (منظور دریاچه ارومی میباشد)
در ششم ماه او لشکرهای ایران با عسکرهای عثمانی روبرو شدند شاه لشکرهای

خود را به قسمت منقسم کرده خود با یکی از ان قسمتها در بالای تپه قرار گرفت (۱۶ ۷۵)
کوسه صفر بیگلربیگی ارزنة الروم تکلی پاشا را بار ضوان زاده پاشا و مصطفی پاشا
و اخوین احمد پاشا و حیدر زاده علی پاشا و غیرهم که شانزده نفر بیگلربیگی و زیاده
از بیست نفر سنجاق بیک بودند با لشکرهای جمعی آنها و تمام قشونیکه از یاغیان
جدا شده بسرعسکر پیوسته بودند با وجود سفارش چیقال اوغلی در کمال سختی به لشکر
ایران حمله کرد هنگامهٔ جنگ از وقت ظهر تا مقارن غروب آفتاب در کمال
شدت گرم بود در انوقت ایرانیان عمداً یا اجباراً عقب رفتند و کوسه صفر
شدیدتر از اول ایشانرا تعاقب نموده شاه عباس که در بالای تپه منتظر این
موقع بود با لشکر خود مانند بلای آسمانی به اردوی سرعسکر حمله برد هرچه از
عساکر عثمانی در اردو مانده بودند یا کشته شدند یا فرار کردند کوسه صفر که خسته
و مانده از تعاقب ایرانیان برگشته بود اسیر و گرفتار گردید شاه او را به نوکری
خود دعوت نمود چون بی ادبانه جواب گفت در دست ایرانیان بقتل رسید
قره قاش با یک قسمت از لشکر بطرف وان فرار کرد جان پولاد زاده حاکم
حلب نیز همین کار را در ابتدای شکست سردار نموده بود چیقال اوغلی اردوی خود را
بشاه و لشکرش گذاشته از پیادهای لشکر هر قدر که ممکن بود بر شتران سوار
کرده بطرف وان فرار کرد جان فولاد زاده که جمعی از لشکریان را از اتلاف
نجات داده به وان رسانیده بود به امیدواری تحسین و التفات سرعسکر را استقبال
نمود چیقال اوغلی برخلاف مامول او اظهار تغیر کرده بقتلش رسانید و زیان این قتل
از برای دولت عثمانی زیادتر از ضرر شکست لشکر بود زیرا که برادران جان پولاد که

(۷۵۷) علی بیک و خضر بیک بودند بعد از شنیدن این خبر با پنج هزار سوار بر حلب تاخته از
دولت عثمانی یاغی گردیدند در این جنگ همه قشونیکه از یاغیان جدا شده بزیر علم
سرعسکر آمده بودند در میدان جنگ کشته شدند چیقال اوغلی در ابتدای این
لشکرکشی محمد پاشا پسر سنان پاشا را تیر در اسلامبول بکشتن داد زیرا که بسلطان
نوشت محمد پاشا مملکت شام را بزور تصرف کرده است لهذا عثمان پاشا خویش
خود محمد پاشا را بحکومت شام مامور کرده محمد پاشا را با سلام احضار کردند
مشارالیه وقتیکه از حضور سلطان برگشته بود برخلاف قولی که بسلطان
والده داده بودند او را گرفته بقتل رسانیدند در هر حال چیقال اوغلی از کثرت
خجالت و شدت غم و اندوه در دیار بکر زندگانی را وداع کرده بعالم دیگر شتافت
(سنه ۱۰۱۴ مطابق سنه ۱۶۰۵) سی سال گذشته بود از زمانیکه این سرعسکر با پدر خود
سیکالا که اتراک چیقالا تلفظ مینمایند در جنگ گولیت اسیر عثمانیان شدند چیقال
اوغلی را که در سن طفولیت بود مسلمان کرده داخل غلام بچه های حرم نمودند چون الطاف
سلطانی شامل حال او بود بزودی ترقی کرده دو دختر سلطان مهرماه را بسلک
ازدواج خویش درآورد از منصب قاپودان پاشائی بسرعسکری عساکر مامور
ایران و حکمرانی بغداد برسید و در جنگ مجارستان بمنصب صدر اعظمی نایل گردید
بعد از آن باز قاپودان پاشا شده چون منصب صدارت را دوباره خواستند
به او بدهند تمکین نکرده سرداری لشکرهای مامور ایران را ترجیح داد مرد تندخوی
جسوری بود در سرداری عساکر بی هنری از او بروز نکرد و صدر اعظم بی وقوف
بدبختی بود زیرا که فراریان جنگ مجارستان را به یاغی شدن مجبور نمود و قبل از مردنش

(۷۵۸) بواسطه قتل جان فولاد زاده بر قوت و عدت یاغیان بیفزود و برخلاف مضمون مجاهد
الدین فی البر والبحر که در مهر خود نقش کرده بود مجاهدت و مبارزتی که در خور و لایق این ادعا باشد
از او دیده نشد   دلی حسن رئیس قدیم آسیای صغیر که
حاکم تمسوار بود از کثرت ظلم و شدت اجحاف همه اهالی آن ولایت را بخشم درآورده
برخود بشورانیده بود و صدر اعظم که میخواست خود را از وجود او مستخلص نماید اهالی
را به اخراج و انعدام او تحریک کرد لهذا در روزیکه میخواست بکار برود مردم ازدحام
کرده بر سر او ریختند و تقریباً همه تبعه و بستگان او را بقتل رسانیدند و او خود تنها
جانی از آن مهلکه بدر برده به بلغراد رفت در آنوقت تریاکی حسن پاشا از جانب
صدر اعظم که به اسلامبول رفته بود در بلغراد قایم مقامی و حکمرانی داشت
حالت دلی حسن را بباب عالی اظهار داشت فوراً فرمان قتل او را با برادرش بموجب
فتوای مفتی از برای قایم مقام بفرستادند و سبب فتوای مفتی در قتل دلی حسن از برای
مکتوبی بود که به پاپ نوشته یکی از قلعه های دالماسی را در صد هزار دوکا به پاپ
فروخته بود حامل مکتوب که یکنفر پارون عیسوی بود و دلی حسن ده دوکا به او اجرت
داده بود کاغذ را نزد صدر اعظم برد و او بعد از خواندن کاغذ را دوباره تسلیم پارون نمود
و اذن داد تا به پاپ برساند بشرط آنکه جواب پاپ را نیز بصدر اعظم برساند پارون
با یک نفر مامور مخفی از طرف پاپ و با نوشتجات پاپ و پادشاه اسپانیول از ایطالیا
مراجعت نمود و از کلیس با یک نفر ینیچری که از دنبال او می آمد خود را به سملن رسانید
در آنجا کهیای صدر اعظم نوشته ها را ملاحظه نموده دید که صد هزار دوکا به تجار فرنگ حواله
شده است که تسلیم نمایند کهیای مشارالیه نوشتها را معدوم ساخته حاملین آنها را بقتل رسانید

(۱۵۹) از جملهٔ کارهای عمدهٔ چند که در این سال اتفاق افتاد یکی هم ظهور تنباکو
در مملکت عثمانی میباشد در مدت پنجاه سال قهوه و تنباکو بطوری در ممالک عثمانی
شیوع یافتند که یکی از لوازم زندگانی عثمانیان شدند و سایر ممالک اروپا در خصوص قهوه
و تنباکو عثمانیان را سرمشق خود ساختند اتراک بسبب استعمال قهوه و تنباکو و تریاک
خیالات خود را وسیع و بلند مینمایند نشاط باده را نیز که در شرع ممنوع است بر کیف انها
افزودند هستی خود را تکمیل کرده باشند شعرای ترک قهوه و تنباکو و تریاک و شراب را
مانند عناصر اربعه عالم عیش و نشاط مدح کرده اند و حال انکه فقها و علما انها را مادر های
پلیدی و وزرای اربعه شیطان میدانند

در آسیای صغیر ناصح پاشا باتفاق علی کج دهان قوت های خود را
جمع کرده بمقابله یاغیان رفتند و در نوکلاوادن که در سرحد کوتاهیه و قونیه
واقع است بیکدیگر برخوردند رودخانهٔ اُدُن بُرُنما در میان آن دو لشکر واقع بود و سلطان
سلیم اول پلی بر بالای ان رودخانه انداخته بود ناصح پاشا خیال میکرد که سوارهٔ دشمن
هرگز جسارت نورزیده از روی پل که در نظر او وسعت چندانی نداشت شروع به حمله نخواهند کرد
لیکن برخلاف تصور او سوارهٔ یاغی از روی پل تاخت در گذشته حمله سختی کردند و پیاده پاشایان
را عقب دوانیده جمع کثیری از لشکر ایشان را اسیر نمودند و اغلب انها را
او زون خلیل در حضور خود گردن زد و ناصح پاشا را اسب دونده که داشت از آن
مهلکه نجات داد و به سیدی شهری رسانید یاغیان نوکلاوادن را آتش زده آن ناحیه را
غارت و تاراج کردند ناصح پاشا که دشمن قدیم کج دهان بود و در این جنگ از سخنان سخت
او تغیر داشت او را باعث شکست لشکر قرار داده بقتلش رسانید خود به تعجیل تمام روانه

اسلامبول گردید و در اسکوتاری بکشتی در آمده در حوالی سرای بخشکی رسید و (۱۶۰)
بسرای رفته اذن شرفیابی خواست و فوراً بحضور رفته همه تقصیرات یاغیگری
آسیا را بگردن وزرا انداخت سلطان مصمم گردید که خود بطرف آسیای صغیر
روانه شود مفتی و خواجه هرچه سعی کردند که سلطان را ازین صرافت بیندازند و قدر
اظهار داشتند که فصل سردی هوا و ایام خطرناکی دریاست فایده نبخشید نقاش حسن
پاشا مامور شد که سرای بورسا را قابل نزول موکب سلطانی نماید و بوستانجی باشی
درویش پاشا از برای حفظ و حراست اسلامبول معین گردید در این بین ها سلطان والده
مادر سلطان احمد وفات کرد خواجه و مفتی خیال کردند که سلطان باین واسطه عزیمت
سفر را موقوف خواهد داشت و برخلاف خیال ایشان فردای روز تدفین مادرش
سلطان با پسر فرزند کارلز بطرف منداینا روانه گردید و از آنجا گذشته پس
از چند روز با تشریفات تمام وارد بورسا شد ناصح پاشا و داود پاشا هر کدام بایک
دسته قشون مامور حراست سرحدات آسیای صغیر شدند اویس پاشا حاکم
قزل حصار مکتوبی به خواجه سلطان نوشته اظهار داشت که اگر منصب وزارت
به او بدهند بجنگ یاغیان اقدام خواهد نمود فوراً فرمان وزارت بعلاوهٔ
سرعسکری از برای او فرستاده بعد از ان دیگر شنیده نشد که مشار الیه از
جای خود جنبیده بجای دیگر رفته باشد و بهمین واسطه اعتبار خواجه در خدمت
سلطان بکلی زایل شد و به اقوال او اطمینانی نداشت چهار الی پنج هزار نفر
از سپاهیان که صدر اعظم حسن میوه فروش اخراج کرده مرسومات ایشان را مقطوع نموده
بود و انها مجبوراً به یاغیان پیوسته بودند عریضه عرض کرده بتوسط دوازده نفر از رؤسای خود

۷۶۱ بعرض سلطان رسانیدند و مستدعی شدند که آنها را در کار سابق خودشان برقرار
نمایند تا در کمال صداقت مشغول نوکری و چاکری سلطان باشند استدعای انها
قبول شد نصف ایشان را به قشون داود پاشا ملحق نموده نصف دیگر را
نزد ناصح پاشا فرستادند سلطان پس از زیارت قبور شش نفر اجداد اول
خود و دیدن آبهای گرم معروف بورسا به اسلامبول مراجعت نمود قایم
مقام صوفی سنان پاشا کاغذی به اوزون خلیل رئیس یاغیان نوشته اورا
نوید حکومت بداد بشرط اینکه ترک مخالفت و سرکشی نماید مشار الیه در ازای
اطاعت و چاکری حکومت اناطولی و سیواس و حلب را طلب نمود
سنان در راپورتی که بخدمت سلطان فرستاد صلاح کار را عجالتاً در قبول
کردن این مطلب دانست و سلطان باین واسطه از قایم مقام بدگمان شده
اورا معزول و حضر پاشا را بجای وی منصوب نمود به لله محمد پاشای صدر اعظم
بایک خط شریف تکلیف شد که یا مهر صدارت را پس بدهد یا بجنگ دولت
ایران رفته تلافی شکست چیقال اوغلی را بنماید در وقتی که صدر اعظم هنوز
در راه بود و بطرف اسلامبول می آمد ینکیچریکان و سپاهیان پای تخت جهة
پس افتادن مواجب بصدا درآمدند و لباس های پاره خود را نشان داده
شوربای معمولی را قبول نکرده دست نزدند و صاحب منصبان خود را سنگ
باران کردند انوقت آتش غضب سلطان جوان به اشتعال درآمده لباس سرخ
بپوشید و به کوشک بایزید درآمده وزرا و آقایان و نویسندگان را حاضر نمود
آنوقت به ایشان خطاب کرده فرمود (بشما گفته شده دفتردار که آن

برای جمع کردن وجوه رفته است در این دو روز خواهد رسید و حقوق پس (۷۶۲)
افتاده شما را خواهد رساند باور نکردن این سخن از چه بابت است و در
درب سرای من جسارت کردن و صدا را بلند نمودن از برای
چیست مقصرین را بنمائید و بدهید) ایستادگان حضور از شدت وحشت
ساکت ماندند و بعد از زمانی آقای غربای دست راست یوسف آقا
پیش رفته عرض کرد ای پادشاه من این جسارت تنها از غلامانیکه در حرم سلطانی
تربیت یافته اند سر نزده است بلکه اشخاصی که از خارج بوساطت خان
تاتارستان داخل جماعت سپاهی شده اند جسارت نموده مرتکب این گناه
گردیده اند سلطان با تغیر تمام فرمود مقصرین را بنما انوقت یوسف چند
نفری را اسم برد و فوراً بسیاست رسیدند روزنامه چی سواره و وکیل
سپاهیان را نیز میخواست بقتل برساند به التماس و در اوساطت ایشان
از خون آنها درگذشت و حاضرین را مرخص کرده فرمود اگر بعد از این
پا از حد و اطاعت بیرون گذاشته اید همه شما را گردن بزنم نعش
های کشته ها سپاهیان خودشان برداشته مدفون ساختند آقایان
شورش کنندگان را عوض کردند و اتمکچی زاده دفتردار بر آمده مواجب
سه ماهه قشون را که پس افتاده بود به پرداخت و علاوه به هریک از انها
سه دوکا برسم انعام داده شد

بعد از رسیدن صدر اعظم به اسلامبول چند مجلس شوری منعقد
شد و سلطان در همه ان مجالس حضور داشت رایها بران قرار گرفت

(۷۶۳) که چون ناصح پاشا داماد میر شرف گرد بود و پدر زنش در مملکت ایران بلدیت
و شناسائی دارد وزیر سیم نامیده شده بسرعسکری عساکر ماموایران برود و وزیر
مراد پاشا سردار لشکرهای مجارستان باشد و صدر اعظم در پای تخت توقف
نموده در تقویت کارهای عساکر اروپا و آسیا لازمهٔ اهتمام را بعمل بیاورد سلطان
این رای را تصدیق فرمود و صدر مشغول انجام کارها گردید لیکن حیله ها و دسایس
درویش پاشا همهٔ این تدابیر و مشورت ها را برهم زده همه را مغشوش نمود مشار الیه
در وقتیکه بوستانچی باشی بود بواسطه زیرکی و تزویری که داشت الطاف و عنایات
سلطان جوان را جذب نموده محل اعتماد و اعتبار گردیده و بجای چقال اوغلی منصب
امیر البحری و قاپودان پاشائی را بگرفت و در اینوقت حسین ینکیچریک اقاسی را که
فتح شهرگران باهتمام او حاصل شده بود و صدر اعظم بتوسط حکومت روم ایلی را
باو داده بود درویش باطناً مایع شده مشار الیه را بحکومت حلب فرستادند
و مربول حسین را جبهٔ اقانی ینکیچریکان به اسلامبول احضار نمود جمعید یاغی در آدانا
او را گرفته بقتل رسانید و درویش حیله های دیگر بکار برد تا آنکه سلطان خط شریفی بعهده
صدر اعظم صادر کرده او را اطلاع داد از اینکه خود شخصاً باید مرتکب لشکرکشی آسیا
بشود صدر اعظم بعرض رسانید که در این سال خیالات و مصروف اتمام عمل مصالحه
مجارستان میباشد سلطان در جواب او همینقدر فرمود (آمادهٔ رفتن باش) فردای
آنروز ناصح پاشا خدمت صدر اعظم رفته او را دلداری داد و عده کرد در این سفر
بقدری که در قوه دارد در کارهای صدر اعظم تقویت نموده او را یاری نماید لله محمد
بناصح پاشا گفت اگر ما از دره رود خانه مور داخل میشدیم و توکسکه از

از

(۷۶۲) از طرف پونس بوبرک حرکت میکرد و این دو لشکر بعد بهم ملحق شده به وین
برفتند المانها را آن قوه و قدرت از کجا بود که در مقابل ما بتوانند مقاومت نمایند
می ترسم اعتنائی به توکسکه و مجارها نکنند و زحماتی که در مدت دوازده
سال کشیده با مخارج زیاد مجارها را راغب و مایل بدولت عثمانی نمودم همه
از میان رفته بی فایده بشود و صدر اعظم در یک عریضه دیگر التماس بسیار نمود که سلطان
اذن بدهد تا مصالحه مجارستان را بانجام برساند بعد از آن بطرف آسیا و ایران
برود فایده حاصل نشد مصطفی قاپوچی را که ناظر آذوقه لشکر بود درویش پاشا
سنجاق بیک کاستمونی کرد صدر اعظم بسلطان اظهار داشت که وجود مصطفی از
برای لشکر و سرعسکر واجب در کار است و نبودن او در میان لشکر مثل این است که
بازوهای سردار را قطع کرده باشند سلطان در صدر عریضه نوشت (دیگر به
سنجاقی که باو داده ایم مایل نیست) لله محمد مجبور شد براینکه خیام خود را
در اسکوتاری نصب کرده به آنجا برود از کثرت غم و اندوه و تشویش قوتهای
لله محمد تمام شده در همان هفته بمرض سکته مبتلا گردید درویش پاشا بعرض سلطان
رسانید که این مرض ها همه تمارض است و حقیقت ندارد سلطان این چند کلمه را
دستخط کرده از برای صدر اعظم فرستاد (ناخوش بودن را موقوف بدار و برو)
لله محمد یکی از محارم خود را خدمت سلطان فرستاده عرض کرد ناخوشی او را از روی
راستی دانسته باور بفرمایند قاپو اقاسی از برای تحقیق این مطلب به اسکوتاری
برفت و لله محمد را بدید که دو ثلث بدن او از حرکت افتاده بود سه روز بعد
از آن صدر اعظم وفات کرده در مسجد ایوب نزدیک قبر سوکولی مدفون گردید

(۷۶۵) باعتقاد صنع الله مفتی درویش پاشا که طمع در منصب صدارت داشت طبیب پرتغالی
خود را تحریک کرد تا صدر اعظم را مسموم ساخت و فوراً بعد از فوت او مهر صدر
اعظمی را دریافت داشت حکم سلطان براین شد که هرچه وجه نقد از لاله محمد مانده است
جهة مصارف جنگ ضبط دیوان نمایند لیکن درویش پاشا علاوه بر صد و پنجاه هزار
دوکا و ده میلیان آسپر وجه نقد سایر املاک او را نیز باسم دیوان ضبط کرده
چیزی از برای یتیم ها و صغیرهای او نگذاشت به گوی مورخ که این دختر سواره
دیبا ده بود بخواهش اینک چی زاده دفتردار همراه برادر صدر اعظم که سنجاق
بیک نگرپونت شده بود مامور روانه گردید منظور از رفتن او برداشتن نقشه سنجاق
های نگرپونت و لپانت و قادلی ایلی بود در روزیکه درویش پاشا
بمنصب صدارت رسید فرنک جعفر پاشا را که سه مرتبه حاکم جزیره
قبرس شده بود قاپودان پاشا نمود درویش پاشا روزیکه بدیوان صدارت
نشست به چاوش باشی گفت اجزاء مجلس دیوان مرا مانند صدر اعظم های
سابق تصور نکنند هرکس کار امروز را بفردا بیندازد فوراً گردنش را میزنم
همان روز یکی از بیگلربیگی های معزول را طناب انداخت از این سختی و سفاکی
همه کس احتیاط کرده در ادای تهنیت و تبریک او تعجیل نمودند در روز نسیم
مفتی باتفاق خواجه از برای اظهار اخلاص و ادای تبریک نزد او رفتند
و او هر دو را با دو نفر قاضی عسکران به مجلس شورائی که روز بعد در حضور
سلطان منعقد میشد دعوت نمود روز دیگر چون همه اجزاء حاضر شدند سلطان بتکلم
درآمده فرمود (چون حالا موقع شروع کردن جنگ گذشته است و فراهم آوردن

آذوقه

آذوقه لشکر خالی از اشکال نیست گویا بهتر آن باشد که کارهای لشکرکشی را
بسال دیگر بگذاریم) حاضرین مجلس متعجب شده سکوت اختیار کردند
پس از دقیقه چند مفتی بسخن درآمده گفت آیا از احتیاط دور نیست که در
حضور وزرا و مامورین دول خارجه علم ها و سنجق هائی را که در اسکوتاری
افراشته اند برکنده بپای تخت برگردانند اقلاً سردار میتواند تا حلب
برود و زمستان را در آنجا توقف نموده مشغول تدارک آذوقه و ملزومات دیگر
باشد سلطان در جواب گفت رفتن حلب چه فائده دارد مفتی گفت
از این حرکت پرده ناموس علم های ما دریده نمی شود سلطان سلیمان هم
در یورش نخجوان زمستان را در حلب بسر برده اول بهار از آنجا
بطرف ایران حرکت کرد بعد از آنکه قدری در سر این مسئله بحث کردند
سلطان فرمود فرهاد پاشا با بعضی از لشکر ها بروند تا عیب برگشتن بیارین
پوشیده شود مفتی گفت وجهی که از برای تدارک آذوقه لازم است به او داده
خواهد شد یا خیر سلطان گفت در خزینه دولتی وجهی موجود نیست از کجا
پول آذوقه میتوانم به او بدهم مفتی گفت از خزینه مصر بدهید سلطان
گفت این خزینه جزو وجوه خاصه من است از آنجا جهة این مصرف
نباید وجهی تخرج داده شود مفتی گفت جد شما سلیمان دفعی که میخواست
به تسخیر دیوژت برود همه طلاها و نقره های خود را بضرابخانه فرستاد
تا سکه زدند سلطان با تغیر تمام صدا را بلند کرده گفت افندی تو که
حرف های مرا نمی فهمی وقت با تفاوت دارند چیزی که در آن

(۷۶۷) عهد ضرورت داشت با حالت و وضع این عهد مناسبت ندارد

درویش پاشا چون دانست که منظور مفتی از این همه گفتگو آن بود
که صدر اعظم را مامور لشکرکشی نماید لهذا در صدد عزل او برآمده ابوالمیامن
را دوباره بمسند فتوی بنشاند علمای دیگر از بابت تملق توقف صدر اعظم را
در پای تخت تصدیق نموده بر رفتن او ترجیح دادند از انجمله یکی بصدر اعظم
گفت تو باید مانند آفتاب در مرکز خود بی حرکت بمانی و انوار خویش را
به اطراف عالم بتابانی تا رفع ظلمت ها و تاریکی ها را بنمایند در هر حال دلی
فرهاد بسرداری عساکر آسیا مامور شده با ده هزار ینکیچری و شش الکا درون
(دسته) قراولان سواره و جمعی از توپچیان و جبه چیان و لشکرهای حکومت قرامانی
و سیواس روانه گردید در اطراف قونیه با لشکر قرا سعید یاغی مقابل شده جنگ
کرد و شکست خورده تا قونیه در هیچ جا قرار نگرفت و در ان شهر مواجب ینکیچریکان را
به پرداخت چون دیگر وجه نقدی در خزینه لشکر موجود نبود سپاهیان را با اسلامبول
پس فرستاد تا مواجب خود را در انجا به پردازند و همچنین سفاهت های دیگر
علی الاتصال از او بروز کرده اسباب عزلش را فراهم آورد و آخر در [illegible]
برد حضور سپاهیان در اسلامبول از برای مطالبهٔ مواجب و یاغی شدن
قلندر اوغلی و آمدن او از آسیای صغیر به نزدیکی پای تخت و بی کفایتی درویش
پاشا و مردن ابوالمیامن مفتی و آمدن صنع الله مجبور بجای او اسباب
خرابی و انهدام صدر اعظم را فراهم آوردند لیکن یک نفر یهودی که مباشر بنائی
عمارات او بود در عوض پول های خود که بمصرف عمارات عالیهٔ درویش پاشا

رسانیده بود اسباب قتل او را حاضر و آماده ساخت و آن چنان بود که در (۷۶۸)
یک روزی درویش از مباشر مزبور صورت مخارج عمارت که در مقابل در آهنین
سرای سلطانی ساخته شده بود بخواست چون میزان خرج را ملاحظه نمود
بنظرش زیاد آمده متغیر شد و ابروها را بهم کشیده گفت این خیلی پول است
یهودی که از خشونت و درندگی او اطلاع داشت مرگ خود را در چشم های برافروختهٔ
او مشاهده نمود فورا صورت خرج را از دست او گرفته پاره نمود و گفت
مملوک و هر چه مایملک او است متعلق به آقا و مالک او دارد من هیچ وقت
خیال نداشتم این حساب را بنظر شما برسانم چون مطالبه فرمودید خلاف امر
نتوانستم نمایم با این حرفها صدر اعظم را اطمینان داد و اسباب خرابی او را آماده
کرد از خانهٔ صدر اعظم یک راه زیرزمینی بطرف عمارت سلطانی احداث نموده از زیر
کوچه بگذرانید چون نزدیک به اتمام شد قاپو آقاسی از این عمل اطلاع داد
و مشار الیه بعرض سلطان برسانید و سلطان که در این عمل خیانت نسبت بذات
پادشاهی ملاحظه مینمود با خواجه و مفتی مشورت کرد و یک روز در وقت صبح
که درویش داخل سرای سلطانی شد بوستانچی ها او را گرفته در حضور سلطان خفه کردند
چون پاهای او هنوز حرکت میکردند سلطان کارد بر کشیده سر او را بدست خود از بدن
جدا نمود عموم خلایق از این قتل خوشحال گردیدند و جسد و سر او را در کوچه ها
بیان نمودند اهل پای تخت بجهة بدعتهای درویش او را زیاد دشمن میداشتند
از هر مهتابی که طرف کوچه بود زنها از پشت پرده های مشبک بکوچه نگاه میکردند
هزار آسپر مالیات میگرفت و بعد از کشتن او این مالیات موقوف گردید

(۷۶۹) وبه مصلحت و صوابدید مفتی مهر صدارت از برای مراد پاشای وزیر فرستاده شد که در مجارستان مصالحه سیتوا تورُوک به اهتمام او انعقاد یافته بود واین خط شریف نیز از برای افتخار مراد پاشا صادر گردید (توکه وزیر من مراد پاشا هستی بدون تحریک و توسط غیر بلکه بمیل خاطر ملوکانه خودم صدر اعظمی را به تو داده مهر صدارت را از برای تو فرستادم وامیدوارم که خداوند قادر توانا ترا در کارهائی که اقدام مینمائی معین ویاور باشد من میخواهم خودم شاهد وگواه خدمات و زحمات تو باشم جهد کن تا زودتر خود را به باب عالی من برسانی) مراد که ملقب به قویوجی یعنی چاه کن بود دو ماه قبل از رسیدن بصدر اعظمی مصالحه سیتوا تورُوک را به انجام رسانید وباینواسطه خدمت بزرگی به دولت عثمانی کرد زیرا که جنگ های خارجه ویاغی های داخله وشورش های پی درپی لشکرهای پای تخت وخالی بودن خزینه از وجوه نقدینه مصالحه مذکوره را واجب ولازم کرده بود مدتها بود گفتگوی مصالحه درمیان بود تا بواسطه مراد پاشا ختم گردید

بعد از ظهور بوچکیه و تفاق و معاهده او با عثمانیان وقوع مصالحه بدون رضایت او اشکال داشت تا آنکه مشار الیه با امپراطور کنار آمده سپارش بود واز جانب سلطان اختیار نامه بقاعده از برای مراد پاشا وداماد او علی پاشا حاکم افان وهابیل افندی قاضی افان برسید وایشان با وکلای مختار امپراطوری طی گفتگو کرده یادداشت ها وتقریرات مصالحه را بایکدیگر مبادله نمودند ودر بیستم اکتوبر ۱۶۰۶ مطابق ۱۰۱۵ در پائین قلعه کومورن یک مجلس مکالمه از برای وکلای مختار منعقد گردید از جانب عثمانیان علی پاشا

وهابیل افندی

وهابیل افندی وخادم آدم کهیای پاشا وناصر الدین مصطفی افندی درمیان قایق ها آمده در ساحل راست رودخانه واتوب ده الماس اردو زدند مصطفی افندی به کومورن رفته هفت نفر وکلای مختار امپراطوری را تهنیت گفت ایشان نیز فردای آن روز با هزار سوار از رودخانه پائین رفته در مقابل الماس ودر ساحل چپ واتوب در جائی که رودخانه سیتوا داخل واتوب میشود اردو زدند اسامی وکلای امپراطوری از این قرار است یوهان مولارد حکمران کومورن آلطان ثورزو قورگز ونیکولا استرانفی یک فریدر فرانسوا باطیانی کرستوف ازدی وکلای بوچکیه پرنس ترانسیلوانی نیز آمده در ساحل چپ رودخانه سیتوا افتادند

بروز سه شنبه دریازدهم ماه نوامبر ۱۶۰۶ مطابق ۱۰۱۵ هجری مصالحه از برای مدت بیست سال منعقد گردید هفده شرط در این مصالحه قرار شد که با شروط مصالحه های سابق منافات کلی داشت وشرط عمده در این مصالحه موقوف شدن سی هزار دوکا خراج سالیانه بود بامیطر که درهمه وقت دولت اطریش دولت هنگری را اگر یک مرتبه تسلیم کارگذاران دولت عثمانی می نماید وبعد از این در هر سه سال یکمرتبه ایلچی مخصوص با هدایا از جانب امپراطور بباب عالی خواهد رفت قیمه ودرزش هدایا به میل واختیار امپراطور خواهد بود شرط دیگر آنکه سفیری که از باب عالی نزد امپراطور فرستاده میشود باید نشان ورتبه سنجاق بگی داشته باشد ودیگر آنکه سلطان وامپراطور در مکتوبات ومراسلات بایکدیگر بطور برابری رفتار نمایند دیگر آنکه حمله ها وتاخت وتازهای سابق بولایات سرحدیه بکلی موقوف باشد اگر خسارت

وزیانی وارد بیاید باید غرامت داده شود و اگر کسی را به اسیری برده باشند باید
استرداد نمایند و قطع و فصل این امور از جانب امپراطور بعهده حاکم رعاب
و از طرف سلطان بحکومت اوفن رجوع خواهد شد و در خصوص ترانسیلوانی آنچه
در وین با بوچکای قرار داده شده است امضا و تصدیق خواهد شد قلعهٔ وتزان از
اختیاری که بطرفین در خصوص استحکام قلاع سرحدیه داده شده است موضوع
خواهد بود قریه هائیکه از جزو سکنه نوگراد به جزو اساوا و توان و اوفان
وکران برده شده اند باید مالیات خود را به این شهرهای اخری بدهند و قرای
واقعه در اطراف قانیشا نیز همین حالت را خواهند داشت رعایت شروط این
مصالحه نه تنها بر عهده دو امپراطور مصالحه کننده میباشد بلکه اولاد و انسال و برادران
و خویشان ایشان نیز مجبورند که ملاحظه و رعایت نمایند اگر پادشاه اسپانیول
بخواهد در این مصالحه شراکت نماید مانعی از برای او در این کار نخواهد بود

این مصالحه ستواتوروک که در نظر عارفین بحقوق عامه چندان معتنابها
و مصالحه کارلویز که صد سال بعد از آن وقوع یافت او را بکلی از خاطرها محو
کرد با این حالت در تاریخ حقوق پولیتیکی در روابط سفارتی دولت عثمانی
با سایر دول اروپا صاحب شان و معنی عمده میباشد زیرا که این مصالحه
از برای تسلط و فتوحات دولت عثمانیه تا آن زمان ممالک اروپا
را تنزل میداشت حد و سدی قرار داد علامات تابعی و خراجگذاری
را که بتوسط سفرا دائم میشد موقوف و متروک داشت روابط دولتی
بطور برابری برقرار کرد دید ترانسیلوانی از زیر بار اتراک خارج شد اگرچه قسمت
مهم آن

مجارستان در تصرف آنها بود و لیکن قسمت دیگر آن از صدمه خراج دادن استخلاص
یافت و از برای اولین بار سلطان عثمانی و صدر اعظم او رعایت رسوم حقوق
ملی را بقانون ملی اروپا ملاحظه و مرعی داشتند و رتبه و شان سفرای عثمانی موافق
آدابی که در دربارهای اروپ معمول بود مقرر گردید مصالحه نامه ترکی را که تا این
زمان مینگاشتند سفرا از مضامین آن مطلع نشوند در این دفعه ترجمه طرفین پس از
آنکه ملاحظه نمودند وکلای مختار عثمانی با مراد پاشای وزیر مهر کرده رد و قبول آنرا
بمیل خاطر سلطان مرجوع داشتند مصالحه ستواتوروک واضح و آشکارا
به همه ممالک اروپا اطلاع داد که طوق تسلط عثمانیان از گردن آنها در اوایل قرن
هفدهم مسیحی برداشته شد و بزرگی و عظمت دولت عثمانی در شرف تنزل
و ابتذال است در این بینها گاهی از رعد و باتش برق اوراق این دولت
به صدا در آمده اسباب وحشت سایرین میگردید لیکن بعد از مصالحه
کارلویز تعیین شد که دیگر از طرف عثمانیان اسباب خوف و خطر نمایان نخواهد شد

باب چهل و سیم

رفتن مراد پاشا به آسیا جهة دفع یاغیان   بستن اکوریه دروازه های
خود را بر روی قلندراوغلی   مغلوب شدن جان پولاداوغلی در شکه شام   آتش
زدن قلندراوغلی شهر بورسا را و شکست خوردن او در شکه کوک صوییلا   ظفر یافتن مراد به
برادر اوزون خلیل   مراجعت مراد پاشا به اسلامبول   آمدن سفرای اطریش و
ترانسیلوانی و ونذیک دینمارکی و گرجستان و بخارا   وقایع اتفاقیه در قرم
و در مصر   پولتیک نامردانه مراد در قتل مصطفی چاوش و یوسف پاشا   تصدیق
و امضای مصالحه سیتوا توروک   با طرز و سلسله ثروت   وقایع بحریه
عزیمت جزیره کوس   بنای مسجد احمدیه   تکلیف مصالحه از طرف دولت
تزویرات ناصح پاشا   فوت مراد پاشا   سفارت ایران   عزل اتمکجی
زاده   مصالحه با دولت ایران   معاهده اولی با دولت هولاند   سفارت
لهستان و اطریش   گفتگوی مصالحه با ترانسیلوانی   رفتن قوزاقی ها به آقالیمان
و قزاق ها به سیناب (سینوپ)   عزل صدراعظم ناصح پاشا   فوت مفتی
و صدراعظم   عزل محمد پاشا به جهة نتایج بدبختانه جنگ ایران   مصالحه لهستان
ترقیات روابط ونذیک با بابعالی   مصالحه وین   ورود سفیر اطریش به اسلامبول با سدق علم   فوت
سلطان

سلطان احمد

و وقوع مصالحه سیتوا توروک در کلیه از نتایج جنگ های مجارستان نبود بلکه جنگ های
طرف آسیا و یاغیگری های فراریان جنگ کرزت   دولت عثمانیه را به انعقاد مصالحه
مزبوره مجبور نمود مراد پاشا پس از آنکه از جهاد کفار فراغت یافت به امور شخصی دولت و منصب
صدارت نیکو نگریسته بخیال مقابله با یاغیان و انهدام و انعدام ایشان در آناطولی افتاد زیرا که از سرحد
ایران گرفته تا دروازه های پای تخت در اغلب جاها یاغیان منتشر شده تسلط پیدا کرده بودند قره
یازیجی این آتش را روشن کرده رفیق خود حسین پاشا را در محاصره رها بدست مرتدین
داده بود در جانیق جان بقابض ارواح سپرد و برادرش دلی حسن بطوریکه ذکر شد
در بغداد به قتل رسید و در عراق مهر چپه اوزون احمد پس از آنکه ناصح پاشا را بواسطه
خیانت اکراد طایفه شهران و اعراب قبیله ابوریش شکست بداد در بغداد بضرب
کارد یک نفر فدائی به قتل رسید یوسف پاشا کهیای الیاس پاشا حاکم آیدین گوزل
حصار بعد از فوت پاشا قلعه او را متصرف گردیده یاغی شد چون از تقصیرات
او گذشتند و به منصب بیکلربیکی نایل گردید دوباره علم یاغیگری برافراشت و در
آخر خود با اسم کارش معدوم و نابود گردید لیکن در امثال این رؤسای یاغی
یاغیان دیگر بوجود آمدند که در تخریب ولایات آسیا میکوشیدند در ولایت صارو
خان قلندراوغلی و قرا سعید و قیناللی از لوازم قتل و نهب و خرابی کوتاهی نمیکردند
و تا حوالی بورسا پای تخت قدیم پادشاهان عثمانی آهن و آتش را بکار
می بردند و در سلفکه مصطفی چاوش علم عصیان و طغیان برافراشته
بود و جمشید در نزدیکی آدانا شکه های سیلیفکه را متصرف شده بود و سیس

خطرهای بزرگ از طرف حلب و لبنان ظهور و بروز داشتند زیرا که جان
فولادکرد و امیر فخرالدین دروز قوتهای خود را جمع نموده خیال داشتند مملکت
شام را از جزو دولت عثمانی خارج نموده حکومت مستقله قرار بدهند طایفه
کرد جان فولادی در وقت سلطان سلیم اول شام را مسخر نمود سنجاق
کلیس را که در نزدیک حلب واقع است تا ابد نسل بطور وراثت در تصرف داشتند
چیقال اوغلو وقتی که سردار شده بطرف ایران میرفت حکومت حلب را به حسین
جان فولادزاده بداد او را چنانچه مذکور گردید در وان به قتل رسانید و علی برادر جان فولاد
اوغلو با لشکری که داشتند به حلب مراجعت نمود و خود را در قصاص خون برادر
مهیب تر و خطرناک تر از همه یاغیان جلوه داد بعد از آنکه امیر یوسف سیف اوغلو
حاکم دمشق را در طرابلس محاصره نمود و هر چه وجه نقد در خزینه شهر مضبوط
بود متصرف گردید و با یوسف وصلت کرده متفق گردید آنوقت شهر دمشق
را غارت کرده خود را از اطاعت دولت عثمانی بکلی خارج نمود لشکریان
خود را که مرکب از اشخاص مختلفه بودند نظم و ترتیب بقانون عثمانی
داده خطبه و سکه را به اسم خود قرار داد و اندک زمانی پس از آن با فرد
یناند دوک بزرگ توسکان معاهده و مصالحه منعقد نمود
مراد پاشای صدر اعظم مخصوصاً از برای انطفای آتش طغیان او در سنه ۱۶۰۷
مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری بحرکت در آمد تا که حسن پاشا را بیگلربیگی روم
ایلی و مرتول حسین را بیگلربیگی اناطولی کرده و چاقرجی باشی خلیل را ینگیچری
اقاسی نمود باقی پاشا را منصب دفترداری بداد و حاکم بوسنا مصطفی پاشا را
قایم

قایم مقام نمود و مراسله بخان تاتار نوشته او را به
آمدن آسیا دعوت کرد و خود در دویم ماه ژولیه از
اسکوتاری بطرف حلب روانه گردید
از برای تقلیل اشکالاتیکه ممکن
بود در عزیمت او وارد بیاید کاغذی در عفو و اغماض
به قلندر اوغلو نوشتند با حکم و فرمان سنجاق بیگی
انگوریه از برای او به فرستادند و در قونیه بسیاری از یاغیان
را که گرفتار شده بودند کشته در چاهها ئیکه از برای آنها
حفر کرده بودند بینداختند
سراج زاده احمد بک که یکی از روسای عمده یاغیان
بود و نایب حاکم قونیه را بزخم کارد کشته عمارت
حاکم انجا ولی احمد پاشا را آتش زده بود و در
آن اغتشاش زیاده بر هزار نفر را به قتل
رسانیده بود بوعده و نوید نزد خود آورد اعیان
قونیه در نزد مراد پاشا از او توسط کرده گفتند
کسی بجز او از عهده رفع شر اشرار این ولایت
نمی تواند برآید مراد در حضور و استطها او را احضار
کرده به او گفت چون من عازم حلب میباشم
میخواهم حفظ و حراست قونیه را به عهده تو واگذار

نمایم اگر در جنگ جان فولاد محتاج مدد شوم چه قدر
لشکر می‌توانی از برای امداد من حاضر نمائی سراج
زاده فریب خورده گفت سی‌هزار نفر به سهولت حاضر
می‌نمایم مراد اظهار تشکر کرده تعریف بسیار از او نمود
لیکن همین که بیرون رفت صدر اعظم بواسطه‌های
او گفت اگر من این مرد را که سی‌هزار لشکر می‌تواند
حاضر نماید در دنبال خود بگذارم و او تهیه را
محکم کرده عصیان بورزد چه حادثه‌ها روی خواهد داد
همه حاضرین ساکت شدند و سراج زاده را
کشته در چاه انداختند در این وقت قلندر اوغلی
اطراف و حوالی خود را غارت کنان بطرف
انگوریه می‌رفت و قافله ذخایر و مهمات هرچه را نیز
که از برای صدر اعظم می‌بردند تاراج نموده
یک نفر نایب الحکومه که متسلم می‌نامند با چهارصد
سوار و فرمان سلطان از پیش به انگوریه فرستاد
لیکن اهالی انگوریه دروازه‌ها را بر روی او بسته
بودند و قاضی شهر ولدان زاده مولا احمد قلندر اوغلی
را از ورود به شهر ممانعت نمود مشارالیه سبب
اطاعت نکردن فرمان سلطان را از او

پرسید

از او پرسید والدان زاده بدون اندیشه با چند
نفر سوار از شهر بیرون رفته به او گفت تو به
طور حکومت به این ولایت نیامده بلکه مانند
دزدان و حرامیان آمده هرچه را در راه دیدی
غارت کردی و زراعت‌ها را پایمال نمودی و
قافله ذخایر صدر اعظم را به غارت بردی حالا
اهالی انگوریه از تو تشویش دارند و نخواهند
گذاشت تو داخل شهر بشوی اگر تدارکی از برای
ملحق شدن به لشکر صدر اعظم لازم داری صورت
آن را با یک امین به شهر بفرست تا از
برای تو آماده نمایند قلندر اوغلی تکلیف قاضی
را قبول کرد و یک نفر از کسان خود را با سی سوار
به شهر فرستاد چون آن جماعت بنای اجحاف
و بی‌حسابی را گذاشتند همه را به قتل رسانیدند
و قاضی تفصیل حالات را از برای مراد پاشا
نوشت و کاغذی را که صدر اعظم در جواب
قاضی نوشته و او را از مأمور شدن بعضی از لشکرها
بدفع قلندر اوغلی اطلاع داده بود به دست
یاغیان افتاد و آن وقت قلندر اوغلی شهر را

محاصره نمود و قاضی در مقام دفاع برآمده پشت
بو رشس و حملهٔ او را دلیرانه دفع کرده بود
و در این بین سنجاق بک کاستمونی لکه پاشا
با قشونهای بورسا و منتشا و قارهسی و چهل عراده
توپ برسید و خود را با لشکرها و توپها به
به شهر در انداخت و قلندراوغلی مأیوس
شده از پی کار خود برفت در اینوقت صدر اعظم بعضی
از لشکرها را از بین راه برسم مصلح چاوش
و جمشید مأمور نمود جمشید را از میان برداشتند
لیکن به مصلح که درادانا بود صدمه چند انه
وارد نیاوردند

جان فولاد با بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده
در گذرگاه بگرص تحصن شده بود مراد پاشا
چون از این حالت اطلاع یافت به طرف
ارسلان بلی برفت و از آنجا داخل صحرای
گگرچین لیک گردید در آنجا ذوالفقار پاشا
حاکم مرعش با اکراد دوالقدریه به صدر اعظم
پیوست مراد سه روز در آنجا توقف نمود تا
لشکرها از رشکه ها بگذشتند آنوقت اردوی خود را در صحرای ارم
برد

زده جانفولاد چون از حرکات صدر اعظم اطلاع یافت با چهل هزار لشکر بمقابله او شتافت
و در صحرای اروج اوه ای به او برسید چون هر دو لشکر صف آرائی نمودند
جان فولاد خواهش صلح کرد صدر اعظم اعتنا ننمود هر دو سپاه بهم ریختند و
با هم آویختند حرب صعبی اتفاق افتاد طرفین مردانه کوشیدند تفنگچیان مورخ یگان
مانند عقابانی که بر باشه بتازند یا چون شیر و نمر که بر گله رمه بزنند به یاغیان حمله کردند
و همه را از پیش برداشتند بیست نفر جلادار ورهی صدر اعظم مشغول کشتن اسرائی بودند
که علی الاتصال به نزد او آورده میشدند بیست و شش هزار سر در پیش صدر اعظم ریخته تلها
ساختند فخرالدین معن اوغلی حکمران لبنان که با جان فولاد متفق شده بود با اعراب
بی کلیپ و همه دروزها بطرف صحرا فرار کرده به قلعه شقیف که تعلق بخودش داشت
پناه برد جان فولاد به کلیس که مولد او بود فرار کرده از انجا به حلب رفت و یک
شب توقف کرده روز دیگر با دشنام و هیاهوی مردان و هلهلهٔ اطفال و
زنان که از بالای بام ها سنگ و خاک بر سر او میریختند از حلب بیرون رفت
و اهل حلب از یاغیانی که در شهر مانده بودند بقدر هزار نفر را سر بریده
از برای تشریفات ورود صدر اعظم که در همان اوقات وارد میشد
حاضر ساختند

شانزده روز بعد از وقوع جنگ مذکور صدر اعظم در میدان
حلب که معروف به گوک میدان یا میدان ازرق میباشد اردو زد و از
برای سربازان جانفولاد که در قلعه توقف کرده بودند امان نامه فرستاد
تا بیرون آمدند و با وجود دادن امان همه را به قتل رسانید

بیکلربیکی روم ایلی ترکیا که حسن پاشا از وزارت از خدمت معاف کردید جای او را به
قزل اوغلی حسین پاشا دادند زمستان را صدراعظم در حلب ماند دمشق جهت قشلاق بیکلربیکان
معین شده قشون های جانب راست را به اطراف و جانب چپ را به پرچق
فرستادند و لشکرهای روم ایلی و اناطولی و قرامانی به خانه های خود رفتند حکومت
بغداد به محمد پاشا پسر چغال اوغلی داده شده و مقرر گردید که مصطفی پسر اوزون
احمد را از آنجا بیرون نماید محمد پاشا که لشکرهای حکام عنا و حارث و میر احمد
ابوریشه به او ملحق شده بودند مصطفی را محاصره کرد مشارالیه شهر را تخلیه کرده بیرون
رفت و در زمان عبور از فرات سفینه او به واسطه کثرت سربازان به آب فرو رفته
غرق گردید و مصطفی و چند نفری با زحمت بسیار خود را از غرق نجات دادند
جان فولاد زاده با سواران که از حلب همراه او رفته بودند خود را در آسیای
صغیر به اسکی شهر رسانید و از آنجا عموی پسر خود حیدر بیگ را به اسلامبول
فرستاد تا التماس عفو و بخشیدن گناهان او را از آستان سلطانی نماید
قلندر اوغلی بعد از رفتن از انگوریه به اتفاق قینالی اوغلی شهری تاخت تا
حول و حوش بورسا بود جان فولاد زاده نیز خود آمد تا با او متفق شود
جان فولاد در ظاهر تمکین نمود لیکن چون شب شد دیوار خانه را که منزل او داشت
شکافته فرار کرد و به اسلامبول رفت و سواران او در نزد قلندر اوغلی ماندند
مشارالیه بعد از آتش زدن بورسا بدون اینکه تواند قلعه آنجا را تسخیر نماید
به طرف میخالیچ رفت در میان بورسا و ولایت میخالیچ و کرماستی و بغا
دریاچه اولوباد فاصله میباشد و این دریاچه از یک طرف تقریبا به کوه
الیمت

اولمپ میرسد و از طرف دیگر به واسطه رودخانه ریندکوس که از این دریاچه جاری شده
به دریای مرمره وصل میگردد زیرا که مصب آن رودخانه در دریای مذکور واقع است
و در نزدیکی مصب پل بر روی رودخانه ساخته اند و در پهلوی پل قلعه است که بی اذن
مستحفظین آنجا از روی پل نتوانند عبور و مرور نمایند در اینوقت که قلندر اوغلی در
تخته لو اقامت داشت مستحفظین قلعه مواظب منع امور او از روی پل بودند و بالاتر از
آنجا عجب پسر الیاس با رعایای کرماستی مستعد دفع قلندر اوغلی نشسته بودند
مشارالیه در جائی که بود میماند تا شب عید رسید و قراولان از کار خود
غفلت ورزیدند قلندر اوغلی از روی پل گذشته از صحرای کرماستی به میخالیچ
آمد و شهر را خراب کردید نقاش پاشا که به دفع او فرستاده شده بود در حوالی
اولوباد به او بر خورد و هر دو لشکر مدتی در مقابل یکدیگر نشستند و لشکر نقاش پاشا
از شدت سرمای زمستان روز به روز ضعیف تر میشدند تا آنکه سنجاق بیگ
سیلیستره طال قیچ احمد معمار و داود طلیان تاتار به او ملحق گردیدند آنوقت
نقاش به یاغیان حمله کرده ایشان را مغلوب ساخت لیکن خودش با طال
قچ هر دو در میدان جنگ کشته شدند قلندر اوغلی از سنجاق های آیدین و صارو
خان عبور کرده به حمید و قرامانی برفت و در آنجا یکی از یاغیان که آغا
جدکن پری با هزار نفر به او ملحق گردید
در آنوقت که جان فولاد از قلندر اوغلی دوری کرده بگریخت و صحیح و سالم
به نیکومدی رسید کهیای خود را در آنجا بدید که از پیش عمویش حیدر بیگ آمده امان
نامه سلطان را جهت او آورده بود جان فولاد به اسلامبول رفت و سلطان در حق

او اظهار التفات فرمود مدت یک هفته در باغ سلطانیه که در ساحل شرقی
بغاز واقع است هر روز به حضور سلطان مشرف می‌شد و برادر کوچک او مصطفی
و نیز از جمله مقربان و محارم سلطان مراد چارم خواهد شد داخل غلام بچه‌های
حرم گردید و جان فولاد بیگ پسر کوچک تنوار شده بحکومت آنجا برفت لیکن پس
از یک سال اهالی ولایت به او شوریده یورش کردند و او به بغداد گریخته در آنجا
به تحریک مراد پاشای صدر اعظم به قتل رسید اهل اسلامبول از خبر آتش زدن
بورسا به اضطراب و وحشت در افتادند داماد پاشای وزیر مأمور نیکومدیه شد
و خضر پاشا به اسکوتاری رفت حکم حاضر شدن عموم مردم از برای جنگ صادر
گردید و قرار شد هر یک از صاحب کاران دیوانی و عملهٔ لشکری نداشتند
هر یک فراخور حالت خود سواران مکمل مسلح حاضر نموده تحویل بدهند لیکن چون
قلندراوغلی بطرف جنوب حرکت کرده برفت اجرای احکام مزبوره نیز موقوف گردید
از برای تقویت کار صدر اعظم زمستان را در حلب مانده بود اتک چی زاده و قره داود
حاکم روم ایلی گردیده بزودی قشون آنجا را با جمعیت خود به صدر اعظم رسانید قلندراوغلی که از
این مطلب باخبر شد در سرحد قرامان منتظر رسیدن قره داود نمانده فرار
دار نیز از خیال قلندراوغلی مطلع شده بطرف انگوریه برفت مراد پاشا
چون حرکات یاغیان و قره داود را بشنید در اواخر ماه ژوئن از حلب
بیرون رفته در حوالی مرعش لشکرهای مصر را که در تحت فرمان قانصوه بیگ بودند
به خود ملحق ساخت و در کوه‌های کوک صو لشکرهای شام نیز در تحت فرمان امیر
حسین پسر امیر یوسف به او پیوستند و از آنجا بعزم مقابله و مقاتله یاغیان که در زیر
فرمان

فرمان قلندراوغلی و قرا سعید اجتماع داشتند برفت و از برای منع اتفاق و اتصال
با قلندراوغلی فرمان حکومت ولایت ایچیل را از برای مصلحت فرستاد و مشار الیه قبول کرد و شرط نمود که
هیچ وقت از او خدمتی نخواهند بعد از چند روز وعدهٔ حکومت قرامان نیز به او داده شد
قلندراوغلی سان لشکر خود را بدید بیست هزار سواره و پیاده در تحت فرمان داشت
ها را از برای خوراک لشکر خود چیده ضبط نمود و یورت‌های ترکمه را خراب کرده به
و کوه‌های گوک صو بیلا برفت تا راه ترکمه را به صدر اعظم ببندد و صدر مشار الیه چون
از حرکت و خیال یاغی اطلاع یافت ولی پیری آقا را با یک دسته تفنگچی از پیش فرستاد
و خود نیز بعد از سه روز داخل شکه شده اردو زد و سنگرها بساخت یاغیان صفوف
لشکر خود را آراسته بعزم مقابله و مقاتله بطرف صدر اعظم حرکت کردند و صدر اعظم
اردو و سنگرها را طوری ترتیب داده بود که لشکرهای او در نظر یاغیان پیش از یک
قسمت دیده نمی‌شد قلندراوغلی فریب تدبیر مراد پاشا را خورده از مشاهدهٔ لشکر
اندک و سنگر بسیار بر ضعف قوت‌های صدر اعظم یقین حاصل کرده از روی اطمینان
به جنگ اقدام نمود هر دو لشکر بهم ریختند و آنچه لازمهٔ غیرت و شجاعت از هر
طرف ظاهر ساختند تا ظهر فتح و شکست از هیچ طرف هویدا نبود وزیر پیر تاب
بر پیش صفوف تاخته شمشیر هندی خود را که چهل سال قبل مشایخ عرب در یمن
ترک کرده بودند از نیام برکشید و سه مرتبه بطرف یاغیان اشاره کرده
لشکرهای خود را دوباره به پیش رفتن و حمله کردن ترغیب و تحریص نمود و توپ‌ها
حکم داد تا تمام یک بار شلیک تیراندازی شدند و به یاغیان خبر دادند که ذوالفقار
پاشا با لشکر قرامانی مأمور است که از عقب آنها حمله نماید در هر حال یاغیان

خورده رو بفرار نهادند دو روز بعد از جنگ عثمانیان در میان باغیان اردو بزدند بیگلربیگی
حلب حسین پاشا نیز در رسیده پاشایان طرابلس و سیواس با سیف ارغه
شای لشکرهای شام و ترکمان در تحت فرمان او مأمور تعاقب دشمنان
گردیدند اغلب آن بدبختها که پیاده و بی اسب و بی آذوقه مانده بودند زیر
شمشیر عثمانیان افتادند و در بار بزرگ مقاومت ضعیفی کرده از راه
بطرف ارزنة الروم و ایروان گریختند بیرگونه خان چند هزار نفری از آنها را
نگاهداری نموده و بیست نفر از آن بدبختها غلامی شاه و مذهب شیعه را قبول کرده صورت
خود را تراشیدند و از خلفا تبرا جستند و در آن ولایت متفرق گردیدند صدر اعظم از
قیصریه و سیواس عبور نموده در چبوق اوا خیمه و خرگاه برپا کرد در آنجا خبر رسید که
پیر حقال حاکم بزلو مصطفی پسر او زوان غلیبی را از بغداد پس فرستاد که صدر اعظم از اینجا بسرای
مراجعت نمود چند روزی مشغول استراحت گردید در این بین خبر رسید که میمون برادر آن
غلیبی با شش هزار نفر اطراف و حوالی قرشهری را تاراج کرده به توقات رفته است
و خیال دارد از دنبال قلندر اوغلی روانه شده خود را به ایران برساند صدر اعظم
از برای منع این کار بنه و اغوروق و اردو را به باقی پاشای دفتردار سپرده با دو هزار
نفر سکبان یکچریک سواره و سپاهیان و سواران زعامتی از قبیل یک هفته را برداشته
بدون بنه و چادر با عجله تمام روانه گردیدند و صدر اعظم به یک چادر خفیف باتبانی
و یک پارچه بنه قناعت نمود و با جماعت چرخه چیان از پی قشون روانه گردید
مدت شش روز و شش شب از راه رفتن نیاسود مراد پاشا که نوه سالی داشت و از بابت
مزاج تیزی که خوش مریض بود گاه گاه از اسب پیاده شده چند لحظه بی هوش میافتاد دیگران
میزدند

میکردند مع هذا باز به هوش آمده سوار میشد و با عجله تمام میتاخت در قره حصار چبق به او گفتند
که دیشب باغیان در آن منزل بودند و امروز در گدوک قره چمن میباشند صدر اعظم فرمان داد تا چغال
پاشا با دو هزار سوار از پیش برود باغیان که خبر از حرکت صدر اعظم و تعاقب کردن آنها داشتند
با کمال انکه که مشغول بار کردن بنه و اسباب تخفیف بودند در آن بین عثمانیان رسیدند و بر خلاف غدغن
صدر اعظم مشغول تاراج بنه و اسباب باغیان گردیدند و با نیو الطه باغیان مجال یافته صفوف خود را
بیاراستند و بر عثمانیان بتاختند مصطفی پاشای آدانا در جنگ کشته شد و عثمانیان رو بفرار نهادند
غلیبی یکچریک آقائی فراریان را برگردانید و صدر اعظم بمدد آنها رسید آن وقت باغیان را
از کوه بصحرا دوانیدند و در آنجا جنگ سختی درگرفت اما در آخر باغیان مغلوب شده بنه و
اسباب هرچه داشتند گذاشته فرار کردند مدت سه روز آنها را تعاقب نموده
جمعی را گرفته اسیر آوردند و از سرهای آنها کله منارها در میدان جنگ بلند نمودند و در مدت
این سه روز صدر اعظم در میدان جنگ توقف نموده بود در هشتم ماه اکتوبر اردوی سیواس را
باقی پاشا رجب امر صدر اعظم حرکت داده بعد از ده روز در صادق لی یک منزلی
بایبرد بصدر اعظم پیوست و صدر اعظم در آن اردو در میان تالار روس دشمنان
خلاع افتخار بمردان کار و دلیران صف کارزار بداد ناصح پاشای وزیر حاکم دیاربکر با
با جلال و تجمل تمام در این منزل به اردو ملحق گردید و بفاصله یک میدان تیر بر اردو مانده از اسب
فرود آمد و پیاده بخدمت صدر اعظم روانه گردید چون نزدیک برسید صدر اعظم از چادر بیرون
رفته چهار قدم او را استقبال نمود ناصح پاشا بزمین افتاده پاهای صدر اعظم را بوسید
و صدر اعظم از بابت اینکه شأن وزارت را در نظر لشکریان خفیف نکرده باشد شانه
او را بوسید و دست او را گرفته داخل چادر گردید چون نشست گفت ای فرزند خوش آمدی

ناصح پاشا نیز ضراعت بر زمین نهاده گفت ای خداوندگار من بر من ببخشا و بجهة دیر آمدن
از من مواخذه مفرما صدر اعظم ساعتی او را نصیحت کرد پس از آن دو خلعت به او پوشانید
مراد پاشا خواست ... ناصح پاشا بود لیکن احکام مخصوصه که در سفارش ناصح از اسلامبول
رسیده بود او را از این کار مانع شده به بخشش تقصیرات مشار الیه مجبور بود ذو الفقار پاشا حاکم
قرامانی با آلتنجی زاده حاکم روم ایلی باردو رسیدند و از سیاست صدر اعظم بواسطه
دیر رسیدن زیاد تشویش بود لیکن مراد قصور ایشان را بخشیده به عفو و اغماض گذرانید
این عفو و اغماض بقدری شگفت آور در دل خائفین اثر بخشید بی رحمی و قساوت قلب این
وزیر پیر در حق یاغیان مایه هول و هراس عموم مردم شده بود دو فقره از بی رحمی های او در حق
یاغیان مذکور میداریم تا بیننده از حالت شگفت در دل مرکب آن مطالعه کنندگان ...
در یک شهری امیر شاه نامی که از بیک های پیر آن ولایت بود سکنا داشت این شخص در
اوقات که طلاب شوریده بودند به حمایت کارگذاران دولتی برخاسته متعصبین را سیاست
کرده بود بنا بر این واسطه مراد پاشا در حق او اظهار التفات نموده شکایت شاکیان را در باره او گوش
نمیداد و مشار الیه در ناحیه های یک شهری و سیدی شهری با بیکبان یکه داشت مرتکب همه
نوع ظلم و بی حساب میشد تا در هنگام که اردوی مراد پاشا در چوروم زده شده بود و سنجاق
علائیه را به امیر شاه داده بود فیل زاده عبد الرحیم افندی قاضی سیدی شهری از دست او شکایت
آمده بعضی از ظلمهای او را عرض صدر اعظم رسانید و صدر اعظم امیر شاه را به کهیای خود سپرده بود تا با او
صرف نهار نموده آنوقت بطرف سنجاقی که به او داده شده بود روانه شود فورا به کهیا حکم فرستاد
تا مهمان خود را در سر نهار خفه کند و آنها در وقتی که مشغول خوردن پلاو بود یکی از خدمتهای قوی بازو از
عقب طنابی به گردن امیر شاه انداخت و چنان سخت بکشید که دانه های برنج از دماغ او
پرید

بیرون رفت و نیز در وقتی که قلندر اوغلی ظفر یافت در چادر خود نشسته حکم به کندن چاه ها نمود با اهتمام
اسیری آورند که کشند و در میان آنها پسری از ده سال از روز ها که مشغول تماشای اتکارهای هولناک بود یک
نفر سپاهی را دید که پسر که به ترک اسب خود گرفته می آید حکم کرد تا آن طفل را بیاورند و از او پرسید
به چه سبب تو با یاغیان رفته بودی طفل جواب داد که پدرش از شدت گرسنگی تو با آنها رفته
بود باز پرسید شغل و کار پدرت چه بود جواب داد عموی نواخت مراد گفت به او از عقب
لشکر را از برای جنگ گرم و شغلی ساخت آنوقت حکم کرد تا آن طفل بدبخت را بکشند
جلادان بر گریه و زاری آن طفل رحم کرده گفتند به کشتن این صغیر بی گناه مرتکب نخواهیم شد آنوقت
مراد این عمل را به ینگچریها حواله کرد ایشان گفتند که ما جلادیم یا بی رحم تر از میران غضب
نمیباشیم مراد به چیندیمت های خود حکم کرد تا آن بی گناه را به قتل رسانند چیندیمتها از نفرا دور شده
به کنار رفتند آنوقت آن متعصب نود ساله لباده خود را برکنده طفل را با دستهای لاغر به گردن
خود بگرفت و به کنار چاه آورد حلق او را چندان بفشرد تا خفه کرد دید پس لاشش انداخته بمیان
چاه رفت و در جای خود نشست رو به حاضرین مجلس کرده گفت قلندر اوغلی و قره سعید از شکم مادر خود
با اسب و نیزه بیرون نیامده اند اینها طفلی بوده و مانند این طفل مقتول در میان کشتن و غارت
کردن بزرگ شدند این طفل جوان شده کارهای آنها را پیشه بود هر قدر او را تربیت میکردند باز دلش
مایل کارهای زشت و گناه های بزرگ بود عادت بد را نمی توان موقوف و متروک داشت
مگر اینکه تخم و ریشه آنرا معدوم نمایند چون آلتنجی زاده از صولت و سطوت صدر اعظم
همیشه خائف و متزلزل بود مکرر از برای دوستان و حامیان خود که در اسلامبول از مقربان دوام
سلطان بودند حکم احضار خود را خواهش نموده بود یک ماموری از طرف سلطان دو خلعت و دو شمشیر
نفیس با یک خط شریف از برای مراد پاشا آورد در خط شریف مرقوم شده بود (حکومت

روم ایلی را به هر که میخواهی بده و اهمک چی زاده را به باب عالی من روانه بدار و زمستان را در ارزنة الروم
با لشکر من قشلاق کند در زود بهار به یورش مملکت ایران آغاز بگذارد) مراد پاشا در جواب گفت
بودن و نبودن اهمک چی زاده در نزد من یک خالی از ضرر نیست و از وجود او فایده حاصل نیست و قشلاق
کردن در ارزنة الروم تنها اینکه هنوز در مملکت اناطولی از وجود یاغیان یک خالی نشده است از صلاح
دور است در هر حال موافق حکم اعلیحضرت پادشاه رفتار خواهد شد چون فرمان داد که اردو را به
ارزنة الروم نقل نمایند همه آحاد لشکر اجماع کرده بصدا درآمدند و گفتند چگونه ممکن است در
ارزنة الروم توان زندگانی کرد و حال آنکه قیمت یک کیلو جو در پنج دوکا و یک حقه نان یک قروش است
پادشاه از حالت دیار بکر خبر ندارد و هر چه تملق‌گویان میگویند باور میکند قایم مقام که از مراجعت صدر اعظم
به اسلامبول در کارها بی‌اختیار خواهد شد مانع برگشتن او و جیش را داشت ما امیدوار بودیم که لا اقل دو سال خدمت و مشقت
و حصول فتح و نصرت به اسلامبول مراجعت کرده باشیم قاضی عسکران شکایتهای لشکر را عریضه کرده به قاپوچی
باشیکه آمده بود دادند تا به باب عالی برساند مراد پاشا حکومت دیار بکر را به مهر پاشا داده اهمک چی زاده را از لشکر روم ایلی
به اسلامبول پس فرستاد و ناصح پاشا را مرخص کرد تا به دیار بکر برفت و حکومت قرامان را به ذو الفقار پاشا داد که از
و خود لطف توقعات روانه کرد هر جا این خط شریف را که به او آوردند در هر جا که این خط شریف به تو
میرسد در همانجا قشلاق کن) و در همان وقت به واسطه مکتوبات گماشتگان خویش مطلع شد از اینکه دشمنان
او قاپودان پاشا حافظ احمد و قایم مقام مصطفی پاشا باتفاق مفتی قزلار آقا مصطفی را با خود رفیق کرده
به سلطان عرض کرده اند در آسیای صغیر از یاغیان کسی باقی نمانده است و جهت صدر اعظم در پای تخت تیزی
نزاید و حال آنکه اگر به سرحد ایران برود فایده‌های کلی حاصل خواهد شد مراد پاشا به سلطان عریضه کرد (
حکم پادشاه من براین است که این غلام قشلاق در ارزنة الروم کند از آنجا به تخت پادشاه ایران برود
از رفتن این پیر نود ساله آنکه در راه دین و دولت شهید شود لیکن ثمر این کار چه خواهد شد یا چه
مرتبه

های جلال اناطولی پنهان شده اند و منتظر غیاب من میباشند پیران آمده به رعایای بی‌نوای دولت که از
میخواهند آسوده شوند با تشن خواهند که بخصوص مصلح چاووش باشی یاغی و یحیی و یوسف پاشا از ولایات آیدین
و صاروخان آنوقت تمام مشهور شده یک سردار دیگر مامور دفع یاغیان خواهید نمود پس ما البطر آزادی سپاهی
خود ما را بگذارید و گوش بحرفهای متملقین ذی غرض ندهید بگذارید تا دشمن های داخله را از میان ببریم بعد از آن بکار
لشکرکشی ایران بیندیشیم) پس از فرستادن این عریضه توسط مامورین سلطانی خونریز حرکت کرد بعد از
روانه کرد مرد و چهار صد علم که اسامی رؤسای یاغیان به خط خود در آنها نوشته شد بفرمود همراه صدر اعظم حرکت
میکرد سلطان بطور امتیاز زر او وزیر الکه دو خلعت فخار به او بپوشانید و یک پر همای بر سرش نصب
نمود صحبت عموم اهالی پای تخت از جنگهای مراد پاشا با یاغیان بود و از برای شعرا مضامین تازه بدست آمده
بود در این جنگ ها قریب صد هزار نفر از یاغیان به استعمال مراد پاشا مقتول و معدوم شد بعد از اندک زمانی
بعد از رسیدن مراد پاشا باقی پاشای دفتردار که یک میلیون دوکا از شام آورده بود در قلعه یدی قله
محبوس کرده بعد از چهل روز در حبس ماندن مبالغ گزافی داده نجات یافت مصطفی برادر جان‌پولاد که
داخل حرم شده بود تصرفات باقی پاشا را در اموال منهوبه ایشان بروز داده بود مراد پاشا زمستان را مشغول انجام
عهد مصالحه طرلیش که دو باقی قرار آن داده شده بود لیکن به واسطه بعضی اتفاقات ختم و انجام
آن معوق مانده بود شش ماه بعد از قرار و استقرار مصالحه سیتواتوروک حکمران مملکت ترانسیلوانیه [2]
ه میاییت موافق قرارداد مصالحه از تحت تصرفات اتراک خارج با شرمبردار اسباب حرف
و مناقشه را مایه به رسم خوردن مصالحه میخواست بشود اعیان ترانسیلوانیه حاکم خود بیتلن را به پادشاهی
و پرنسی مملکت انتخاب کرده بودند و باب عالی میخواست تاج ترانسیلوانیه را بر سر هوموتونه گذاشته شود این اختلاف
اسباب گفتگو در بین طرفین گردید و مراد پاشا به ارشید که با کیاس گذشت موافق
عهدی که با او گذشته بسته است انتخاب پرنس ترانسیلوانیه و دادن علامات پادشاهی از قبیل علم

[illegible]

وتاج وکرز حق تابعان میباشد باز چون این احوال یکخرفا قوچی باشی سیر نموده بپادشاه تسنلو نشاندند در خصوص
این کار جانانه درباره اوپا نیز خواهش ودر اسلام بولی منتظر رسیدن ایلچی پیر اطهر بایالی معهوده میباشند پیر اطهر
در جواب مطالب مذکوره به سلطان فرستد سفیری که مامور بود بدیار معهوده باسلامبولی پایتخت قازهای تازه بر
نمودن شروط مصالحه نگاهداشته شود موافق شروط مصالحه نامه شهرهای کران واز لو وقانیشاه در ایام مذکوره
صلح گرفته شده اند باید استرداد شوند ومتمکن جهت قازهای تازه پاشیده نشوند اگر این علامات بجا آورده
می شوند او نیز حاضر است که ایلچی را با دویست نفر هزار طالر مقرر شده است روانه بدارد این خواهش پیر اطهر
از روی حقوقی منظور می آمد زیرا که این شهرها از جمله فتوحات های عثمانیان ودر مدت جنگ های مجارستان بدست
ومصالحه نامه مذکوره هنوز به امضای طرفین نرسیده بود وبا این جهت قواعد صلح سیتوا توروک نیت
ومتزلزل که میرآتش جنگ ونزاع در شرف مشتعل شدن بود وکلای مختار پیر اطهری با ترک احمد کهیای
پاشا رافان وحسین بیک ومصطفی بیک در نهوحل باهم نشسته قرار مبروی در کارها بدادند وآن قرار
نامه را وکلای مختار طرفین ممهور وممضی داشتند وموافق اقرارنامه میبایست در مدت چهل روز نقد
ایلچی از کوموران با صد وپنجاه هزار فلران به اسلامبولی رفته تسلیم نماید وپنجاه هزار فلران بعد از مراجعت سفیر
داده شود ومصالحه سیتوا توروک بر هم نخورده بحالت خود برقرار خواهد ماند (۲۸ ماه مارس
سنه ۱۰۱۶ هجری) در نوزدهم ماه ژون یک قرار نامه دیگر در خصوص دهات اطراف کران ه
متنازع فیه بود امضا گردید وبارون دتفن زربرای سفارت اسلامبولی معین شده بود لیکن بواسطه
اتراک در استنبول نسبت توهش سفیر که با وقره قرار داد وکلا در نهوسل رفع اختلافات
را نمود وپاشا رافان ذوالفقار بیک را سنجاق بیک رزرن بود با نقره تعبیه وبعضی پالاز قبیل زین
یراق های طلا وخفتانهای طلا دوز نیز رسید وک ماطیاس فرستاد واظهار داشت که سفیر پیر اطهر را
رفوی روانه نمایند در عوض سفیری که سابق معین شده بود ادام دهر پرستن وشان زکی بسفارت
مامور

مامور شد با امضای پیر اطهر ودویست هزار طالر روانه گردید در دستور العمل انها مقرر شده بود که ازوزرا
ومفتی دیدن نمایند واگر از ایشان در خصوص ایلچی ایران که انوقت در پراک بود سوالی نمایند در جواب
یک بهانه وجهی مذکور بدارند واگر به پرسند از رشید وک ماطیاس پادشاه مجارستان شده است
جواب اظهر نو ایست سیک دکمال عاقبت اندیشی وخود داری بگویند سفرای پیر اطهر در هفدهم ماه سپتامبر
وارد اسلامبولی شده هدایای پیر اطهر را با تشریفات شایسته بحضور سلطان بردند وسلطان در جواب خطاب
مطلق رسمی به پسیج وهیچ جوابی نفرمود چون پیر اطهر خود را یکی از فرزندان سلطان منسوب میداد لهذا از وزرا
خواهش استرداد قلعه های قانیشا واز لو وکران را باز آزادی اسرای اسطلمی ویتا منبورک خواهش مینمود مصالحه
نامه امضا شده را که قایم مقام به ایلچی داد اختلاف با مصالحه نامه الفی داشت وسفرا از قبول آن اظهار تحاشی
نمودند ولا نوشته بودند که پیر اطهر از مراد پادشاه خواهش مصالحه نمیبود حال آنکه الفی خان تاتارستان از جانب
اتراک اظهار طلب صلح کرده بود ثانیا شرط چهارم را که در خصوص شراکت پادشاه اسپانیول در این مصالحه
بود یکی از قلم انداخته بودند وشرط ششم را که شامل دخالت دادن عثمانیان در مملکت ترانسیلوانی بود مبهم نوشته
بودند ثالثا شرط سیزدهم سکوت اختیار کرده بودند ودر باب دهات وقرای متعلقه بنووک وغیره طوری نوشته بودند
که گاه برای این آن دهات شهرهای از لو وکران وهاتوان تعلق خواهند داشت سفرای پیر اطهر نیز مصالحه
نامه شده مطالبه کردن شهرها وهزار را تجدید نمودند رئیس افندی بایشان گفت اگر پیر اطهر در رد کردن شهرهای
فولک ورعاب وکوموران وغیره حاضر است مطالبه کردن قانیشا واز لو وکران علی مدارد دا
در خصوص اسرای اسطلمی ویتا منبورک که بر خلاف شرط تسلیم کردن قلعه واقع شده است شکایت میدادند
وحسن پاشا وعده آزادی به آنها داده بود لیکن صاحب منصب ایطالیائی معروف شمارتان
دمدیس به مستحفظین قلعه فولک امان واطمینان از آزادی بداد چون قلعه را تسلیم نمودند
بر خلاف عهد ومیثاق همه را به قتل رسانیده ایلچی ها چون در مقابل این سخن جوابی نداشتند

ساکت گردیدند و بگرفتن قبض دویست هزار طالر مصالحه نامه که در مطالب عمده
آن تغییرات وارد شده بود قناعت کرده مراجعت نمودند

در اینوقت فرستادهای یاغیان ترانسیلوانی و مجارستان به اسلامبول آمده بعضی
و از باب عالی مستدعی حمایت بعضی در انتخاب پرنس از برای حکمرانی مملکت خودشان
آزادی و اختیار داشته باشند فرستادگان رئیس یاغیان مجارستان چهار خلعت
افتخار از برای خود رئیس و هشتاد عدد پرهای از برای کاپیتانهای و صاحب منصبهای
مجار بدادند و آنها با کمال افتخار پرها را بر قلپاقها نصب کرده خود را از گروه رعیت دولت
عثمانی میدانستند و فرستادگان کابریل یا جبریل باطوری خواستند حکمرانی ترانسیلوانی را
از برای او تعیین نمایند در سال دیگر با دولت لهستان عقد مصالحه بسته شد و عهدنامه
سلطان محمد سیم را تجدید کردند باب عالی متعهد شده لهستان را از تاخت و تاز تاتارها
محفوظ بدارد و لهستانیها متقبل شدند قزاقها را از دست اندازی بولایت بغدان ممنوع
بدارند و از پادشاه لهستان خراج خان تاتارستان را برسانند و خان تاتارستان با این جهت
متعهد بود که از پادشاه لهستان در وقت جنگ حمایت نماید و از طرفین قرار براین داده
و از بابت غارتها و خرابیهای سابق ادعا ننمایند و بر از این هم اسرای لهستانی را استرداد
نمایند مگر آنهائیکه به دین اسلام درآمده باشند و هرکس از لهستانیها در ولایت
عثمانی بمیرد اموال او نباید ضبط دیوان بشود و از آن طرف نیز اگر در لهستان بمیرد اموال آنها
ضبط نخواهد شد و کشتیهای آق کرمان و سیلیستره را بجز تجار و غلامان سفید که همراه ایشان باشند
کس دیگر را نباید بگذارند به مملکت لهستان بروند یهودیهائی که از لهستان می‌آورند حق گمرک
نباید بدهند و سکه‌هائیکه نقش شیر دارند و عیار آنها مغشوش است پا به داخل مملکت عثمانی
نشوند

عثمانی بشوند و لهستانیها میتوانند در همه وقت با پول جیب هم وطنان خود را از اسیری خریداری نمایند
افلاقیان و بغدانیان را نباید لهستانیها اذیت و آزار رسانند و بولایت آنها تاخت
و تاز کنند با این احوال پادشاه لهستان با تشدد تمام در امر ایالت بغدان میخواست
مداخله نماید و چون سلطان انتخاب او را رد کرده دیگری را والی بغدان کرد مخصوصاً شکایت نامه
خدمت سلطان فرستاد

از وقتی که با دولت وندیک تجدید معاهده شده بود مکاتبات دوستانه
با آن دولت در میان بود و سلطان از انتخاب بوکسکه از برای پادشاهی
مجارستان و دادن علامات شاهی از گرز و علم و غیره بمشارالیه رئیس دولت جمهوری را
اطلاع داد و نیز از اجازه دادن به بوکسکه در خصوص ایالت ترانسیلوانیه در میان اولاد
خود بهرکس میل داشته باشد بطور وراثت بتواند واگذار نماید به دولت جمهوری
خبر داد و در خصوص دریازنی طایفه اسکوک و لجاجت وندیکها در پس
دادن جزیره لاکوستا به جمهوری دوبره وندیک (راگوز) و در بودن چند کشتی
از دریازنان و بیرون کردن اعراب از مملکت اسپانیول چندین بار چاوشان
بدولت وندیک مامور گردیدند و در خصوص اعراب مغربی به رئیس جمهوری اطلاع
داد که آنها را بدون ممانعت بخاک مملکت عثمانی روانه دارد و اگر چه در
لباس فرنگی به آن ولایت آمده باشند که از حامی های راگوزیان بوسنیایی که
پاشای بود زیرا که مشارالیه اصلا از آن ولایت بود و سفرای راگوز هم در
وقت خواهر او را نیز بطور تحفه از برایش آورده بودند یک نفر یهودی توسکانی
[illegible] از برای ایالت فلورانس تعیین معاهده نماید

دولت انگلیس سفیر تازه بباب عالی فرستاد سفیر فرانسه از دیدن سربازهای
فرانسه که در تاتاخیانت کهنه نوکری اتراک را اختیار کرده بودند خوش
وقت گردید سفرای پرنس های گرجستان ومنکورلی بواسطه تجدید جنگ
ایرانیان تازه در باب عالی پیدا کرده بودند وبهمین جهة با خان
اوزبک ها عبد الباقی خان بنای مراوده ودوستی گذاشته شد

یک سال بعد از مصالحه سیتوا توروک خان تاتارستان
غازی گرای خان وفات کرد این خان علاوه بر علم وفضل طبع شعر نیز داشت
دو نفر پسران خود توغتمش گرای وصفر گرای را قالغا ونور الدین کرده
بعد برادران او سلامت گرای ومحمد گرای وشاهین گرای به آسیای
صغیر رفته بر ضد دولت عثمانی با یاغیان متفق شدند چون ولی حسن از در
اطاعت درآمد ایشان نیز بباب عالی رفته عذر تقصیرات گذشته
را خواستند دولت از تقصیر ایشان بگذشت لیکن بحبس انها فرمان
داد چون غازی گرای بمرد توغتمش گرای بدون رسیدن اجازه از باب عالی
در جای پدر بمسند خانی تاتارستان بنشست اولیای دولت عثمانی ازین
بی اعتنائی برنجیدند وسلامت گرای را که حافظ احمد قاپودان پاشا
حامی او بود با وجود ممانعت مفتی صنع الله وامکنجی زاده دفتردار
بخانی تاتارستان انتخاب کرده محمد گرای را قالغا نمودند سلامت گرای
از دریا ومحمد گرای از خشکی با لشکر بطرف قرم روانه گردیدند توغتمش وصفر برادر
در جنگ عم خود محمد گرای کشته شدند ومحمد گرای بحکم سلامت گرای بقتل رسید وسلامت
نیز

نیز بعد از دو سال حکمرانی با کمال ملالت ونهایت ملامت دنیای فانی را وداع گفته بجهان جاودانی
شتافت جانی بگ گرای پسر مبارک گرای از طرف باب عالی از برای خانی تاتارستان
انتخاب گردید مشار الیه برادر خود دولت گرای را قالغا وپسر سلامت گرای عظمت
گرای را نور الدین نامید

در مصر محمد پاشای قول قران بواسطه اغتشاشات سخت که در میان
قشون وعمل مالیات قرار داد بعضی عوارض را که از روی ظلم واجحاف معمول
داشته باسمهای مختلف از رعایای مظلوم میگرفتند متروک ساخت واین
عوارض را کشوفیه وکلب وطلب می نامیدند کشوفیه وجهی بود که کاشفها
از برای منصب خود بحاکم میدادند وقرار آن از پنج هزار الی چهار هزار
دوکا بود کاشفها درعوض این مبلغ از مقاطعه کارها اضعاف آن را
دریافت میکردند وتحملات فوق العاده برایشان وارد آورده باسم ازا
کلب میگذاشتند ولشکریان نیز رعایا را جریمه کرده مبلغ زیادی باسم طلب
از انها دریافت می نمودند از هفت جماعت قشون منتظم که در مصر بود چهار جماعت
انها که چاوشان ومتفرقه ها وینیچریکان وعزبان بودند بخط شریف سلطان
اطاعت کرده از روی صداقت به اطاعت محمد پاشا درآمدند وپاشای
مشار الیه بزور انها سه جماعت دیگر را که کونللو ها وتفنکچی ها
وچرکسها بودند به اطاعت درآورد وشریرترین این سه طایفه را در
تحت فرمان قان صو بک امیر شام وبعد مراد پاشای صدر اعظم فرستاد
ومشار الیه در دعوای برادر ازدن خلیل انها را در صف اول قرار داد وبعد از جنگ

هر که از انها زنده بودند در عوض خدمات خود استدعای شغلی و علمی در مصر نمودند و صدر اعظم
مستدعیات ایشان را قبول کرده وقتی به مصر مراجعت نمودند پاشای حاکم که
در خارج قاهره در خانقاه بود خواهش ایشان را رد کرده هیچ یک را قبول ننمود درین
دقایق نصوح بک چخال ترکی اوغلی شاده در عادلیه در مقابل لشکر پاشا اردو زده چند
نفر از مشایخ نزد انها فرستاده شهر و دهر قرار نصیحت کردند مفید فایده نگردید لیکن
در آخر چون دیدند لشکر پاشا حمایت اهل قاهره و مشایخ عرب بر انها تفوق دارند
اغلب انها از در اطاعت در آمدند سایرین ناچار شده بسهولت متابعت
نمودند پاشا قریب پنجاه نفر از شریرترین انها را گردن زده مرتبه هفتصد
نفر را مقطوع ساخت و ولایت را از نشر آن اشرار امن و آسوده ساخت و
دیوانه خطیر او را به لقب قران یعنی غلام کش ملقب نمودند علاوه بر این عیار سکه
ها را که مغشوش بود اصلاح کرده و از برای ینگیچریگان و عربان سرباز خانه ها
ساخت رعایا را از عوارض هوائی معاف و آسوده نمود و از برای دوشیزگان بی
خانه تکیه حلقه ها و بنت های طلاباخت و از طلای صاف خالص نهادنی
از برای خانه تکیه آماده نمود دکاکین اطراف و حوالی تکیه دراویش مولوی
را وقف بناهای خیر نمود و مولودیه از برای عید مولد حضرت ختمی مآب
سلام الله علیه قرار داد و بسیاری از قلعه ها را تعمیر کرد و طاقی را که سیلان
بر بالای سنگ قربانی حضرت ابراهیم ساخته بود مرمت نمود و همه
این کارها در مدت چهار سال و نیم حکومت او طول کشید بعد و انجام
پذیر گردید و بعد از انقضای این مدت با دعا و ثنای مصریان به اسلامبول مراجعت
کرد

که از سلطان جهت اظهار مرحمت دختر خود گوهر سلطان را به ازدواج او در آورد
فصل زمستان به پایان رسید و صدر اعظم پیر خود را آماده یورش
ایران می ساخت لیکن قبل از اقدام به این کار میخواست مصطفی پاشا را که در
ایچیل (سیسی) و یوسف پاشا را که در ولایت صاروخان و آیدین
منتشا یاغی بودند از میان بردارد تا از رهگذر اطمینان به جنگ دولت ایران
برود و همه سعی مراد پیر این بود که ان دو یاغی قوی را به حیله و تزویر بدام آورده
بدون زحمت لشکرکشی و استعمال سیف و سنان از میان برگیرد لهذا به مصطفی پاشا
خبر داده که حکومت قرامانی به او تفویض شده است مشروط بر اینکه در جنگ
ایران با لشکرهای سلطان شراکت و همراهی نماید و کاغذی بسم محرمانه
به ذوالفقار پاشا متصرف پسکی قرامانی نوشته و با مصطفی طرح الفت و
دوستی در انداخته در حکومت قرامانی او را مطمئن بدارد و در زمان فرصت
به قتلش آورده سرش را به اسلامبول بفرستند تا در عوض این
خدمت حکومت اناطولی بخودش و قرامانی به پسرش داده
شود و نیز کاغذی مشحون بوعده و وعید و بیم و امید به یوسف پاشا
نوشته او را به آمدن نزد خودش در اسکوتاری دعوت نمود و
و نوشت که چنین میدانم و خبر دارم که تو با همه تسلط و اختیاری که داری
با رعایا بطور عدالت و مهربانی سلوک و رفتار می نمائی کمال
محبت را در باره تو دارم و از اینکه میخواهم به جنگ پادشاه
قزل باش بروم به تو خبر میدهم که چون دولت عثمانی در تحت

حمایت پروردگار متعال است تورا در مقابل لشکرهای دولت تاب مقاومت نخواهد
بود حرف مرا بشنو و به قسم من اطمینان حاصل کن و از در اطاعت درآی و من
بخدای زمین و آسمان قسم میخورم که از طرف پادشاه ابدا آزاری و آزاری بتو نخواهد
رسید در جائی هستی بمان تورا با خود بجنگ ایران نخواهم برد ایالت آن
سنجاق در عوض بهای جو به خودت واگذار است و بعلاوه مقرری و وصول مالیات
بعهده تو مرجوع است باید در کمال اطمینان با جمعیت اندک در اسکداری تفنگ
من بیائی چند روزی با من باشی و بعد از زیارت وجود پادشاه بسنجاق خود مراجعت
نمائی و اگر به قول و قسم های من مطمئن نشوی و به آنچه نوشته ام اطاعت ننمائی
بخداوند متعال قسم است که بعد از مراجعت از یورش ایران با لشکرهای آراسته
بر سر تو خواهم تاخت و تو از توقف از کردار خود پشیمان خواهی شد و سودی
نخواهی برد یوسف پاشا آن مکتوب را از برای سرکرده های معتبر خود خواند
با ایشان مشورت نمود بعضی از تزویرات وزیر پیر احتراز را جایز دانسته و
برخی اطاعت و انقیاد را اولی و انسب شمردند بشرط احتیاط کار را
نیز از دست ندهند در هر حال یوسف پاشا عریضه عرض کرده از اطمینان به قول
صدر اعظم و رفتن به اسکداری اطلاع داد فرستاده یوسف چون به
به اسلامبول رسید صدر اعظم با کمال احترام از او پذیرائی کرده فورا خیمه و خرگاه
خود را به اسکداری فرستاد سلطان نیز به قصر و باغ اسکداری تشریف فرما
شده در آنجا متوقف گردید و حکم کرد تا مجلس دیوان نیز در آنجا منعقد شود
مراد بعرض رسانید در این فرمایش مخالف رسوم متداوله اجداد سلطانی
بهر

مباشر باید قائم مقام و دفتر اداره مهام پایتخت بعهده ایشان مرجوع است
راپورتهای خود را در اسکداری بصدر اعظم بدهند و او به لحاظ سلطان برساند
چند روزی کارها به همین حالت بود لیکن در همان اوقات خط شریف بعهده مراد
پاشا صادر شده حکم شد بطرف ایران حرکت نماید صدر اعظم بخدمت سلطان
رفته در خلوت با او ملاقات کرد اعلیحضرت سلطان قسم داد عرایض او را به
به کسی بروز ندهد بتفصیل تدبیرات را که از برای قتل یوسف پاشا و مصلع چاوش فراهم
آورده بود بعرض رسانید و گفت اعلیحضرتا اناطولی را از دست یاغی بیرون آورد
و پس از آن بخیال تسخیر مملکت ایران افتاد سلطان او را تحسین بسیار
فرموده در انجام خیالات او دعاها نمود بعد از یکماه چادر یوسف پاشا در
پهلوی چادر صدر اعظم زده شد و با کمال امتیاز از او پذیرائی کرده در پهلوی
خود نشاندند و خلعت نفیس با و پوشاندند و صد حقشان به نوکرهای او تقسیم کرد
و بخدمت سلطان برده بشرف دستبوس مشرف کردید بعد از
چند روز ذوالفقار پاشا خبر فرستاد که مصلع چاوش دعوت او را قبول
کرده بطرف قرامان روانه شده است صدر اعظم خیلی از او تمجید و تشکر کرده
وعده هائی را که در خصوص قتل مصلع داده بود تجدید نمود
یک ماه از آمدن یوسف پاشا گذشته بود و در خصوص مراجعت
خود اصراری نمود و صدر اعظم امروز و فردا میکرد تا خبری از حالت مصلع چاوش
برسد و در همان روزها فرمان سنجاق مانیسه را نیز باو داده و یوسف پاشا در
کمال اطمینان و آسودگی در نزد صدر اعظم مانده بود مردم از دادن سنجاق

مانند مصطفی مالیات به یوسف پاشا نبار رسیدن را که اشتر و قاضی های لاطر
شکایت نامه نوشتند و مارم سلطان و دشمنان صدر اعظم بودند موقع بدست آورده
در خدمت سلطان اظهارات کردند و سلطان لابد ماند این خط شریف را از
برای صدر اعظم ارسال داشت (الله من چون تو خیلی پیر شده طاقت صدمات
جنگ و لشکر کشی را نداری هر که را اصلاح میدانی از برای این کار معین بکن با خود
بفاصله سه روز از اینجا حرکت کرده بطرف ایران روانه شو) مراد پاشا باز
با سلطان در خلوت ملاقات کرده التماس کرد که گوش بحرف ارباب
غرض ندهد و اعتنا بعرایض قاضی ها نفرمایند تا سر مصطفی چاوش بدر سلطان عالی فرستند
صدر اعظم را قبحی کرده ساکت شد تا یک ماه دیگر از این گفت و شنیدها بگذشت
در آنوقت ذو الفقار پاشا نزد مصطفی رفته طرح دوستی در انداخت و همراه او
به قونیه آمد و آنی از او مفارقت نمیکرد تا آنکه یک روزی در ناحیه با صفای
نورام با هم نشسته مشغول صحبت و خوردن غذا بودند ناگاه ده نفر از کمینگاه بیرون
آمده بر سر مصطفی ریختند و سرش را از تن جدا نمودند و ده نفر چاپار حاضر در آن
سر شده پنج روزه بخدمت صدر اعظم رسانیدند مراد شکر خداوند را بجا آورده
حکم کرد آن کار را تا فردا مخفی بدارند و فردا سر مصطفی را بر چوبی نصب کرده
در برابر لشکر وا بدارند و بخدمت سلطان رفته مراتب را بعرض رسانید سلطان
نعمت مشعوف و مسرور گردیده عقل و تدبیر وزیر پیر را تحسین و تمجید فرموده مراد در
خفو گذشته یوسف پاشا را وعده گرفت که فردا نهار را باز صرف نماید روز
در سر وعده بجا در صدر اعظم رفت و مشار الیه در کمال مهربانی او را پذیرایی کرده
گفت

گفت ای پسر من یوسف عزیز من تو همت مرا در حق خود دانسته تا چه پایه
من بی تو نمی توانم یک پیاله قهوه بخورم بیا برویم در پشت چادر بنشینیم اینجا
خلوت تر است هم نهاری خوریم و هم قدری صحبت میداریم بر اینکه تو
فردا البلاستی خواهی رفت همینکه قهوه را حاضر کردند قاپوچی باشی داخل شده
گفت خواجات سنجاق بیگ آقوتونا را که تازه از راه رسیده است چه باید گفت
مراد در زیر لب نیاکرده بشنیدن که یک دقیقه مرا تنها و آسوده نمی خواهند
بگذارند آنوقت رو به کهیای خود و آقایان دیگر کرده گفت شما به نشستید با پسر
من نهار بخورید تا من بپرسم چه می گویند آقایان در سر سفره نشسته یک بشقاب
پاچه گوسفند به یوسف پاشا تعارف کردند پیشخدمت با یک دست ظرف پاچه از نزد یوسف
گذشته با دست دیگر مندیلی او را بر زمین انداخت فورا یک نفر دیگر دستهای
او را محکم گرفت و چند نفر بر روی او افتاده سرش را از تن جدا کردند و در همان آن
به نیزه زده در پهلوی سر مصطفی نصب نمودند و نعش او را در بیرون چادر می انداختند
مراد می خواست املاک حرزاده دفتردار را نیز ضبط نماید تا بود کینه او را در دل داشت
به قتل برساند و از سلطان اجازه اجرای این عمل را حاصل کرده بود و اسباب
این کار را ترتیب داده یک نهاری بنام نهار یوسف او تدارک دیده بود و
دفتردار از اسلامبول به کشتی نشست و به طرف اسکوتاری روانه شد همین
که به نزدیک ساحل می خواست برسد یک قایقی با کمال سرعت از پهلوی کشتی
بگذشت و یک رقعه از آنجا به نزد دفتردار انداخته شد و دفتردار بعد از مطالعه
رقعه خود را به کشتی بان حکم مراجعت داده به اسلامبول برگشت صدر اعظم از شنیدن این

مراجعت او بسیار متغیر شد لیکن از بابت مصلحت بروی خود نیاورد و روز دیگر سلطان
به املک چی زاده پیغام کرد که صدر اعظم در خیال قتل او میباشد و سلطان نمی
تواند او را از چنگ صدر اعظم نجات بدهد باید خودش همیشه احتیاط کار را
داشته باشد دفتردار از این پیغام که علامت خیرخواهی بود قوت قلبی حاصل
کرده چند هزار دوکائی فراهم آورد و عریضه به سلطان عرض کرد که جان
و جان غلام خود را از دست مراد نجات بده باقی پاشا را همراه
او بامور بفرما که در وجه و اسبابی که در اردو دارم همه را به او واگذار
میکنم بعد از چند روز سلطان مراد پاشا را به حضور خود احضار کرده و
او فرمود ای للّه من خوش آمدی بنشینی زیرا که تو پیری قوه ایستادن نداری
مراد بخاک افتاده عرض کرد ای پادشاه من این کار پسندیده نیست زیرا که بنده باید که
حد خود را بداند آن وقت سلطان فرمود یک التماسی از تو دارم مراد مجددا
بخاک افتاده عرض کرد پادشاه از بنده خود التماس نمیکند امر
و فرمان سلطانی چیست سلطان گفت التماس من از تو این است
که املک چی زاده را به من ببخشی و کشتن او را از خیالت بیرون نمائی
مراد ندانست در جواب چه بگوید همین قدر عرض کرد حکم از پادشاه است
بعد سلطان فرمود فردا او به نزد تو خواهد آمد آزاری به او نرسان
و باقی پاشا را در عوض او همراه خود ببر در همان شب املک چی
زاده عریضه با کمال خضوع و خشوع به خدمت صدر اعظم نوشته با پانزده هزار دوکا
نقد از برای او به فرستاد روز دیگر مراد پاشا به طور دوستی و مهربانی با او ملاقات
کرده

کرده گفت بعد از این دوستی و صفا در میان ما برقرار خواهد بود مراد
پاشا همیشه در خیال بود که بداند املک چی زاده به چه وسیله از
قصد او مطلع شده خود را از چنگ او نجات داد تا آنکه یک روزی
دو نفر از پیشخدمتهای او با هم نزاع کردند و خزینه دار خواست هر
دو را به ضرب چوب تنبیه نماید یکی از آنها خیانت پیشخدمتها را
بروز داد و گفت ما پنج نفر میباشیم که املک چی زاده روزی یک دوکا
به ما یومیه میدهد تا هر گفتگوئی در دستگاه صدارت میشود به او اطلاع
بدهیم آن روزی که دفتردار به اسکوتاری می آمد فلان پیشخدمت رقعه
در کفش به نزد او انداخت و مشارالیه به آن واسطه از خیال صدر اعظم
مطلع شده فوراً به اسلامبول مراجعت نمود و اسباب نجات خود را
فراهم آورد مراد پاشا بروز دهنده را به بخشید و چهار نفر دیگر را
به قتل رسانید
بعد از قتل یوسف پاشا و مصطفی چاوش اموال آنها را ضبط کردند از آن
جمله هشتصد قطار شتر ضبط دیوان شد سلطان عمق و تدبیر و کفایت صدر اعظم
خود را در انعدام یاغیان تحسین و تمجید نمود قزلر آقا به تحریک مفتی بعرض رسانید که مراد
پاشا پیر است و طاقت صدمات سفر و جنگ را ندارد با این واسطه رفتن ایران را
به امروز و فردا می اندازد سلطان متغیر شده فرمود خاموش باش ای بدبخت
تو چه جسارت داری مراد یکی از مبارزان نامدار و وزرای کاردان است و
ریش خود را در خدمت دولت و تجربه امور سفید کرده است اناطولی را به عهده

و بعد از آن برای بن مستحکم نمود دیگر با ذون نستری یک کلمه در این باب سخن
بگوئی مرادی خواهد بر هوی خواهد بماند به هر طور میل خاطر خودش است قرار
میکند کسی را می رسد ایرادی به او وارد بیاورد و مراد بعد از آنکه چهار ماه هم
در اسکوتاری توقف نمود دو یاغی بزرگ دولت را به شمشیر سیف و
سنان از میان برداشت با تشریفات تمام به اسلامبول مراجعت نمود

در اینوقت فرستاده های امپراطوری پرنس تن و ریمی را در
افلاق به بهانه اینکه مجارها به خاک عثمانی چپاول در انداخته اند نگاه داشتند و
و در پراک احمد کهیای حامی امضای صلح نامه همین حالت را داشت چون مصالحه نامه که
احمد آورده بود با نسخه اصلی که بزبان لاتین نوشته بودند خلاف زیاد داشت مشار الیه
متقبل شد که رفع خلاف نماید و مصالحه نامه صحیح را با یکی از دو نفر فرستادگان امپراطور
روانه بدارد و یکی دیگر را در اسلامبول بطور گرو نگاه بدارند پرنس تن هم از زحمت بسیار
از افلاق مرخص شده علی ترناق چی بجای او منصوب گردید فرستاده های
امپراطور در اول ماه مه وارد اسلامبول شدند و امپراطور کاغذی به سلطان نوشته التماس کرده
بود که مقرر بدارند اختلافات فقرات چهارم و ششم و دوازدهم را در مصالحه نامه تصحیح
نمایند و ایلچی با اینکه هدیه و پیشکشی بخود نیاورده بود مع هذا از طرف صدر اعظم بطور خوش
از او پذیرائی شد و از دنبال او به اردوی اسکوتاری برفتند و امضای دیگر از برای مصالحه
نامه گرفته مراجعت نمودند و تریاکی حسن پاشا به ایشان گفت علی پاشا و مفتی این تصرف را
در مصالحه نامه کرده بودند و چند روز قبل از آن باطوری چند نفر نزد تریاکی
فرستاده جویا شده بود که قلعه های لی پاو ژنو را چرا به گماشتگان سلطانی

تسلیم

تسلیم نمایند و چون در سال بعد کروئی از جانب امپراطور با تحف و هدایا به اسلامبول آمد
از حرکات حکمران ترانسیلوانی که مایه برهم خوردن مصالحه بود اظهار شکایت نمود
لیکن وقتی که فورگاچ از برای ریاست هواخواهان امپراطور و جمعیت
باطوری به ترانسیلوانی رفت باب عالی با تشدد تمام در مقام مواخذه
برآمد و ادعا کرد بولایتی که در تابعیت روم باشد دست اندازی
شده است زیرا که از عهد سلطان سلیمان پرنس ترانسیلوانی محکوم
اوامر سلطانی بوده است و تا شمشیر و علم که علامات حکومت میباشند
از طرف باب عالی داده نشود حکمران آنجا به کرسی پرنسی نمیتواند
جلوس نماید در اینوقت باطوری با هفت هزار هیدوک بولایت
افلاق حمله برد رادول والی آنجا مأموری از برای شکایت به باب
عالی فرستاد باطوری هژده نفر از جانب خود به اسلامبول فرستاده
اظهار داشت که حمله او به افلاق از برای خدمت دولت بود و میخواهد
بولایت بغدان نیز که مستوجب تنبیه شده اند چنین حمله نماید و برادر خود را
از برای پرنسی افلاق و ایمن را از برای حکمرانی بغدان بباب عالی عرضه
و تکلیف نمود ایلچی انگلیس نیز در این باب از باطوری تصدیق و حمایت
میکرد و ایلچی فرانسه از پنج نفر کشیش های فرانسوی که در سلسله ژزویت
بودند توسط و جانبداری کرده دو کلیسا به جهت آنها گرفت و ایشان
شغل آموختن ریاضی و هندسه به اطفال یونانی و یهودی بوده آنها را
بدین عیسی و مذهب کاتولیک در می آوردند و پاتریارش مذهب

یونانی را به اتحاد با کاتولیک ها دعوت میکردند چندی نگذشت که
اولیای دولت عثمانی به حبس ژزویت ها فرمان دادند زیرا که چنان
معلوم شد که ایشان جاسوسان دولت اسپانیول و پاپ بوده یونانیان
و عیسویان دیگر را بعداوت اتراک ترغیب می نمودند ایلچی فرانسه
بجهة اینکه ایشان رعایای دولت فرانسه بودند در استخلاص ایشان سعی نمود
مراد پاشا به ایلچی فرانسه گفت اگر بجای یک نفر ژزویت ده نفر کشیش دیگر
در پا باشند اندیشه و تشویشی حاصل نخواهد شد و یک نفر ژزویت در
هر جا باشد اسباب فتنه و اغتشاش خواهد بود

یکی از نجبای لهستان به اسلامبول آمده مستدعی حکمی از طرف سلطان شد که
تاتارها را از سرحد لهستان تبعید نماید

عبدی چاوش مامور حکومت های بربریه افریقا گردید که به اطلاع قونسولهای
انگلیس و فرانسه اسرای عیسوی را آزاد نماید ایلچی های آن دو دولت
نیز در این خصوص به قونسولهای خود اطلاع دادند

قاپودان پاشا حافظ احمد که در سال قبل چند سفینه از دسته های سفاین
مصری را دشمنان از او ربوده بودند معزول شد و خلیل پاشا که اصلا از امنه
قیصریه بود بجای او منصوب گردید مشار الیه در تسخیر ازاق و فتح کرتش که قپوچی
باشی بود از پهلوی سلطان جدا نشد و در جنگهای مراد پاشا با باغیان
آنچه لازمه دلیری و شجاعت بود در پیش چشم مراد پاشا از او بروز کرد و
و در آن وقت منصب ینکیچری آقاسی داشت و در دعوای قلندر اوغلی توزی
اظهار

تهوری اظهار جلادت کرد و در پیش چشم صدر اعظم به اتفاق ینیکچریگان چنان حمله ای
سخت بدشمن برد که صفوف آنها را پریشان کرده همه را مغلوب و منهزم ساخت

قاپودان پاشای خلیل در تاریخ جنگهای دریائی عثمانیان بواسطه جنگی که با شوالیه های
مالت و سفاین جنگی توسکان کرده است معروف است قاپودان پاشای مشار الیه
در دریای جزیره قبرس با ده فروند کشتی های جنگی شوالیه های مالت بهم برخوردند
و این جنگ را اتراک جنگ قره جهنم نامیده اند و این اسم را به یکی از
کشتی های مالتی ها که نود عراده توپ داشت گذاشته اند کاپیتان عثمانی و یکی از
دریا زنان رشید الجزایر بود و سلطان احمد او را به نوکری خود درآورده سنجاق بیک موره
کرده بود یک روز از صبح تا شام متحمل آتش فشانی های قره جهنم شد و در آخر جان شیرین
را تسلیم کرده و قره جهنم را تسخیر نمود از ده فروند کشتی های مالت شش فروند آنها گرفته
شهر با انصد نفر عیسوی اسیر شده بزیر زنجیر افتادند و از آنجمله بیست و پنج نفر شوالیه بودند و
و به علاوه صد و شصت عراده توپ و دو هزار قبضه تفنگ نصیب عثمانیان گردید
شیخ معروف اسکوتاری شیخ محمود در خصوص این فتح تهنیت نامه از برای خلیل پاشا
فرستاد و چون با قره جهنم وارد اسلامبول شد دستخط التفات سلطانی را به او
رسانیدند و همین که در دباغه سرای (سرای بورنی) بدست بوس سلطان شرف
گردید علامات وزارت به او عنایت گردید در سال دیگر رئیس شوالیه ها پنج فروند کارامور
پورتو فارینو نمود و کاری از پیش نرفت لیکن در مراجعت یک کشتی از دریا زنان معروف
تونس قره سنان بدست آورده با خود بردند لیکن توسکانی ها از مالتی ها خوش
بخت تر اتفاق افتادند در یک شب به قلعه پیش کر حمله برده بعد از قتل و غارت قلعه را

نیز آتش زده با چهار فروند کشتی مراجعت نمود چهار فروند کشتی دیگر منتظر رسیدن کشتی های
حامل مالیات مصر بودند لیکن اخراج دو ساله مصر صحیح و سالم وارد اسلامبول گردید
و مالتی ها و توسکانی ها از غارت آن محروم بماندند و اگوز مهر که فرمان ده سفاین حامل خراج
بود بجای خلیل قاپودان پاشا شده دختر سه ساله سلطان را نامزد او کردند
در اثنائیکه مراد در آسیا و خلیل در دریا مشغول جنگ بودند سلطان در اسلامبول
بساختن مسجد احمدیه اقدام نمود

پوشش داخل خانه کعبه که تا انوقت از قاهره مصر فرستاده میشد حال از برای اولین بار
در کارخانه های اسلامبول باقشه بکه حمل نمودند و بعد از آن همیشه حمل پوشش بر نور از اسلامبول مقرر
گردید اوقات سلطان همیشه مصروف این کارها میشد یا آنکه مشغول درک لذائذ حرم میکرد
و اداره امور دولت تماما بعهده صدر اعظم محول بود هر چند وزرا معاشرت
زنان را مذمت کردند و آن ها را مانند جادوگران جلوه میدادند
که پدر او را اسیر و گرفتار خود ساخته بودند فایده نبخشید و اصرار
سلطان در شهوت پرستی زیاد تر میشد با این حالت هرگز تمکین نمیکرد
بر اینکه زن ها را در امور دولتی مداخله نمایند در اینوقت تولد یک نفر پسر
اسباب دلخوشی زیاد برای سلطان فراهم نیاورد زیرا که بعد از متولد شدن فوراً وفات
کرد ولیکن در بیست و هشتم ماه ژوئیه سنه ۱۶۱۲ مطابق سنه ۱۰۲۱ هجری مراد ازما در متولد شده
تاج و تخت سلطنت نیز نصیب او گردید

در رسیدن فصل بهار صدر اعظم پیر ارناوتی بعزم تسخیر ایران حرکت کرد
و تا تبریز در هیچ جا توقف ننمود و آن شهر آباد را خراب و ویران ساخته مراجعت کرد
وحال

وحال آنکه شاه در کوه های سرخاب متوقف بود و بعد از مراجعت صدر اعظم مکتوبی بپادشاه
نوشت و تقصیر بر هم خوردن مصالحه را بعهده عثمانیان رجوع نمود و بعضی اظهارات
از فتوحات ایرانیان و گرفتار شدن خوانین تاتار در دست ایشان و وقایع
دیگر نموده انوقت تکلیف انعقاد مصالحه بطوری که در میان شاه طهماسب و سلطان
سلیمان منعقد شده بود نمود و در آخر این عبارات را مرقوم داشت (شاه چاکر
صدیق پادشاه از اظهار عداوت بسیار رنجیده خواهش مینماید که دوستی و مهربانی او چه قدر دوام
و استحکام خواهد داشت زیرا که هر کس در عداوت ورزیدن سبقت نماید دوستی او اعتباری
نخواهد داشت در هر حال اگر تکلیف من قبول نشود عنقریب آنچه در پرده تقدیر پنهان است آشکار
خواهد شد) مراد در جواب شاه نوشت (خوانین تاتار مانند سایرین نوکرهای پادشاه میباشند
و شکست و فتح گاهی با غالب است گاه با مغلوب اگر شاه ولایاتی را که در آنها خطبه باسم
پادشاه عثمانی خوانده شده است رد نماید من که مراد نوکر پیر آقای خودم میباشم در خدمت او
شفاعت کرده صلح را برقرار مینمایم والا آنچه در پرده تقدیر مستور مانده است بخواست خداوند
از برای قصاص ما آشکار خواهد شد) شاه دو کاغذ دیگر بمراد نوشت که در عوض ولایات به تسخیر
شاه در آمده اند سالی دویست بار ابریشم بالجالی داده شود مراد جواب کاغذ دویم را
مهدی قلی بیگ داد و جواب کاغذ سیم را به اسلامبول فرستاد و خود مستعد جنگ و جدال گردید در
وقتی که صدر اعظم با لشکرها به طرف تبریز در حرکت بود ناصح پاشا
عریضه به سلطان عرض کرده جهت هزار دوکا پیشکش میداد و مصارف
لشکر را از خود متحمل میشد مشروط بر اینکه صدارت را با سرعسکری به او واگذار
نمایند سلطان احمد عریضه او را بعینه با یک خط شریف از برای مراد پاشا فرستاد مشار الیه

ناصح پاشا را نخواسته عریضه را بدست او داد و پرسید این عریضه از کیست ناصح بدون
اینکه تغیری در حالت خود ظاهر سازد گفت این عریضه را من نوشته ام انوقت
صدر اعظم گفت پس چهل هزار دوکار ابده و آذوقه لشکر را برسان ناصح در جواب گفت
مطلب را دانستم و اطاعت میکنم و هرچه تعهد کرده ام از عهده برآیم همه حضار که با مراد محرم بودند اظهار
تعجب کردند از اینکه صدر اعظم به قتل ناصح فرمان نداد و او را نیز مانند یاغیان در چاه نینداخت
مراد در جواب ایشان گفت چون مرد کاردانیست کشتن او مایه زیان دولتست
و اشخاصی را که قابل وزارت میباشند بقتل رسانیدن مراد این دلایل را از برای محارم خود بیان
کرد لیکن گویا از طرف سلطان او را از اقدام به قتل ناصح منع کرده بودند در آن
اوقات که بواسطه مذاکره مصالحه اقدام به جنگ از هر دو طرف معوق و موقوف
مانده بود مراد مهیب دلیر پیر بمرد و از عمر او نود سال گذشته بود جسد او را به اسلامبول حمل کرده
در مدرسه که از بناهای خودش بود مدفون ساختند بعد از آنکه مراد بعالم دیگر شتافت
ینکچری آقاسی سپاهی زاده مهتر سران لشکر را جمع کرده از برای تعیین رئیس موقت
تا رسیدن حکم سلطان با هم مشورت کردند همه رایها در انتخاب ناصح پاشا
اتفاق نمودند و از طرف سلطان نیز امضای انتخاب انها بشد و در منصب صدارت
برقرار گردید چون ایلچی ایران در ساختن بارها ابریشم امروز و فردا میکرد و عمل مصالحه
به تعویق افتاده بود ناصح پاشا لشکرها را مرخص کرد که بخانهای خود بروند تا تکلیف صلح یا جنگ معین گردد
در سنه ۱۶۱۲ مطابق سنه ۱۰۲۱ هجری جشنهای بزرگ از برای عروسیهای چند بر پا کردند
محمد پسر چقال اوغلی یکی از خواهرهای سلطان محمد ثالث را ازدواج نمود و قاپودان
پاشا دختر بزرگ سلطان احمد را به حباله نکاح در آورد و در همان وقت
جوان

جوان ترین دخترهای سلطان را در حضور مفتی و وزرا نامزد صدر اعظم کردند پسر
چقال اوغلی از برای عروسی خود مصطفی پاشا هفت هزار اکو خرج مهمانی و ضیافت
نمود و عروسی قاپودان پاشا هفت شبانه روز طول کشید شکوه و تجمل این جشن را
هیچ گوش نشنیده و هیچ دیده ندیده بود بعد از این سور و سرورها وقایع ملالت
انگیز چند اتفاق افتاد شاهزاده خانم جوان که نامزد صدر اعظم ناصح
پاشا شده بود پیش از انکه شوهرش به پایتخت برسد وفات کرد و سلطان
زوجه خود را که مادر زن قاپودان پاشا بود شبیه تهمت نمود این سلطان خانم
کنیز زیبایی را که سلطان زیاد دوست میداشت و خواهرش به او بخشیده
بود خفه کرد و لباس او را بیک زن دیگر پوشانید و منتظر بود که چون از بستر
سلطان بیرون آید او را نیز خفه نماید معلوم شد این خانم چند زن دیگر را که از
سلطان حمل برداشته بودند بهمین طورها به قتل رسانیده بود سلطان چون بسیاری به او قهر
رفت و صورت او را با نوک کارد خود سوراخ و مجروح نمود و به ضرب لگد در خاک
غلطانید و در همان اوقات یک نفر درویش از روی جنون یا به قصد قتل سنگ
بزرگی بطرف سلطان انداخت از خوش بختی شاه به سلطان خورد و درویش را بدار زدند

در این سال سلطان با حشمت و جلال تمام وارد اسلامبول شد تا بزرگی
و عظمت خود را به ایلچی ایران که همراه صدر اعظم از برای اتمام عمل مصالحه تازه
وارد شده بود بنماید ایلچی مشار الیه چون دانست که سلطان از در خانه او
عبور خواهد کرد در تلافی خودنمایی سلطان و به تحیر درانداختن اهالی پایتخت
از بابت دولت و مکنت ایرانیان حکم کرد تا تمام امتداد کوچه را با بافت

چهار صد اون که تقریبا پانصد ذرع می‌شود با صد توپ قماش های حریر فرش کردند تا باب
سلطان از روی آنها عبور نمود بعد از آن همه آنها را به قراولان خاصه سلطانی
بخشید در این سال یک نفر زن گرجیه برسم سفارت به اسلامبول آمد و این دویم
بار است که در دولت عثمانی زن به سفارت آمده است یکی مادر اوزون
حسن ترکمان پادشاه ایران بود که در راه طرابوزان از برای انعقاد مصالحه نزد
سلطان محمد فاتح رفت و یکی این زن بود که از برای منع قبول خواهش های
سفیر خان اوزبک به باب عالی آمده بود بالجمله چون ایلچی ایران را
با رسوم و تشریفات متداوله به حضور سلطان بار دادند مشار الیها با وجود کمال
هوش و ذکاوت بدهشت حیران و واله گردید که جلال و جبروت سلطان او را
واله و حیران کرده اند و سخنی تکلم ننمود مگر اینکه گفت شاه عباس چاکر شماست
در اواخر این سال سلطان احمد به ادرنه رفت تا عهد شکارهای بزرگ را که مدتی
متروک داشته بودند تجدید نماید و قلوب اهالی پایتخت ثانی دولت را از حضور
خود به هیجان در آورد در چهار شکار دو بند هزار و دویست مرال شکار شد و در هفده
شکار پرنده یکصد قطعه از مرغان وحشی صید کردیدند و سلطان در همه این شکارها حریص تر
از شکارچیان دیگر پیشاپیش همه اسب میتاخت و تو‌ش می انداخت دوازده
مرتبه از اسب پیاده شد تا شکار خود را از چنگال باز برباید و در فصل بهار شکارکنان بطرف
کالی پولی رفت چند چیان و توپچیان را در روز دستونی گذاشته با چند نفر از ینیکچریکان
و سپاهیان به بولار رفت تا قبر جد خود سلیمان پسر اورخان را زیارت نماید و این
سلیمان اول شخصی است که عثمانیان از اراضی خاک اروپا گرد و سلطان فرمود صندوق قبر او را

تجدید

تجدید کنند و پوشش زری بر بالای آن میندازند و از آنجا به دار دانل رفت در آنجا
شعله آتش بازیهای و صداهای شلیک توپها حضور او را گوش زد اهالی آسیا و اروپا
ساختند روز دیگر به کالی پولی مراجعت کرده آداب عید مولود پیغمبر را در آنجا
بجا آورد و نذور و صدقات بفقرا و مساکین رسانید در ورود و شتو مهر
گرای خان برادر و ولیعهد سلامت گرای خان تاتار را که با چهار صد نفر تاتار فرار
کرده پناه به سلطان آورده بود با تشریفات بزرگ بحضور خود بار داد و در اواسط
ماه مه مراجعت کرده وارد اسلامبول گردید

حسن پاشا از برای محکم کردن ستون ها و تجدید پوشش کعبه مکه رفته
بود در اینوقت باز آمد و پوشش سابق را با مروارید کوکب نام که به دیوار داخله
خانه نصب بود با خود بیاورد و سلطان احمد بجای آن مروارید یک پارچه جواهر گران
بها که الماس بزرگ از اندازه‌اش پنجاه هزار دوکا خریده بود و صد و بیست و هفت عدد
الماس دیگر که کوچک تر بودند در اطراف آن کار گذاشته بودند فرستاد نصب
کردند حسن پاشا بعلاوه پوشش و مروارید کوکب یک پارچه چوب از بام خانه مکه
بریده جهت سلطان آورده بود که عصای برای او باشد سلطان اشیاء مذکوره را
با احترام تمام داخل سرای کرده مروارید کوکب را با چوب خانه کعبه در خزینه
داخله حرم در تالاری که مخصوص اشیاء مقدسه میباشد ضبط نمود و ردای مبارک
حضرت نبی سلام الله علیه با کمان آن حضرت که در میان قاب نقره گذاشته
در همین تالار مضبوط میباشند علاوه بر این شمشیر و شمشیرهای ابوبکر و عمر و عثمان
و بعضی دیگر از اصحاب حضرت نبی و پهلوانان اسلام مانند معاذ بن جبل و حسن بن

وابوطلحه وزبیر ابن العوام وخالد ابن ولید وعاص ابن یزید وران تالار ضبط میباشند
ابرار زرداء وعلم وسایر اشیا متعلقه بخانه کعبه وحضرت سعی احترام این شمشیرها منظور
سلطان احمد ثالث اوقات خودرا در عمارات وقصور دهات اطراف
بغوز به خوش گذرانی میگذرانید در تابستان این سال هفت نفر از همشیره های خود را به امرای
دربار وامنای دولت شوهر داده وتوسط صوفی مصطفی امام سرای که بقیه تاریخ نعمت الله
را مینوشت بیست وهفت نفر یتیم را جهاز داد وبشدت تمام درصدد منع خوردن
شراب برآمد ومکرک ازا موقوف داشتند که دیگر داخل مملکت نشود وبدانسته شد
که ضرر فاحشی بدولت میزنند وشراب هم بواسطه موقوف شدن حق دیوان پیش
از همه وقت داخل مملکت خواهد شد چون در ایام طغیان یاغیان اسپانیا بسیاری
از رعایای آن حدود پناه بپای تخت آورده چندین سال بود که در اسلامبول ساکن شده بودند
در اینوقت ناصح پاشای صدر اعظم حکم کرد تا همه بولایات خود مراجعت نمایند
مترجمین سفرای خارجه بعزار نوکوی باز خود را داخل دیوان کرده با وزرا در یک کرسی
می نشستند در این زمان مجبور داشتند ایشان را تا بتمام از دیوان خارج نمودند
تکلیفی که چهار سال قبل مقرر در خصوص منع عیسویان از زیارت قبر حضرت عیسی کرده بودند بانجام
رسید عهدنامه را که سلطان محمد فاتح به یونانیان غلطه در زمان یونانی نوشته و
وداده بود تجدید کرده بزبان ترکی مرقوم داشتند سلطان احمد از شکارهای بزرگ ادرنه
قبری خوشش آمده بود که در زمستان این سال از برای همین کار روانه آن دیار گردید
ناصح پاشای صدر اعظم که مدتها بود عداوت الملک حمزه زاده دفتردار را در دل داشت
در اینوقت فرصت کرده در سر راه جمعی را واداشت تا از دست او شاکی
شوند

شدند الملک حمزه زاده معزول گردیده اقوی بحکمرانی قرامان و بعد بحکومت حلب مأمور شد
لندی زاده دفتردار اقل و باقی پاشا دفتردار دویم وقلندر دفتردار سیم نامیده شدند همینکه
الملک حمزه زاده از برای حکومت مقرره روانه گردید حکمی باو رسید که پاپای زاده ژنرال سپاه ازا
برخلاف امان نامه که ینیچری یکی اقاسی مصطفی آقا بدست او داده بود بقتل برساند و حامل
حکم قیس مهردار غضب بود که آن بدبخت را بنامردی در وقت خوردن غذا بقتل رسانید
و در عوض این کار بحکم صدر اعظم فوراً بمنصب ژنرالی سپاهیان نایل گردید و باین منصب
شغل قدیم خود را ترک نکرده بود تا وقتی که بیکلر بیگی شهر زور شد و در آنجا بضرب
شمشیر ایرانیان بجهان جاوید شتافت دراوانه توسط تاپچیان زهرخانه توپخانه را از
از درخت ها و ریشه ها که مانع عبور سفاین بودند پاک ساختند و سلطان در میان یکقایق که از
اسلامبول بواسطه غلطه فرستاده بود نشسته تا شکارگاه ازرقی آب روانه گردید
سلطان در مراجعت با جلال تمام وارد اسلامبول شد چند روزی در سرای قدیم توقف کرد
پس از آن بسرای جدید که در همین سال در همین جبه خانه ساخته شده با تمام رسیده بود رفت
مسجد سیاوش نیز که در ساحل بغوز بنا شده بود در این سال با تمام رسید و
ومصالحه ایران نیز در این سال امضا شده ختم گردید ومصالحه نامه را که بنیابت رئیس
افندی پاشا تاریخ نویس بنویسد مهر افندی مفتی پسر سعدالدین نوشت تا در شروط مصالحه مرقوم
بدارد که خلفا را سب ننموده از ام المؤمنین عایشه عفیفه بدگوئی نکنند وحدود مملکت موافق
عهد سلطان سلیمان وسلطان سلیم معین ومقرر گردید و فتوحات مراد سیم ومهر سیم
با سالهای دراز و زحمتهای بسیار کرده بودند و شاه عباس همه را استرداد کرده بود واگذار
ننمودند و باچینه ان در تصرف بنجاق و غیره در آمده بود قرار شد که مافی السابق جزو حکومت ... باشد

ونیز قرار شد که ایرانیان از هوخان که شهرزور و بعضی از کردستان را بزور ضبط کرده بود
حمایت ننمایند و مقرر شد حاجیان ایران از راه حلب و دمشق بمدینه و مکه مشرف شوند
نه از راه بغداد و بصره که اعراب بادیه نشین همیشه مغشوش و ناامن میدارند و عثمانی و
سایر خوانین داغستان را که از خلاص کیشان باب عالی میباشند باید کوشش نمود و ایران را
در خراب کردن قلاع که روسیه در نواحی رود ترک ساخته اند باید ممانعت کرد
حاکم بغداد محمود پاشا و بیکلربیکی وان مهر پاشا از جانب عثمانیان جهت تعیین حدود
معین شدند مصالحه ایران از برای دولت عثمانی مانند مصالحه تازه مجارستان
هلاکت بی افتخاری را داشت دولت بار ابریشم که از دولت ایران مطالبه
میکردند مانند سی هزار دوکا خراج هر ساله مجارستان یکجا از قلم افتاد و
ضعف و ناتوانی دولت عثمانی را واضح و آشکار ساخت
بدبختیهائیکه از شورشها و یا عسکریهای بزرگ آسیای صغیر فراهم آمده بود
دولت عثمانی را در مشرق و مغرب یعنی ایران و اروپا مجبور به قبول کردن
مصالحه نمودند و در این وقت پولتیک باب عالی متوجه حفظ صلح
و داشتن مراودات دوستانه با دول اروپا بود در سال هزار و ششصد و نود
مطابق هزار و یکصد و یک هجری با وجود ممانعتهای قاپودان پاشا و سفیر فرانسه
از برای اولین بار با ایالات متحده پی با (هولاند و بلژیک) عقد مصالحه
و معاهده مانند دول فرانسه و انگلیس منعقد گردید روابط دوستی با دولت
لهستان از بابت مداخله آن دولت در تعیین والی بغدان اغتشاش پیدا
کرد مکتوبی به طور فرمان با یک نفر چاوش از برای پادشاه لهستان فرستاده

حکم

حکم کرده بودند اگر خزاین دول شربان را با سر او به باب عالی نفرستند
تاتارها ولایت لهستان را خراب و ویران خواهند ساخت باب عالی
قسطنطین والی بغدان را معزول کرده اتین طوسا را بجای او منصوب نمود
سرای حکومتی در شهر یاسی از بناهای او است قسطنطین نزد پدر زن خود فرار
کرده پناه برد و دو نفر قاپوچی را که باب عالی پیش او فرستاده بود با خود برد
آن وقت ایلچی لهستان را که در اسلامبول بود گرفته بزندان انداختند تا آن
دو نفر قاپوچی مرخص شده مراجعت نمایند نگرونی سفیر امپراطور هر چند خواست
از راه دول توسطی نماید مسموع نشد زیرا که باب عالی راضی نبود که امپراطور با مامورین او در
باب افلاق و بغدان حرفی بزنند یا توسطی بنمایند در وقتیکه سفیر امپراطور وارد
اسلامبول میشد سفرای سایر دول اروپا با طمطراق تمام از او پذیرائی کردند سفیر مذکور
هشت روز بعد از ورود نوشته امپراطور را به قائم مقام بداد و موافق شرط ششم مصالحه قرلوفچه
مملکت ترانسیلوانی را از برای امپراطور مطالبه نمود قائم مقام تبسمی کرده گفت تو حق جسارت
داری و مطلبی را که وزرای مختار در مجلس مکالمه جرئت اظهار آن را نداشتند مطالبه مینمائی
نگرونی از بی اعتدالیهای با طوزی که چهار صد قریه در لهستان آتش زده بود شکایت
کرد و حال آنکه دولت لهستان نیز در مصالحه تازه شراکت دارد بعد از آنکه ناصح پاشا و
وارد اسلامبول گردید نگرونی و سایر سفرای دول عیسوی در مجلس دیوان از او دیدن
کرده احترامات لازمه را بجا آوردند چند روز بعد از آن نگرونی با وکیل سابق امپراطور در
مجلس دیوان بحضور صدراعظم حاضر شدند وزرا در یکطرف و مفتی با قاضی عسکران
و علمای دیگر در طرف دیگر نشسته بودند سفرای دول دیگر نیز حضور داشتند همینکه نگرونی در مجلس حاضر شد

صدر اعظم احوال پادشاه وین را از او پرسید مشار الیه در جواب گفت من
نوکر پادشاه وین نیستم آقای من امپراطور آلمان است آنوقت رئیس افندی صورت
مصالحه را که مغشوش کرده بودند بنا کرد بخواندن مصالحه نامه اصل را که بامضا نیز رسیده بود
صدر اعظم و مفتی رد کرده گفتند مخالف قانون سلطان سلیمان است بگروانی
گفت این مصالحه با احمد شده است نه با سلیمان و در وقتی شده است که در دست ما
شمشیر بود نه کتاب قانون سه روز بعد از آن سفیر امپراطور بحضور سلطان مشرف گردید
و در آخر ماه دسامبر از ادرنه حکمی رسید که ایلچی امپراطور را فوراً بآن شهر روانه دارند نصوح
پاشا گفت مراد پاشا صدر اعظم متوفی دیوانه بود و خلیل افندی قاضی از شدت
مستی شراب هیچوقت هوش نداشت والا ترانسیلوانی را جزو شروط مصالحه قرار نمیدادند
و بوکسکه بهیچوجه حقی در واگذار کردن ترانسیلوانی نداشت و نیز گفت اگرچه من در آن سال در ... بودم
لیکن به تحقیق اطلاع دارم که مراد پاشا و علی پاشا حاکم اوفان در انجام این مصالحه از امپراطور
چه گرفته اند بگروانی بادرنه رسیده در باغ سرای بدست بوس سلطان مشرف گردید و در
آنجا باو اطلاع داده شد که امپراطور باید بمصالحه نامه که تصحیح شده است راضی شده قناعت
نماید لیکن چون روز دیگر خبر رسید که امپراطوریان چهار قلعه از ترانسیلوانی بحیطه تصرف در آورده
اند مجدداً اورا بدیوان احضار کردند چون وارد مجلس شد همه چهره ها را از شدت تغیر افروخته
یافت آنوقت کاغذهای والی ترانسیلوانی را از برای او خواندند بگروانی وعده داد که
از سبب آن کارهای دولت را مطلع نماید و با مکتوبات صدر اعظم روانه نزد امپراطور
گردید در آن مکتوبات اظهار شده بود که بوکسکه هیچ وجه حق واگذار کردن ترانسیلوانی را
نداشت و مصالحه جدیده چون بی اطلاع مفتی وقوع یافته است از درجه اعتبار ساقط است

ازطرفی

و در خصوص شرایطی که توسط سفیر امپراطور قبول شده و مشار الیه قرار کرده وین رفت باب عالی
از تقصیرات او درگذشته است لهذا میتواند بدون تشویش به اسلامبول بیاید و بنا بخواهش و اصرار
بگروانی تصدیق نمود مشار الیه داده که در کارهای او چیزیکه اسباب بدنامی و بی ناموسی مجارستان باشد
وقوع نیافت ولایت ترانسیلوانی مدت یک قرن دیگر که صد سال باشد
در میان باب عالی و دولت اطریش اسباب نزاع و گفتگو بود تا وقتیکه مصالحه کارلوویتز وقوع
یافت ادعاهای دولت عثمانی را موقوف داشت با وجود اینکه موافق شرط ششم مصالحه جدیده
اختیار انتقالی ترانسیلوانی بطور وراثت به بوکسکه داده شده بود بعضی اتفاقات در آن ولایت روی
دادند که مایه وقوع پاره معاهدات گردیدند که مورخین اروپا از وقوع و وجود آن معاهدات اصلاً اطلاع
نداشتند و حالا از دفاتر اسناد دولتی عثمانی بروز کرده ظاهر گردیده اند بهتر آنست که قدری حواس خود را
متوجه آن وقایع بنمائیم تا از سبب وقوع معاهدات مذکوره بی اطلاع نباشیم
باطوری دو نفر مامور مخصوص به باب عالی فرستاده خواهش کرد که در عوض رضای
مصالحه جدیده این شرط را مندرج نمایند که ترانسیلوانی که ولایت موروثی او میباشد تا پانزده سال بهیچوجه
مجبور بادای خراج نباشد و بعد از انقضای آن مدت سالی دو هزار دوکا موافق قرارداد سلطان سلیمان برسم خراج
کارسازی نماید و هایدوکها را کسی در خصوص آزادی آنها مشوش نسازد و از برای موقوف شدن راهزنی
و غارت و تاراج کردن آنها باطوری سی نفر از ایشان را بنوکری خود قبول مینماید وقتی که باطوری سرکردگی ...
با صد هزار نفر اسیر از برای سلطان فرستاده مستدعی شده که پانزده هزار دوکا خراج سالیانه را با وی واگذار
کرده چهل هزار دوکا نیز باو قرض بدهند و والیهای افلاق و بغدان را محکوم او نمایند و چهار هزار سوار از تاتار
سوار و از لوگوس و سرسنجاق بکها بمدد او بفرستند و نصف ولایت افلاق و بغدان نیز باو واگذار
شود با این شروط مشار الیه متعهد میشود که با سی هزار هایدوک حمله به مجارستان برده حدود ترانسیلوانی را تا رودخانه

دانوب و پرسبورگ برسانند استارزز وکیل امپراطور در منع قبول کردن شروط مذکوره خیلی
کوشش نمود و محمد خصی را تطمیع کرده حامی خود ساخت و مشار الیه نوشته سپرد که در خدمت امپراطوری و عمل
و سیاست او لازمه جد و جهد را بعمل بیاورد گروُنی در این وقت نوشته تعهدات محمد خصی را ابراز کرده آن نوشته را
اخراج جبه کرده بوان فرستادند و دیاق محمد که فرستاده امپراطوری را باسلام بول آورده بود و بعد از آن
امپراطور ساز ش کرده در خدمت امپراطوری نیکو کوشیده نزدیک بود بسیاست طناب مبتلا شود لیکن زود خبردار شده
فرار کرد و خود را به بوسنی رسانید بعد از چندی که تقصیر او را محمد بخشیده شده به اسلامبول مراجعت نموده
استارزز وکیل اطریش بسیار زبده شد و جان خود را همیشه در معرض تلف دید با طوری را که از کار اوّل
یعنی شاه و دوانه میفهمیدند باب عالی خائن دانسته با وجود حمایت اسکندر پاشا با او جنگ کرد چندی گذشت که
نوکرهای مخصوص خودش او را بقتل رسانیدند اعیان و ارکان ترانسیلوانی در جای او گابریل بطلن را به تخت پرنسی
نشاندند پرنس مشار الیه در وقتی که صدر اعظم حسن میوه فروش در بیرون دروازه بلغراد اردو زده بود فرار کرده
خود را به تحت حمایت او زیر در انداخت صدر اعظم سنف متفرقه باو داده روزی صد و پنج آسپر در حق
او برقرار کرد از وقت بطلن ترانسیلوانی را در تمشدار اسیر برده بعد به ترانسیلوانی رفت و در آنجا از قرار
کرده در وقتی که گروُنی با تحف و هدایا باسلام بول رفته بود خود را بان شهر رسانیده و باب عالی در ایام حیات
او را حکمران ترانسیلوانی کرده به اسکندر پاشا حکم کرد که مشار الیه را با لشکرهای بغدان و افلاق و سوارهای تاتار
در تحت فرمان شاهین کرای تقویت کرده استقلال بدهد چون با طوری گشته شد و بطلن بجای او نشست اسکندر
پاشا معاهده با او کرد و در آنجا قرار شده بود هر که را ملل ثلاثه از برای والی ترانسیلوانی انتخاب نمایند باب عالی
نیز امضا بدارد و تا زمانیکه از والی و اهالی ولایت او بی اطاعتی نسبت به باب عالی ظاهر نشود بیگ های آن حوالی
در صدد آزار و اذیت بر نخواهند آمد و اسرائی که مسلمان نشده باشند استرداد خواهد شد و دهات و قراء و قلعه
در حدود شهرهای صولنوک و ژیولا و دیژو و لیپا و تمشوار و قعند و تا زمانیکه سرسپتیمونه با طوری خود را

از زیر بار مجارستان خارج کرد مالیات خود را و جزو شهرهای مذکوره میدادند باز از همان قرار ادا نمایند
و حدود و خاک و تن بطوریکه سابق تعیین شده بود باز بهمان طور برقرار باشد چیزیکه غرابت آن از این معاهده
مخفیه بیشتر است معاهده بجا و که پیتش های مجارستان بالاست که ان نیز در ژیتوا توسط با ملاشا ایلچی بطلن
وقوع یافته بود و در آنجا مجارهای مذکور متعهد شده بودند که همیشه خود را اخلاص کیش دولت عثمانی وانمود کرده با دوست
او دوست و با دشمنان او دشمن باشند و باین واسطه از املاک و متصرفات آنها کفالت و ضمانت میشود
بدون اینکه چیزی بر مالیات آنها افزوده شود اگر پادشاه لهستان و والیهای افلاق و بغدان بخواهند در ترانسیلوانی
قلعه داشته باشند باب عالی امضا نکرده جایزه نخواهد داد و به والیهای مقصر افلاق و بغدان پناهی نداده ایشان را به باب عالی
روانه خواهند داشت و اسرا را بدون گرفتن اسیر بها مرخص خواهند نمود و اگر مجارها بیگه معاهده مینمایند والی
ترانسیلوانی را به پادشاهی خود انتخاب نمایند باب عالی بدادن علم و کرز و خفتان انتخاب ایشان را
امضا میدارد و این عهدنامه توسط ایلچی بطلن در ژیتوا از برای مجارها فرستاده شد دو نفر ایلچی دیگر باز از ترانسیلوانی
همراه محمد آقای سابق وارد اسلامبول شدند گروُنی از برای سیم بار به اسلام بول رفت و کاری از پیش نبرد
و سلطان در کاغذهای امپراطور شکایت بسیار از عدم رعایت شروط مصالحه که بخواهت امضا دارد نموده
امپراطور ماطیاس در جواب سلطان خواهش کرد که گروُنی را با وکلای مختار روانه بدارند تا اختلافات متعلقه
به ترانسیلوانی را مرفوع و منقطع نمایند درویش چاوش را با علم بیگ اختیار کل داده روانه نمودند لیکن
هدیه و تحفه همراه ایشان نفرستادند امپراطور نیز آنها را به ملاقات خود بار نداد آنوقت کهیا احمد بیگ را با کاسپار
گراتسیانی با تحف و هدایا مامور کردند و این کاسپار اول عیسوی است که در نوکری دولت عثمانی
وزارت یا وکالت مختاری باو داده شد

چون انجام مصالحه جدیده
بعد از قتل صدر اعظم وقوع یافت و بعضی از وقایع و حوادث دریائی نیز در قتل او دخالت دارد بهتر
آنست که مختصری از وقایع بحریه این سه سال آخر که یکی از آنها رابطه کلی با برافتادن ناصح پاشای صدر اعظم دارد

بیان نمائیم تا مایهٔ بصیرت مطالعه کنندگان باشد کشتی های جنگی دولت عثمانی
با کالیرهای مالتی و توسکانی بهم برخورده گاه غالب و گاه مغلوب میگردیدند
پنج کشتی علیسویان شهر کورنط حمله کرده بعد از غارت و تاراج پانصد نفر را نیز باسیری
بردند درسال دیگر توسکانیان در جزیره کوس بخشکی درآمده قلعه را بگرفتند و هزار و دو
یست نفر اسیر بردند قاپودان پاشای جدید محمد کاوکه بواسطه نامزد کردن دختر سلطان
داماد محمد نیز سکیشیدپاسی و سه فروند کالر از بندر اسلامبول بیرون رفت تا مانع حرکات
علیسویان شود دریازنان تاشیل با فلورانسی ها جنگ کرده چهل نیزه سر از آنها آوردند و
از دیوار بندر اقالیمان بیاویختند دوک بزرگ فلورانس کوسمو دمدیسی در
صدد تلافی برآمده شش فروند کالر که حامل قشونی مستعد و جمعی از نجبای جزیره کرد ایطالیا
و فرانسه و انگلیس و شوالیه های سن اتین در تحت فرمان امیرال انگیرامی مامور سلفکه و
بندر اقالیمان نمود ایشان قلعه اقالیمان را به یورش بگرفتند و جمعی از مردان رشید آنها
دراین یورش کشته شدند دویست و چهل نفر اسرای علیسوی را مستخلص ساختند و سیصد و
پنجاه نفر ترک را بزیر زنجیر کشیدند دو فروند کالر و هشت سفینه از جنس دیگر بتصرف
درآوردند دو ماه و نیم بعد از این واقعه نایب السلطنه ناپل هشت فروند کشتی مامور دریاهای
شرقیه نمود قاپودان پاشا با سی فروند کشتی از اسلامبول بیرون آمده طرف نکروپون رفت
تا در آنجا شصت کالر که حاضر شده بودند بخود ملحق ساخته بسواحل شام از برای تنبیه طوایف
دروز برود چیت پیل بجزیره شیوس مانده ژنرال نایب السلطنه ناپل بهده فروند کشتی
برخورد که از سفاین قاپودان پاشا جدا شده بود و بعد از جنگ بسیار سختی هفت فروند
از آنها را بگرفت هزار نفر علیسوی را که از برای پاروزدن حبس کرده بودند نجات داده

بکلی آنها

بجای آنها هزار نفر ترک را بقید و محبوس ساخت از جمله اسرا یکی سنان بیک و یکی سنجاق
بیک اسکندریه و یکی دیگر پسر سال پاشا بود که در جنگ لپانت کشته شد بواسطه این شکست
رفتن بطرف سواحل شام موقوف گردید و اسباب عزل قاپودان پاشا نیز فراهم آمد و خلیل
ارمنی از برای دویم بار قاپودان پاشا شد سال دیگر خلیل با چهل و پنج فروند کالر بدریا درآمد و در مالت
پیاده شده محصولات را غارت کرد و انبارهای مملو از حبوبات و غیره را آتش زد و از آنجا
بطرابلس افریقیه رفته حکمران آنجا صفر پاشا را که سرکشی داشت بگرفت و در مقابل دروازه شهر
که برروی او بسته بودند از حلق بیاویخت و در مراجعت از طرف ناوارن یک کشتی دشمن را
که حبوبات حمل کرده بود ماخوذ داشت در یازاوا سه کشتی تونس بسفاین او ملحق گردیده بعد از سلطان
پاشا رفتند و شاه رالیه منهوبات کوهستانی ای مینا را که شوریده بودند تنبیه نماید و در آنجا با وجود
اشکالات مکانی و سختی کوهها و رشادت کوهستانیها بقدری که ممکن بود تنبیه بعمل آمد و از بابعالی
یک شمشیر با یک خفتان جهت قاپودان پاشا فرستاده شد یا زکاپیتانهای رشید او نوئی پاشا
سنجاق بیک دمیاط در جنگی که در حوالی جزیره ساپینزا واقع شد کشته گردید و اتراک آن
جزیره را بنام ملاح معروف خودشان برزاق نامیده بودند قاپودان پاشا در نزدیکی مرلکو یک
سبک بزرگ از دشمنان بگرفت در وقتیکه بیرقهای سفاین قاپودان پاشا در آق دکیز
جلوه گری میکردند در قرادکیز حافظ و نگهبانی وجود نداشت لهذا قزاقها بی مانع و دافع علی الغفله
بشهر سیناپ که محکم ترین و با مکنت ترین بندر ساحل شرقی میباشد ریختند و بعد از آنکه شهر را
در خون اهالی آن غرق نمودند با غنایم بسیار مراجعت کردند و قلعه را نیز آتش زدند شکستگی
ابراهیم پاشا که مامور حراست قرادکیز بود با شصت قایق از دنبال قزاقها برفت و اغلب
غنایم گران بها را از آنها استرداد نمود و در مدخل رود دون چهل نفر از قزاقها را [illegible]

تاتارها که در آن وقت آنجا حاضر بودند اسیر کرده باسلامبول فرستاد و خبر خرابی سیناپ که ناصح پاشا مانع
بود از اینکه بسمع سلطان برسد و چاپاران حامل اخبار را از دربار تبعید می‌نمود مفتی با التفات و اغراقات بسیار
بعرض سلطان رسانید و سلطان از شنیدن این حادثه زیاده ملول و متاثر گردید و بواسطه این حرکت قزاقها و قلعه
که در کنار رودخانه بوغ (اق حلو) حکم شده بود بسازند تا این طایفه وحشی را از تاخت و تاز ولایات
بعد از آن ممنوع بدارند علی العجاله متروک و موقوف باشد
پنهان کردن خرابی سیناپ از سلطان یکی از اسباب خرابی ناصح پاشا شد که کبر و نخوت و حرص و طمع و
اخذ رشوت و بی رحمی او مدتها بود سلطان را آماده عزل و شبهه و سیاست او کرده بود این صدر اعظم پسر یکی
از عیسوی‌های گومولچینا بود که در اول جوانی در جزو بالتاجی‌های سرای (اسکی) برقرار گردید بعد از آن بحمایت
محمد آقا بمنصب چاوشی رسید بعد از آن حاکم سیل ته پوچی باشی درگاه بدار پاشی ادویم شده بحکومت [illegible] نایل گردید
پس از آنکه دختر [illegible] کرد [illegible] نگاه در آورد بقدری صاحب قوت و مکنت و دولت شد که مراد پاشای
پیر با وجود بروز خیانت از قتل او احتراز نمود از وقتیکه دختر سلطان را نامزد او کردند و بمنصب صدارت برقرار گردید
حرص و تکبر او از اندازه خارج شد هر که را مانع اجرای خیالات خود میدید در اعدام او میکوشید از جمله ابراهیم افندی
ذوالفقار و معلم سلطان از برای او دشمن [illegible] هر توانا بودند که همیشه در خدمت سلطان حضور داشتند بخیال سلطان
در آمده خواستند که ناصح هوس سلطنت در سر دارد و احتمال میرود که غرض آنها با حسن فهم باشد و صفات شاه عباسی
از بابت رشادت و فصاحت و قدرت مداومت [illegible] که از برای عوام [illegible] خالی از استعداد بود لیکن با وجود آن
بسیار ظالم و تند خوی و بدخواه بود و هرگز سخن خوب و ملایم از زبان او جاری نمیشد و در کمال خونخواری
داشت وزرا را همیشه مورد اهانت و خواری می‌نمود و جز وجه نقد از طلا و نقره در نزد او هیچ چیز در مجلس قدر و قیمت نداشت
و به هر کدام ... آسیا را بجای اینکه سعادت ... بود نماید از هر رشوت گرفته [illegible] دولتی به ایشان شغل و عمل داد
در وقتیکه بعد مراد پاشا مامور شده بود [illegible] اکراد ... را محاصره کرد و بعد از تسخیر قلعه اهالی آنجا را که چهار هزار نفر بودند بقتل رسانید [illegible]

زیر زمین جمع کرده با دود خفه نمود چون خضر افندی نشانچی را بقتل رسانید بعضی اشخاص از برای تحریک او
میگفتند ناصح پاشا گفت من او را از زحمات این دنیا خلاص کرده به بهشت فرستادم و او هرگز
از آنجا در صدد باز خواست خون خود بر نخواهد آمد تملق گویان و منجمان طالع بین بخیال او انداخته بودند که از برای
سلطنت و حکمرانی از مادر متولد شده است چون سلطان او را مجبور کرد که از مفتی بازدید نماید بسندیل برای
برسر گذاشته در قایقی که پنج جفت پاروزن داشت بنشست و بطرف عمارت ییلاق مفتی که در کنار
بوغاز واقع بود برفت همینکه بانجا رسید از قایق بیرون آمد و مفتی جهة استقبال و پذیرائی او خواست بیرون رود
شال ریه روی خود را از او برگردانیده به قایق در آمد و به اسلامبول مراجعت نمود سه مرتبه از سلطان استدعا
نمود که علی پاشا حاکم سابق قاپان وودا و مراد پاشا را بقتل برساند و سلطان جهة نجات و اون علی پاشا او را بعنوان
فرستاده سنجاق آنجا را بمشار الیه واگذار کرد و در سفر آخر سلطان با ورنه بعضی وقایع روی داد که مایه
هیجان غیظ و غضب سلطانی گردید مثلا در یکروزی که قوش سلطان صیدی گرفته بود از میان بعضی از جنتهای کوچک
قوش دیگر پرانیدند که شکار قوش سلطان را از چنگ او بربایند سلطان از روی تغیر اسب انداخت تا به چند نفر از آن
جسور که بوده است چون به نزدیک رسید چند سوار چرکس تمام اسلحه از نوکرهای محمد گرای خان تاتار را که گمان
میکرد در آنجا حضور داشته باشد بدید و خان مشار الیه را ناصح پاشا دعوت کرده بود از برای اینکه به تخت سلطنت
عثمانیان بنشاند محمد از حضور خود عذر خواسته گفت که سبب دعوت صدر اعظم حاضر شده نمود
و محارم سلطان بعرض رسانیدند که منظور صدر اعظم از احضار محمد گرای این بوده است که تاج و تخت عثمانیان را
با ولاد چنگیز خان منتقل نماید و سلطان فورا حکم کرد تا محمد گرای را بقلعه یدی قله برده در محبس انداختند در حق او
شال ریه نیز همین خیال را داشتند لیکن او فرصت یافته فرار نمود اندک زمانی بعد از آن در روزی
که سلطان از برای عبادت به مسجد رفته بود سیدی که عیال او را یکی از مصاحبان پاشا خواسته بود بعصمت او ستم نماید
نزد سلطان همه از ظلم و ستم اکراه و اتراکی که بسلطان ناصح پاشا بودند شکایت بسیار کرد و سلطان

از مظلومی سید بسیار متأثر شد لیکن سخنی نگفت و چون باسلامبول مراجعت نمود ناصح پاشا
آثار برودت و کراهت سلطان را در حق خود روز بروز در تزاید دید مصمم شد بر اینکه مفتی و معلم سلطان
را بقتل رسانیده فرار نماید تا مورد سیاست سلطان نشود لهذا به کهیای خود بهرام غدغن کرد که از
اسلامبول تا آق نی بنچه اسب در منازل حاضر و آماده بدارد و بهرام سلطان را از این مطلب مطلع ساخت
و سلطان از همان آن بخیال کشتن ناصح درافتاد لیکن ناصح بجهة استحکام کار خود خواست اظهار استعفاء
بکند لهذا یکروز بطور سخت بسلطان عرض کرد یا باید اعلیحضرت شاه عرایض مرا از هر بابت قبول نموده
از انقرار رفتار بفرمایند یا آنکه نشان صدارت را رد نمایم بهر یک از غلامان خود که بخواهید واگذار
نمایید و من زهر خورده خود را هلاک میسازم سلطان از سخنان او متغیر شده گفت ای خاین پس
راست است آنکه میگویند تو برادر پاشا زهر داده هلاک کرده بالجمله در روز جمعه که بعد از این
گفتگو با رسید قرار براین بود که ناصح در رکاب سلطان به مسجد برود شاید تخلف ورزیده
اظهار تمارض نمود سلطان بوستانجی باشی را با صد نفر مامور احوالپرسی صدر اعظم فرمود و بوستانجی
ها او را گرفته خفه کردند   مورخ دولت عثمانی میگوید از مرگ ناصح
عالمی زنده شد دفاین بی‌پایان او خزینه سلطانی را که خالی از وجه مانده بود مجدداً بحالت اعتبار
سابق رسانید در خزینه ناصح مروارید را با کیل و پیمانه تشخیص میدادند زیاده بر یک میلیان دوکا و
یک میلیان اکو (سه و نک یا شش و نک) و چه نقد بدست آمد هزار و هشتصد قبضه شمشیر
طلاکوب جواهرنشان داشت که از آنها را که تماماً الماس بود پنجاه هزار دوکا قیمه کرده بودند زینهای
چند داشت که همه مملو از غالیهای ایرانی و مصری و توپهای مخمل و اطلس و قماشهای حریر بودند
و نیز از جمله متروکات او چهل زوج رکاب بزرگ از طلای ضخیم و هشتصد راس اسب و چهار صد راس
مادیان عربی و هزار و هشتصد نفر شتر و چهار صد هزار راس قاطر و شش هزار گاو و پانصد هزار گوسفند بودند

دیگر

و قسمت عمده اموال او ضبط دیوان گردید و منصب صدارت به داماد محمد پاشا داده شد و
مشار الیه فوراً علی پاشا را بحکومت افان فرستاد و بجای یوسف پاشا که فوت شده بود
قلندر پاشا را وزارت دیوان بداد چند ماه بعد از آن محمد افندی مفتی پسر سعدالدین وفات کرد
برادرش اسعد که مسلمان متعصب و دشمن عیسویان بود مفتی شد و محمد پاشای صدر اعظم بجنگ دو
لت ایران مامور گردید قاسم‌خان ایلچی ایران باتفاق اینجیلی چاوش از برای رسانیدن خبر مصالحه
به ایران رفته بود لیکن از رفتن آنها دو سال درگذشت و از رسته‌های ابریشم که در مصالحه مقرر
شده بود اثری ظاهر نگردید علاوه براین شاه عباس از برای تسخیر گرجستان حرکت کرده بوسیله
رسیله‌های مخصوص سلطان و ناصح پاشا را که هنوز بسیاست نرسیده بود از حرکت خود اطلاع داد و
سیمون حکمران حقیقی گرجستان چهار سال بود که در زندان یدی‌قله وفات کرده بود محمد پاشای
صدر اعظم در اواخر ماه مه از اسکوتاری بطرف ایران روانه گردید و در اواخر ماه اوت به حلب رسید
درویش طالب افندی منجم مسجد سلطان سلیم نظرات کواکب را ملاحظه کرده قرار براین داد
که در این اوقات بهیچ امری اقدام ننمایند لهذا لشکر را به قشلاقهای مرعش و ملاطیه و سیواس و
توقات متفرق ساختند و صدر اعظم در حلب متوقف گردید و اهمکچی زاده برسم قایم
مقامی به اسلامبول رفت در همان اوان قاسم‌خان با اینجیلی چاوش وارد اسلامبول گردیدند
چون از برای جنگ ایران مصمم شده بودند ایلچی را بحضور سلطان بار نداده محبوس نظری نمودند
صدر اعظم در فصل بهار با لشکرهای جرار از حلب حرکت کرد و در صحرای آق‌شهر بیگلربیگی
روم ایلی داود پاشا ملحق گردید و بیگلربیگی دیاربکر دلاور پاشا را با بیگلربیگی وان تکلی محمد پاشا مامور
ایروان نمود و سعیدخان امیر اکراد را به نهاوند فرستاد و ایرانیان قارص را خراب و ویران
ساختند لیکن اهالی فراری آنجا را دوباره به مساکن خود رجعت دادند و محاصره ایروان شروع

نمودند تکلی محمد پاشا به بعضی از خوانین ایران برخورده جنگ سختی کرده هزار نفر سر با پانصد
نفر اسیر در نخجوان با اردوی صدر اعظم فرستاد و نخجوان بعد از چهل و چهار روز محاصره و
مدافعه در وقتی که اتراک میخواستند ترک محاصره بگویند بشرط مصالحه تخلیه شد و قرار ان
دادند که مصالحه ناصح پاشا مجاناً برقرار باشد و مالیات ابریشم نصف انچه سابق معین
شده بود داده شود عثمانیان در زمان محاصره اذوقه که داشتند صرف نمودند در هنگام زمستان
با شدت سردی و برودت در رسید و قحطی اذوقه در اردو بدرجه کمال انجامید و صدر اعظم مجبور شده
مراجعت نمود و در عبور از کوههای توغانلو سیلابی انسان و حیوان بسیاری از شدت سرما
تلف شدند از نتایج شوم این یورش که قلعه ایروان نیز مفتوح نشده بود سلطان متغیر شده
صدر اعظم را معزول کرد و از مفتی در خصوص انتخاب صدر اعظم تازه مشورت نمود مفتی
معروض داشت که موافق ترتیب وزرا این منصب با تمک چی زاده قایم مقام میرسد سلطان
فرمود راست لیکن مکرر تمک چی زاده را امتحان کرده دروغگو یافته ام مفتی عرض کرد
علاوه بر دروغگوئی بسیار بدخوی و ستمکار نیز هست و قاپودان پاشا خلیل از برای صدارت شایسته
تر از دیگران است سلطان تصدیق کرده قبول فرمود اما تمک چی زاده به اطمینان درک منصب صدارت
بخانه خود رفت و رئیس افندی را نیز جهة صرف شام با خود برد لیکن نشان صدارت را سلطان
از برای خلیل پاشا فرستاد و پیش را به در استخفاف و تحقیر رقیب خود هجوم کارهای نمود از بس کسی ج
گرفته بود و عارض میشدند حکماً پس گرفته تسلیم عارضین مینمود با این احوال تمک چی زاده در دل
خوشحال بود از اینکه خلیل همراه قشون بطرف ایران خواهد رفت و او مجدداً بمسند قایم مقامی تمکن
خواهد گردید لیکن صوفی سنان پاشا حاکم افلاق را برخلاف میل تمک چی زاده به اسلامبول احضار
کرده منصب قایم مقامی دادند بعد از آن خلیل پاشا به امین کردن

ولایت

ولایت بغداد و رفع اغتشاش انجا مشغول گردید جمعی از هواخواهان پسران والی سابق انجا اتمن طوس
را بیرون کرده بودند و سرخوش ابراهیم پاشا را که بدفع انها رفته بود مغلوب ساخته بودند اسکندر پاشا
حاکم سابق ارزلو با لشکرهای سمندرا و سیرمیوم و الاجه حصار و غیره مامور جنگ یاغیان بغداد گردید
ولیکن نزا با قزاقها شکست کامل داد و شاهزاده خانم وارثه بغداد را با دو پسر و یک دختر که زوجه کورزنگی
بود و پانصد نفر قزاق اسیر کرده به اسلامبول فرستاد که مدتها بود فتحی باین نمایانی از لشکر عثمانی ندیده بودند دختر
شاهزاده خانم زوجه و چهیه کورزنگی در بین راه مفقود گشته پیدا نشد تا وقتیکه مبلغ سی هزار اکو برسم سرکلانی
تسلیم نمودند ان خانم مقبول بمجامعت یکنفر تاتار تن در داده حامله شده بود و دو دختر بیک شکم بزایید و این مطلب
مضمون تازه بدست هجوگویان داد و اتراک مدتها آن اشعار را در آوازها و تصنیفهای ترکی می سرودند
در انوقت اسکندر پاشا مامور شد که با لشکرهای افلاق و بغداد در اسلوانی به قزاقها حمله نماید دولت لهستان
اطمینان دادند که عسکر مامور را کاری با مملکت لهستان نیست فقط مامور تنبیه قزاقها که بلای سرحدات و سفاین
تجارتی عثمانی شده اند میباشند قزاقهای ازوف که رعایای دولت روس بودند در دریای سیاه بعضی سفاین
تجارتی عثمانی را گرفته بودند با وجود این حالت در انوقت ایلچی روس که با تحف و هدایا بباب عالی رفته بود
خواهش داشت که تاتارها را از تاخت و تاز ولایات روسیه ممنوع دارند بطور خوش پذیرائی کردند
و هدایای ایلچی مسکو مرکب بودند از خیمه و از خز و چهار بغله از پوستهای شکاری و شصت عدد دندانهای
ماهیان بزرگ (شیرماهی) سلطان بتوسط کونش لسکی ایلچی لهستان به پادشاه ان
مملکت نوشته بود که بجانی تاتارستان جانی بیک غدغن شده است که تاتارها را از تاخت ولایات
لهستان ممنوع بدارد و خود نیز از غارتها و خرابکاریهای قزاقها شکایت کرده بود در سال دیگر
لشکرهای عثمانی بسرداری اسکندر پاشا و قشون لهستانی در تحت فرمان ستانیسلاس ژولکیوسکی
با هم مقابل شده نزدیک بود با یکدیگر در آویزند لیکن بواسطه وقوع معاهده معروفه بروزا به جنگ اقدام

نمودند و در آن معاهده قرار براین شد که بعد از این دیگر قزاقها از رودخانهٔ دنیستر تجاوز ننمایند ❊
با این احوال لهستانیان همیشه در کارهای افلاق و بغدان و ترانسیلوانی دست از فضولی
برنمیداشتند و تاتارها همیشه در آزار و اذیت لهستانیان میکوشیدند چون در این وقت معاهدهٔ
مذکوره منعقد گردید اسکندر پاشا با لشکرها بمملکت عثمانی مراجعت نمود

در اوقاتیکه قزاقان و ایرانیان در اروپا و آسیا حدود دولت را مغشوش و مشوش میداشتند سفرای دول
عیسوی در محلهٔ پراکم یا پش بواسطهٔ ژزوئیتها و تکالیف قاضی غلطه در اضطراب و تشویش
بودند ژزوئیتها نایب الطریق اسلامبول را تطمیع کردند و او پطریق را واداشت بر اینکه از تصدیق
و تعریف آنها مکتوبی به پادشاه ناپل نوشت لهذا ژزوئیتها را گرفته محبوس ساختند و پطریق
را از حق نیاورد بخشیدند ایلچی فرانسه با زحمت بسیار رشتی(?) هزار دوکا داد تا ژزوئیتها را از حبس نجات
داد یکنفر جاوش که از دین برگشتگان اسپانیول بود با مکتوبی از جانب سلطان نزد پادشاه فرانسه
مأمور شد تا او را از استخلاص بیست و هشت نفر اسیر اطلاع داده خواهش کند که از اعراب که پادشاه
اسلامبول آنها را بیرون کرده بود و بیکرد و جانبداری نماید قاضی غلطه که اصلاً از سیاه های
افریقیه بود در تلافی اخراج کردن مسلمانان از اسپانیول عداوت موسوی ها و عیسویها را در دل
گرفته بود قدغن کرد که موسویها شبقه (کلاه فرنگی) و عیسویها فس بر سر نگذارند و با اتفاق باشی
دفتردار حکم کرد تا از همه فرنگیها حتی اهل و عیال سفرا و شخص سفرای خارجه مطالبهٔ جزیهٔ سرانه نمایند
تا چندی همهٔ آنها بدادن خراج مذکور مجبور بودند تا وقتی که صدر اعظم عهدنامهٔ آنها را مطالعه
نمود و برغم مفتی و قاضی و دفتردار همهٔ آنها را از ذلت جزیه دادن مستخلص گردانید

ثانی سفیر تازهٔ دولت ونه دیک که مدعی بزرگ ژزوئیتها و
قاضی غلطه بود در وقت مشرف شدن بحضور سلطانی با ایلچی سابق آن دولت هشت نفر از

بتوم

تبعهٔ سفارت مخلع بخفتانهای زری گردیدند و باب عالی از دولت جمهوری ونه دیک کمال
رضایت و خوشنودی را داشت زیرا که با مالتیها و توسکانیها در جنگهای دریائی شرکت و همراهی
نکرده بود و نیز باب عالی در خصوص حفظ و حمایت متصرفات دولت جمهوری به همهٔ حکام و
فرامین فرستاده و ثانی با زحمت بسیار یک عهدنامهٔ تجارتی بصورت فرمان از باب عالی صادر
نمود که به نشان سلطانی مزین بود و رفع نواقص عهدنامه را که بعد از فتح جزیرهٔ قبرس منعقد شده بود
مینمود کوشش ثانی همه از برای این بود که از برای تجارت ملت ونه دیک همان امتیازاتیکه از
برای عمل انگلیس و فرانسه و مولانا(?) معین شده بودند برقرار نماید و نیز میخواست گمرک وجوه
مسکوکه را که ایلچی فرانسه در دادن آن اطاعت کرده بود ملت ونه دیک را از ادای آن آزاد
نماید زیرا که دولت فرانسه در معاهدهٔ جدیده خراج مذکوره را موقوف و متروک کرده بود سلطان
کاغذی به رئیس جمهوری ونه دیک در سفارش ملت راگوزه و اعراب مراکش که اسپانیولها
بیرون کرده بودند نوشت و از وقوع بعضی وقایع که مخالف عهدنامه بود شکایت نمود ثانی
خیلی سعی کرد که دولت عثمانی ژزوئیتها و یونانیها و ارامنه را از زیارت بیت المقدس
ممنوع بدارد و آثار اسلام را که در کوه زیتون بنا کرده بودند موقوف نماید و در خصوص تبدیل یک
از کلیساهای محلهٔ پرا به مسجد مسلمانان در صدد ممانعت برآمد و مسلمانان مدعی بودند بر
اینکه چون سلطان یکمرتبه داخل آن کلیسا شده پای خود را بسطح زمین آنجا گذاشته است باید
تبدیل بمسجد شود لیکن اسباب عمدهٔ اغتشاشات سرحدیه بواسطهٔ طوایف اسکوک بوده
ثانی میخواست آن دزدها را از سکنائیکه مسکن آنها بود بدواند سفرای امپراطوری خواهش های اورا
رد کرده گفتند که سکنا از جملهٔ متولات(?) و تبعهٔ امپراطور میباشد و ثانی بدادن چندین هزار دوکا
با باب عالی قرار داد که عمل اسکوکها را در مصالحهٔ جدیده که با امپراطور منعقد میشود ختم نماید

از برای انجام مصالحهٔ جدیده مع نائب باکراسیانی مأمورین پای تخت
اطریش گردیدند در انوقت بیگاری امپراطور بعهده کاردینال کلزل محول بود و بهمین جهه پاشایان ترک اورا
وزیر اعظم میگفتند و کلزل بدون اکراه بانفتی بنای مراوده گذاشت بعد از آنکه امپراطور هرچند خواست با دولت
عثمانی دوباره بنای جنگ و ستیزه را بگذارد مجارها به رهنمائی نایب السلطنهٔ خودشان که بالاتش لقب و ... در
ممانعت درآمدند و امپراطور هرچند خواست بواسطهٔ شروط با ترمیم و شاندن عهدنامهٔ مصالحهٔ ستیواتوروک که بسیاری از
دهات و قرای متعلقه به تولکیت و چند شهر دیگر میبایست مالیات خودشان را در جزو افلاک و شهرهای دیگر که
در تصرف عثمانیان میباشند بدهند مصالحهٔ ستیواتوروک را برهم زده مجارها را تحریص بجنگ نماید ممکن
نشد لهذا در انعقاد مصالحه عجله کرده به انجام رسانیدند کاردینال فورگاکس مدعی شد بر اینکه چون از اهالی
قریه‌های مزبوره واگذار علیوبها میشوند نه باید مالیات بعثمان انجیل بدهند کلزل در جواب او گفت که از طور
که اشرف شیخ ممالکت است سالهای بسیار خراج گذار دولت عثمانی بود در هرحال مجلس گفتگوی مصالحه در وین
منعقد شد احمد آقا و کهیا علی پاشای افلاق و کراسیانی از جانب دولت عثمانی با کاردینال فورگاکس و کاردینال
کلزل و جمع کثیری از امنا و روسای دولت امپراطوری مشغول مذاکره عمل مصالحه گردیدند و بعد از گفت و شنید
مصالحهٔ ستیواتوروک را در دوازده شرط از برای مدت بیست سال تجدید نمودند در آن مصالحه قرار گذاشته
این شد که در این مدت یعنی بعد از وقوع مصالحه هرچه پلنقه یعنی قلعهٔ کوچک از طرفین ساخته شده باشند
خراب نمایند و مالیات و دهات و قرای متنازع فیه تعلق بعثمانیان داشته باشد و اسرای طرفین را
رد نمایند و از برای حفظ و حمایت عمل تجارت قونسولهای چند معین و برقرار شوند امضای امپراطور داده شد
که در آخر سال و امضای سلطان در چند فقره با اصل نسخه اختلاف داشت مجدداً وکلای طرفین از برای اصلاح عمل
در رفع اختلافات جمع شده در مقام مذاکره برآمدند و مصالحه‌نامهٔ تازه نوشته با امضای طرفین رسانیدند بار دیگر در وین
هرمن دگرزن به اتفاق بزارکالو و صد و پنجاه نفر متعلقه همراه مأمورین عثمانی احمد آقا و کراسیانی به سفارت باب عالی

روانه گردیدند در افلاق علی پاشا حکمران آنجا با کمال احترام از ایشان پذیرائی نمود و روزی صد و پنج
قرش از برای مخارج سفرهٔ سفیر رسید او و پاشای مشار الیه بنا بخواهش ایلچی سه نفر از محبوسین را باکنت ایروولانی
که او نیز در حبس و زنجیر بود استخلاص داد سفرای انگلیس و فرانسه و هولاند و وندیک سفیر امپراطور را از اسلامبول
بمسافت نصف میل استقبال کردند و در زمان ورود بپای تخت سوار اسب شده در میان کهیا احمد آقا و چاوش
باشی حرکت میکرد شش نفر از جوانان نجیب سواره سفارت با بیرق طبل و شیپورچی و بیدق کشاده که در یک طرف
آن صورت عیسی با صلیب و در طرف دیگر شکل عقاب امپراطوری نقش بود از پیش روی سفیر روانه بودند این وضع
تازه که تا آنوقت هیچ سفیری جرئت نکرده بود با آن طور وارد اسلامبول شود اهل شهر را باضطراب انداخت زیرا که
غیب گویان قدیم خبر داده بودند که هروقت بیدق صلیب حضرت عیسی در اسلامبول ظاهر شود علامت
انقراض دولت عثمانی خواهد بود و نیز چهار هزار چیف در شهر منتشر شده بود که در کلیساها و تکایا و خانه‌های عیسویان
اسلحهٔ بسیار از برای خروج یونانیان پنهان کرده‌اند و قزاقها از طرف دیگر حمله خواهند کرد و شهر اسلامبول را
ژزوئیت‌ها متصرف خواهند گردید لهذا سفیر امپراطور را حبس نظری کردند و خانه‌ها و کلیساها را بازدید نمودند
و سلطان خود با قراولان خاصه شبها در شهر گردش میکرد نایب بسقبوس غلطه را بجهة نوشتجات که در نزد او یافتند
بدریا انداختند و چهار نفر از ژزوئیت‌ها را در قلعهٔ یدی قله حبس نمودند چون بی اصل بودن خبر ریگوره محقق گردید
ایلچی از حبس نظر درآمد و میل داشت از او ترضیه بخواهند اگرچه آنچه دلخواه او بود معمول نداشتند لیکن باطناً خوش وقت بود
از اینکه اول سفیری که از دول عیسوی با بیدق و طبل و شیپور وارد اسلامبول شده و بواسطهٔ شکل صلیب و نقش عقاب
مسلمانان را مشوش و مضطرب ساخت او بود و غیب گوئی متوسط شخص او معمول آمد
پس از آنکه سفیر مزبور به مین قایم مقام رفته مکتوبات امپراطور و کاردینال کلزر را به او داد ایلچی دربار
وین نمود او را به شرف شدن حضور سلطان بار دادند در همانوقت دو هزار نیزه سر با شصت علم و شصت نفر سیاه
از عمده صورتکان ایرانیان بیش بیش احمد پاشا و کراسیانی وارد اسلامبول گردیدند این علامات فتح و غلبه بتوسط

بتوسط فراری مجارستانی تکلی که در این وقت حاکم وان بود بدست آمده بودند دوازده نفر از حاملین هدایای ایران
ونه دسته نفر از اتباع سفارت امپراطور را اختنه‌های فجار پوش بند نمودند سفرای اطریش بشرف دست‌بوس سلطان
مشرف گردیدند لیکن بمهمانی متداوله دعوت نشدند زیرا که خواسته بودند بفهمانند که هنوز همه کارها با امپراطور بطور داد و ستد
به انجام نرسیده اند اگرچه هدایایکه تقدیم نمودند شصت و هزار فلورن ارزش داشت اشکالات عمده کار در خصوص
ترانسیلوانی باقی مانده بود سفیر اطریش در ترده مقام و در حضور ایلچی ترانسیلوانی شکایت میکرد از اینکه بطلن جابت کرده
قلعه‌های ارادو ولیپا را بتصرف پاشای تمسوار بداده و بلاستی ایلچی ترانسیلوانی مدعی بود بر اینکه ترانسیلوانی از
متصرفات مالکانه باب عالی میباشد و امپراطور را حقی در مداخله اینجا نمی‌باشد و اتراک شکایت میکردند از اینکه
هومونه تاج بوگسکه را تسلیم امپراطور نمود و رادول که میخواست با زور داخل ولایت بغدان شود دولت اطریش
او را آزادی داده مرخص نمود کرزنی در جواب این ایرادها گفت که تاج را نایب السلطنه مجارستان به
امپراطور تسلیم کرده و هیچوقت از یاغیان باعالی تقویت نشده است رادول یک تذکره از برای مسافرت
خواست که اولیای دولت باو داده‌اند بعد از این گفتگوها کرزنی خواست از اسلامبول برود جازه روش
باو داده نشده و سزارگالو با یک عهدنامه تجارتی اذن مراجعت حاصل کرده برفت و این اول عهدنامه بود که در عمل
تجارت فیمابین باب عالی و دولت اطریش تنظیم آورده شد کرتشیانی که ملقب بلقب دوک فلورنس
و بارونس شده با تحف و هدایا مامور سفارت وین شد و باتفاق سزارگالو روانه گردید در همین وقت کرزنی براتی
دستورالعمل تازه که باو رسیده بود از باب عالی خواهش داشت سندی که در زمان شوریدن بوگسکه مجارستان را با ترک
واگذار کرده بود معدوم الاثر نمایند چنانکه در خصوص تعلق حمایت یاغیان مجارستان از میان برداشته شده و
امپراطور اطمینان بدهد از اینکه هیچ خیال ندارد که از برای خاطر بعضی دوک‌ها خود را داخل جنگ و جدال نماید و نیز خواهش
امپراطور این بود که چون علی پاشا حاکم افان وفات کرده است احمد پاشا حاکم قانیژه بجای او فرستاده شود
لیکن سلطان بعد از فوت علی پاشا فورا نقاش حسن پاشا را بحکومت افان فرستاده بود باب عالی قلعه‌های

فولک

فولک و نویگراد و وزخن را که مجارها به بی‌حسابی و ظلم تصرف کرده بودند مطالبه مینمود و بعلاوه
میخواست وزن در عوض بولوند وار به باب عالی داده شود و سزارگالو وعده داده بود که با امپراطور
در این باب گفتگو نماید قزلرآقا که در این وقت مرجع کلیه در امور دولتی داشت استار زیرک کاشتر امپراطور
را احضار کرده از فرستادن کونت الثان به مملکت لهستان شکایت کرد گمان قزلرآقا این بود که
امپراطور میخواهد با آن دولت بر ضد نیت باب عالی اتفاق نماید و بتحریک بطلن مفتی نیز از همین نوع اظهارات
با استار زیرک بمیان آورد کرزنی چون دید با این همه گفتگوها نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و در برقرار کردن
قونسول‌ها که مخصوصا باو سفارش شده بود هیچ قراری داده نمیشود از سلطان مرخصی حاصل نموده با وزیر و
مفتی نیز وداع کرده بطرف وین روانه گردید در افان به بهانه اینکه یک دختر جوان ترک را دزدیده اند
با سفارت بدرفتاری کرده بعد از غارت کردن و کتک زدن همه را محبوس نمودند تا آن دختر پیدا شود
کرزنی در محبس باشد بود تا وقتیکه از جانب امپراطور کاغذ و فرستاده مخصوص از برای استخلاص او نزد پاشا آمد پاشا
او را مرخص کرد لیکن سه دختر جوان که دو نفر آنها از اعراب مغربی بودند و ایلچی آنها را خریداری کرده بدین عیسوی
درآورده بود ضبط شده دوباره بدین اسلام رجعت نمودند

در وقتیکه وزرای مختار با کاردینال کلزل در وین مشغول تجدید مصالحه سیتوا توروک بودند سلطان احمد در
اسلامبول بواسطه عارضه چند روزه جهان آریت را وداع نموده بدار بقا رفت بیست و شش سال از عمر
او رفته چهارده سال سلطنت کرده بود در سنه ۱۶۱۷ مطابق سنه ۱۰۲۷ هجری وفات کرد این سلطان بسیار ضعیف النفس و
بی عزم بود آنچه گفت و آنچه کرد بتحریک و تلقین خواجه و مفتی و زنهای حرم و قزلرآقا بود خود شخصه رای و عمل
معین مستقیمی نداشت نعیما مورخ عثمانی از عدالت و رافت و رحمت او تعریف کرده است بعضی از
اعمال او تصدیق عدالتش را مینماید لیکن بسیار بیرحم و خونریز بوده است زیرا که درویش
دیوانه را سر برید و یکی از صدراعظم‌ها را بعد از آنکه با طناب خفه کرد دید هنوز جانی

دارو بدست خود سر از تنش جدا کرد بسیاری از وزرا را بقتل رسانید دعاوش در خصوص خواجه‌های حرم
این بود که ایشان را مسموم ساخته میکشت و برادر خود مصطفی را بجهت آنکه در قتل او فالهای بد زده میشد هلاک نخواست
از بی‌ظلمی سلطان احمد نیز نمی‌توان تعریف کرد زیرا که حالت بی‌ظلمی او در حق ناصح باشد و تمسکات وی معلوم کردیم
چیزیکه از سلطان احمد شایسته تعریف و تمجید است بناهای خیریه اوست و قانون‌نامه ایست که دو سال بعد از
فوت او علی مؤذن زاده انتشار داد دو شخص مجهولی یحیی نام که با سلطان احمد ادعای برادری کرده در لباس و
مذهب کشیشان پایتختهای لهستان و فرانسه و ناپل و فلورانس و روم را گردش کرد و طلب امداد و
اعانت نمود معلوم شد که یکی از رنود یونانیان بوده است از هفت نفر پسران سلطان احمد سه نفر آنها که عثمان
ثانی و مراد چهارم و ابراهیم اول باشند به تخت سلطنت جلوس کردند عثمان و ابراهیم با شورشیان از فراز
تخت به تخته تابوت کشانیدند و چهار نفر دیگر را که محمد و سلیمان و حسین و بایزید نام داشته برادران ایشان که بپادشاهی
رسیده بودند بقتل رسانیدند از این قرار سلطان احمد در پادشاهی و پدری هر دو بدبخت واقع شده است شقی‌تر
در پسران او از قراری بود که مذکور داشتیم مفتخرین ایشان مراد چهارم درنده‌ای
سفاکی بود که میخواست خرابیهای بنای دولت عثمانی را که پدرش
وارد آورده بود با خون خلایق اندود و ترویج نماید

باب چهل و چهارم

جلوس و عزل سلطان مصطفی اول　نشستن عثمان ثانی بجای او　و انعقاد مصالحه با دولت ایران　روابط دولتی
با دول اطریش و انگلیس و فرانسه و روسیه و لهستان و فاش و ایران　عوض کردن صدر اعظم　فوت سلطان
و اتمک چی زاده　مردن کراشیانی　آمدن سفرای مجارستان و بوهم و اطریش به اسلامبول　حشی‌گریها و ستمهای
علی پاشای صدر اعظم　قتل سلطان زاده محمد　منجمد شدن و یخ بستن بوغاز اسلامبول　مردن علی پاشای صدر اعظم و

ااز

و برقرار شدن حسین پاشا بجای او　یورش لهستان و مصالحه با آن دولت　تولد شاهزاده
ولیعهد　آمدن سر طوماس رو برسم سفارت از دولت انگلیس　سبب ناخوشنودی لشکر و ملت
از سلطان عثمان　شوریدن ینگچریان و سپاهیان در میدان اسب دوانی و سرای نشاندن
سلطان مصطفی به تخت پادشاهی　بردن سلطان عثمان سربازخانه و کشتن او

از روز ایجاد دولت عثمانی تا این زمان که مدت سیصد سال میگذرد چهارده نفر از این سلسله جلیله بنوبت
که سنه ۱۰۲۷ هجری باشد سلطنت کرده اند و در این مدت تاج و تخت پادشاهی بلافاصله از پدرها به پسرها
انتقال یافته بود زیرا که هر سلطانی به تخت نشست موافق قانون محمد فاتح برادران خود را اول بقتل رسانید
و از برای اولاد خود عمی که اسباب غم باشد باقی نگذاشت لکن بعد از وفات سلطان احمد چون برادر او مصطفی بواسطه
ترحم سلطان باسباب دیگر در قید حیات بود و اکبر اولاد سلطان عثمان محسوب میشد به تخت سلطنت جلوس کرد اگرچه این شاهزاده
بجهة ضعف دماغ و قلت عقل نمی‌بایست از برای سلطنت انتخاب بشود زیرا که موافق قانون دولتی اسلام پیشوا و امام مسلمانان
باید از نقصان عقل و خلقت و الحاد و کفر بری باشد بالجمله مصطفی را بعد از سه ماه از تخت برداشته عثمان ثانی پسر احمد اول را بجای او
نشاندند مصطفی مدت چهارده سال در محبس زندگانی کرده هوای غلیظ زندان انوار هوش و زکاوت را در وجود او خاموش نموده و
قوای جسمانی و روحانی او را به تحلیل برده اصراف درک لذاید حیوانی رگ و ریشه قوای رتبه اعلای انسانی را از وجود او محو و فنا کرد
از حالت بشره او که صورت باریک و رنگ پریده و چشمهای درشت فرورفته و ریش سیاه بسیار تنک و نظر وحشت آلود که
داشت مقدار عقل و هوش او سنجیده میشد بعد از آنکه در مسجد ایوب شمشیر سلطنت را بکمر بست و قبولها جداً خود را از بارت نمود
و انعام جلوس را به ینگچریان و سایر طبقات لشکر بداد اول کار دولتی او این بود که حکومت مصر را به امیر آخور بزرگ واگذار
کرد و بشرط آنکه دایه سلطان را در سلک ازدواج در آورد قاپوچی باشی را حکمران دمشق کرده و قپوچی باشی را حکمران قاتانی
نمود و قزلراق مصطفی که در عهد سلطان احمد در امور دولت حیثیت بی اندازه داشت و حال میرسید والده سلطان او را از رخ

به اولیای دولت بروز داد که مشغولیات مخصوص این سلطان بدبخت آنست که مسکوکات طلا را برای طعمه
ماهیان بدریا میریزد و شیخهای بزرگ که میخواستند سفاهت مصطفی را از علامات تقدس جلوه داده وجود شان برای اسم
او حکمرانی نمایند والده را از خیانت قزلراق باخبر ساخته گفتند باید او را اخراج نماید لیکن گریه و زاری و التماس این
خواجه مزوّره در مصطفی را از ان کار باز داشت و قزلراق با او در عثمان سازش کرده باتفاق ینیچری و سپاهی مهرپاشای معلم
قرار عزل مصطفی را بداده و به بهانه دادن مواجب قشون بزرگان دولت در دیوان حاضر شده مصطفی را در عمارت سرایگون
او بود محبوس ساختند و عثمان را بطور سلطنت بامرا و لشکریان نموده و بجای او نشاندند این واقعه در بیست سیم
شانزدهم سال ... سنه ۱۰۲۷ هجری اتفاق افتاد و لشکریان مطالبه کردن انعام جلوس نمودند ازین جهت سلطان
و در مدت سه ماه خزانه را خالی کرده شش میلیان دوکا به لشکر انعام دادند

در روز جلوس عثمان ثانی محمد گرای خان تاتار که از شکارگاه او رفته به محبس یدی قله فرستاده شده بود تدبیر
کرده از محبس فرار نمود به بهانه اینکه میخواهم میرزاهای خود را از برای تبریکات روز شمشیر بستن سلطان آماده نمایند بقدر
سی چهل اسب داخل قلعه نموده در میان حیاط قلعه میرزاها را سوار کرده و خود نیز بر اسبی سوار شده قاعده در شب عید
ایوب را بایشان می آموخت و باین بهانه اسبها را گرم میکرد و یکمرتبه رو بفرمان ده قلعه که در پهلوی دروازه
نشسته بود کرده گفت آقا اگر من بخواهم فرار کنم تو چه میکنی آقا هنوز جواب نگفته بود که محمد گرای از در بیرون رفته
با اتباع خود از دروازهٔ شهر خارج شده بطرف تاتارستان تاخت کرد صوفی محمد پاشای قائم مقام مدیر پولیس را با
یک کشتی سبک از راه دریا مأمور نمود و اسکندر پاشا را با سواران تند رو از خشکی به تعاقب او فرستاد اسکندر پاشا
در تنگه باباداغی در سرحد بلغارستان بخان تاتارستان برسید خان ساریه خود را بمیان آب انداخت عثمانیان
او را از آب بیرون کشیده به اسلامبول بردند و در قلعه یدی قله محبوس ساختند بطوریکه محبوس کردند شاهین گرای برادر
خان سابق را که بعد از قلعه شکارگاه فرار کرده بایران رفته بود چون خبر جلوس تازه را شنید از شاه عباس
اذن مراجعت بخواست شاه عباس نیز مرخص کرده کمال التفات و مهربانی را در حق او بجا آورد و چون یکجا ...

اب بود

اسب شود شاه دست برکاب او کرده خنجر بخشید و بشوخی با او گفت خان زاده اگر عثمانیان تو را سردار کرده بجنگ من
بفرستند خواهی آمد یا نه خان زاده گفت البته می آیم شاه فرمود شمشیر بروی من میکشی گفت می‌کشم بعد از جلوس مصطفی اول
فوراً ایلچی ایران را که در اسلامبول محبوس بود مرخص کردند و در همان وقت قاپوچی باشی سرای را که داماد مفتی بود با تحف و هدایا و
کاغذی بخط سلطان جهة شاه مقرر کرده به شکارگاه فرستادند لیکن بگشت جانی بک خان تاتار برغم قپی باشی و قرار داد
و جمعی از سرداران روم آزموده مجرب با بکلربکیان دیاربکر و وان و سیواس و روم ایلی و حلب و اردنه و سواران جمعی
ایشان از وان روانه شده هفت روزه راه را دو روز و نصف طی کرده بصحرای سراب در آمد قرچقای خان حکمران
تبریز که در کمین گاه جنگجوئی نشسته خان تاتارستان را با لشکرهای تاتاری و عسکرهای عثمانی بطرف خود کشیده بود صف قتال
برآراست جنگی مردانه و جدالی دلیرانه کرد صحرای سراب از خون دشمنان سیراب شده بکلربکیان روم ایلی و دیاربکر
و وان با جمعی از سنجاق بکان نامی در میدان جنگ کشته شدند و خان تاتارستان بواسطه رشادت بکلربکیان
جلادت ایشان از مهلکه بدر برد مفتی و قاضی عسکر تاتار با ... خان تاتارستان بقتل رسیدند قرچقای خان پانصد نفر اسرا را
گردن زده سرهای آنها را بحضرت شاه روانه داشت چون خبر شکست خان تاتارستان باردوی خلیل پاشا رسید پاشا از
برای رفع خوف لشکر خود و منع جری شدن دشمن مصمم شد بر اینکه عقب نشینید بطرف اردبیل که شاه در آنجا بود
حرکت نماید شاه عباس بجهة اینکه کار جنگ را بمصالحه بکشانند کاغذی بصدر اعظم نوشته بمصاحبت قاسم بک
که از شدت بلندی دماغ او را بوزون قاسم میگفتند نزد شاه روانه داشت و شاه در کاغذ خود اگرچه اشاره
به شکست تازه عثمانیان کرده بود لیکن سبب شکست آنها را طمع اخذ غنیمت قرار داده بود و از مکاتبات
مکرر شاه چنان استنباط می شد که بوقوع مصالحه با میل نیست بوزون قاسم در روزی باردو وارد
شد که باد و طوفان شدیدی اردو را فرو گرفته بود و در خطبه که در مجلس دیوان بیان
کرد شرح مبسوطی از شکست عثمانیان و دلیری ایرانیان بطور لاف و گزاف تقریر نمود
و بنای سرزنش عثمانیان را گذاشت در اینکه سخن صلح بیان آورده غارت

کران را بولات مدتی روانه میدارند دلاور پاشای وزیر از بابت
سخنهای خفت آمیز بورون قاسم را تغییر داده باشد پرسید با وجود همان
شتاقی که داشت میورزد یا سبک تر شده است باقی پاشا که مرد لطیفه
گوئی بود جواب داد که امروز از هیچ طرف بادی نمی وزد که از دماغ قاسم
اهل مجلس از شنیدن این سخن طوری بخنده درآمدند که بورون قاسم ساکت
گردیده مجلس که سخنهای شیرین را دوست میداشت از شنیدن لطیفه
باقی پاشا که در حق رسول او گفته بود بسیار محظوظ شده سه قطار شتر که
حمل آنها پشم بود از برای باقی پاشا فرستاد در هر حال چون اردوی قشون
عثمانی از شهر اردبیل که مقبره جد شاه در انجا واقع است بمسافت زیاد
دور واقع نشده بود ایرانیان در انعقاد مصالحه چندان ایرادی وارد نیاو
ردند و مصالحه بطوری که درین اواخر منعقد شده بود ممضی گردید فقط د
دویست بار ابریشم که در آن وقت دولت ایران متقبل شده بود
حالا در یکصد بار قرار گرفت (۲۶ سپتامبر ۱۶۱۸ مطابق سنه ۱۰۲۸) آنوقت شاه
آذوقه بلشکر عثمانی رسانده از برای صدر اعظم و روسای لشکر تحف و هدایا
فرستاد و صدر اعظم لشکرها را در ارزنة الروم مرخص کرده بعضی از آنها را
بقشلاقهای آن حوالی فرستاد و خود به توقات رفته زمستان را در انجا بسر برد
و کاغذهای التفات از اسلام بول از برای او فرستاده شده بود چون
به اسلام بول رفت منصب صدارت را از او گرفته سیم بار قاپودان پاشا گردید
احمد قاپوچی به وین فرستاده شد تا خبر فوت احمد و جلوس مصطفی را برساند

در کاغذ

در کاغذ سلطان رجعت دادن کهنه احمد و گراشتیانی در رسم سفارت در وین (۸۵۰)
مانده بودند خواهش شده بود و در ۱۶۱۷ مطابق سنه ۱۰۲۷ هجری سفرای مذکوره
اصلاح نامه را که در خصوص دهات متنازع فیه نوشته شده بود مضا داشته
مصالحه ستیوا تورک را قرار داده بودند به همان اصول و اساسی که در
زمان وقوع مقرر شده بود باقی و برقرار ماند و مصالحه نامه تقریباً در زمان جلوس
سلطان بامضای طرفین رسید مولاًر از جانب دولت اطریش بسفارت
اسلام بول مامور شد تا تهنیت جلوس به سلطان عثمان گفته مصالحه نامه مضا شده را
تسلیم نماید سفیر مزبور چون باسلامبول رسید اولیای دولت اذن ندادند
که با علم گشاده داخل شهر شود با موزیکان فقط وارد گردید بنا بخواهش مولاًز
فرامین بعهده حکام سرحدات صادر شد که شروط مصالحه جدیده را ملاحظه و مراعات
نمایند و نیز استرداد شهر لیپا را که بطلن بتصرف اتراک داده بود در صدد
مطالبه برآمد و این خواهش او ظاهراً چنان معلوم میشد که مقبول واقع نخواهد گردید
زیرا که این عمل در عهد سلطان احمد بتوسط قزلر اغاسی انجام یافته بود و مشار الیه در انوقت
نیز در کارها دخالت کلی داشته بهمه امور دولتی به دستیاری او میگذشت در هر حال
بطلن در نظر اعالی قرب و منزلت سابق را نداشت زیرا که فرستاده های
او خواسته در زمان ملاقات سلطان بر وکلای راکوزی تقدم بگیرند اولیای
دولت ایشان را بعد از وکلای مذکور وا داشتند　گراشتیانی
مدت مدیدی بود دختر مترجم اول دولت ونه دیک را خواستگاری میکرد
و به او نمیدادند در انوقت بحکمرانی و پرنسی ولایت بغدان برقرار گردند

داوید شریان کس بقا امپراطور اطریش زیاد از او حمایت میکرد
برد و سعی و خواهش ایلچی اطریش انگلند در پسر رادول را که مرزیلا
بیرون کرده بود بحکومت افلاق برقرار گردید

در زمانیکه مولاّز ایلچی امپراطور در اسلامبول توقف داشت
وکلای یا اعیان بوهم به بابعالی آمده مستدعی شدند که مملکت بوهم را به خراجگذاری
خود قبول فرماید و از طرف دیگر اعیان مجارستان عریضه به بابعالی فرستاده
متوسط ایلچی امپراطور از ظلم و بدرفتاری اتراک درباره رعایای خراج
گذار عثمانی که از زیادی مالیات بفلاکت و پریشانی افتاده بودند اظهار تظلم
و شکایت کرده بودند و نیز خواهش داشتند که قلعه ها و پلنقه ها که طرفین
ساخته بودند بحالت حالیه باقی بماند درینوقت امپراطور ماطیاس
وفات کرد و فردیناند ثانی که بجای او نشسته بود امضای مولاّز سفیر
اطریش را در عمل مصالحه تصدیق نمود و مشارالیه بعد از آنکه هر ده ماه در
اسلامبول توقف کرده بود به وین مراجعت نمود و یک نفر چاوش
همراه او مأمور گردید تا امپراطور تازه را تهنیت جلوس بگوید چاوش
مصطفی مأمور وندیک شد تا خبر جلوس مصطفی اول را برساند و چهار
ماه بعد از آن باز چاوش محمد مأمور گردیده خبر جلوس عثمان ثانی را بدولت
جمهوری برسانید مجلس سنا (اعیان) فرانیسکو کونتارانی
را جهة گفتن تهنیت و تجدید مصالحه مأمور سفارت اسلامبول نمود مشارالیه
هر دو خدمت را انجام داده معاهدات دولتی و تجارتی وندیک را تجدید کرد و

(۸۵۲)
به امضا رسانید و بدادن هدایای نفیسه از قماشهای حریر و مخمل های اعلا اسعد نقشی را
محب مخلص دولت جمهوری گردانید و باین واسطه مشارالیه باتفاق قزلر آغا در
خصوص انعقاد مشارکه دولت اسپانیول که صدر اعظم و کراشبانی واسطه بودند مانع
شده نگذاشتند وقوع یابد بعد از مراجعت کونتارانی و توقف مورزونانی
بطور سفیر مقیم عهدی را که با سلطان احمد در خصوص طایفه اسکوک بسته شده
بود و قرار بود که یکی از شروط مصالحه امپراطور انتظام عمل ان طایفه باشد تجدید نمود پادشاه
فرانسه که بجهة اخذ و گرفتاری مترجمین سفارت آن دولت رنجیده بود همراه چاوشی
که جهة اخبار جلوس عثمان ثانی بدولت فرانسه رفت سلطان کاغذی در خواهش ترضیه از
برای پادشاه فرانسه فرستاد و چاوش مزبور در عروسی خواهر پادشاه که کریستین
نام داشت با حکمران ساوا حضور داشت و بعد از عروسی بدولت انگلیس رفته
اخبار نامه جلوس سلطان را در عمارت ویت هال بپادشاه آن دولت رسانید

چون لهستانیها قلعه روزو و ارا استحکام داده بودند پانزده هزار تاتار
بمملکت لهستان تاخت کردند و ایلچی لهستان از این بابت در بابعالی اظهار شکایت
کرد لهذا صدر اعظم خلیل پاشا بخان تاتارستان جانی بک خان نوشت که تاخت و
تاز را در سرحدات لهستان موقوف و متروک بدارد و سال دیگر یکنفر سفیر از لهستان
به اسلامبول آمد تا تفصیل فرار کورکی و تاخت و تاز قزاق را بیان نماید لیکن
نتوانست آتش تغیرات اولیای دولت را از التهاب فرونشاند کراشبانی
تکلیف کرد که در این کار واسطه شود با این احوال باز به اسکندر پاشا حکم شد که بر سر
قزاق با حمله ببرد بعد از آن متوسط سفیر شیر شیموندیسم که ستانیس لاس زراونسکی

نام داشت و ژاک سُوبِ یِسکی پدر ژان سیم مصالحه منعقد گردید

اولیای دولت عثمانی بآمدن سفرای جرال سلیمان به اسلامبول خیلی اهمیت
می بستند شیخ عبد العزیز از جانب سلطان فاس و مراکش از برای ادای تهنیت جلوس
آمده خواهش داشت که دولت عثمانی زیان و خسرانی را که کفار در عراب و دریای
احمر به تجار روس فرنگ وارد می آورند موقوف و متروک بدارد و بعضی هدایا از اسلحه خوب
و قمشه مرغوب تقدیم نمود هدایای سفیر دولت ایران خیلی نفیس و گران بها بودند
از جمله آنها صد بار ابریشم و چهار زنجیر فیل و یک کرگدن و یک دستگاه چادر و ده پوست پلنگ
و سی و هفت عدد پوست وَشَق و شش عدد پوست روباه سیاه و سی و دو دست لباس
زری و بیست و چهار دست مخمل و نه دست کمخا و غیره و غیره بودند وقوع مصالحه بتوسط صدر
اعظم خلیل پاشا که در آن وقت مختار کل بود انجام پذیرفته بود لیکن از برای امضا و تصدیق
سلطان چندین مکاتبه در میان صدر اعظم جدید محمد پاشا و وزیر شاه عباس تازی خان و حاکم
ایروان امیر گونه خان رد و بدل گردید آخرالامر قلعه آخسقه را که ایرانیان مطالبه میکردند در تصرف
عثمانیان باند و در عوض آن درتنا و درتنک از حکومت بغداد موضوع شده به
ایرانیان داده شد و قرار بر این شد که ایرانیان حاکم هُوَیزه و جهاز از اطاعت عثمانیان منع نمایند
و شمخال داغستان را مشوش نسازند و اسرای طرفین استرداد شود و مردم را از
سَبّ خلفای ثلثه و عایشه عفیفه ممنوع بدارند (۲۹ سپتامبر سنه ۱۶۱۹ مطابق سنه ۱۰۲۹ هجری)
اندکی بعد محمد پاشای صدر اعظم از صدارت معزول شده علی پاشای ملقب به گُزَلجه
و چلبی که معنی مقبول و ظریف میشد بجای او منصوب گردید خلیل پاشا که جنگ
ایران را ختم کرده بود نیز معزول گردید زیرا که سلطان عثمان بجهه اینکه نتیجه در اول

(۸۵۴)

مصطفی را تخت نشانده او را از سلطنت محروم ساخته بود او را در نزد خود مقصر و
خاین میدانست و در حق اسعد مفتی نیز کمال بیلطفی را داشت مع هذا او را در منصب خود
برقرار گذاشت و چیزیکه زیاده مایه اندوه خاطر مفتی گردید این بود که جمیع اعمال متعلقه به
علما را از او گرفته بخواجه عمر افندی معلم سلطان واگذار کردند و از برای مفتی جز دادن
فتوی کار دیگری باقی نگذاشتند خلیل پاشا که از سیاست سلطان زیاد واهمه داشت خود را
بجوار شیخ بزرگ اسکوتاری شیخ محمود که بسیار عظیم الشان و محترم بود در انداخت و آن
شیخ بزرگوار که جان جمعی از بزرگان را از مهلکه نجات داده بود در حق خلیل نیز توسط نمود
سلطان با موعظه از سیاست او درگذشته منصب صدارت را بعلاوه قاپودان پاشالغ
باو مرحمت فرمود و در این سال پانزده نفر اهل بدعت پیدا شده اختراعات تازه در
دین کردند از آنجمله شارکت در مداخله بانسوان بود بفتوای چشمی محمد افندی همه
آن گمراهان را گرفته با عقوبت بسیار بسیاست رسانیدند و نیز در این سال سکوکی
که ده آسپر ارزش داشت سکه زده رواج دادند

صدر اعظم تازه گُزُل علی پسر احمد بیگلربیگی تونس بود در اول سنجاق بیک
دمیاط شد پس از آن بیگلربیگی یمن و تونس گردیده بعد بوزارت دیوان رسیده سنجاق
های مُورِه و قبرس نیز باو واگذار بودند چون منصب قاپودان پاشائی دو باره
به علی داده شد شارالیه بعد از آنکه بدریا نوردی در آمد شش فروند کشتی از دشمنان گرفته داخل
بندر اسلامبول گردید و بیست نفر اسیر را لباس فاخر پوشانیده بر دوش هر یک از آنها
یک کیسه وجه نقد نهاده تقدیم حضور سلطانی نمود و سلطان در عوض این خدمت خلعت های
فاخر با یک زنجیر طلا از برای علی بفرستاد و محمد پاشای صدر اعظم بر علی حسد برده سفرای دول

اروپا را تحریک کرده بانکه از علی شکایت کرده اظهار بدارند که آنچه پیشتر به پیشکش کرده است
ده یک غنایمی که بغارت برده اند نمی شوند علی چون از مطلب مطلع گردید اول پنج کیسه پول نقد
دهان صدر اعظم را محکم ببست به دادن پیشکش های پی در پی و عرض کردن سخنان تملق آمیز
سلطانرا بقدری فریفته خود ساخت که منصب صدارت را باو تفویض نمود و صدر اعظم سابق را
نفی بلد کرده بولایت حلب فرستاد و جلیل پاشا را جریمه کرده شصت هزار دوکا بگرفت محمد پاشا
در شهر حلب شرمنده و غریب و بی معین و بی یاور وفات نمود او را در قبری که خودش در
جوار تکیه شیخ ابوبکر ساخته بود مدفون نمودند تقرب علی روز بروز زیاد شد و تسلط او
در وجود سلطان بقدری بالا گرفت که هر که را با سلطان راهی بود یا براه عدمش فرستاد یا از حضرت
سلطان مطرود و محرومش ساخت اموال قپی باشی دفتردار را ضبط کرده خودش را در قلعه یدی قله
محبوس ساخت بعد از آن بجزایر بحر سفید نفی و طردش نمود قزلر آغاسی قره درقه هر توانا که در وجود
سلطان احمد سلطان مصطفی تسلط کامل داشت و سلطان عثمان را بتخت نشانده بود اموالش را
ضبط کرده خودش را بمصر فرستادند خواجه عمر معلم که منصب مفتی را تصاحب کرده بود حکم شد بزیارت مکه
برود در وقتی که مشارالیه بخواهد بکشتی نشسته روانه اسکوتاری شده بمکه برود مژده فوت علی پاشا را
از برای او آوردند خواجه مشارالیه فوراً مراجعت کرده بسرای سلطانی رفت

در سال اول سلطنت عثمان ثانی سلطان بنای معروفه مشهوره که بمدت [illegible] داشت

سال در ایام سلطنت شوهرش مراد سیم و پسرش محمد سیم در دولت عثمانیه پادشاهی و حکمرانی
کرده بود وفات یافت اند که بعد از او وزیر اعظم اتمکجی زاده (نانوا زاده) از دار
فنا بدار بقا شتافت اند که زمانی قبل از فوت ده میلیان آسپر از مال خودش جهة تعمیر
قلعه آوک کو و ساختن یک قلعه در دماغه قبل بوروان و در مقابل شهر آوک کو تعیین

نمود

(۸۵۶)
نمود و مفتی آن عصر را متولی بناهای خیریه که در اسلامبول داده بود و اریکلی وغیره داشت بنمود
و پس از فوت او صد میلیان آسپر در خانه او پیدا شد و ضبط دیوان کردند در زمانیکه
وزیر اتمکجی زاده در اسلامبول وفات میکرد کاردینال کلزل صدر مقتدر دولت
اطریش را ارشید وک فردیناند گرفته مغضوباً به تیرول فرستاد در این سال
در ماه ژوئیه (تموز) قره قاش محمد پاشا حاکم آفان خبر فرستاد که در ناحیه لاموراس سیاه
غلیظی پیدا شده و در وقت نصف النهار رابطه صاعقه هائیکه بشکل صلیب بودند بیک ناگاه
روشن شده سنگهای سیاه با صدای مهیب از میان آن فرو ریختند و بقدر دو متر بزمین
فرو رفتند و بعضی از آنها مقدار سه کنطال وزن داشتند مترجم گوید کنطال یا قطار از
اوزان قدیم فرانسه پنجاه کیلو وزن دارد و کنطال عشر یک صد کیلو میشود و تقریباً سه کیلو
یک من تبریز است از اینقرار سه کنطال که صد من تبریز میشود از بروز این علامات
آسمانی و ظهور یک ذو ذوابه در روزیکه سلطان احمد در آن روز وفات کرده بود اهالی
پای تخت قرین وحشت و تشویش گردیدند شکل آن ذو ذوابه مانند شمشیری بود که نوک
آن بطرف پای برگشته بود و نور سرخی برنگ خون از آن ذو ذوابه می تابید غیب گویان
آن علامات را دلایل وقوع جنگ با دولت ایران دانستند لیکن بعد از یکسال تغییر
عقیده داده دلیل بر جنگ لهستان و عداوت و لشکرکشی آن مملکت و شورشهائیکه
بعد از آن وقوع یافتند قرار دادند و یکی دیگر از غیب گویان عوام الناس گفته بود
که علائم دلیلند بر اینکه یکی از سلاطین شهر روم را مسخر کرده بعد از [illegible] سال بشمشیر [illegible] کشته خواهد شد
خیانت گراسیانی سبب حقیقی جنگ دولت لهستان گردید مشارالیه
چندین بار مکتوبات باطلی را که در شکایت از تاخت و تاز قزاق ها و لهستانی ها به

(۸۵۷) با بعالی نوشته بود گرفته به لهستان فرستاد و بطلش قسم خورد که در تلافی این خیانت کراسپانی را
تقبل نماید تا اینکه عزل او و نصب بیگ دیگر در والی افلاق را بجای او با بعالی حاصل نمود
و اسکندر پاشا حاکم ارکو مامور شد حکومت سلیستر را ضبط نموده سردار بغدان
باشد و با لشکرها به دفع لهستانیها که حامیان کراسپانی می باشند حرکت نماید و یوسف پاشا
بیگلربیگی روم ایلی و ترپاکی محمد سنجاق بیگ نیکوپولی و خضر پاشا سنجاق بیگ ویدین
که از اولاد میخال اوغلی بود با خان تاتارستان جانی بیگ خان و طوایف تاتار نوغای
مامور این یورش گردیدند برادر خان تاتارستان دولت گرای که منصب قالغایی
یعنی ولیعهدی داشت با شین بیت گرای دختر زاده محمد گرای که حکمران طوایف منصور اوغلی
بود و رئیس طوایف نوغوی دکان تمیر (خوندمیر) در این جنگ با خان تاتارستان
همراهی کرده بودند و اسکندر سرداری عساکر مزبور از رودخانه پروت عبور نموده ساحل
رود دنیستر (طورله) برفت و در نزدیک شهر یاسی که اردوی لهستانیان
در آنجا واقع بود اردو زد و میخال اوغلی خضر پاشا فرمانده آقین جیان پیش قراول بود اسکندر
پاشا صف جنگ برآراست خضر پاشا چون جسارت کرده زیاد پیش رفته بود به کمین گاه
لهستانیان افتاده دچار خطر عظیم گردید ترپاکی محمد بدون اینکه از طرف سردار حکمی باو برسد
حمله برده خضر پاشا را از مهلکه نجات داد و چون بمقام خود باز آمد سردار از او مواخذه
کرد که چرا بی حکم او بطرف دشمن حمله برده محمد در جواب سردار سخنان تلخ بگفت و سردار از
مقام دلجوئی برآمده او را ساکت نمود فردای آن روز هر دو لشکر صفوف جنگ برآراسته با هم
آویختند (۲۰ سپتامبر (ایلول) ۱۶۲۰ مطابق سنه ۱۰۳۰ هجری) کورحسین پاشا
با لشکر پیش جنگ بطرف دشمن حرکت کرد و میخال اوغلی از دنبال او روانه گردید

اسکندر

(۸۵۸) اسکندر پاشا به دولت گرای خان گفت که تو از اولاد چنگیز و وجود عزیز هستی از خطرهای
جنگ کناره کن و خود را بمهلکه میفکن چه بر سر لشکر پیش قراول تمام دولت گرای خان جواب داد
که وجود سرعسکر از برای لشکر حالت جان در تن را دارد و بهتر آن است که سردار در پناهی جسته خود را
در معرکه نبرد و از مهلکه جنگ محفوظ بدارد چون سردار در این باب اصرار نمود دولت گرای گفت اگر
سرداران حمله و یورش باو نمود هر با لشکر تاتار رجعت کرده به یورت خود خواهم رفت میخال اوغلی
با حسین پاشا و ترپاکی محمد بقلب لشکر دشمن تاخته در میان ایشان محصور ماندند لیکن تاتارها نجات آنها
حمله سخت برده همه را پریشان و پراکنده ساختند ده هزار نفر از لشکر دشمن در میدان جنگ کشته شدند
و باقی هرکه مانده بود خود را بطرف اردو کشانید کراسپانی فرار کرد و کچیای او بوجوک نام
گرفتار گردید اسرا و گرفتاران لهستانی را در پیش چادر سردار گردن زدند ژنرال لهستان سوله
نزد سردار فرستاده اظهار داشت که ما گمان میکردیم که با دشمنان قدیم خودمان تاتارها جنگ و جدال
مینمائیم و نمیدانستیم که سردار نیز در مقابل ما آماده مقابله و مهیای مقاتله میباشد حال از برای اصلاح
این کار برادرزاده پادشاه لهستان را با جمعی از بزرگان و اعیان لهستان برسم گروگان نزد سردار
میفرستیم و سردار نیز کانتمیر میرزا را با حسین پاشا در عوض آنها بطور رهن بما بسپارد تا بعد از آنکه آشتی
عمل مصالحه کروها را در باورا و رود دنیستر رد و بدل نمائیم و از برای انجام این کار صد هزار
دوکا نقد بسردار داده متقبل میشوند که همه ساله مبلغ معینی برسم خراج تسلیم خزانه سلطانی نمایند
کانتمیر چون از این مطالب مطلع گردید سلاح برتن پوشیده با قالپاق پاره مانند فیل مست بمجلس
سردار در آمد و با چشمهای سرخ خود بروی سردار نگاه کرده گفت مگر بطمع اینها ایلغار تو نیز کافر شده
مدت سی سال است که شمشیر من از خون پدران و پسران این جماعت همیشه سرخ رنگ بوده است
حال باید من خودم را بدست اینها بسپارم تا مرا زنده بر روی آتش کباب نمایند اینها کافرانی هستند

(۸۵۹) که جز با تیغ تیز و شمشیر خون ریز زبان دیگر با انها نباید گفتگو کرد انوقت با کمال غیظ و غضب از
مجلس برخاسته دیوانه وار بچادر خود رفت چنین پاشا نیز زیر بار کرو ریش نرفت بوجوق
کجای گراسیانی را منع چوبین در سوراخ آغلش کوبیدند انوقت لهستانیها شروع بعقب رفتن
نمودند و تاتارها ایشان را تعاقب کرده بکشتن و بستن مشغول شدند مدت هفده روز این
جنگ و گریز طول کشید تاتارها اسیر بسیار گرفته بعادت معموله خودشان با طناب گردن بند
اسبان انها را می بستند تا وقتیکه لهستانیها بکنار رود خانه دنیستر رسیدند انوقت جنگ و
شورش سختی در میان خودشان درگرفت عقیده بعضی آنست که محرکین شورش اشخاصی بودند که بواسطهٔ
تاخت و تاز انها این جنگ و لشکرکشی فراهم آمده بود و حال مقرر رسیدند مورد سیاست شوند لهذا
مردم را بشورش و اغتشاش کاری تحریک میکردند تا خودشان سالم بمانند لیکن مورخین عثمانی نوشته اند
چون سردار لهستان خواست با سواران لشکر از آب گذشته پیاده ها را بدشمن بگذارد
ایشان تمکین نکرده بسردار بشوریدند در هر حال تاتارها موقع را از دست نداده در آن حالت
حمله سخت کردند و شکست لهستانیها عمومی شده از هر طرف فرار میکردند غنیمت فراوان نصیب
تاتارها و عثمانیان گردید کانی یوسکی در رود خانه پروج غرق شد و سر کالکیوسکی را
دار از دو بکردانیده بعد از آن باسلامبول فرستادند و در بالای در بزرگ سرای میخ دوز کردند
کوتنیک پولسکی که اسیر شده بود در برج بوغاز بسفور محبوس گردید و کراسیانی وقتیکه
فرار میکرد در دست یکنفر دهاتی کشته شد سر او را از برای خانشین او الگ نذر بردند
همه لشکرهای دولت لهستان در این جنگ کشته و اسیر و معدوم الاثر گردیدند

در این سال عساکر بحری عثمانیان نیز خوش بخت واقع شده فتوحات کردند قاپودان
پاشا خلیل پس از آنکه سفاین خود را در ناوارن اصلاح کرد با چهل فروند کالیه بدریا در آمد و در آبهای

دوراز و

دوراز و دو فروند کشتی دشمن را که غله حمل کرده بودند مأخوذ داشت و به راهنمائی جاشوان
ان دو کشتی بطرف مانفردونیا روانه گردید شهر را غافلگیر گرفت و قلعه را بعد از سه روز
محاصره بیورش و غلبه تسخیر نموده با غنایم نامحدود مراجعت نمود چون در زمان یورش قلعه خرقه
شیخ محمود اسکوتاری را بر خود پوشیده بود فتح نامه هم از برای شیخ مشار الیه فرستاد و ماتیاز
در وقتیکه اسکندر پاشا بطرف بغدان میرفت قلعه تورزنیز را متصرف گردیدند قره قاش پاشا
حاکم افان باتفاق بطلن حکمران ترانسیلوانی که لقب پادشاهی مجارستان را نیز بخود می بست
قلعه وزن را در تلافی خلاف عهد کردن لسکان امپراطور و دست اندازی نمودن ایشان
بولایات عثمانی مسخر ساخت امپراطور که گرفتار حملات شدیده بطلن بود نتوانست در صدد
ممانعت اتراک برآید و سزار گالو سفیر اتریش که در اسلامبول متوقف بود هرقدر در این خصوص
طلب ترضیه و استرداد قلعه را نمود بجائی نرسید و خود را خوش بخت دانست از اینکه
در باب عالی توانست راه فیمابین یاغیان بوهم و مجارستان و اطریش را مسدود بدارد [illegible]
فی کر که از اتباع وکیل اعیان مجارستان بود یک نفر ترک را در طغیان مستی بقتل رسانید
عوام الناس از این حرکت بجوش و خروش در آمده مطالبه قصاص نمودند به قاتل یک ساعت
مهلت دادند تا خود را آماده کشته شدن نماید چون زمان مذکور منقضی گردید فی کر بدون واهمه
خود را تسلیم جلاد نمود تا سر از بدن جدا ساخت اگر چه دیدار وکلای یاغیان از برای سفیر امپراطور
سخت ناگوار بود سلطان را از ملاقات ایشان خوشوقتی کامل حاصل میشد و بهمین جهت ایشان را
در سرای محلهٔ داود پاشا بار داده بحضور طلبید سفیر اطریش سزار گالو با همه قدرتهای خود
در دفع دعاوی وکلای یاغیان میکوشید چون مشار الیه مریض و بیمار گردید استارزر
بجای او آمده در باطن از فرستاده هومونیز که طالب حکمرانی ترانسیلوانی

بود حمایت و طرفداری مینمود اسکندر پاشا نیز از هوموینه توسط کرده حکمرانی ترانسیلوانیا را
به او وعده گرفتن داده بود بالاخره بابعالی مکتوباً متقبل شد که اگر هوموینه به ترانسیلوانی برود
اسکندر پاشا علامات پرنسی را که عبارت از شمشیر و علم و خفتان میباشند به او بدهد فرستاده
هوموینه از برای رساندن این مژده در رفتن تعجیل نمود لیکن با آنهمه شتاب و در منزل رسید برا
که در همان چند روز هوموینه مسموم شده بعالم دیگر شتافته بود صدراعظم در حضور سفیر امپراطور
بوکلای یاغیان گفت که سلطان در عمل شما واسطه شده با امپراطور اصلاح خواهد نمود و اگر اصلاح
ممکن نشود شما را به اسلحه و لشکر معاونت خواهد کرد

بیه این پولیتیک که بیاغیان امپراطور وعده امداد داده میشد علی پاشای صدر
اعظم بود که در تندخوئی و درشتگوئی و بی ادبی بر سنان پاشا صدراعظم معروف که سابقاً مذکور
داشته ایم تفوق و مزیت داشت تا آنوقت با مترجمین دول اروپا به گفتن فحش و زدن چوب اکتفا
میکردند و تقصیر آنها جز این نبود که مطالب خود را بطور وضوح و آزادی بیان مینمودند و هیچوقت مترجم هیچ دولتی
را بقتل و کشتن تنبیه و سیاست نکرده بودند مگر در آنوقت که بورگستی مترجم اول دولت ونیز
را که پدرزن گراشیانی حاکم سابق بغدان بود بحکم سلطان خفه کردند و گفتند نسبت بدین دولت ناسزا
و بد گفته است لیکن در حقیقت سبب قتل او این بود که از صدراعظم در کمال سختی استرداد یک فروند گالیر را با قیمت
آنچه در آن بوده است و اتراک آنرا ضبط داشته بودند مطالبه مینمود یک ماه بعد از آن با وکلای اعیان یاغیان
بنای گفتگو شد صدراعظم ستارزر سفیر اطریش را بمجلس مکالمه احضار نموده او را بتکلیف صدراعظم
قبول نکرده حاضر نگردید و صدراعظم او را تهدید کرده گفت اگر حاضر نشوی مانند مترجم دولت ونیز گرفتار
خواهی رسید یا مانند [illegible] زیر چوب خواهی [illegible] بواسطه کثرت ظلم و شدت ستم طرف
نفرت وزرا و سفرا و رعایای سلطان و عموی واقع شده بود از اینکار لاقی نام یونانی که سالها

متوطن

مشغول طباخی گوشت خوراک ینگیچریان بود حساب پوست حیواناتی را که در مدت فروخته خرج
داده بود مطالبه کرد و مبلغ گزافی از این بابت دریافت داشت از پاتریارش بطریق که بمنصب
رئیس مذهب یونانیان است صد هزار دوکا مطالبه نمود و حال آنکه این بطریق در مدت دو سال سه نفر
خلیفه معین کرده از هر یک آنها هزار دوکا گرفته است که سیصد هزار دوکا میشود باید ثلث آنرا بدهد مرحوم
بطریق بدبخت سی هزار اکو داده خود را مستخلص ساخت (اکو از سکه فرنگ تا شش فرانک رواج دارد)
یکی از اولاد هرسک احمد پاشا را حبس کرده بعد از گرفتن صد هزار دوکا مرخص نمود و دویست هزار دوکا از
متروکات جعفر پاشا حکمران مصر دریافت نمود و مقرب مخصوص خود مصطفی پاشا را جریمه کرده پانزده هزار
دوکا گرفت به این طرز سلطان خسیس طماع را از خود خشنود داشته خزینه دولت را معتبر ساخت و باقی
پاشای دفتردار معزول شده محبوس گردید زیرا که در این کارها اغلب اوقات با صدراعظم معاونت
همراهی نمیداد و میلیان دولت شان را بضبط دیوان نمودند علی صدراعظم با خواجه سلطان در عزل و اخلال
مصطفی قزلر آغاسی که از عهد سلطنت سلطان احمد تا آنوقت با کمال تسلط حرکت میکرد اتفاق نموده ببهانه
عزل قزلر آغا نزاع شد زیرا که با خواجه در حضور سلطان بود پسر خواجه که قاضی ادرنه بود برخلاف میل قزلر آغا
حکم عزل بوستانجی باشی ادرنه را صادر کرده بود لهذا در حضور سلطان با خواجه نزاع کرده اسنادهای بد
بگوید دادند قزلر آغا که بتقرب خود مغرور بود برخواسته از مجلس بیرون رفت و خواجه عتاب او را غنیمت دانسته
از نخوت و اقتدار قزلر آغا مذمت بسیار نموده گفت قزلر آغا با این اقتدار کامل و دوستی مفرطی که با مادر
سلطان دارد اگر پسران خانم را که حالا قابل سلطنت شده است بخواهد به تخت بنشاند بهتر از عهده بر
می‌آید این سخن در خاطر سلطان بطور کامل اثر کرد قزلر آغا را معزول نموده بمصر فرستاد و میلیان او هم از اموال
ضبط دیوان گردید کجیای او را در سرای صدراعظم نگاه داشته دفینه های قزلر آغا را مطالبه مینمودند مشار الیه
فرصت یافته فرار کرد و بشیخ محمود اسکوتاری پناه برده لباس درویشی پوشید و از تعاقب صدراعظم ایمن گردید

دلاور پاشا که از دوستان و مقربان قزلار آغا بود از حکومت دیاربکر معزول کرده و حکومت آنجا به
سلاح دار سلطان داده شد خواجه سلطان که صدر اعظم را در معزولی و مغضوبی قزلار آغا معاونت و
همراهی کرده بود در همین وقت از برای خاطر ینکیچریک آغاسی دوستی آنها مبدل به دشمنی و عداوت گردید زیرا
که خواجه میخواست ینکیچریک آغاسی را معزول نماید و صدر اعظم تمکین نکرده و راضی نشد صدر اعظم غلبه کرده خواجه از
عمل خود معزول گردید و پیچی باشی که در تحت حمایت خواجه واقع بود از کار خارج شد مفتی را نیز از عداوت خود در کار
فتوا منع نموده مرکبش بعد از سه روز باز اذن دادند که با عمال خود مشغول باشد نقاش وزیر و چرچی وزیر را که
از برای جنگ دولت ونه دیک با صدر اعظم هم عقیده نبودند معزول کردند و سفیر ونه دیک ده هزار دوکا به صدر اعظم
داده خیال او را از جنگ منصرف گردانید

خیال و حواس این صدر غدار ظالم همیشه مصروف جمع و تحصیل زر بود و عادت های
ذمیمه را که در زمان دریا زنی حکومت تونس داشت میخواست در دولت سه اول نماید هشتاد نفر از
صدر اعظم های سابق که موقت خراج جزیره قبرس را داخل خزانه نکرده بودند و علی از این جزیره هفتاد هزار
اکو دریافت داشت پیشکش هائی که از اعیان مجارستان و بوهم و اطریش با والاد اطریش باین سکرف یسی هزار
اکو رسیده دو کلای باغیان امپراطور بهیچ واسطه تقرر شان و احترام تحصیل نکردند و در وقتیکه بالاسی
فرستاده حکمران ترانسیلوانی در اسلامبول وفات کرد وکلای باغیان از برای تشییع جنازه
او تنها نبودند بلکه سفرای دول انگلیس و هولاند و ونه دیک نیز حاضر شده بودند در همین اوقات تحفه ایلچی
ایران وارد اسلامبول شده صد بار ابریشم که در مصالحه نامه مقرر شده بود با صد و بیست جامه زر
و دوازده جلد پوست روباه سیاه و چهل جلد پوست وشق و شصت جامه حریر متون و اشیاء نفیسه دیگر
از جانب شاه به رسم هدیه تقدیم نمود سلطان نیز از طرف خود هدایای گران بها از برای شاه فرستاد و در
زمستان این سال سلطان عثمان برادر خود محمد را که از مادر دیگر متولد شده و در زکاوت و فطانت و صفات

بزرگی



بزرگی و جلادت مایه امیدواری بود بقتل رسانید و قزلار آغای جدید که این مصلحت را دیده میخواست بدین
واسطه در خدمت سلطان بر تقرب خود بیفزاید و سلطان چون خواست از اسعد مفتی فتوائی از برای قتل برادر خود
حاصل نماید اسعد بر این مطلب انکار کرده فتوا نداد لیکن قاضی بزرگ کمال الدین بامید گرفتن منصب مفتی
حصول شایستگی این کار فتوای قتل آن شاهزاده بی گناه را بداد وقتیکه میرغضب بر روی آن سلطان زاده
بدبخت افتاد بیچاره از صمیم قلب نالید و گفت ای عثمان امیدوارم که خداوند متعال عمر و دولت تورا
شکسته و همچنانکه تو رشته حیات مرا قطع کردی انشاء الله تعالی تو هم در دست میرغضب از جوانی و از کامرانی
بهره نبری پانزده روز بعد از وقوع این واقعه امر عظیمی روی داد که مقصد سال بعد نظیر آن در اسلامبول دیده نشده
بود و آن چنان بود که بوغاز اسلامبول یخ بسته منجمد شد بطوریکه از آسیا به اروپا از روی یخ عبور و مرور میشد راه
آمد و رفت سفاین مسدود گردید و قیمت ماکولات با مدرفت حقه گوشت در پانزده آسپر فروخته میشد اهالی
اسلامبول گرفتار گرانی و قحطی شدند کار به جائی رسید که سپاهیان شورش و غوغا نمودند به صدر اعظم در مجلس دیوان
بی احترامی کردند و شارلیه امید داشت که ینکیچریکان از او حمایت نمایند کسی اعتنا نکرد با اینهمه لا بد شده پول
زیادی بر سر آنها پاشید و بموجب عمق افتاده آنها را بداد و گرگ علی از دیدن این هنگامه با رجال خود به سلطان دیار مسکو پای
رفته تربت شیخ محمود که وزرای مغضوب بود رسیده چهل گوسفند قربانی نمود و خواجه سلطان از در سازش در آمده آشتی کرد
و بعد از آنکه رفع قحطی شده مردم آرام گرفتند او را برفتن مکه مجبور نمود و وقتیکه خواجه بیچاره میخواست بکشتی برنشیند علی
ناخوشی سکته شانه برد و از مردن او مجلس قرین اندوه و افسوس گردید عمر سلطان و بجای او البانی حسین که
مسلمان متعصب متکبر بیرحم بی تجربه بود منصوب شد و عقیده او این بود که در عالم جز سلطان عثمانی پادشاه
دیگر نیست و شاهان و امپراطوران همه ممالک دنیا بدون اجازه و میل خاطر او سلطنت و حکمرانی نمایند

حال که هژده سال از عمر عثمان گذشته بود خود را الحق از قید نصیحت و مصلحت بینی وزرا مستخلص دانسته آزاده
بمیل و رای خود مشغول سلطنت گردید و با وجود حالت جنگجوئی و مهارت او در فنون فروسیت در استعمال آن نوع

اسلحه نفرات لشکر او را دوست نمی‌داشتند زیرا که با علم در خصوص و متمسک بود و علما را بجهت محدود کردن
امتیازات و بخصوص بواسطه مقطوع ساختن ارپالیق (قیمة جو) که در حق آنها برقرار بود از خود متنفر کرده بود
و اهالی پای تخت او را دشمن می‌داشتند بعلت اینکه تنها خودش بگردش رفته از خانه‌ها در رعایا و صحبت‌های اینها
میخواست اطلاع حاصل نماید مقصود عمده عثمان جنگ دولت لهستان بود و همین واسطه نظر را
که با تکالیف تازه از برای تهیه و مصالح آنکه بود پای تخت راه نداده بود که مثل
مملکت خود برخاست نماید ایلچی انگلیس از جانب شاه پادشاه آن مملکت خواهش اصلاح داد این کار کرده
جنگ را موقوف بدارد اما اظهارات او بجائی نرسید و در اول ماه محرم عساکر سلطانی را در صحرای داوود پاشا
وجلوه گری در آورده پانزده روز بعد از آن سلطان بحرکت در آمده روانه گردید و حال آنکه آن روز با اتفاق چون
کسوف شمس شده و هم ماه نیز بود از ایام منحوسه شمرده میشد و بجنگ رفتن سلطان نظر بابه عده خیالات
در وقتیکه سلطان میخواست از روی یک پلی که در اسلامبول واقع بود بگذرد چهار نفر درویش بنده که در زیر پل مخفی
شده بودند تا از رانندگان قراولان محفوظ باشند مخفیا از زیر پل بیرون آمده سؤال کردند سلطان از حرکت
رحم کرد از منظر گریه و موهای ژولیده آن گداهای متدین سلطان متغیر شده حکم کرد تا هر چهار نفر را بقتل رسانیدند در روز
ماه مه سلطان وارد ادرنه گردیده و ده روز در آنجا توقف کرده به مشق تیراندازی توپ و تفنگ مشغول شد روز دهم
یکیچریگان از طرف این بولی روانه شده عبور از کوه بالکان از شدت باران کمال صعوبت را پیدا کرد و در آن
راه بسیاری از چهارپایان تلف گردیدند در اینجا خبر رسید که قزاقها به آخیول که در ساحل قره دنیز واقع
است تاخته آن قلعه را آتش زده اند و لهستانیها سه لرد و ترتیب داده اند در ایناکچی ازرود
دانوب از بالای پلی که جهت عبور سلطان و لشکرش ساخته بودند گذشتند در آنجا قاضی بزرگ روم ایلی کمال
الدین افندی اهل علم را رسوا و مأیوس کرده فتوای ناحق در قتل شاهزاده بیگناه داده بود مدار اشتغاف بجای او را
بخواجه حبشی (حضی) خواجه [illegible] که قاضی غلط و دشمن سفرای عیسوی بود از علوم [illegible] بیچاره علی

[illegible]

نداشت لیکن مسلمان متعصب سختی بود و هرگز رشوه نمی‌گرفت و در حق فقرا احسان بسیار می‌نمود و
موسی چلبی نیز که از علم فقه اطلاعی نداشت بواسطه خواجه سلطان در وقتی که سمت مفتی در اسلامبول نمود
قاضی بزرگ اناطولی نامیده شده و در این مورد مفتی عالم فاضل چلبی زاده عزیز افندی شل معروف و عرب
را ذکر نمود که گفته‌اند این دولتی که ستم او دارالیست که بر روی اسلام پاشیده‌اند (مترجم گوید موافق خواسته
است عبارت ما هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام را ترجمه کند از عهده برنیامده است و غلط
فهمیده است اگرچه این عبارت را از تاریخ روضة الابرار نقل کرده است یعنی است صاحب تاریخ
مذکور شخص باسوادی بوده است و هرگز قاروره را که بمعنی شیشه میباشد کاسه او دار از نوشته است و شکست
را که بمعنی شکسته شدن است پاشیدن ترجمه نکرده است)
در ایناکچی هژده روز توقف شد تا نواقص تدارک قشون تکمیل شد و پل با تمام رسید در آن وقت
خبر رسید که بیگلربیگی آوک کو هژده قایق از قزاق‌ها گرفته است و قاپودان پاشا خلیل دویست نفر از
قزاقها در دریای سیاه اسیر کرده بخدمت سلطان فرستاده است آن اسرا را بطورهای مختلف و با زجر و شکنجه بسیار
بقتل رسانیدند بعضی را در زیر پای پیل هلاک کردند و برخی را از چنگالهای آهنین بیاویختند و جمعی را چرخ
در تغبه زیر یک کوسه نه سلطان هر روز در قایق نشسته در رودخانه دانوب گردش میکرد و سواحل آن رود را
تماشا مینمود و در حرکات مختلف قایق مشق تیر و کمان میکرد سلطان عثمان هنرهای سواری و تیراندازی را بحد کمال
رسانیده بود بحدی که زره سلطان سلیمان را می‌پوشید و چنان وانمود میکرد که در کارها میخواهد پیروی آن پادشاه را بکند را
کرده باشد میکرد در مشق تیراندازی تیر خود را چهار قدم با طرف رودخانه دانوب رسانیده بود و کار آن
قادر اندازی و قوت پنجه ستونی از سنگ در آنجا برپا نمود چون در اوقات غیظ و غضب و شهوت و
غلام بچه‌ها را هدف تیر میساخت همه از او متنفر شده محبت و احترام او را از خاطر خود بیرون کرده بودند از این
حکم کرد یک قلعه تازه بسازند فوراً شروع بساختن آن نمودند در ماوراء رود دانوب در قریه ینی کوی (آده قوی)

بگلربیگی که سیصد نفر قزاق اسیر کرده بحضور فرستاده بود همه را بحکم سلطان سر بریدند در تاتاران
کرخاک بغدان است بگلربیگی دیار بکر دلاور پاشا با لشکر جمعی خود باردوی سلطان ملحق گردید او را و لشکرش
با احترام تمام پذیرائی نمودند بتلین گابور پرنس و حکمران ترانسیلوانی سه قطعه و سرهائیکه در جنگ بدست
آورده بود خدمت سلطان فرستاد رسیدن بکهای خفته و سیلیستره او در پس بغدان
بر زینت روز عید افزودند و زرخان تاتارستان نیز دران روز وارد شده جایزه خواست که بر
مملکت دشمن تاختن کند حکمران فلاق که مامور ساختن راه‌ها بود بقدری که لازم بود در این کار اهتمام نکرد
چون بدوستی لهستانی‌ها متهم بود معزول شده اتین طومشا که دشمن معروف لهستانی‌ها بود بجای او
منصوب گردید چون ینیچریکان بنا را بمتفرق شدن گذاشته بودند سلطان شخصاً آنها را دید و به نفری
نیم قروش انعام داد چرکس حسین پاشا با قائم والی بغدان بچهار هزار نفر علف چران دشمن شکست دادند
در اواخر ماه اوت سلطان بحوالی خوتیم رسید و ژیر دپشکار لهستان با چهار هزار نفر از لشکر
و هشت هزار نفر آلمان در کنار رودخانه دنیستر اردو زده بود و شاهزاده ولیعهد لهستان در کامیانیک
با شصت هزار لشکر اطراف اردوی خود را سنگر کرده نشسته بود خان تاتارستان در اینجا بدست بوس سلطان
مشرف گردید سلاح‌های جواهرنشان به او بخشیده شد عساکر عثمانی لهستانیان را که در ساحل رود دنیستر
بود محاصره کردند در جنگ اول عثمانیان با لهستانیان بگلربیگی بوسنی شکست خورد و والی بغدان مامور شد که بالای
رودخانه پلی ببندد در حمله اول عثمانیان بطرف سنگرها شکست کامل به لهستانیان وارد آمد و دوازده عراده توپ
و سی و دو بیرق و دو علم بزرگ بدست غنیمت عثمانیان شد زیاده بر هزار نفر از دشمن با کشته شدند کانتیمیر میرزای
پهلوان که بسبب التفاتهای سلطان محمود خان تاتارستان واقع شده بود بحکومت ولایت اوگاکوف
منصوب شده مامور تاختن ولایت لهستان گردید مشارالیه از رودخانه دنیستر گذشته در مراجعت دو هزار و
پانصد نفر اسیر با خود آورد در حمله دویم عثمانیان بطرف سنگرها بواسطه توپ اندازی چابک لهستانیان دفع

وارد گردید

وارد گردید و حمله سیم ایشان نیز بی فایده شد یورش چهارم خیلی تند و سخت بود و سلطان
شخصه بر سر قزاقها که در مقابل او واقع بودند حمله برد چندین هزار از جنگجویان نامی عثمانیان در میدان جنگ
کشته شدند از جمله آنها قره قاش محمد پاشا بگلربیگی اقان بود که صدر اعظم او را بطرف آتش خانه
دشمن فرستاده بعد در مقام حمایت و مدد رساندن نمیشد را بهانه بدعجا تا سلطان بعزل وی اتفاق کرده
دلاور پاشا را بمنصب صدارت منصوب نمود حسین پاشا وزیر دوم بسرداری لشکرهای ماورا رود
دنیستر نامیده شد یوسف پاشا بحکومت ارزنة الروم و سلیمان پاشا به حکمرانی دیار بکر معین گردیدند
و باقی پاشا بمنصب دفترداری برقرار شد و بعد از ساخته شدن پل حسین پاشا بلشکرهای ماورا رود ملحق
گردید در پنجم ماه سپتامبر لهستانیها بلشکر حسین پاشا شبیخون زدند طبلچی علم پاشا با بگلربیگی بولی
در آن گیر و دار زخم برداشتند فردای آن روز یورش عمومی بسنگرها برده شد بگلربیگی روم ایلی و خان
تاتارستان رشادت‌های فوق العاده از خود بروز دادند لکن ینیچریکان از ایشان حمایت نکرده
مددی ننمودند یورش ششم که آخرین یورش بود در کمال سختی برده شد و تمام روز را از طرفین مشغول جنگ بودند عدد
کشته‌ها از حساب و اندازه درگذشت فردای آن روز سلطان یک شورای جنگ منعقد کرده از امرا و
لشکریان که از طول مدت جنگ خسته شده بودند تعریف و تملق کرده گفت همه کوششهای من
از برای تحصیل فتح و نصرت است و از برای حصول آن اگر لازم است شما باید زمستان را در اینجا بسر می‌بریم
آنوقت زر برای راحت شدن قشون حکم اتراق سی روزه بداد و نورالدین سلطان با تاخت و تاز ولایات
اطراف رفت و بقدری اسیر آورد که قیمت اسرا در اردو بمبلغ بسیار نازلی رسید چون زمستان نزدیک شد
زیان خسارت بی اندازه طرفین را بمصالحه محتاج نمود لهذا مذاکره مصالحه بمیان آمد و بتوسط والی
افلاق منعقد گردید و شروط مصالحه موافق عهدنامه سلطان سلیمان برقرار شد و لهستانیها متقبل شدند
که سالی چهل هزار فلورن بخان تاتارستان بدهند فتح نامه‌ها نوشته بحکام ممالک عثمانی فرستادند

وحکم شد پای تخت دولت را چراغان نمایند بقول مورخین اروپا شصت هزار مرد و صد هزار
اسب از عثمانیان در این جنگ تلف شدند و موافق گفته مورخین عثمانی از سکبانها و سپاهیان کفار
صد هزار نفر بقتل رسیدند خبر اول اگرچه اغراق است لیکن براستی نزدیکتر مینماید اگر نویسندگان عثمانی
در عدد کشتگان خودداری و پرده پوشی کرده اند در سبب ورود خسارت و جهة غالب نیامدن بر دشمن بهیچوجه
اغماض نکرده اند و رقابت صدراعظم حسن پاشا را با قره قاش محمد پاشا جهة بردن خان تاتار سیستان
را به کامنیه نیز سبب این شکست بلکه جهة این هزیمت دانسته اند و بخصوص حماقت و نادانی قزلراغا سلیمان
را اسباب عمده این کار دانسته اند این احمق جسور در شورای جنگ در حضور سلطان از دماغ محمد پاشا پرسید که پادشاه
لهستان قوه آن را دارد که مقابله با ما نماید محمد پاشا در جواب گفت بلی قزلراغا گفت من خیال نکردم تو یک مرد
عاقل با تجربه هستی چه شکی است این پادشاه لهستان که نتواند در مقابل پادشاه عثمانی تاب مقاومت بیاورد
پاشا گفت که این کافرها بر نه یک ملت میباشند دولتهای اطریش و روس و فرانسه با قزاق و مجار با دولت پاپ
پادشاه لهستان را بمردم و مال امداد مینمایند قزلراغا با کبر و بی ادبی که داشت پاشا را تمسخر کرده گفت نصایح با شید(?)
تو بی حرف بچه کار ما خواهد آمد صدراعظم چه بد صلاح را در صلح دیده بود و شکفت چه وقتی که بروسیه فرستاده بود
خبر آورده است که دولت روس با لهستان متفق شده اند قشون عثمانی بواسطه خستگی و امساک سلطان متنفر
شده بودند و سعادتی ممکن نبود مگر در انعقاد مصالحه رسیدن مژده تولد یکنفر سلطان زاده از بطن محبوبه خاصه رفع غیظ
و دلتنگی سلطان را نمود این محبوبه سلطان زن روسیه بود از نژاد اوپست لیکن در حسن و وجاهت عدیل و بدیل از برای
او کم یاب بود مانند روکسلان زن سلطان سلیمان بزرگ از قید بندگی آزاد شده و تن بکاوین سلطان
در نداد تا همه شروط زوجیت درباره او معمول آمد سلطان خانم مشار الیها شش هفته بعد از فراغت از حمل بدیدن تازه
رسید و خود سلطان را تا ادرنه استقبال نمود و برحسب امر سلطان همه وزرا او را و بنیز برای او هدایا نمودند
در اوایل سنه ۱۶۲۲ مطابق سنه ۱۰۳۲ هجری که در تواریخ دولت عثمانی بواسطه وقوع

شورش

شورش بزرگ خونریز و بجهة جسارت اول عثمانیان در اقدام کردن بقتل پادشاه سنه معروف و سال
معین معلوم میباشد سلطان عثمان وارد پای تخت شده و در سرای محله داود پاشا نزول کرده قاپودان پاشا
سلطان را مهمانی کرده شبیلدن بزرگی کشید در پنجم ماه ژانویه عید مولود پیغمبر را بجهة ورود سلطان بپای
تخت و چراغانی بزرگ زینت و تجمل تازه داده شده در اینوقت جمعی از زنان با طفلان سرای را جهة آنکه نان اینها ازسر
مناصب دولتی از سرای بیرون فرستادند و در حکام و ولایات نیز تغییر و تبدیل وارد آوردند در اینوقت سرطوماس
سفیر انگلیس جهة تجدید عهدنامه و برقرار کردن صلح با لهستان با سلامبول وارد گردید زیراکه شروط مصالحه که
در اردوی خوتیم واقع شده بود بهیچوجه بامضا نرسیده و نزدیک بود که دوباره بجنگ اقدام نمایند و نیز بموافقت
که آزادی اسرای لهستان بخصوص کورگی را خواهش نموده در باب حکومت های بربستان را موقوف دارد
و مطالبات قدیمه رعایای انگلیس را مطالبه کند و سرطوماس بعد از ورود باسلامبول سفرای دول اروپا را بلکه اعتبار
و اقتدار افتاده یافت و این خفت ها و بی اعتباریها از نتایج تزویرات ونیک و بدبختی دولت فرانسه
دیده وقوف و دانائی سفرای انگلیس حاصل شده بود که عثمانیان را بقدری جسور کرده که ایلچی فرانسه را گرفته محبوس
ساخته و دلاور پاشای صدراعظم که سرطوماس او را مرد عاقل کارگذار بردباری وانمود کرده است تجدید عهدنامه
و کفالت در باب بربربا را قبول کرده زیرا مصالحه لهستان و رد کردن اسرای ایشان بهیچوجه ممکن است بر دولت
و از بابت مطالبات و ادعای رعایای انگلیس نیز قبول مذاکره و گفتگو نمود زیراکه در ایام صدارت سه نفر از صدراعظم ها که
قبل از او بوده اند این ادعاها شده و بجائی نرسیده بودند جواب سلطان نیز در این خصوصیات مطابق جواب صدراعظم بود
بعد از مراجعت باسلامبول خندق سودائی و هوسهای جاهلانه سلطان را بیت
بجنگ آورده بود وزیر برای دولت سبب خشنودی شش خطر را آماده میفهمید در اوقات شب با یکی دو نفر از پاشایان
در کوچه ها و میخانه های شهر گردش کرده عمل پلیس و شب گرد را بجا می آورد و استعمال شراب و تنباکو را بطور سختی ممنوع
میداشت ملت عثمانی که رنجش باطنی داشتند بسبب اینکه طمع و نادانی مقصد را از حرص و طمع سلطان میدانستند و

ومیل سلطان بهرگ [illegible] حرم روز بروز زیاد ترمیشد سلطان خاصکی روسیه که زن عقدی پادشاه هم [illegible] و بعدها [illegible] شده بود

صاحب شئونات بسیار و منافع بی شمار گردید سلطان عثمان شخصاً جهت تهیه جنگ لهستان را از گرفتن توپخانه و تفنگ و

آتش زدن نفت و غیره باخانم تماشا میداد از اتفاقات مشئومه از جهت شلیک تفنگ ها شاهزاده [illegible] و بعد ها مرد

سلطان در تلافی این کار و از برای کثرت اولاد پنج بسته زن از برای خود معین نمود و آن زنها را بقانون قسمت [illegible] سلاطین

عثمانی از میان کنیزهای خود انتخاب نمود و از دخترهای رعایای دولت خواستگاری کرد و این عمل بدعت تازه و

مخالف قانون عثمانی بود زیرا که وصلت با خانواده های بزرگ احتمال ایجاد مدعی از برای وراثت دولت داشت و

قانون وراثت مزاوجت با عیسویان را اجازه داده وصلت شاهزاده خانم های خارجه و دخترهای رعایای داخله را

منع کرده بود و زن سلطان باید کنیزی باشد که در سن طفولیت از پدر و مادر و اقوام دیگر جدا کرده باشند و هیچ

نور و بستگی و علاقه از برای او وجود نداشته باشد و این کنیز هم که از سلطان اولادی پیدا کرد محترمه و معتبره میشود

چون والده سلطان میشود اقتدار و اختیار کل خواهد داشت سلطانیکه از کنیز متولد شده باشد بواسطه نداشتن اقوام و ارحام و

دستگاه دیگر در سلطنت پادشاهی از او دخلی از قبیله خواهد بود و از نها نکه بقیه مستمراری نشده اند و مادرهای انها هم و

و از اد [illegible] براقای خود خواهند داشت عثمان از برای تحصیل همین فواید مذکوره و مخالفت قانون [illegible] نکاحی

دولت خواست چهار نفر زنهای عقدی از دخترهای عثمانیان بحیطهٔ تصرف در آورد و حال آنکه سلاطین عثمانی

از داشتن چهار زن عقدی ممنوع بودند و این فقره مخصوص رعایای ایشان بود باجمله عثمان دختر پرتو پاشا را بحباله نکاح در

آورد و دختر مفتی را نامزد کرد در یورش اخر لهستان ینگچریان و سپاهیان بواسطه خست و لئامت سلطان

از او رنجیده خاطر و متنفر گردیده بودند ینگچریان در وقت دیدن سان نفری نیم قروش انعام داده بود و سپاهیان را در

وقت یورش لهستان بعد کشته شدن قره قاش پاشا سخنان زشت گفت و وعده داده از برای هر سری که از دشمن می اوردند

زیاده بر یک دوکا انعام نمیداد (دوکای ترکی از ده قروش که تقریباً دو قران میشود بالا تر نیست) و از افندیها می بینند

لشکریان از این بابت کینه ورزیده گفتند باید از سر خود مان بگذریم تا از دشمن یک سری بیاوریم در عوض این

جان بازی

جان بازی یک دوکا گرفتن از عقل و انصاف بعید است و سلطان بعد از مراجعت از این یورش شوم [illegible] رنجش

خاطر خود را از همه لشکریان اشکارا نمود بجهت اینکه در کوشش های شب ینگچریان را که مشغول خوردن شراب [illegible]

برستانچی باشی گرفته در دریا انداخته بود و همچنین بعضی از رعایا که مشغول همین عمل بودند بحبس بارو فرستاده بود و علاوه [illegible]

وکینه سلطان در قلوب رعایا و لشکریان رو بازدیاد گذاشت و در وقتیکه سلطان خبر داد که در فصل بهار از برای [illegible]

امیر فخرالدین لبنانی شخصاً عازم یورش شام خواهد شد رنجش ها و کینه ها باعلی درجه کمال رسید وزرا و مفتی و علما [illegible]

که از برای تنبیه امیر فخرالدین بهتر است که لشکری از طرف حکام مأمور نمایند و قاپودان پاشا از راه دریا بمقابله او برود

اگر اینطور رفتار نمایند که سلطان با لشکرهای عثمانی بدفع او حرکت نماید دور نیست خود را بدول فرنگ بسته کار را

مشکل بنماید سلطان در مقابل عرض آنها بصدر اعظم و قاپودان پاشا و دفتردار حکم کرد تدارک صد فروند [illegible] دیده

حاضر نمایند که در بهار آینده [illegible] بر دریا و زیاده از برای انجام این کار هشتاد و هزار [illegible]

تونس و الجزایر نیز احکام فرستاده شد که در این یورش سفاین خود را اماده خدمت نمایند و همراه کردن [illegible]

بربرستان در این یورش از لوازم بود زیرا که حکمران [illegible] فرستند [illegible] از برای امداد

امیر فخرالدین [illegible] از برای تلافی شکستی که در این اواخر باو وارد آمده بود حاضر کرده مستعد مقابله [illegible] سفاین عثمانی را

حکم شد که در اواخر [illegible] از برای یورش سواحل شام حاضر باشند [illegible] بعد از آن معلوم شد که منظور سلطان از این کارها

رفتن بحج و زیارت [illegible] بهانه است [illegible] از باب آچیهای سرای (حرم همایون) باحکام لازمه [illegible] شام کردند و

بشریف مکه حکم شد که هر قدر سفاین در آنجا یافت میشود گرفته بمصر بفرستند تا آذوقه [illegible] در جده جمع [illegible]

سلطان در این سفر همراه خود زیاده بر پانصد نفر خاصگی [illegible] نمیخواست داشته باشد [illegible]

در اسلامبول [illegible] با چهل نفر [illegible] همراه صدر اعظم [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] امور شهرهای اسلامبول [illegible] پاشای قایم مقام [illegible]

وزیر [illegible] پاشا [illegible] گذاشته شد

مفتی و صدر اعظم هرچه خواستند کوشیدند که شاید رای سلطان را از این عزیمت منصرف
سفر منحرف نمایند ممکن نشد و نصایح عاقلانه و صادقانه ایشان در قلب سلطان اثر نکرد زیرا که خواجه
(معلم سلطان) تو قزلر آغا صلاح دولت سلطان را در رفتن او دانسته چنان وانمود کرده بود که حرکت این
مصری مردمان رشید و جنگجو باشند و می توانند محل عساکر و طغیان واقع شوند باید ینگیچریکان و سپاهیان را
که هرزه و بی نظم شده اند از میان برداشته بجای ایشان عساکر مصری و شامی را برقرار کرد شاید منظور قزلر آغا
از تحریک سلطان بسفر مصر این بوده است که بوطن خود حبشه نزدیک بشود بمقصود خواجه سرایان برسد شیخ الاسلام [illegible]
زیرا که وی شیخ الاسلام اسعد افندی را که بموجب فرمان امور قضاوت که بود تمکین نکرده راه نداده بود از آن حال
سلطان عثمان با وجود ممانعت صدر اعظم و نمودن خطرهای این سفر عزیمت خود را تغییر نداده و از برای رفتن مصمم گردید
و هرچند صدر اعظم سعی کرد که تا آمدن ایلچی لهستان و قرارداد امر مصالحه توقف نماید ممکن نشد و مفتی اگرچه گفته بود
که سلطان سفر مکه را موقوف بدارد و بمجری نماید که اجر و ثواب این سفر مکه ترجیح دارد و فتوی داده بخشیدند بالاخره
راضی شد که دختر خود را با ششصد هزار دوکا جهیز بازدواج سلطان درآورده تا شاید آن عروس جوان سلطان را از رفتن
از رفتن آن سفر پرخطر باز دارد لیکن سلطان عثمان از خیال خود برنگشت بعد از آن جنونیه که اغلب در حوالی احد و جبل در
اسلامبول بر زمین ورم [illegible] اخلاط سوداوی را در مزاج سلطان به هیجان و جوش درآورده عثمان بالطبع جوانی مغرور بلکه خونخواره
بود لیکن بجهت مصلحت دولت خود را از رعیت خود بها مضایقه میکرد یک روز که در لباس تبدیل بمیدان
اسب دوانی از برای تماشای جرید بازی رفته بود یکی از نوکرها [illegible] جریدی بسلطان زد خواجه ها او را گرفته در صدد
اذیت برآمدند سلطان ممانعت کرده پنجاه دوکا نیز به وی انعام داد در سرای قدیم وقتی که مشغول عروسی
دختر مفتی بود خیال کرد زنها و دخترهای خود را که زنهای با جمال و کمال [illegible] درنگاه وی بود خفه نماید زیرا که می ترسید در
زمان غیبت سلطان پسر خود را بتخت بنشانند و همین خیال فاسد که [illegible] دخترهای سرای را که
مینامند بشوهر بدهد از آن جمله چند نفر خواهرهای خود را بعضی [illegible] صدر اعظم بود که در این وقت سی سال [illegible] بود

او را بکافد

او را بکاغذ پاره حکمرانی وان بداد و یکی دیگر را با قاطرباشی ینگیچریکان مصر عقد نمود یک خواب هولناکی که
سلطان دران اوقات دیده بود خیال سفر مکه را در خاطر سلطان استحکام داد عثمان در خواب دیده که بر بالای تخت
نشسته مشغول تلاوت قرآن بوده حضرت رسول علیه السلام به عینه ظاهر شده قرآن را از دست او گرفت و زره را
از برش بر کنده سیلی سختی بر روی او زد سلطان از این خواب پریشان خاطر گردیده تعبیران را از خواجه سرایان خواهش
کرد بیقین ظاهر این نوع تعبیر کرده است که در رفتن مکه اهمال ورزیده منتهی سلطان بقول او اعتنا نکرده خواب خود را
از برای شیخ بزرگ اسکوتاری شیخ محمود حکایت نمود شیخ او را به توبه و انابه و دادن کفارات ترغیب و تکلیف نمود سلطان
بزیارت قبور آبا و اجداد خود رفته خواست که دو گوسفند چند در قبر ایوب انصاری قربانی نماید چون تدارک این کار دیده نشده
بود گاو مرجوعی از برای این کار نیافتند لهذا بوستانجیان هر روزهای دویده گاوهای عرابه چیان را از عرابه گشوده ذبح
و نهادند اصحاب ایشان تسلیم نگردند و آن بدبخت ها هزار نفرین و لعنت در حق بوستانجیها کردند سلطان در روز جمعه از برای
ادای نماز بمسجد رفت و نقشه بود در جوف لباس او چشم بسیار رکعات را برده بود تا در نظرها [illegible] جلوه نماید محکمه در آن مقدم نامه
حکم شد سراپرده سلطانی را در اسکوتاری برپا نمایند در آن وقت مفتی فتوائی نوشته از برای سلطان فرستاد و مضمون فتوا این بود
که از برای سلاطین زیارت مکه واجب نیست و تکلیف اول آنها عدالت است خاصه در حالتی که احتمال خطر و
اغتشاش امور در این زیارت از برای سلطان باشد سلطان فتوای مفتی را پاره کرده بدور انداخت شیخ محمود اسکوتاری نیز
از این قبیل پیغامات بسلطان فرستاده رفتن مکه را صلاح ندانست و [illegible] چلبی منجم در بارگاه فال قرآن گرفت این
سفر را [illegible] واقع است و رفتن سلطان اسباب بدبختی و مایه خطر خواهد بود لیکن سلطان اعتنا بسخنان خیرخواهان نکرد
یک روز پیش از آنکه خیمه و خرگاه سلطانی به اسکوتاری برده شود از [illegible] رفتن سلطان [illegible]
مرگ سلطانی ینگیچریکان و سپاهیان به هیجان درآمده در سربارخانههای جدید جمع شدند و از انجا بیازار اسب بان که در محله
قراماں واقع است رفتند (١٨ ماه مه سنه ١۶٢٢ مطابق سنه ١٠٣٢ هجری) چاوش باشی چلبی زاده داراب [illegible] صدر اعظم
نزد شورشیان رفت ایشان تقریب [illegible] را [illegible] در خصوص رفع [illegible] صدر اعظم در [illegible] سلطان

بطرف شرق و منظور اصلی سلطان که آماده کردن اسباب اتلاف جان آنها بود باید کرد شورت کردند
بعد از آن چند نفر را نزد مفتی فرستاده در ضدیت اشخاص که محرکین سلطان در حرکت بودند استفتا نمودند
و سؤال آنها باین مضمون بود که آیا قتل اشخاصی که سلطان را بر تغییر و تبدیل و بدعت وا میدارند جایز است یا نه
اسعد افندی مفتی قول شورشیان را تصدیق کرد ینگیچریان آغای یا سرتیپهای افواج ببازار گوشت فروشان رفتند
که شورشیان را باطاعت دعوت نمایند ایشان را نیز سنگباران نمودند ناچار رجعت دادند در همان
روز کشتی با یکی با مورین بعضی از شیوخ طاش حرکت کرده در مقابل یدی قله لنگر انداختند ینگیچریان
که در کشتی بودند چون خبر شورش شهر را شنیدند از کشتیها بیرون رفته به همقطاران خود ملحق گردیدند بعد از آن اصلاح
در آن دیدند که از طلب خود شان خواجه و صدر اعظم را مطلع نمایند تا ایشان بعرض سلطان برسانند
لهذا اول بخانه خواجه رفته درها را بسته یافتند خواجه از پشت پنجره تماشا میکرد شورشیان در را کوبیده
گفتند به افندی بگوئید باین پایه و عریضه لشکریان را گرفته بنظر پادشاه برساند خواجه لباس تبدیل نموده از در دیگر
بدر رفت شورشیان در را شکسته داخل خانه شدند و خانه خواجه را غارت کردند و از آنجا بطرف خانه صدر اعظم
رفتند نوکران صدر اعظم آنها را راه نداده تیرباران کردند بعضی از ایشان کشته و برخی مجروح گردیدند چون
شورشیان اسلحه با خود نداشتند بدکانهای اسلحه فروشان ریخته خواستند اسلحه بردارند اسلحه فروشان از در عجز و الابه
در آمده التماس کردند که در صدد تفریط اموال آنها بر نیایند چون شب نزدیک شده بود از آن خیال منصرف شدند
و قرار دادند که فردا با اسلحه حاضر شوند آنوقت متفرق گردیدند چون اخبار شورش لشکر و غارت کردن خانه خواجه
بگوش سلطان رسید فوراً جمعی از علما و [illegible] و امرا همینکه حاضر شدند سبب شورش لشکریان و چاره قطع و دوام
کردن آنها را از علما جویا شد ایشان گفتند که ینگیچریان و سپاهیان از سفر رفتن سلطان بخشش دارند
و اخراج کردن خواجه و قزلر آغا را مطالبه مینمایند سلطان گفت بروید بایشان بگوئید که رفتن سفر را موقوف کردم
لیکن خواجه و قزلر آغا را اخراج نمی نمایم علما قرار این کار را بعهده داده از پی کار خود رفتند بهمان شب در بازار خبر نهانی
مشهور شد

مشهور شد که سلطان بوستانچیها را در سرای جمع کرده از جبه خانه اسلحه بآنها داده است و به سپاهیان
خبر داده بودند که ینگیچریان توپهای کشتی را بیرون آورده خیال دارند از طرف باغ بسرای یورش بیاورند
آن شب باین طور گذشت صبح روز دیگر ینگیچریان و سپاهیان در مسجد
سلطان محمد فاتح جمع شده از برای گفتگوی مطالب علما را نزد خود طلب نمودند ایشان در جواب گفتند که میدان
اب دوانی خواهند رفت شورشیان نماز صبح را در مسجد بجا آورده بعد از نماز سه مرتبه با آواز بلند الله
گفتند و با عجله تمام بطرف میدان اب دوانی رفتند اسعد افندی مفتی باتفاق غباری رئیس الاشراف
و الشیخ عمر افندی واعظ مسجد ایاصوفیه و سیواسی افندی واعظ مسجد جدید سلطان احمد و ابراهیم افندی
واعظ مسجد چراغ [illegible] با سایر علما و واعظین سایر مساجد که دوازده نفر بودند در آنجا حاضر شدند شورشیان فوراً
قتل شش نفر از بزرگان دولت را از آن دوازده نفر بخواستند یکی خواجه سلطان عمر افندی بود و یکی قزلر آغا
سلیمان با ناصح آقای سکبان باشی و قائم مقام احمد پاشا و دفتردار باقی پاشا و صدر اعظم دلاور پاشا نمودند
دو نفر از نویسندگان که فرید و خلیل باشند عریضه از قول شورشیان از برای سلطان نوشته سرای شش نفر را
مطالبه نمودند علما گفتند که خواجه و قزلر آغا که محرک رفتن طرف آسیا بودند محل نفرت و عداوت عامه واقع شده اند
لیکن معلوم نیست که سرای چهار نفر دیگر را از برای چه مطالبه مینمائید ایشان در جواب گفتند که از سرای صدر اعظم ما را
تیرباران کردند و دفتردار مواجب ما را با پول قلب و بدلی میپردازد و قائم مقام وظایف ارباب [illegible] را
ضبط کرده نمیرساند و ناصح آقا که در زمان جنگ نایب ژنرال ینگیچریان بود با قائم مقام شراکت میکرد علما نزد سلطان
رفته عریضه شورشیان را بدادند سلطان از دادن سرای مزبور انکار بلیغ نمود علما اصرار کرده گفتند از چه هر کدام
که ضرر کمتر دارد باید انتخاب نمود عثمان گفت شما اینطور مشوش نباشید اینها جمعی از بی سروپا هستند که در اول
دفعه متفرق خواهند شد علما اصرار کرده اظهار داشتند که عادت لشکریان بر این است همینکه اجتماع کرده چیزی را مطالبه نمودند
تا نگیرند متفرق نمی شوند و رسم اجداد نامدار پادشاه بر این بود که در چنین موارد خواهش لشکریان شوریده را

زود بجا می آوردند تا فتنه بخوابد سلطان بغضب در آمده گفت معلوم میشود که محرکین شورشیان شما علما هستید
باید اول شروع بسیاست شما نمایم بعد از آن به یاغیان بپردازم علما سر بپیش افکنده ساکت شدند حسین پاشا
صدر اعظم سابق در پایه تخت بخاک افتاده عرض کرد ای پادشاه من اگر سر مرا نیز بخواهند زود باش تسلیم نما
تا شاید جان تو سالم بماند و علما باز التماس خود را تجدید کرده اصرار نمودند بجائی نرسید آنوقت خواستند برخیزند بروند
سلطان حکم کرد که در سرای توقف کرده بجائی نروند در همین وقت که شورشیان در میدان اسب در ازدحام نموده چون
دیدند که غیبت علما طول کشید دانستند که خواهش های ایشان قبول نشده اند چون گمان میکردند که بوستانجیان
مسلح شده در دروازه های سرای آماده دفاع میباشند لهذا یک از آنها بالای منارها یا زصوفیه رفت تا از وضع درون
سرای سلطانی اطلاع حاصل نماید هر چه نگاه کرد صحن حیاط سرای را از علما و بوستانجیان خالی دید و رفقای خود را از
این مطلب مطلع ساخت شورشیان بعضی مسلح و بعضی بی اسلحه هجوم آورده بدون اشکال داخل حیاط اول سرای شدند
و قراولهای سرای با آنها گفتند از طرف بوستانجیها غفلت نکنید احتیاط خود را نگاه دارید شورشیان چند صد نفری از
تفنگ و دران را بالای بامهای سرای فرستادند و جمعی از ینکچریان که اسلحه نداشتند در انبارهای سرای
در آمده با بیل و کلنگ و تبر و تیشه و چوب و غیره خود را مسلح ساختند شورشیان دو ساعت در حیاط اول
معطل شده آن بآن باواز بلند صدر اعظم و سایرین را مطالبه میکردند چون کسی با آنها جواب نداد هجوم آورده
داخل حیاط دویم شدند و تالار دیوان را احاطه نمودند در اینجا نیز بقدر دو ساعت معطل شده با شور و غوغای تمام
سرای خواجه و قزلر آغا و صدر اعظم و سایرین را مطالبه کردند در آنوقت علما مقابل دروازه سیم سرای که آنرا
باب سعادت میگویند و از اینجا بحیاط اندرونی داخل میشوند بر روی سکوهای سنگی نشسته بعضی از ریش سفیدان شورشیان
گفت سلطان بعرایض ما اعتنائی نکرد شما خودتان بروید و مطلبی که دارید بعرض برسانید چند نفر از خواجه های سفید که
دربانان باب سعادت بودند از شنیدن این سخن رو بفرار نهادند و جماعت شورشیان آنها را تعاقب کرده
داخل حیاط اندرونی شدند

درمیان حیاط اندرونی بانگ صدائی بلند شده گفت ما سلطان مصطفی را میخواهیم فوراً شورشیان
باواز بلند همین سخن را گفته در صدد جستجوی سلطان مصطفی بر آمدند و بهمه اطاقها و تالارهای داخله که جز محرمان خلوت
پای خارجی بآنجا داخل نشده بود داخل شده فریاد میکردند که ما سلطان مصطفی را میخواهیم یکی از علما که در آنجا
حاضر بود راه حرم خانه را بآنها نمود و آنها بی تحاشی بطرف حرم هجوم آور شده عمارتی را که بآنها نشان داده بود
احاطه کردند و از هر طرف در صدد جستجو بر آمدند رخنه و دری از برای آن عمارت نیافتند آنوقت گردش کرده
هر چه تخت و تخته در و اسباب دیگر پیدا کردند بر روی هم گذاشته بالای آن رفتند و علی الاتصال فریاد میکردند
که ما سلطان مصطفی را میخواهیم آنوقت آواز ضعیفی بگوش آنها رسید که میگفت سلطان مصطفی اینجاست چون کسی
راه نمیدیدند سقف خانه را خراب کردند دو نفر سیاه که در آنجا قراول بودند تیر بطرف شورشیان انداختند
و ینکچریان هر دو را بقتل رسانیدند و طنابهای پرده های تالار دیوان را بریده یکنفر را بواسطه آنها پائین انداختند
سلطان مصطفی را دیدند که بر روی قوشک کهنه نشسته دو نفر کنیز در برابر او ایستاده اند آن مرد گفت ای پادشاه
من تمام لشکر در بیرون منتظر شما میباشند مصطفی در جواب گفت من تشنه ام معلوم شد سه روز بود نان و آب را از آن
بدبخت مضایقه کرده نداده بودند تا تشنه و گرسنه هلاک شود فوراً در میان یک دلو چرمی آب آورده بمصطفی دادند
و چند نفر از ینکچریان لباس کهنه دوزی که از برای او در مطبخ برده بیرون آوردند مصطفی را به بالای بام کشیده از آنجا بمیان حیاط بردند
و بر اسب مغلی سوار کردند چون از شدت ضعف در میان زین نمی توانست بنشیند او را بر بالای تخت زرین
گذاشتند و او از ترس شمشیرهای کشیده لشکریان میلرزید با هزار زحمت اطمینانش داده آنچه اش کردند وقتیکه
داخل سرای شدند عثمان و بوستانجیها را فرستاد تا دلاور پاشای صدر اعظم را که فرار کرده پناه به شیخ محمود اسکداری
برده بود از منزل شیخ گرفته پاره پاره و دستگیر نمایند که ینکچریان سقف خانه را که مصطفی در آنجا بود افتاده بود
خراب کرده داخل شدند یک دری از حرم خانه باز شده دلاور پاشا را با قزلر آغا میان خانه انداختند او را
شورشیان آن دو بدبخت را پاره پاره کردند و سلطان مصطفی را فوراً به تالار دیوان برده علما را تکلیف بیعت کردند

تا به او تهنیت سلطنت بگویند علما گفتند حالا بهتر است که شما بروید راحت بشوید تا کدام حجة جستید
گرفته‌اید زیاده برای چه توقع دارید پادشاه را دیگر آنچه بخواهید یاغیان گفتند ما هرچه را جستجو میکردیم ما هم جستیم
پادشاه ما سلطان مصطفی می‌شد علما گفتند ای برادران و رفیقان ما سلطان عثمان را سلام
برسانید اشخاصی را که با قیچی ماندند به شما خواهد داد و ما در این کار ضمانت میکنیم اگر شما سلطان مصطفی را به
تخت بنشانید البته پشیمان خواهید شد یاغیان گفتند این حرفها را بایست پیش از این با گفته باشید
حالا ما پادشاه خودمان را پیدا کرده‌ایم و شما باید با ما اظهار رضایت و اطاعت بنمائید علما گفتند این
کار شما منافی حق و مخالف قانون است تا سلطان عثمان بر تخت نشسته است دیگری را نباید از برای
پادشاهی انتخاب کرد بعد از گفتگوی بسیار حق شمشیر بر عدل و انصاف و قانون غلبه کرد و علما چون برق
شمشیرها را در بالای سر خودشان در حرکت دیدند جز اطاعت چاره ندیدند و قاضی زاده از بیم جان
در همان جا جان بجان آفرین تسلیم نمود از بالای مناره‌ها جلوس سلطان مصطفی را به اهالی پای تخت اطلاع دادند چون
سلطان مصطفی از شدت ضعف نمی‌توانست سوار اسب بشود لهذا او را با دو نفر کنیز که در زندان با او
داشتند و درویش مملوک که بجای رکاب دار بود در محفه نشاندند و رعایا بنوبت محفه را حرکت داده
برای کهنه رسانیده نزد علما بخانه‌های خود رفتند در آنوقت شهرت دادند که سلطان عثمان میخواهد
با بوستانجی‌ها برای کهنه حمله ببرد فوراً مصطفی را از سرای مسجد ینگیچریگان بردند و شب جمعه را در آنجا در تحت
حمایت ینگیچریگان بسر برد سلطان عثمان در نوزدهم ماه مه بعد از آنکه صدراعظم و قزلر آغا را به ینگیچریگان
داده حسین پاشا را صدراعظم کرد و قره علی چوپچی باشی را که ینگیچریگان او را دشمن میدانستند ینگیچری یک
آقاسی نامید و پاشا را به خدمت سلطان متعهد شد که آن جنود مهیلیه را با اطاعت سلطان در آورد
ینگیچری یک آقاسی سابق که او نیز علی نام داشت در شورش با هم‌های خود شرکت نکرده بود یاغیان او را احضار

سلطان

سلطان مصطفی حضار کردند پاشا را به در اول تمکین نکرد لکن در ثانی وثیقه نوشتند و به همه ضابطان
ینگیچری یک هم نوبه از برای او فرستادند پاشا را به مسجد بجهت سلطان مصطفی رسیده اظهار اطاعت و
چاکری نمود بعد از آن باز بخانه خود مراجعت کرده معتکف گردید شورشیان درهای زندانها را جعفر را (اسم زندان
بارو زنه بود) شکسته غلامان و بندهایی را که در کادرغا زنجیر کرده بودند نجات دادند و با اتفاق آنها
خانهای قره علی و باقی پاشای دفتردار و قاضی اسلامبول خواجه زاده پسر سعدالدین را غارت کردند
در هر وقت عثمان در سرای با حسین پاشای صدراعظم و محمود بوستانجی باشی در خصوص اینکه
چه باید بکنند مشورت میکردند ایشان صلاح در آن دیدند که پناه با آقای قدیم ینگیچریگان برده بتوسط او ینگیچریگان را
به اطاعت در آورند سلطان گفت اگر ینگیچریگان در یاغیگری شریک و رفیق نبوده باشند ممکن بود که این کار صورت
اصلاح بپذیرد لکن چون علما و سپاهیان نیز در این کار شرکت دارند البته مانع خواهند شد بهتر این است
که خود را بطرف آسیا برسانیم و در آنجا چندی صبر نمائیم تا وقتیکه یاغیان بپسندند چه پادشاهی و چه سلطانی از برای خود
انتخاب کرده‌اند و از برای انجام این خیال خواستند قایق‌های سرای را آماده نمایند لکن بوستانجی که باشی از این کار نموده
به فرار کرده بود سلطان چون دید چاره دیگر ندارد به روی صواب دید صدراعظم را نمود و در همان شب در خزانه ینگیچری
آقاسی رفت پاشا را به آن وقت در مسجد بجهت سلطان مصطفی رفته بود چون از مطلب مطلع گردید فوراً بخانه خود مراجعت
نمود حسین پاشا ده کیسه زر مسکوک برداشته به مسجد شاهزاده‌ها که در نزدیکی سرباز خانه ینگیچریگان واقع است رفت
تا شاید بعضی از صاحب منصب‌ها را با دادن پول و کفش تملق رو بخود نماید و عثمان به ینگیچری یک آقاسی جلیلیان وعده داد
که بهر یک از ینگیچریها پنجاه دوکا انعام با یک قوارده ماهوت سرخ خلعت بدهد و سپاهیان را هم نقره و ده ... اشرفی
بر مواجب ایشان بیفزاید مشروط بر اینکه ترک شورش گفته از در اطاعت در آیند روسای شورشیان که از این مطلع شدند
از اینکه آقای پاشا را به فقره مزبوره را به یاغیان اظهار نماید وعده دادند که خودشان نیز بر روی عقیده عامه را بنمایند
روز دیگر که بیستم ماه مه سنه ١٦٢٢ بود (سنه ١٠٣١ هجری) ینگیچری یک آغاسی بسرباز خانه رفت و ینگیچریگان که از

مقصود او خبر داشتند با هم قسم خورده بودند که [illegible] را به محال سخن گفتن نرسانند آقای بیچاره در بالای پله ایستاده
همین که خواست شروع بمطلب نماید از پائین پله صداها بلند شد که گفتند بزنید و مگذارید حرف بزند یکی از آن یاغیان
آقا را از پله زیر انداخت و سایرین بر سر او ریخته پاره پاره اش کردند و پارچه های بدن او را در چهارراه ها و [illegible] سرای آویختند
کیخیا و چاوش باشی که با او بودند فرار کرده خود را بهزار مرارت به مسجد رسانیدند یکی از صاحب منصبان ینگیچریکان (سنجاقچی باشی)
با چند نفر دیگر برای تقدیم فرستادند تا از والده سلطان مصطفی و [illegible] حکم او را در خصوص تعیین صدر اعظم جدید
معلوم نمایند چون میل والده را برادر داماد خودش داود که چندی در ولایت بوسنی بوده اول علما حکم بعد از آن لشکر [illegible] روم
ایلی شده بود قاپودان پاشا [illegible] سلطان مصطفی مایل گردیده بود [illegible] انتخاب او را از برای صدارت والده
سلطان تکلیف کردند او نیز فوراً قبول نمود بعد از آن گفت در میان شما کسی هست که بتواند [illegible] ینگیچریکان [illegible]
گفت من میتوانم در حسب فرمان سلطان والده [illegible] احکام منصب جدیده [illegible] صدارت از برای
داود پاشا فرستاده شد و منصب ینگیچری آقاسی را به درویش باشی [illegible] در همان وقت [illegible]
بغارت کردن خانه ناظم گمرک خانه مراد چاوش [illegible] غلامان [illegible] از حبس [illegible] نجات یافته بودند خانه
کوچه های [illegible] که سابقاً [illegible] را سیاست کرده بود تاراج کردند ینگیچریکان عریضه بسلطان مصطفی داده [illegible]
که میخواستند قانون دولت را تغییر داده بدعت های تازه وضع نمایند مطالبه کردند و آن اشخاص احمد پاشای [illegible]
باقی باشی و قبودار و خواجه عمر افندی [illegible] و آقای معزول [illegible] که [illegible] بود و جمعی از رفقای
آنها را در اوریته [illegible] اند خواهش کردند که [illegible] معزول آنها شغل و منصبی داده نشود و اقامت آنها را به
که از منصب معزول شده باشند ندهند و صدر اعظم در کارهای دولت [illegible] بنهایت داشته باشد [illegible]
مرقوف باشد سلطان همه این خواهش را قبول کرد و صدای هورای ینگیچریکان باسمان بلند شد

بعد از آنکه ینگیچری آقاسی را پاره پاره کردند دسته از یاغیان بطرف [illegible] رفتند تا
سلطان عثمان را که هنوز [illegible] بود بدست آورند عثمان بدبخت را که برهنه شده پنهان گردیده بود پیدا کردند

نعیمی در روش کلاه مختصری در سر داشت سپاهی بیچاره که او را گرفت مندیل خود را بر سر او گذاشته
بر یابوی کوچک مفلوکی سوارش کرد و چون پاشا را که یاغیان میخواستند همراه خود ببرند از دست آنها در رفته
[illegible] یاغیان او را تعاقب کردند و هرچند [illegible] زیرا که در روز دشت کارگر نمی شد [illegible] او را
به مسجد ینگیچریکان بردند و سبب عداوت ینگیچریکان با چنین پادشاه آن بود که در جنگ لهستان [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] در امان بود و کسی با او کاری نداشت زیرا که در اوقات [illegible] سلطان
بسیاری از ینگیچریکان را که در [illegible] بودند [illegible] و [illegible] سلطان عثمان
چنین پادشاه را در میان کوچه افتاده دیده گریه کرد و گفت هر گناهی ندارد اگر من نصایح او را قبول میکردم
می آمد [illegible] خواهد و [illegible] مرا باین روز انداختند این اقرار پشیمانی اثری در دل یاغیان نکرد و آن
[illegible] پادشاه خودشان را به فحش و سخنان زشت برنجانیدند تا به [illegible] رسیدند بعضی از آنها از روی [illegible]
عزیز ای آقای جوان هیچ دولت نمیخواهد که شب بر سر [illegible] ینگیچریکان و سپاهیان را گرفته [illegible]
[illegible] بعضی دیگر به هیچ گوش او فریاد کرده میگفتند [illegible] این دولت را بزور [illegible]
[illegible] تازه بود و [illegible] عثمان گرفته بود) آیا این قلعه ها را [illegible] و [illegible]
[illegible] باغی شده مملکت [illegible] را خراب نکردند یکی از [illegible] عثمان را
نامربوط چند بگفت عثمان بگریه در آمده گفت ای روسیاه ملعون مگر من پادشاه شما نیستم با جمله [illegible]
بر بازخانه رسانیده بدست [illegible] چهار رودم (موج چهار رودم) بسپردند

در وقت ظهر مؤذن ها از بالای مناره با صورت اذان را بلند نمودند لشکریان چنان [illegible]
صداها علامت سیاست عثمان است فوراً فریاد برآوردند که بوجود عثمان نباید صدمه وارد آید [illegible] مصطفی پادشاه
و عثمان در تحت حفظ احتیاطاً از برای زمان احتیاج نگاه داشته شود داود پاشا از برای اطمینان لشکریان عثمان را
[illegible] به لشکریان نمود تا بدانند هنوز زنده است در همین وقت سلطان مصطفی در [illegible] مسجد در میان دو نفر [illegible]

خود نشسته بود هر وقت صدای عربده لشکریان بلند می‌شد از ترس بطرف پنجره دویده با آهن‌های پنجره می‌چسبید
آنوقت داود پاشا سفیه احمق را که از دو ایمه دست و پا میزد نوازش کرده گفت بیا بیا ای ارسلان من و هزار
رحمت از پنجره جدا کرده نزد خود می‌نشاند و از طرف عثمان به اشخاصیکه اطراف او را احاطه کرده بودند [illegible] تمامی
آنها خطاب کرده گفت چه خیال درباره پادشاه خود آن دارید ای ینگچریگان شما باعث عزل او [illegible]
خودتان خواهید شد بعد از آن دستمال کثیفی را که بسر او گذاشته بودند از سر کشیده گریه‌کنان به آقایان گفت [illegible] شما
بخشید اگر از روی جهالت و نادانی شما را رنجانیدم دیروز من پادشاه شما بودم و امروز لخت و برهنه مانده‌ام
از این فقره عبرت بگیرید شما هم از حوادث این دنیا آسوده و ایمن نخواهید بود در اینوقت جبه‌جی باشی با داود
از برای کشتن عثمان وارد شدند جبه‌جی باشی طناب را پرتاب کرد که بگردن عثمان چند از دو عثمان پرزور و
چالاک بود طناب را با دست بگرفت آقایان فریاد برآورده گفتند دست از این کار بردارید اگر جنایت
از شما صادر شود همه ما تلف خواهیم شد آنوقت عثمان بداود گفت ای بی رحم من تو چه کرده‌ام دو مرتبه از قتل
تو در گذشتم و تو را در منصب خودت برقرار کردم تو این عداوت را از چه جهت درباره من بکار می‌بری [illegible]
حالت خودش آقایان را در قتل عثمان تحریک کرده گفت این یک ساری است که اگر در برود احدی را زنده نخواهد
داد داود پاشا مجدداً اشاره کرد تا جبه‌جی باشی طناب را چند از دو آقایان ینگچریک مانع گردیدند عثمان [illegible]
مأمور محافظت و نگاهبانی او نمود گفت تو را کی مأمور این کار کرده است عرض کرد سلطان مصطفی عثمان گفت سلطان
مصطفی یک ابلهی است که اسم خودش را هم نمیداند بیا و مرا باز کن تا من با نوکرهای خودم حرف بزنم خاصکی [illegible]
پنجره را که بطرف پیشگاه و رواق (جوخان) مسجد باز می‌شد لشکریان در آنجا جوش و خروش داشتند باز کرد عثمان از آنجا
صدا بلند کرده گفت آقایان من سپاهیان و شما قدیمی‌های ینگچریکان که پدران من باشید فکر کنید اگر من از روی جوانی
گرفتار شیطان نفس و هوس گشتم [illegible] چرا من بیهوده ساختید که دیگر مرا هیچ نخواهید که لشکریان همه برآورده گفتند
ما تو را به پادشاهی نمیخواهیم و نیز نمیخواهیم خون تو ریخته شود در اینوقت باشاره داود پاشا جبه‌جی باشی از برای بار دوم طناب را بطرف

عثمان بلند انداخت و بجهت دفاع عثمان و در رسیدن خاصکی نتوانست مقصود خود را معمول دارد بعد از آن ظهر سلطان
مصطفی را با مادر و دو نفر کنیزش در کالسکه نشانده بسرای بردند و مصطفی را بتخت نشانیدند و لشکریان نیز متفرق
گردیده چند نفری از برای محافظت عثمان بماندند بعضی از ینگچریکان بطرف بعض دیگر از برای تحصیل دوازده کیسه زر
سکوک که عثمان با خود برده بود بخانه ینگچریک آقای متحمل رفتند و هر چند جستجو کردند زیاده بر یک کیسه نیافتند
و مردم بر سر آن ریخته تاراج کردند یازده کیسه دیگر مفقود شد همینکه سلطان مصطفی جلوس کرد داود پاشا صدر اعظم باتفاق
عمرکهیا و جبه‌جی باشی و قلندر اوغلی ناپ پوش رفتند و عثمان را در ربوده به قلعه یدی قله بردند در آنجا خلق
از برای تماشا بی‌نهایت بود همینکه آنها وارد شدند مردم متوقف شده درهای زندان را بستند صدر اعظم آن نفر اعوان
و انصار که از برای خود انتخاب کرده بود در اجرای عمل پر غضب متعین و یاور باشند داخل زندان سلطان عثمان گردیدند
سلطان که در غرور جوانی و مملو از قوت و توانائی بود مدتی با آن چهار نفر جدال ورزیده تحت در همه غالب بود
تا در آخر اوغلی خایه‌های آن جوان رشید را بدست آورده بضرب فشردن له کرد چون سلطان بیهوش شد
گشت طناب بحلقش انداخته مدهوش ابدی ساختند پس از یک گوش آن بدبخت را بریده از برای والده سلطان
مصطفی بردند سیصد و بیست و دو سال بعد از سلطان عثمان اول که واضع دولت عثمانی بود نبیره او سلطان عثمان
ثانی را که شاهزاده سلطان این سلسله جلیله بود بطوریکه ذکر شد بقتل رسانیده صفحه تاریخ این دولت را ملوث ساختند
خیال انهدام طوایف ینگچریکان سبب انعدام این سلطان جوان را فراهم آورد عثمان که در مدت چهار سال که
سلطنت کرد بواسطه جنگهای خارجه و اغتشاشات داخله بساختن عمارات و ابنیه عالیه موفق نگشت بپرداختن کارهای دیگر
که در قدیم بیرگوس منهدم شده بود سلطان عثمان از آنجا پاره بساخت و حالا بورگاس میناسند بانی آن اول این سنگ
امپراطوران یونان بود که به هیچ وجه تعلقش داوردند در حقیقت عاقبت غم انگیز عثمان خاک کدورت و اندوه در افکار
پاشیده تمام مورخ مینویسد که از وقوع این واقعه تا آخر حوادث چند روی داد که گویا مقدمات آن کار را بانجام برسانند از جمله
حریق (یانقین) بزرگ محله برشتان اسلام بول و خراب شدن کرمان و دریا که بر روی شهر که یک قسمت شهر را داد آب غرق نمود

و آنجا در بوغاز اسلامبول و ظهور قحطی و کسوف شمس در روز تولد و در روز قتل سلطان بدبخت بودند

باب چهل و پنجم

جلوس مصطفی و عزل داود پاشا صدارت مره حسین و لفکه لی مصطفی بی شعوری سلطان صدارت محمد خصی
و تدابیر و انتظامات او ورود سفرای ایران محاربه سیف الدین اوغلی با عمر پاشا در شام
یاغی شدن اباظه به بهانه قصاص و خونخواهی عثمان سیاست داود پاشا عزل محمد خصی مصالحه
لهستان سفارت بطلن کابور حرکات و رقابت سفرای انگلیس و فرانسه و وندیک ترقی
کردن مره حسین از طباخی بمنصب صدر اعظمی تسلط ینگیچریگان شورش علما عزل صدر اعظم و سلطان
تنزل علم درس و تعلیم علوم ادبیه و مورخین و ادبا و شعرا و قضاة و مشایخ

آداب دفن و کفن عثمان در عصر روزی که کشته شده بود بجا آورده شد لیکن در نماز
او که بقاعده معموله می بایست مفتی حاضر شده بجا بیاورد حاضر نگردید و حاضر نشدن شاید از شدت اندوهی
بود که از واقعه حزن انگیز داماد خویش بدو دست داده بود یا بواسطه عداوتی بود که سابقاً با عثمان داشت از
زمان وقوع جنگ لهستان که مفتی صحه نگذاشت همیشه در میان سلطان و مفتی اختلاف رای و عقیده
در کار بود و از وقتیکه مفتی را مجبور کرد که دختر خود را با وی بدهد تغییر و دلتنگی مفتی زیادتر شده در هر حال بعد از
کشته شدن داماد خویش از منصب خود دست برداشته استعفا کرد لهذا اهل فتوی به یحیی افندی رجوع کردند
و تقریباً بهمه آقایان ده اسکله درون را عوض کردند و اغلب حکومتها را باشخاص [illegible] تغییر دادند
حسن پاشا دفتردار شده درکار مدار سلطان جدید بامور حکومت مصر گردید و در روز بعد از جلوس تعلیم [illegible]

انعام

انعام سپاهیان از بابت جلوس سلطان داده شد و علاوه بر حسب یک عادت قدیمه
که مدتها بود ممنوع و موقوف شده بود جمع کردن خراج و جزیه سرشماری را بعهده آنها رجوع کردند
و فتوای این مالیات را بدست آنها دادند و آنها نیز دفتر مزبور را بدست امام مسجد سلطان محمد فاتح سپردند
انعام ینگیچریگان چند روز بعد به آنها پرداخته شد زیرا که آنها پول خورده قبول نکردند چیزی جز سکه از وجه دیگر قبول
نمیکردند بهر نفری از آنها بیست و پنج دوکا داده شد و جمع کل انعام جلوس به دو میلیون و پانصد هزار دوکا رسید
و ماهانه یومیه ینگیچریگان در روزی دو آسپر و سپاهیان در پنج آسپر سالی ششصد هزار دوکا بر مخارج دولت افزود
در روز دیگر ینگیچریگان انعام جلوس را قبول نکردند و سکه طلا خواستند سپاهیان نیز در مقابل عمارت داود پاشا
که مصطفی با مادرش در آنجا بودند شورش و غوغا در آورده و بطور تعییر بصدر اعظم گفتند تو از برای چه سلطان عثمان را کشتی
ما او را بدست تو امانت سپرده بودیم داود پاشا در جواب گفت من او را بحکم سلطان و فتوای علمای اعلام بقتل رسانیدم
سپاهیان سکوت کرده مراجعت نمودند سه هفته دیگر ینگیچریگان و سپاهیان اجماع کرده با تشدد تمام سرای خواجه
عمر افندی معلم و قائم مقام احمد پاشا و کهیای قدیم حسین و قره علی و ناصح آقا و آیازآقا را اسطبل نمودند و آن اشخاص تماماً
فرار کردند صدر اعظم چند نفر ترکها مدار مامور کرد تا آنها را گرفته بیاورند در همان یاشها که ایچ اوغلان میباشند
(غلام بچه‌های داخله) رئیس سرای پیرونی قپو آغاسی را (یا شبک آغاسی) که رئیس دیگر خواجه‌های سفید نزد او بقتل
رسانیدند و سبب قتل او را گفتند که میخواست شاهزاده‌ها را که برادرزاده‌های سلطان بودند بقتل رساند لیکن در حقیقه
چون این اشخاص امرود از سوء خلق و کبر و نخوت این خصی نامرد به تنگ آمده بودند در این مورد از میانش برداشتند و نعش
او را برده در میدان اسب دوانی بینداختند و بجهة اثبات پاکی خود از قصد قاپو آقا در خصوص قتل شاهزاده‌ها
اطلاع دادند ینگیچریگان و سپاهیان مواخذه این مطلب را از داود پاشا نمودند لیکن داود پاشا قسم خورد که
اطلاعی از این فقره ندارد سپس رأی که بجهة قتل عثمان طرف نفرت و عداوت لشکریان واقع شده بود و
دشمنی ملت درباره او بواسطه رواج دادن ظلم و ستم لشکریان و اینکه بیش از قد خراج و اداره موقوفات پاشاهای

خیریه سپاهیان خیلی زیادتر از عداوت لشکریان بود لهذا یحیی افندی مفتی رقعهٔ بسلطان والده نوشته
اظهار داشت که اگر داماد ناقابل خود را از صدارت معزول نکند خود و پسرش در معرض خطر خواهند بود
داود پاشا فوراً معزول شده منصب او را بمحمد حسین که اصلاً از اهل البانی و تازه از حکومت مصر رسیده
بودند بدادند. این حسین البانی که نژادی بغایت پست و فطرتی بغایت
رذل داشت در ابتدای کار که بیست و پنج سال قبل از این زمان باشد به طباخی ساطورچی محمد پاشا
سرعسکر لشکر مجارستان برقرار گردید بعد از چندی ترقی کرده سپاهی شد بعد داخل چاوشان شده
پس از آن قاپوچی گردید و رفته رفته ترقی کرده قاپوچی باشی شد پس از آن رکابدار دوم شد در جلوس
سلطان عثمان بحکومت مصر نائل گردید و در مدت هژده ماه سیصد هزار دوکا علاوه بر مالیات
مداخل کرده بعد از آن به بهانه اینکه میخواهد زر برای اولادش عروسی نماید تکالیف بر رعایا
وارد آورده بزور و ستم مردم بیچاره را لخت نمود قحطی نوکرهای قابل دولت را مجبور
کرد بر اینکه حسین را از برای صدارت انتخاب نماید و نظم لشکر و آبادی کشور را
از او متوقع و متمنی باشد. در هر حال نه حسین که خیلی ناقابل تر از داود پاشا بود در اندک
وقتی خزینه دولت را جهة بجا آوردن خواهشهای لشکریان که به بهانههای مختلف مطالبه
وجه مینمودند خالی کرد در بیست و یکم ماه ژون در وقتیکه میخواستند پانصد قروش بملازمهای
سپاهی باسم پول گوشت تقسیم نمایند گفتگو و معارضه در میان ملازمین دستههای دیگر
در گرفت و در این بین یک شخص دیوانه با کارد کشیده خود را بمیان جمعیت انداخت و از چپ
و راست کارد میزد و میگفت سلطان عثمان را چه کردید و هر که در سر راه او بود مجروح گردید در آخر
ملازمها بر سر او ریخته بقتلش رسانیدند سه روز بعد از آن سلطان مصطفی با تجملات قدیم
سلاطین عثمانی از برای اولین بار بمسجد رفت در آخر ماه ژون مفتی با قاضی بزرگ گفتگو کرده

قرارداد که اضافه موقوفات مسجد سلطان احمد را داخل خزانه عامه نمایند لشکریان که با علماء
بجهة راضی نمودن ایشان بسلطنت سلطان مصطفی عداوت داشتند قول مفتی را رد کرده اصرار
کردند در اینکه فاضل مخارج بناهای خیریه باید جزو خالصه دیوانی باشد از آن وقت خرابی بناهای خیریه یقین گردید
صدر اعظم خواست بعضی لشکریان و روسای ایشان را از پای تخت دور نماید لهذا درویش آقا را
که آقای ینگیچریان و یکی از اسباب عمده شورش بود حاکم قرامانی کرده در زورقی نشاندند و بیرام آقا را مأمور کرد
تا او را به موذانیا برساند همینکه این خبر انتشار یافت آتش شورش دوباره باشتعال در آمد ینگیچریان صدا
بر آوردند که صدر اعظم آقای ما را کشته است و باین بهانه ها همه را از میان برخواهد داشت ده نفر ینگیچری یک
و ده نفر سپاهی عریضه در شکایت صدر اعظم برده بسلطان رسانیدند در جواب عریضه این خط شریف صادر شد
از داود پاشا و گرجی محمد پاشا و لفکه لی مصطفی پاشا هر کدام را شما از برای صدارت انتخاب نمائید منصوب میدارم
مضامین این خط شریف بگفته سلطان والده نوشته شده بود که باسم پسر خودش سلطنت میکرد و جسارت ورزیده
نقاب بر روی خود کشیده با لشکریان سؤال و جواب مینمود و این کاری بود که برخلاف قانون عثمانی از
اهالی حرم سلطنت از برای اولین بار سر زده بود بالجمله چون شورشیان در انتخاب صدر اعظم مواظب نشدند
کنار بیاید جواب دادند هر که را پادشاه منتخب نماید ما حرفی نداریم چون لفکه لی مصطفی دایه سلطان بود
او را بصدارت عظمی برقرار کردند شش هفته بعد از آن که داود پاشا در خدمت سلطان بود شرحی از خیانت و دنائت و رشوه
گرفتن های صدر اعظم بیان کرده عزل او را درخواست نمود و صدر اعظم در آن روزها شغل مؤذنی ایاصوفیه
را بیک نفر خربان و یکنفر شیرچی واگذار کرده بود سلطان بخواهش مفتی گرجی محمد پاشا را منصب صدارت داد
و این صدر اعظم سیم بود که در مدت چهار ماه بعد از شورش لشکریان برقرار شده بود و سه ماه میشد که دیوانگی
سلطان شدت کرده بمرتبه جنون رسیده بود در میان سرای از هر طرف میدوید بهر دری که میرسید میزد و برادرزاده
عثمان را به آواز بلند صدا میکرد که بیاید و بار سنگین پادشاهی را از دوش او بردارد تا راحت شده رفع خستگی نماید

یک روز خواست سواره داخل قایق شود و چون از گردش دریا مراجعت نمود گفت قایق را از دنبال او برای
بکشند در روز عید نشستن بر تخت را قبول کرد و در میان تالار بایستاد تا مردم دست او را بوسیدند
بعضی این عمل را بحماقت و برخی به بی‌کبری سلطان حمل کردند اگرچه از حالت چشمهای وحشت‌آمیز با حرکت و رفتار
اعمال و حرکات او اختلال و اغتشاش کامل عقل او معلوم بود لیکن بعضی از مردم بخصوص شیخ الاسلام علامات
جذبه و وارستگی از خلق و بی‌کسی کمالی مشاهده نمودند یک روز در میان باغ سرای مصطفی به بوستانچی باشی حکم کرد برود در یک
مکانی از باغ که بادنشان داد گوسفندی را در زیر خاک کرده‌اند بیرون آورده نزد او بیاورد بوستانچی باشی بمکان مزبور رفته
گوسفندی را دیده دست و پا و چشمها و دهان او را بسته زنده بزیر خاک کرده بودند آن حیوان را بهمان حالت برداشته نزد
سلطان برد سلطان بدست خود بندهای او را باز کرده رها کرد و بدست بوستانچی باشی سپرد تا او را بزرگ نماید گویا
مصطفی در آن گوسفند زبان بسته حالت خود را شبیه می‌نمود این نوع دیوانگی‌های بی‌ضرر او در انظار بعضی از مردم رفعت
جلوه می‌داد لیکن عموم مردم نظر پادشاهی در او نمی‌نگریستند اگر از یک طرف درویشان و مشایخ او را از جمله اولیا می‌شمردند از
دیگر لشکریان به چشم حقارت در او نظر کرده زیاده بر زیاد از برای سلطان عثمان دریغ و افسوس می‌خوردند در جمعه ماه رمضان
شیخ جراح ابراهیم افندی در بالای منبر بمسلمانان خطاب کرده گفت سه روز می‌شود که پادشاه متقدس در یکی از اطاقها در را
بروی خود بسته مشغول گریه و زاری و عبادت می‌باشد در عالم جذبه و بیخودی سلطان عثمان برادرزاده خود را دیده که در عالم
بالا رتبهٔ اعلا باو داده بودند خدا او را رحمت کند باید دعا کرد از سخنان او مسلمانان رقت کرده گریستند بعد از
انقضای ماه رمضان امر ممانعت استعمال خمر صادر گردید علیویان اطاعت کرده درهای میخانه‌ها را بستند لیکن سگبانان یکی
در دروازهٔ اودرنه و دروازهٔ دیگر که به قوم قاپو معروف است دکانهای شراب‌فروشی داشتند اعتنایی بحکم نکردند
دکانهای ایشان مشغول باده‌فروشی بودند بعضی از ینگیچریان داخل سپاهیان شده بسبب عزل نشدن صدراعظم اظهار نمودند
درویش پاشا که یکروز بعد از اخراج شدن دوباره بمنصب ینگیچری آقاسی منصوب شده بود ینگیچریان را جمع کرده
از ایشان پرسید که از ینگیچریان کسی با سپاهیان در خواهش عزل صدراعظم شراکت کرده است یا نه جوابها

جواب دادند که ما از وزرا هیچگونه شکایت نداریم و هیچیک از رفقای ما داخل سپاهیان نشده‌اند اگر بار عزلی
به پادشاه بشود موافق قانون سلطان سلیمان چند نفر از قدمای خودمان را انتخاب کرده توسط آقای خود عرضه داشته
باشیم بعرض پادشاه میرسانیم سه هفته بعد از آن درویش از آقائی ینگیچریان معزول شده بحکومت افلاق منصوب شده
سگبان باشی الحاکرده و این تغییر منصب و بطور معارضه بود که آقا را با تابینهای خود روی داده بود آقای شاربیه عمل قصبه‌دار
که حق بعضی از ینگیچریان بود به بزرگهای خود رجوع کرده بود ینگیچریان در این خصوص با آقا معارضه سختی کردند و آقای ایشان را بعنف
دلخون نمود انها اعتنا بعزل آقا نکرده او را از آقایی در انداختند اگرچه در یک خط شریف حکم عزل درویش صادر شده بود
لیکن در خط شریف دیگر همه اشخاصی را که شاربیه از برای محاکم تعلیم بوتصدیق و امضا نموده بودند و این فقره اولین علامت سستی بود از
استحکام حکومت و ثبات رای که محمدپاشای صدراعظم میخواست در کارها مجری بدارد

اول اقدامی که محمدپاشا در کار کرد رفع اسباب بیداری شد که همان کردند و تنها شخصی است که بنای
دولت را که از هر طرف رو بخرابه گذاشته است استحکام بدهد رأی وزرا و علما را جمع کرده در خصوص عدم
نظمی‌های تخت که چندی بود هر شب قتل و سرقت اتفاق می‌افتاد گفتگو کرد یک بی‌نظمی بسیار بزرگی که تازه در کارها
پیدا شده بود این بود که تذکره چینی اداره‌نامه‌های جیره را به سپاهیان واگذار کرده بود بسیاری از نویسندگان دیوانی
و صاحب عملان و غیر دست از کار و شغلی که داشتند برداشته خود را در جزو سپاهیان ثبت کنند تا از مداخل‌های
گرفتن بناهای جیره بهره‌های واقع دکاکین ببرند کار بجائی رسید که کارهای آقایان هرون هیچگونه صحتی کرده باشند خود را
داخل ملازم سپاهی کرده بالبدیهی بناهای جیره رسیدند محمدپاشا قرارداد که بعد از این موافق قانون دولت جز سپاهیانیکه
در خدمت دولت پیر شده‌اند و اشخاصی را بلازمی قبول نخواهند سپاهیان که از این قرارداد خیلی اظهار ناخشنودی کردند
و تازه رسیده‌ها زیاد ملول و رنجیده خاطر شدند از وقتیکه درویش پاشا بحکومت افلاق نامیده شد اطفال ینگیچری آقای
سابق که در مرباز خانه پاره پاره کرده بودند مدعی شدند بر اینکه درویش بعد از قتل پدر ایشان اموال او را ضبط و تصرف نمود
درویش پاشا منکر شد لیکن سایر آقایان اطفال علی معقول را تصدیق نمودند صدراعظم حکم کرد تا اموال مغصوبه را

درویش پاشا بورشه رو نماید درویش اطاعت کرد خط شریفی بعهده مصطفی ینکیچری یک قاپی صادر شد که اموال منقولهای
علی را از درویش گرفته بورشه رو نماید صدر خواست بواسطه ورود با طمطراق سفرای خارجه در حول جشن سلطان دو تخت
به سبب پای تخت عظمت و جلالت بر طرف شده دولت را تازه و تجدید نماید لهذا در همین ماه قاپودان پاشا
خلیل پاشا دسته های سفاین بحر سیاه با دبدبه تمام داخل بندر اسلامبول شد و سفیر ایران با جلال و تشریفات شایان وارد
پای تخت گردید مدت ده سال میشد که قزاقها در سواحل قرادکیز مشغول دریازنی و نهب و غارت و خرابی بودند
و همراهان کشتی تا حال بر دفع آنها مأمور شده بودند هیچ یک مانند جعفر پاشا از عهده بر نیامدند شاربه در این وقت هژده
قایق با پانصد نفر اسیر از آن دزدها مأخوذ داشته مراجعت نمود شاربه را باشلیک توپها داخل بندرگاه نمودند
جعفر پاشا بدست بوس سلطان مشرف شده خلعتهای قیمتی با و پوشانیدند ده از ده روز بعد از آن خلیل پاشا بواسطه اینکه
چهار مرتبه گرفتار طوفانهای شدید شده بود از آق دکیز برگشته داخل بندر اسلامبول شد آقا رضا سفیر ایران با اینکه
شایسته از دربار ایران جهت ادای تهنیت و گفتن تبریک جلوس آمده بود چهارصد نفر قاپوچی با هزار نفر ینکیچری یک در زمان
رفتن بحضور سلطان از برای احترام و ادای تشریفات بهمراهی او مأمور شدند و در زمان ملاقات سلطان جبه سمور اتباع
سفارت را خلعت احترام پوشانیدند به ورود و به دو نفر چاوشان با مکتوب سلطان جهت ابلاغ جلوس مأمور گردیدند

شورشهای جدید ولایتهای آسیائی

بواسطه تطاول یاغیان و چار خرابی و ویرانی بودند و حالا پای تخت گرفتار ظلم و ستم لشکریان شوریده گردید مردم پیدا نشد
که از یاغیان ولایات بیشتر بترسند یا از شورشیان پای تخت بهراسند هر دو شعبه قوتهای دولت که قشونهای
بانظام و بی نظام بوده از برای حفظ مملکت و حراست دولت ایجاد شده بودند چنان بنظر می آید که از برای قتل یکدیگر
و ریختن خون همدیگر مستعد و آماده باشند با آن جسارت و بی احترامی که غلامان باب عالی (قاپوقولی یعنی ینکیچریکان و اسپاهیان) شدند
به نظامهای دولت در اسلامبول پایمال شورش و طغیان نمودند و صداهای ملت که بزور ظلم و ستم در سینهای ایشان حبس شده
بود از سرحدات شام و ارمنیه رخنه پیدا کرده بلند گردیدند اهالی اسلامبول کراهت و نفرت خودشان را در حق

ینکیچریکان

ینکیچریکان به گفتن فحش و سخنان زشت اظهار رسانیدند و وقتیکه ینکیچریکان از برای قتل خودشان
درویش آقا اظهار تشویش نموده داد و فریاد دیگر نمودند اهل اسلامبول بآنها سرزنش کرده میگفتند چه طور است از برای
یکنفر قورشچی این همه شور و غوغا برپا کرده اید و کسیکه پادشاه شما را که شب و روز نان و نمک او را میخورید خفه کردند
مثل شیطانهای لال استاده تماشا میکردید و هیچ نمی گفتید و حال آنکه او را با طبوراتها بدست شما و همدستی سپرده بودند
در طرابلس شام و در ارزنته الروم حکامی بودند که مکالمات ملت را با زبان شمشیر ترجمه کردند و بدست تمام بعد از آن
جماعت قاپوقولی (ینکیچریک و سپاهی) بر خواسته و طوایف سکبان و لوند را به انعدام و انهدام آنها برانگیختند
سیف الدین اوغلی یوسف پاشا حاکم طرابلس شام که اصلا از ترکمانان مرعش و کار او شترداری بوده بعد در جزو
لوندها برقرار شده با اهل زیادی که داشت در ناحیه حاصلخیزی که فیمابین عکه و دمشق واقع است اورا اختیار
کرد چون جان پولاد یاغی را شکست داد حکومت طرابلس را به او دادند شاربه در بی رحمی و قساوت از مراد
پاشا صدر اعظم سرکشتر بود لیکن کشته های خود را چنان پنهان و مخفی مینمود که چهره آنها نمی توانست بفهمد آن بیچارهای
بیگناه با کجا چه شدند و در کجا غایب گردیدند زیرا که هر که را بحکم او می کشتند قاتل را بدست خود کشته گم کرده
در خاک پنهان میکرد قبیله بنی کلب که دو برادر قاسم و علی امرای آنها بودند بجهت عثمانیان را مشوش میداشتند یوسف پاشا
مکتوب مزورانه به قاسم نوشت و در آنجا از قتل علی بطوریکه با یکدیگر قرار آن را داده باشند گفتگو میکرد و طوری نمود که
آن مکتوب بدست علی افتاد و شاربه پس از اطلاع از مضمون مکتوب برادر را دشمن خود پنداشته با او جنگ آغاز
بقتلش رسانید برادر آن قاسم نیز در صدد خونخواهی برآمده علی را بقتل رسانید چون آن دو امیر از میان برداشته
شدند یوسف پاشا بسهولت قبیله بنی کلب را مطیع و در تبعیت خویش ساخت و فوراً پس از شنیدن خبر قتل سلطان
عثمان ینکیچریکان را از ولایت خود بیرون کرد و به اعانت جماعت سکبان خود را پادشاه مستقل آن ولایات دانست
چون داود پاشا بمسند صدارت نشست حکومت طرابلس شام را به کتخدای عمر پاشا داد لیکن یوسف در عهد صدارت
حسین پاشا مجدداً در حکومت سابق خود برقرار گردیده و بجهة متهم ساختن مرحوم عمر پاشا را در نظر باب عالی داد اثبات نماید

رسانیدند که یوسف خزاین خود را در یک برج معینی که خیلی استحکام داشت پنهان کرده است عمر
بطمع مال داخل برج مزبور رسیده درهای سردابه‌ها و زیرزمینی‌هایی که در آنجا ساخته بود منکشف و بعد از وارد
شدن صندوقهای بسیار در آنجا دید که همه مملو از زر و جواهر بودند از شدت غیظ و غضب که از این
حیله و فریب بر او مستولی شده بود جاسوس را بقتل رسانید لهذا در اسلامبول یقین کردند بر اینکه عمر خزاین
یوسف را بدست آورده جاسوس را کشته است یوسف پاشا چند کشتی‌های ونیدیک‌ها را نیز بتزویر گرفته
در خود داشت قونسول دولت جمهوری ونیز شکایت کرد مرافعه آنها بنزد قاضی کشید مترجم دولت را بعد
تهدید بقتل نمود و مشارالیه از ترس جان اقرار کرد که آن کشتیها مال ایتالیا بوده است ولی در دولت جمهوری
ونیدیک نوشته اند و یوسف در کمال اطمینان آن سفاین را بفروخت و قیمت آنها را دریافت داشته ضبط خزانه
خود ساخت

خیالات حاکم ارزنة الروم

خیلی بلندتر از خیال حاکم طرابزون بود منظور مشارالیه تصرف تخت سلطنت و پادشاهی مملکت بود حاکم مشارالیه که
عبازه میگفتند و اسمش از اصلش خبر میدهد به بهانه قصاص خون عثمان جمع کثیری را بجانک هلاک ساخت عبازه
اسم یک قبیله قدیمی است که در سواحل شمال و شرق دریای سیاه سکنی داشته حاکم مزبور که از اهل این قبیله و چرکس بود
جان مولاد باغی بود اسیر کرده و به نزد مراد پاشای صدر اعظم آوردند چون خواست بقتلش برساند خلیل پاشای ینگچری
آقاسی توسط کرده از کشتن نجاتش داد و در نزد خود نگاه داشت بعد از آنکه خلیل قپودان پاشا شده و از خدمات عبازه
راضی بود فرمانداری یک فرقه کالیر را بعهده او واگذار نمود و چون صدر اعظم شد او را حاکم مرعش کرد و در زمان [illegible]
عبازه حاکم ارزنة الروم بود عقیده اهالی اسلامبول و ارزنة الروم بر این است که سلطان عثمان در خصوص انعدام
ینگچریکان او را طرف شور قرار داده بود بوسیله رسایل با یکدیگر مقاوله و مواضعه داشتند و دشمنی عبازه با ینگچریکان بتجربه
قاضی نطاب شده قاضی شریف که عبد الباقی نام داشت و با ینگچریکان کینه میورزید باهالی نطاب اطمینان داد
که حکم سلطان عثمان بر این است که این طایفه را قتل عام نمایند لهذا اهل نطاب دو سه نفر از ینگچریکان را بقتل رسانیدند

و مامورین چند از برای تحقیق این کار به نطاب فرستاده شدند در ارزنة الروم نیز از این قبیل وقایع
اتفاق افتاده بود در یک جنگی که فیمابین ینگچریکان و قشون بسته به پاشا اتفاق افتاد پنجنفر از نوکرهای
پاشا و دو نفر از ینگچریکان بقتل رسیدند عبازه خواست ینگچریکان را تنبیه نماید ایشان خود را به قلعه در
انداخته بخیال قلعه داری افتادند حسین پاشای معزول که آنوقت در ارزنة الروم بود باتفاق اعیان شهر در
میان ایشان اصلاح نمود ینگچریکان قلعه را خالی کردند و عبازه فوراً ضبط نمود و بعد از آن قشون کثیری را
برقرار در قلعه بدست یاری آنها ینگچریکان را از ولایت بیرون راندند آنها باسلامبول رفته شکایت بدیوان
کوئی عبازه بر داشتند لهذا از ارزنة الروم مصطفی پاشا که از حکومت دیاربکر معزول شده بود بدادند
و به عبازه حکم شد که ارزنة الروم را گذاشته بحکومت سیواس برود و لکن وقتیکه مصطفی پاشای مذکور متسلم (
(نایب الحکومه) از جانب خود به ارزنة الروم فرستاد عبازه اعتنائی نکرده ولایت را تسلیم ننمود
نایب الحکومه مجبور بمراجعت گردید ینگچریکان را که از ارزنة الروم اخراج شده بودند عرایض بباب عالی داده از
اعیان ارزنة الروم نوشتجات ابراز کردند که عبازه ینگچریکان را از حبس منصب لشکری از رتبه بابان بر
داده است و احکام به حکام قارص و اخسخه فرستاده ایشان را به سروری خود دعوت کرده است حامی عبازه
قپودان پاشا خلیل مکتوبی به ایشان نوشته او را نصیحت کرد و به تسلیم نمودن قلعه تکلیف نمود [illegible] نگاه
ینگچریکان اسلامبول از رسوائیهائی که عبازه بر سر همقطاران آنها آورده بود متصل در لندیدن و شکایت
کردن بودند با اینکه با دست و زبان نهایت بزرگی داغ قتلش را گذاشتند و در وقتیکه آقای آنها از برای صدر
اعظم سرفت اجماع کرده شور و غوغا در آمدند و بانگ بلند میگفتند که باعث جمیع فتنه‌ها عبازه و سلطان [illegible]
است که از کرجی محمد صدر اعظم دارد زیرا که برادر او عبازه را بدوا ماذون و اختیار کرده است و قپودان
پاشا خلیل نیز از او حمایت مینماید صاحب منصبهای بسیار ایشان را ساکت و آرام ساختند و در زمانیکه
ینگچریکان بطرف سلطان میرفتند به قپودان پاشا خلیل برخوردند و او را احاطه کرده بعد از صدر اعظم از

رای خاطر تو به تنبیه عساکر اقدام نمی نماید و همه طغیان او از کفایت و حسب داری تو می باشد چنانچه چی علی پاشای
کهیا بک در آن حالت رسیده شورشیان را از اطراف قاپودان پاشا متفرق نمود لیکن فردای آن روز
اطراف مجلس دیوان را احاطه کرده شورش و غوغا برخواستند و صاحب منصبها لابد شده بمیان افتادند
تا آنها را آرام نمایند در آن وقت شریفی از طرف سلطان آوردند که دارای این مضامین بود (بیکلربکی ارز
روم را من معزول کردم و به جلیل پاشا در این کارها بحثی و ایرادی نیست و نمی باید مزاحم او بشوید) در همان
سکبان باشی که یکی از چهار نفر نایب مرتبه های ینگیچریگان بود با پیرام آقا و کرد آقا از طرف روم ایلی روانه شدند
دکابستان پیاده ها باتفاق باش خاصکی مأمور اناطولی شدند که از طغیان عصیان جدید تا حیه داخل کردن ینگیچریان سکبانان
تا خود برآرند در اول ماه ژوزانویه سنه ۱۶۲۳ مطابق سنه ۱۰۳۳ هجری سپاهیان از کم
بواسطه کشته شدن سلطان عثمان همیشه در حسرت و اندوه و افسوس و شرمندگی می رسیدند دشمنان داود پاشا به جهت
اضمحلال او بر انگیخته به هیجان در آوردند لهذا سپاهیان در اطراف دیوان بنای غوغا را گذاشته میگفتند ما بیش از
این طاقت تحمل ملامت و ایراد نداریم که ما را باعث ریخته شدن خون بیگناه سلطان عثمان مقصر و موجب نظر
می آورند می باید کشندگان او بقصاص برسند آقایان بلوکها (دسته ها) بمیان افتاده ایشان را ساکت کردند
لیکن بعد از آن سپاهیان در مسجد که عثمان را از آنجا به سیاستگاه و مصطفی را به تصاحب تاج و کلاه برده بودند جمع شده
صاحب منصبهای خود را نزد سلطان فرستادند و پیغام دادند که اگر عثمان را بحکم سلطان کشته اند خون
او را بعهده بگیرد تا ایشان در نظر ملت از سرزنش و عار بیرون بیایند فردای آن روز اخی زاده حسین بقاضی عسکری روم
ایلی و بوستان زاده یحیی افندی بقاضی عسکری اناطولی معین شدند و سپاهیان در دیوان قاتل سلطان عثمان را
مطالبه نمودند و آقایان ایشان مداخله نکرده از پی کار خود رفتند و ده نفر از قدیمی های سپاهیان در این خصوص باصرار تمام از مفتی
مطالبه فتوا کردند مفتی در جواب آنها گفت باید مطلب شما بعرض سلطان برسد اگر عثمان را بحکم او کشته اند باید [illegible]
خود برسند در روز سیم ژانویه بین مجلس و گفتگو در دیوان تجدید شد چون سلطان از بیم قتل و قیل شورش سپاهیان

مطلع گردید این خط شریف را در برای سپاهیان فرستاد (من بکشتن سلطان عثمان حکم نکرده ام داود پاشا دروغ گفته
است باید کشندگان او بقصاص برسند) در همان شب جبه جی باشی را که گوش عثمان را بریده از برای والده
مصطفی برد در وثیقه مذکور است قرار نامه بدست گرفتند و در برابر چشمه که سلطان عثمان در حین خفگی به مجلس یدی قله برده شد در
آنجا آب خورده بود سرش را از تنش جدا کردند داود پاشا در همان اوقات پنهان شده بود بعد از سه روز جستجو او را در حوالی
ایوب در خانه حجره یک سپاهی در میان انبارگاه یافته بیرون آوردند لباس کهنه یک نفط در او پوشانیده در عرابه
نشانده و از طرف زندان تا یدی قله بردند و در پیش پلیس قلندر اوغری که در واقعه قتل عثمان طرف نفرت و عداوت عامه
شده بود نیز مدت آمده به یدی قله برده شد در روز جمعه ششم ژانویه لشکریان در مسجد جمع شدند و بعد از ادای نماز [illegible]
باشیان گفت (اهل مقتدر ما داود پاشا حالا در محبس است و حکم او با پادشاه است دیگر حرفی از بابت او نزنید و متفرق شوید
و دیگر از برای مطالبه چیزی اجماع ننمائید) ینگیچریگان و سپاهیان فرمایش آقا را اطاعت کرده متفرق گردیدند در همین وقت [illegible]
که خواهر سلطان بود با دوستان او بکوشش در آمدند و هر جا که لازم بود پول دادند حتی میران غضب را رشوه دادند که در کشتن داود پاشا
عجله نکنند تا شاید تدبیری در استخلاص او نمایند در هر حال روز دیگر از مجلس دیوان حکم قتل داود پاشا صادر شد میران غضب او را
بمیدان عدالت بردند که در برابر چشمه مذکور او را سیاست نمایند آن وقت داود پاشا خط شریف سلطان را که در خصوص قتل
عثمان باو داده بود از بغل بیرون آورده نشان داد و بنای داد و فریاد را گذاشت که یک نفر ینگیچری که قاتل او و غلام او را از سیاستگاه
در ربوده بود سایرین اطرافش را گرفته برای اینکه نشناسند و بمسجد مرکزی بردند نزدیک بود سپاهیان با ینگیچریگان نزاع نمایند زیرا
که سپاهیان قتل او را میخواستند کشتن او را بتعویق انداختند لباس چرکینی که اول مرا داود پاشا پوشانیده بودند بجهه علامت
پاره کرده بیرون کردند که بعد از آن پارچه ها را آورده انعام و جایزه از او بگیرند بالاخره لباس صدارت در بر او کرده بطور صدر اعظمی باو
سلام کرده و تهنیت گفتند چون این اخبار انتشار یافت دیوان بر هم خورد و صدر اعظم بخانه خود رفت و داود قاپوچی
باشی با مفتی داماد احمد در نزد صدر اعظم حاضر شده کشتن داود پاشا را بعهده گرفت و با دولت نفر قاپوچی به مسجد برای کار رفت
حضور ناگهانی او طوری اسباب وحشت عامه گردید که همه داود پاشا را گذاشته فرار نمودند شب همه را در حال عرابه که عثمانی

رانشنده به یدی قله برده بودند نشنده بهمان مکان بردند و در جامع داوود پاشا را با قلندر اوغلی خفه کرده نعش او را
جدیر با اندر اختند و سایر اشخاصی که در قتل عثمان دخالت داشتند مثل درویش پاشا که گفتگوست او فان رشید بوده و بیدان ایل
که سنجاق بیک کستندیل شده بود و قره پوچی ها مورشدند که بقتل برسند اگر چه این کار را در ظاهر قصاص خون عثمان بنظر بکشتن
لکن در باطن همه از نتایج تحریکات ننه حسین صدراعظم سابق بود بعد از آنکه داماد سلطان والده و شوهر خواهر سلطان را
داد ینکچریگان را بصدراعظم مهرباشی خصی که محرم اسرار سلطان والده بود شورانید چون اداره سلطنت یکی از دست سلطان
والده و مهرباشی خصی بود هواخواهان ننه حسین می‌گفتند باشی های دولت عثمانی بعهده دو نفر سره زن خواجه افتاده
شکی از طرف دوران صدارت ننه حسین از آن او و سلیمان سپاهی بود که زر در پول از خلاص کشان او شده بود ینگر بازار
بضدیت صدراعظم می شورانید قدیمی ترین سپاهی ها باتفاق کاتبین نزد ینکچر بیک قاپی رفته گفتند دولت را بچه حالی
گذاشته است باید اجتناب از عمل در دست کنقر وزیر کافی کاردان باشد این بیر فرتوت متعلق بکار نمی خورد فردا از روز
ینکچریگان و سپاهیان در طرف مجلس دیوان بنای هرزگی و شورش گذاشتند در کمال بی شرمی بصدراعظم گفتند و جوش از آن
ز انتظاران و برادران ما بقتل رسانده ما تو را می خواهیم و نمیتوانیم متحمل شویم که زمام سلطنت در دست کنقر خواجه بیرست زارکار افتاده
باشد اگر بخواهی در تقابل با مقاومت نمائی بضرب کارد پاره پاره ات میکنیم مهرباشی از مسند صدارت برخاسته بکاشانه خود
رفت و مانند یکی از رعایا در گوشه کاشانه خود بخزید و مهر صدارت را قاپوچی باشی نزد خزینه دار باشی برده و شاید سلطان
برسانید مصطفی گفت مهر صدارت را بهر کس لشکریان مایل باشند بدهید لشکریان ننه حسین را انتخاب کردند و سلطان والده
خیلی سعی کرد که این انتخاب را موقوف نماید ممکن نشد میل او بر این بود که قپودان پاشا خلیل که سابقاً منصب صدارت داشته بود
در این منصب برقرار شود لیکن خلیل پاشا قبول نکرده زیرا بار رفت ننه حسین که در حوالی سرای آماده و منتظر بود فائز شده در مسند صدارت
بنشست به صاحب منصبهای قشون خلعت داده مستغلات لشکر انعام تقسیم نموده هزار کتفه کانه ینکچر بیک آقای فرستاده
مسجد مرکزی فرش ابریشمی بگستراند گرجی مهرباشی و خلیل پاشا را که رقیب و مدعی خود میدانست حکم کرد اخراج بلد شوند گرجی که
بورسا و دیگری به ماقاده را بردند و منصب قپودان پاشائی به بوستانجی باشی سابق رجب پاشا که مغضوب شده بود داده شد

فی الدوا.

قبل از آنکه از وضع صدارت ثانی ننه حسین
ذکری نمائیم و از اغتشاشیکه در بقیه عمر سلطنت سلطان مصطفی اسباب ویرانی مملکت و خرابی دولت را
فراهم آورده بشارتی بنمائیم لازم است نظر مختصری بحالت روابط دولت عثمانی با دول اروپا معطوف نمائیم عمده
کارهائی که در این ایام اتفاق افتاد انعقاد مصالحه با دولت لهستان بود در اوقات شورش و اغتشاش دربار عثمانی
سفیر لهستان در کمین بیک که سرحد مملکت است توقف داشت و منتظر رسیدن اخبار اطمینان آمیز از طرف
اسلامبول بود چون شنید گرگی رد ننه حسین به بهانه اینکه در عمل مصالحه فساد و اغتشاش مینماید در محبس افکنده شده
بود در رفتن اسلامبول عجله می‌نمود چون گرجی مهرپاشا بمسند صدارت نشست مطالبه خراج و بعضی تکالیف دیگر کرد
باینکه دولت لهستان از خواهش عزل کانتمیر میرزا و والی های فلاق و بغدان صرف نظر نماید در همان اوقات
کانتمیر میرزا که حاکم سلیستره بود بسفیر لهستان پیغام فرستاد که اگر رفتن اسلامبول را بتعویق بیندازد او با لشکر تاتار
در برابر و ذرشوی (و رشو پای تخت لهستان) اردو خواهد زد لهذا سفیر مزبور در اوایل ماه نوامبر وارد اسلامبول گردید بعد از
هیچ هفته انتظار در مجلس دیوان با تشریفات شایسته از او پذیرائی کردند ایلچی دولت روس نیز در آن مجلس حضور داشت
ایلچی روس از روی سرزنش گفت که لهستانیان از ترس شمشیر روسها خود را در نزد عثمانیان حقیر و ذلیل نمودند سفیر لهستان
گفت تو مرد مفسدی هستی که میخواهی در عمل مصالحه اغتشاش وارد بیاوری با وجود اصرار صدراعظم به حاضر بودن باب عالی
از برای حفظ صلح و دوستی و با وجود تبعات سلطان والده و داوود پاشا و قپودان پاشا خلیل و توسط سفرای انگلیس و هلند نزد ایلچی
لهستان موافقت با گرجی پاشا مصالحه تازه منعقد نماید بعد از عزل گرجی مهر و نصب دوباره ننه حسین مصالحه بطوریکه در عهد
سلطان سلیمان منعقد شده بود مجدداً انعقاد یافت سر طوماس سفیر انگلیس در برقرار شدن مصالحه وساطت داشت
طرفین قرار دادند که تاخت و تاز تاتارها و قزاقها را ممانعت نمایند و خسارات وارده را از عهده برآیند و برای طرفین
را آزادی بدهند سفیر لهستان متقبل شد که دولت لهستان همه ساله خراج معینی بخان تاتارستان بدهد تا اقوام خود
تاتار لهستان نتاید و خراج مقرره در خویشیم تحویل داده شود اندکی زمانی بعد از آن سفیر لهستان از اسلامبول مراجعت نمود

ایلچی روس بجهة تبریک آمده بود بنوع انعقاد مصالحه شد با کمال دلخوری برفت

سه ماه بعد از جلوس مصطفی ایلچی پادشاه ترانسیلوانی با ده هزار دوکا خراج سالیانه بباب عالی آمد
وعقد مصالحه با امپراطور را خواسته اظهار داشت که این مصالحه بواسطه تقاضای زمان و مصلحت وقت
اتفاق افتاده هر وقت با بعلی پاشای افلاق را با سی هزار عسکر از برای امداد ما مامور نماید دوباره
شروع بجنگ نموده مصالحه را برهم خواهیم زد سفیر انگلیس که از جانب دولت خود مامور حفظ صلح تمام اردو با بود
ایلچی پادشاه ترانسیلوانی گفت شما اگر بخواهید بواسطه بعضی اقدامات عسکر عثمانی را به قلب المان بکشید
نه پادشاه انگلیس و نه پادشاه بوهم هیچیک با شما موافقت نخواهند کرد ایلچی ترانسیلوانی نیز در دفتر سفرای روس و
لهستان بولایات خود مراجعت کرد و اولیای دولت باو اطمینان دادند که هر وقت پادشاه او
با امپراطور شروع بجنگ نماید سلطان از حمایت او مضایقه و کوتاهی نخواهد نمود امپراطور بجهة رفع تهمت های پادشاه
ترانسیلوانی که گفته بود بضدیت دولت عثمانی با بعضی دول عیسوی عقد اتفاق و اتحاد بسته است مکتوبی بسلطان عثمان
نوشته او را از عوالم محبت و دوستی خود اطمینان داده و از مأموریت سفرا از برای ادای تهنیت و تبریک جلوس مطلع کرده بود
در آن اوقات امپراطور سفرای خود را باتفاق احمد بیک سفیر عثمانی که تا آن زمان در وین توقف کرده بود روانه اسلامبول
نمود لیکن سفارش کرده که در کوموُرن انقدر توقف نمایند که دولت عثمانی تاتارها را که در مجارستان مشغول خرابی و تاخت و تاز
میباشند رجعت بدهد سفرای امپراطور علاوه بر گفتن تهنیت مأموریت داشتند چهار قلعه که اتراک بعد از وقوع مصالحه متصرف شده
بودند استرداد نمایند سفرای مزبوره قبل از رسیدن به اسلامبول مجبور شدند که مکتوبات خود را تجدید نمایند زیرا که عثمان کشته شده
مصطفی بجای او نشسته بود دو مسئله تازه سفرای دول عیسوی را در اسلامبول بکمال شدت بهیجان آورده بود یکی از ظلم
و تعدی که ینگیچریکان سفاین در حق قونسولها و رعایای خارجه در ازمیر بعمل آورده بودند و یکی دیگر در خصوص تغییر دادن پاتریک
مذهب یونانیان بود

نه حسین منصب صدارت را بوعده دادن صد هزار دوکا از ینگیچریکان و سپاهیان خریداری کرده بود اقتدار و تسلط

لشکریان در دولت عثمانی بمنتها درجه اوج رسیده بود تخت سلطنت و منصب صدارت
مرتبط سربازان با امتیاز در بهای زر فروخته میشد اسبهای کرفش انعام تازه اسباب شورش و طغیان سلطان
تازه را فراهم می آورد منصب صدارت چون حالت متاع هراج پیدا کرده بود تغییر و تبدیل
آن زود بزود نایل بودند نه حسین جهة حفظ منصب صدارت از دادن رشوه و گفتن تملق
بهیچ جه کوتاهی میکرد بعد از آنکه پول گوسفند ینگیچریکان را داده زر برای هر اطاق یک کله قند فرستاد
و مسجد مرکزی را با فرشهای ابریشمین مفروش ساخت شورباچیان را (صاحب منصبهای اول فوج
ینگیچریک) در میدان گوشت فروشان جمع کرده به ایشان گفت همقطارها دعا کنید که خدا عمر
عمر دولت پادشاه را استدام بدارد و خودتان را مطیع و پیرو قانون بدارید گوشت و شمع و سایر
مایحتاج خودتان را از هر جا که میل دارید دریافت نمایید خدا را شکر پادشاه ما باین چیزها احتیاج ندارد
شورباچیان با آواز بلند دعا کرده گفتند صدر اعظم زنده باد وانوقت صدر اعظم صد و پنجاه هزار
اسپر با نها داد تا با همدیگر تقسیم نمایند با وجود این حالت اهر شب در پای تخت حرق و انقلاب که علامت
رنجش لشکریان از وضع و حالت دولت بود وقوع می یافت در غلطه اول از بازار و میدان سراجها
بعد از آن از حمام ابراهیم پاشا آتش بروز کرد رسم ینگیچریکان این بود وقتی که رنجش خاطر خود را بیان
بیان میکردند در گرفتن کلاه ... در این وقت در رسیدن اخبار یاغیگری اباظه بود سرهنگ ینگیچریکان که از دو
اباظه فرستاده شده بود مراجعت کرده خبر داد که مشار الیه بشدت تمام طلب یاغیگری نموده کوفته سنجاق
های ارزنة الروم را به نواب و بستگان خود داده است از هر خانه هزار آسپر حواله کرده و گرفته است و با ده هزار
لشکر از سکبانان که بقیه لشکرهای آسیا بودند و دشمنان حقیقی ینگیچریکان میباشند خاطر را آماده کرده است ایشان
از هر طرف جهة قصاص خون سلطان عثمان بپای علم اباظه جمع میشوند مرتضی پاشا حاکم قراشهر اول از اطاعت او
سرپیچیده بجنگ درآمد و بعد از ده روز محصور شدن از در اطاعت درآمد بعد از آن اباظه بطرف انقوریه و بروسه

حرکت کرد و مکتوب به سنجاق بیک‌های ولایات نوشته همه را به اتحاد و اتفاق خویش دعوت نمود
بیگلربیگی ارضروم را که با او اطاعت کرده بود لیکن خیال خیانت در حق او میرفت بقتل رسانید طیار محمد پاشا حاکم
سیواس با قوتهای لشکری خود نزد عبازه رفته او را تبریک و تهنیت گفت و شیخ قیصریه در حضور لشکریان
عبازه را مخاطب داشته گفت (خداوند تورا بر انگیخته است و تورا قوت و قدرت داده است که ظالمان را
از میان برداری اندیشه و بیم مکن و راه عدو که بخت با توست عدالت است) در قیصریه نقی پاشا بطور دوستانه از او
پذیرائی نمود در همه قراء و قصبات که در سر راه او واقع بودند اموال ینگیچریها را ضبط نمود و هر یک از ینگیچریان که بدست
آمدند بعد از شکنجه بسیار بقتل رسانید و بعضی را با نعل اسبان پاهای ایشان را نعل بندی نموده رها کرد فراریان
ینگیچریان به اسلامبول رفتند و فتنه عبازه با چهل هزار لشکر انگوریه را محاصره کرده بود بیگلربیگیان اناطولی و اناطولی
با لشکرهای خود بدفع او مامور شدند و محمود پاشا پسر چغال اوغلی با چهار هزار ینگیچری و چهار هزار سپاهی سواری
انها معین گردیدند راه از راه بورسا تا یک بازار رفت چون دانست طاقت مقاومت با عبازه ندارد
مراجعت نمود و عبازه پس از سه ماه محاصره انگوریه را بواسطه برگردانیدن قمر آب مسخر نمود لیکن بارین قلعه را نتوانست
تسخیر نماید از انجا به بیقدر رفته در انجا قشلاق کرد

یاغیهای پی درپی و اخبار غلبه عبازه و اخبار سرحدات مجارستان که حکام معزول المان
و ممسور از طاعت حکم نموده ولایات خود را به حکام منصوب واگذار نکردند و مشغول شدند سلطنت که لایق پادشاهی
و حکمرانی نیست از این عزل و نصبها خبر ندارد و حضور صدر اعظم داود پاشای سابق در سه سال که منزل از بکلی دوری
سفر [illegible] رفته بودند و شورش سپاهیان جهت پس افتادن مواجب و مرسوم و مشهور بودن در میان خلق که کرجی محمد پاشا
سلطان را بکر عقب کوزوم مادر سلطان مراد پسر بزرگ سلطان احمد در خیال دارند که سلطان مراد را به تخت بنشانند
این اخبار و وقایع سبب تشویش خاطر حسین صدر اعظم شده بودند لهذا در صدد رفع آنها درآمد که خیال خود را از
کرجی محمد را به بورسه و داود پاشا خلیل را به ماقارا روانه نمود و تمامی قوت خود را از ینگیچریان تملق تکلیف نمود به حکایت

انها در منصب

انها در منصب صدارت برقرار باشند و هر روز ظلم تازه فکر کرده در تحصیل وجه کوشیدند تا بتوانند از عهده وعدات
دائمی ینگیچریان برآید سلطان احمق که بهیچوجه داخل کار نشده حکمی نمیکرد و مادرش که زن محدود الخیالی بود لابد بود
به اینکه هرچه بگویند اطاعت نماید عمر افندی خواجه سلطان عثمان که یک سال بود پنهان شده بود حال از پرده
اختفا بدر آمد و علما صلاح در آن دیدند که بمکه برود پسر او عبد الله را قاضی مکه کردند جانی بیک گرای خان تاتار
قرم را معزول کرده بجزیره رودس فرستادند محمد گرای را که در عهد سلطان عثمان خواسته بود از محبس [illegible] فرار نماید
بجای او منصوب نموده شاهین گرای را منصب قالقائی (ولیعهدی) دادند در وقتیکه حسین مشغول تملق گوئی
ینگیچریان بود سپاهیان بجهة رفتن خلیل پاشا که همه او را دوست میداشتند و بجهة عقب دادن پولها که در عوض مواجب
و مرسوم با آنها داده میشد به لندیدن درآمدند و گفتند صدر اعظم ینگیچریها را به همه ترجیح میدهد و کارهای مداخل خوبرا به آنها
رجوع میکند و بخدمات سپاهیان اعتنائی ندارد و مشهور بود که اظهار رنجش سپاهیان بواسطه مکر یک مور محمد پاشا بود
که با دولت بسیار از حکومت مصر مراجعت کرده به لشکریان صد هزار دوکا برسم انعام و دویست هزار اریان برای مواجب
عقب افتاده داده بود تا او را از منصب صدارت برقرار نمایند دو مرتبه سپاهیان در اطراف مجلس دیوان در کمال
شدت بشورش و غوغا درآمدند لیکن بدادن پول و رجوع کردن بعضی خدمات بانفعت آنها ساکت گردیدند چون در خزانه
وجهی جهة پرداختن مواجب قشون باقی نمانده بود صدر اعظم بصوابدید سلطان والده ضرابخانه را برای نقل کردند آنچه ظروف و اوانی
و سایر اسباب و الات طلا و نقره از قبیل رکاب و دهنه و ساخت و ستام اسب همه را که چه سکه زدند صدر اعظم بعضی وجوه وجودی
ینگیچریان اسم خود را در جزو سپاهی آنها نوشتند و زر برای تحصیل پول خیال کرد والی افلاق را تغییر بدهد وکیل والی سه هزار دکو
پیشکش داد باین واسطه وکیل مدعی والی را چوب زدند سپاهیان به المیان اغماض صدر اعظم بابت تازه بکارها
بسته زظلم با اعتدالی لشکریان لغزای دول خارجه تنزیل میکردید غدغن کردند که زنان ایشان با کالسکه از شهر بیرون نروند سفیر
انگلیس در خصوص سکه تجارتی دولت انگلیس پولهای سکه‌های سابق تطبیق نموده دریافت دارد و کوشش بیفایده کرد
با وجود مهربانیها که نسبت حسین صدر اعظم در حق سپاهیان اظهار داشت نتوانست آن جماعت را از آنجمع دلالم نماید

در یک روز دیوان سپاهیان با شدت تمام بشورش درآمده نه حسین را طوری تهدید کردند که از مجلس
دیوان فرار نمود بعد از آن شورشیان در میدان آب دوانی اجماع کردند قاضی عسکر و مفتی به هزار زحمت
آنها را به متفرق شدن نمودند سپاهیان چند نفر نزد ینگچریکان فرستاده ایشان را بموافقت و اتحاد خودشان در دفع
ستم نه حسین و برانداختن او دعوت نمودند ینگچریکان که بخاطر رشوه های دائمی نه حسین راضی بودند در جواب
گفتند که ما و سپاهیان نمیرسد که در این کارها مداخله نمائیم تسلط و تکبر نه حسین بجائی رسید که دیگر
بسلطان و والده او اطلاعی از کارها نمیداد و بی اعتنائی او در حق هر کس که ینگچری بیک نبود حد و اندازه نداشت کارهائی
را که او جسارت میکرد پیش از او هیچ صدر اعظم بلکه هیچ سلطانی مرتکب نشده بود یکنفر را با چوب تنبیه و
سیاست مینمود یکنفر دیگر را بضرب چوب هلاک کرد یکنفر قاضی را بی گناه و تقصیر رسوا و بی ناموس نمود
علما از این خفت که بسلسله آنها وارد آمده بود بشوریدند و در مسجد سلطان محمد فاتح جمع شده اعمال او را مخالف
شرع و عرف قلمداد کرده فتوای قتل او را بدادند مفتی را آورده باو گفتند نه حسین را احضار نماید و حکم قتل را در حق
او اجرا بدارد مفتی به بهانه اینکه باید اول حکم عزل او را از سلطان گرفته پس از آن او را بمجلس علما احضار نماید و خود بعزم
ملاقات سلطان و گرفتن حکم عزل نه حسین از میان علما بیرون رفت ینگچری بیک آقاسی و سایر هواخواهان نه حسین هر چند
علما را به متفرق شدن و ترک عربده و غوغا کردن تکلیف نمودند بجائی نرسید و ایشان عمامه آق شمس الدین را که علم
سادات و علما را در پای علم جمع نمودند و بخواندن سوره فتح مشغول شدند علمهای تکایا و مقبره های اطراف را نیز درآورده
در دور علم آق شمس الدین نصب نمودند این علمای یاغی سبق و علم زیاد داشتند لیکن اسلحه نداشتند و اگر هم داشتند علم استعمال
آن را تحصیل نکرده بودند چون آفتاب غروب کرد و علما متفرق نشدند ینگچری بیک آقاسی و کهیا بیک چشته جی علی با جماعت
چه میان ینگچریک که مسلح بودند از برای متفرق ساختن علما حرکت کردند از شنیدن این خبر بعضی از علما بخانه های خود رفتند
و گفتند فردا نیز میتوان در اینجا حاضر شد ینگچری بیک آقاسی چون بمسجد شاهزاده ها رسید توقف کرد تا نماز مغرب را بجا آورد
لیکن بعضی از سربازهای جوان و جمعی از الباینها باتفاق قرامان زاده چاوش پیش رفته بر سر علمائی که در مسجد بودند بریختند جمعی

از ایشان را

از ایشان را با گروهی از تماشاچیان و مسلمانانی که از برای نماز بمسجد رفته بودند بقتل رسانیدند محرم بیک زاده و دبیر
افندی از جمله مقتولین بودند جسد کشتگان را به یکی از نهرهای قدیم درانداختند تا نظر خلایق بآنها نیفتد دو روز بعد از آن
قاضی بزرگ یحیی افندی که رئیس شورشیان بود با علی چلبی زاده و هشت نفر از مدرسان مدارس و چند نفر دیگر از قاضی
ها را از پایتخت بیرون کردند و قاضی اسلامبول نیز معزول شده بمزرعه که داشت برفت بسیاری از علما با چند نفر
از ترس اذیت صدر اعظم و تسلط مردم پنهان شده بیرون نمیرفتند یکنفر درویش را که در ایام شورش در میان
چهار راه ایستاده خطبه میخواند گرفته در میدان گرگچ قرامانی زرعی باو بخشیدند آقای ینگچریکان در عوض این خدمت حاکم
مصر شد و چشته جی علی بجای او منصوب گردید چون عداوت علما با ینگچریکان شدت و غلظت پیدا کرد در باطن
جنازه را بخون خواهی و قصاص عثمان ترغیب و تحریص مینمودند

بعد از غلبه کردن بر علما ظلم و ستم نه حسین بیشتر بهیجان آمد روز بروز بر بیرحمی و قساوت او میافزود
یکی از منشیان دیوان را دو بار به تنبیه چوب تهدید نمود آن بیچاره از منصبی که داشت استعفا نمود لیکن چند نفر دیگر از آن بدبختان
در زیر چوب او هلاک شدند همگی دیگر کسی را در مقابل ندید که مانع اجرای خیالات او باشد مصمم شد بر اینکه سپاهی
و سپاهیان را که دشمنان او بودند یک مرتبه قتل عام نماید چون ایام عید بود قرار داد که یک روز بعد از عید به بهانه
پذیرائی سفرا بوستانچیان بطرز سربازان مصری مسلح شده در اطراف تالار دیوان حاضر شوند و جمعی از ینگچریکان هم
نیز صندوق زره پوشیده با آنها ملحق شوند و در راه آتش پزخانه ها بحیاط دویم سرای که سپاهیان در آنجا جمع میشوند ریخته همه آنها را از
بزرگ و کوچک بقتل رسانند در روز عید خزینه دار نه حسین به دکانی داخل شده در آنجا به نشست تا تماشای عابرین را نموده
با بعضی از آنها اگر آشنا باشند صحبتی بدارد در این بین چند نفر از سپاهیان نیز آمده خواسته در همان دکان بنشینند صاحب دکان
التماس کرده گفت چون شخص محترمی از محارم صدر اعظم در اینجا نشسته است بهتر آنست که شما در جای دیگر بنشینید سپاهیان
گفتند ما نیز نوکران شمشیرزن پادشاه هستیم در هر جا که میل خاطر ما باشد می نشینیم و در همان جا نشستند نوکر خزینه دار که بخود
که جای خود را بسپاهیان گذاشته کنار برود لیکن از شدت غیظ نتوانست خود داری نماید و بطور لندلند گفت حالا هر کجا میخواهید

بشنید بعد از عید قربان شما را بلند کرد این سخن بسرعت برق در میان سپاهیان انتشار یافت و در روز دیوان
اجماع کرده بر سر تره حسین هجوم آور شدند و گفتند تو میخواهی ما را معدوم و منهدم نمائی ما تو را بصدر اعظمی نمیخواهیم و از آغا
و سلطان والده هر چه اصرار کردند که تره حسین مهر صدارت را رد نماید تمکین نکرد و گفت من مهر صدارت را بجز به
ینگیچریکان جز بکری نسپرده ام و فوراً برخواسته بخانه آقای ینگیچریکان رفت تا بحمایت آنها در مسند ظلم و ستم متمکن و برقرار بماند
در وثیقه بعضی از ینگیچریکها از حمایت جانب داری صدر اعظم با یکدیگر حرف میزدند بیرام آقای کهیا که مرد زیرک و [illegible]
بود ینگیچریکان را جمع نموده نطقی کرد و خیال آنها را از صرافتی که داشتند منصرف گردانید و بعد از آن بانها گفت سپاهیان
که شما با آنها عداوت و کینه میورزید با شما برادران جنگی و همقطاران میباشند و شما را از برای منفعت صدر اعظم [illegible]
بر می انگیزاند و صدر اعظم نیز زر بسیار در عوض این کار بصاحب منصبها میدهد و پیدا است که از آن مبلغهای گزاف [illegible]
چه میرسد و از عقل و احتیاط دور است که شما با سپاهیان عداوت بورزید زیرا که اگر شما در پای تخت عدد از آنها زیاد تر
میباشید و میتوانید بر آنها غلبه نمائید در ولایات دیگر بر خلاف پای تخت عدد آنها بیشتر است و میتوانند شما را مغلوب نمایند
نباید فریب صاحب منصبها را بخورید اگر سپاهیان در خصوص عقیده خودشان التصدیق بخواهند بتکلیف شما
این است که بگوئید ما نیز یک وزیر بیغرض میخواهیم که با مردم بعدالت و درستی رفتار نماید در این وقت سپاهیان
شورش عام کرده در عزل تره حسین اصرار نمودند و صاحب منصبان ینگیچریکان اظهار داشته که ما از تره حسین راضی و
خوشنود میباشیم سپاهیان ایشان را ملامت کرده گفتند شما از تره حسین پول گرفته از او حمایت میکنید
بامر ار ینگیچریکان پرسید که در این باب چه عقیده دارند آنوقت یک همهمه عظیمی برخاست و ینگیچریکان [illegible]
و شور و همهمه بیرام آقا صدا برآورده گفتند ما نیز یک وزیر بی غرضی میخواهیم و با همقطاران خودمان سپاهیان [illegible]
میباشیم تره حسین چون دید کار طور دیگر شد لابد مانده نشان صدارت را بمفتی داد و مفتی برده نزد سلطان
گذاشت و سلطان نیز به همان کس علی پاشا بداد (۳۰ ماه اوت سنه ۱۶۲۳ = سنه ۱۰۳۲ هجری) اول کاری که صدر اعظم تازه این
بود که مفتی و قاضی عسکرها و ارکان و اعیان دولت را جهه مشورت حاضر نمود تا با ایشان در خصوص عزل سلطان و حماقت

و نالایقی او از برای سلطنت و حالت حالیه دولت که در عهد او قریب بانهدام رسیده است
گفتگو نماید همه حاضرین قول او را تصدیق کرده عزل سلطان را واجب دانستند لیکن خالی از وجه بودن خزینه و لازم
داشتن دو میلیان دوکا از برای انعام جلوس تازه کار را مشکل و وزرا و ارکان دولت را متحیر کرده بود لهذا چند نفر
را نزد لشکریان فرستاده شرح حال را با آنها مذاکره کردند ایشان چون قریب الظهور بودن خطر و هلاکت را
استنباط کرده بودند تمکین کرده راضی شدند که از انعام جلوس تازه در گذشته مطالبه ننمایند لهذا سلطان مصطفی را
که در عمارت داود پاشا بود بسرای بردند و در همان شب همه ارکان دولت و صاحب منصبان دربار پسر بزرگ سلطان
احمد را که در آنوقت یازده سال از عمرش رفته بود به پادشاهی برداشته به تخت نشاندند و سلطان مراد چهارمش
خوانده تعظیمات و احترامات لازمه بعمل آوردند

ازاله مصطفی از تخت سلطنت منتهای ضرورت و لزوم را پیدا کرده بود زیرا که بواسطه جهالت
و خرافت و عدم شایستگی او تاج و تخت سلطنت مثل این بود که بی صاحب مانده باشد شأن و شوکت
و قوت و قدرت دولت رو به تنزل نهاده در زیر بار جسارت لشکریان قریب به انهدام و انعدام
رسیده بود خرابی مملکت عمومیت پیدا کرده بعضی از ولایات را دشمنان ربوده بودند بعضی دیگر
خراب و ویران و خالی از سکنه مانده بودند و روز بروز زیان و خسارت پی در پی ظلم و بی اعتدالی حکام و
لشکریان رشوه گرفتن قاضی ها تسلط و بی ادبی ینگیچریکان و سپاهیان یاغیگری [illegible] و حاکم بغداد و بی اعتنائی
بقوانین شریعت و دولت از خرابی و فساد علاوه خبر رسید او گرجستان و گنجه و ایروان و بغداد
و بصره و غیره که در کلیه نه سنجاق میشدند بتصرف ایرانیان در آمده بودند مداخل سالی دولت
چهل و چهار میلیان و چهار صد هزار اسپر میشد چهل و هشت میلیان و پانصد هزار اسپر بواسطه خارج شدن
ولایات چند از تصرف عثمانیان کسر و نقصان حاصل کرده بود و بسیاری از شعبه های مداخل سلطانی بی

مختلفه در حق سلطان عثمان و گزارش شده بودند بطوریکه از جمله بابت سالی پیش از ده میلیان اسپر و از دو گمرک می نشسته
شانزده سال قبل ازین تاریخ قراء و دهات مملکت عثمانی را بازدید کرده تعداد نمودند پانصد و پنجاه و سه هزار
دهات آباد مسکون بقلم آمده بود و بلاواسطه پیش از وقوع جنگ لهستان مجدداً بازدید کردند معلوم شد که هزار
قریه خراب و ویران و خالی از سکنه مانده بودند این خرابی و خرجش در آبادیها و نقصان فاحش در عدد جمعیت و سکنه
از نتایج و لوازم ظلم و ستم بی اندازه خواهد بود سابق براین از هر خانه چهل الی پنجاه اسپر مالیات ملکی و چهل اسپر عوارض
گرفته میشد و از برای هر گوسفندی نیم اسپر و سه الی پنج اسپر از بابت علوفه سپاه میدادند و درین اوقات دولت
چهل اسپر از بابت سرانه و هر خانه سیصد اسپر عوارض و هر گوسفندی یک اسپر دریافت مینمایند و از وقتیکه تحصیل این
مالیات بعهده سپاهیان محول شده است همه ساله این عمل را بطور حراج در برابر مسجد سلطان محمد فاتح خرید و فروش
مینمایند مالیات ملکی و عوارض از هشصد الی هشتصد اسپر رسید و از هر گوسفندی از هفت تا هشت اسپر مطالبه میشد
و در ولایات طرف آسیا از پنج الی شش اسپر دریافت میکردند قانونهائیکه از قدیم در انتظام امور لشکر و کشور
برقرار شده بودند از ملاحظه و اعتنا افتادند و باین واسطه هرج و مرج بسیار در کارها روی داد قاپوقولی (?) که از عساکر
مهیه عثمانی محسوب میشدند در سابق بیست هزار بودند بعد زیاده تر شدند و حالا عدد ایشان از صد هزار زیاد
هزار نیز تجاوز میکند در تلافی این کار عده وظیفه خوران و معاف شدگان از خدمت که او تراق میگویند روز بروز
بیشتر شد اغلب تیمار و زعامت سپاهیان را اعیان دولت بلکه ارباب حرف و صنعت متصرف شده بودند
و بعضی از آنها وقف اولاد کرده بودند اسامی بسیاری از نوکرهای اعیان و علما در دفتر سپاهیان ثبت بود لیکن
هیچوقت در سفرها و جنگ حاضر نمیشدند یکی از قرارهای شوم برقرار کردن جماعت سپاهی اوغلان بود
که طالبان عمل سپاهیان بودند و این بدعت منحوسه را کاتب ینگچریکان مهراق سرائی بانی شد و زیر ارخجه (?)
کندرهیندن (?) ینگچریکان را آقای ینگچریکان یعنی آقا مستقل نمود

در تلافی تنزلات مذکوره با وجود اغتشاش مملکت ترقیات کلیه

در علوم ادبیه

در علوم ادبیه و فقهیه حاصل شده بود اگر درست درین کار فکر و اندیشه نمایند خواهند دانست که احترام و
اعتبار علما و تربیت و تشویق و صله دادن بشعرا و داخل شدن اغلب سلاطین درین سلسله و صاحب تخلص شدن
و غزل سرائیدن ایشان اسباب تشویق طلاب و ترقی علوم را فراهم آورده بودند چون باخر عهد سلطان مصطفی رسیده ایم
از زمان فوت سلطان محمد ثالث که پنج سال قبل ازین باشد گرفته تا عهود خون آلود سلطان مراد رابع ذکری از علما و
فضلا و شعرای آن ازمنه مینمائیم زیرا که در عهد سلطان مزبور جلادان و میران غضب جای همه را گرفته مجال نخواهند داد که بذکر
دیگران پرداخته شود و بر خلاف رسم سیرت نویسان ترک ترتیب دیگر درین کار قرار داده اول بذکر مورخین و علمای
تاریخ می پردازیم زیرا که ایشان بواسطه غرض یا جهة بی اعتنائی هر یک ازین طایفه را که از گروه فقها و یا شعرا نبوده اند
در تذکره خود از نظر انداخته اسامی ایشان را مذکور نداشته اند و درین مجلدات ضخیمه که اسامی علما و فضلا و مشایخ را ثبت
کرده اند تقریبا چهار صد نفر از آنها صاحبان تالیف و تصنیف میباشند با وجود این اینکه از سلسله علما محسوب نشوند بهیچوجه استحقاق
نداشتند که در تذکره نویسندگان اسامی آنها نوشته شود با این حالت جمع کثیری از مورخین نامی و نویسندگان فاضل را بجهة
اینکه از فقهای اسلام نبوده اند از قلم انداخته اعتنا نکرده اند اگر لطفی پاشای صدر اعظم که تاریخ دولت عثمانی را
نوشته است و حسن بیک زاده مورخ و عالی مورخ صاحبان شان و منصب بزرگ نبودند اسامی آنها را نیز در تذکره
مرقوم نمیداشتند نجیبی (?) که از کوچکی مورخ که اول منشی لله محمد پاشای وزیر و دو مرتبه در گرفتن شهر کران قرار دهنده بوده
تسلیم شدن شهر و قلعه بود بعد دفتردار دیاربکر و پس از آن بکلربکی رقه شده و آخر تاریخ او به اول جلوس سلطان مراد
چهارم منتهی میشود بهیچوجه ذکری نکرده اند پسر نشانجی محمد مولف یک تاریخ عمومی است که از اول خلقت تا
عهد سلطان سلیمان نوشته مرآت الخلایق نامیده است صافی تاریخ سلطان احمد را به تقلید سعدالدین نصف را
نظم و نصف را نثر تالیف نموده است محمد آقای منشی دیوان که تاریخ هشت سلاطین اسلام را تالیف کرده
بود اول به سلطان عثمان و بعد بسلطان مراد چهارم پیشکش کرده یک تاریخ مخصوص عثمانی را نیز بان الحاق نمود چراغ زاده
قاضی ایروان وقایع جنگ ایران و مسخر کردن شاه عباس ایروان را تالیف نمود نوری قاضی بغداد شرح مسخر بغداد

را بتوسط سلطان مراد رابع برشته تحریر درآورد طوقی تفصیل عزل و قتل سلطان عثمان ثانی را نوشت نادری سرگذشت این
سلطان بدبخت را بنظم درآورد حکمی توجیه دو مرتبه رئیس افندی و کمتر به منصب نشانجی نایل گردید بعد بلقب شاه نامه چی
شده جنگ های سلطان سلیمان را بطرز عارفی ایرانی و لقمان بنظم درآورد قوجه حسین که در زمان یورش بغداد و محاصره آن شهر
در رکاب سلطان مراد رئیس افندی بود بحکم آن سلطان تاریخ تذکره ابن خلکان را از عربی به ترکی ترجمه نمود و تاریخ بدایع الوقایع
از تالیفات مشار الیه است رئیس افندی صاری عبدالله مصنف چند کتاب در عرفان است مثنوی را شرح
کرد و مجموعه نفیسی از منشآت دولتی جمع کرده قاعده عبارات منشیانه نامید صد و پنجاه مکتوب از سلاطین و
بعضی نوشته های دیگر را در آنجا جمع کرده بعد از مورخین بذکر اسامی فضلا و شعرا و گویندگان سده اول
کلام میپردازیم نوائی دو حکایت منظومه دارد یکی طوطی و زاغ و یکی دیگر الهامات باده نام دارد و مجموعه دوازده
علم نوشته نتیجة المعارف نامید طاش کوپری زاده مجموعه در سیصد و هفت علم نوشته اسم آن را مقاصد المعارف
نهاد و پسر مشار الیه کمال افندی یک مجموعة العلوم از عربی به ترکی ترجمه نمود محمد امیر افندی شروانی مجموعه در پنجاه و چهار علم
نوشته دقایق الخاقان نامید حاجی آق کرمانی مجموعه در پنج علم باسم غازی گرای خان تاتار نوشت حاجی محمد امدی بعضی علاوه ها
در علم السنه و لغت ها تالیف نمود حاجی آق خضان کاستمونی شرحی در ترکیبات نحوی نوشته رساله در جهاد و ادب حرف گرفته
کتب دوزن و قافیه از عربی به ترکی ترجمه نمود محمد داود زاده لغتی تالیف نمود و طفل نورسیده نامید در این عهد علم انشاء نیز
ترقی نموده بود مجموعه های مکتوبات و مترسلات در این عهد که آن را معتبر میشمارند علما با عثمانیان دولتی در شرح کلام فصاحت
رقابت و هم چشمی مینمودند و حاجی خلیفه در تالیف خود شرح کریم چلبی را ترجیح داده است مشار الیه یک تذکره از عربی به ترکی
ترجمه کرد چند نفر با اوشان رقابت و برابری داشتند که از آن جمله یکی اوخ چی زاده (تیرگر زاده) بود از جمله دویست و پنجاه
نفر شعرا که رضائی شاعر در تذکره خود نوشته است یکی نوعی زاده عطائی می باشد که در تذکره تالیفی خود اسامی هزار نفر از فقرا را
جمع کرده بود بتقلید شاعر بزرگ ایران نظامی او نیز خمسه منظومه تصنیف کرد از جمله رقبای او یکی قاف زاده صاحب لیلی و مجنون
بود و یکی دیگر حسن عادل اشتیپی بود که مصنف حکایت شاه و گدا می باشد و یکی دیگر وجوی است که کتاب مرآة الملوک

وني

غزالی را ترجمه کرد و کتابهای عشق و هوس و زیبائی و محبت از تصنیفات او میباشد رضائی حکایات یوسف
و زلیخا را بنظم درآورد و احمد بیانی کتابی در سیرت اولیاء بنمونه کتاب حدیقة الصلحای فضولی تالیف کرد خان
غازی گرای خان که غزائی تخلص داشت از شعرای ترک محسوب میشود و پسرش سعادت گرای عارفی تخلص مینمود و بهادر
گرای پسر سلامت گرای رسمی تخلص داشت از جمله سلاطین عثمانی که غزل سرائی میکردند سلطان احمد اول بختی تخلص داشت
عثمان بدبخت فارسی تخلص مینمود و مراد چهارم مرادی تخلص میکرد در مدت سلطنت او که خیلی کوتاه بود سه نفر از شعرا
مامور شدند که یورش های او را بنظم در بیاورند نادری شاعر تا جنگ بدبختانه لهستان را در دو هزار بیت نوشت رقبای
او در این کار دو نفر از شعرای ایرانی بودند که یکی گونی آبادی و دیگری ناعی تخلص داشت کمال شاعر جنگ شروع های جان
گرد وفات نمود از پانصد نفر فقها که عطائی در تذکره خود اسم برده است تقریبا چهل نفر از آنها
تالیف و تصنیف برده اند سابق بر این از مفتی های صاحب علم محترم که در امور دولتی از صلح و جنگ و عزل و نصب وزرا
و صدور رای آنها نفوذ داشت ذکری کرده ایم باز هم در مقام خود بذکر آنها خواهیم پرداخت فقها یکه بواسطه
تالیفات خود معروف شده اند یکی آلتی پارماق است (شش انگشتی) که بعضی از کتب عرب را به ترکی
ترجمه نمود رضائی علی چلبی قاضی مکه یکی دیگر است که ده مجموعه بزرگ فتاوی را خلاصه کرده و آن را همائی
جوانی نامید هدایت رساله های چند در فقه تصنیف نمود مفتی اسکوب مجموعه از فتاوی جمع کرده شعر نیز
میگفت قراچه احمد حامدی تذکره طاش کوپری زاده را ذیل نویسی کرد ملا کافی بوسنائی چهار جلد در تفسیر
عقاید که وری نوشت ملا محمد طبیب زاده کتاب بزرگی در طب تالیف نمود از منجم چلبی و عشقی گرونی
های اول سابقا ذکری نموده ایم غباری و محمد جراح زاده را تحریرات خوب انها معروف ساخت محمد عطوفی
در علم شیمی رساله ها نوشت و بناخوشی طاعون بمرد علام رئیس الاشراف در برای تملق مراد چهارم از رای
قهوه بدل یمین کرده استعمال کنندگان تنباکو را لعنت نمود قاضی زاده مشهور شد مگر بواسطه متعصب بودن
هیچیک از شیخ ها مانند شیخ محمود افندی اسکوتاری صاحب شان و مقام نشد خیمه او پناه گاه وزراء و صدور

معزول و مغضوب بود اشعار عارفانه بعربی و ترکی گفته است اسمعیل دده انقوریه شیخ تکیه درویش مولوی که
اسکندر پاشا در غلطه بنا کرده است مثنوی مولوی جلال الدین رومی را تفسیر نوشت شیخ ابراهیم لیکانی از علمای
بزرگ مصر بود در توحید و در خصوص تناکور رساله نوشت یحیی الدین اتمک چی زاده جانشین شیخ گلشن زاده
مصری بتقدس معروف شده گفته‌اند دارای معارف فوق طبیعت است لغتی در زبان عربی تالیف
نموده بود شیخ ابو الغازی یونس مجموعهٔ بزرگ احادیث بخاری را ترجمه کرد و اموال خود را صرف بنای تکیه و مدرسه
و تحصیل تالیفات نادره نمود و هزار جلد از تالیفات او بدست آورد ظریفی نامه شاه الله مرید و جانشین او
سید محمد با سلامبول آورد اولیا محمد افندی که در مسجد کهنه فروشان امامت داشت از مشاهیر قاریان قرآن بود
شیخ عمر افندی مرید شیخ عبد المؤمن شیخ تیر چین در پهلوی مرشد خود مدفون گردید مخالفت عرفا در عین
بعضی عقاید بعد از این شدت خواهد کرد و ما در موقع خود بیان خواهیم نمود

باب چهل و ششم

جلوس مراد چهارم   عزل مفتی   شرح حال بکیرباشی   حاکم شدن یکی از آنها در بغداد و کرمش
ایرانیان به بغداد او را   قتل وزرا محمد و گمان کش و علی و نه حسین   روابط سفارت دول   فوت
قولون پاشا کاغذ عباره   مامور شدن عساکر بکمک او   سبب عزل خان تاتارستان   شکست عثمانیان
در قرم   آمدن قزاقها به بسفور   فوت صدر اعظم   شکست خوردن ایرانیان در گرجستان و قزاقها
قراوکیز   خرابه کارجنت اوغلی   آمدن طاعون و رفتن مردم بصحرا   محاصره کردن حافظ پاشا بغداد را   جنگ
ایرانیان و ایلچی فرستادن ایشان   ترک محاصرهٔ بغداد   شورش در اسلامبول   کشتن گرجی محمد   شورش در حلب

عزل حافظ

عزل حافظ پاشا   سفرای ایران و تاتارستان   شکست خوردن پاشاها از عباره
عقب رفتن خلیل پاشا   سفیر ایران   شاهزاده هندوستان   شریف مکه
حرکت صدر اعظم خسرو پاشا بدفع عباره و تسلیم شدن مشار الیه   عرستان و قرم
ژرنویت ها   رابطه سفارتی با لهستان و روسیه و فرانسه و انگلیس و اسپانیول
و سوئد   بطلن گابور   تجدید مصالحه با اطریش   صفات و حالات مراد چهارم
فوت شیخ محمود اسکوتاری و ونیتی

مراد چهارم که دوازده
سال از عمرش گذشته بود قدی و قامتی متناسب و صورتی مدور داشت چشمهایش درشت
نگاهش تهدید آمیز بود با وجود گرفتاری بمرض صرع بسیار تیزهوش و تند ذهن بود در ابتدای
جلوس او مادرش سلطان ماه پیکر ملقب به کوزم که زنی باغیرت و کارگذار بود متکفل امور گردید
یکروز بعد از جلوس که یازدهم ماه سپتامبر سنه ۱۶۲۳ مطابق سنه ۱۰۳۲ هجری اتفاق افتاد بزیارت
قبر ایوب انصاری علمدار حضرت ختمی مآب رفت تا شمشیر پادشاهی را بکمر ببندد در
این مورد تشریفات و تجملات معموله بکار برده نشد زیرا که مجال تشریفات چنینی نداشتند
و اغلب وزرا نیز در این وقت غایب بودند و در خزینهٔ دولت وجهی که کفایت مصارف
این کار را بکند وجود نداشت لیکن در عوض کارهای دیگر گوسفند بسیار در آن روز قربانی
کردند ینگچریکان و سپاهیان که بواسطه خالی از وجه بودن خزینه از مطالبه انعام جلوس وعده
در گذشتن داده بودند همین که پادشاه خود را بتخت نشاندند باشند و تمام در صدد مطالبه انعام برآمدند
همه صندوقهای خزینه خالی افتاده بودند صدر با ینگچریک آقاسی هر چند کوشیدند که بجای بیست
و پنج دوکا نقره به بیست و پنج اسپر قناعت کنانند ممکن نشد و با سختی و تهدید تمام بیست و پنج
دوکای طلا مطالبه مینمودند و نمیخواستند که از سکهٔ نقره نامی برده شود آخر مجبور شده خزانهٔ جلیله

را باز نمودند و انعام جلوس و اضافه مواجب و مرسوم لشکریان را تسلیم نمودند در آن اوقات یکی هزار
دوکا بعنوان قرض از سفرای خارجه خواهش کرده بودند همه ایشان متعذر بعذری شده تمکین ننمودند سلطان مراد
رابع را پنج روز بعد از جلوس بر تخت سلطان تشریفات عیش ختنه سوران ختنه نمودند بیرام کهیا در
تغییر سلطان ینگچریگان را به متفق شدن با سپاهیان تحریک و ترغیب کرده بود بجای چشته چی ینگچری آغا
آقاسی شد و چشته چی از برای حکومت مصر معین گردید و یکی از خواهرهای سلطان را با بکتاش آغای
جدید به سلک ازدواج درآوردند دو خواهر دیگرش را سابق بر این عروسی کرده یکی را بحافظ پاشا صدر اعظم
دیاربکر و یکی را به پودان پاشا رجب داده بودند اول کار صدر اعظم جدید کمانکش محمد پاشا این بود
که یحیی افندی مفتی را اخراج کرد زیرا که شاه رالیه از روی نصیحت و خیرخواهی صدر اعظم را به تقلیل حرص و طمع
دیگران و از رشوه ترغیب نموده بود و میل داشت در جای مفتی پدر زن خود بوستان زاده افندی را بنشاند لکن
از گفتگوی مردم و احتمال غرض ورزی احتیاط نمود اسعد افندی دوباره مفتی شد و برادرش صالح افندی
قاضی اسلامبول گردید پس از انجام این کار کمانکش در حضرت سلطان از برای اتلاف دو نفر صدر اعظم های
سابق گرجی محمد و خلیل پاشا کوشش نمود و آنها را به تحریک عبازه در قتل ینگچریگان متهم ساخت حسب الامر سلطان
هر دو را اگر فتند چون گناه ایشان به ثبوت نرسید هر دو را مرخص کردند

آغاز پادشاهی مراد چهارم مملو از شامت و باعث شورش و تشویش و تزلزل بود سپاهیانی که
مصطفی را از تخت برانداخته مراد را برافراخته بودند هنوز تحریک سیوف را در تهدید آقای جدید خویشتن
موقوف نکرده بودند ممالک آسیائی از یاغیگری عبازه در کار ویران شدن بودند در سرحد شرقی دولت بغداد
را که پای تخت عراق عرب و بمنزله لنگر دولت ایران است دشمنان در تصرف بودند وقاعی لذا ارباب
جنگ بیگانه با دولت ایران فراهم آوردند تعلق به ایام سلطنت مصطفی دارند و از برای اینکه رشته کلام گسیخته
نشود باید این عهد و زمان عطف نظر نموده از سبب کار شروع به بیان مطلب نمائیم لهذا باید اول از

دو نفر بکر نام که در بغداد توقف داشتند و مدتهای مدیده باعث انقلاب و خرابی بغداد شده بودند یکی بکر نام
از آنها که صوباشی یعنی رئیس پولیس یا داروغه شهر بود بواسطه زیادی مال و کثرت قبیله و عشیره بقدری تسلط
و اقتدار داشت که بکر بیگها و حکام ولایت در پهلوی او معدوم و بی وجود بودند و در تحت اداره بکر یکی
از یوسف پاشا بواسطه ریاست دوازده هزار لشکر از دسته های عزب و قشون ولایتی حکمران حقیقی بغداد
واقع شده بود یکی از متخصصان خود را که او نیز بکر نام داشت از برای اخذ خراج امور عراقیه و سماوات نمود
مشار الیه بعد از اخذ خراج سر از اطاعت پیچیده دم از استقلال زد رئیس پولیس پسر جوان خود محمد را در شهر
گذاشته بدست بلوک باشی سپرده و سفارش آنها را برئیس کل قشون که او نیز محمد نام داشت نموده با هزار نفر
عزب و چهار هزار نفر ینگچری بیک بجهة دفع و تنبیه یاغی بطرف سماوات روانه گردید یک محمد نام دیگر که آغای عزبان
بود و با رئیس پولیس عداوت قدیمی داشت چندی بود که با هم صلح کرده قسم خورده بودند که با یکدیگر عداوت نورزند
و از حمایت همدیگر مضایقه و کوتاهی ننمایند در این وقت محمد مشار الیه مقام را مناسب دانسته تدبیری اندیشید که
کینه دیرینه را تازه کرده پسر رئیس پولیس را با خود و شهر را متصرف شود چون میخواست عمر آقا کهیای رئیس پولیس را در آن کار
با خود متفق سازد لهذا راز خود را با او در میان نهاد مشار الیه ظاهراً با او اظهار اتحاد و اتفاق نموده در باطن پسر
رئیس را از عزیمت عزب آقای اطلاع داد و او با قراولان و نوکران خود مستعد کار و آماده کارزار بودند
همینکه عزب آقای علم مخالفت را برافراخت و با عزبان بر سر آنها حمله بردند ایشان با عمر آقا نفر به گلوله توپ و تفنگ
آقا را عقب دوانیده مجبور کردند که خود را به قلعه یوسف پاشای بکر بیگ در اندازد پاشای مشار الیه که کوتاهی از این اقدامات بی
اطلاع بود عزب آقاسی را از محلیکه در کارزار برده بود حمایت نمود و پسر رئیس پولیس توپها را بمیدان ارک بغداد کشیده
بطرف قلعه واداشت پاشای حاکم را که نمیخواست عزب آقاسی را بایشان تسلیم نماید محاصره نمود در این وقت بکر رئیس پولیس
که تمام خود را در سماوات مغلوب کرده بود خبر آشوب بغداد را شنید با پانصد نفر از عزب با آنکه همراه خود آورده بود
تعجیل رسانید و از جمله مقتولین یکی پسر عزب آقاسی بود چون به بغداد رسید پاشای حاکم را که در شهر داد عزب آقاسی انکار داشت

وخارج کردن او را نتوانستند خود رسیده است محاصره نمود یوسف پاشا چند روزی با کمال جلادت و شهامت قلعه
مشغول قلعه داری بوده قلعه ارزوقه و غرابها را بگرفت و در یکی از حمله‌ها که بطرف محاصرین میبرد پسر ارسلان پاشا را
بدست خود بکشت در یکی از روزها که بتماشای توپ اندازی و تخمین رفته بود گلوله از مزغل گذشته بمقتل او رسید
و در همان روز بمرد عرب قاسی چون از وجود حامی خود محروم ماند با دشمن خویش از در مصالحت در آمد
بعد از گفتگو و آمد و شد رسولان قرار بر این شد که عمر آقا قلعه را تسلیم نموده بهر جا که خواهد برود و بکر
اعتماد کرده با اتفاق دو نفر پسران خود با تیغ و کفن نزد بکر رفته خود را تقدیم او ساخت و مشمول عطوفت خاص گردید
بکر نامرد عهد و سوگند تازه را فراموش کرده کینه دیرینه را بخاطر آورد حکم کرد عرب قاسی را با دو نفر پسرانش در قایق
نفت آلود بستند و قایق را آتش زده به دجله رها کردند شعله‌های آتش از میان امواج دجله با صدای ناله آن بیچارگان بهوا
بلند میشد و بکر در کنار دجله ایستاده تماشا میکرد تا وقتیکه آن بیچاره‌ها در میان آب با آتش کباب شده سوختند
پس از حصول فراغت از تماشای سوختن آن جماعت قلعه و خزانه و جبه خانه را متصرف شده هر که با پاشای حاکم یار
بود بدیار عدم فرستاد و فرمان غلطی که حکومت بغداد باو واگذار شده بود ساخته بروم نمود آنوقت
فرستاده خدمات خود را جلوه داد بانطور که بغداد را از وجود جمعی مردمان سرکش متمردانه طلب پاک و صاف ساخت و خود را
از جنگ با شاه که قصد هلاک او را داشت نجات داده و در آخر مستدعی واگذار کردن حکومت بغداد از برای شخص خودش شده بود
نخستین که در آنوقت صدر اعظم بود حکومت بغداد را به سلیمان پاشا که از حکمرانی دیار بکر معزول شده بود داده و
از متصلین خود را که علی نام داشت به نیابت حکومت و ضبط بغداد فرستاد و علی آقا را به بغداد راه نداده و گفتند
به پاشا کاری نیست و وجود او در هیچ ولایت ضرورتی ندارد و علی آقا شرح حال را به سلیمان پاشا و در این توقف اطلاع
داد و شاه به اولیای دولت را از حالت بغداد با خبر کردند آنوقت باب عالی حافظ پاشا حاکم دیار بکر را به تنبیه بکر
یاغی مأمور نمود و حکام مرعش و سیواس و موصل و کرکوک را با لشکرهای کردستان در تحت فرمان او قرار داد و او
با یک فقره خط شریف سلطانی مأمور شد که سلیمان پاشا را در حکومت بغداد استقلال دهد و قرار داد خزانه دیار بکر

پاشا اظهار کرد که این لشکرکشی شما از برای بغداد و اسباب خطر و احتیاط است زیرا که بکر است آن بغداد
که اغلب اینها شیعه میباشند از شما یأس حاصل نموده خود را به ایران تسلیم خواهند نمود حافظ پاشا اعتنا به نصایح او ننموده
آنرا از جمله محالات است و از دیار بکر حرکت کرده به موصل رفت در آنجا مراد پاشا که ادریس و قرداد فرستاده بود و لشکرهای
کردستان در تحت فرمان کورجین پاشا حاکم آن ولایت به او ملحق گردید و بلیار رجب پاشا حاکم سیواس نیز با لشکرهای جمعی خود
به عسکر پیوست و سید یحیی خان حاکم حماه و نیز در آنجا حاضر رسید که با اردو حاضر شود با پسر لشکری که
داشت حاضر گردیده در حوالی قبر یونس پیغمبر و خرابه‌های نینوا اردو بزد و سلیمان پاشا در کرکوک بود و کوهستان پاشا
حاکم آنجا به جمع نمودن لشکر اشتغال داشت در وقتیکه سردار در موصل منتظر رسیدن توپهای رها و مرعش بود
ناخوشی میان اردو افتاده لشکریان را گرفتار و مبتلا کرده بود به بلیار پاشا که دچار ناخوشی شده بود حکم رسید به محمود پاشا
که مأمور دفع عباره و سرداری از زرنه بروم شده بود ملحق گردد در همین وقت وکلای حافظ پاشا در اسلامبول خبر فرستادند
که در آنجا مشهور شده است حافظ پاشا از بکر پیشکش زیادی گرفته است به آن واسطه به تنبیه او اقدام نمی‌نماید پاشا بعد از
شنیدن این خبر فوراً حرکت کرده به کرکوک رفت و کورجین پاشا را با اتفاق مصطفی بیگ عبدالله بیک‌های کرد شهرانی و بستان
پاشا و سلیمان پاشا از پیش بطرف بغداد روانه نمود پاشایان مزبور تا بهروف رفتند و اثری از رسیدن حافظ پاشا روز
نکرده ایشان بمقابل شهر بغداد رسیده در حوالی قبر امام اعظم اردو زدند و هر چند بکر را به در آمدن میدان و جنگ دلیران دعوت
کردند جوابی نداد و جوانان رشید خود را که میخواستند به میدان داری و مبارزت اقدام نمایند با دم تیغ و زبان سنان جواب تحسین
زشت پرونیان را بگویند ممانعت نمود و پاشایان چون جوابی نشنیدند بنا نهادند که جسر رود را در ساحل غربی اردو زدند
بکر چون حرکت پاشایان را ملاحظه نمود توپهای خود را به ساحل شرقی نقل کرده بطرف اردوی پاشایان به
بست و اهل اردو را مشوش و متزلزل نمود و پاشایان مجبور شده مراجعت نمودند بکر چون خبر رسید که اگر از بغداد دور شود
بغدادیان دیگر باره او را به شهر راه نخواهند داد مصطفی آقا را با سه هزار لشکر به تعاقب پاشایان مأمور نمود فردای آن روز مصطفی آقا به
ایشان رسیده صف قتال بیاراست بعد از کشش و کوشش لشکر سلیمان پاشا مغلوب شده مصطفی بیگ رئیس الاکراد

شهرانی تعقیب رسید حافظ پاشا که چند روزی در کرکوک خیال توقف داشت چون دید نعش رستم طایفه شهرانی را آوردند
حرکت کرده مجدداً بطرف بغداد روانه گردید سلیمان پاشا که مریض بود کسهای خود را در خدمت سردار روانه داشت بوستان
پاشا و کورجین پاشا و ابدال پاشا با هفت نفر رؤسای طوایف اکراد که شرف خان محمودی و مرتضی خان اجیل و رستمی خان
زنجیل حسن بیک با لوه علی بیک کله زرک ارغانی (رکیه باتش) و ابراهیم بیک خرپوطلی و سیدی خان عمادیه بودند
با لشکرهای در خدمت سرعسکر روانه گردیدند قشون بغداد در نظر طرف دیاله اردو زده بودند و در مقابل آنها معبری بود
که قوری آقا و ابدال پاشا با هفت عراده توپ مامور حراست آنجا بودند حافظ پاشا حکم کرد تا بوستان پاشا و کورجین پاشا
با خان عمادیه از معبری که بالاتر از آنجا واقع بود عبور نمایند و خود نیز از دنبال آنها بحرکت درآمد لشکر بغداد با سپاه
کرمتعاقب یکدیگر رسیدند دلیرانه بر خورد نمودند لیکن همینکه کوکبه سردار نمودار شد ابدال پاشا با هفت عراده توپ [illegible]
به توپ زدن نمود یاغیان شکست خورده به اقبح وجوه رو بفرار نهادند چهار هزار نفر آنها در میدان جنگ معدوم شدند
و از سرهای کشته‌ها پشته‌ها در برابر سرعسکر چیده شد حسین پاشای عکبریا واحد العین هر قدر اصرار کرد که سرعسکر فوراً تا
تا زیر دیوار بغداد تعاقب نماید که بغدادیان در این حالت حتماً دروازه‌ها را از برای دخول غالبین باز خواهند کرد فایده نبخشید
و اردو در همان مکان توقف نمود روز دیگر سردار به سران لشکر خلاع فاخره و بنفرات عسکر انعامات تقسیم نمود هر کس
اسیری می آورد از سه الی ده دوکا باو داده میشد و اسرا را فوراً گردن میزدند و تا غروب قریب هزار و هشتصد سر از تن ایشان
در زیر پای سرعسکر بکثافت و خون غلطیدند روز دیگر قرار براین شد که اردو را حرکت داده بطرف بغداد روانه شوند
لیکن جماعت سکبانان بجهت تنگی بوستان پاشا سر از فرمان پیچیده گفتند تا نفری ده قروش بما داده نشود حرکت نخواهیم کرد
حافظ پاشا خواست بوعده برقرار کردن مواجب در حق ایشان و دادن سنجاقها برؤسای ایشان را امیدوار نماید ممکن
نشده ایشان کاغذهای مُهر را نشان دادند که بهر نفری ده قروش وعده داده بود که بدهد بالاخره بنفری پنج قروش راضی
شده از سرعسکر گرفتند و روز دیگر سلیمان پاشا که از برای حکومت بغداد معین شده بود وفات کرد بعد از آن لشکرها از
دجله گذشته بغداد را از طرف قوشکی قلعه سی (قلعه مرغان) محاصره کردند و بکر جمیع تکالیف سرعسکر را در خصوص تسلیم

قلعه

قلعه رو کرده قبول نمود چون محاصرین از خارج و قحطی آذوقه از داخل بکر را عاجز کردند عریضه بشاه عباس
نوشته وعده تسلیم کردن بغداد را نمود مشروط بر اینکه عساکر عثمانی را از آن حوالی تبعید نماید شاه عباس که
مدتها بود منتظر چنین بهانه را داشت قبل از آنوقت خان جانان قرچقای خان را با سی هزار لشکر بسر شهرزول (شهرزان)
فرستاده بود حال که عریضه بکر رسید صوفی قلیخان را از برای ضبط بغداد و عباس آقا را با کلاه قزلباشی نزد بکر
فرستاد و بکر یکی از بستگان خود را خدمت حافظ پاشا فرستاده از اقدامات شاه و حرکت لشکر ایران اظهار بیخبری
نمود و نیز پیغام داد که سردار یکنفر معتبر مامور دفع لشکرهای شاهی نماید در مجلس دیوان که از برای مذاکره مطلب منعقد شده
بود بوستان پاشا اظهار داشت حکومت بغداد را بمن بدهید فرستاده بکر گفت بغدادیان تو را بحکومت
قبول نمی نمایند بوستان پاشا دست به قبضه شمشیر برد کورجین پاشا میانه را گرفت و اهل مجلس متفرق شدند
روز دیگر رسولی از جانب بغدادیان به اردو رفته بسردار گفت بغدادیان بوستان پاشا را بحکومت قبول نمیکنند
باید بکر را از برای حکومت آنجا معین نماید در همان وقت خبر آوردن کلاه قزلباشی از برای بکر رسید و نامه
قرچقای خان با مکتوب نزد حافظ پاشا رفته اظهار داشت که چون بکر داخل تبعه ایران شده است باید متعرض او نشوید و الا
مصالحه برهم خواهد خورد حافظ پاشا در جواب گفت ما داخل خاک ایران نشده‌ایم و در مملکت خودمان اند برای تنبیه یکنفر یاغی اقدام
فرستاده خان گفت مرغی که از جائی پرید و داخل باغچه دیگری شد تعلق بصاحب باغچه دارد و شکار او است حافظ
پاشا گفت این مرغ هنوز در قفس ما است هر وقت از دام ما پرید و بملک دیگران رفت او را تعاقب
نمی نمائیم فرستاده خان گفت سخن شما صحیح است لیکن شما باید از اینجا حرکت کرده از پی کار خود بروید
والا قرچقای خان با سی هزار سوار بر شما حمله خواهد کرد سردار صدا برآورد که اگر شما در صدد
برهم زدن مصالحه برآئید تلافی آن خواهد شد و فرستاده خان را از بر مراجعت نمود در آنوقت
حافظ پاشا بتوسط جاسوسان خود مطلع گردید از اینکه سیصد نفر ایرانی را داخل بغداد کرده اند
و صوفی قلیخان مستعد است که با لشکرها حرکت کرده به آن حوالی درآید سردار از روی اضطرار

و با کمال اضطراب مجلسی منعقد کرده به اعضای مجلس اظهار داشت که حالا از برای
استخلاص بغداد از تصرف ایرانیان چاره نیست جز اینکه حکومت آنجا را به بکر یاغی
واگذار نماییم لهذا علی آقا فرستاده بکر را بمجلس احضار کرده جوابی که مطابق دلخواه او بود
گفتند و به نزد بکر فرستادند پس از آن خیال کردند که شاید این یاغی را بدام در آورند
حکم حکومت رقه را باسم خودش و سنجاق بیگی حله را باسم پسرش نوشته بتوسط سیدی
خان عمادیه از برای او فرستادند بکر با کمال احترام از سیدی خان پذیرائی نمود چون مطلب
معلوم شد بکر حکم کرد تا سیدی خان را از مجلس بیرون کردند و حافظ پاشا مجددا توپها را
بطرف شهر بسته محاصره را از سر گرفت در این وقت خبر جلوس مراد چهارم و امضای سرداری
حافظ پاشا از دربار سلطنت جدیده در رسید و بکر خطبه را در بغداد باسم شاه عباس خوانده
سکه را نیز بنام وی زد حافظ پاشا بعد از جلوس دوره حکم حکومت بغداد را از جانب
سلطان مراد باسم بکر نوشته بتوسط ابراهیم بیک خرپوطلی از برای او فرستاد

در اینوقت بکر از دعوت ایرانیان پشیمان شده بود و چون فرستاده‌های
صوفی قلیخان در مطالبه جواب اصرار مینمودند بکر با آنها گفت عمر شاه دراز باد که ما را از
ظلم عثمانیان برهانید و حق همه کس را بجا آورد و شاهنشاه اطمینان بدهید که ما نیز از
برای تلافی این کار حاضر و آماده میباشیم و خواهش داریم پیشکش ناقابل ما را
تقدیم قدوم شاهانه نمایند صوفی قلیخان از شنیدن این جواب متغیر شده شرح ماجرا
بشاه اطلاع داد دیگران سیصد نفر ایرانی را که فرمان و کلاه قزلباشی جهت او آورده
بودند بحضور خود طلبیده کلاه قزلباشی را گفت لگدمال کردند و آن بدبخت‌ها را
از کنگره‌های بارو سرازیر ساختند و کاغذی از روی تملق و چاپلوسی به حافظ پاشا

دانسته

نوشته خواهش کرد که از برای اطمینان خاطر او لشکر را حرکت داده از حوالی بغداد دور
شود در همان روز حافظ پاشا اردو را حرکت داده در بالای قبر امام موسی علیه السلام نزول نموده در
آنجا پیشکش‌های بکر را قبول کرده بطرف موصل روانه گردید بعد از رفتن حافظ پاشا لشکر ایران
بسرداری خان خانان قرچقای خان بحوالی بغداد رسید خان مشار الیه اول کاغذی دوستانه به بکر نوشته او را به تسلیم نمودن تکلیف نمود بکر در جواب گفت ده قطار شتر با
ده هزار تومان وجه نقد از بابت مخارج عرض راه تقدیم میکند که سردار مراجعت نماید و اگر
قرچقای به این پیشکش مختصر راضی نشود یقین بداند که بکر بغداد را نه بخان خانان خواهد داد و نه به دهنفر
پادشاه که تمام محصوره او پاینده تسلیم خواهد نمود و بکر بشلیک توپخانه قلعه ایرانیان را از حوالی
شهر دور نمود و حافظ پاشا را از حالت پر خطر خویش اطلاع داد سردار مزبور بعضی از توقعات
دیگر از برای او فرستاد و شاه عباس پانزده روز بعد از آنکه بکر از تسلیم کردن بغداد
اظهار انکار و تمرد کرده بود با عجله تمام خود را بحوالی بغداد رسانید و بکر نیز معجلا از رسیدن
شاه به حافظ پاشا اطلاع داد و شرحی راپورت این واقعه را از برای صدر اعظم
فرستاد و صدر اعظم اعتنائی که لازم بود به این مطلب ننمود و حافظ پاشا بجهت اصرار بکر در
مطالبه مدد کور حسین پاشا را بمعاونت او فرستاد پاشای مزبور در بین راه بسوارهای قرچقای
برخورد چون تاب مقاومت نداشت خود را به حصار رباط طارح در انداخته محصور گردید
خان خانان او را فریفته بوعده آنکه عسکری مصالحه از حصار بیرون کشید و سر او را با سرهای
اغلب همراهانش از تن جدا کرده خدمت شاه فرستاد شاه از این عمل بسیار
متغیر شده سردار را ملامت نمود و پنجاه نفر از عثمانیان را که اسیر کرده همراه سرها فرستاده
بودند آزاد کرده مرخص داد این اخبار ملامت آثار با کاغذهای بکر در ماردین به حافظ پاشا

رسیدند بکر نوشته بود که لشکر ایران تا کجال پنجاه و چهار نقب بطرف قلعه برده اند
و فایده حاصل نکرده اند و از قحطی آذوقه و نایابی خوراک خیلی شکایت کرده بود حافظ پاشا
مطالب را بمجرد اینکه بصدر اعظم اطلاع بداد و جوابی نشنید محاصره بغداد دو ماه طول
کشیده بود و محصورین سنگ ها و کربه های شهر را خورده بودند بسیاری از اهالی شهر باردو
رفته تابع ایرانیان شده بودند از جمله آنها دو نفر جوانان بکر بودند که درویش و رحمن نام
داشتند شاه بتوسط این دو نفر محمد پسر بکر را که فرمانده قلعه داخله بود رو بخود کرد و فرمان
حکومت بغداد را بجهت او نفرستاده مشارالیه وعده داد که چون شب درآید دروازهٔ
قلعه را بروی ایرانیان باز نماید صبح روز دیگر که بیست و هشتم ماه نوامبر سنه ۱۶۲۳ مطابق سنه ۱۰۳۳
هجری بود از بالای بارو و دیوارهای قلعه صدای موزیکان جنگی ایرانیان بلند شد و جارچیان
در محلات جار کشیدند که شهر تعلق بشاه عباس دارد احدی از جای خود حرکت نکند
ساکنین شهر و رعایا همه آسوده و ایمن باشند بکر با برادرش عمر دفتردار در میان سوراخی پنهان
شده بودند ایشان را پیدا کرده نزد شاه بردند پسر حرامزاده بکر که در پهلوی
شاه ایستاده بود پدر خود را ملامت بسیار نموده گفت چون خلف وعده نموده بعهد
خود وفا نکردی بسزای خود رسیدی حال اگر سلامتی وجود خود را طالب باشی
باید خزاین و دفاین خود را نثار نمائی آنوقت بکر را در زندان تنگی حبس نمودند

در مدت چهار روز تعداد نفوس بغداد را کرده اسلحه سپاهیان را بجهت امنیت
شهر ضبط نمودند دو روز بعد از آن لشکری اسلحه را جمع کرده هر چهار یا پنج نفر از آنها را بدست
یکنفر ایرانی سپردند همه خانه ها را مهر کرده صورت اموال رعایای تازه شاه را
برنوشتند و خودشان از آنها خوشنود باشند روز هشتم حکم شد دروازه های شهر را ببندند

وشاه

وشاه فرمان داد که هر ایرانی محبوس سنی خود را هفت روز شکنجه نماید تا هرچه از اموال
خود را پنهان نموده است بروز بدهد اغلب آن بدبختها در زیر شکنجه هلاک شدند
شاه خیال داشت که همه اهل شهر را قتل عام نماید سید دراج که رئیس آستانه و متولی قبر
حضرت حسین بود توسط نمود که اقلاً شیعه ها را از قتل معاف بدارند توسط او قبول شد و در صورت
اسامی شیعه ها جمع کثیری از اهل تسنن را محض رحمت و شفقت مندرج ساخت تا از بابت
عباس خونخوار نجات یابند قاضی بغداد نوری افندی با عمر افندی و واعظ لطیف را تکلیف کردند که جبراً
عمر و عثمان را سب نمایند تا از کشته شدن نجات یابند ایشان در عوض سب و لعن
خلفا شاه را لعنت کردند شاه عباس بغضب درآمد و حکم فرمود طنابی را از صورت آنها
گذرانیده هر دو را از درخت خرما بیاویختند و هر کس علی را دوست میداشت چند آن دو
بدبخت را هدف گلوله تفنگ میساخت بکر را در قفس آهنی بند کرده هفت روز شکنجه اش نمودند
و نگذاشتند لحظه بخواب برود و آسایش کند بعد آتش عظیمی افروخته او را بر بالای آتش نگاه
داشتند تا شاید خزاین خود را نشان بدهد پسرش در آن حالت پیاله بدست گرفته
در مقابل پدر ایستاده بود و او را تمسخر مینمود تا آخر میران غضب او را بسته قایقی که بنفط
اورا آلوده کرده بودند چند ساختند و قایق را آتش زده به دجله انداختند که با آن همه
حیله و مکر نتایج خیانات خود را دیده در پیش چشم بغدادیان در میان امواج دجله و شعله های
آتش غریق و حریق گردید شاه عباس را حالت وحشیانه بر سر خوش نامه او را
محبوساً بخراسان فرستاد و در وقتی که میخواست از حبس فرار کند کشته گردید شاه عباس
حکم کرد تا قبور امام اعظم و شیخ عبدالقادر گیلانی را خراب کردند و تمام زینتها و زیورهای
آنها را ضبط نمودند حکومت بغداد را به ساری خان واگذار کرده اکراد و اعراب اطراف را مام

به اطاعت اوامر و نواهی او مامور فرمود و بقرچغای خان حکم شد تا در ولایت ماردین
تاختن کنند سواران او ناحیه نصیبین را فرو گرفتند و دو هزار گوسفند از ایل شقاقی بردند
و قبیله ملی که به طایفه حاتم طائی معروف میباشند نیز صد سوار نامی فرستادند تا از اردوی شاه
دولت سرا زاب و شتر و حیوان دیگر برفت بیرون شاه بزیارت قبر امام علی علیه السلام
و امام حسین مشرف گردید کیفر کسی را که علت خیانت آستانه رضویه آزاری رسانید در آنوقت که حافظ
پاشا خبر تسخیر شدن بغداد را بشنید از ماردین بطرف کرکوک روانه گردید و شاه قاسم خان را بطرف
کرکوک و موصل مامور فرمود و بوستان پاشا بیگلربیگی ارکوک به بهانه اینکه قلعه کهنه طاقت
محاصره شدن را ندارد شهر را گذاشته بدیار بکر برفت و موصل را احمد برادر کور حسین
پس از اندک مقاومت تسلیم نمود و قاسم خان اهالی دیار بکر را نیز به اطاعت شاه عباس
تکلیف کرد و حافظ پاشا جهت زیاد کردن استحکامات شهر توپها را پیش کشید از دروازه
جبل تا دروازه یونانیان سنگر بزرگی احداث نمود و از اسلامبول الباغی کوچک
احمد و لاور بحکومت ماردین برسید و به حافظ پاشا از جانب صدر اعظم
حکم رسید که بموصل مراجعت نماید احمد آقا با پانصد نفر سکبان از پیش روانه گردید
و ایرانیان از شنیدن این خبر فرار اختیار نمودند و احمد آقا شهر را متصرف شده حاجی بیک کرد
رئیس طایفه بختیاری را که در آنجا بود از حلق بیاوخت و برادرزاده او سلیمان بیک را از برای حکومت
موصل انتخاب کرد و از باب عالی امضای آن برسید و حافظ پاشا حکومت رقه را
به ابراهیم مورخ واگذار نمود

در واقعه که بغداد بجهة بی اعتنائی صدر اعظم و نفرستادن مدد به تسخیر ایرانیان درآمد

در حین که صدر اعظم مشغول آماده کردن اسباب انهدام رقیب خود برمحمد پاشا حاکم سابق مصر بود
کرد

که در عهد سلطان عثمان توپباشیگری و ریاست قراولان مامور بخانه‌ها را داشت و از ینگیچریان
و سپاهیان هر که را در آنجا میدید گرفته بسیاست میرسانید در ایام صدارت ننه حسین
از مصر احضار و اسبهای خود را در قراحصار گذاشته بطور خفا وارد اسلامبول شده در مدت
صدارت ننه حسین همیشه خود را پنهان میداشت چون گمان کش بمسند صدارت
بنشست از زاویه اختفا بیرون آمده نزد او برفت اول حکومت دمشق را باو واداده بودند اندکی
بعد از آن حاکم افغان شد سپاهیان که سیاستهای او را فراموش نکرده بودند از این منصب
تازه او بوحشت و هراس افتادند و بنای شورش و غوغا را گذاشتند برمحمد پاشا چهار
دو کابد و نفر از نوکران خود داد تا به سپاهیان تقسیم نموده ایشان را اطمینان بدهند نوکرهای خائن
نصف شخواهرا خود برداشته نصف دیگر را به سپاهیان تقسیم کردند برمحمد پاشا چون مطلع شد
و در صدد مواخذه و مطالبه برآمد نوکرها فرار اختیار کرده نزد سپاهیان رفته و اظهار کردند
برمحمد شخواهیرا که شما داده است میخواهد از ما پس بگیرد سپاهیان نزد صدر اعظم رفته عرض کردند
که برمحمد دو هزار دوکا از برای ما فرستاده و ما را تحریک بشوریدن نموده است تا خودش
بمنصب صدارت نایل شود گمان کش از این واقعه متوهم شده و ماجرا را بعرض سلطان رسانید و قرار
قتل او را داد و از آنوقت به برمحمد اطلاع داد که از برای روز اول دیوان در حضور سلطان حاضر شود برمحمد
در روز مقرر بخانه صدر اعظم رفت تا با صدر اعظم بخدمت سلطان برود قبل از رسیدن او
صدر اعظم بخدمت سلطان رفته بود برمحمد نیز از دنبال او برای سلطانی برفت و در باغ نشسته
منتظر بیرون آمدن صدر اعظم شد صدر اعظم وقتیکه میخواست بحضور سلطان برود بوستانجیان گفت
امروز سلطان میخواهد کیفر مقصر را بقتل رساند کدام یک از شما این خدمت را بعهده میگیرد قرا محمد توپچی
که یکی از ملازمان صدیق برمحمد بود و نمیدانست کی را میخواهند بقتل رسانند حاضر شده و او طالب این کار شد

صدر اعظم قرا محمود را با چند نفر بوستانچی پهلوی پله ها تکیه بر محجر طبابیت بالا برد و در کمین گذاشت
وقتیکه ببر بدبخت از پله ها بالا رفت کمان کش در پله بالائی ظاهر شده و دشنام بسیاری باو داد
و مشتی بر سینه او برزد و بزیر انداخت و بوستانچیان که منتظر این علامت را داشتند از کمین بدر آمده
او را گرفتند قرا محمود چون آقای خود را بدین قرین افسوس و اندوه کرد دید لیکن چاره نداشت
مجبورا ببوستانچیان دیگر مدد کرد تا سر ببر محمد را از تنش جدا کردند و این اول قتلی بود که بحکم
سلطان مراد وقوع یافت و در ایام سلطنت او از این خونهای بیگناه بالی کناه زیاده از حد و حصر
ریخته خواهد شد اندک زمانی بعد از آن ینگچریان شورش کرده پیرام آقا را که داماد سلطان
بود به آقائی خودشان نخواستند سلطان از روی ناچاری تمکین کرده پیرام آقا را معزول و سلحدار
خود خسرو را بجای او منصوب فرمود و اسعد افندی مفتی ینگچریان را نصیحت کرده از ایشان
تعهد و التزام شرعی گرفت که بعد از این دیگر به هیچ جهه اسباب اغتشاش نشوند حاکم کاوالا که او
سپاهیان را تحریک کرده بود مورد مواخذه و سیاست گردیده گردنش را بزدند و در مجلس
دیوان سرا در حضور سلطان بردند که از پشت پنجره مشبک تماشا نموده خود را بدین انگیزها عادت
میداد و چون اسعد افندی مفتی میدانست که صدر اعظم از پی بهانه میگردد که او را عزل نموده پدر
زن خود را بجای او نصب نماید لهذا هر وقت از اوقات مقام مقتضی میشد از ذکر قبایح اعمال
صدر اعظم در خدمت سلطان تقصیر و کوتاهی نمی نمود همینکه صدر اعظم قرا آغای قدیم و مصطفی
آغای حلبه باز را از مصر دعوت نموده بر منصب سابق خود برقرار نمود مشار الیه با مفتی در برانداختن
صدر اعظم متفق گردیدند و صدر اعظم از برای اخراج کردن مفتی به سلطان عرض کرد که مفتی میخواهد
از عمل خود استعفا نماید سلطان این مطلب را از مفتی تحقیق فرمود معلوم شد صدر اعظم دروغ گفته بود
علاوه بر این از هر طرف عریضها میرسید و از خرابیهای مملکت مشروح و مبسوط نوشته میشد طغیان
دولتی

و یاغی گری عبازه شدت کرده بود اهالی مصر در اطاعت کردن تردید داشتند اهالی سرحدات
از دست اندازی ایرانیان در خوف و خطر بودند سیواس آسیای صغیر در شورش و انقلاب بود
در پای تخت دولت آذوقه و خوراک یافت نمیشد لشکریان بی نظم و سکه های رایج قلب
و مغشوش و جبه خانها خراب و خزانه عامره خالی از وجه نقد بود با این احوال از دست رفتن بغداد
خرابی کار صدر اعظم را فراهم آورد و سلطان چون از حالت بغداد جویا شد صدر اعظم حقیقت
احوال را گفت و تسخیر کردن ایرانیان بغداد را پنهان و پوشیده داشت سلطان بعد از ظهر
کمان کش صدر اعظم را به سرای احضار کرد که مهر صدارت را استرداد نماید همینکه صدر اعظم را
حاضر کردند حکم کرد تا گردنش را بزدند و اموالش را تماما ضبط کردند و مهر صدارت را بچرکس محمد پاشای پیر
که امیر آخور قدیم سلطان بود و بعد بحکومت دمشق نایل شده بود بداد و مشار الیه در کمال اکراه قبول
نمود و در همان وقت مامور دفع و اضمحلال عبازه گردید نه چنین صدر اعظم قدیم که متوقع بود او را ینگچریان
برفع عبازه مامور نمایند یا قایم مقامی را باو بدهند مورد سیاست گردیده و طناب بگردنش انداخته
خفه کردند رواج سکه ها را قراری تازه داده مقرر کردند که دوکای ترکی در صد و پنج اسپر و قروش
در هشتاد اسپر رواج باشد دو روز بعد از آن سلطان از اسلامبول بیرون رفت در حالتیکه صدای
آه و ناله سکنه ساحل راست بوغاز اسلامبول را پر ساخت و تا مدتی فریادها به آسمان بلند میشد
در همین روز از دول خارجه جواب نامه های اعلان جلوس مراد چهارم برسید
حامل بعضی از نوشتجات سفرای مخصوصه بودند با دول انگلیس و فرانسه و وندیک و لهستان
و هولاند و ترانسیلوانی عهدنامها تجدید شدند و مصالحه دولت اطریش تجدید نشد مگر در سال دیگر
یکی از مقاصد عمده دول بحریه که انگلیس و هولاند و فرانسه باشند این بود که تجارت و کشتی رانی ملت
خودشان را از دزدی و دریازنی ایالات بربرستان که الجزیره و تونس و طرابلس افریقیه میباشند

دولت عثمانی

مأمون و محفوظ بدارند چون سلطنت بسیار ضعیف شده بود و تابعین عثمانی به چپاول مشغول شدند و نمی توانستند رعایای خود را
از دزدی دریائی ممنوع بدارند و یا از عهده غرامت برآیند لهذا دول عیسوی با تبعه و رعایای بابعالی بنای نقار و منازعه
مخصوصه را گذاشتند در قرن هفدهم وقوع اینگونه معاهدات که در حقیقت باج سبیلی به دزدان و حرامیان شبیه
از برای سفارتهای دول ننگ و عار نبود و بابعالی از ملاحظه اینکه رعایا و تابعین او بی جهت خود با دول دیگر عهود
میثاق می بندند بهیچوجه متأثر نمیشد اول دولت فرانسه در این کار سرمشق شده در اوقات جلوس ثانی مصطفی در
مارسیلیا معاهده فیمابین لوئی سیزدهم و پاشای الجزیره توسط دوک دوگیز امیرال فرانسه انعقاد یافت
در سال دیگر دولت انگلیس خواست با دستهای سفاین امیرال مونتسون الجزیره را مغلوب و مقهور نماید
لیکن سفیر او سیر طوماس بباب عالی قرار غرامتی داد و از مصارف جنگ و دعوا دور افتاد و بعد از آن مخصوصا
با ایالات الجزیره و تونس مصالحه و معاهده مخصوص منعقد نمودند دولت هولاند نیز مجبور از اختیار این راه
گردید زیرا که در مدت سیزده ماه هفتصد و چهل و سه فروند سفاین تجارتی او را که سیصد تومان طلا ارزش
آنها بود گرفته بودند و هولاندیها از این راه با ننگ و ناموس بیرون رفتند زیرا که پاشای الجزایر
در مخالفت دولت اسپانیول متحد و متفق گردیدند و پاشای مشار الیه وعده داد که ایشان را در این کار
مدد و معاونت نمایند و برخلاف معاهدات منعقده کارهای الجزایر و تونس سفاین هولاندیها
در بنادر جزایر رودوس و قبرس و اسکندرون تاختن کردند و شهرها را غارت کرده و تجارتخانهای هولاند
و انگلیس را بیغما بردند در اسلامبول سفرای هولاند و انگلیس خیلی سعی کردند تا پاتریارش مذهب
یونانی را که بجهت یاری ژزویت معزول شده بود دوباره بر جای خود برقرار کردند و در این خصوص
منازعه شدیدی در میان سفیر فرانسه و ایلچی هولاند واقع گردید و ایلچی فرانسه که با شدت تمام حامی سلسله
ژزویتها بود و میخواست حق حمایت ونذیکها را از بیت المقدس موقوف داشته کلیساهای
رعایای ونذیک را که در غلطه و پیرا داشتند گرفته به ژزویتها بدهد لیکن سفیر فوق العاده ونذیک

که از برای ادای تهنیت جلوس مراد و تجدید مصالحه به اسلامبول آمده بود با سفیر فرانسه مدعی شده
جمیع دعاوی و خیالات او را باطل نمود فرستادهای پادشاه ترانسیلوانی بجهت اینکه با امپراطور اطریش
مصالحه کرده چندان احترامی در باب عالی ندیدند و قرار باشد تمام مالیات چهار ساله که عقب
افتاده بود مطالبه نمود و سکنه شابحلیه و تدبیر خزانه سلطان را خالی گردید حالا باید بپردازند در حال
سفرای ترانسیلوانی آنقدر کوشیدند که یک ثلث مالیات سالیانه را که پانزده هزار دوکا بود
تخفیف گرفتند سفیر اطریش که بعد از جلوس ثانی مصطفی اول از برای گفتن تهنیت روانه شده بود دو سال
بعد از جلوس مراد چهارم باسلامبول وارد گردید و در فصل بهار مراجعت نمود مشار الیه ابتدا که تجدید مصالحه
نمود و قلعه وزن که اتراک بعد از وقوع مصالحه بناحق متصرف شده بودند و نیز در دفعه ثانی که بملاقات
سلطان مشرف شد صورت مصالحه دولت اسپانیول که تکلیف کرده بود بر روی مسند سلطان
بگذاشت و وعده میداد که فورا بعد از انعقاد مصالحه بیست هزار مسلمان را که اسیر و در کارهای پادشاه
گرفتار بار و زنجیر بودند آزاد نماید با اینکه قزلراقا در این کار رضا داشت بجائی نرسید از برای
دوباره برقرار کردن روابط دوستی با دولت فلورانس بعضی اقدامات بعمل آمد اگرچه کارهای مذهبی پیوسته
مشغول تعاقب دریازنان بودند و دوک بزرگ توسکان با فخرالدین حکمران یاغی دروزها متفق و متعهد
شده بود تجدید مصالحه با دولت اطریش بواسطه بعضی موانع وقوع نیافت و در سال بعد وکلای مختار
امپراطور و دولت عثمانی و ترانسیلوانی در ژیارماط جمع شده مصالحه مرکب از هفت شرط منعقد نمودند
شرط اول برقرار بودن مصالحه سیتواتوروک بود و در شش شرط دیگر قراری در رد کردن وزن
و خراب کردن بعضی قلاع سرحدات و کارهای دیگر داده نشده بود و قرار بر آن شد که وزرای مختار
امپراطوری در اسلامبول با اولیای بابعالی رفع گفتگوهای دیگر را بنمایند
در اینوقت مجادله در ممالک آسیائی

و ینگیچریان

مشغول یاغی گری بود با شدت تمام مطالبه خون سلطان عثمان را از ینگیچریان مینمود و در شهر سیواس چون در خون
سلطان عثمان با همقطاران خود شراکت نداشتند از ورود عبازه به آن شهر تشویش کرده در جای خود بماندند
با این احوال جعفر نایب عبازه و سه نفر از ضابطان انها را با شکنجه بسیار کشت کتف انها را سوراخ کرده
فتیله از میان سوراخها گذرانید و بعد از آن فتیله ها را آتش زده آن بدبختها را بر شتر سوار نموده در کوچه
و بازار شهر گردانید یکنفر جارچی از پیش میرفت و با آواز بلند میگفت این سزای کسی است که پادشاه خود را بخیانت میکشد
بعد از آن همه ینگیچریان را از قدیم و جدید و بزرگ و کوچک و صغیر و کبیر با توپچیان و جبه جیان و اولاد انها
بقتل رسانیدند و سپاهیان را با بعضی دیگر از سواره را معاف داشته عداوت جماعت سپاهیان
و لوند در حق ینگیچریان حد و حصر نداشت عبازه سعید خان نامی را در سیواس حکومت منصوب کرده قولون پاشا
مصر تکی مرعش را با خود برداشته بطرف شابین قره حصار که مرتضی پاشا با ده هزار لشکر در انجا توقف داشت
برفت پاشای مشار الیه از قلعه بیرون آمده صف قتال بیاراست از هر دو طرف دلیرانه کوشیدند
تا آخر مرتضی پاشا مغلوب شد و پناه بحصار برد و عبازه او را محاصره کرد با اینکه قلعه در بالای کمر سنگی واقع بود
و جز یک راه از طرف دیگر امکان نداشت بتوانند بقلعه بروند و در بالای کمر آبها جاری و زیر نهایها درخت
و باغات زمستان داشتند و تسخیر قلعه از برای لشکرهای بزرگ صعب و دشوار بود و مرتضی پاشا قلعه داری
نکرده تسلیم عبازه گردید و بعضی از سپاهیان رشید پیروی او را نکرده در قلعه بماندند و شبها از حصار بیرون آمده
بر محاصرین حمله میتاختند در انوقت طیار محمد پاشا به سیواس رسیده ساکنین انجا را از حضور خود مطمئن گردانیده
بود و عبازه با لشکرهای آراسته که هر دسته منور لیکان جنگی پیشاپیش او میتاختند بر سر توقات رفت
و خیال داشت از انجا بطرف اسلامبول حرکت نماید چون به توقات رسید شنید که طیار پاشا سیواس را
متصرف شده است لهذا فسخ عزیمت کرد و عازم سیواس گردید طیار که مرد عیار طراری بود..
چند نفر از ضابطان با پیشکشهای گران بها و نوشتجات ارادتمندانه نزد عبازه فرستاد و چنان وانمود
کرد

کرد که اگر در ظاهر از طرف دولت مأموریت دارد در باطن با او هم خیال و هم عقیده میباشد
دروازه های سیواس را بر روی لشکر عبازه باز نمود و لیکن از لوازم نگاهداری قلعه نیز غفلت
نورزید لشکریان عبازه در کمال آزادی و آرامی بشهر آمد و رفت کرده معامله و خرید و فروش مینمودند طیار
پاشا در خیال تهیه اسباب انهدام عبازه بود لهذا با قولون پاشا که مرد رشید هوشمندی بود طرح الفت
و دوستی در انداخت و خیال خود را ابراز و ظاهر ساخته شرحی از وخامت عاقبت یاغی گری بیان نمود بالاخره
ان دو پاشای دلاور روانا قرار دادند که در یک شبی از شبها که بعد معین خواهند نمود غفلتا بر عبازه حمله کرده او را از میان
بردارند پس از آن طیار عیار قصد کرد که اول قولون پاشا را که دلیر و با تدبیر بود بتیغ ساز زد و بعد بانهدام
عبازه بپردازد لهذا امشب عبازه را با مرتضی پاشا از برای صرف شام وعده گرفت و از راه
دوستی به ایشان درآمد و گفت قولون پاشا به ان منصب دفترداری و وزارت بسیار مغرور است
و بشما اعتنائی ندارد و سهل است خیال دارد در شبی غفلتا بر شما تاختن کرده هر دو را بقتل برساند عبازه
که مانند شمشیر خود صاف و ساده بود سخنان طیار را باور کرده قولون را دشمن خود دانست و طیار
قولون پاشا را نزد خود دعوت نمود در خصوص زدن شبیخون با او گفتگو کرد و قرار کار را بداد و منظورش این بود که به عبازه ظفر
نیابد لامحاله قولون را به اتلاف برساند گفتگوی خیال شبیخون داشتن طیار و قولون در اردوی عبازه انتشار
داشت قولون متوهم شده به بهانه تغییر مکان از اردوی عبازه خارج شد و عبازه او را دعوت کرد
که شب عید فطر را در چادر عبازه صرف شام نماید و قولون باطمینان در امان بودن مهمان دعوت او را
قبول کرد و عبازه ان شب را در کمال مهربانی و احترام بجا آورد لیکن بعد از ان حکم کرد بر سر او شبیخون برده
در چادر خودش به قتل رسانیدند در این اوقات عبازه شنید که حصاری محمد کهیای ینگیچریان هم دسته از او
بدگوئی کرده ینگیچریان را به عداوت او ترغیب مینماید کاغذی به کهیا نوشته او و ینگیچریان را از خیانت
بر ولینعمت و قتل سلطان عثمان و فراهم آوردن اسباب ضعف دولت اسلام بسیار ملامت نمود

و در آخر نوشت که نجوا است خداوندی همچنانکه تخت النصر در عوض خون حضرت یحیی هفتاد هزار بنی اسرائیل را
به قتل رسانید من نیز در عوض خون سلطان عثمان هفتاد هزار ینگچریک را از دم شمشیر خواهم گذرانید

در اواخر ماه مه صدر اعظم خسرو محمد پاشا از برای دفع عبازه حرکت کرد و گرجی محمد پاشا
بطور قایم مقامی در اسلامبول ماند و در آق شهر بیگلربیگی قرامانی و آناطولی با لشکرهای خود بصدر اعظم
ملحق گردیدند در اینوقت در حوالی قونیه در صحرای کوچک چمن چوبور بزناب عبازه بر صفر پاشا تاخته او را
بگرفت و عبازه به قتلش رسانید صدر اعظم قدر پنج روز در حوالی قونیه اتراق کرد و خواست از عبازه
به کاغذی رشخند و تملق استمالت نموده با طاعت گردن دراورد و عبازه مصمم شد بر اینکه با صدر اعظم
قتال و جدال نماید صدر اعظم اردو را حرکت داد و بطرف دشت قیصریه رفت در پانزدهم ماه
او به پل قره صو که بطرف مغرب صحرا جریان دارد رسید در اینجا ینگچریکان بنای شورش را گذاشته
گفتند صدر اعظم در باطن سازش کرده است و در اتلاف ینگچریکان با هم متفق شده اند در هر حال ایشان را
به نصیحت و پند ساکت کردند و صدر اعظم در باطن با رئیس ترکمانها که عده قشون عبازه بودند سازش
کرده قرار بر آن داده که در روز جنگ از عبازه جدا شده به لشکر صدر اعظم بپیوندند روز دیگر که صفوف
سپاه از دو طرف آراسته شد پیادگان سکبان و سواران لوند حمله سخت بردند و ینگچریکان را عقب دوانیدند ینگچری
آقاسی چون چنان دید گرز برکشید و ینگچریکان را نوازش کرده بحمله و نبرد ترغیب نمود و از برای تشویق اینها
با گرز خنه به قلب لشکر دشمن درتاخت ینگچریکان چون چنان دیدند . . . .
حمله کرده دشمن را گلوله باران نمودند و در طرفه العین جماعت سکبان و لوند را در آن صحرا متفرق ساخته عبازه بجهات
لشکر پراکنده را جمع نموده دوباره حمله برد لیکن ترکمانان نیز که از صف او جدا شده بطرف دیگر رفته بودند چاوش
باشی خود را نزد ایشان فرستاد تا سبب این حرکت را بفهمد و در همین هنگامه طیار پاشا با لشکرهای خود به صدر اعظم
ملحق شد به لشکر عبازه حمله بردند و عبازه با این حالت دل از دست نداده مستعد قتال بود و احتمال داشت مغلوب

نمود

شد لیکن اسب خاصه او که در دست جلودار بود رها شد و در میان صفها تک و دو در آمد لشکریان چون اسب را
بی سوار دیدند کار را دگرگون پنداشتند و رو به انهزام نهادند عبازه چون چنان دید بر اسب دونده سوار شده فرار خود را
بر دامنه فرار نمود جماعت لوند از دنبال او رفتند و سکبانان بزیر شمشیر ینگچریکان افتادند و هر که را گرفتند اسیر
آوردند فورا گردن زدند و در پیش چادر صدر اعظم از سرهای کشتها تپها بلند کردند و سران لشکر او از فتح و این
فیروزی تهنیت گفتند و در اردوی آن شب بحکم صدر اعظم چراغان کردند در عصر آن روز حکام آناطولی و رومایلی
با تقی پاشا و داود خان که تازه با هزار سوار از ایران آمده بود بطرف نیغده مامور شدند که حرمخانه و خزانه
عبازه را بدست بیاورند ایشان در پنج ساعت آرام نگرفته علی الاتصال اسب تاختند تا در بیست و چهار
ساعت بحوالی آنقدر رسیدند و در وقت شب بعضی از ترکمان برخورده معلوم کردند که چوبور با عیال
و اطفال و خزانه عبازه بطرف سیواس روانه شده است الیاس پاشا فورا با جمعی از سواران که اسبهای ایشان
از کار نیفتاده بود سوار شده از دنبال چوبور رفتند الیاس پاشا بعد از پنج و چهار ساعت دیگر که اسب تاخت فقط
با سیصد سوار از دنبال چوبور درآمد یاغیان از مشاهده علمهای این فتح گمان بردند که صدر اعظم ایشان را تعاقب کرده است مغلوب
و ماخوذ گردیدند ینگچی باشی و یاقی پاشا منصب سرعسکری را قبول کرده سیصد نفر را سر بریدند و کاه بسیار انبار ساخته با زنان
و فرزندان عبازه از برای صدر اعظم فرستاده خسرو محمد پاشا نهار در سیواس توقیف داده حکومت سیواس را
به طیار محمد پاشا واگذار فرمود عبازه چون بطرف ارزنة الروم فرار کرده بود صدر اعظم تا محل مزبور رفت
و عبازه توسط یکی از معتمدان خود که عبازه کوچک میگفتند مستدعی اصلاح شد و صدر اعظم بلحاظ شدت سرما
و ممکن نبودن محاصره ارزنة الروم استدعای او را قبول نموده حکومت ارزنة الروم را بخود او واگذار کرد بشروط
بر اینکه ده نفر از کاتبین های ینگچریکیه (سلطنت های ینگچری) با دسته های خود در قلعه ساخلو باشند و عبازه ابدا با آنها از صدد
بد رفتاری و بی احترامی بر نیاید عبازه شرط مذکور را قبول کرد و صدر اعظم بطرف توقات حرکت کرده در آنجا قشلاق
نمود و در این سال اسعد افندی مفتی که پدر زن سلطان عثمان بود و مانند او عالم متدین در شورت تحوری کنون در منصب فتوا دیده نشده

بود وفات کرد و یحیی افندی از برای دوم بار به منصب مفتی گری و شیخ الاسلامی نایل گردید

در وقتیکه صدر اعظم در آسیای صغیر عبازه را به اطاعت در می آورد قاپودان پاشا
نیز در قرم مشغول لشکرکشی بود محمد گرای خان که در عهد صدارت ناصح پاشا از برای خانی تاتارستان
قرم معین شده بود بواسطه شعار سلطان احمد را در نه محاربه قلعه یدی قله فرستاده شد و در جلوس سلطان عثمان جرأت
گرفتن
از محبس فرار کرد و او را گرفته بجزیره رود فرستادند و در جلوس ثانی مصطفی چون جانی بیک خان حکمران تاتارستان
در اردبیل از سرداران ایران قرچقای خان شکست خورده بود نه حسین صدر اعظم او را معزول و محمد گرای خان را بجای او
منصوب نمود و شاهین گرای برادر محمد گرای که سالها بود در پناه شاه عباس بزرگ بود در خدمت آن پادشاه
آسوده و محترم میزیست بولایت خود مراجعت کرده به منصب قالقائی یعنی ولیعهدی نایل گردید بمجرد یکه خان مشارالیه و ولیعهد او
در حکمرانی استقرار و استقلال یافتند بنای ظلم و چپاول گذاشتند اول چند نفر از میرزاهای تاتار را که با ایشان مخالف
بودند به قتل رسانیدند که از آنجمله یکی حاجی احمد که در عهد غازی گرای آقا بیگ تعاقب شاهین گرای مطرود شده بود و سابقا
در جنگ لهستان دیده شد کانتمیر میرزای طایفه تاتار نوغایقه جانی بیگ گرای خان را به هیجان آورده بود و بعد از انقضای
جنگ شاهین گرای خان دارالحکومه کانتمیر را خراب نمود و در جلوس ثانی مصطفی کبر و نخوت اولاد چنگیز خان
طغیان کرد و یک منجم ادانی شاهین گرای خان ولیعهد بود خبر داد که پادشاهی روی زمین نصیب کسی خواهد شد
که دارای اسم یکی از بازان . . . . شکاری میباشد و شاهین گرای این غیب گوئی را بخود بسته بخیال جهانگیری
افتاد و با برادر خود خان تاتارستان کنکاش کرده قرار بر آن داد که اول قصد گرفتن ایران زمین را نمایند اگر مقصود او به
پیوندد تصرف تاج و تخت عثمانیان اشکالی نخواهد داشت و اگر مقصود او به عمل نیاید فرار کردن و پناه بدولت
ایران بردن نیز مشکل نخواهد بود لهذا آن دو برادر برای انجام این خیال لشکر بزرگی از طوایف تاتار جمع نمودند
پسران سلامت گرای و غازی گرای خان که از حکمرانی محمد گرای و شاهین گرای راضی نبودند چون محمد گرای امیرزاده را
که از یک کنیز لهستانی متولد شده بود منصب نورالدینی دادند بعد او را آمده بنای لکندیدن را گذاشتند

بتفصیل

و تفصیل انحراف او از این قرار است که دختری یکی از بزرگان لهستان را که تاتارها اسیر کرده بودند به فتح گرای
خان پیشکش داده بودند خان مشارالیه آن اسیر را بدست دوست صدیق خود حاجی سرولا او از نزد پدر
قالقائی فتحی گرای خان
روانه نماید و در بین که فتح گرای میخواست بخواب آید یکی از محارمش با خبر داد که کنیز لهستانی وضع حمل کرده پسری
زائیده است و در آن ضمن بعضی شوخیهای بی نزاکت نمود فتح گرای متغیر شده با کفش خود بصورت آن بی ادب زده
او را تادیب نمود بعد از آن چند نفر از اصدقای خود را فرستاده آن کنیز را با پسر و پدر به قتل رسانیدند آن بدبختها
. . . . از چنگ قاتلین فرار کرده بدر رفتند و مدتها پنهان بودند و طفل را که مصطفی نام داشت بطور جوانی بزرگ
کردند و وقتیکه بسن رشد رسید محمد گرای و شاهین گرای بواسطه نداشتن اولاد او را پسر فتح گرای خان شمرده
منصب نورالدینی داده (تاتارهای قرم جانشین ولیعهد را نورالدین میگفتند) و احمد گرا نامیدند و اولاد
سلامت گرای و غازی گرای از این بابت برنجیدند زیرا آن کنیز زاده با فضائل منصبی که داشت حق تفوق و تقدم
بر آنها پیدا کرده بود و در یکی از اعیاد نزاع سختی در میان نورالدین جوان و حسام گرای پسر غازی گرای اتفاق افتاد و مشارالیه
در بین منازعه او را چوپان لهستانی خطاب کرد و آن حرامزاده سرسلسله طایفه تازه گردید که تا حال بنام ایشان طایفه
چوپان مینامند علاوه بر همه این اغتشاشات دو نفر
سفرای پادشاه روس را که برای ادای تهنیت بباب عالی رفته بودند و با تحف و هدایای دولتی نزد پادشاه
مراجعت مینمودند شاهین گرای خان گرفته کشت و هدایای دولتی را ضبط نمود
این عمل شنیع بر قبایح اعمال سابق خان و قالقای او افزوده اولیای دولت را
بهیجان آورد لهذا در مجلس شورا محمد گرای را معزول و خان سابق جانی بک گرای را بخانی تاتارستان
منصوب نمودند لهذا حسن پاشا و ابراهیم پاشای وزیر خان مشارالیه را در کالرهای خودشان نشانیده بکفه
بردند و در خانه علی افندی قاضی که در بیرون شهر واقع بود منزل دادند چون محمد گرای و شاهین گرای بحکم باب عالی
تمکین نکردند و زیرین مزبورین بی اطاعتی ایشان را بباب عالی اطلاع دادند به قاپودان پاشا رجب که مامور دریای

آرشی پل بود حکم شد به کفه رفته حاجی کمراو خانی قرم استقلال بدهد و در این خصوص شیخ ابوبکر قاضی قرم و میرزاها
و شیرین بیکهای تاتار احکام و فرامین صادر گردید قاپودان پاشا به اتفاق وزرا که حسن پاشا و ابراهیم پاشا باشند و محمد پاشا
بیگربیگی کفه مکتوبی به جانگلی و شاهین گرای نوشته ایشان را باطاعت حکم دولت دعوت کردند و قبول کردن
حکومت منوره یا ولایت هرزگوین تکلیف نمودند ایشان تمکین نکرده مستعد جنگ شدند مدت دو ماه
میشد که از طرفین جنگهای کوچک و چرچه‌چی گری در میان بود لیکن قاپودان پاشا بواسطه کمی آب خود را مجبور از اقدام
جنگ بزرگ دیده کار را یکطرفی کند در مدت سه هشت صد هزار تاتار و هشت هزار قزاق در برابر قاپودان پاشا
صفوف قتال و جدال را بیاراستند عثمانیان از کثرت عدد عدو بستوه آمده نزدیک بود پایمال سم
ستوران شوند چون شب در رسید عثمانیان خواستند سنگرها ساخته در پشت سنگر بدفع دشمن بپردازند
لیکن نه بیل دار اردوی ایشان یافت میشد و نه کلنگ بالاخره یکی از سرهنگهای قاپودان پاشا گفت چاره سلامتی
منحصر است در اینکه کاغذی به محمدگرای نوشته خانی او را تصدیق و امضا بداری این رای سرهنگ پذیرفته شد و الحق
که قبول کردن این مطلب از ترس پایمال شدن در زیر پای اسبان تاتاران بود لهذا عثمان افندی کاغذی
از قول قاپودان پاشا نوشت و احمد افندی حکم خانی را مرقوم داشت و سرهنگ با چاوش باشی که این تدبیر را
تکلیف کرده بود حامل فرمان و خلعت شده نزد محمد خان رفت و جانی بیگ گرای با برادرش دولت گرای
به کفه مراجعت نمود چون این خبر در اردوی تاتارها منتشر شد یکبار از جای در آمده به اتراک حمله کردند و شکست کامل
به قاپودان پاشا دادند چوپان گرای که میخواست خودنمائی نموده در خدمت حامی خود محمدگرای تقرب بجوید
در حمله اول کشته شد و تاتارها در تلافی خون او بسیاری از اتراک را به قتل در آوردند و جمع کثیری را اسیر نمودند
و تاتارها اسرای ترک را به قدری بی‌شان بنظر می‌آوردند که یک اسیر ترک را با یک پیمانه بوزه که قسمی از آب جو میباشد
سودا میکردند عراده‌های بارکش با ملزومات توپخانه و قورخانه و صندوقهای قاپودان پاشا با جمیع احمال
و اثقال و اموال اهل اردو کسب تاتارها شد حسین پاشا با جمعی از سرهنگان در میدان جنگ کشته شدند ابراهیم

بازخم بسیار

با زخم بسیار به کفه رفت و در آنجا وفات کرد و هزار نفر از عمله کشتیها با هفده عرابه توپ بدست
دشمنان افتادند و هر که از دم شمشیر تاتارها نجات یافت پناه بکشتیها برد فردای آن روز تاتارها داخل کفه
شدند و شاهین گرای در خانه علی افندی قاضی نزول کرد و حکم کرد اهالی کفه در مدت سه روز به کشتیها
در آمده شهر را تخلیه نمایند مردم مضطرب شده بطرف کشتیها که طاقت حمل آن جمعیت را نداشتند هجوم
آور شدند قاپودان پاشا صوباشی محمد را جهت تکلیف مصالحه و استرداد کفه نزد محمدگرای خان فرستاد محمدگرای
شرحی از ظلم و چپاول اولیای باب عالی بیان کرد و از ستمهائیکه فراری مصطفی در حق او بجا آورده بود [illegible]
از جانی بیگ گرای رشوت گرفت و او را از خانی تاتارستان معزول نمود صوباشی محمد که مرد چاپلوسی بود
گفت ای پادشاه من اعلیحضرت شما از هر بابت حق دارند لیکن حالا سخن در خصوص شهر و بندر کفه است که تصرف
کردن شما آنجا را مورث شایعات بد بجهت شما خواهد بود و لله تنها گذشته است شما مجددا بخانی تاتارستان تعیین
گرای در قالغائی برقرار شده اید باب عالی از در دوستی و خیرخواهی در آمده تو به او اصرار نموده کفه را
از قزاقها و تاتارها خالی کنید و بگذارید عثمانی بیاید محمدگرای به برادر خود شاهین نگاه کرد او گفت باید
بیکهای تاتار توغ را از طلب مطلع ساخت چون کهیاها و میرزاها و شیرین بیکها حاضر شدند همه ایشان تکلیف صوباشی را
پسندیده تصدیق نمودند شاه اینه نزد قاپودان پاشا رفت و با فرمان خانی خلعتهای فخر از برای
خان و قالغا و کهیای دیگر مراجعت نمود و بجهت احترام فرمان و خلعتها سیصد سوار صوباشی را استقبال کردند
و محمدگرای خان فرمان را بوسیده بر سر نهاد و خلعت را بپوشید و دیگران نیز هر یک خلعت خود را در بر کرده
و بیکدیگر تهنیت و مبارک باد گفتند بیگلربیگیان با هشتاد نفر انکروسی سه نفر عرب که اسیر بودند استرداد شدند
و خان کفه را خالی کرده بیرون رفت و قاپودان پاشا بطرف اسلامبول روانه گردید بعد از وقوع این قضیه
کبر و نخوت خان و قالغای او از اندازه گذشت و ظلم و تعدی بنهایت پایان شد قالقهای درنده ایشان اعیال
و بستگان دشمن خود کانتمیر را که در قرم بودند به قتل رسانیدند و زن او را که حامله بود با آتش ملایم بسوزانیدند

این زن بیچاره در میان آتش وضع حمل نموده با طفل نو رسیده خود بسوخت بعد از آن شاهین گرای
با قشون تاتار بسواحل رود دانوب با شهرهای آق کرمان و کیلی و اسمعیل و ریکوکی خراب و ویران نمود
و میخواست نسبت بابا طاغی حمله برد که در آن هنگام نیز با سی هزار سوار تاتار دو بروژ در رسید و شاهین بر هم
حمله کرد جنگی هولناک اتفاق افتاد در رود دانوب از خون تاتارها سرخ روی گردید چند نفر از لشکر شاهین توانستند
خود را بآن طرف رودخانه برسانند و شاهین گرای با کوشش بسیار روز جمعه شمار قایقی بدست آورده فرار نمود

در بیست و هشتم ماه ژولیه قزاقها از راه
اول رودخانه بسفور (بوغاز) شده در برابر اسلامبول نمودار شدند نهصد و پنجاه سفینه خفیف داشتند که در هر یک
از انها بیست نفر پارو زن و پنجاه نفر مردان تفنگدار شمشیر زن موجود بودند چون قایقهای جلو و دنباله داشت
از هر طرف که میخواستند در کمال چابکی حرکت میدادند ساحل شرقی بوغاز بسفور در دهی کوه و غیره را غارت
کردند و بچاپیدند چهار صد الی پانصد سفینه از بندر اسلامبول جهة دفع ان دزدان دریائی بیرون آمدند و زنجیر
بزرگ را که از زمان فتح اسلامبول نگاهداشته بودند از برابر قلعه‌های بسفور کشیدند ده هزار نفر مردان مسلح از شهر
بیرون دویده در امتداد بوغاز جهة دفع دشمنان روانه گردیدند قزاقان تمام روز را در وسط بوغاز بمقابل ایشان صف
کشیده بایستادند چون در کمال آرامی با غنیمت بسیار بدیار خود مراجعت نمودند چند روز بعد از آن مجددا قزاقها
با جمعیتی بیش از پیش تا مدخل بوغاز آمده فار یعنی فانوس بزرگ را بسوختند و با غنیمتهای قیمتی برگشتند و مشغوف
بودند از اینکه دولت عثمانی را در پای تخت به تزلزل در آوردند در عوض این همه خفت دولت
عثمانی خود را تسلی میداد از اینکه در میان ایالات های تونس و الجزایر که در خصوص تصرف قلعه کوترا نزاع داشتند
حکم واقع شده وکلای طرفین در مجمع بزرگی از علماء و اعیان حاضر شدند بعد از گفتگوی بسیار قرار براین شد که چون اگر کوترا از
الجزایر بفاصله پنجاه الی شصت منزل واقع است و تا تونس بیش از ده منزل مسافت ندارد و لیات خود را با ایالات میپردازد
از هر دو طرف موضوع بوده سالی دو هزار قروش بطور مقاطعه بامور بیت المالی که از برای اخذ خراج بتونس و الجزایر میرود

بدهند

تسلیم نماید تا ضمیمه مصر که سلطان همه ساله بمکه معظمه میفرستند بشود

تقویت

در اینوقت تدارکاتی که از برای کار صدر اعظم دیده میشد حاضر میکردند که بتوقات تا قر بفرستند
بیست هزار نفر ینگچری یک معین شدند که برسم ساخلو قلعه ارزنة الروم بروند و بحاکم دیاربکر فرمان فرستاده شد
که چهل هزار شتر و دوازده عراده توپ صحرائی و صد و بیست هزار کیلو جو و چهل هزار کیلو گندم و مهمات لازم دو
آتش حاضر نماید و بحکمرانان ازوف و کیلی حکم شد دویست و بیست و پنج قطار شتر و پنجاه هزار گوسفند خریداری نماید

(کیلو تقریباً یک من است)

در بیست و نهم ماه دسامبر ۱۶۳۷ مطابق ۱۰۴۷ هجری صدر اعظم چرکس محمد پاشا بعد از ابتلای بمرض طولانی در توقات
وفات یافت خسرو پاشای ینگچری آقاسی و باقی پاشای دفتردار بباب عالی از این واقعه اطلاع دادند و نیز اظهار کردند
که چون حافظ پاشا حکمران دیاربکر از نظم و کیفیت کارها با خبر است عجالتاً از برای پیش بردن کارها شایستگی دارد و بهتر آنست
که امورات به او رجوع شود تا صدر اعظم دیگر از باب عالی معین شود در اسلامبول زیاد تعجب کردند از اینکه خسرو
پاشا صدر اعظمی را جهة خود خواهش نموده و مهر صدارت دولت را توسط قاپوچی باشی از برای حافظ پاشا فرستادند
و پیشتر الیه در کنار رود مراد بمراد خود نائل گردید اندکی بعد از آن باقی پاشای دفتردار که مدتهای مدید در اداره
مالیه مصدر خدمت بود وفات کرد جای او را بدفتردار توقات عبدالکریم عثمان افندی دادند و ابراهیم توقف
کرشن بجای عثمان افندی دفتردار توقات شد

در اوایل ماه مه سنه ۱۶۳۸ مطابق سنه ۱۰۴۸ هجری صدر اعظم در صحرای چکوک در حوالی دیاربکر خیمه و خرگاه خود را برپا نموده
و بیگلربیگی قرامانی چرکس حسن پاشا که زمستان را در نواحی حصین کیف بسر برده بمقابله قسمتی از لشکر ایران شتافت
و ایشان را در حوالی کرکوک بدوانید چهار هزار عثمانی و ده هزار ایرانی را شکست دادند و بوستان پاشا در کرکوک
متوقف گردید و در گرجستان صدمه بالاتر از این بواسطه خیانت مقراد خان گرجی بر قرچغای خان سردار ایران
وارد آمد اجمال این تفصیل اینکه چون طهمورث که از اولاد شاهان قدیم گرجستان و از جانب شاه عباس حکمران زاکوم
بود و باغوای ترکمه بیلر حسین پاشا از شاه روگردان شده بعثمانیان پیوست شاه بتوسط او خان حکم کرد تا ولایت او را

خراب و ویران گردید و شاه عباس[1] حکومت کرجستان را به بیکر سلطان داده حکم کرد تا گرم را آباد نموده
تا سه سال از رعایای آنجا مطالبه خراج ننماید بانیواسطه کرجیان بقدری در انولایت ازدحام کردند که در سال دوم
بیکر سلطان از انها عاجز مانده شرح حال ایشانرا بعباس اظهار داشت شاه قورچی باشی خود قرچقای خانرا با اتفاق آقور
خان با چند هزار نفری از لشکر ایران به بهانه اینکه از دختران زیبا روی خوش اندام کرجستان از برای حرم شاه
انتخاب نمایند مامور کرجستان نمود و نیز به قرچقای خان حکم کرد که باتحصار متراو خان دوازده هزار کرجیان را
در تحت فرمان بیکر سلطان حاضر نموده سان ببیند و منتظر حکم ثانی باشند چون آن دوازده هزار نفر حاضر شدند
شاه فرمانی به قرچقای خان نوشت که انها را با متراو خان بقتل برساند و فرمان ایلچی ارغلامها داده فرمود
بی اطلاعی متراو خان بدست قرچقای خان بدهد غلام حکم شاه را غلط فهمیده بی اطلاع قرچقای خان بدست
متراو خان داده و مشار الیه بعد از استحضار از مدلول فرمان رؤسای کرج را از مضمون آن مطلع گردانید رؤسای
مزبوره قول متراو را قبول کرده باتفاق متراو جهة دادن سان روانه گردیدند و چون از شکه معهود بود که گذشتند خواستند
بصحرا در آیند ایرانیان بر ایشان حمله کرده چهارصد نفر را بکشتند سایرین فرار کرده بمیان شکه در آمده ایرانیان
نیز از دنبال ایشان داخل شکه شدند و کرجیان از بالای تلی بلند سیاه اطراف انها را احاطه نمودند متراو بار وی کج
بر سر قرچقای ریخته او را بضرب شمشیر پاره پاره نمودند و از لشکر ایران زیاده بر یکهزار از آن مهلکه نجات نیافت
قرچقای خان با پسرش امیرکونه خان و یوسف خان شیروانی و محمد خان و سلیمان خان با ده نفر سلطان بقتل رسیدند
شش هزار سر از ایرانیان بریده باردوی بکر فرستادند و متراو خان در عریضه صدر اعظم با صرار تمام او را
بیورش کرجستان دعوت کرده بود و مقام را مناسب وانمود کرده گرفتن گنجه و قراباغ و شیروان و اردبیل را
سهل شمرده بود و شوی مورخ در زمان کاغذ متراو خان حضور داشت و حافظ پاشا عزیمت گرفتن بغداد را تغییر داده استنادی
به کاغذ متراو خان کرد و خسرو ینکچری آغاسی از راه حسد و بخل او را برفتن بغداد ترغیب نمود زیرا که فتح و ظفر را در
کرجستان حاضر و آماده میدید متراو خان بعد از انهدام لشکر ایران خود را پادشاه مستقل کرجستان قرار داده طبل یاغی گری را فرو

کوفت

[1] وطهمورث بطرف باش آچوق اواره و گریزان گردید

کوفت شاه عباس بعد از شنیدن این خبر اسحق خان و امیرکونه خان را بدفع او بفرستاد متراو خان بر ایشان ظفر یافته
اسحق خان در میدان جنگ کشته گردید و امیرکونه خان بعد از آن از کثرت جراحات وفات یافت متراو خان
گنجه را آتش زده بروع و خراب نموده بکرجستان برگشت طهمورث خان که در نواحی فارس حیران و سرگردان
مانده بود از شنیدن اخبار مذکور بولایت خود مراجعت نمود متراو خان که از نسل پادشاهان کرجستان بود تحف
و هدایا جهة طهمورث خان فرستاد چون میدانست که مشار الیه او را رقیب خطرناک خود می شمارد به اردوی
حافظ پاشا رفت تا شاید او را بکرجستان بکشاند

قبل از اینکه بذکر وقایع بغداد بپردازیم لازمست مختصری از حالت حوالی پای تخت دولت بیان نمائیم
در سنجاق قرازی مردی جنت اوغلی نام یاغی شده حوالی شهر تره و صحراهای کوه ایدا را بچاپید و دهکده های
برادران چقال اوغلی را که سنجاق بیک آن نواحی بود شکست داده دو هزار نفر از لشکریان انها را بقتل رسانید
محمد کهیای صدر اعظم را شاه پاشائی داده بدفع یاغی مامور کردند و سنکلک حسین پاشا را در تحت فرمان او قرار داد
جنت اوغلی در صحرای بازنه شکست خورده گرفتار گردید و بعد از شکنجه بسیار بقتل رسید از هواخواهان او هر کرا
گرفتند میخ به پا تحتش فرو کردند در اسلامبول سپاهیان شوریدند و از برای اسکات و دلجوئی انها لابد شده
عبدالکریم عثمان پاشای دفتردار را که ظالم و متعدی بود گردن زدند و مشار الیه قبل از آنکه کشته شود خزاین و دفاین خود را
بضرب شکنجه بروز داد و در آن زمان ینکچری بیک و جبه چیان که در تحت فرمان قاپوقولان پادشاه چهل و سه فوج بودند کار اتفاق قراولان را بر شده
بودند شوریدند در ایام عید میان ینکچریان با جبه چیان نزاع واقع شد جبه چیان خود را بقلعه در انداخته با توپ و تفنگ
اطراف ینکچریان شلیک کردند و چند نفر از ایشان را بکشتند قاپوقولان پادشاه با چند نفر از اشرار شورشیان را گردن زده
سفاین خود را بطرف قبلگراد و باچیق و سنگالیا و قره حصر و صولو و آق کرمان و قیل بوروان حرکت داده روانه گردید
و در قیل بوروان شنیدند که سیصد قایق مملو از قزاقها در حوالی سواحل نمودار شده بطرف طرابوزان روانه گردیدند قپودان
پاشا خواست تا از دنبال انها برود ولیکن اهالی شهر او را کوتاهی نموده و انگاه اشتداد شش هفته بعد از آن

تازه روی نداده بود قاپودان پاشا مراجعت کرده و از استانبول حرکت کرد از ترس اینکه مبادا
در غیبت او قزاقها داخل بوغاز اسلامبول شده باشند در حوالی قره خرمن هفت یا هشت میل از جنگی
دیده بان فریاد برآورد که ریش تیزها نمودار شدند فوراً همه اهالی سفاین آماده جنگ و جدال گردیدند چهل و پنج
فروند کالیرپت و کمفیر همراه قاپودان پاشا بودند که نه فروند آنها حال لنگر کشیدن بودند باقی بواسطه شدر و نبودن
یا عیب دیگر در عقب مانده بود قزاقها که دیدند سفاین قاپودان پاشا بواسطه نبودن باد و آرامی دریا از هم دور
افتاده اند زور بپارو زدن آورده بر ایشان حمله بردند هر یک از کالرهای دولتی خود را محصور بیست الی سی قایق
قزاقی دیدند که هر یک از آنها حامل پنجاه نفر قزاق بود و کوشش عمده قزاقها متوجه باشتارده آن بود که کشتی امیرال
باشد و دویست نفر قزاق شمشیرها را بدندان گرفته از اطراف کشتی بالا برآمدند و داخل کشتی شده تا نزدیکی دیرک بزرگ
پیش رفتند و پاروزنهای کالرها که اغلب اسرای قزاق بودند دست از کار کشیده بامداد هم وطنان خود برآمدند
جنگجویان عثمانی با کوشش بسیار ایشان را عقب دوانیدند و توپهای عقب سفینه های قزاقان را که پهلوی کشتی چسبیده
بودند غرق کردند کشتی ممد که کیهایا جبه خانه نزدیک بود بدست دشمنان بیفتد و کشتی پاشا متحمل حمله های سخت شده
خود داری نمود احتمال داشت که فتح و نصرت قزاقان بشود ولیکن از عقب عده عثمانیان رسیده کشتیها را الجک در آورد
و ایشان را مجال حمله و دفعه بداد سفاین قزاقها از شدت غلظت و سنگینی بسیار مشکل بود غرق بشوند و قزاقها با اینکه
تا گردن میان آب فرو رفته بودند باز دست از جنگ و ستیز برنمیداشتند دعوا تمام روز برپا بود از قزاقان
بهجهت بقضا و قایق غرق شد لیکن صد و پنجاه دو سفینه خود و یکصد و هشتاد نفر اسیر و گرفتار گردیدند و این یک
فتح و غلبه بزرگی بود که عساکر بحری عثمانی تا آن روز بر قزاقان یافته بود و در حوالی بالچق چهار کشتی عثمانی بواسطه طوفان شکسته
شدند باقی و دیگر با فتح تمام اسرا را وارد بندر اسلامبول کردند لیکن از شدت ناخوشی طاعون که روزی هزار نفر از شهر
و حوالی آن بعالم دیگر مسافرت میکردند بطوریکه لازم بود از بابت این فتح و غلبه اظهار ذوق و وجد نمایند حکم شد مسلمانان
در مسجد اوخ میدان (میدان تیر) نماز و دعا بپردازند و همین بلا در مصر بقدری خرابی کرده بود که زیاده بر نصف

اهالی پایتخت

اهالی را

لیاتر اشوان شدند نفر سشدید و این طاعون را در تاریخ ترک طاعون بایرام نامیده اند چندی نگذشت که عثمانیان
از برای استرداد بغداد مجبور بصلح رفتن شدند — در پاییز همین سال صدر اعظم
در صحرای چولک در برابر و بار بکبار و روز دمراد پاشا با رتبه وزارت حکمران دیار بکر گردید چون خبر رسید که جمعی کثیر از متقیضه
ایرانی بغداد از برای زیارت به نجف رفته اند الیاس پاشا بکلربکی اناطولی با ابدال پاشا و پانزده هزار عسکر
مامور شدند که بغداد را از طرف حله و امام موسی در یک شورای جنگی مصمم شد برانیکه عازم محاصره بغداد شود
و حال اینکه در اردوی . . او زیاده بر چهار عراده توپ کوچک صحرائی توپ دیگر نبود این صدر اعظم مرد
فاضل ادیبی بود که در نظم و نثر تسلطی داشت لیکن از تقدم میزه بی بهره و مملو از بوالهوسی بود در حرکت بطرف مداین اشعار
خود را بآواز بلند میخواند تا غیرت لشکریان را بهیجان بیاورد و در بالای موصل که از آب بگذشت و از زاب
بزرگ و کوچک نیز عبور نموده به کرکوک رفت و یکبار دیگر شورای جنگی منعقد شد از برای اینکه معلوم شود
بی توپخانه بزرگ محاصره بغداد مصلحت است یا نه و حال اینکه در همان اوقات صاروخان و میر قباد با هفت
الی هشت هزار نفر خود را بشهر انداخته بودند در این حین ها کاغذی از احمد خان بصدر اعظم رسید که تکلیف عثمانیان
از خرابی ملکی که تعلق بخود ایشان دارد احتراز نمایند و اقلاً تا امدادشان که زیاده بر بیست روز طول نخواهد کشید
صبر نمایند صدر اعظم حاکم موصل را بجهت تحصیل آذوقه بآن طرفها فرستاد و بوستانجی باشی را به حکمرانی کرکوک گذاشته
خود بمحاصره بغداد رفت و در حوالی قبر امام اعظم ابو حنیفه اردو زد از آن وقت محتاج بودن به توپخانه سنگین ثابت
تمام اجلاس میکردند و لشکریان صدر اعظم را مسخره مینمودند که در شورای دیاربکر گفته بود کلید فتح بغداد را کربند
من او تیخه است سه عراده توپ کوچک را موجود داشت در پشت سدها وا داشته و در روز دوازدهم لشکرها
در میان سنگرها قرار گرفتند مصطفی پاشا حاکم حلب در کنار دجله نشست و بیگربیگی آقای خسرو پاشا وزیر بیگلربیگیان خود را
از دروازه سیاه (باب الاسود) تا قلعه ایرانیان بنشاند حاکم روم ایلی کرجی محمد و حاکم اناطولی الیاس پاشا
و حاکم مرعش تقی پاشا و حاکم سیواس طیار پاشا و حاکم قرامانی چرکس حسن پاشا با یکبانان مواظبت کارهای محاصره بودند

محاصره نمایند و راه دخول بغداد را گرفته حکم بنمایند که جمعی بنجف بزیارت رفته بودند.

و حافظ پاشا شب را در لشکر بسر برده مردم را بنوازش و انعام بکار و امیدوار داشت و بموافق قرار
داد و قانون دولتی حراست اردو شبها بعهدهٔ شش دسته سواران سپاهی بود و در مدت
دو ماه عثمانیان پنجاه و دو نقب بزیر دیوارهای قلعه برده بودند لیکن ایرانیان همه را باطل و غرق نموده
بودند قشون زبدهٔ شاه که از دلیران مازندران بودند علی الاتصال در بالای برج و باره مواظب حراست
و دفاع بودند از دروازهٔ سفید (باب الابیض) تا کنار رود دجله شعلها هر شب روشن بود و قراولها تا صبح گردش
کرده بصدای خدا کریم است یکدیگر را باخبر میساختند رخنهٔ جزئی که از ضرب گلولهٔ سه عراده توپ محاصرین
در دیوارهای شهر پیدا می‌شد فوراً با شاخهای درخت و خاک می‌بستند نخلهای خرما که عثمانیان انداخته
و کنار خندق آورده بودند تا خندق را پر نمایند اعراب و ایرانیان شبها دزدیده بمنازل خود میبردند در روز هشتاد
دوم محاصره رخنه بواسطهٔ نقب در دیوار پیدا شده و صدر اعظم حکم یورش عام داد عثمانیان صدای الله
الله بلند کردند و یورش بردند و از رخنه داخل شهر گردیدند لیکن ایرانیان در پشت دیوار سنگرها بسته اطراف آنها را
پر از باروت ساخته بودند در مقام دفع ایشان برآمده همه را از رخنه‌ئی داخل شده بودند بیرون کردند و ینگچری آقاسی
هر چند سعی کرد که آنها را دوباره بحمله وادارد ممکن نشد و چون شب در آمد ایرانیان رخنهٔ دیوار را اتمام سد
نمودند در آن وقت خبر رسید که شاه بشخصه حرکت کرده با عجلهٔ تمام بطرف بغداد می‌آید و زینل خان را که با ده هزار سوار
از پیش روانه کرده بود اینک از آب دیاله گذشته ببغداد میرسد گفتگوی جنگی از نو منعقد گردید مصطفی پاشا بیگلربیگی
حلب گفت کار از دو حالت بیرون نیست یا باید بطرف شاه حمله برد و یا اینکه ترک محاصره گفته از پی کار خود رفت
و رأی ثانی را بر اول ترجیح میداد لیکن ینگچریان گفتند اگر همه از اینجا گذشته شویم دست از محاصره برنداریم سپاهیان
میگفتند اگر شما در لشکر باب بمانید محافظت صحرا را بعهده میگیریم با این واسطه مقرر گردید که مشغول محاصره شده لازمهٔ جد و جهد را
بعمل بیاورند عثمانیان عقب اردوی خود را با خندق و دیوار و دروازه‌ها استحکام داده بودند بطوریکه از خارج شهر شهری
بنظر می‌آمد راپورتها به اسلامبول فرستاده مطالبهٔ توپهای بزرگ قلعه‌گیری نمودند و یک توپ بزرگ هم از بصره
فرستاد

خواهش کردند که ببغداد بیاورند طیار محمد پاشا که با دو دسته سپاهی بجنگ زینل خان رفته بود با عجلهٔ تمام
مراجعت نمود ایرانیان صد سوار تاتار را که از پیش فرستاده بود از دم شمشیر گذرانیده بودند بواسطهٔ عجز
جنگی ینگچریان دیوانه نزدیک بآن شد که عمر پاشای قپودار که اصلاً از اهل ایران بود کشته شود از دوازده عرابه قورخانه
و بیست و چهار عرابه بار نمک آورده در قلعهٔ امام اعظم خالی کرده بودند روز دیگر شهرت در گرفت که قپودار
آنها را با ایرانیان داده است قشون از این خبر متوحش شده شوریدند و بر سر قپودار ریخته او را کشتند آن روز
قاضی اردو پس از آن نزد صدر اعظم برده بعد از تحقیق معلوم گردید که آن خبر اصلی نداشته و دروغ بوده است
دیوانه را که مخترع آن خبر بود سر بریدند و قپودار اگرچه بی جهت مورد بی‌احترامی شده بود معزول و عثمان افندی تفنگچی
بجای او منصوب گردید در آن شب خبر رسید که شاه عباس در کنار آب دیاله اردو زده است ایرانیان
بجهت ترسانیدن عثمانیان در اطراف برج و باره صف کشیدند و تا شبانه روز بشلیک توپ و تفنگ مشغول گردیدند
در شورای جنگی صدر اعظم تکلیف کرد که ینگچری آقاسی در اردو بطور قایم مقامی بگذاشت و بر سر زینل خان که از طرف
اردو زده بود تاختن نماید این تکلیف مقبول واقع نشد مراد پاشا و الیاس پاشا بیگلربیگی اناطولی با چند عراده توپ و چند هزار
نفری از اعراب بر سر زینل خان فرستادند مراد پاشا پیش ایشان و همراهان فرار کرده خود را باردو رسانیده و ایرانیان تا کنار
خندق اردو ایشان را تعاقب نمودند حافظ پاشا خود میان لشکر بارقه شب را تا صبح مشغول قراولی بود روز دیگر کدخدای
ترجیل با کهیا و چاوش باشی بکرد و دست ایرانیان کشته شدند و یکی از شبها برخوردار ایرانی که یکی از توپچیهای
رشید ایرانی بود در دکوچک احمد پاشا گرفتار گردید مشار الیه با هزار دکا وجه نقد و قدری آذوقه ببغداد
میرفت و راه را غلط کرده باردوی عثمانیان افتاد و بدست ایشان گرفتار گردید رفقای او را گردن زدند و خود
او را محبوساً بموصل فرستادند قحطی خوراک در اردو شدت کرده بود در قلعهٔ امام اعظم قدری پول سکه زدند
و مدت محاصره شش ماه طول کشیده بود دیگر روز در وقتی که حافظ پاشا مشغول جرید بازی بود و غبار زیادی
از طرف دیاله بلند گردید معلوم شد که یک دسته از قشونهای شاهی بطرف بغداد پیش آمدند که نفر چاپار همراه از طرف شاه

کاغذی آورده بود حافظ پاشا بادشاه را که کاغذ را خوانده باز مشغول جرید بازی گردید مردم بنای لندیدن را
گذاشته سکفیدند و قیکیه باتالیهای قشون دشمن در برابر نمودار شده اند چه جای بازی و موقع جرید اندازی است
حافظ پاشا متغیر شده گفت یکنفر بکلرکی جواب شاه را بدهد و کسی بازو ان نیست که مرا از بازی که مشغولم باز بدارد بعد از آن
بطرف چادر خود برگشت و در بین راه آن بازی میکرد تا فروسیت خود را ابراز داده شاه نماید و فرستاده مزبور جواب
مکتوب را مطالبه نمود حافظ پاشا گفت بعد از جنگ خواهم داد و فورا حکم کرد تا شیپور حاضر باش زدند و تمام عسکر با زره
اسلحه حاضر شدند آنوقت با ینگیچریان و سپاهیان و پاشایان و بکلربکیان رو بجنگ ایرانیان نهاد و لیکن جنگ
درستی اتفاق نیفتاد و پیش قراولان هم دار و بچه چند نفر اسیر و چند نیزه سر نصب طرفین گردید در این بین توپهای
بزرگ را که از اسلامبول منتظر بودند برسند از راه بصره رسیدند و عمر پاشای البانی که مامور محافظت کریت بود
از ایرانیان شکست خورده و تمام لشکر او بقتل رسیدند و خود فرار کرده با زحمت بسیار بقلعه موصل در رفت بعد از
آنکه چند بار دیگر از این نوع شکستها باتراک وارد آمد فرستاده دیگر از جانب شاه رسید و اظهار داشت که شاه
بغداد را از جنگ یکنفر یاغی بدر آورده خیال دارد حکومت آنجا را از سلطان جهت پسر خود خواهش نماید تا زمانیکه
که صدر اعظم دست نگاه داشته بواسطه جنگهای بی حاصل خود را خسته و بی قوت ننماید حافظ پاشا در جواب
گفت که گذشتن از بغداد امری است محال و سلطان به ایشان حکم کرده است اگر شاه بزیارت قبر علی بیاید عثمانیان
نیز بزیارت قبر شیخ صفی اردبیلی بروند جنگ دیگر در پای قلعه مرغان (قوش ارقلعه سی) اتفاق افتاد بکلربکیان روم
ایلی و اناطولی هر یک بعد از دیگری حمله بردند و پس از آن تمام روز را هر دو لشکر در برابر هم ایستاده شب را بچادرهای
خود رفتند سنجاق بک بولی که روز دیگر در خدمت صدر اعظم از قبر امام اعظم می آمدند بضرب گلوله
ایرانیان کشته گردید مراد پاشا که میخواست دروازه بغداد را با نفط آتش بزند و داخل شهر شود بطور افتضاح
از این اقدام احمقانه مراجعت نمود چند روز بعد از آن یک کبوتری که از برای بغدادیان حامل نامه بود و به ایشان مژده
رسیدن آذوقه را امید داد بدست عثمانیان افتاد قحطی آذوقه در شهر کمتر از اردوی عثمانیان نبود زیرا که شهریان تمام
بالکلی

برگهای نخیل خرمای بغداد را از شدت گرسنگی خورده بودند یک جنگ سیم نیز در حوالی سنگرهای اردو
اتفاق افتاد و یک باتالیان از دلیران نامی قشون ایرانی که هزار و پانصد نفر بودند در خدمت شاه قسم خورده
که یا لشکر عثمانی را شکست بدهند یا آنکه تمام در میدان جنگ کشته شوند در وقتیکه لشکر ایران از طرف
عثمانیان حمله برده میخواستند زمینی را که مابین خندق و دجله واقع بود متصرف شوند باتالیان مزبور تیرها را
تا مرفق سرخ رنگ کرده آستینها را بالا زده و رو بطرف عثمانیان حرکت کردند مراد پاشا با دسته سواران
خود بر ایشان حمله کرد و در ظرف همین شکست خورده گریزان شد باتالیان فدوی علی التعاقب کرده داخل اردو
گردیدند و هر که در مقام مقاومت بر آمد از پیش برداشته شد سپاهیان را متفرق ساختند و چادران
بیدق زر و مدت مدیدی ایستادگی کردند بالاخره تا کنار خندق آنها را عقب دوانیدند ینگیچریان
نیز از صدمه حمله آنها پس نشستند خسرو پاشای ینگیچری آقاسی به ایشان دلداده فریاد بر آورد و گفت ای همقطاران شما
غیرت و رشادت را از برای چه روز نگاه داشته اید و نیزه بدست گرفته حمله برد و بکلربکی اناطولی هم
برابهجور دو لشکر خود را مرتب ساخته حمله سخت برد و باتالیان فدوی یکقدم عقب نرفته جمیعا در میدان
جنگ و عرصه نام و ننگ کشته گردیدند و عثمانیان از یک شکست هولناکی نجات یافتند بعد از آنکه
جمع کثیری از طرفین بقتل رسیدند هر دو لشکر دست از هم باز داشته باردوهای . . . خود
مراجعت نمودند پانزده روز بعد از آن شاه نزد صدر اعظم کس فرستاده گفتگوی مصالحه را بمیان آورد
و صدر اعظم چاوش سلام (سلام چاوشی مصطفی آقا) را پیش ملازمان و سلحداران ابراهیم چلبی نام بخدمت شاه فرستاد
فردای آن روز چاوش مزبور با یکنفر فرستاده شاه که تخته خان نام داشت بخدمت صدر اعظم آمدند
تا قرار شروط مصالحه را بدهند صدر اعظم چند مجلس دیوان از برای شنیدن تکالیف تخته خان منعقد نموده
در مجلس اول خان مشار الیه که با کمال عزت و احترام با او رفتار شده بود گفت شاه بغداد را ادعا نمی نماید بشرط
آنکه سلطان حکومت آنجا را برای پسر پادشاه واگذار نماید و در مجلس دویم اظهار داشت که اگر شاه

که اگر شاه بغداد را واگذار نماید باید که سلطان نیز نجف اشرف را در عوض شاه بدهد صدر اعظم جواب داد
که از برای هر سنگ نجف هزار سر نثار و فدا شده است و ما بغداد را بجهة حفظ و حراست قبر مبارک جناب ابی حنیفه میخواهیم
در مجلس سیم تخته خان گفت اگر شما بغداد را میخواهید باید در تلافی ضرر خسارات نجف و حله و کربلا و واقعه در ساحل چپ
دجله را به شاه واگذار کنید صدر اعظم گفت این تکلیف شما را اگر قبول نمایم لشکر اعتنا نخواهد داشت این حجت
در مجلس چهارم قبول کردند که بلاد مزبور را به شاه واگذار نمایند مشروط براینکه صاحبان آن اراضی و املاک با سلطان باقی
شوند و صدر اعظم از فرستاده شاه در چادر خود پذیرائی کرده مرخص کرد روز دیگر غلامان صدارت چادر
او را میخواستند تمیز نمایند کاغذپاره های ابریشمین که بشکل مثلث بریده بودند و حرف شین در آنها نوشته شده بود
یافتند و همه کس گفتند که تخته خان از برای پیشرفت عمل سفارت خود سحر و جادو بکار برده بود زیرا که حرف
شین در سوره اول قرآن که سوره فاتحه باشد یافت نمی شود و بهاء الدین عاملی ایرانی در خواص شیطانی
آن رسالها نوشته است و بر عقلای دیوان چنان معلوم شده بود که این کاغذهای مثلث سحرآمیز را شاه به فرستاده
خود داده که در منزل صدر اعظم پراکنده نماید لهذا این کاغذها را جمع کرده بسوزانیدند اتفاقات روز دیگر
لشکریان شورش برخواسته صدر را برزنند که ما دیگر نه اسب داریم و نه خر که سوار شویم یا بصرف خوراک خود
برسانیم چرا باید بیش از این در اینجا معطل و سرگردان بمانیم پس از آن چادر صدر اعظم را پاره پاره کردند و خود او را
نیز گرفتند و برای نشانیده مجبورا بقلعه امام اعظم بردند و ینی چری آقا که هنوز نرفته بود این وقایع شنیده اظهار نمود
هواخواهان مراد پاشا خواهش شد علم مقدس را از چادر صدر اعظم برده در پیش چادر مراد پاشا بزنند و او را بصدارت بردارند
عثمان علم دار علم را محکم گرفته گفت بغیر از پادشاه کسی قادر به عزل صدر اعظم نیست و این چادر تعلق به پادشاه دارد
تا جان در تن من است علم مقدس را بدست شما نمیدهم شورشیان هر دو دست عثمان را از بدن جدا کرده و در اطراف
قلعه امام اعظم روانه شدند و در بین راه بچند نفر سربازان کهنه قدیمی برخوردند ایشان شورشیان را نصیحت کرده گفتند صدر اعظم
را باین طورها نمی توان محبوس و معزول ساخت خاصه در این وقت که اگر دشمن از ماجرا مطلع شوند و بر ما بتازند

چون

چون رئیس و سرداری نداریم امکان نیست بتوانیم تاب حمله او را بیاوریم آنوقت چادر دیگری از برای صدر
اعظم زده او را از قلعه آورده در چادر نشانیدند و صدر اعظم نیز رو بشورشیان کرده گفت ای معطلان
من شما چه میخواهید بکجا رفته اند آن کسانیکه میگفتند با مرا از سر بغداد برخیزید ما هم آنوقت همه صدا برآورده گفتند قالپاقی
او و قوراتا میگذارند بما برسد و دیگر امکان ندارد بتوانند بما مدد برسانند اما در رفتن و ترک محاصره کردن باش
صدر اعظم گفت دو روز دیگر مهلت بدهید تا مصطفی چاووش از نزد شاه مراجعت نماید ینکچریها که جمعیت کثیر جمع
کثیری از آنها تلف شده بودند از همه سخت تر و بدخوی تر بودند و گفتند اگر تو شمشیر داری حالا بکش و بغداد
را بگیر والا ما به قزلباشها (ایرانیان) التماس خواهیم کرد که تو را مانع شده بگذارند برویم چون نصایح نیک اندیشان
در وجود ایشان اثری نداد لهذا قرار بر آن دادند که روز بیست و نهم ترک محاصره گفته از پی کار خود بروند
و صدر اعظم را از اثر یک نقب بزرگی که بزیر دیوار بزرگی برده و سیصد کیسه باروت در آنجا گذاشته بود امید
ضعیفی جهة تسخیر بغداد باقی بود و نقابان آن نقب را فتیل و آتش زده در اتمام آن میکوشیدند در آن حین که نزدیک بود
باتمام برسد صدر اعظم از چادر بدر آمده ینکچریان و سپاهیان و سکبانان در اطراف او صف می بستند
از بی احتیاطی عمله ها نقب آتش گرفت و همه کارکنان در زیر خاک بماندند از وقوع این واقعه هرج و مرج غریبی
در اردو روی داد و تمام اردو را غارت کردند بارهای سکبان را آتش زده و توپها را بقلعه امام اعظم بردند
و اغلب ینکچریان نیز با صدر اعظم بآنجا رفتند قبل از آنکه اخبار وقایع مذکوره به شاه عباس برسد جواب صدر اعظم را
نوشته مصطفی چاووش را روانه کرده بود اندک زمانی بعد از رفتن مصطفی شاه از حوادث اردو مطلع گردید و سواران
ایرانی از دنبال مصطفی تاخته او را نزد شاه آورده شاه نوشته را گرفته پاره پاره کرده و گفت از شان ما دور است
که بغداد را به لشکری که از محاصره بستوه آمده مراجعت مینمایند تسلیم نمایم چاووش مصطفی با دست تهی نزد حافظ پاشا
برگشته افسوس میخورد که چرا ایام محاصره را دو روز دیگر امتداد نداد حافظ پاشا گفت اگر اختیار با من بود ماههای
چند در دور بغداد توقف مینمودم لیکن با شورش قشون و جادوی دشمن چه میتوان کرد و از آنوقت باشتهای بی نظمی ...

موصل روانه کردید هرچه را که نتوانستند با خود ببرند به آتش بسوختند یا بدجله فرو ریختند توپهای بزرگ بعضی را
شکسته و برخی را نیز در آتش خانها کوبیدند توپ بزرگ سلطان سلیمان را که در پشت چادر صدر اعظم قرار داده
بودند پیاده گروه در میان ریگها پنهان نمودند لیکن شاه عباس از دفن آن توپ مطلع گردیده از خاکش بدر آورد
با افتخار فراوان بدار السلطنه اصفهان حمل و نقل کردند

در زمان حرکت دادن اردو ایرانیان بهیچوجه مزاحم عثمانیان نشدند و کمال امنیت و مهربانی با ایشان مخلوط شده
در جمع کردن اسباب و حمل اثقال با ایشان مدد مینمودند و هرچه لازم داشتند بطور خوش ضبط و تصرف میکردند
فرستاده شاه تا دو منزل راه همراه صدر اعظم برفت در منزل دوم چند نفر مامور از طرف شاه آمده تحف و هدایا را
مطالبه نمودند صدر اعظم او را با همه اسرای ایران همراه چاوش مصطفی نجدت پاشا روانه کرد و خیال مینمود که شاه بواسطه
در صدد تعاقب عثمانیان برنخواهد آمد لیکن از ناجوانمردی ایرانیان بیخبر بود لشکرهای شاه در وقت شب از عقب عساکر عثمانی برآمده
از منزل سیم که در زاب بود
مشغول دست اندازی و تاخت و تاز شده صدر اعظم قشون پس قراول را با مراد پاشا سپرده مشار الیه عقب گرد کرده
او پیش برفت و صدر اعظم در قبول جنگ ایرانیان مجبور شده صف قتال بیاراست و هفت توپی که از اردو
او باقی مانده بود بطرف ایرانیان ببست چون چند نفر از ایشان کشته و گرفتار گردیدند باقی دیگر متفرق شده
از پی کار خود برفتند فردای آنروز در وقت عصر صدر اعظم مراد پاشا را که بی اطاعتی او موجب این همه شکست و زیان
و خسران شده بود نزد خود طلبیده و غلامان او پاشای مشار الیه را خفه کردند در منزل قزلخان عسکرها چند کلک را
که آذوقه حمل کرده بودند غارت نمودند قحطی آذوقه و بی نظمی در میان عساکر عثمانی به علاوه بکمال رسیده بود اسبها که
باقی مانده بود همه را کشتند و خوردند بسیاری از مردم با بلوط تغذیه میکردند و بعضی گوشت خر میخوردند و بعضی دیگر اتفاق افتاد
که تا هشت روز به انقطع قناعت نمودند از رودخانه التون صو گذشته بکنار آب زاب رسیدند در اینجا تخفیفی در صدمات
لشکر حاصل شده قدری آرد و گوشت و پول نقد جهة آنها برسید مواجب پس افتاده لشکر را بپرداختند در میان
سپاهیان آنها چو پنجهای او پاره پاره نمودند صدر اعظم حکومت موصل را به قره بیرام آقا که از بصره به بغداد آمده بود داد و دیگر

لشکرها

لشکرها را مرخص نمود و حکومت دمشق را به کرجی محمد پاشا داده رومایلی را به سلیمان پاشا واگذار کرده و از اوت
ترک محاصره بغداد را که زیاده طول کشیده بود بتوسط مامور مخصوص نزد سلطان بفرستاد و سلطان بعد از آنکه
اخبار کلیه وقایع متعاقبه بغداد را از فرستاده صدر اعظم سوال نمود احکام صادر شد که صدر اعظم زمستان را در حلب
توقف نماید و غیرت و رشادت او را تحسین نموده خلعت و دستخط التفات جهة او بفرستاد و اظهار
این التفات در حق آن سردار بدبخت بواسطه حمایت مادر سلطان که مادرزن حافظ پاشا محسوب میشد
وقوع یافت و به سبب جانبداری او و بدگوییهای دشمنان صدر اعظم بجائی رسید

در اسلامبول ینگچریکان و سپاهیان از شدت بی نظمی مجددا
بنای اغتشاش و شورش را گذاشتند و به تحریک قاپودان پاشا رجب پاشا اجماع کرده سر گرجی محمد پاشای قایم مقام را
مطالبه نمودند و گفتند چون مشار الیه پولها را مغشوش کرده و لشکر بغداد را امداد نکرده است واجب القتل است
و در مسجد سلطان محمد جمع شده و نزد سلطان که با مادرش در قریه اسکدار و روی واقعه در ساحل شرقی بوغاز بود
عریضه نوشتند
فرستادند مراد و مادرش از خواندن آن عریضه زیاده از حد مشوش و مضطرب شدند زیرا گرجی محمد را از اعمده وثیق
و پشتبند سلطنت و اقتدار خود میدانستند پس از برای نجات دادن سر او قاپودان پاشا رجب را
قایم مقام کرده به استمالت شورشیان فرستادند و اذن دادند که اموال گرجی محمد را نیز به فروش رسانند
شورشیان از این اقدامات مستمال گردیده مراد را از عاقبت کار سلطان عثمان یادآوری کردند سلطان
و مادرش از این تهدید رعشه بر تن و لرزه بر اندام افتاد و گرجی محمد که پیری بود نود ساله و شصت سال
عمر خود را صرف خدمت هشت پادشاه نموده در کمال بی رحمی بقتل رسید منصب قاپودان پاشائی به حسن آقا
داده شد که در ابتدا زین دار قزلر آغا مصطفی بود بعد از آن چاوش باشی شده و از آنجا به قاپودان پاشائی
رسید و عائشه سلطان خواهر سلطان را بازدواج او در آوردند این شورش را تاریخ شش هزار سپاهی و ینگچری
برپا کرده سلطان را به اطاعت حکم خودشان مجبور ساختند اندکی بعد از آن حادثه دو فوج گارد اسلامبول

وارد شد و ینکچریکان که در آن نشسته بودند بخشم درآمده از قتل کرجی محمد پاشا اظهار رنجش کردند و سر یکی محمد
سکبان باشی را مطالبه نمودند سلطان بواسطه محافظه شریف خواهش ایشان را حق دانسته سر سکبان باشی را
نفر دیگر از محرکین شورش را حکم کرد تا از بدن جدا کردند صاری محمد را با دو نفر دیگر از روسای شورش در وقت
شب گرفته خفه کردند و بدریا انداختند حسین آقا سکبان باشی شد عمل موقوفات مساجد که به ینکچریکان
و سپاهیان و ملازمان ایشان واگذار شده بود بقدری مغشوش و بی نظم شد که درهای مساجد را بستند
و خدام و طلاب و سایر اشخاص متعلقه بمساجد از پی کار خود برفتند در یکروز که سلطان سوار گردیده و بگردش
سیر رفت حالت مساجد را بچشم خود بدید وزرا را احضار فرموده مورد مواخذه و ملامت و سرزنش نمود
بخصوص قایم مقام را که متحمل الظهور اغتشاش کاری شده بود ضرب بسیار زده مواخذه شدید نمود و حکم شرعی صدر
اعظم فرستاده شد که بعد از این از تعیین ملازمین ممنوع باشد و هیچ وقت اداره مالیه را به ینکچریکان رجوع ننماید
و صورت اسامی ینکچریکان را بدیوان بفرستد و نیز اذن نداد احدی را داخل جماعت سپاهیان نماید مگر در وقتیکه
خدمت نمایان و جلادتی شایان از او دیده شود لیکن بواسطه ضعف دولت و اغتشاش مملکت آن فرمان را
ندیده انگاشتند و اجرای احکام او وقت دیگر حواله کردند مفتی که این احکام سلطان را با کمال میل تصدیق کرده بود فتوای
قتل سلطان مصطفی را با وجود اصرار سلطان نداد و این سلطان بی شعور همیشه اسباب تشویش و پریشانی
خیال سلطان مراد بود که با اینکچریکان از برای آنکه بازار هرزگی خودشان باز او را به تخت پادشاهی بنشانند
در هر حال مفتی از ندادن فتوای آن بی گناه مورد بی لطفی سلطان شده از الطاف و عنایات شاهانه محروم ماند

شورش ینکچریکان اسلامبول از جهت بار دوی

صدر اعظم سرایت کرد ینکچریکان خواستند ملقوح قندیر را بضرب شمشیر و خنجر پاره پاره نمایند مشار الیه فورا
فرار کرده جان از آن مهلکه بدر برد لیکن قراامراق چاوش محرک مفسده که در جلوس سلطان مصطفی عمل احکام
نویسی را بعهده گرفته بود در این وقت به سیاستی که سزاوار او بود برسید سر او را مانند گلوله کوبیده نرم کرد و جلد او را

بر بلیه انداختند این شورشها و حرکات عبازه در ارزنة الروم باعث عزل صدر اعظم گردید مجلس دیوان
بزرگ که در حضور مفتی و قاضیها منعقد شده بود مهر صدارت بخلیل پاشا صدر اعظم قدیم داده شد باین امید
اینکه شاید عبازه را که از بستگان و نوکران قدیم او محسوب میشد باطاعت درآورد و بر خلاف قانونیکه تا
آنوقت معمول بود علی چاوش باشی را ینکچری آقاسی کردند و مرتضی پاشا را قرار داری دادند حافظ پاشا
و خسرو پاشا به اسلامبول احضار شده در جزو وزرای دیوان برقرار گردیدند و خواهر سلطان را که در آنوقت دختری
ده ساله بود باز دواج حافظ پاشا درآوردند در این سال علی محمد خان برادر امامقلی بهادر خان اوزبک حکمران بخارا
باسلامبول رفت تا مراتب ارادت خود را بخدمت سلطان اظهار دارد مشار الیه هشت سال قبل در دست برادر
اسیر شده گرفتار بود تا در ایام محاصره بعد از محافظت او غفلت ورزیدند و او وقت یافته فرار اختیار و آخر
باسلامبول کشانید بعد از آنکه یکسال در پای تخت دولت توقف نمود مرخصی حاصل کرده بزیارت مکه رفت
و سفارش نامه ها از سلطان جهت امامقلیخان اوزبک و پادشاه هندوستان شاه سلیم بگرفت سلاح دار خان تاتارستان
قرم نیز در آنوقت از جانب پادشاه خود جهت اظهار اطاعت و ارادت بخدمت سلطان مشرف گردید و استدعا
کرد تا حکم شود قلعه را که سلطان سلیمان خان اوکساکو در تنگه طغان گچیدی جهت ممانعت و جلوگیری قزاقها بنا کرده بود
تعمیر و تازه نمایند و خان مشار الیه متعهد می شد که در مقابل آن نزدیک به اوکساکو در ساحل رود خانه قلعه دیگر
احداث نماید بنا بر این تعهدات محمد پاشا بحکومت اوکساکو مامور گردید و احکام بعهده بیگلربیگی کفه صادر گردید که ده
هزار کلنددار از ولایت محکومه خود جهت اتمام کارهای قلعه مزبوره روانه دارد و کمیز دفتر دار مخصوص جهت اداره عمل بنا
اوکساکو معین گردید و شمشیرها و خلعتهای افتخار جهت محمد گرای خان و شاهین گرای خان فرستاده شد
با آنکه در سال قبل از فرستاده الهمان بسیار خوب بدرآئی شده بود باز در این وقت
فرمانی بعهده خان تاتارستان صادر شده مقرر گردید که بولایت پودولی تاختن کنند و قبیله غازکران از تاخت
و تاز مراجعت کرده بودند بطوفان شدید دچار شدند شدت باد و باران همه آنها را متفرق و پریشان گردانید

وهمینکه خواستند از رودخانه دنیستر عبور نمایند لهستانیها به ایشان رسیده حمله کردند و شکست تاتارها را تکمیل نموده
چهار هزار نفر از ایشان کشتند چون خبر این بدبختی به اسلامبول رسید وکرجی محمد پاشای قایم مقام یک نفر چاوش
بلهستان فرستاد تا صدور فرمان مذکور را منکر شود و فرستادن یک سفیر تازه را خواهش نماید ایلچی لهستان را
از اتفاقات غریبه با فرستاده تاتارستان در یک وقت وارد اسلامبول شدند تا قرار ترک تاخت و تاز تاتارها
و قزاقها در یک زمان داده شود و شصت فروند سفینه قزاق حوالی حوش باکساکوراچاپیده و نابود نمودند و پنجهزار نفر از اهالی را
کشتیهای جنگی عثمانی بگرفتند لیکن باقی ماندهای آنها از برای خراب کردن سواحل بحر سیاه کافی بودند خان
تاتارستان و قالقای او مدعی شدند بر اینکه ایشان در مصالحه با لهستانیها شریک نمایند مگر در صورتیکه لهستانیها
متقبل شوند که در هر سالی چهل هزار اکو به خان تاتارستان بدهند ایلچی لهستان گفت که دولت مزبور زیر بار قبول
کردن خراج مذکور نخواهد رفت مگر اینکه شرط مذکور را تقریراً نه قبول نماید بالاخره اصلاح بآن نمود که صورت مصالحه را
از برای خان تاتارستان فرستادند از برای حصول اطمینان کامل از تاخت و تاز قزاقها قلعه در خل اربای سیاه را
در بوک با تمام رسانیدند   سه و از صدارت خلیل گذشته بود که با وجود
شدت سرما از اسلامبول حرکت کرده به اسکوتاری رفت و در آنجا به خدمت شیخ محمود معروف مشرف گردید
شیخ او را مخاطب داشته گفت تو باز سرعسکر شدی و دیگر هیچ نگفته با او متکلم نشد دوستان خلیل سکوت
شیخ را فال بد گرفتند قاپوچی باشی که در حلب مهر صدارت را از حافظ گرفته بود در قونیه به صدر اعظم جدید داد
اناکوچک حسین پاشا حاکم آنجا را که احتمال دوستی عبازه در حق او میرفت بقتل رسانید و جای شاه را به بوستان پاشا
داد و بعد از پانزده روز وارد حلب گردید و در آنجا اوزون مصطفی آقای سلحداران را محض گمان و بدون ثبوت گناه
حکم کرد تا بکشتند   پس از سه ماه توقف در حلب حکم حرکت
اردو داده شد چون ینگچری آقاسی مرده بود جای او را بخلیل ملقب به قازق تبر (تیغ آهنین) که بخلاف
قانون سپاهی آقاسی شده بود بدادند و در این وقت ینگچریان اناطولی ریش لنگ حسین پاشا که سابق سردی حلل
کرده بود

کرده بود با لشکرهای خود به صدر اعظم ملحق گردید در چهاردهم ماه ژوئیه قشون‌ها حرکت کرده در مدت
هفت روز از رود فرات عبور نمودند و در بیست و پنجم در برابر دیار بکر اردو زدند چون خبر رسید
که آخسقه را ایرانیان میخواهند تصرف نمایند چهار هزار لشکر در تحت فرمان دشلینک حسین پاشا مامور آنجا
گردیدند بوستان پاشا نزد عبازه فرستاده شد تا او را بامداد عساکر مامور تکلیف نماید عبازه با پاشای مزبور بعزت
و احترام ملاقات کرده در جواب صدر اعظم گفت من یکی از غلامان و بندگان حقیر پادشاهم و ولایت تعلق بشما
دارد و لیکن شما میدانید که جماعت لوندان بیگچری کمال احتیاط و احتراز دارند بهتر آنست که شما از برای رفع تشویش
آنها بطرف موش حرکت کرده روانه شوید و من بطور سرعسکر با اتفاق پاشایان بر سر آخسقه بروم صدر اعظم مجددا
به عبازه نوشت که لشکریان ترا به سرعسکری قبول نمی نمایند جاهائی را که بعهده تو صادر شده اند اطاعت نمای و خدمات
خود را جلوه بده تا پادشاه از تقصیر تو بگذرد عبازه که نوشتجات چند از صدر اعظم بدست آورده
و بواسطه آنها معلوم کرده بود که همه تدابیر و خیالات صدر اعظم مصروف اتلاف و اعدام او میباشد
لهذا احتیاط خود را نگاه داشته همیشه آماده و مهیای کار بود و به بهانه اینکه میخواهد بطرف آخسقه روانه شود اردوی
خود را در ایلچه که در حوالی ارزنة الروم واقعست برد و قاضی ارزنة الروم را نزد پاشایان بفرستاد و دشلینک
حسین پاشا که مرد رشید تندخوئی بود با قاضی بی احترامی کرد و گفت عبازه چه شانی دارد که این همه گفتگو بشود حقیقت اعلی را
که از نسل پادشاهان محسوب میشد از پای در آوردیم اگر عبازه نزد ما نیاید اصرار نماید در کمال سهولت دفع او را خواهیم
آمد عبازه در ظاهر اظهار اطاعت نموده حکم کرد دروازه‌ها را بر روی ینگچریکان و سایر نفرات لشکر باز کردند تا داخل شهر
نمود
و بازار شده مشغول داد و ستد و معامله گردیدند دشلینک پاشا چادر خود را در حوالی ایلچه که عبازه در دو روزه بود برپا
و عبازه بواسطه جاسوسان و کاغذهائیکه بدست آورد معلوم کرد که پاشایان یورش آخسقه را بهانه کرده منتظر وقت
و متعاهدند که او را از میان بردارند لهذا عبازه مصمم گردید که پیش دستی نموده پاشایان را برای خود برساند و در یکشب که زمین از نور ماه
مانند روز روشن بود یک ناگاه بر اردوی ینگچریکان تاختن کرد و ایشان را که از این حرکت غفلت داشتند گرفت

وبکشت و متفرق گردانید و از انجا فی الفور بطرف اردوی ایلچی روانه گردید و شب پیش از آن دشلنک حکم کرده بود
که بر سر ارزنة الروم برود و در انوقت شب یکنفر کرد با جماعه سپاهی که بر سر داشت نزدیک چادر سر عسکر رفته
خواهش ملاقات با سر عسکر را نمود نوکرهای دشلنک او را منع کرده گفتند فردا صبح بخدمت سر عسکر برسد آن وقت
کرد مزبور عمامه خود را بر زمین زده فریاد بر آورد که من نیکچریم که از قتل عام عبازه نجات یافته باین جا آمده ام او را
نزد سر عسکر بردند و مشار الیه حکم داد تا لشکرها فورا بحرکت در آمدند و اول طلوع صبح بدره که در میان ایلچی و ارزنة الروم
واقع بود رسیدند دشلنک حکم کرد تا در همانجا توقف نمایند زوزه پاشا حاکم مرعش گفت اگر از تنگه بگذریم و در اطراف
اردو بزنیم با حتیاط نزدیکتر است دشلنک گفت پسر من از شدت مرض و ناتوانی نمیتواند حرکت نماید همینجا توقف
مینمایم زوره پاشا گفت خواست خداوند هر چه باشد خواهد شد و با کسان از نزد سر عسکر دور گردید چون شب باران
بارید و لباس دشلنک را تر کرده بود مشار الیه برهنه شد و لباس خود را پهن کرده بود تا خشک شود یکمرتبه دسته های سواران
عبازه از دهنه تنگه نمودار شدند و مانند برق و باد بر عثمانیان که سلاح را از خود دور کرده بودند حمله کردند دشلنک که قطیفه از [illegible]
حریر سبز در بر داشت بر اسب خود سوار شده خواست حرکت بدهد نیزه دار عبازه یکضرب نیزه
او را از پای در انداخت پسران دشلنک شاه پاو خسرو پاشا با جمعی از پاشایان کشته شدند یکنفر نیکچری اقاسی دیار
بکر بواسطه تندی اسب خود جان از آن مهلکه بدر برد و بیگلربیگی طرابوزان با بوستان پاشا گرفتار شدند
کسانیکه توانسته شد فرار نمایند بحصین کیف رفتند عبازه بر سر عسکر رسیده او را در میان خاک و خون غلطان یافت
حکم کرد تا او را برای نشان دیده بارزنة الروم ببرند چون در من آدوفات کرد نعش او را در صحرا انداخته رفتند
و در ارزنة الروم قتل عام نیکچریان برپا داشتند صاحبمنصبان انها را چهار پارچه کرده اعضای انها را از کنگرهای شهر
بیاویختند خسرو پاشا و سایر پاشایان را خفه کردند و بوستان پاشا را از کشته شدن معاف داشتند و نیکچریان را در هر جا
پنهان شده بودند یا بهر لباسی که در آمده بودند پیدا کرده در کمال بی رحمی بقتل رسانیدند یکی از آغایان کرد
یکنفر نیکچری ترحم کرده از قتل او در گذشت و او را مرخص نمود آن بیچاره از ترس جان در هیچ جا قرار نگرفت

تا خود را

این شکست با گرفتن

تا خود را به اسلامبول رسانیده اخبار بدبختی لشکر را رسانید
ایرانیان آخسقه را اسباب استهزا و استخفاف خلیل صدر اعظم را فراهم آوردند و مایه یادآوری
شکست سختی که سنان پاشا در اردبیل از ایرانیان خورده بود گردیدند در حال از اردوی خود حرکت کرده به ایلچی رفته و در
بلندی که بارزنة الروم مشرف بود اردو زد عبازه که در ابتدای کار در اوایل نوکری سلاح دار او بود بجهت ملاحظه
حقوق سابق را نموده دروازه های شهر را بر رو بسته و کرده توپها را بطرف چادر او بست خلیل که توپخانه قلعه گیری
نداشت چند عراده توپ بزرگ از توقات بیاورد و از رسیدن تقرآد خان کرجی غیرت لشکرها که بدل
ترس و واهمه شده بود اندکی بهیجان در آمد با این حالت در مدت هفتاد روز که ایام محاصره طول کشید
قشون محصورین مکرر از قلعه بیرون آمده بمحاصرین حمله بردند تا اینکه در اخر ماه نوامبر برف زیادی بارید محاصرین را
که هیچ کار از پیش نبرده بودند مجبور کرده برانگیزد که محاصره نمایند و عساکر عثمانی از راههای غیر معمول روانه گردیده بعد
از مدتی و بحر خزر حرکت به توقات رسیدند جمع کثیری از نفرات عسکرها با روبنه در آن راهها ضایع و تلف گردیدند
در هیچ زمانی قشون دولت از صدمات سرمای زمستان باین قدرها دچار زحمت و محنت نشده بود بسیاری
از سربازها را انگشت دست و پای بسیاری اشخاص را سرما زده و منجمد کرد و زیاده بر هزار نفر از آن بدبختها مجبور به بریدن
عضو گردیدند حاکم ازرنجان پیر صولاق و حاکم های بر و عطالیه که تا این زمان در اطاعت عبازه بودند در توقات
باردوی صدر اعظم ملحق شده مستدعی عفو و اغماض گردیدند صدر اعظم ایشان را نوازش کرده در دسته های سواره
منصب بایشان بداد این رفتار خوش صدر اعظم نتیجه خوب بخشید و بسیاری از تبعه و هواخواهان عبازه به اردو
آمدند و [illegible] و پشیمانی نمودند این یورش بدبختانه اسباب بی التفاتی سلطان را در حق خلیل پاشا
فراهم آورده او را به اسلامبول احضار و بوزارت درجه چهارم تنزلش داد [illegible] اگرچه پیر شده بود اندکی
بعد از آن وفات کرد و باعتقاد مسلمانان و فرنگیان خلیل پاشا یکی از مسلمانهای با رحم و با عدل و با انصاف بود
در ایام صدارت خلیل پاشا طهماسب قلی نام سفیری از ایران به اسلامبول آمد

و حاصل نامه بود که حکومت بغداد را از برای پسر شاه عباس خواهش کرده بود و تکلیف انعقاد صلح را بطوریکه با سلطان
سلیمان منعقد بود نموده بود جواب مطالب مزبوره را بصدر اعظم رجوع نموده سفیر مزبور را نیز نزد او
روانه داشتند یکی از اتفاقات عجیبه بایسنقر پسر دانیال ابن اکبر شاه معروف هندی باسلامبول بود در
این سال شاه سلیم جهانگیر پسر اکبر شاه بعد از سی سال پادشاهی وفات نمود و پسر او شهریار را در ماه پنجم شهریاری او
به بهانه اینکه مایل بمذهب تشیع است بقتل رسانیدند و بایسنقر نبیره اکبر شاه را عوض پادشاهی برداشتند
مشار الیه تکلیف پادشاهی را فراموش کرده مشغول عیش و نوش گردید و خاطر مردم را از نالایقی خود رنجانید و در ماه نهم
پادشاهی او خرم شاه پسر جهانگیر بر او خروج کرده از مملکت بدر رانید و او فرار کرده به اسلامبول رفت چون در آنجا
بطوریکه متوقع بود با او رفتار نکردند خواست تا از راه ایران و عربستان مراجعت نماید در بین راه تلف گردید
در عربستان شریف مکه ادریس را بواسطه ظلم او و ستم و تقصیرات دیگر معزول کردند
یکی یگی کرجی احمد پاشا در زمان مراجعت چون بمصر رسید اهالی مصر که از حاکم برام پاشا شاکی بودند خواستند
او را بحکومت نگاه دارند لیکن برام پاشا او را در سوئز به کشتی نشانیده روانه داشت و به شریف مکه نوشت تا کرجی
احمد را بقتل رساند و شریف اجرای این عمل را بعهده رئیس کشتی رجوع نمود و رئیس مشار الیه کشتی را در کنار دریا غرق نمود
همه محمولات کشتی تلف گردید ولی کرجی احمد نجات یافته از رئیس کشتی مواخذه نمود مشار الیه جهت استخلاص خود حکم
ادریس شریف مکه را ابراز نمود لهذا ادریس معزول شده سعید ابن محسن بجای او برقرار گردید و این شریف بتحریک
شریف سابق پاشای مشار الیه را ضیافت کرده مسموم گردانید و بجهة بعد مسافت مواخذه این کار کرده نشد
لیکن قره مصطفی پاشا آقای قدیم ینگچریان که بعد بحکومت مصر رسیده بود در این سال الکه جمع کردن عساکر مامور
اناطولی شده در گوزل حصار که در ولایت آیدین واقع است خرابی بسیار وارد آورد بواسطه شکایت رعایا او را
به اسلامبول آورده بقتل رسانیدند بجای خلیل پاشا زین خسرو پاشا که از اهل
بوسنی بود و در اول سلحدار بعد از آن ینگچری آقاسی و وزیر شده بود صدر اعظم نمودند چند روزی که شاه

به سرعسکری لشکرهائیکه بدفع عبازه مامور شده بودند معین گردیده بود و در این مدت مهر صدارت نیز علی رغم حافظ پاشا
بوی داده بودند و مهر مزبور در راه نکوبدی بمشار الیه رسید و او اوایل خزان وارد توقات شده بحکم صدارت را
از قتل چند نفر در انجا بظهور رسانید محصل مالیات حامد و مهردار اروه و سنجاق بیک مانسه از جمله مقتولین بودند
و در قتل حاجی پاشا که پسر یکی از سلطان خانمها بود چون میرغضب دیر حاضر شد بعد از قتل پاشا پانصد چوب بپای
میرغضب بزدند مقراوخان کرجی مسلمان گردیده قاپوچی دیوان شد سپاهیان که بشورش و هیجان در آمده بودند
از برقرار کردن کنج کشری در رتبه ملازمان همه ساکن و ساکت گردیدند محمد افندی از خانواده معروف مالقوج بولسندی یکچریان
برقرار گردید در وقتی که مشار الیه بجوات دست سلطان مراد را بوسیده مرخص شد و سلطان با او گفت ای مالقوج بشنو
چندی است که بی نظمی و اغتشاش در فرقه ینگچریان رخنه کرده سعی کن تا هر چه توفیق است از دو فرقه خارج نمائی و اسم احدی را
بی اذن من در دفتر ننویسی و الا سرت را میبرم مالقوج که نوکر غیور صدیقی بود در توقات با یک میلیان آسیر پاره وی
صدر اعظم ابیویست و مشغول تفحص ... از طرف ارزنة الروم فرستاده شد و بعلاوه پیکیان
روم ایلی و اناطولی و مرعش و سیواس و قرامانی از پیش باربا بچپان رفته بودند و صدر اعظم از ترس آنکه ارزنة الروم
نیز مانند تبلیغ بتصرف ایشان در آید در حرکت از توقات عجله نمود در سیواس بعضی از نوه بلشکریان تقسیم شد و سرعسکر
قوچ ریک رئیس ترکمانان در انجا بپای صدر اعظم انداخته شد عید را در توقات بجهة توقف گردید و در صحرای آق شهر
ملزومات حربیه از جانب تقی پاشا حاکم حلب رسید و از مصر هزار قطار باروت آوردند در ماه پنجم
ماه او خبر رسید که عبازه یوسف پاشا را در حسن قلعه بطور سخت محاصره کرده است و گمان میکند که لشکرهای عثمانی
بیست روز بعد از این طرف ارز حرکت خواهند کرد بهتر این است که در رفتن عجله کرده راه دخول ارزنة الروم
را بروی او مسدود سازد خسرو پاشا فوراً با لشکرهای سبک حرکت و به ترتیب توپخانه گفت اگر سه روز بعد از رسیدن
لشکر توپچیها به ارزنة الروم نرسند حکم میکنم سرت را ببرند و از طرف چاموللو و آدمها خواتون در
دو روز بحوالی ارزنة الروم وارد گردید عبازه از آن سرعت حرکت متحیر شده نتوانست خود را بشهر رساند ...

کردن

شهربان بر باشند و شیخ قیصریه که مستشار حقیقی او بود از پیش خبر داد که در این نوبت حفظ و حراست قلعه از برای عثمانیان
نخواهد آمد و اشت توپخانه در روز موعد برسید و صدر اعظم اردوی خود را در قلعه رزه بویی که شهر شرف است
نزدیک توپ که مرکب از هفت عراده بود بطرف محله استنبد احمد پاشا کیمیا پیچ بطرفی از شهر که گنبد بنا سند کندن گرفت
و متعاقب او محمد پاشا به برج دروازه کرجستان مشغول گردید

با این احوال خسرو پاشا کمی از هم وطنان عبازه از نزد او فرستاده ندا کرد

سازش و عفو کامل از جرایم گذشته او نمود در هر حال روز چهارم از زمان محاصره شیخ قیصریه با شش نفر از مشایخ
کفن در گردن بخدمت صدر اعظم رفته استدعای عفو و رحمت و بخشایش نمودند و اظهار داشتند که عبازه حاضر است
که از شهر بیرون برود مشروط بر اینکه مصلح الدین آقا را که یکی از مصاحبان محرم و طرف اطمینان صدر اعظم بود
از برای آسودگی خاطر و وسیله حمایت نزد او بفرستند خواهش شیخ قبول شد و عبازه بخدمت صدر اعظم آمده
مورد کمال مهربانی گردید و کشوب جشان نیز برسم خلعت در حق او التفات شد و ششصد نفر از جوانان جنگجوی او را
در جزو جبه‌چیان برقرار نمودند و عبازه با همه اموال و خزاین خود از شهر بیرون آمد و جا در خود را نزدیکی چادر عثمان پاشا کرد
صدر اعظم ارزنته الروم را متصرف شد و حکمرانی آن را بعهده طیار محمد پاشا رجوع نمود و در راپورتیکه بدیوان فرستاد حکومت مصر را
از برای خلیل پاشای تنگجه بیک آقاسی خواهش کرد لیکن بخواهش او اعتنائی نشد زیرا که قرا آقا مصطفی حکومت مصر را از برای محمد پاشا
که در تحت حمایت او واقع بود لهذا خلیل بجای عبازه حاکم ارزنته الروم شد و محمد آقا کهیای باقی پاشا سر چکرکان گردید   گرفته بود
در آن اوقات خبر رسید که شمسی خان ایرانی که از برای حمایت ارزنته الروم می‌آمد
چون دیر رسیده بود تاخت و تاز نواحی فارس رفت و در دست کوسه صفر پاشا حاکم آنجا گرفتار گردید سنجاق
اردهان در ازای این خدمت به کوسه صفر داده شد و بعضی التفاتهای دیگر نیز در حق او بجای آوردند و ابراهیم پاشا در عوض او
بحکومت فارس رفت یوسف پاشا حسن فرزانه جراحت کرده بود مورد التفاتهای بزرگ گردید و از برای محافظت   که حصار
آخسخه و سرحدات گیفز بکلربکی معین کردند و در اواسط ماه اکتوبر صدر اعظم با همه لشکرها که رسان بود از پای تخت بیرون

آمده بود

آمده بودند راه اسلامبول را پیش گرفت و عبازه را با شمسی خان که اسیر شده بود با خود برد و در نوزدهم
ماه دسامبر با فتخار و احترام تمام وارد اسلامبول شد در این راه همیشه لوازم لطف و مهربانی را در حق عبازه
و شیخ مستشار او بعمل آورده بود و خسرو پاشا اول صدر اعظم است در دولت عثمانی که بعهده خود وفا کرده و از قبول
که یکنفر یاغی خاین داده بود بایستاد   تشریفات با صدر اعظم
نه تنها در سلوک و تعارفش کشهای گران بهای او بود بلکه حضور حریف مغلوب که بعدها اسباب وحشت یکچریان و قتل شده بود
بر زینت و اعتبار تشریفات می‌افزود همینکه صدر اعظم به نزدیک باغ سرا رسیده از اسب پیاده شد
بخشش عبازه   عبازه نیز که پیش روی صدر اعظم حرکت مینمود از اسب فرود آمده داخل باغ شد خسرو پاشا بحکم از حضور سلطان بیرون
آمد خلعت فاخره از برای او برگرفت که از آنجمله شمشیر جواهرنشان و دو پر بزرگ بود که بسنجاقهای الماس از دو طرف عمامه او
نصب نمودند و بعد از چند روز حکومت بوسنی را نیز باو بدادند و در حقیقت خواستند مانند تدابیر ماضیه آتش فتنه‌ی
سرحدات ایران را در حدود مجارستان منطفی سازند و این تدبیر بعالی بسیار درست و بقاعده بود زیرا
عبازه آن معرفت و شناسائی را که در بلاد آسیا داشت در ولایات اروپا نداشت و نادانی و بی‌اطلاعی او از جغرافیای
اروپا بقدری بود که چون سفیر اطریش بدیدن او برفت از سفیر مشارالیه پرسید گردین و بوهم دو قلعه از قلاع سرحدی
مجارستان نمیباشند با همه شیخ قیصریه که مستشار صدیق عبازه بود به سیواس که وطن او بود روانه گردیده روزی صد
و پنجاه آسپر یومیه در حق او برقرار کردند   خسرو پاشا چهار روز بعد از ورود به اسلامبول
قراری در ترتیب شان وزرا ابداع [کرد] تا آن روز در دیوان دولت عثمانی عدد وزرا بآن زیادی دیده نشده
بود در عهد سلطان سلیمان قانونی عدد وزرا زیاده بر چهار نفر نبود و بعد به پنج و شش نفر رسید و جانشینهای او به هشت نفر
رسیدند در این عهد علاوه بر نشانچی و دفتردار نه نفر وزیر در مجلس دیوان حاضر می‌شدند در این وقت بحکم تعیین
برخلاف حکم سابق صادر شده منصب ملازمی را در حق سپاهیان برقرار گردانید فقط باشتری متوفات را آزاد
لشکر موضوع نمود تا وجوه اوقاف بمصارف مقرره مساجد و مدارس برسد

خسرو پاشا در اجرای حقوق شان و منصب صدارت در کمال سختی ایستاده که نمود از هر کس اندکی نافرمانی حاصل
میکرد به قتلش فرمان میداد و بسیاری از قانون‌های او که در خصوص مالیات قرار داده بود به تحریک مفتی تغییر
یافته در جزو قانونهای تمیز ناپذیر دولتی مقبول و مجری گردیدند در وقتیکه احکام او را همه کس گردن نهاده سر از فرمان او
نمی پیچیدند ملقوح پیر لشکر رئیس ینکچریکان بود و فرمایش سلطان را به حکم صدر اعظم ترجیح داده هر امری که بر خلاف
سلطان بود در کمال لجاجت مقاومت کرده سر از اطاعت می پیچید تا اینکه صدر اعظم متغیر شده با وی بد گفت
و تهدیدش نمود ملقوح اجای برخواسته در کمال ادب و احترام دامن صدر اعظم را بوسید و گفت آقای
مهربان سر من فدای سر شما لیکن آنچه را که دوست من مینویسد التفات فرموده مرا از این شغل که استعفا مینمایم معاف بدارید
و دیگری را بجای من نشانید لهذا خسرو پاشا به سلطان عرض کرد که ینکچریکان ملقوح را نمیخواهند و عثمان افندی را که از جهه
خودش بود و حکم او را به فرمان سلطان مقدم میداشت معرفی کرد و بجای او بگذاشت

و از آنوقت بیرام پاشا حاکم مصر و مصطفی حاکم پروازارا (?) و قلعه بدی قله (?)
بحبس انداختند پس از آنکه هرچه خورده بودند از گلوی ایشان بیرون آورده شد مرخص نمودند

اولیای بابعالی در همین اوقات مشغول انتظام گرجستان و تاتارستان قرم بودند در همین ایام زیدیه خود را امیر المؤمنین
خوانده در کوکبان سکه بنام خود بزدند و در صنعا حیدر پاشای حاکم را محاصره نمودند و مشار الیه مجلا از بابعالی مطالبه مدد
کرد و کرجی محمد که بامداد او فرستاده شده بود مذکور داشتیم که چگونه در روضه شریف مکه مسموم گردید از آنوقت
بابعالی قانصو بیک را که یکی از بکهای رشید مصر بود در عوض کرجی محمد مأمور یمن گردانیدند در اسلامبول
ده هزار نفر از ارازل و اوباش جمع کرده در دو قسمت منقسم نمودند و آن قشون بمصرف (?) از راه مصر به عربستان فرستادند
آدین پاشا که در مخا حکومت داشت بکلربکی یمن نامیده شده مأمور امداد حیدر پاشا شده بود و از قراریکه مشهور گردید
مشار الیه را مسموم ساخت امیر قانصو بعد از آنکه لشکر اسلامبول در مخا از دریا بخشکی آورد و آدین پاشا را خفه کرد و چند
روزی در این توقف نموده صنعا را ایام راه کرده و راه مصر پیش گرفته روانه گردید در جده از طرف شریف مکه

احمد بن

احمد بدیا جهة او آورده بود و او تشکرات ملای شریف را باظهار بجای آورده مسعود را در عوض احمد شریف مکه کردند
و بعد مسعود را برداشته سعید را بجای او گذاشتند کشتی‌های هولاند که با بیدق انگلیس و در تحت حمایت ایشان
حرکت مینمودند از حیدر پاشا حاکم آن یمن صد هزار قروش را که حاکم سابق از هولاندیها از بابت ششیک (?) خسارت
در زوان هولاندی در دریای احمر گرفته بود مطالبه مینمودند این فقره اسباب شد که ایلچی انگلیس از سیر طلوس (?) ایلچی انگلیس شکایت
سخت نمود و سلطان در این باب کاغذ مخصوص به پادشاه انگلستان نوشت

در تاتارستان قرم که محمد گرای و شاهین گرای طرف نفرت بابعالی بودند و از بابت بی‌مصلحتی متحمل حکومت ایشان بود
از آنوقت معزول شده جانی بک گرای به خانی تاتارستان منصوب گردید قاپودان پاشا از دریا و حسین پاشا
و کنعان پاشا با لشکرهای بری بحمایت او مأمور گردیدند و کانتمیر میرزا که سنجاق بک قوسول (?) چلپا شده بود از ترس
همراهی پاشایان مزبور آمده بود و از ایشان مفارقت کرده میان تاتاران نوغز رفت تا در استقلال خان تازه جد و جهد
نماید محمد گرای و شاهین گرای فرار کرده پناه به قزاقها بردند و با چهل هزار سوار قزاق و تاتار از برای گرفتن قرم باز آمدند
جانی بک گرای با برادرش قالقا دولت گرای به اتفاق کانتمیر میرزا و بنی عم او رشید سلمان میرزا در کمال جلادت
بر ایشان حمله کردند محمد گرای بضرب گلوله در میدان جنگ بمرد و شاهین گرای فرار کرده و سرهمان اولی قزاقها را
بریده و از کنگره باروی کفه بیاویختند و مملکت قرم قرین امنیت گردید کنعان پاشا با چهارده نفر سنجاق بک و همه
آقایان چپیان و لشکرهای تاتارستان مأمور حفظ اوساکو (?) و گرفتن هواخواهان شاهین گرای و تبعه قزاقها شدند
و از برای انجام این کار کشتیهای قاپودان پاشا را در دریای سیاه بقراولی واداشتند شاهین گرای که در قبیله بورون (?)
بود خبر فرستاد که چهارده سفینه از روسها در بندر اوکساکو (?) ایستاده منتظر موقع میباشند که به سواحل اناطولی
تاختن نمایند قاپودان پاشا کیسه خود را بای فرود بغاین (?) رود و انوب (?) مأمور کرد تا قزاقها را شکست داده چهارصد
نفر اسیر از ایشان گرفته به اسلامبول بردند قاپودان پاشا که بزاوجت خواهر سلطان مغرور و بحمایت یاوران خود
سلطان واکده اطمینان داشت میخواست چهارده سنجاق از قبرس و موره جزو جزایر ارشی پل نموده به تصرف خود

وعده کاریها را که سی‌ورشت فروند بود بیچاره فروند بجا بذ صدر اعظم قایم مقام مانع اجرای خیالات مشارالیه گردید

وقایع تاتارستان و فرار شاهین گرای ملکت لهستان اسارت عدو سوزا

و آنهم آمد کینفز چاوش لهستان فرستاده شد تا بیرون کردن شاهین را مطالبه نماید لهستانیها اظهار داشتند که حمایت مشارالیه نموده‌اند ایلچی لهستان به سفیر انگلیس سیر طوماس سپرده شده بود و سفیر مشارالیه حمایتی که متوقع بود نداد و از عمل نیاورد و بعد

فرانسه روسیه و مستان و بهار را در اسلامبول توقف نمودند ایلچی مسکو گرجی روسیت را داخل پای تخت عثمانی نماید و از رعایای دین عیسوی حمایت کنند در از مذهب یونانیان و کاتولیکان لازمه کوشش را بعمل بیاورد چون دید حمایت شده‌های او را از اسلامبول بیرون کردند او نیز از اولیای دولت اجازه رفتن بخواست قایم مقام و صدر اعظم مانع شده با پادشاه فرانسه که از عهد ان

در این وقت و دوستان قدیم دولت محسوب می‌شد کمال دوستی و اتحاد را اظهار داشتند ژزوییتها خواستند در جزایر مجمع البحر بنید و کلیسیای بیت المقدس متمکن شوند اولیای باب عالی ایشان را جاسوسان دولت اسپانیول دانسته از مملکت اخراج نمودند بعد از آن همه سفرای خارجه اتفاق کردند در اینکه مانع شرقت مونتالیکولا از جانب نایب السلطنه ناپل مامور یت داشت ایلچی امپراطور آلمان که حامی او بود بشود و مونتالیکوجاپت سه نفر خواهرهای سلطان که پیش کشی زیاد داده از و گرفته بودند و عده‌های شوهرهای ایشان حافظ پاشا و رجب پاشا و بیرام پاشا اطمینان داشت لیکن سفیر انگلیس سیر طوماس بصدر اعظم اطلاع داد که پنج فقره شروط که پادشاه اسپانیول در مصالحه نامه تعهد و تقبل شده است دروغ و بی‌اصل است جعل و تحریر و استهزا را انتها میرود و اول امحال است که دولت اسپانیول بتواند همه اسرای ترک را مرخص نماید زیرا سلسله‌های مذهبی السانوتوسکان اسرائی را که در زنجیر خود دارند رها نخواهند کرد ثانیا در قوه دولت اسپانیول نیست و نمیتواند دریاهای دولت عثمانی را از تاخت و تاز سفاین شوالیه‌های مذهبی امن و آسوده نماید ثالثا تعهدی که دولت کرده است از اینکه امتعه هندوستان را از دریای احمر بممالک عثمانی وارد کرده گمرک زیاد بدولت بدهد نمیتواند حقیقة داشته باشد زیرا که اسپانیولها در سورات و هرمز و نقاط دیگر از سفاین انگلیس شکست خورده‌اند و کشتیهای انگلیس و هلاند اینها را از همه آنجاها و جزیره‌های هندوستان بیرون دوانیده‌اند رابعا آنکه وعده کرده‌اند دولت عثمانی را با امتعه کالاهای ختای

خواهند

خودشان از متاع دول دیگر بی‌نیاز نمایند به هیچ وجه اصل و حقیقة ندارد زیرا که امتعه اینها بقدری نیست که کفایت مهاجرین خودشان را که در هند و برزیل میباشند نماید و از همه غریب‌تر این بود که پادشاه اسپانیول امنیت لهستان و موقوف داشتن تاخت و تاز قزاقها را بعهده میگرفت در حال مصالحه دولت اسپانیول سر گرفت و متالیکو بولایت خود مراجعت ننموده بعد از آن کاغذهای مشارالیه را که بهتمان لوالی قزاقهای لهستان نوشته او را بتاخت و تاز ولایت عثمانی تحریک و دعوت کرده بود گرفتند و دولت بواسطه سفیر خود در حق اعلان تو سط نمود و سفیر مزبور از جانب پاتریارش یونانی حامل نامه برای پادشاه مشارالیه گردید

مقصود اصلی پولتیک دول اروپا و کوششهای سفرای ایشان در باب عثمانی در این هفت سال آخر راجع به بطلن کابور ترانسیلوانی بود و ما حرکات و سکنات او را تا وقوع مصالحه زیارباطور در این اوراق مرقوم داشتیم این پادشاه که در تحت حمایت و تابع دولت عثمانی واقع بود و بکفیتی مجارستان را نیز از چنگ امپراطور آلمان بدر آورده خود متصرف شده بود مردی رشید و دانا و محیل و مزور و دروغگو و بی‌حقوق و بوالهوس و مفتن بود و بیان اقوال و افعال او را دوست و دشمن معتبر ندانسته اطمینانی از و نداشتند نه دوستان او را از او امیدی و نه دشمنان را از وی بیم حامی حقیقی او در اسلامبول سیر طوماس سفیر انگلیس بود که اوقات خود را مدت هفت سال در باب عالی صرف تقویت کارها و بجا آوردن خواهشهای او نمود و بطلن مصالحه خود را با امپراطور در وین انجام داده مصالحه سیتوا تورک را امضا داشت و سه ماه بعد از انعقاد مصالحه از دولت عثمانی اذن خواست تا با دولت بایکیه خیال دشمنی در حق امپراطور دارند اتفاق نماید و نیز اجازه خواست که کاترین خواهر حکمران براندبورگ را به ازدواج در آورد سفیر او با اتفاق فرستاده باب عالی که یوسف سطر نام داشت به ترانسیلوانی مراجعت نموده و از جانب قایم مقام اجازه که خواهش شده بود با تمنیت نامه و هدایا جهة وی آورده شد و از بس کارهای او پیش از عثمانی بود با وجود اشتغال بحاضر کردن عزومات حربیه مبلغ چهل هزار آلتون اکه دول متفقه از قبیل انگلیس و فرانسه و هلاند و دو نیک موافق عهدنامه قرار بود ماهیانه بدو بدهند با زحمت بسیار وصول کرد ایلچی فرانسه پیش از همه از برای دادن پول حاضر

شد لیکن شراکت او را در موافقت و اتحاد با دول اربعه مذکوره رد نمود و پادشاه ترانسیلوانی بدستیاری و شیطنت
و تفتین سفیر خود بورنیمیسا نام صوفی محمد پاشا حاکم افان را که مرد سلیم النفس صلح طلبی بود معزول ساخته مرتضی پاشا را که از اهل
بوسنی و جنگجوی و شکار طلب بود بجای او منصوب نمود و باتفاق حاکم مزبور هشت هزار لشکر بشهر نتر آورده اند هشت
و پنج و هشت قریه را سوزانیده سکنه آنها را باسیری گرفت لیکن در حوالی و ربلی همه تابع لشکر کشی بعد از رفتن
اتراک بنا را بر شورش گذاشتند و پادشاه ترانسیلوانی باجرت سه پاشا زا ساکت و آرام نموده بعد از آن
افان مرتضی پاشا را واداشت که بکلربکی ارلو احمد پاشا را با جمیع اصحابان تیمار روز عات که محرکین شورش بودند گردن
بزوند گرچه محمد پاشای قایم مقام که یکی از حامیان بزرگ بطلین بود وفات کرد و امپراطور از فرستادن کاغذهای آن عجلین
تجدیت سلطان که بامپراطور نوشته او را بجنگ عثمانیان ترغیب و تحریص کرده بود قدر و عتبه سیار او را اکاهید در آن اوقات
تولد و لاغی ایلچی پادشاه باسلامبول رفت تا احکام بجهت پاشای افان در کینه ورزی امپراطور صادر نماید و مصالحه اسلامبول را
برهم زده دولت را وادار کند تا تاتارها را بتاختن لهستان مأمور سازد در حال بپاشای افان حکم شد که بطلین را در مصالحه که با امپراطور
منعقد خواهد شد دخل نماید در همین سال طوماس بورسوس سفیر مقیم ترانسیلوانی ده هزار رو کا خراج لیار را تحویل کارگزاران بابعالی
نمود تا لازم بودن مصالحه را که از برای یم باروز بزبورک با امپراطور منعقد شده بود ثابت نماید با وجود انعقاد مصالحه
مذکوره ایلچی هولاندی هزار اکو که از بابت ماهانه مقرر شده بود بدون عذر تسلیم پادشاه ترانسیلوانی نمود لیکن ایلچی انگلیس تا
سهولت تمکین دادن شهریه را نمود در وقتیکه بطلین مصالحه بزنبورک را امضا نمود اشت طرح جنگ تازه بسفرای دول منعقد
می‌نمود و لیکن آنها ملتفت کار خود بودند بخصوص سفیر دولت انگلیس بعد از آن سفرای انگلیس و هولاند در خصوص عدم سلطان
در اینکه مصالحه ستیواتوروک تجدید نشود دیگر بشراکت دولتهائیکه بابابعالی دوست میباشند و شرط آزادی بعد از
المان با کارگذاران بابعالی در صدد اصرار و ابرام بر آمدند و ایلچی انگلیس را حکمران برانده بورک محرک بود زیرا که به اقوال و افعال
بطلین بهیچوجه اعتبار و اعتنا باقی نمانده بود و از نیوقت ایلچی بطلین حکم جانشینی او را از برای زنش کاترن از بابعالی خواهش نمود
و بابعالی حکم مخصوص در این خصوص باو بداد در حال بطلین از سلطنت و فتنه جوئی او فسادها مابین دول آنی فراغت

واکوداد

واسودگی نداشت تا اینکه مرض استسقا شر او را از خلایق دفع نمود و بعالم دیگرش فرستاد
از آنچه تا کنون مذکور داشتیم معلوم میشود که تجدید مصالحه ستیواتوروک یکبار دیگر تا چه پایه واجب و لازم داشته
کوششهای سفیر مقیم امپراطور در اسلامبول همه متوجه و مصروف انعقاد مصالحه بابعالی با دولت اسپانیول و دفع فتنهای
بطلین بود و از آنجا که رشته گفتگوی دولت اطریش در خصوص پادشاه ترانسیلوانی و استرداد شهرها و قریه های
اطراف کران و تعیین حدود و بوسنی بجائی نرسیده بود و این واسطه همیشه در میان حاکم افان و رئیس شورای امپراطوری
مکاتبات و مراسلات در میان بود تا اینکه وکلای مختار طرفین در شهر زن که در کنار رود دانوب واقعست حاضر شدند
و مصالحه را موافق مصالحه های ستیواتوروک و وین و ژیارمطا از برای مدت پنج و چهار سال تجدید نمودند و شرط اینکه
از برای رفع گفتگوی شهرها و قریه ها و تخریب قلعه ها و تعیین سرحدات سفرای مخصوص مأمور شوند در وقت بدل مصالحه نامهای مصالحه
کنندگان رسیده باشد باید در مدت چهار ماه و توسط سفرای فوق العاده که حامل هدایای بزرگ نیز باشند بعمل
بیاید برحسب قرار داد مذکور محمد بک یا کنیفر از معارف مجارستان حامل مصالحه نامه زن شده به وین رفت
و در سال دیگر رجب پاشا از طرف بابعالی بسفارت بزرگ مأمور شده نزد امپراطور رفت و از جانب امپراطور
بارون ولفگستن رئیس اطریش سفلی از برای سفارت اسلامبول انتخاب گردید و در دستورالعمل مشار الیه
مقرر شده بود که بعضی خواهشهای مذهبی نمود برقرار شدن چنانچه یونانیان نیز موقوف بدارد و هیچیک از این خواهشها
پذیرفته نشدند و همچنین مطالب استرداد شهرهای لی پاوو زن بجائی نرسید و گفتگوی قرار امتناع و فیما اختتامیه
کردند و مطالبیکه تعلق به برقرار کردن یکنفر پاتریارش کاتولیک داشت ابدا گوش ندادند و سفرای دولتین در ماه
ژوالیه سنه یکهزار و ششصد و پنج و نه مطابق سنه ۱۰۳۹ هجری از پای تخت های طرفین بیرون رفتند سفیر اطریش
به بیت المقدس رفت در عوض او رودولف شمیدت که از اهل سویس بود در اسلامبول سفیر مقیم گردید
در اینوقت پنجسال از جلوس مراد چهارم
گذشته عمر او به هفده سال رسیده بود قامت بلند و اندام قوی و چشمهای سیاه داشت و بشره او را مهیب

و رعب انگیز در نظر ما مینمود در کارها بخود بخت و بی تخلف بوده در تحصیل اطلاعات و دانستن و فهمیدن هر چیز که در زمان خویش
تازه بود حرص و رغبت وافر داشت و مانند پدرش عثمان میل داشت که با لباس تبدیل در کوچه‌های
پای تخت گردش نماید (مترجم گوید عثمان ثانی و مراد چهارم پسران سلطان احمد اول که یکی بوده‌اند گویا در چاپ کتب سهو و خطائی
رفته باشد) در ابتدا مشغول تصحیح عمال تیمار و زعامت شده در صدد رفع اغتشاشات آن کار بر آمد اگر چه در زمان خسرو
پاشای صدر اعظم به دفتر دار زحمت آن کار را کشیده ولکن باسم مراد چهارم معروف و مشهور گردید این پادشاه جوان
که بزور و قوت خود اطمینان پیدا کرده بود زیرا بر ولایت و صاحب اختیاری مادرش سلطان‌ها و بیگانه‌ها آن زمان
باتفاق مقرب خود قرا آقا مصطفی باسم او سلطنت کرده بودند نمیخواست برود و از حمایت بی‌نهایت مادرش ارزده دل
به غایت متنفر شده حکم کرد تا زن جوان قاپودان پاشا را که خواهر سلطان بود از نزد او در ربودند و اندکی بعد از آن وانام
دیگر خود قره مصطفی را که در طرف آسیا مرتکب ظلم و ستم شده بود گردن بزد و مادرش از برای ملامت تغییر سلطان داده از او گرو
در آن خرج کرده جشنی برپا کرده و در آن جشن اسب‌های نامی با یراقهای جواهرنشان به سلطان پیشکش کرده هم از اوقات سلطان اگر ترت
عیش و نوش دچار مرض شدیدی گردیده و زیر بار معالجه و شرب دوا نرفت تا اینکه به قوت مزاج مرض رفع شد لکن بیخ محمود
اسکوتاری که به تقدس و کرامت معروف بود و بواسطه جمعی از وزراء و دفترداران را که به صومعه او پناه برده بودند
از کشته شدن نجات داده بود در آن روزها وفات کرد و همچنین اولیس پاشا که پسر قا آلاشهر بود
و به رتبه قاضی عسکری رسیده بود بواسطه طلاقت لسان و فصاحت بیان و نوشتن سیرت نامه پیغمبر و یک
هجونامه دولتی مشهور گردیده بود رحلت نمود و شاعر الیه کتابی نوشته خیال کرده بود که جمعی از مردان بزرگ را
در خواب دیده در خصوص تنزل دولت گفتگو مینماید و در علوم حکمرانی ذکر قواعد و قانون مینماید در هجونامه دولتی
خرابی رسوم و قواعد را بواسطه متداول شدن رشوه و ستمکاری بی پرده بیان مینماید و اینها تعدد مظالم و هجو
غم اندوه و خون آلود قرن مقدم بود که بجنگهای اغلب سلاطین اروپ به تزلزل درآمده و تعصب مذهبی کارهای خود
را از برای جان پادشاهان فرنگستان تیز مینمودند و ناخوشی طاعون هم در اسلامبول مشغول مردم ربائی بود و که در

ابجلی دو زنم

انگلیس و فرانسه نیز خلایق را طعمه خود میساخت و لشکرهای تنفقه‌های المان را میدرند و میخوردند و عساکر فرانسه
و عثمانی ارزروم شیل و بغداد را محاصره کرده و جلفه‌ی چند از خون کشتگان جاری میساختند

باب چهل و هفتم

حرکت خون ریزانه بطرف حلب بعد از آن شهر زور فتح قلعه مهربان خراب کردن حسن آباد و همدان
یورش بغداد از راه بیستون ترک کردن محاصره بغداد بیرون کردن عثمانیان از شهر زور و حلم
طوفان دار اسلامبول غرق کردن سیل مکه را فرار کردن شمسی خان دو فرداری مصطفی پاشا روابط دولتی
لهستان و ترانسیلوانی و بغدان و افلاق و تاتارها و قزاقها فوت قاپودان پاشا حسن زاده و محمد نجم
شورش لشکریان و عزل خسرو پاشا حافظ پاشا شورش تازه و قتل و فرار آقای ینگچریان و خسرو پاشا
اغتشاش و بی‌نظمی قشون کشتن رجب پاشای صدر اعظم سازش سلطان با ینگچریان و سپاهیان
سیاست کردن وردی خلیل و حسن و سایر محرکان شورش اغتشاش عربستان یاغیان در اسلامبول
بستن قهوه‌خانه‌ها و منع استعمال تنباکو موعظه قاضی زاده فوت محمد قور چلبی زاده لشکرکشی بطرف ایران
کشتن مفتی و رئیس یاغیان اطاعت فخرالدین لبنانی حکومت عبازه در بوسنی یورش
لهستان بتحریک روسیه آمدن ایلچی لهستان و مصالحه با آن دولت قتل و انهدام قزاقان
فوت حسن پاشای خوشنویس و شاهزاده بایسنقر استبداد و ظلم مراد چهارم قتل نفعی شاعر
و عبازه

صدر اعظم خسرو پاشا در اوایل بهار متعمد یورش همدان گردید در روی ماه مه سنه ۱۶۲۹
مطابق سنه ۱۰۳۹ هجری اردو در اسکوتاری زده شد رجب پاشا منصب قایم مقامی گرفت و قاپودان پاشا

سنجاقهای عثمانی را در بحر سفید بجلوه گری درآورد در زمان دادن مواجب قشون سپاهیان بصدا درآمده پول خوب و قروش خواستند و آنرا قبول کردند رؤسای این شورش طاغلودلسی محمد و مسلم محمد قتل رسیدند
خسرو دفترهای سپاهیان را خواسته اسامی شورشیان را بدست خود از دفتر بیرون کرد و خیال داشت که ازاین راه
خوشنودی خاطر یکچریان آن طایفه را بکلی از میان بردارد و چون لشکرکشی ایران در پیش بود اجرای آن خیال را
بتعویق انداخت و با سپاهیان صلح کرد و اسامی اشخاصی را که از دفتر اخراج کرده بود دوباره بنوشت و آن رفته
دست صدر اعظم را بوسیدند و خسرو خواهی نخواهی در این اصلاح خود را مجبور دید و این صدر اعظم بقدری که سخت دلاور
بود همانقدر روحشیگری و بیرحمی داشت هر قدر خوف و بیم او در دلها اثر کرده بود کینه و عداوت او در قلوب جا داشت
و او خیال میکرد که جرأت کبر و غیظ التیام پذیر نمیشود مگر بجرئت و سخاوت بدین لها از او رنجیده و متنفر بودند
و فالهای بد در لشکری او میزدند اتفاقا در چندین خیمه و چادر در اردوی اسکوتاری از شدت باد و طوفان
و برخواستن سیلهای عظیم که با خبر آن و خرابی لشکر بودند مقدمات نکبت قشون را وانمود مینمودند در همان حال خبر فوت
شاه عباس پادشاه بزرگ ایران اندکی مایه اطمینان لشکریان گردید شاه عباس بزرگ بعد از چهل و چهار سال سلطنت از دنیا
رحلت نمود نبیره اش سام میرزا ملقب شاه صفی بجای او جلوس نمود و در این مورد نفیعی شاعر قصیده در تهنیت صدر اعظم
گفته مضمون یکی از اشعارش این بود که از آوازه حرکت خسرو روح شاه فرار کرده بطرف جهنم شتابان شد
در نهم ماه ژوالیه خسرو با لشکریان از
اسکوتاری حرکت کرده و در عرض راه همه جا به سیاست و خونریزی مشغول گردید در آق شهر قاضی عثمانی افندی را
بزیر زنجیر انداخت روزی که میخواست او را مرخص کند از ترس بمرد در قونیه طورش بیک پیر البانی را که زیاده بر شصت سال بود
بدولت خدمت میکرد بتهمت دشمنش یوسف پاشا و امکنوا صدر اعظم او را رو شد و مطالبه خزاین و دفاین او را نمودند و او
در جواب گفت هرچه داشتم در نگاهداری طایفه لوند بمصرف رسید صدر از روی تعریض باو گفت دو دستهای خود را که تو گوئی
والا گردنت را میزنم آن پیر دلیر اندیشه کرده از روی غضب گفت اگر اجل من نرسیده باشد تو نمیتوانی مرا بکشی

اگر تو و تنها بخود ترا بچون بیگناه من آلوده نمائی و تنها من در روز قیامت گردن تو را میگیرد هشتاد سال از
عمر من رفته است و همینقدر ها زخم و جراحت در راه خدمت دولت و ملت بر بدن من وارد آمده است لیکن
در ایام حکمرانی چون تو ظالم خونخوار مردن بر زندگی ترجیح دارد هنوز سخن او بریده نشده بود که با شمشیر گردن
آن پیر عزیز را زدند در اطراف قونیه شاکی لپسا را از دست مقرا و بک قاتل قرچقای خان نزد صدر اعظم
از بی عصمتی او و کرجیها آه و ناله نمودند شار الیه بعد از آنکه مسلمان شد گرجیهای بیگه لسقان را بود ند در اطراف قونیه مشغول ظلم
و جور گردیدند دختران مردم را ربوده گیسوهای آنها را کوتاه میکردند و لباس پسر را بآنها پوشانیده بر اسب می نشاندند
و با خود همه جا میبردند صدر اعظم بحکام اناطولی را بیخاق بک تنبیه مامور کرد تا مقرا و را با کرجیانش گرفته نزد
او بیاورند و خود بطرف حلب روانه گردید مقرا و را با پسرش و با چهل نفر گرجی در حلب بحضور صدر اعظم بردند
مقرا و اگرچه پیر و متوسط الخلقه بود لیکن قوت بدنی او را کسی نداشت و با پنجه او را کل بکاو زنی میگفتند صدر اعظم
بدون ملاحظه خدماتی که مقرا و در گرجستان بدولت کرده بود سرا و را با پسرش و چهل نفر گرجی که لسقان وتبعه
او بودند حکم کرد تا از بدن جدا کردند ‌ ‌ ‌ بعد از چهار ده روز استراحت لشکریها
از حلب بحرکت درآمدند حاکم اناطولی زور پاشا ماموریت داده شد که بترکمانان طایفه بین ملی در حوالی عرفه و بیرجیق
یورت داشتند بتازد شار الیه ده هزار گوسفند و صد قطار شتر از این طایفه غنیمت آورد و بواسطه او اردو
فراوانی نعمت حاصل گردید در بیرجیق که معبری از برای رود فرات است و از آب طایفا سند صدر اعظم حکم داد صد سفینه
بسازند و توپها را با آذوقه بلشکرگاه فلوج برسانند و در آنجا بواسطه نهر کج (کانال) احداث شده است فرات
و دجله بیکدیگر وصل میشوند در دیار بکر مواجب و آذوقه به قشون تقسیم شد خلیل جی زاده با تفنگچیان بطرف فرستاده شد از موج چهار
ابوبکر پاشای دفتردار که پیرترین و قابلترین وزرا بود بحضور صدر اعظم احضار گردید و بعد از چند کلمه گفتگو بخیر کردن وزیر ابدا خشند
و بماردین بردند و در همین راه دفتردار را کشته و اموالش را غصب کردند و منصب او را به مصطفی پاشای نیقعد داد ند و خزانه
که از اسلامبول فرستاده شده بود در موصل برسید بارانهای سیل خیز جزیره را مانند دریا مالامال ساخت دجله و فرات

ماردین

از مجرا بیرون آمده موجهای خود را داخل یکدیگر نمودند فقط تپه‌ها و پشته‌ها مانند جزیره‌ها از میان آب نمودار بودند [illegible]
اینها فرو کشیده شدند به قدری لای در زمینها مانده بود که از چادری بچادری جز سواره طور دیگر رفتن ممکن نبود
در هر حال لابد شدند که زمستان را در آن ولایت توقف نمایند و سرمای آن سال به قدری در بغداد و جزیره شدت کرد
که تا آن وقت دیده و شنیده نشده بود در موصل که مردمان پیر هرگز برف ندیده بودند به قدری بارید که کوچه‌ها
مسدود شدند و در بیرون شهر عمق برف به مقدار نه وجب رسید سپاهیان با زور دادن مواجب شورش آورده
ملازم باشی خود شان را به ضرب شمشیر پاره پاره نمودند و بعد از آن آرام گرفتند در اواخر ماه ژانویه سنه ۱۶۲۶ مطابق سنه ۱۰۳۵
لشکرها توانستند از موصل حرکت نمایند قلعه‌داران ایرانی که در قلاع دلوک و کرکوک بودند از اخبار رسیدن عساکر
عثمانی فرار کرده به بغداد رفتند بیگهای اکراد اطراف برای اظهار اطاعت و چاکری بخدمت صدر اعظم رفتند
که از آنجمله سعید خان پسر حاکم موروثی عمادیه و میر بیک رئیس اکراد طوایف سوران بودند و چهل هزار از [illegible] طوایف
بخدمت صدر اعظم رسیدند طایفه مذکوره از اختلاط اعراب با اکراد پیدا شده‌اند که مواشی خود را از جوانب
بغداد می‌چرانیدند و سی هزار گوسفند برسم پیشکش از برای صدر اعظم آوردند بعد از آن صدر اعظم حکم داد سفاین جسر ساختند
توپخانه را از دجله و فرات بگذرانیدند چون اردو بکنار آب زاب رسید رودخانه به قدری طغیان داشت که عبور
از برای لشکریان مسدود بود الحاصل تمام ملک‌ها بجهت گذرانیدن لشکر باب نشد با این احوال بسیاری از جمال
و اثقال و انسان و حیوان غرق شده تلف گردیدند سه روز بعد از گذشتن از آب زاب صدر اعظم بار دیگر
در خصوص محاصره بغداد مشورت نمود همه گفتند که چون فصل مقتضی نیست و آبها طغیان کرده از مجری خود تمام
خارج شده‌اند محال است که از محاصره بغداد بتوان فایده حاصل نمود و از اینکه احمد خان رئیس طوایف اردلان و سهران
هنوز به اطاعت در نیامده است و میتواند بنابر آن لشکر را مشوش بدارد بهتر آن است که بطرف شهر زور رفته
اول آنجا را متصرف نمایند و ولایات متعلقه با میر بیک و سلطان بیک کرد را که هواخواه ایرانیان بودند سواران [illegible]
گوسفند بسیار بغارت بردند گوشت در اردوی عثمانیان فراوان بود ولیکن نان یافت نمی‌شد و این قحط [illegible]

بعد از رسیدن

بعد از رسیدن مراد خان برادر زاده احمد خان اردلان با هفت نفر از پسران خان مشار الیه بطرف [illegible]
گوسفند آن لاغر که از قبایل بسته به دولت ایران چاپیده چیکها ساختند تا بواسطه آنها از رودخانه الوند عبور
بگذرند صدر اعظم با بعضی از مصاحبان در میان قایقی که [illegible] ساخته بود از آب بگذشتند بسیاری از سواران
و حیوانات بارکش را آب در ربوده بساحل عدم رسانیدند صندوقهای توپخانه و ملزومات توپ را که سر تپه توپخانه
در کنار رودخانه گذاشته بالای بلندیها کشیده بود در وقت شب آب طغیان کرده همه را برده بود لهذا
صدر اعظم حکم کرد تا سر او را از بدن بریدند و در همان روز خانه آن بدبخت در اسلامبول آتش گرفته سوخته بود

لشکر عثمانی از راه لوغان و سبز چیار بطرف اردلان

و سهران که والی آنجا احمد خان با برادرش مومن خان از برای اظهار اطاعت و چاکری خدمت صدر اعظم آمده
بودند روانه گردید و صدر اعظم هم دو برادر خلعت التفات بپوشانید و با مومن خان که مذهب سنی داشت
با امتیازات مخصوصه برخورد و ملاقات نمود رئیس طایفه سوروچ تیمور خان و روسای خاص و ابراهیم خان و محمد خان از رؤسای [illegible]
اطاعت نزد خسرو پاشا آمدند و همه ولایات اردلان از رودخانه زاب گرفته تا شهر زور که یک سنجاق میشد
باطاعت درآمدند و زیاده بر بیست نفر از خوانین اکراد [illegible] مطیع و منقاد گردیدند صدر اعظم اردوی
خود را که پای تخت قدیم کردستان بود برقرار نمود اسم این شهر در اصل شهر [illegible] بود و از بناهای قباد فیروز ساسانی
میباشد قبل از این سلطان سلیمان در خارج شهر و در بالای تپه قلعه ساخته گل عنبر نامیده و دار الحکومه پاشا را در آنجا قرار داد
شاه عباس آن قلعه را خراب کرد بعضی از آثار بروج و دیوارها در قلعه تپه و کنار رودخانه باقی مانده بودند
صدر اعظم دیوانی برپا کرد تا معلوم شود که دوباره ساختن آن قلعه لزومی دارد یا نه همه گفتند اگر چه وجود
آن قلعه لزوم نداشت سلطان سلیمان نمیساخت و شاه عباس از اخراب آن غفلت نمیکرد تا آنکه شروع بساختن
قلعه نمودند و در مدت هفت هفته به اتمام رسید سنه ۱۶۲۶ مطابق سنه ۱۰۳۵ هجری
در اطراف شهر زور [illegible] غاری واقع است که از آن غار [illegible] و در برابر آن [illegible]

شده است و در بالای آن کوه قلعه ساخته شده بود که قلعهٔ سالم علی اشتهار داشت و سلطان سلیمان آنجا را
بزحمت بسیار مسخر کرده بود فرمانده آن قلعه شیخ عبدالله نزد صدر اعظم رفته اظهار اطاعت نمود و پسر خود را نزد
صدر اعظم به گروگان گذاشته مابین قلعهٔ گل عنبر و قلعهٔ سالم علی قلعهٔ چرش واقعست و بان قلعه بواسطهٔ یک پله
که از سنگ تراشیده شده است بالا میروند و پلهٔ اول آن در میان غاری واقع شده است و در برابر این قلعه
کوهی قلعهٔ خراب یزدجرد واقعست و چشمه‌ها که رود خانهٔ زور از آنها مرکب میشود از این قلعه جاری میشوند در حوالی
شهر زور گنبد غرایبی هست که میگویند جسد اسکندر قبل از آنکه به اسکندریه نقل شود در میان آن گنبد گذاشته بوده در زمان
وحشی خسرو پاشا انجیال ساختن بعضی قلاع و استحکامات افتاد و بواسطهٔ نداشتن معمار و ناقابلی عمله‌ها ممکن نشد دیوارها
همینکه از زمین بلند شد مد بارانهای سیل انگیز همه را خراب کرده با زمین هموار نمود و باین جهات اوقاتی را که بایست صرف
محاصرهٔ بغداد نمایند از دست بداد و مدا اوقاتی را که صدر اعظم در شهر زور توقف داشت خان خانان زینل خان بمشغول
حفظ و حراست سرحد همدان بود و چهل دو نفر از جان گذشته‌های ایرانی در قلعه رسیده که در شت شمیران
واقعست در تحت فرمان احمد دزد جمع شده با لباسهای مختلف از کوه بزیر آمده به اردوی عثمانیان رسیده [illegible]
و از کشتن و از دزدیدن هیچ کوتاهی نکردند تا آنها که با لباس هندیان در آمده بود گرفتار گردیده و [illegible]
حال و مکان رفقای خود را بروز داد رومی محمد سپاهی که یکی از دلاوران لشکر بود با هفتاد سوار مامور [illegible]
رومی محمد در تاریکی شب بانها حمله برد چون روز شد احمد دزد را با سی و شش نفر از یاران کشته یافتند و از
سواران رومی محمد زیاده بر بیست نفر باقی نمانده بود در حق آنها منصب سپاهی با مست اسپر بومیه برقرار [illegible]
رومی محمد از آن روز بشجاعت و دلیری مشهور و معروف گردید — در انوقت پاشای [illegible]
طرابلس و شام از راه حلب و دیار بکر بموصل رسید چون از تغییر خیال صدر اعظم خبر نداشت به طرف
بغداد روانه گردید و در کربلا با ششصد سوار ایرانی برخورده ایشان را متفرق ساخت و مهنا و علی عرب [illegible]
در حوالی بغداد آورده دست برد با ایرانیان زده چند نفری را بقتل رسانید از شنیدن اخبار این فتوحات صدر اعظم

ابعدا

امیدوار کرده گنج عثمان آغا که یکی از برادران و رفیقان جناب عبانزه بود مامور نجف گردید تا آن را بتحف و حله [illegible] گرفته
در قلعهٔ کربلا متوقف گردید انوقت صدر اعظم از شهر زور بیرون رفته بطرف حسن آباد و باغ خان [illegible] که حکومت
احمد خان بود روانه گردید حسن آباد از بناهای اوزون حسن پادشاه آق قویونلو بوده از شهر زور به همدان فاصله [illegible]
روز راه باشد واقع بود در سر راه شهر زور بحسن قلعه و نزدیک بارزنة الروم قلعهٔ مهربان اتفاق افتاده صدر اعظم
نقی پاشا بگلربیگی حلب را با ده هزار لشکر بسر آن قلعه فرستاد اهل قلعه بدون جنگ تسلیم گردیدند و نقی پاشا [illegible] آنجا را
بعهدهٔ تورناجی پاشا واگذار نمود بگلربیگیانیکه در تحت فرمان بگلربیگی حلب واقع بودند در بیرون قلعه اردو زده منتظر رسیدن
صدر اعظم شدند در انوقت خان خانان زینل خان با چهل هزار لشکر بطرف مهربان حرکت و نصایح چوپور بگ را که از رفقای
قدیم عبانزه بود و میگفت باید بطرف شهر زور و بر سر اردوی صدر اعظم حمله نمود اعتنا نکرد جنگ بگلربیگیان با زینل خان منتهی
از جدال و قتال و خونریزی شد از خلیل پاشا بگلربیگی سیواس رشادتهای فوق العاده دیده شد و باین جهة او را تیمور قازیق
(میخ آهنین) لقب دادند عثمانیان فائق آمدند و زینل خان بعد از آنکه هزار نفر کشته داد عقب رفته مراجعت نمود و دو هزار نفر
دیگر از لشکر او اسیر گردیدند چون در پیش پاپاق باردوی شاه ملحق گردیدند حسب الامر گردن او را بزدند و رستم خان
حاکم تبریز را بجای او خان خانان کردند و غالب شدن اتراک بسبب زور پاشا شد که صدر اعظم به بگلربیگیان فرستاده
بود در انوقت خسرو پاشا مجددا گرفتار شورش سپاهیان گردید که مطالبهٔ آذوقهٔ خوب و دو برابر نمودن مرسومات را
مینمودند لیکن بدادن انعام نقد و زیاد کردن دو آسپر بیومیهٔ ایشان عجالة ساکت گردیدند
صدر اعظم در پنجم ماه [illegible] بمهربان رسید و از آنجا به شکر آباد رفت [illegible]
بعهدهٔ چالیجی زاده بگلربیگی دیار بکر رجوع شده بود شاه را که از جلال و تجمل میر محمد بیگ کرد رئیس طایفهٔ خاص [illegible] نزد
صدر اعظم از او شکایت کرده و صدر شاه را لیه او را بکشتن تهدید نمود و چون این نوع تهدیدات صدر اعظم هرگز
خلاف نداشت همیشه در زیر قبا زره میپوشید و حربهٔ بدکی با خود نگاه میداشت در منزل شکر آباد چون بگلربیگی جدید شکایت
نمود صدر اعظم میر محمد را خواسته بعد از تغیر زیاد حکم قتل او را بداد میر محمد شمشیر کشید و بصدر اعظم که در پشت ستون

چادر نشسته بود حمله کرد که با سلیمان دست خود را به دم شمشیر بگذارد میر محمد سه انگشت او را انداخته ستون چادر را
دو حصه نمود اتفاقاً از خارج چادر دویدند و او را از عقب گرفتند و به ضرب کارد پاره پاره کردند و هفت نفر
از نوکران او را نیز که خیال حمایت داشتند به قتل رسانیدند فردای آن روز از شکه عبور نمودند و در وادی شیخ عباس
اردو زدند خسرو پاشا به آرام کردن آکراد که از کشته شدن رئیس خودشان ملول و متوحش بودند حکم قتل بکلربکی
دیاربکر را بداد و خلیل پاشای ترقازیق را بجای او بگذاشت و سنبل علی پاشا را بکلربکی سیواس نمود بعد از چهار
روز حرکت به حسن آباد دار الحکومهٔ خانان اردلان رسیدند چون احمد خان اردلانی فرار کرده بود عمارت او را که از طلا
و لاجورد و مرمر و نقاشیهای رنگین ساخته و پرداخته بودند و اطراف آن چنارهای کهن ریشه‌ای خود را به قعر زمین فرو کرده
بودند عثمانیان همه را خراب و ویران ساختند مومن خان برادر احمد خان از بابت اظهار اخلاص قلعهٔ [illegible] را
به اسم عثمانیان بگرفت و ده نفر اسیر ایرانی خدمت صدر اعظم فرستاد که با دو هزار نفر همراهی سابق همه به قتل رسیدند
و اردوی لشکر عثمانی در اول ماه [illegible] در برابر همدان زده شد این شهر را که در قدیم یونانیان اکباتان مینامیدند در زمان [illegible]
هفت دیوار بر محوطه آن حائط داشت چندین بار بواسطهٔ حوادث روزگار خراب و ویران گردیده و باز آباد
شده بود ابن ورقا مرداویج دیلمی و چنگیز مغول از جملهٔ مخربین آن شهر بودند در این اوقات که لشکر ترک آنجا را محاصره نمودند
در آبادی نظیر اوزنه عثمانیان بود و علاوه بر پنجاه شهر ارباب خانه امینه و عمارات و قصور و مساجد عالیه بسیار داشت
از جمله صنایعی که در یکی از آن مساجد بکار برده بودند این بود که هزار ستون آن مسجد را متکی به یک ستون شده بر بالای آن
قرار گرفته بودند اندکی قبل از رسیدن اتراک آن ستون شکسته مسجد خراب و ویران گردید مردم آن را به فال بد
گرفتند زیرا که گفته بودند که خرابی مسجد علامت خرابی همدان خواهد بود یهودیان در این شهر به زیارت قبر استر
و مردوخای میروند و مسلمانان به مزار شیخ عطار و ابوالعلاء حافظ فاتحه میخوانند از انتشار اخبار رسیدن اتراک اهالی
همدان خانه‌های خود را گذاشته فرار کردند عثمانیان آن شهر بهشت نشان را آتش زده نمونه از جهنم ساختند و هر چه
از شعله آتش نجات یافته بود به ضرب بیل و کلنگ اتراک خراب و ویران گردید و هر کجا از ایرانیان بنا و ساختمان بها

پیدا شدند گرفته نزد صدر اعظم بردند و او همه را به قتل رسانید قرا و مزارع با صفا را قاعاً صفصفاً کرده درختها را
از ریشه برکندند گویا خسرو خیال داشت ظلم و ستم چنگیز را از خاطرها محو نماید زیرا که مدت شش روز در حوالی همدان توقف نموده به
خرابی شهر و حوالی بود و روز هفتم از آنجا حرکت کرده به طرف دره گزین رفت و بعد از سه روز به آنجا رسیده
سه روز دیگر از برای خرابی ولایت توقف نمودند چون از آنجا تا قزوین ده روزه راه بود و همه آن آبادیها را خراب
کرده بودند در شورای جنگی مصمم گردیدند که از آن طرف بروند عقیده بعضی بر این شد که به بلاد اردبیل که مدفن شاهان صفوی
و اجداد ایشان است بروند لیکن مصطفی رئیس افندی انکار کرد بر اینکه باید فرمان سلطان را که امر محاصره بغداد فرموده بود
را بیشتر مقدم داشت لهذا قرار بر این شد که از راه پیش باداق (درنج اشت) به طرف بغداد حرکت کرده روانه شوند
چون از اسد آباد و کوه الوند عبور کردند از سر آب دو کچ [illegible] گذشتند تماشای بی ستون و طاق بستان که مقبرهٔ شاهان
قدیم ایران است و شعرای فارسی سرای جدید نسبت بنای آنها را به قلم فرهاد کوه کن داده‌اند که از عشق شیرین
مقبول مهربان تراشیده است از احداث غارها و تالارها و بناهای بزرگ عشق خود را در حق معشوق به اظهار خود
تا ابد معروف و مشهور ساخت لیکن دیودور مورخ نوشته است این کارها به حکم سمیرامیس ملکه بابل شده است
که میخواسته است نهری احداث نموده آبهای الوند را به آن طرف جاری سازد این ولایت از آن تاریخ مانند
یک باغ بسیار وسیع سبز و خرم و با صفا به نظر می‌آمد و عقیده شعرای جدیده نهر سمیرامیس منسوب به فرهاد کوه کن است
از این نهر شیر جاری شده به لبهای شیرین شکرین برسد و درختهای بزرگ انار که در آن صحرا هم میرسند از باقیهای آن
فرهاد بیدل آمده‌اند که با خون دل آب داده از بالای کوه بصحرا افکنده بود از هر پارچه آن تیشه که به زمین فرو رفته بود
درخت اناری روئید که دانه‌های سرخ آن نمونه از دل خونین فرهاد است خرابهای معبد دیان در کنگاور به نظر اتراک رسید
از بقایای قصر و عمارت خسرو پرویز شوهر شیرین می‌آید و همچنین خرابهای آن که تا کنون یادگار است [illegible] امروز قصر شیرین
می‌نامند در هر حال از همدان تا پای بیستون و طاق بستان و کرمانشاهان و از الوند تا قصر شیرین و کنگاور به نظر اتراک
یک باغ با صفائی است که مولد و منشاء روایات شاعرانه ایران است و تاریخ نیکو آنچه نظر تند و تیز خود را از دور گرداند

درین راه به صدراعظم خبر آوردند که بابا خان و حسین خان حکام لرستان با هشت هزار سوار
و چهار هزار پیاده در صحرای درتنگ و چمچال کمین کرده‌اند صدراعظم بگلربکیان روم ایلی و اناطولی و وان را بر سر ایشان فرستاد
گفته شد که آن سردارها از برای هزیمت دادن ایرانیان کافی نیستند بگلربکی قرامانی را نیز با شش هزار لشکر بمدد
ایشان روانه داشت ایرانیان مغلوب شدند حسین خان با جمعیت بسیار بدر رفت و بابا خان گرفتار گردید
لسان و فصاحت بیان او مایه حیاتش گردید صدراعظم او را مانند رفیق و ندیم در نزد خود نگاه داشت و از صحبتهای
او محظوظ میگردید و فتیله لشکر ترک در دشتهای اردو زدی تنزل دیگر از برای ایشان باقی مانده بود تا به بغداد
برسند و در همه دهات آذوقه فراوان از گندم و برنج و جو یافت می‌شد و بدین واسطه از پیدا نشدن چیزهای دیگر
چندان صدمه وارد نشد از دشتهای بهروان با دو روز شش روز رفتند پانصد ینگچری با بگلربکی طرابلس در
دراینجا گذاشته شدند که در دره تنگ بمانند و جلوان لشکرها به صحرا در آمدند و در اینجا ددهای اسلامبول و
که از موصل فرستاده بودند باردو ملحق گردیدند و بعد از گذشتن از پل نعمانیه در باش و ولات و کنار فرات اردو
زدند و پانزده روز اتراق کرده منتظر رسیدن توپهای بزرگ قلعه‌گیری شدند که در میان کلکها حمل کرده بیاورند
صدراعظم قبر امام اعظم را زیارت کرده گفت خطبه بنام سلطان بخوانند و در آخر ماه صفر حکم بشروع به محاصره کرد
هفت عراده توپ بزرگ صدراعظم را از دروازه امام اعظم تا کنار شط کار گذاشتند که در
در مقابل سرای و برج سلیمان واقع شده بودند از طرف قوش قلعه‌سی شروع به توپ انداختن کردند زیاده
از پانصد تیر گلوله همه روزه بقلعه می‌انداختند و از قلعه نیز در کمال جلادت جواب آنها داده میشد صفی قلیخان
حاکم بغداد با اتفاق داروغه قدیم اصفهان شهر را با منتهای شجاعت حراست نموده دفاع میکرد و هر گاه عثمانیان
رخنه بدیوارها می‌انداختند فورا با شاخهای درخت خرما گرفته و بسته می‌شد بر خلاف همه قوانین جنگ صدراعظم
حکم کرد تا از دو کنار خندق آوردند و با کیسه‌های پر از خاک سنگری از برای محافظت محاصرین بلند نمودند
دفترخانه مهرداری که بعهده کاتب چلبی معروف حاجی خلیفه که از فضلای مشهور و مورخین نامی عثمانی است بهمین

سنگرها

سنگرها واقع بود و وقایع محاصره را که خود شاهد صادق بود مفصلا مرقوم داشته است
توپخانه قلعه جرأت و خسران زیاد به اردو میرسانید محصورین در وقت شب بقدری
چراغ و مشعل و لنتر در بالای دیوارها روشن میکردند که تمام آن صحرا با روز فرقی نداشت و در سنگرها و برجها
کارهائی را که در تاریکی شب مبتلا بایست انجام بدهند از کثرت روشنائی ممکن نبود و نتوانستند اقدام نمایند بعد
یکماه عثمانیان هفده نقب بطرف قلعه بردند لیکن ایرانیان همه را باطل کرده خراب کردند توپهای قلعه بواسطه آتش
خانه‌های آنها زیاد دهانه گشاد شده بودند بطوریکه دلخواه محصورین بود از عهده کار برنیامدند و دیوارهای قلعه به ضرب
توپهای محاصرین با لب خندق برابر و هم کف شده فقط از برج سلیمان تا کنار دجله بنصف ارتفاع سابق دیوارها باقی مانده بود
چون خندقها را پر کردند یک یورش عمومی به همه لشکر اعلام گردید و در نهم ماه نوامبر ۱۶۳۸ مطابق ۱۰۴۸ هجری
عثمانیان یک یورش نموده حمله سخت بطرف قلعه بردند و دیوارهای نیمه خراب باره را که بنظر محکم می‌آمد عثمانیان پناهگاه خود
قرار داده از پشت آن حرکت کرده بپای دیوار رسیدند و بنای عروج و صعود را گذاشتند یکبار دیوارها
خراب شدند و عثمانیان بی‌حایل و پناه مانده زیر تیر ایرانیان افتادند و آنهائیکه از میان شط باره نزدیک شده بودند
در محل کم آب گرفتار مانده هدف آتشخانه قتال ایرانیان شدند بعضی از تهوران آنها حرکت بی‌قاعده نمودند
عباره کوچک که فرمانده قورخانه و ملزومات حربیه بود بضرب گلوله توپ بهوا رفت و کنج عثمان را
تیری بزانو خورده و بیان شط افتاد یکی از رفقای او خواست نجاتش بدهد او نیز با او افتاده هر دو غرق گردیدند
زور مرتضی پاشا بدو نفر از بیدق داران خود حکم کرد تا بیدق او را بر بالای باره نصب نمایند هر دو بیدق
دار او را ایرانیان بضرب گلوله تفنگ بزمین انداختند پاشا متغیر شده کار را خود از میان آنها نگاه
باره فرو کرده بالا رفت و بیدق خود را نصب نمود و در همان آن گلوله بر سینه‌اش خورده و از بالا بزیر افتاد
قراولان صدراعظم با مشعلداران او که در صف اول بودند همه کشته گردیدند و احمد پاشا زخم دار گردید چون
شب در رسید عثمانیان طبل رجعت فرو کوفتند خسرو پاشای صدراعظم از شدت غیظ و ناامیدی کلاه از سر

آورده بود چون زور شمشیر دشمنان نیز رسید رفیق و ندیم خود با یلان ایرانی فدای کشتگان میدان جنگ کرده
قیتاش رسانید و بچاق یک اسکوتاری را که بسیاری از خود وصیت کرده بود که اگر کشته شود او را در جوار قبر امام موسی بن جعفر دفن
سازند حکم گردن او را زدند و گفت اگر او شیعه نبود این وصیت را نمیکرد و چون بعد از شکستی که در یوش وارد آمد بود حکم شده بود
که محاصره را ترک نموده مراجعت نمایند خسرو پاشا خطاهائی را که در وقت آمدن مرتکب شده بود در مراجعت نیز بهمان
خطاها دچار گردید چنانکه در آنوقت اکراد او را بطرف شهرزور کشانیدند و از رفتن به بغداد مانع شدند و در برگشتن
اعراب او را وا داشتند که اینکه بکلربکی دیاربکر خلیل پاشا را با لشکر بسیار بطرف حله و جوازر روانه داشت بعد از
از دجله جسر را خراب کردند و توپخانه را در تحت قراولی هزار نفر جدید که از برای این کار گرفته بودند به موصل فرستادند
و بان هزار نفر وعده داده بودند که ایشان را داخل سپاهیان نمایند و بعد از یک ماه تمام لشکرها بموصل رسیدند در آن اوقات
احمد خان اردلانی با سی هزار سواران ایرانی به پاشایان شهرزور تاخته ایشان را از کردستان بدوانیدند بموصل
رفته به صدر اعظم ملحق گردیدند صدر اعظم ایشان را نوازش کرده خلعت بداد و به چادر دیگر فرستاد آنها که
داخل چادر شدند دیوانهای صدر اعظم با شمشیرهای برهنه برایشان حمله کردند عمر پاشا و ابدال پاشا را کشتند و مصطفی پاشا
فرار کرد و لیکن او را تعاقب کرده به قتلش رسانیدند و الاور پاشای چرکس به اکراد حکومت طالبان را قبول کرد و خلیل
پاشا حاکم دیاربکر را با چلبی بکلربکیان آدانا و قرامانی ایرانیان از قلعه و جوازر بیرون کردند امیر اعراب با دیگر یورش
مدلج چون گاهی بطرف ایرانیان میرفت و گاهی بعثمانیان می پیوست لهذا طایفه از لشکریان را بسرداری او مامور گردید
از اسباب افساده تا مطیع و منقاد سازند مشار الیه در جنگ کردن شکست و صدر اعظم سعید بن فیاض را امیر اعراب نمود
حکومت دیاربکر و حفظ و حراست قلعه موصل را به طیار محمد پاشا واگذار نمود و بعد از آن صدر اعظم از راه سنجار و خوانچه
و چاق و بازاری بماردین رفت و راپورت وقایع اتفاقیه را خدمت سلطان فرستاده مستدعی گردید که در بهار
آینده جمعی از لشکریان تاتار را به مدد عثمانیان بفرستد و زمستان را در ماردین قشلامیشی کرده توقف نمود
در این دو سال آخر بعضی حوادث و وقایع در اسلامبول و بلاد دیگر واز

از ممالک عثمانی روی داد که ذکر آنها خالی از لزوم نیست وقتیکه سلطان در عمارت تابستانی بشکتاش
در کوشک سلطان احمد نشسته مشغول خواندن هجونامه نفعی شاعر بود که تیر قضا نام داشت در آن حین طوفان عظیمی اسلامبول را
فرو گرفت رعد و برق و صاعقه تواتر و توالی یافت و یکی از صاعقه ها در پیش پای سلطان بزمین آمد و شخصیتها از شدت حیرت
بی حرکت ماندند و سلطان از کثرت وحشت کتاب هجونامه را پاره پاره کرده به نفعی شاعر دشنام سخت پیغام کرد و مبلغی پول
به فقرا تقسیم کرد از بابت گناهان خود کفاره بداد و دو ماه قبل از آن حادثه سیل بزرگی بمکه معظمه آمده دیوارهای حرم را
کعبه را بزیر گرفته بود و سلطان رئیس السادات سید محمد افندی را جهة ریاست عمل ساختن الجامع نموده و وجوهات آن کار را
به مصر حواله نمود پایه خانه را به قدری کندند تا به سنگها و کره های سبز رسیدند و دیوارهای جدید را از روی آن سنگها
بالا بردند موافق تاریخ اسلام این بار یازدهم بود که خانه کعبه ساخته شد اول ملائکه آنرا از جبال لبنان و من اجراب که کوه
اعزی طاغ از باچان باشد و کوههای سینا و زیتون و حرا آورده بودند خانه را بساختند چون آن خانه با آدم
باسمان رفت شیث پیغمبر خانه را از سنگ و گل بنا نهاد که در طوفان نوح منهدم گردید بعد را قوم عمالیق و بعد از آن
طایفه جرهم که در آنولایت اقامت داشتند خانه را بساختند و بالاخره بنای هفتم خانه حالت تاریخی پیدا کرد و قصی بن
پسر کلاب بانی جدید خانه کعبه و دار الشورای قریش گردید انجب طوایف عرب بودند این نظام را از برای محافظت
و خدمت خانه کعبه تعیین نمود و شش منصب متعلق بزوار را در حق آنها برقرار کرد که یکی کلیدداری که حجابت بود و آن حق را
میگفتند و یکی مباشری آبدادن بود که سقایت میگفتند و یکی مواظبت غذای زوار بود که آنرا رفادت میگفتند و یکی
ریاست شورا بود و آنرا ندوت مینامیدند و یکی علمداری بود که آنرا لوا میگفتند و یکی دیگر سرداری بود و آنرا
قیادت مینامیدند وقتیکه در اوان قرن هفتم عیسوی بنی قریش خانه کعبه را که از صدمات آب و آتش خراب شده بود
مجددا بساختند از برای گذاشتن حجر الاسود که از آسمان نازل شده بود گفتگوی سخت در میان قریش پیدا شد زیرا
هر یک از بزرگان قوم میخواستند که این امتیاز نصیب او شود و از برای رفع منازعه قرار دادند که هر کس اول از باب صفا
داخل شود این امتیاز مخصوص او باشد محمد جوان که بعد از آن واضع دین اسلام گردید از در صفا داخل شد این امتیاز را

تصاحب کرده و کعبه را هم عبدالله پسر زبیر خانه کعبه را که یزید پسر معاویه خراب کرده بود بساخت حجاج که یکی از حکام خونخوار
بنی امیه بود عبدالله را از مکه بدوانید و بحکم عبدالملک مروان ساخته های ابن زبیر را خراب کرده خانه کعبه را بوضع و اندازه ای که
در ابتدا ساخته شده بود بنا نمود و این بنا نهصد و سی و هفت سال دوام کرده بود بدون اینکه از اصل و بنیان خرابی پیدا
نماید بعضی از خلفا و سلاطین در تعمیر و تزیین آن اقدامات کرده بودند لیکن سعادت تجدید آن خانه مقدس نصیب سلطان مراد
چهارم شد که بانی یازدهم آن بنای با سعادت گردید

در همین اوقات شمخی خان ایرانی که در قارص
بدست کوره صفر گرفتار شده و در قلعه بوغاز محبوس بود فرصت یافته با شش نفر از محبس فرار نمود چون او را گرفته نزد
قایم مقام بردند جلادت کرده به قایم مقام گفت چون من محبوس بودم تکلیف من این بود که از محبس فرار نمایم حال که مجددا
گرفتار شده‌ام هر چه تکلیف تو است بجا بیاور چون قایم مقام او را بقلعه یدی قله بردند و کمال مواظبت را در محافظت او بجای آوردند
هم در این اوقات همشیره سلطان که زن رجب پاشای قایم مقام بود دختری زایید و سلطان خاصکی زوجه محبوبه سلطان کلی موازده جواهر
نشان از برای خواهر شوهر خود برسم مبارکباد فرستاد و همه بزرگان دولت در تولد آن دختر قایم مقام از برای تهنیت تحفه فرستادند
دادن آن هدیه و گفتن این تهنیت در این موارد تاکنون در دولت عثمانی دیده نشده بود

در آن وقت بعضی از قضات را تغییر و تبدیل دادند و جمعی از پاشاها و شخصهای سپاهی مناصب
معتبر یافتند مثلا نفر از مهمانداران و چاشنی گیرباشی و سپاهی شدند و سپرداغی معروف حلب جان فولاد اوغلی حسن را
میر آخور بزرگ کردند از برای بعضی حکام ولایات نیز ترقیات حاصل گردید حسن آقای ایرانی بجای مرتضی پاشا حاکم اوزی
شد و مرتضی پاشا بحکومت آوکساکو رفت و محمد پاشا که پسر کچفر گیشیش یونانی بجای مراد پاشا حاکم بوسنی شد و بارتش
بزرگ گردید مصطفی پاشای پیره ورزا که ظلم و جور او در تحصیل مالیات معروف بود بمنصب وزارت نایل گردید یکی از کار
های بزرگ قایم مقام این بود که مقاطعه خراج سرشمار را بهم آج گذاشت و رعایای بدبخت را گرفتار صدمه و زحمت نمود
در حکمرانان ولایاتیکه در تحت حمایت عثمانی واقع بودند تغییرات حاصل شد
و در ترانسیلوانی بجای بطلن گابور برادرش اشتین بطلن پادشاه گردید بعد اعیان ولایت راکوزی را بپادشاهی

انتخاب کردند

انتخاب کردند و خانواده این پادشاه مدت صد سال با شورش و انقلابات مجارستان گرویدند از انقلاب
و بغدان را ابتدا از چیر و پایان و دربدران یونانی منصب حکمرانی یافتند لئون اتین یونانی بملاحظه
هم‌شهریان و هم‌وطنانی که از اسلامبول با خود برده بود مردم را در بغدان الکسندر یونانی که بتقاضای اسلامبول

بشورش در آورد

محصل وصول مالیات بود حکمرانی مینمود در هر حال این دو ایالت پرنس نشین که همیشه مردمان شایسته از اهالی
حکمران بودند حالا طرف هوس وزرا و خوارج واقع شده اهالی سالکوان و صربات و لهستان
و یونان و ایطالیا طالب حکمرانی آنها می‌شدند

صلح و دوستی دول روس و لهستان را
تاتارها و قزاقها برهم زدند تاتارها که بسرداری قانقای کانتمیر و بنی عم او سلمان شاه از روسها شکست خورده بودند
خود را آماده یورش تازه می‌ساختند تا رفع آن خجالت و شرمندگی را بنمایند در آن وقت حکم سلطان برسید
و ایشان را با لشکرها برفتن ایران و معاونت صدر اعظم دعوت نمود و در خصوص قزاقها مرتضی پاشا حاکم
تازه اوکساکو با دولت لهستان معاهده تازه منعقد نمود و موافق آن معاهده دولت مشارالیها متعهد گردید
که جزیره‌ها را از قزاقهای لیت انخالی نماید و اسرای تاتار را رد نماید و علی آقا مامور دولت عثمانی مددکننده گشت او
مرخص کرده خراج معمول را اخیان تاتارستان تسلیم نماید و باب عالی نیز متعهد شده بود که تاتارها را از تاخت و تاراج ایشان
منع کنند در این خصوص احکام و فرامین از برای میرزاهای کانتمیر و سایر روسای تاتارها اهالی آق کرمان مرقوم داشته
بفرستند اوقات اتفاقا و آن پاشا حسن دراق دیگر مشغول دریانوردی بوده چند سفینه او در حوالی سغالوفی و ستا
مور اغرق می‌شدند کنعان پاشای وزیر بقصد قزاقها که در دریای سیاه و سواحل آن را شورش و شلوق
میداشتند با چهارده فروند کشتی از اسلامبول بیرون رفت و بسی صد قایق قزاقها که هر یک حامل پنجاه نفر مرد
جنگی بودند برخورد و قزاقها خود را بجای کم آب که کشتی نمیتوانست برود کشیدند فقط هفت قایق با چه
و هر که در آنها بود بدست کنعان پاشا افتادند که از برای اظهار افتخار با خود باسلام پول برد در سال اول که
پاشا با کشتی‌های جنگی اوساکو رفته مرتضی پاشا کانتمیر را اختلاف افتخار پوشانید و قزاقها را شکست داده و بچه

و شصت نفر اسیر از آنها گرفت و با افتخار تمام وارد اسلامبول گردید در اوقاتی که قاپودان پاشا در اوکساکو بود در ارزن
اورجب پاشای قایم مقام باتفاق مرتضی پاشا حاکم افلاق اسباب عزل قاپودان پاشا را میخواستند فراهم
بیاورند و سراج زاده کیهای پاشا نیز در این کارها با ایشان همدست شده بود قاپودان پاشا چون از مراتب مطلع
گردید کیهای خود را کشت و مرتضی پاشا را نیز اگر فرار نکرده بود بقتل میرسانید لیکن در اسلامبول رجب پاشای
قایم مقام فایق آمده قاپودان پاشا را معزول و پسر جان فولاد را که تازه امیرآخور شده بود بجای او منصوب نمود حسن پاشا
که با وجود حمایت سلطان خاصکی معزول شده بود مامور روم ایلی شد تا لشکرهای انجا را جمع نماید در همین اوقات مفتی
بر دو گفتند رجب پاشا او را مسموم کرده بوده بود و در همان اوقات حالتی شاعر با محمد چلبی منجم بر دند دیوان
حالتی اشمی زاده و تالیفات محمد چلبی هنوز طالب دار و حالتی علاوه بر تالیفات خود یک کتابخانه که مرکب
از سه چهار هزار جلد کتاب بود در همه آنها حواشی بدست خود نوشته بیادگار گذاشت

از تابستان خیلی گذشته بود که خسرو پاشا از ماردین حرکت
کرده به قوچ حصار رفت در مدخل صحرای بغداد نمیدانست که از آنجا به ارزنه الروم باید برود یا بطرف موصل
حرکت نماید لهذا در انجا متوقف شده منتظر رسیدن مددهای تاتارستان شده و ان انتظار طولی کشید و مددها
نرسید ینکچریان و سپاهیان بشورش برخواسته میگفتند در سال گذشته دچار زحمت و مشقت بسیار شده ایم
و حالا ده ماهاست راحت و پی کار نشسته ایم حالا دیگر دیر شده است و فصل مقتضی نیست لشکرکشی شود میباید بیلاقی برگردیم
صدر اعظم مجبور شد که بمیل خاطر آنها حرکت نماید لهذا بطرف دیاربکر رفت چون عثمانیان بقریه چاری گوی رسیدند
لشکر تاتار را دیدند که لخت و برهنه و بی نظم مانند حیوانات وحشی در صحرا و بیابان متفرق و پراکنده خرابی کنان میایند
در اوایل ماه نوامبر خسرو پاشا در حلب قشلاق کرد و لشکر تاتار را بحسن قلعه که در حوالی ارزنه الروم واقعست فرستاد بعد از آن
راپورت کارهای خود را از برای اقای خود نفرستاد و از اطرف ینیچریان عریضه باسم همه مقتطاران
خود بخدمت سلطان عرض کرده مستدعی شدند که صدر اعظم سابق حافظ پاشا را با مصطفی پاشای دفتر دار به اردو

مامور فرمایند ایشان خیال کردند که این تدبیر را خسرو پاشا کرده است که آنها را بدست آورده بقتل برساند
لهذا در صدد خرابی او و قایم مقام بر آمدند مفتی یحیی که مقرب سلطان بود نیز با ایشان در اجرای این خیال متفق و متحد
شدند و خسرو را مرد ظالم و خونخواری وانمود کردند که در سرداری و لشکرکشی خیالات و حرکاتش از روی جنون
و بی کفایتی بوده است لشکرها را در حله و شهرزور و درتنگ و موصل متفرق کرد تا همه از ایرانیان شکست خوردند و در محاصره
بغداد و یورش سخت مغلوب ایرانیان گردیده ترک محاصره گفت سلطان خسرو پاشا را معزول کرد حافظ پاشا را
مجددا بمسند وزارت نشاندند و حسن بیکچریان آقاسی گرده مصطفی را دفتردار اول وزیر نمود و یکنفر چاوش با حکم
عزل خسرو پاشا به اردو فرستاده شد همینکه لشکریان از رسیدن فرمان عزل خسرو پاشا مطلع شدند همه بشورش و غوغا
برخواسته گفتند این فرمان عزل از برای چه آمده است ما سردار دیگر نمیخواهیم آن کسیکه جسارت کرده و
این فرمان را آورده کیست و در جستجوی چاوش بر آمدند تا او را بقتل برسانند خسرو که از شنیدن این هیجانان
محظوظ و خوشوقت میشد در صدد ساکت کردن قشون بر آمده گفت یاغی پادشاه مشوید حکم از جانب
اوست هرکه را بخواهد بالا میبرد و هرکه را پیش قرار بگیرد تنزل میدهد شما از تکلیف نوکری خودتان خارج نشوید
سربازها گفتند ما همه یک عریضه در این خصوص عرض کرده بخدمت سلطان میفرستیم خسرو که باطنا از اد
طالب بود در ظاهر قشون را بسکون و آرامی دعوت نمود و صندوقهای خزانه لشکر را مهر کرده در مجلس معتبری
بگذاشت و حکومت دیاربکر را بطیار محمد پاشا و موصل را به بکیر محمد پاشا واگذار کرده برفت چون کنار فرات
رسید به قاپوچی باشی احمد بر خورد که مطالبه مهر صدارت را نمود خسرو بعد از اندکی تامل دست در بغل کرده
مهر را بدر آورده بدست قاپوچی باشی بداد میتوب خرقه خز و یک راس اسب با یراق قیمتی بوی بخشید
و گفت حکم از پادشاه است

بعد از عزل خسرو لشکریان در دیاربکر و اسیای صغیر بشورش در آمدند در دیاربکر از عزل خسرو مطالبه حقوق خود را
کردند چون وجهی نداشت که کارسازی نماید فورا فرار نمود و شورشیان خانها و دکاکین او را غارت کردند

یکی از روسای یاغیان قدیم آسیا که سلیمان نام داشت و او را طالع لاوندی دیوانه کوسار اوغلی میگفتند خدمتی بود

که مردود و سپاهیان شهرهای کنهری و سلیمشهری و بوبوغیر و لارانده بتحت اطاعت والی الهی در آمده بودند و یک سپاهی

دیگر که در قونیه صاحب اقتدار و تسلط بود و او را کاتب مصطفی چلبی مینامیدند و خیال داشت شهر اشمن را بسپارد

نیز هر دو زن او را که یکی نیز مصطفی چلبی نام عقد کرده دختر آین او را ضبط کرده کارهای جبورانه شوهر سابق زن خود را اذیت

و همه اشخاصی را که از کارگذاران دولت رنجش داشتند بدور خود جمع نمود و همچنین بر عمر در قراحصار و قلیان

اوغلی در آوینه و کور علی در اسکی شهر و کوسه شعبان در اسکیلب بنای فتنه و یاغیگری را گذاشتند و همه این روسا

متفق شده هم قسم گردیدند که خسرو را دوباره در منصب صدارت برقرار نمایند اولیای دولت از برای

تسکین این فتنه در جواب عریضه لشکریان که از هر نقطه پی در پی میرسید احکام فرستادند اوقتون را که در یورش

شهرزور و همدان و بغداد زحمت کشیده بودند به اسلامبول احضار کردند بدین بهانه و نزدیک شدن وقت گرفتن

مواجب و مرسوم یاغیان آسیا را نیز بپای تخت کشانیده در انجا کم و زیاد دیگر جمعیت شورت میکردند تا هشتم

ماه فوریه ۱۶۳۲ مطابق سنه ۱۰۴۱ هجری آتش شورش افروخته شد و سپاهیان سه روز علی التوالی با شور و غوغا

در میدان اسب دوانی جمع شده سرهای حافظ پاشای صدر اعظم و مفتی یحیی و دفتردار مصطفی و حسن خلیفه میرآخور

آقاسی جدید و موسی چلبی محبوب و مقرب سلطان را با سرهای دوازده نفر دیگر مطالبه کردند دکاکین بسته شدند

اهالی شهر و سرای سلطانی قرین وحشت و دهشت بودند در روز دویم اهالی شورش تا در سرای سلطانی آمده

مراجعت کردند زیرا که وعده قبول شدن خواهش انها داده شد در روز سیم در وقت طلوع صبح همه شورشیان

در حیاط اول سرای جمع شدند و چنانکه صدر اعظم از خانه خود به سرای سلطان میرفت بیرام پاشای وزیر کرفت او را

از اجتماع شورشیان خبر داد که در جائی پنهان شود تا اجتماع شورشیان تفرق کردد حافظ پاشا کسی نزد او

در جواب فرستاد و گفت هرچه در تقدیرات خداوندی است از برای من مقدر بوده است دیشب در خواب دیده ام

و اندیشه و تشویشی از کشته شدن ندارم همینکه سواره داخل سرای شد شورشیان راه باز کردند که او بگذرد حافظ پاشا

خیال کرد

خیال کرد که این حرکت از برای ملاحظه احترام او بود لیکن منظور شورشیان این بود که او را احاطه نمایند

چون میان جمعیت رسید یکمرتبه او را سنگ باران کرده از اسب در انداختند نوکرهای او ریخته یکی از آنها را کشتند

و یکی را زخم دار کرده او را از دروازه خانه جبه به حیاط داخله سرای بردند چون عمامه حافظ پاشا از سر و خفتانش از تن

افتاده بود خفتان و مندیل دیگر از بوستانجی باشی گرفته بخدمت سلطان رفت تا مهر صدارت را

تسلیم نماید سلطان با و فرمود فرار کن و جان خود را ازین مهلکه نجات بده حافظ پاشا فورا در سفینه نشسته بطرف

اسکوتاری رفت درانوقت شورشیان و فتنه جویان داخل حیاط دویم شده تا تالار دیوان رفتند

و حضور سلطان را خواهش نمودند قراولان و مستحفظین سرای مسلح گردیدند که مبادا واقعه سلطان عثمان تجدید شود سلطان

با همه اجزای دیوان حاضر شد و از شورشیان پرسید که چه میخواهید و چه میگوئید ایشان در کمال جسارت اظهار کردند

تو باید آن هفده نفر را که خواسته ایم بدست ما بدهی تا پاره پاره کنیم والا کار ازین بدتر خواهد شد و قدری پیش قدم

گذاشته مثل اینکه بخواهند مرادرا بگیرند سلطان مراد گفت شما که شعور فهمیدن سخنان مرا ندارید مرا چرا خواستید

و با پاره های خود که دور او را داشتند داخل حیاط داخله گردید غوغائیان هجوم آورده خواستند از دنبال

سلطان داخل شوند پاره ها راه را بر ایشان سد کردند انوقت اهل شورش فریاد بر آوردند که بغیر از آنچه

که خواسته ایم باید بدهی یا تو را از تخت بزیر میآوریم رجب پاشا که محرک باطنی و اسباب واقعی آن شورش بود

عرض کرد که باید خواهش لشکریان را قبول نمود زیرا که عادت حالیه این جاری شده که سر را فدای

لشکر نمایند دادن سر صدر اعظم بهتر از باختن سلطان است مراد چون چاره منحصر دید بوستانجی باشی را

باسکوتاری فرستاد تا صدر اعظم را بیاورد شار الیه در میان قایق بصدر اعظم رسید و او را از اندیشه وقت

باب سعادت باز شد و سلطان مجددا بر بالای تخت رفته اشاره کرد تا چند نفر از شورشیان پیش بروند

دو نفر از سپاهیان و دو نفر از ینگچریان پیش رفتند و سلطان هر چند خواهش کرد و نصیحت نمود که آبروی خلافت را

بر زمین نریزند و از خواستن آن سر بگذرند هیچ فایده حاصل نشد حافظ پاشا که در انوقت در زیر باب سعادت

مشغول ساختن وضو و آماده گشته شدن بود چون دید فرمایش های سلطان بهیچوجه اثری در آن
بی حیاها نمی نماید پیش رفت و عرض کرد ای پادشاه من جان هزار مانند حافظ غلام ها قربان تو باد
استدعای من آن است که خودت مرا بکشی و مرا بدست این دیوانه های سپاهی تسلیم ننمائید
وخون بی گناه من بگردن آنها بیفتد التماس دیگر من آن است که جسد من در اسکوتاری مدفون شود بعد از آن
بسجده افتاده گفت بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن
دلیرانه بطرف دشمنان و میرغضبان خود پیش رفت سلطان و پاشاهای او گریه میکردند و چشمهای وزرا
پر از اشک بود چند نفر از سپاهیان بر سر او ریختند حافظ پاشا از برای دفاع کارد کشید و اولین سپاهی را
که دست بطرف او بلند کرده بود بضرب کارد بر زمین انداخت سایرین بر سر او ریخته هفده زخم مهلک به او
زدند و ینگیچری یک زانو بر سینه اش نهاده سر از تنش برداشت غلام بچه های سرای دو دیده پرده
سبزی بر روی نعش او کشیدند سلطان برخواسته داخل سرای شد و گفت اگر خدا بخواهد انتقام سختی از
شما کشیده خواهد شد ظالمهائیکه نه از خدا میترسید و نه از پیغمبر شرم دارید بکنید قبل از آنکه سلطان
از نظرها غایب شود شورشیان به او قسم دادند که رشوت را متروک بدارد و فروختن مناصب را موقوف
سازد و کسی را بی تقصیر معزول نکند و تیولات را نگذارد خراب بشوند و از رعایا مالیات فوق الطاقه
مطالبه ننمایند و سلطان مجبور شد از برای اشخاصی که خودشان اسباب خرابی های مذکور بودند
قسم بخورد — در یک شورش دیگر مفتی را که دوست
الیاس پاشا بود نخواستند لهذا مفتی را معزول کرده اخی زاده حسین افندی را بجای او گذاشتند
چشمی افندی قاضی بزرگ اناطولی را در روم ایلی قاضی بزرگ کردند لیکن بواسطه شکایت
قاضیان اروپا و آسیا او را معزول نمودند مصطفی پاشای دفتردار فرار کرد و حسن ینگیچری آقاسی
را که سپاهیان سر او را میخواستند ینگیچریان در مقام حمایت برآمدند و این فقره مایه نزاع

خون ریزی در میان آن دو طایفه گردید — سلطان مراد بطور وضوح دانسته بود
که محرک عمده این فتنه خسرو پاشا است پاشا بخیال کشتن او افتاده بود لیکن دور بودن او از پای تخت
و اقتدار زیاد او سلطان را از اجرای این خیال باز میداشت لهذا مرتضی پاشا را از اوسکو احضار کرده
حکومت دیاربکر را باو داد و حکم گرفتن و کشتن خسرو پاشا را نیز باو داد مرتضی پاشا استدعا کرد که او را
ازین خدمت معاف بدارد و از جمله دلایل او از استعفای این کار آن بود که چون دولت خسرو پاشا
از اندازه خارج بود بیم آن میرسید که او را در خدمت سلطان بدنام نموده بگویند که بعضی از خزاین و اموال او را
ضبط کرده است سلطان گفت همه اموال او را بتو بخشیدم فقط سر او را از برای من بفرست جرب پاشا که از
کثرت فتنه و فساد و شیطنت و قتل نفس منصب صدارت را از برای خود حاضر و آماده میدید خسرو پاشا را
از ماموریت مرتضی پاشا اطلاع داد چون پاشای الیه در توقات از شدت مرض نقرس بستری شده بود
سلیمان آقای مجار را با علی آقا به استقبال فرستاد لوندان و داوطلبان مرتضی پاشا چون دیدند که
خسرو بخیال دشمنی پیش میآید بر ایشان حمله کردند و جنگ سختی در میان طرفین در گرفت بعد از آن قتل مرتضی
پاشا لاز احمد بوستانجی باشی با حکمهائی مامور قتل خسرو پاشا گردیده بود پاشای الیه حکم سلطان را به قاضی توقات
نمود و قاضی مانع نشد از آنکه توپها را انجا نه خسرو نه بندند همینکه شروع به توپ اندازی شد خادمان ترکیه
کرده تسلیم شدند و مرتضی پاشا خانه را احاطه نمود و گفت جار کشیدند که سر خسرو مال پادشاه و اموال مال کشندگان
او و بعد ازین فورا خاصه سلیمان کمبارا چاپیدند و یکی از پاشاهای مرتضی میخواست دست کیسه‌ای مجار علی را
قطع نماید مرتضی پاشا دست او را گرفته مانع گردید و خسرو نزد مرتضی پاشا فرستاده پیغام داد که احکام و اوامر
سلطانی بر سر خیث و او میتواند از برای اجرای حکم پیش برود و در همانوقت قراولان خود را از اطراف
که داخل خانه بشوند شمشیر بدست واداشته سفارش کرد که چون مامور سلطان وارد شود او را بضرب شمشیر پاره پاره
نمایند لیکن مرتضی که مرد با احتیاطی بود با آنکه از قصد خسرو او را خبر داده بودند خود نزد او رفت و حکم سلطان را

بتوسط کیسه‌ای خود ذوالفقار را برای خسرو فرستاد مشارالیه بعد از دیدن گفت انا لله و انا الیه راجعون
چرا این دیوانه حکم سلطان را اول بمن ننمود تا اطاعت کرده در نزد یاغیان محبوب نشوم اگر خدا بخواهد
تو نیز بقصاص خواهی رسید و سرهای بسیار از تن جدا خواهد شد آنوقت وضو ساخته رو به قبله نشست
و سر خود را بطناب تیغ غضب واگذار کرد خسرو را در همان روز مدفون ساختند و مرتضی اموال او را
ضبط کرده و شصت هزار دوکا و ده هزار قروش با همه مخلفات خسرو به اسلامبول فرستاد که یکماه بعد از قتل
حافظ پاشا وارد اسلامبول گردید مرتضی پاشا در عوض این خدمت بازدواج بیوه حافظ پاشا که خواهر
سلطان بود سرافرازی حاصل کرد و بطرف دیاربکر روانه گردید و ارزنة الروم را بترقاریق سپرد و
قرامانی را که چرکس احمد پاشا بود بدلاور پاشا واگذار فرمود که با رعایا بعدالت راه رفته بار گران بر دوش
آنها نگذاشته بودند تخفیف بدهد و روز بعد از رسیدن سر خسرو باسلامبول لشکریه بتحریک رجب پاشای
صدر اعظم بشورش در آمدند و در عوض خون خسرو سر مصطفی پاشای دفتردار و حسن ینکچری آقاسی و موسی
جوان را که محبوب عزیز سلطان بود بخواستند روز دوم بشدت باریدن برف جمعیت شورشیان را
متفرق ساخت در روز سوم شورشیان از همه حدود ادب و انسانیت تجاوز کرده نه تنها در مطالبه
سرهای مذکور اصرار نمودند بلکه گفتند باید برادرهای سلطان را آورده بما بنمایند تا از حیات آنها اطمینان حاصل نمایند
سلطان خود در برابر یاغیان حاضر شده خواست اطمینان بدهد از اینکه مصطفی و حسن فرار کرده و پنهان شده اند
ابدا با آنها گفت از موسی چه نتیجه آید و چه تقصیر و خیانت از او دیده اید آنها در جواب گفتند شاهزاده‌ها را
بما بنما آنوقت سلطان بایزید و سلیمان و قاسم و ابراهیم در پشت باب سعادت نمودار شدند و بایزید و سلیمان
پیش رفته گفتند چه نتیجه خواهید از اینکه ما بگذارید تا در ظلمت کنج آسوده باشیم آن قدر اسم ما را بعربده بلفظ نیاورید زیرا
ما را بدنام میکنید شما نه از خدا میترسید و نه حرمت پادشاه را نگاه میدارید خدا ما را بی حمایت نگاه داری میکند
شورشیان از برای اطمینان بر حیات شاهزاده‌ها ضامن خواستند مفتی و صدر اعظم ضمانت قبول

سلطان

سلطان را نمودند و شاهزاده‌ها مراجعت کرده داخل سرای گردیدند رجب پاشا بسلطان گفت صلاح دولت در آنست
که موسی را بجانب من بفرستی تا من او را بشورشیان بنمایم و آنها را مطمئن کنم از اینکه هر وقت آن دو نفر
دیگر پیدا شوند نزد من خواهی فرستاد و با این تدبیر هر رشته را از گسسته شدن نجات بدهم مراد سلطان مدت
مدیدی ایستادگی کرده بمفارقت معشوق عزیز خود راضی نشد بالاخره صدر اعظم جان فولادزاده
قاپودان پاشا را با خود متفق ساخت و سلطان راضی گردید بانکه موسی را بصدر اعظم بسپارد و شرایطی خود شان را
ضامن جان موسی ساختند آنوقت صدر اعظم را آه آهی کشید و گفت من او را بدست تو میسپارم اگر موی
از سر او کم شود سرت را خواهم برید روز دیگر شورشیان در مقابل عمارت صدر اعظم جمع شده معشوق
سلطان را مطالبه کردند رجب پاشا بموسی گفت ای فرزند هزار جان چون من و تو نوکرها فدای جان سلطان باد
در هر حال باید دید چه میگویند آنوقت نوکرها را گفت موسی را بیرون کشیده از پله زیر انداختند همینکه
موسی بپایین افتاد هزار ضرب کارد و تیر به بدن او زدند رجب بیرحم از روی تزویر صدا بر آورد
که نزنید و نکشید سر من ضامن جان او چه شد لیکن موقع این حرفها گذشته بود و موسی پاره پاره
شده بود دیگر ینکچری آقاسی را در خانه تابستانی او پیدا کرده بمیدان اسب دوانی بردند و در آنجا به قتلش
رسانیدند با وجود التماسهای که کرده بود پاهای او را بسته از درختی بیاویختند مصطفی پاشای دفتردار را
نیز در یک خانه یافته او را نیز در میدان اسب دوانی کشتند و نعش او را از پای بیاویختند اموال او را
ضبط کرده فقط خانه اش را به پسرش دادند بعد از وقوع قتلهای مزبوره
طغیان شورشیان زیاد شد و خواستند سلطان را از تخت بزیر انداخته یکی از برادران او را
بپادشاهی بردارند لیکن کوچک محمد نوالی ینکچری آقاسی که از رؤسای شورشیان بود از روی صدق و اخلاص
سخت بایستاد و زیر این حرف نرفت و بواسطه اعتبار خود را در نزد سلطان مراد استحکام داد و در روم محمد بیگ نیز
یکی از رؤسای معتبر بود با خود رفیق ساخته در باطن با سلطان پای مراوده را گذاشت

درآنوقت ماه رمضان در رسید و بعادت معهود مردم شهر را مشغول بهمه قسم عیش و نوش گردیدند
و سربازان مرتکب همه نوع تعدیات میشدند از آنجمله شبها صورتهای مهوائی از اشکال شیر و ببر و پلنگ
و شتر وغیره برسر خود کشیده با مشعل و فانوس بحالت مسخره در محلات گردش کرده بدرخانهای مردم میرفتند
و مطالبه وجه مینمودند اگر زیر سید خانه یا مهتابی خانه را آتش میزدند و این مغشوش کاریها هر شب تجدید میشدند
چون عید رمضان رسید سربازها چرخ فلک ساخته مردم را از بزرگ و کوچک بواسطه رقعه نوشتن در آنجا
دعوت مینمودند هرکس نمیرفت باید پول نقد یا ماهوت یا قماش دیگر از برای سربازان بفرستد
و هرکس میرفت واضحست هرچه مقرر شده بود بدهد تسلیم مینمود و از پی کار خود میرفت
چون بعد از عید خواستند مواجب قشون را بپردازند
بجای چندین نفر سرباز که صدراعظم تحریک کرده بود و شوریدن چندین هزار نفر حاضر شدند و در وقت
تقسیم کردن منصب علاوه بر جمعیت بسیاری هجوم آور شدند و اشخاص بسیاری از مطالبه منصب سر تنگی یا ما حاضر گردیدند
هیچکس غیر خود کسی را نمیشناخت و آنها مجلس داشته گوش بحرف کسی نمیداد
درهرحال بعضی از روسای شورشیانرا روبجود آوردند که از آنجمله محمد نوبی بود که بواسطه
خدمت نمایانی و دولتخواهی باطنی بچلبی مرعش شده بود ولیکن روز بروز بر عدد آنها افزوده میشد و عون
شورش اول از میان سپاهیان و ینکچریان بروز کرده بود نزدیک بود که بجمیع طبقات لشکر سرایت کند
چون نعشهای دفتردار و ینکچری آغاسی هنوز از درخت آویخته بود چه چیان خواستند نعش
کیفر صاحبمنصب خودشان را که کشته بودند از پهلوی آنها پایین بیاورند سپاهیان مانع شده گفتند
صاحبمنصب شما ازان شمارا ندرد که از پهلوی این نعشها آویخته شود چه چیان متغیر شده گفتند مگر با انسان متیم و نمیتوانیم
آقای خود را کشته داخل شورشیان ولا و شوریم آنها بخانه سرکرده خودشان صاحب آقا ریخته او را کشته
و داخل شورشیان گردیدند مدت دوماه اهالی پای تخت از طوفان طغیان شورشیان در زلزل

بودند و احدی خیال رفع آن فتنه نمی افتاد و بالاخره سلطان به قوت نفس و جلادت فطری اراده برگشت
مایه اصلی این فتنه و فساد و خرابیهای کلی را که رجب پاشای صدراعظم بود از میان برداشت شرح تحریکات
او را در شورشهای پای تخت و قتل موسی و یاغیگریهای آسیا کوچک تماما بعرض سلطان رسانیده
بود و کشتن موسی و ضامن خواستن مفتی در خصوص شاهزادها در خاطر سلطان بسیار اثر کرده بود و بعلاوه وقتیکه رجب پاشا
سلطان را نزد شورشیان میبرد جهة ازدیاد خوف و هراس سلطان از آنکسی که به قتلگاه میبرند بصور قتلن وا
میداشت ملاحظه این حالتها و بیم عزل از سلطنت و کشته شدن مانند سلطان عثمان همه غیرت و قوت سلطان را
بهیجان آورده و در یکی از روزهای دیوان که رجب بخانه خود رفته بود سلطان یکنفر قاپوچی فرستاده
او را احضار نمود چون رجب داخل در دویم سرای شد خواجه های سیاه درگاه کوچکی باز نمودند که از آنجا او
از رویت و شکل آن خواجه های سیاه هیبت متوحش شد و با پای لنگ خود را تا بدر تالاری که سلطان
در آنجا بود برسانید سلطان از روی غضب با وگفت پیش بیا ای رئیس اینک اعیان صدراعظم خواهی
یکتائی خود را ثابت نماید سلطان فرمود کاف فوضو که در آنوقت از روی شدت غیظ گفته زود سر این
خاین را ببرید چون جلاد حاضر نبود خواجه های سفید سر او را بریدند جماعت شورشیان که همراه رجب بسرای
سلطان آمده بودند چون نعش او را دیدند که به بیرون سرای انداختند همه متفرق و پریشان گشته
ناپیدا گردیدند — همینکه رجب از میان برداشته شد
سلطان مراد باختیار تمام مشغول سلطنت گردید و در حقیقت پادشاهی او از آن روز شروع گردید
مدت ده سال اسم سلطنت با او بود ولیکن رسم آن مادرش و صدراعظم داشتند و غالب اوقات مجبور بود
که مطیع میل یاغیان و شورشیان باشد حال که مرد توانائی شد خواست بقوت بازوی خویش شوکت
الات و ادوات دولتی شود و از برای آزمایش قدم اول خود را در وادی خون آلودی انداخت
و قلبش از عطش انتقام مضطرب و بی آرام بود که از ریختن خونهای خواص و عوام عطش او تسکین نیافت

واز آن وقت مانند ظالمان وجباران مشغول سلطنت وپادشاهی گردید ومحمد پاشای صدر
اعظم جدید از برای اجرای خیالات بی رحمانهٔ او اسباب لایق شایسته بود مشار الیه اصلاً
از اهل البانی و در تحت حمایت قزلر آقا مصطفی واقع بود چون از سرای بیرون رفت منصب میر
آخوری یافت و در این وقت تازه از حکومت مصر آمده بود که محل اطمینان واعتماد سلطان گردید

روز بیست ونهم ماه مه سنه ۱۶۳۲ مطابق سنه ۱۰۴۲

هجری از جملهٔ ایام واجب الاعتنائی است که در ان روز هلال سلطنت مراد چهارم از زیر
ابرهای متراکمهٔ شورش وانقلاب شفاف وبراق بیرون آمد در این روز شغل هائی را که
سپاهیان بزور واجحاف متصرف شده بودند میبایست درمیان جماعت ملازمان تقسیم
شود ونفرات عسکر در میدان اسب دوانی از برای این کار جمع وحاضر شده بودند
که جواب لایحه که صدر اعظم در این خصوص بنظر سلطان رسانیده بود در صدر لایحه بدستخط
شریف سلطان به این مضمون رسید (سپاهیان نباید صاحبان اشغالی شوند
که در عهود هیچ یک از اجداد ما حق تصاحب انها را نداشته اند) ودر همان وقت حکم شد
یک دیوان ایستاده در کوشک سنان منعقد شود صدر اعظم ومفتی ودو نفر قاضیان
بزرگ ورئیس السادات علام افندی وواعظ ایا صوفیه قاضی زاده با سایر علما و
آقایان وسرهنگان ینگچریکان وآقایان شش اسکادرون (دسته) قراولان سواره
تماماً حاضر شدند سلطان در بالای تخت نشست وسایرین همه در برابر او ایستاده بودند
سلطان بتکلم درآمده فرمود (اگر سپاهیان من مطیع وفرمان بردارند چند نفر از قدیمی
های خودشان را وکیل کرده نزد من بفرستند) بعد از آن ینگچریکان را نوکران مطیع ووفا
دار محسوب داشته ایشان را مخاطب بداشت وایهٔ کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

از برای انها شرح وتفسیر نمود ینگچریکان نعره های شادی برکشیده از صداقت واطاعت
خودشان تعهدات نمودند بعد از آن سلطان گفت شما البته این حدیث را شنیده اید که میفرماید
اطاعت بکنید پادشاه خودرا اگرچه یک غلام حبشی باشد پس موقوف کنید حمایت کردن
از یاغیان را تا ما از انهدام انها بتوانیم مرض های دولت را معالجه نمائیم وطوری بکنید که
مانند پدرهای خودتان لایق وشایستهٔ التفات پادشاه بشوید همه ینگچریکان صدا برآوردند
وگفتند مابندگان شرمندهٔ پادشاهیم ویاغیان را حمایت نمیکنیم وهرکس با آقا وخداوند
کار ما ارادت نداشته باشد دشمن ما میباشد فوراً قرآن را آوردند وینگچریکان درین باب
سوگند سخت بخوردند وموافق ادعای انها وقسم انها از ایشان سند گرفته شد انوقت مراد دو کلام سخنی
سپاهیان را که از قدما ومعقولین ایشان بودند مخاطب داشته فرمود (شما سپاهیان
مردمان غریبی میباشید که مشکل است سخنان حق عاقلانه را بتوان بشما فهماند شما چهل هزار نفر هستند
ومیخواهید همه صاحبان شغل ومنصب باشید وحال آنکه ما زیاده بر پانصد منصب نداریم که بدهیم شما
با خواهش های بیجای خودتان دولت را خراب کردید وبا ظلم وستم های خودتان دولت را ضعیف
گردید طعمهٔ شغل وعمل درمیان شما اشخاص بسیار از مردمان هرزهٔ بدعمل داخل کرد که نخواستند سخنان
ونصایح عاقلانهٔ قدیمی های شما را پیروی نمایند انهم رعایا را ستم میکنند ومحصولات اوقاف وبناهای
خیریه را میخورند واسامی خودشان را در یاغیگریهای شوم مشهور ومعروف می سازید) سپاهیان
در جواب عرض کردند ما اسم یاغیگری را بخودمان قبول نمی نمائیم وما دوستان ترا دوست و
دشمنان ترا دشمنیم وما مخالفت وقصد جان پادشاه را نمی پسندیم وتصدیق نمی نمائیم لیکن
در قوهٔ ما نیست که بتوانیم انها را منع کنیم سلطان فرمود شما راست میگوئید ونمیتوانید
بدکاران وهرزه های زیادی را که داخل شما شده اند ممانعت نمائید لیکن

اگر شما در قول خود صادق میباشید آنها را از میان خودتان خارج نمائید و دیگر مطالبه شغل
و عمل ننمائید و مانند برادران خودتان ینگچریان از این قسم تجری نکنید وکلای سپاهیان که خود را محصور
جمع کثیری از ینگچریان دیدند نتوانستند از قسم خوردن اجتناب نمایند بعضی از فتنه انگیزان که در این خیل و کلاشی
بودند میخواستند صدا برآورند آنها را زدند و بسهولت از آن میان دوانیدند و رئیس الامرا با سادات قسم نامه
سپاهیان دریافت نمود بعد از آن مراد روی بقضات کرده دو نفر از قدیمی ترین و پیرترین آنها را که حق خوانند
که یکی از روم ایلی و دیگری از آناطولی بود و فرمود شما از اسناد گرفتن رشوت و خراب کردن رعایا امید هند
جواب چه خواهید گفت ایشان عرض کردند خداوند ما را از ارتکاب این اعمال حفظ و حراست فرماید لیکن ما در امر
عدالت و احقاق حقوق بهیچوجه اختیار و تسلطی نداریم و نمیتوانیم رعایا را از ظلم ظالمان حراست نمائیم اگر در صدد رفع ظلم
سپاهیان و محصلان برمی آمدیم ما را به اخذ رشوت متهم کرده رسوا مینمودند و بدون تحقیق ما را اخراج مینمودند قاضی
روم ایلی گفت چون من میخواستم نگذارم برعایا ظلم وارد بیاورند سپاهیان بمحکمه من هجوم آوردند خانه مرا غارت کردند
سلطان فرمود از این مطلب من نیز اطلاع دارم آن وقت متغیر قاضی آناطولی که اصلا عرب بود با چهره برافروخته
و چشمهای مشتعل شمشیر کشید گفت ای پادشاه من علاج این دردهای بیدرمان را شمشیر میکند سلطان
با همه حاضران از حالت قاضی عرب متعجب شده دلاوران شدند و قاضی زیاده براین حرفی نگفته شمشیر خود را
در غلاف کرد و در همان حال قاضی ها را نیز در خصوص صدق و راستی سند گرفتند بعد از آن سندی نوشتند سلطان
و صدر اعظم و مفتی و وزرا بیرم پاشا و بهادر حسین پاشا و رئیس الامرا مهر کردند که من بعد سپاهیان داخل امور مباشری
و محصلیات و شغل کتابت و نویسندگی ننمایند و نظم مملکت را حفظ کنند و اگر از این تعهدات تخلف بورزند به لعنت
خدا و رسول و ملائکه و مسلمانان گرفتار شوند سه روز بعد از آن سلطان سرتیپان ینگچریان و سپاهیان جعفر آقا
و احمد آقا را احضار نمود و روسای محرکین شورش را از ایشان مطالبه کرد احمد خواست عذری بیاورد فورا گردنش را
بدست میرآخور غضب زدند جعفر چون چنان دید در اطاعت فرمایش سلطان بکوشید روز دیگر وزرا

وعلما

وعلما و قدیمی های ینگچریان در خانه صدر اعظم جمع شدند مفتی گفت در انتظام عمل سپاهیان همه قسم
امتحانات بکار برده شده است و فایده دیده نشده بهتر آن است که این طایفه بکلی از میان برداشته شود
قدمای ینگچریان و سپاهیان در رد این خیال کوشش بسیار کرده متعهد شدند که فرمان سلطان را اطاعت کرده
روسای شورشیان را خارج نمایند راپورت مطلب را بر آنحضرت سلطان فرستادند حکم سختی صادر گردید
که باید سرهای سقا محمد و کرجی رضوان و سایر شورشیان در پیشگاه درب سرای سلطان شوند صدر اعظم
سقا محمد را نزد خود خواست آن جسور با اطمینان حمایت شورشیان در کمال جسارت رفت صدر اعظم
حکم کرد او را گرفتند چون خواست حرف بزند صدر اعظم متغیر شد گفت زود کار را در اطلاق این خوک
فرو کشید فورا سر سقا و جسد علی را از تن جدا کرده به پیشگاه سرای بینداختند جا و عثمان را در [illegible]
یافتند که مشغول خوردن شراب بود او را نیز به قتل رسانیدند میشیجی مصطفی (میوه فروش)
مفقود گردید و صالح افندی فرار کرده بمصر رفت و در عهد سلطان ابراهیم به جزای اعمال خود رسید و [illegible]
و کل عبدی پنهان شدند و پیچاقچی اوغلی محمد بوطن خود ایل بایان فرار کرد قریه او را گرفته از خلق پناه جستند و این طورها
از شرارت اشرار زمانی استخلاص حاصل کردند بسیاری از این طایفه را نیز که نام و نشانی نداشتند بقتل رسانیدند
و عمارات چهل ایلچی را شغل محقر بدتهای جانب راست و چپ باز دادند لیکن در عمل تحصیل مالیات بهیچوجه دخل نمودند و هر نفری
شش قروش اسم انعام تعیین کردند لیکن بعد از مرور اوقات آنها [illegible] نمودند در همان حال مراد چهارم در سال [illegible] پادشاهی خود
که اواسط قرن یازدهم هجری بود توانست با تسلط و اقتدار سلاطین گذشته عثمانی سلطنت و حکمرانی نماید
اگرچه پایه های تخت پادشاهی خود را بطوریکه میخواست استحکام داد لیکن حصار روح آن از خون های گردنکشان
بسیار ساخته شد   یکی از روسای باتسلط و طغیان این وقت والی [illegible] طاغی و یاغی شده بود
که در بغداد [illegible] محاصره شد و سپاهیان را از [illegible] لعنت نمود و بمراجعت مجبور کرد و [illegible]
او و [illegible] رسیدی شهری و شهری آتش ظلم و ستم را برافروخته رعایای بیچاره [illegible] را به سوز و گداز

انداخته بود کیسه‌ای اوصاری مصطفی بک از بزرگان شهر سیدی را بچوب تنبیه نمود بجهة آنکه در آن برزگر
او نخواسته بود باشید و والی آن بیچاره را که خواجه رجب نام داشت از برای تقصیر مزبور
آسپر جریمه نمود و یکی از بیگلربیگیان را که کلاه و لباس رسمی که داشت حکم دار حلق بیاویختند واقعه او بجهة ی
بود که سکران قرامانی از برای وصول مالیات با مرتجی گردید و آن ظالم دو برابر و سه برابر از رعایا
مطالبه کرده وصول نمود اندکی بعد از آن ترک بی ادب عزم کرد که به اسلامبول رفته مطالبه
انعام و جایزه نماید هر قدر رفیق قدیم او روم محمد که در آنجا منتظر رسیدن حکم حکومت مرعش بود
او را از این عزیمت ممانعت نمود فایده نبخشید به اسلامبول رسید اشچی صیاحکم او نه خرابه آورده شده
دو او را گرفته مطالبه اموال خود را نمودند کار بجائی کشید و از دار العداله حکم احقاق حق صادر گردید چون قوه
ادای حقوق مردم را نداشت حکم قتلش را دادند و چون سپاهیان التماس کردند که روز او را نکشند نیمه
شب بزندان او رفته عالمی را از شر آن شریر نجات دادند

در نزدیکی سیدی شهری قریه بود که ان را ده کوی مینامیدند و یکی از یاغیان نامی که
دره بی خلیل نام داشت و ریش خود را در یاغی گری و شرارت سفید کرده بود چون خبر قتل والی را
شنیدند فورا به قرامانی رفت تا اموال او را از دست پسرش هدایت بدر آورد و هدایت باتفاق شاد
انصار و چاوش نور اله و سایر رفقای پدرش فرار کرده نزد روم محمد که در قونیه بود رفتند روم محمد که طرف
التفات بابعالی بود مطلب را به بابعالی راپورت کرده و مستدعی گردید که تقصیرات پدر هدایت را از پسرش
مواخذه ننمایند احمد پاشا حاکم قرامانی بگرفتن و کشتن خلیل مامور شد و مشار الیه با رفقای پدر هدایت که شاد انصار
و غیره بودند در جنگ بود یکی از مورخین عثمانی که این وقایع را نوشته است میگوید در سیدی شهر بدیدن
عموی خود رفته بود دید شخصی بالای مناره فریاد [شهر رفته فریاد میکند] خلیل آقا با قواق و شاه انصار جنگ دارد هر کس بخواهد برود
تماشا کند برود و باید زنش از او مفارقت کند مورخ از عم خود پرسید این حکم در کدام شریعت صادر شده است

عمش جواب داد

عمش جواب داد که برو از خلیل بپرس مورخ بیچاره فورا از آنجا فرار کرده بقونیه رفت و عمش بعد از چند روز
خلیل گردید در همان شب احمد پاشا داخل شهر شده خانه خلیل را محاصره کرده و او را دستگیر کرده باغیان
گردید چهار شقه اش کردند و شقه های او را بچهار سوق بازار در آویختند احمد پاشا بیوه او را زنی
گرفته اموال فراوان او را ضبط نمود

همه این یاغیان و شورشیان را که مذکور داشتیم جمیعا از طوایف سپاهی و خربندگان و امثال اینها بودند
لیکن یکنفر یاغی پاشا نیکه سپاهیان نیز از او اندیشه داشتند الیاس پاشای وزیر بود مشار
الیه در ایام صدارت حافظ پاشا خدمات بزرگ کرده بود چون خسرو پاشا صدر اعظم شد بواسطه
سابقه دشمنی که با او داشت بخیال اتلاف او افتاد مشار الیه خود را بولایت برگام و قراری کشیده
با عانت جماعت لوند و صاریجه در کوه ادا جای خود را مستحکم نمود و در وقتی که سپاهیان و
سایر لشکریان اسلامبول را قرین خطر و تشویش کرده بودند الیاس پاشا را که صولاق اوغلی
لقب داشت بجهة احتیاط شان وزارت دادند بعد از آن وزیر مزبور دو نفر از کاپیتانهای
خود را که قرا محمود و صاری عثمان مینامیدند با جمعی از جماعات لوند و صاریجه مامور تسخیر
جزیره مدللو نمود اهالی جزیره در مقام دفاع بر آمدند و کاپیتانهای او را گرفته پاره پاره کردند
بعد از آن الیاس پاشا سنجاق بک ماینسه بچاقچی ابراهیم را محاصره نمود و شهر را گرفته مدت
سه روز بغارت و خرابی پرداخت و از آن وقت الیاس خود را یکی از جهانگیرها شمرده همیشه
شاهنامه و تاریخ تیمور را خوانده و ترجمه مینمود و اولیای دولت بجهة اینکه او را از کوه و قلاع محکمه
پائین آورده بصحرا در آورند حکومت دمشق را باو دادند مشار الیه خود نرفته یوسف نام نوکر
خود را بطور نایب الحکومه بدمشق فرستاد چون چنان کرد کوچوک احمد پاشای وزیر با حکمران
قرامانی چرکس دلاور پاشا بر سر او مامور شدند الیاس پاشا اموال و اسباب نفیسه خود را

بقلعه برکام فرستاد و فرماندهی انجارا به یکی از آقایان خود لاچین نام سپرد و خود در
صحرای آلاشهر با پاشایان جنگ کرده مغلوب گردید و با هواخواهان صدتفنگی که داشت خود را
بقلعه برکام انداخت پاشایان چون دیدند گرفتن قلعه بزور امکان ندارد با الیاس از در سازش
درآمدند و شربت الآت و مبردات از برای او فرستاده شرح حال را بخدمت سلطان عرض
کردند امان نامهٔ کاملی بخط شریف سلطان از برای الیاس آوردند و پاشایان هر دو ضامن
جان و مال الیاس گردیدند تا از قلعه بیرون آمد و لایاتی را که گرفته بود رد کرد و جمع کثیری
از شورشیان فراری بدست چرکس احمد پاشا افتاده بقتل رسیدند و کوچک احمد پاشا
با الیاس پاشا باسلامبول رفتند و دلاور پاشا بقرامانی مراجعت نمود وقتی که کوچک
احمد پاشا با الیاس در قصر استاوروس که در ساحل شرقی بوغاز واقع است بخدمت
سلطان رسیدند رو بالیاس کرده گفت چرا حکومت دمشق بتو دادم به انجا نرفتی
الیاس عرض کرد ناخوش بودم و نمی توانستم بروم سلطان گفت ای بی حیا
پس چرا در وقت گرفتن و خراب کردن مانیسه که محل اقامت اجداد من بود ناخوش نبودی
سر این کافر را ببرید فورا بوستانجیها او را گرفتند و سرش را بریدند کوچک احمد پاشا را از دیدن
این حالت لرزه براندام افتاد زیرا که در حق رعایا ظلم کرده بود و میدانست که از دست او شکایتها
بعد از اندکی سکوت سلطان کوچک احمد را مخاطب ساخته گفت ای کافر از دست تو شکایت نامه‌ها
بمن رسید چرا رعایا ستم کردی کوچک احمد بعد از ادای دعا و ثنا گفت من رعایا ستم کردم
لیکن هرچه گرفتم صرف قشون نمودم و علاوه هشت هزار قروش قرض کرده به لشکر دادم
اگر چنین نمیکردم لشکرها متفرق می‌شدند حال اگر پادشاه من مراعی کشد یا ببخشد البته مختار است
بعد از آن سلطان بعضی فرمایشها و سفارشش در لازم بودن رعایت رعایا و رفع ظلم

کردن از انها نمود و بعد او را به خفتان التفات مخلع ساخت و در ازای خدمتی که کرده بود
حکومت دمشق را به او بداد و کیایی خسرو پاشا حاجی عوض سلیمان اقا حاکم قسطمونی شد والاو
پاشا به حکمرانی سیواس رفت چرکس احمد پاشا و نقی پاشا حاکم حلب و قرامان شدند

در ایالات افلاق و بغدان نیز بعد از خونریزی بسیار تغییر و تبدیل حکومتی
رو بداد عبازه یاغی معروف آسیا که بحکومت بوسنی رفته بود حکمران اوکساکو شد و از بعضی افلاق
کریا شیو لیس را بانام داشت بضدیت رادول پسر الیاس که از جانب دولت
والی افلاق شده بود حمایت مینمود طرفین بجنگ و جدال برخواستند رادول مغلوب شده
فرار کرد و از افلاق بیرون رفت و حکومت بامضای اولیای دولت به بریس آرابا
تعلق گرفت و در بغدان میرون برناوسکی لهستانی الاصل که سه سال قبل از این به تخت
والی گری بغدان نشسته بود حال باز باین هوس افتاده از برای اخراج کردن والی انجا
باسلامبول رفت و سرش بزیر شمشیر جلاد افتاد

در پای تخت و ولایات شمشیر و طناب از برای یاغیان و شورشیان
علی الاتصال در کار بودند چرکس علی که یکی از رؤسای سپاهیان بود در میدان اسب دوانی
از حلق او آویخته شد و دفتردار جدید نقده‌ای مصطفی را که بسیار ظالم و بیرحم و بی مروت بود
یک روز وقت صبح در برابر نانواخانه سلطان مرده یافتند محمود اوغلی که یکی از شرکای
قتل حافظ پاشا بود خفه کرده نعش او را بدریا انداختند و محمود بلکچی باشی آغاسی در میان
دستجات خود بهر کس گمان فضولی و شرارت میرفت او را از میان برمیداشت
خوف و هراس او بقدری در دلهای بلکچی باشی اثر کرده بود که هر وقت یکی از ایشان های
خود را احضار مینمود اول شهادتین گفته اداب کشته شدن بجا می آورد بعد از آن نزد او

هر روز در وقت طلوع آفتاب نعشهای بسیار از سپاهیان و ینگچریان در روی امواج دجله
دیده می شد که از هر طرف حرکت میکردند معلوم شد که شب انها را کشته و بدریا انداخته
بودند یاغیان و شورشیان از غیرت و شهادت شخصی سلطان مراد حال و آتیه را دانستند
و سلطان همیشه با اسلحه کامل و سواران رشید صدیق بدون و آهمه در شهر حرکت میکرد و در هر جا
جمعیت زیادی از سپاهیان میدید اسب بمیان ایشان تاخته همه را متفرق مینمود در میدان
اسب دوانی در مشق جرید و تیر و کمان هنرنمائی میکرد و در این کارها خیلی مهارت داشت
و هر یک از سربازان که هنر خود را بروز میدادند مورد انعام و احسان میشدند

کوسه علی و فریدون افندی که از جمله روسای معتبر شورشیان بودند بجزای
اعمال خود رسیدند کوچک احمد حکمران دمشق مامور بود که آتش طغیان دروزها را در لبنان
منطفی سازد و مشار الیه تنگه های شام را از وجود یاغیان معروف پاک و مصفا نمود در الاوده
درویش چاپلیق را کشتند در حوالی قیصریه روسای یاغی ترکمان طایفه یوپنی اینجه بیلی
(کردن باریک) حاجی با پسرش عمر را به تذویر و حیله از قلعه که در کوه ابرجیس داشتند
بیرون آورده بقتل رسانیدند و سر با عمری قراحصار را باسلامبول فرستادند
به قتل رسانیدن روم محمد که سابقا اسم او را مذکور داشتیم و بواسطه خیانت بآقای
خود بحکومت مرعش رسیده باین سهولت دست نداد مشار الیه در انطاکیه ساکن بود
و قیله دلی یوسف پاشا رئیس دیگر یاغیان بحکومت دمشق میرفت روم محمد او را به انعام
فرستاد که نزدیک او نیاید زیرا که احتمال دارد طوایف او ندانسته از پی جدال و نزاع برخواسته
اغتشاش کاری نمایند یوسف پاشا قبول کرده کوچک احمد پاشا را نیز از مطلب مطلع ساخت
مشار الیه به باب عالی اطلاع داد و عرض کرد اگر میل بگرفتن روم محمد دارند علی بک بحثنی را

که به

که به پیطار را و علی معروف است مامور گرفتن و کشتن او نمایند علی بک مامور انجام این کار شد
چون علی بک خواست بآن طرف برود روم محمد او را از آمدن به نزد او منع نمود علی بک
دو نفر پیش او فرستاده اطلاع داد که بطرف بحثنی میخواهد برود روم محمد فرستادهای
او را بکشت و انطاکیه را مستحکم کرده در آنجا متحصن گردید علی بک او را محاصره
کرد و انطاکیه را بیورش گرفته روم محمد را با همه یاغیان و شورشیان که در نزد او
جمع شده بودند بقتل رسانید در عوض این خدمت حکومت مرعش را که بحاکم شهر بود
باو دادند و دلی یوسف پاشا که جوان زیبای رشیدی بود بواسطه ظلم و ستمهای تازه
و بستگی های قدیم که به خسرو پاشا داشت شب بحضور سلطان احضار شده بقتل رسید

در اواقاتیکه سیاستهای مذکوره وقوع می یافت جنگهای داخله در یمن و حجاز
اسباب خرابی و اغتشاش ولایت شده بود آدینه پاشا در مخا محصور امام زیدیه بود
و شریف قاسم پسر شریف محمد را اعراب گذاشته از پی کار خود رفته بودند و احمد پاشا که شریف
احمد را در مکه برقرار کرده بود بدستیاری بیرام پاشا بیگلربیگی مصر بقتل رسید بعد از آن
بیگلربیگی جدید یمن قانصو پاشا شریف احمد را کشته شریف سابق را بجای او نشانده بود
مشار الیه پس از قتل آدینه پاشا بطرف زبید رفت عسکر عثمانی در تحت فرمان
قانصو پاشا با لشکر یمن در صحرای جانان با ایشان بجنگ در آمدند صد هزار عرب در زیر اسلحه حاضر شده بودند
فرمانده جانب راست آنها سنبل نام غلام سیاهی بود و سرداری جانب چپ بعهده
حسن و حسین برادران امام مرجوع بود و امام بشخصه در مرکز توقف داشت قانصو
پاشا کتخدای خود یوسف را در جانب راست و ادریس آقا را با پسر و پایان اسلام
بول در جانب چپ وا داشته خود در قلب لشکر بایستاد و عثمانیان شکست خوردند

یوسف کهیا فرار کرده به رشید رفت قانصو پاشا چون دانست که کهیای مشار الیه میخواهد
اورا ازاله نموده بجایش بنشیند یکنفر فدائی را به رشید فرستاد تا کار کهیا را بضرب
خنجر بسازد بعد از آن هواخواهان کهیای مقتول پاشا را در رشید احاطه کرده ولی
پاشا را با منشی که محرک قتل کهیا شده بود مطالبه کردند تا انتقام بکشند
پاشا مجبور شده ایشان را تسلیم نمود لکن بی سر و پایان اسلامبول آنها را
بزیر حمایت خود گرفته نداوند و بعدها بزور انعام و التفات شورشیان را ساکت
کرده از صرافتی که داشتند در انداختند چون ادریس آقا بمرد کور محمد را بجای او سرکرده
دسته های سپهق سرخ نمودند مشار الیه با سواره و پیاده که داشت بر سر اعراب طایفه
سرانق رفت و ایشان را با طوایف دیگر از اعراب مغلوب ساخته رشید
و تعش را متصرف گردید لکن قانصو نتوانست صنعا را مسخر نماید مدت سه سال بود
که لشکر عثمانی علی الاتصال در جنگ بودند و از طالبان منصب سپاهی (ملازم) که از اسلام
بول آمده بودند زیاده بر هفتصد نفر باقی نمانده بود و چون از عهده اداء حقوق آنها
نمی توانستند بر آیند قانصو همه را باسلامبول فرستاد تا در آنجا مطالبه نمایند

کور محمد به جده رفت و اهالی مکه را تهدید نمود شریف سعید با بیست الی سی هزار
کس بمقابله او رفت و حکم کرد چاه های آب را از جده تا بمکه انباشتند به لشکر کور
محمد از بی آبی صدمه زیاد وارد آمد بالاخره چون در مقام جنگ و جدال بر آمدند انبار باروط
بواسطه بی نظامی و عدم تجربه اعراب آتش گرفت و شریف محسن که بمنزله روح قشون
مکه بود در آن حادثه بمرد و شریف سعید بطرف صحرا فرار نمود کور محمد داخل مکه شده خانه
های خلق را بچاپید بعد از آن احرام بسته هفت بار خانه خدا را طواف نمود و بجای سعید

که فرار کرده بود شریف سابق را از برای سیم بار بمسند شریفی مکه نشاند کور محمد چون
میدانست که در اسلامبول از بابت مغشوش کاریهای که از او مؤاخذه خواهند کرد لهذا
راه پای تخت را گذاشته بطرف بصره روانه گردید لکن همه تابعین او در این راه
با او مرافقت نکردند و سیصد نفر از سواران جنگی او در تحت فرمان مصطفی بک
عزیمت رفتن باسلامبول را نمودند

از شنیدن اخبار اغتشاش مکه خلیل پاشا حکمران مصر خواجه قاسم بک را
با بعضی از لشکرها مامور مکه نمود تا سعید را دوباره در منصب شریفی برقرار نماید
قاسم بک که مرد رشید با تجربه بود نخواست با مصطفی بک و سیصد سوار جنگی او
از در جنگ و جدال در آید لهذا بتوسط ابراهیم بک امیر الحاج با او سازش کرده
یک خفتان فحش را با خلعت داد و مشار الیه با سواران خود از راه شام باسلامبول
رفت و سعید بمکه مراجعت کرده بر مسند شرافت جلوس نمود کور محمد را جماعتی
از اعراب که بر او تفوق داشتند تعاقب کردند و او خود را به قلعه تورب که
در وادی العباس واقع است در انداخت ششصد نفر دیگر از همراهان او در آن
وادی او را گذاشته بطرف اسلامبول رفتند کور محمد لابد مانده از قلعه بیرون آمد
و خواست خود را به بصره برساند لکن لشکر اعراب بر او ظفر یافته خودش را با
بعضی از همراهانش گرفته بمکه بردند هواخواهان او را کشتند و خودش در زیر شکنجه
جان بقابض ارواح سپرد و نعش او را به یکی از مزبله های مکه در انداختند مصطفی
بک که با بعضی از لشکر کور محمد به اسلامبول میرفت در شام خدمات بزرگ به زوار بیت الله
کرد و شر اعراب بادیه را از ایشان دفع نمود لشکریان او در عوض ظلم های یمن و مکه در

خلط زور و نجابت دادن ایشان از شر اعدا بسبب لازمه غیرت و شجاعت را بکار برده
از جان و دل کوشیدند و سنجاق کاسیمونی را در ازاء این خدمت به مصطفی بیک دادند
لکن سایر لشکریان که از گرد محمد جدا شده به اسلامبول رسیدند موافق وعده که در وقت
مأموریت بآنها داده شده بود خواستند داخل طایفه سپاهی بشوند محمد پاشای
صدر اعظم همه آنها را از حضور خود بدر کشید چون آنکه خواسته باشد اصرار ایشان
کوشش بیهوده در این بین ها قاضی پاشا باسلامبول مراجعت نموده تمام مکنتش مصروف زینت گردید
در اسلامبول بعد از انقضای جشن مولود یکنفر شاهزاده و بعثت نفر ...

خانم یانقون عظیمی روی داد که تا آنوقت نظیر آن دیده نشده بود آتش بواسطه
بی احتیاطی کشتی سازها از میان بندر روزکرده به قایق هائیکه در خط ساحل توقف
داشتند درگرفت از آنجا به آقاج قاپو سرایت کرده بیازار مصطفی پاشا در آمد و عمارات
عالیه حمزه پاشا دیگی پاشا و عاشق پاشا و چشمی افندی را احاطه نمود و از آنجا
به سه شعبه منشعب گردیده یک شعبه بطرف مسجد سلطان سلیم رفت و شعبه از امتداد
ساحل دریا بطرف مسجد اسکوپ لو و دروازه اون (ارگو) قاپو روانه گردید و عمارت قور
شونجی زاده را خراب و خاکستر ساخت شعبه سیم بطرف مسجد سلطان محمد حرکت
کرده خانه ها و عمارات قرامانی بزرگ و کوچک را از دو طرف مشتعل ساخت و بازار
سراجان را تا صاری قور سوخت وقتی سلطان با وزرا و بوستانچیان در برابر مسجد
سلیم به اطفای آتش مشغول بودند در پشت سر ایشان سربازخانه های قدیم و جدید بیکارگان
و مسجد مرکزی آتش گرفت بالجمله طول خط خرابی یانقون از بندر گرفته تا به ملا قرانی
کشیده شده بود که شامل بر ثلث طول شهر میباشد و عرض خط یانقون از دروازه

فنر (یعنی فانوس) تا به عمارات باقی پاشا و لطفی پاشا و قهرشاه خوبان و میدان
اسب فروشان و حوالی انبار آرد کشیده شده بود در تمام این وسعت عظیمه فقط دو باب
خانه محفوظ ماند و بیست هزار باب غریق دریای حریق گردیدند
این حادثه بزرگ مردم را بقدری رنجانده بود که در قهوه خانه ها نشسته بطور وضوح اظهار
رنجش مینمودند آنوقت حکم شد قهوه خانه ها را ببندند و در این باب بسیار سخت
گرفتند سابق بر این در ایام سلطان مراد ثالث دو مرتبه اول حکم بستن قهوه خانه
ها صادر شد لکن زیاده بر چند روزی طول نکشید لکن در این نوبت تمام باقی ایام سلطنت
سلطان مراد چهارم و عهد جانشین او سلطان ابراهیم قهوه خانه ها بسته ماندند
تا در عهد سلطان محمد رابع اذن بازکردن دادند بعد از بستن قهوه خانه ها استعمال
توتون و تنباکو را نیز قدغن کردند و مرتکب استعمال آن را بقتل میرسانیدند اگرچه یانقون
و حریق را بهانه منع این کار قرار داده بودند لکن در حقیقه از برای جمع نشدن مردمان
بیکار و عدم مذاکره مطالب امور دولتی بود اگرچه بواسطه این سختگیری
زبان هجوگویان و مذمت کنندگان آرام نمیگرفت لکن شمشیر کشا
شتکان سلطان مراد نیز از کشتن مرتکبین اعمال ممنوعه اهمال و تغافل نمی ورزید
در همه شب ها سلطان به گردش میرفت اگر به کسی برمیخورد که در جوف تاریکی چپق
یا قهوه در دهن داشت فوراً بقتل میرسانید چون مذکور شد که در اورته
یک قهوه خانه باز کرده اند بوستانجی باشی مأمور شده بآنجا رفت قهوه خانه
را خراب کرد و صاحب آنرا از حلق بیاویخت بسیاری از دوست داران قهوه و تنباکو
جان شیرین را در بهای این متاع تلخ سودا نمودند در اوقات روز نیز سلطان

به لباس تبدیل در میان شهر و محلات خارج گردش میکرد هر کجا جمعیتی میدید
با حضور خود آنها را متفرق می ساخت

در طرف ایران مرتضی پاشا حاکم دیاربکر استحکامات قلعهٔ موصل را
با تمام رسانیده بود لهذا حکومت وان بموسی پاشا سکبان باشی
به اتفاق سکبان باشی مزبور داده شد مرتضی پاشا لشکرها را در حوالی ماردین جمع نمود
و ایرانیان طهمورث خان را از گرجستان بدوانیدند دولت ایران در این وقت
بواسطهٔ اغتشاشات داخله بسیار ضعیف و پریشان شده بود امام قلیخان
حاکم شیراز را از کنیزی که بیست سال قبل از این شاه عباس بزرگ باو بخشیده
بود پسری متولد شد چون بشاه بسیار شباهت داشت اسم او را عباس گذاشتند
و بعضی پسر شاه میدانستند در این وقت امام قلیخان را با آن پسر و بیست و
سه پسر دیگر بقتل رسانیدند و خان گیلان را که در زیر زنجیر سلطان محمد باشد
مرده بود دو برادر او جانشین شدند یکی را غریب شاه و دیگری را عادل شاه
مینامیدند و سابق بر این بحکم شاه صفی اعصاب بازوهای چهارصد نفر از تیراندازان
هر گیلان را بریده بودند به بهانه آنکه اگر ده نفر آنها در پناه درختی بایستند از
عهدهٔ ده هزار نفر میتوانند برآیند ارسلان شاه حاکم گیلان در آن اوقات یک نفر درویش را
حلق آویز کرده شهرت داد که عادل شاه بوده است و لشکر ایران هم در آن اوان
بطرف وان در حرکت آمدند مهر پاشای صدر اعظم را سلطان با عجله تمام مقام
بلند آنها مامور نمود و قاپودان پاشا جان فولادزاده مامور اردوی روم ایلی شده
جعفر پاشا بجای او رفت و عمر افندی را دفتردار کردند

در اواسط

در اواسط ماه مه سنه ۱۶۳۳ مطابق سنه ۱۰۴۳ هجری محمد پاشای صدر اعظم حرکت
کرده به اسکوتاری رفت و در قواق حاکم شیروان که از خوانین ایران بود از درگاه شاه رو
گردان شده با دویست سوار فراراً باردوی صدر اعظم ملحق گردید در ابتدا سنجاق
قنقری را باو دادند بعد از آن علائیه را بمشار الیه واگذار کردند در ملذب سلطان
مجدداً لشکر را سان دید و وزرا را بجهة آنکه سرباز کم آورده بودند و مزدهات
آنها را بطور دلخواه سلطان آماده نکرده بودند مغضوب کرد و بوستانچی باشی بامر
آنها را در میان یک کشتی جمع نموده اموال آنها را ضبط نمود و خودشان را بولایا
تیکه مقرر شده بود تبعید نمود

نشانچی محمد پاشا بزیارت مکه رفت و سمین محمد پاشا بجزیرهٔ رودس
فرستاده شد مصطفی پاشا را سنجاق بک سلفک کردند و به یوسف پاشا
سنجاق کلیس را دادند حسین پاشای خوش نویس حاکم بوسنی شد خبر کشتن
لشکرهای ایران مایهٔ خوشنودی عسکر عثمانی گردید سلطان لشکرها را از نیکومیدی
گذرانده بقازیق لو رسانید و در آنجا از برای حفظ نظم قشون سفارشهای سخت
به صدر اعظم نموده بطرف اسلامبول مراجعت نمود و صدر اعظم در هفدهم [illegible]
وارد حلب گردید نقی پاشا بیگلربیگی [illegible] او را استقبال کرده بود بعد از
چند روز که در حلب توقف کرده بود برحسب امر سلطان نقی پاشای بیگلربیگی
را بهانه آنکه در دفع یاغیان سستی ورزیده بود بقتل رسانیدند و سر آن نوکر
سر را به اسلامبول فرستادند و حکومت به سلحدار احمد پاشا واگذار گردید و
مشار الیه در همان اوان از ضمانت سرای خارج شده داخل خدمات دولتی شده بود

و حکومت دیاربکر را به بیکلربیکی اناطولی علیار محمد پاشا دادند و مرتضی پاشا حاکم
سابق آنجا برحسب امر سلطان به اسلامبول رفت

در این وقت سلطان با اتفاق قاپودان پاشا جعفر و کرجی محمد پاشای وزیر
و حسین پاشای میراخور و قاپوچی باشی حسین آقا پسر ناصح پاشا صدراعظم سابق از راه
نیکومدی به بورسا رفت و در نیکومدی از قاضی آنجا کومیش زاده بواسطه تعمیرات برج
و باره شهر و عمارات دیوانی اظهار رضامندی کرده دستخط شریفی بدست او (?)
داده بود که هرگز از منصب قضاوت معزولش ننماید چون از نیکومدی بیرون رفته
بطرف ازنیس روانه گردید و راه‌ها را خراب و مغشوش یافت قاپوچی باشی را مامور کرد
که به نیکومدی رفته قاضی مشارالیه را از حلق بیاویزد قاضی هرچند خط شریف سلطان
را ابراز کرده فایده نبخشید و در وقت آویخته شدن فریاد برآورد ای مسلمانان
همه شاهد باشید که مرا بی‌گناه می‌کشند مدت سه روز نعش آن بیچاره با مندیل
و لباس قضاوت از دروازه شهر آویخته بود بعد از سه روز نعش او را فرود آورده
به آداب تغسیل و تکفین و تدفین پرداختند مراد با تشریفات بزرگ وارد بورسا
شده بزیارت قبور اجداد خود رفت و عمارات امیرسلطان و حمام‌های گرم معدنی را
تماشا کرد در ایام توقف بورسا یکی از تجار متمول را دشمنان او تهمت رباخوردن
زدند و باین واسطه مورد سیاست سلطانی گردید

خبر قتل قاضی نیکومدی در اسلامبول علما را بشدت تمام مضطرب ساخته بنای
گفتگوی بسیار گردید اخی زاده مفتی رقعه بسلطان والده نوشته خواهش کرد که به پسر
خود اظهار بدارد که این نوع حرکات اسباب نفرین و بد دعائی علما خواهد شد

لذا

که در زمان ابراز رنجش قلوب اسباب خوف و هراس خواهد شد از بدبختی
مفتی در مهمانی که رئیس الکتاب داده بود صحبتی از واقعه حزن‌انگیز قاضی نیکومدی
بمیان آمد خوش آمدگویان و افترابندان فورا بسلطان والده خبر دادند که
مفتی در مجلس مهمانی از تغییر دادن سلطان گفتگو میکرد سلطان والده به پسر خود
نوشت ای ارسلان من در پای تخت صحبت تغییر دادن پادشاه در میان است خودت
را زود برسان و رقعه مفتی را به کاغذ خود ملحق کرده از برای سلطان فرستاد و کاغذ والده
در شکارگاه بسلطان داده شد و سلطان بعد از خواندن کاغذ بدون اینکه با کسی
سخنی بگوید یا بشهر مراجعت نماید فورا با چند نفر بوستانچی بطرف اسلامبول
روانه گردید و به یک تاختن بصابانلو (?) رسید و چند ساعتی در آنجا استراحت نمود چون در
آنجا کشتی یافت نمی‌شد روز دیگر در قاطرلو با وجود طوفان شدید در میان سفینه در
آمد و بدون اندیشه خود را به ژبیز (?) رسانید و عصر روز سیم وارد عمارت اسکوداری
گردید و فورا بوستانچی باشی را به اسلامبول فرستاد تا مفتی را با پسرش در کشتی نشانده
بجزیره قبرس فرستاد و این عمل در همان شب به انجام رسید یحیی افندی
از برای سیم بار شیخ الاسلام و مفتی شد و قراچلبی زاده عبدالله افندی
را قاضی اسلامبول کردند روز دیگر سلطان بوستانچی باشی را از دنبال مفتی و پسرش
مامور کرده حکم فرمود که اگر از حدود و خاک پای تخت گذشته باشند کاری نداشته
باشد و الا هر دو را بقتل برساند پسر از خوش بختی داخل دریای بزرگ شده از حدود
معهوده گذشته بود لیکن اخی زاده را بخت بد دامن‌گیر شده باد مخالف
کشتی او را از ساحل استفانا نگذاشت بگذرد و بوستانچی باشی در

انجا به اخی زاده رسیده او را در میان عراده گاه به نشانده و بقریه کالا بزیا واقعه
در ساحل دریا برد و در خانه یکی از ینکچریگان به قتلش رسانیده و در میان ریگ ها
دفنش نمود و قبر که اخی زاده در اسلامبول از برای خود ساخته بود خالی بماند
از آغاز انعقاد دولت عثمانی تاکنون این اول بار است که سلاطین آن سلسله ا
قدام بقتل پیشوای دین و شخص اول شریعت کرده اند و بعد از قتل سلطان
عثمان کشتن اخی زاده بیگناه لکهٔ بزرگی است که دامن دولت عثمانی را ملوث کرده است

در اوایل رجب ینکچریگان در حلب به بهانه تأخیر آجیر وسط بقردش
بشوریدند و آقا و کهیا و لشکرنویس خود را نخواستند و اطراف خانه آقا را احاطه
کرده فریاد برآوردند که ما تو را نمی خواهیم آقا نیز پنجره را باز کرده گفت من هم شما را نمیخواهم
و چند عدد تیر میان آنها انداخت شورشیان نزد صدر اعظم رفتند صدر اعظم
خیلی سعی کرد که ایشان را بسخنان ملایم ساکت نماید ممکن نشد و ایشان فریاد برآوردند
که ما تو را نیز نمیخواهیم صدر اعظم مجبور شده آقای سپاهیان را بینکچریک آقاسی و
سکبان باشی را کهیای ایشان نامید شورشیان از این تغییر و تبدیل چندان
خوشنود نشده سرهای معزولین را مطالبه کردند صدر اعظم گفت آنها فرار
کرده اند شورشیان صدر اعظم را سنگباران کردند و نوکرهای صدارت در مقام
حمایت برآمده با شورشیان در آویختند و پنجاه نفر از ایشان را بخاک هلاکت درانداختند
و شورشیان را از پیش برداشتند ینکچریگانیکه آرام مانده و داخل شورشیان نشده بودند
وکلای خود را نزد صدر اعظم فرستاده اظهار بیگناهی کردند و قسم خوردند که هیچوقت مداخله
و مشارکت در این نوع اغتشاشات نخواهند نمود صدر اعظم اموال سه نفر

دلر

صاحب منصبان فراری را ضبط نموده فایده سیاست آنها را به باب عالی اظهار داشت
بخصوص ینکچریک آقاسی محمد را که اگرچه در انهدام دشمنان داخله دولت اهتمامات
کامله بعمل آورده بود لیکن بسیاری از اشخاص بیگناه نیز در دست او بقتل رسیده
بودند از آن جمله اُوزُنتا چاوش بود که در همان روزها بدست او کشته گردید
سلطان که از این نوع تادیبات خوشوقت میشد فوراً قپوچی باشی را
مامور اجرا نمود تا گوسته محمد ینکچریک آقاسی را در هر جا بیابد بقتل برساند و آقای
مزبور چون گرفتار شد التماس کرد تا او را زنده بحضور سلطان بردند همین که خدمات
خود را در انهدام شورشیان اظهار داشته التماس کرد که از قتل او بگذرند زیرا که
از قتل او مردم مأیوس شده بعد از این در خدمات دولت سعی و کوشش نخواهند
نمود سلطان بغضب درآمده گفت ای بدنام بیغیرت تو همیشه دریای شورش را
طوفانی کرده به تلاطم درمی آوردی و حالا میخواهی در بالای آن موجها مانند روغن
از هر طرف حرکت نمائی زود گردن او را بزنید فوراً میران غضب سر او
را از تن جدا کردند و کهیا مصطفی نیز در ساماتو بدست آمده سیاست شد
و سر او را باسلامبول بردند لیکن لشکرنویس در این نوبت از چنگ مرگ نجات
یافت و کهیای خسرو پاشا حاجی عیوض (عوض) سلیمان که در عهد صدارت
خسرو یکی از محرکین شورش بود بزیر شمشیر جلاد افتاد و در اسلامبول صاری
مصطفی را که یکی از کشندگان حافظ پاشا بود گرفته بکشتند بسیاری از سربازها
نیز که در ایام شورش و انقلاب خودنمائی ها کرده بودند بقتل رسیدند رئیس
سادات علام افندی که مفتی را اغوا کرده بود به مکه تبعید شد و در ینبوع

وفات کرد سید محمد طبیب غلطه که چندی مغضوب بود از غضب در آمده
مورد التفات گردید خوشحالی سلطان از بابت تولد یک نفر شهزاده چندان
طولی نکشید زیرا که آن طفل نورسیده بعد از چند روز وفات کرد

در نوزدهم ماه ژانویه کوچک احمد پاشا حکمران دمشق در حلب خدمت
صدر اعظم رسیده مأمور جنگ فخرالدین معن اوغلی حکمران لبنان و والی
طوایف دروز گردید که مدت سی سال میشد که یاغی شده بود و مشار الیه بعد
از واقعهٔ جان فولاد و گرفتاری او با دوک بزرگ توسکان متفق شد و خود نیز به
شهر فلورانس رفته مراتب اتفاق و اتحاد را استحکام داد و رسوم و آداب
فرنگیان را آموخته به طرز و طور آنها زندگی میکرد و بعد از آن چون دولت گرفتار
جنگ ایران و مبتلای شورش و طغیان لشکریان گردید فخرالدین فرصت یافته
کارهای خود را در صحرای بعلبک و کوه های لبنان قوی و مستحکم گردانید
پسر خود علی را بجانشینی خود معین کرد و خودش همیشه در قلعه دیر القمر توقف
داشت وقتیکه خسرو پاشا سپاهیان را از برای قشلامیشی به اراضی شام
فرستاده بود فخرالدین بر آنها تاخته اغلب ایشان را از دم شمشیر گذرانید
باعث تحریک خشم و غیظ سلطان مراد شده بود لهذا قاپودان پاشا با چهل
فروند کشتی به اتفاق حاکم دمشق مأمور دفع فتنهٔ فخرالدین گردیدند کوچک احمد
پاشا در ابتدا کهیا ابراهیم را با بعضی از لشکرها از پیش روانه داشت مشار الیه مغلوب
شده گرفتار گردید بعد از آن کوچک احمد امیر الحاج فرخ اوغلی را سردار کرده
به جنگ فرستاد و امیر علی پسر فخرالدین با ده هزار تفنگچی به مقابله او رفت بعد از

بعوا

بعد از ستیز و آویز اعراب روی بگریز نهادند و امیر علی از زخم دار شده
از اسب بیفتاد و ولی حسین ینکچری کیخیای دمشق او را گرفته سر از تنش جدا
نمود در عوض این خدمت صد دوکا نقد و صد راس میش ها فرماندهی طرابلس شام
او عنایت شد که تا عمر دارد در آن حکمرانی برقرار باشد فخرالدین بعد از حدوث این
حادثه فرار کرده با خزاین و دفاینی که داشت خود را به کمرهای سخت شوف کشید
و احمد پاشا او را محاصره نمود و از برای اینکه راهی بطرف کمرها باز نمود آتش زیاد
افروخته سرکه بر روی سنگهای گرم بپاشید تا تیشه و تبر بسهولت در
آنها اثر نماید بعد از آن بعضی سوراخها احداث کرده آتش در میان آنها افروخت
و دود از رخنه های سنگ داخل غارهای بالا شده فخرالدین را مجبور به تسلیم
شدن نمود احمد پاشا خزاین او را مجوس ساخت و خودش را با پسرانش حسین
بک و مسعود بک به اسلامبول فرستاد و چون آنها را بحضور سلطان بردند فخر
الدین حسن نظری شد و پسرهای او را داخل بازهای سرای غلطه کردند حسین بک طولی
نکشید که داخل خلوت و جزو خدمه داخله سلطان گردید و کهیای خزانه شد و
در عهد سلطان محمد چهارم بسفارت هندوستان رفت و تاریخ عهد خودش
را نوشت و دراوان پیری با مورخ معروف نما دوست شد و مشار الیه
اغلب وقایع سلطنت سلطان ابراهیم و سلطان محمد رابع را از تقریرات او
اخذ کرده برشتهٔ تحریر در آورد و این آخرین پسر فخرالدین است که اسم
او در کتب قصه و افسانه اوروپا در تألیفات ها میلتن معروف و
مشهور شده بود اسم آن افسانه را کاترفاکاردن نیکغشتند یعنی چهار فخرالدین

و مدتی بعد از انتشار این فسانه حالات و اسامی آنها بواسطه تاریخ متفرق شد

عبازه که از یاغیان قدیم آسیا بوده و بعد از ترک یاغیگری حکومت
بوسنی را باو داده بودند با ینگچریکان ولایت محکومه خود به همان سختیهای
سابق رفتار می نمود و باین واسطه این طایفه بی ادب را مؤدب نگاه میداشت
و ینگچریکان نیز تا میتوانستند در کارهای حکومتی و عمل نیابت بی نظمی و اغتشاش
وارد می آوردند خانه واده توپ اوغلی را که از مردمان معتبر ولایت بودند
بضدیت و عداوت عبازه برانگیختند و در یک روزی که عبازه در صحرای
قاچاق مشغول شکار بود مصطفی بک توپ اوغلی و عثمان ینگچریک جمعیتی فراهم
آورده بروی بتاختند عبازه با نوکرهای خود که همه تیراندازان ماهر بودند با ایشان
در آویخت عثمان ینگچریک بضرب تیر سوراخ شده از اسب درغلطید و توپ اوغلی
فرار بر قرار اختیار نموده بدر رفت و حاجی سلیمان توپ اوغلی برادر
مصطفی بک فراری در قلعه نوی متحصن گردید و عبازه به حمایت طایفه شعبانلو
و خیانت مستحفظین قلعه حاجی سلیمان را از قلعه بیرون آورد و طایفه
شعبانلو که با توپ اوغلی دشمن بودند پانصد هزار آسپر از بابت مواجب مستحفظین
قلعه نوی وعده کردند به عبازه بدهند بشرط این که توپ اوغلی را بقتل رساند
عبازه که عمر توپ اوغلی پسر سلیمان را بدست آورده بقدری با او اظهار دوستی
و مهربانی نموده وعده های نیکو داد که پدرش سلیمان و عمش مصطفی نیز مطمئن
شده به عبازه پیوستند بعد همه آنها را بظلم و ستم متهم نموده شهود غلط اقامه
کردند عبازه حکم قتل آنها را داده اموال ایشان را ضبط نمود بعد از آن مستحفظین قلعه

نوی

نوی از حاجی حسن شعبانلو مواجب پس افتاده خود را مطالبه نمودند چون در
جواب ایشان گفت عبازه وجه مزبور را دریافت کرده است مشار الیه را
سنگسار نمودند

بعد از آن عبازه از راه کلیس بطرف قلعه زارا که تعلق بدولت
وندیک داشت برفت و به فرمانده قلعه اطلاع داد که میل دیدن او و تماشا کردن
قلعه را دارد و چون فرمانده مزبور از تحصیل آن افتخار خطرناک انحراف ورزید عبازه قلعه را
محاصره نمود و چون ایلچی وندیک در اسلامبول از این بابت اظهار شکایت نمود عبازه
ترک محاصره کرد و اندک زمانی پس از آن معزول شده به بلغراد رفت
و در آنجا در قلعه تپه امپراطور که طرف جنوب شهر واقع است کوشک عبازه
را ساخت و خیلی سعی کرد که حکومت افلاق را باب عالی به او واگذار نماید
ممکن نشد بالاخره حکومت ودین را باو داده مامور سواحل رود دانوب
و فرماندهی سیلیستره و اوکاکو گردید و در آنجا اسباب جنگ لهستان را
فراهم آورد و سبب اصلی این عداوت و لشکرکشی در حقیقه ایلچی روس بود
که مخصوصا خواهش کرد عبازه را مامور یورش لهستان نمایند زیرا که امپراطور
اطریش را در این وقت قوه حمایت دولت لهستان را نداشت و در این وقت
باب عالی از برای اولین بار با دولت سوئد روابط دولتی پیدا کرد و ایلچی
متوسط الشانی که در سال قبل از جانب آن دولت بباب عالی آمده بود اظهار
داشت که اگر تاج مجارستان را بر سر پادشاه سوئد بگذارند عمل معاهده و مصالحه
محکم تر خواهد شد و از برای پادشاه سوئد اجازه خواست که یک سفیر بزرگی روانه

باب عالی نماید لیکن رشید سفیر امپراطوری که مقیم اسلام بول بود مانع اجرای خیالات
ایلچی سوهود گردیده همچنانکه همه فواید سفارت سوهود را در دربار خان تاتارستان باطل
کرده بود در این وقت خان تاتارستان با سواران تیمار و زعامت مملکت خود
و لشکر تاتار نوغز که در تحت فرمان میرزا براق و میرزا حسین بودند و با لشکرهای
افلاق و بغدان مملکت لهستان را غارت کرد و بعد از آن در محلی که
سلطان عثمان در زمان محاصره خوتسیم خیام و سراپرده خود را برپا کرده بود
اردو زد سه روز پس از آن بنه سنگین را با توپخانه در آنجا گذاشته از رود دنیستر
بگذشت و به اردوی لهستانیها که در بالای یکی از تپه‌های کامین یک اندخته اطراف
آنرا بواسطه سنگرها استحکام داده بودند حمله برد دربار اول از لشکر او تلف شدند
و تاتار نوگث عقب رفت و مجدداً حمله برد در این نوبت تاتارها از جانب
راست و افلاقیان و بغدانیان از جانب چپ و عبازه با سواران زعامت
و تیمار از مرکز حمله بردند و مدت پنج ساعت جنگ سخت کرده برگشتند و عبازه
نیز مراجعت نموده از ساحل راست رودخانه روانه گردید و همه ولایاتی را که از رود
دنیستر مشروب می‌شدند غارت کرده خراب نمود و قلعه استود
زین یک را که قزاقها در آنجا صدمه زده بودند بگرفت اولجه و اسیر بسیار بدست
آورد والیان افلاق و بغدان واسطه متارکه شدند و لهستانیها وعده کردند
که در ایام متارکه که سفیر بزرگی به اسلام بول فرستاده سند صلح شوند و عبازه
صد نفر اسیر که زینت و تجمل بسیار به آنها بسته بود و سکفنت نجبای لهستان جدا شدند
که از جمله آنها یک نفر دختر بود که سکفنت دختر هتمان قزاقهاست و حال آنکه

مشار الیه را هیچوقت دختری بوجود نیامده بود صد نفر اسرا را در حضور سلطان گردن
زدند و سرهای آنها را البرهائیکه از لهستان آورده بودند ملحق ساختند

با ایلچی لهستان والیان افلاق و بغدان به احترام ملاقات نمودند لیکن
عبازه او را توقیف داد به بهانه اینکه مصالحه او منعقد نمی‌تواند بشود مگر بطوریکه
با سلطان عثمان مصالحه شده بود یعنی بعد از قبول کردن خراج و حرکت
کردن او موقوف بدادن هدایا و تعارفات است بالاخره فرمانی بعهده عبازه
صادر شد تا ایلچی را مرخص نمود و عبازه خود نیز به اسلام بول احضار گردیده در
روزیکه سلطان از دروازه یدی قله میگذشت و حکم قتل مفتی را میداد عبازه
در پهلوی سلطان اسب میراند چون ایلچی لهستان بحضور سلطان مشرف گردید
سلطان بطور سخت از او پرسید از برای چه آمده ایلچی عرض کرد مأموریت من جهة
آن است که تجدید مصالحه را موافق مصالحه سلطان سلیمان استدعا نمایم سلطان
فرمود سخن از صلح و دوستی بگوئید و حرف از جنگ و جدال بزنید میان من و پادشاه
لهستان مصالحه نخواهد شد مگر در وقتی که قبول خراج کند و قلعه‌هائیکه در کنار
رودخانه دنیستر ساخته شده اند خراب نماید و قزاقها را معدوم و نابود سازد
ایلچی در جواب عرض کرد قبول کردن جنگ از برای ما ترجیح به این مصالحه خجلت
آمیز دارد سلطان دست به قبضه شمشیر برده با کمال تغیر گفت مگر تو نمیدانی
که از صولت شمشیر من همه ملتها را لرزه بر تن و اندام می‌افتد ایلچی عرض
کرد من تو را یکی از پادشاهان بزرگ میدانم لیکن آقای من که خود من شاه
با هر پادشاهی برابر و هم شان میداند نزد تو فرستاده است

سلطان گفت خیلی خوب اما من صفحات لهستان را در زیر پای لشکرهای نامعدود
خودم پوشیده و مستور خواهم کرد و همهٔ آن مملکت را بضرب آهن و آتش
خراب و ویران خواهم ساخت ایلچی در جواب عرض کرد تو قدرت
این کار را داری لیکن فتح و نصرت با خداوند است و استانیسلاو
پادشاه لهستان شمشیر فاتح خود را برداشته به اطمینان خداوند و قوت قلبی که در
دعوای خوتیم پیدا کرده است بمقابلهٔ شما خواهد آمد سلطان را جرئت و غیرت [illegible]
ایلچی خوش آمده گفت این است نوکری که من همیشه طالب و خواهان او میباشم
بعد از آن سلطان مصمم شد که به ادرنه رفته در تمام اسباب یورش لهستان عجله
نماید در پنجم ماه مارس علما را در برابر سرباز خانه جبه‌چیان بر پا کردند و سه هفته بعد از
آن سلطان از دروازهٔ ادرنه بیرون رفته وارد داود [illegible] گردید و ایلچی لهستان را با ابلاغ
جنگ مرخص نمود کنعان پاشا را با منصب قائم مقامی جهت محافظت اسلامبول گذاشت
و قره‌چلبی زاده عبدالعزیز افندی را قاضی پای تخت فرمود وزرای اربعه که بیرام
و مرتضی و خلیل و جعفر بودند با مفتی و دو نفر قاضی عسکر و دفتردار عمر و سکبان باشی
و عبازه در رکاب سلطان عازم ادرنه گردیدند و در پانزدهم ماه آوریل حرکت کرده
در آخر ماه مزبور وارد ادرنه شدند شاهین آقا امیراخور سابق که به لهستان فرستاده
شده بود مراجعت کرده خبر داد که چون پادشاه لهستان گرفتار جنگ
دولت روس میباشد زیاده از حد طالب صلح است در آخر ماه ژولیه مرتضی پاشا
سردار لهستان شده با بیست هزار لشکر بوسنی که در تحت فرمان سلیمان پاشا و جان پولاد
اوغلی بودند روانه گردید و مصطفی پاشای وزیر تیر با لشکر روم ایلی و بیست و پنج عراده توپ

از دنبال

از دنبال مرتضی پاشا فرستاده شد در روجوق پلها بر روی رود دانوب
انداخته بکنده شد و در [illegible] توقف نمودند و والی افلاق در انجا از ایشان
پذیرائی نمود و اتیین فرستادهٔ پادشاه لهستان خبر رسانید که دولت مزبور مجدداً
طالب صلح است   در آنوقت تغییر و تبدیلات متعدده در مناصب بزرگ دولت داده
شد قاپودان پاشا جعفر که در سواحل سالونیک مورد صدمه شده بود معزول گردید و منصب
او بحسین امیراخور داده شد و شارالیه نیز معزول شد حسین آقا پسر ناصح پاشا
بجای او منصوب گردید و حسین کهیای بالتاچیان (تبرداران) قاپوچی باشی شد
و حسین سلحدار که تازه از سرای بیرون آمده بود بحکومت آفان رفت و مصطفی [illegible]
که یکی از محارم بسیار مانوس سلطان بود بمنصب سلحداری برقرار گردید
و حاکم جدید آفان را به بوسنی فرستاده بیرام پاشا را حاکم آفان کردند
چون حسین از حکومتی که باو داده شد خوشنود نبود مالیات کاستمونی را
به اسم آرپالق (جوبها) باو واگذار کردند. در این بین ها قاپودان پاشای
معزول وارد گردیده حکومت آفان را به او دادند و بیرام پاشا بجای خود که در
جزو وزرای تحت قبه بود رجعت نمود سلطان مراد باتفاق وزرا و عباز
باسلامبول مراجعت نموده با تشریفات بزرگ وارد گردید و فوراً نهی خوردن
شراب را تجدید کرده سیاست نهی خورده را قتل قرار داده بود و خودش شب و
روز مواظب بوده هر که را مست میدید بدست خود می‌کشت در ماه اکتوبر [illegible]
شاهین آقا از لهستان وارد برای مصالحه که مرتضی پاشا با پادشاه لهستان
منعقد کرده بود امضای سلطان را بخواست چون مصالحه موافق میل خاطر سلطان

بود امضا فرمود اسلام گرای که مدت هفت سال در لهستان اسیر و محبوس بود مرخص شده همراه شاهین آقا به اسلام آمد و به یانبولی فرستاده شد و شاهین گرای که پیوسته در مملکت قرم فتنه جوئی میکرد حکم شد در جزیره رودس بماند و در عوض خدمات مرتضی پاشا سلطان خانمی که نامزد ناصح پاشا کرده بودند به ازدواج او در آوردند لیکن مشار الیه از این مواصلت مزاوجت راضی و خوشنود نبود

در همین سال معاهده دولت جمهوری ینگی دنیای شمالی را تجدید کردند و پاشای قانیشا مامور بود که امضای مصالحه سیتواتوروک را که در ژن تجدید شده بود از برای امپراطور اطریش ببرد لیکن مفتی ایراد گرفته گفت این کار را باید شخصی که از پاشا رتبه و شانش کمتر است رجوع نمود لهذا رضوان آقا نویسنده قدیم رجب پاشا مامور این خدمت گردید و مشار الیه تنها کسی است که بواسطه فطانت و زیرکی در جزو نویسندگان رجب پاشا مورد سیاست نشده بقتل نرسیده بود

و امپراطور از طرف خود مستشار اطریش علی ژان رودولف را مامور سفارت اسلامبول نمود و در دستور العمل مشار الیه مقرر شده بود که غزات حاکم افان را بجهت مکتوباتی که از برای پادشاه سوئد نوشته بود و آن مکتوبات بعین از برای اولیای بابعالی فرستاده شدند خواهش نماید و در خصوص استرداد قریه‌های متنازع فیه موافق شرط پانزدهم مصالحه سیتواتوروک اصرار نماید و تاخت و تاز و خرابی و اسیر ربودن از سرحدات را موقوف بدارد در دویم ژانویه ایلچی مزبور از وین حرکت کرد و سفیر عثمانی را در ژن ملاقات نمود و در افان علی الرسم گفتگوی مطولی در خصوص فقرات مذکوره فوق بمیان آمد

و ایلچی از آنجا بیرون رفته بطرف اسلامبول روانه گردید و به همه شهرها و قریه‌ها بیدق گشاده و موزیکان وارد می‌شد چون باسلامبول رسید خیلی مایل بود که با همان ساز و دستگاه وارد شود لیکن همین که به نزدیک دروازه شهر رسید او را مجبور کردند بر اینکه موزیک نوازی را موقوف داشته پرده بیدق را در هم بپیچد سفرای دول ونذیک و فرانسه و هولاند و لهستان پیغام تهنیت و تبریک بتوسط نوکرهای خود فرستادند مگر سفیر دولت انگلیس که متعذر شد بر اینکه چون اسلحه نوکرهای او را گرفته بودند و بیرون رفتن ایشان به آن وضع کسر شان سفارت بود لهذا نتوانست پیغام تهنیت بفرستد اولیای بابعالی بقاعده که از برای سفرای دولت اطریش رسم بود روزی نه هزار آسپر جهة مخارج یومیه و هزار اسپر از برای علیق اسب بایلچی امپراطور رسیدادند و مشار الیه هشت روز بعد از ورود بحضور سلطان مشرف شد و مطالب خود را بزبان آلمان بیان کرد و مترجم سفارت ژوزف باربالح به ترکی ترجمه نمود و در هشتم ماه آوریل سلطان بطرف ادرنه برفت و سفرای خارجه در زمان رفتن سلطان حضور داشتند مارشل دیل ایلچی فرانسه برخلاف سایر سفرا کلاه خود را از سر برنداشته بود یکی از وزرا باو تکلیف برداشتن نمود مشار الیه متبسمی سفیرانه کرده از این یادآوری اظهار امتنان و تشکر نمود ایلچی امپراطور بعد از بجا آوردن دید و بازدید وزرا از دنبال سلطان به ادرنه رفت و در آنجا مجدداً مطالب خود را که شانزده فقره بود تحریراً بعرض سلطان برسانید بعد از آن بخدمت

سلطان مشرف شده اذن مراجعت حاصل نمود و در خصوص رعایت شروط مصالحه
وعده‌های نیکو به او داده شد و در حقیقه از برای مطالب معروضه خود جوابی حاصل
ننمود

در ایام توقف مراد

در ادرنه یک دسته از دزدان راه‌زن سنجاق قوجه ایلی را مضطرب
ساخته راه‌های تکفور طاغی و ینی شهر و غیره را مغشوش کرده بودند بوستانچی باشی
یک دسته از بوستانچیان را مامور دفع ایشان کرد و طرق و شوارع را
از وجود آن ناپاکان پاک نمود چون اهالی پای تخت از نایابی روغن اظهار
رنجش نمودند سلطان به قاضی اسلام بول قره چلبی زاده که رسانیدن
ملزومات بازارها بعهدهٔ او بود متغیر شد و حکم کرد بوستانچی باشی او را
در میان کشتی نشانده در حوالی یکی از جزایر در میان دریا انداخته غرق نماید
بیرام پاشا که حاجی قاضی بود حکم بکشتن و بجزیرهٔ قبرس فرستادن قاضی را اصدار
کرده از دنبال بفرستاد بخت قاضی یاری کرد و در حوالی جزیرهٔ پرنس‌ها
در وقتی که بوستانچی باشی میخواست ماموریت خود را انجام بدهد حکم ثانی را
رسانیدند و قاضی را از کشتن نجات داده روانهٔ جزیرهٔ قبرس داشتند

غیظ و غضب سلطان در حق حسن پاشای خوش نویس حاکم بوسنی

که سابقا منصب قاپودان پاشائی داشت تجربه یک مقرب و محرم تازه بازرگان زاده
مصطفی باشدت تمام به هیجان آمد بازرگان زادهٔ مزبور را سلطان بقدری
دوست میداشت که از میل خاطر او هرگز تجاوز نمیکرد اختیار مناصب
دولتی و جان و مال رعایا در دست بازرگان زاده بود مشار الیه در ابتدای
کار

کار از جملهٔ خدمتکاران حسن پاشا بود و حالا در تلافی حقوق نمک پرورده‌گی
قسم خورده بود آقای سابق خود را بکشتن بدهد لهذا حکومت بوسنی را با حکم
قتل حسن پاشا از برای سلیمان پاشا بگرفت یکی از نویسنده‌های صدیق حسن
که شعبان نام داشت بعد از رفتن سلیمان پاشا از این مطلب مطلع شد و خواست
بحسن پاشا اطلاع بدهد لهذا با کمال عجله از دنبال سلیمان روانه گردید از بدبختی به هر منزلی
که میرسید تمام اسبهای چاپارخانه را سلیمان پاشا از برای لشکریان خود گرفته بود تا
در منزل آخر که سلیمان را یکی از سپاهیان بجهة افطار شب اول رمضان مهمان کرده بود
شعبان فرصت یافته خود را بحسن پاشا رسانید پاشای مشار الیه در مسجد مشغول نماز بود
شعبان نزدیک رفته مطلب را بگوش او بگفت و تیر اظهار داشت که کشنده تو عنقریب
وارد شهر خواهد شد حسن فرار کرده در خانهٔ خواهر خود پنهان گردید یکساعت بعد از آن
سلیمان وارد خانهٔ حسن شد و خانه را از وجود او خالی یافته اموالش را ضبط نمود و پس از
آن در صدد جستجو بر آمد و فرستاد خانهٔ خواهر او را باز دید نمایند چون حسن بلباس زنها
در آمده بود هر چند جستجو کردند او را در خانهٔ خواهرش نیافتند بعد از آن حسن از خانهٔ
خواهر خود بیرون رفته پناه به رئیس زادهٔ علی افندی قاضی برد از آنجا تیر کر تجه در
کوه آرتفان در میان غاری پنهان گردید یک نفر چوپان افلاقی
از حالت او مطلع شده بجوینده‌گان حسن اطلاع داد و پیش افتاد
تا راه غار را بایشان بنماید حسن که همیشه مواظب کار خود بود چوپان را با یک
ضرب تیر هلاک کرده از غار فرار نمود و خود را بمیان جنگل‌های پر درخت انداخت
و سه ماه زمستان را در میان خطرهای بزرگ زندگی کرد چون فصل بهار

در رسید خود را باسلامبول رسانیده در جائی که بخیال احدی نمیرسید آسوده و مخفی ماند
سلطان از اهمال حاکم تازه متغیر شده باو نوشت (سلیمان پاشا اگر بیست هزار لشکر
با خودت در اردو حاضر نمائی سرت را می برم) سلیمان تیر هر کرا که از هفت سال
بالاتر داشت جزو قشون کرده بیست هزار نفر به اردو برد و چنانکه مذکور داشتیم
همراه مرتضی پاشا مامور لهستان گردید

در همان اوقات که حکم قتل حسن پاشای خوش نویس داده شد شاهزاده
هندوستان بایسنقر میرزا تیر ناپدید و مفقود الاثر گردید مشار الیه پسر دانیال
بن اکبر شاه بود که مغولان دانیال شاه میگفتند بعد از فوت دانیال پسر او شاه سلیم
که ملقب بجهانگیر بود به تخت پادشاهی نشست عرفی شیرازی و طالب آملی
از جمله مادحین او بودند پای تخت او در لاهور بود دو پسر بزرگش خسرو در آگره
دار الحکومه داشت و پسر کوچکترش خرم میرزا در بهرام پور می نشست اکبر شاه
چون خسرو را دوست میداشت او را بر سایر نبیره های خود ترجیح داده جانشین
خود قرار داد خرم از این فقره زیاد متاثر شده با برادر خود بجنگ برخاست
خسرو مغلوب شده فرار کرد در کنار رودخانه سند یا مهران او را گرفته نزد
پدرش فرستادند خرم در صدد مطالبه برادر برآمده و پدرش خواهش او را قبول
نمیکرد تا وقتی که خرم متعهد شد که بهیچوجه آسیبی به برادر خود نرساند آنوقت خسرو را
باو تسلیم نمودند خرم خلاف عهد کرده برادر را بکشت و از مخالفت پدر اندیشه
نمود و در وقتی که پدرش غایب بود خواست پای تخت او را متصرف شود
دو نفر از میرزاهای صدیق در مقام مقاومت برآمده او را راه ندادند لهذا

بعد از کوشش بیفایده مراجعت کرد و خود را بماوراء رود سند رسانید پدرش او را
تعاقب نموده مغلوبش ساخت لیکن در آخر تقصیرات او را بخشید و ایام پادشاهی
خود را که سی سال طول کشید به استراحت و آسودگی ختم کرد و بعد از او پسرش شهریار
در جای او نشست لیکن بعضی از لشکریان خواستند یکی از پنج پسران دانیال را به تخت
شهریاری بنشانند چهار از آن پسرها کشته شدند و پسر پنجم او بایسنقر میرزا پس از
چند روز پادشاهی فرار کرده نزد سلطان مراد چهارم رفت تا از او التماس مدد نموده
تاج و تخت پدر را متصاحب کند حرکات کبرآمیز او که خود را اولاد تیمور تاتار میدانست
با خواهشهای بیمعنی که میکرد سلطان را خوش نیامد وجه نقدی که در زمان ملاقات سلطان
باو داده شده بود جهة اظهار بی اعتنائی همه را به هیزم کشان و قاپوچیان سرای
تقسیم نمود و هر وقت نزد سلطان میرفت پوست مرالی با خود برده در مجلس
سلطان می گسترد و بدون اذن بر بالای آن می نشست بالاخره سلطان را مجبور
کرد بر اینکه دیگر از برای او تواضع نکرد و بطور وضوح باو اظهار داشت که قبل از این
با شاه خرم عهد دوستی بسته است و هرگز خلاف عهد نخواهد کرد و لشکرهای
خود را در این راه دور و دراز گرفتار زحمت و مرارت نخواهد نمود
و تیر الحاق کرد که اگر قبای پادشاهی هندوستان گرفته شود کو آن
اندامی که لایق پوشیدن آن قبا باشد شاهزاده از این سخنان بنهایت
رنجیده خاطر شده فوراً از مجلس بیرون رفت و دیگر کسی او را ندید بعضی گفتند که
بکسوت درویشان آمد و برخی را عقیده آن شد که در تاریکی شب بقتلش رسانیدند
سلطان مراد در ایام صلح یا در اوقات جنگ خواه در ادرنه خواه

در اسلامبول دست از خون خود بر نداشته علی الاتصال مشغول کشتن و خون ریختن
بود در سفر ادرنه وقتی که میخواست از روی پل عبور نماید سی نفر درویش های هندی بجهة
اینکه قراولان ایشان را راندواشتند در زیر پل پنهان شده بودند چون سلطان نزدیک
رسید یک مرتبه از زیر پل بیرون آمدند اسب سلطان از حرکت ناگهان ایشان
رم کرده سلطان را بر زمین زد و سلطان حکم کرد هر سی نفر را گردن زده در میان راه
انداختند چند نفر باغرض یا بی غرض که از دست نایب قومول جبیا تظلم کردند
بدون اینکه رسیده گی شود بوستانچی باشی مامور شد که رفته سر نایب را بیاورد
در آن بین ها نایب مزبور را برداشته دیگری را به نیابت گذاشته بودند و بوستانچی باشی
رفته سر نایب بی گناه را آورد چون از ادرنه باسلامبول مراجعت کرد گردشهای
شبانه روزی تجدید شد و بکشتن مرتکبین شرب قهوه و تنباکو و شراب
پرداختند در سرای پاژ های سرای غلطه آتش در افتاد آقای پاژ ها را از خلق
پاو بختند و حاکم غلطه از کشته شدن نجات نیافت تا وقتی که خسارت سرای
آتش گرفته را قبول کرد که از عهده بر آید یک دانه الماس در سرای سلطانی
مفقود گردید یک نفر چاوش بدبخت را محض گمان ضعیفی که در حق او میرفت
بقتل رسانیدند در زمان جرید بازی یکنفر از پاژ ها از ترس صدمهٔ جرید سلطان
از پیش در رفته فرار کرد و در اسلامبول پنهان گردید حکم کرد تا دروازهای
شهر را بسته آن بیچاره را بدست آوردند و بقتل رسانیدند در دو
باری یانقین و زلزله هر دو اتفاق افتاد اگر چه در این نوبت کسی را از برای
وقوع یانقین بقتل نرسانیدند لیکن این دو علامت را میتوان مقدمهٔ

وقوع دو قتل واجب التذکار آن عهد محسوب داشت یکی قتل نفعی شاعر حسن قلعه
میباشد که از شعرای بزرگ هزل سرای آن عهد بود مشار الیه مدتهای مدید در
جرگه ندمای خاص سلطان مقام داشت وقتی که صاعقه در نزدیک پای سلطان بزمین
آمد و سلطان بخواندن دیوان نفعی که تیر قضا نام داشت مشغول بود از شدت
واهمه دیوان را پاره کرد و نفعی را اخراج بلد نمود بعد از چندی باز بر سر التفات
آمده مشار الیه را در مجلس محاسبات پای تخت منصب داد در این بین ها
بیرام پاشای قایم مقام را هجو کرد و مشار الیه از علمای عصر که همه را نفعی
هجو کرده بود فتوای قتل او را اصدار نمود و نفعی را در هیزم دان سرای
حبس کرده بقتلش رسانیدند و نعش او را بدریا انداختند وقتیکه
چاوش باشی میخواست او را بسیاستگاه ببرد گفت نفعی بیاورید در
میان جنگل قدری تیر بسازیم نفعی در جواب گفت ای ترک احمق تو هم هیزمهای
خود ترا داخل لطیفه گو ها کرده باشی آنوقت بنا کرد به بدگوئی در حق
وزرا و ساکت نشد تا وقتیکه جان از تنش بیرون رفت و یکی دیگر
قتل عبازه بود که خیلی در قلوب مردم مؤثر واقع شد عبازه یکی از مقربان خاص
سلطان بود و سلطان مصاحبت آن مرد را که تربیتی نداشت و فطرتاً دلیر
و مردانه بود دوست میداشت و سلطان هر وقت پیاده یا سواره بجائی
میرفت میبایست عبازه در پهلوی او حرکت نماید در برش البسه و طرز
بستن شمشیر و پیچیدن عمامه سلطان تقلید عبازه را کرد و همه اهل دربار خانه
پیروی او را نمودند خشان ها و یراق اسب و اسلحه بطرز عبازه متداول شده بود

و سلطان از خیالات او در باب یورش ایران بسیار خوشوقت و مسرور
می شد و عبازه بسلطان میگفت ای پادشاه من شما لشکرها را بقاعدهٔ
متداوله از راه ارزنة الروم حرکت بدهید و من با سه هزار سوار از راه حاجی ترخان
و دربند به شروان میروم و در اندک زمانی مملکت ایران را از برای تو مسخر میسازم
هر قدر از این تدابیر سلطان را خوشش می آمد بیرام پاشای قایمقام
و یحیی افندی مفتی و مصطفی متقرب و محرم سلطان را بد آمده که مطمع ایشان
بود و این سه نفر باهم متفق شده در خرابی عبازه کوشیدند تا آنکه بزودی سلطان را
در حق او بدگمان کردند و در یک روزی که سلطان سواره از دروازه توپ قاپی
بیرون میرفت عبازه تیر بعزم التزام رکاب سلطان بانجا رفت همین که نظرش
بسلطان افتاد خواست پیاده شده رکاب او را ببوسد سلطان
از روی تغیر حکم کرد تا سواره بایستد آنوقت یکی از بوستانچیان فرمود
تا رفته شمشیر عبازه را از کمرش باز کند عبازه فورا از اسب فرو جسته
شمشیر خود را تسلیم نمود و بوستانچی باو گفت مگر تو نمیدانی که با شمشیر در پهلوی
پادشاه اسب راندن از ادب دور است عبازه که ازین عارضه متوحش
شده بود در خفیه چهل الی پنجاه اسب به اسکوتاری فرستاد تا مستعد فرار کردن
بطرف آسیا باشد و بعادت دائمی خود که هر وقت میخواست مرتکب کار بزرگی
بشود شبها تا صبح فکر میکرد و راه میرفت و کهربای تسبیحی را که در دست داشت
در میان انگشت خود فشار میداد این حالت را بعرض سلطان رسانیدند
و سوء ظن او در حق عبازه افزودند در همان اوقات میان ارامنه و یونانیها

در خصوص

در خصوص تصرف کلیسای بیت المقدس نزاع در گرفت ارامنه بیست هزار قروش
به عبازه داده بودند تا از ایشان حمایت کند سلطان ازین مطلب مطلع گردید و عبازه را
نزد خود خواسته پرسید ارامنه باو چه داده اند عبازه ازین سؤال پریشان
شده عرض کرد دوازده هزار قروش آتش تغیر سلطان ازین دروغ بالتهاب
در آمد و در روزیکه قرار بود وزرا در مجلس دیوان در میان ارامنه و یونانیان
حکم نمایند سلطان شب را در قلعهٔ اناطولی در منزل بوستانچی باشی بسر برده بود وقت
طلوع صبح از قلعه بیرون آمده باتفاق بوستانچی باشی در میان قایق نشست و بقلعهٔ
روم ایلی رفت و در آنجا باسب سوار شده همراه دوج بوستانچی باشی بطرف
شهر روانه گردید در بشیکطاش یک نفر دهاتی با عرّادهٔ بار خود راه را بسته بود
سلطان تیری به چلهٔ کمان نهاده بطرف آن بدبخت بینداخت و مرد دهاتی
فورا بر زمین افتاد سلطان به بوستانچی باشی فرمود تا رفته سر او را از تن جدا نماید
مشار الیه نزدیک رفته عرض کرد سلطان زنده باد این بدبخت بمحض خوردن تیر
جان از تنش مفارقت کرده است و باین بهانه آن بیچاره را که زخم خفیفی داشت
از کشتن نجات داد و پیش از طلوع آفتاب مراد بحوالی مسجد ایا صوفی رسیده بود
در آنجا به دوج فرمود با لباس تبدیل بمجلس دیوان رفته بوزیر بگوید تا همه ارامنه را
بقتل برساند دوج یک نفر سرباز روم ایلی برخورده لباس او را بپوشید
و خودش را القراول بسر دو عریضه نویسانده خواهش تولی از قایم مقام نمود و با آن
حالت بمجلس دیوان رفت بیرام پاشا او را شناخت و بروی خود نیاورد و عریضه را
گرفته به کرجی باشی داد وقتی که مشار الیه مشغول خواندن بود بیرام پاشا

بزبان لال‌های سرای یعنی بایما و اشاره با بوستانچی باشی حرف زد اول باو نگاهی
کرده بر دو چشم را بجز دو بوستانچی باشی دندانها را روی هم گذاشته بقوت تمام فشار داد
یعنی سلطان بشدت متغیر است آنوقت قایم مقام او را نزدیک خود خواند دوچ
پیش رفته حکم قتل ارامنه را بگوش او بگفت و قایم مقام فوراً امیران غضب و رشیر پوسی حکم کرد
تا چند نفری از ارامنه را که حاضر شده بودند بقتل رسانیدند و سلطان همین که بسرای آسید
فی الفور عبازه را احضار کرده فرمود او را در میان باغ و پهلوی توشخانه حبس کردند و یک
حکمی بخط شریف به بوستانچی باشی داد و او فوراً خط شریف سلطان را برده بعیانه
نمود بعد از خواندن حکم سلطان آن قصاص کنندهٔ نجیب رشید خون سلطان
عثمان گفت حکم و اختیار با پادشاه من است بعد از آن نماز کرده روح خود را
بخالق ارواح سپرد و تن خود را بامیران غضب واگذار کرد فردای آن
روز نعش عبازه را در میان تابوت گذاشته مندیل وزارت بر
بالای آن نصب کردند مفتی و وزرا و همهٔ بزرگان دولت جنازهٔ
او را مشایعت نمودند در مسجد بایزید بر او نماز خوانده در سر در با
مراد پاشا بخاک سپردند این شد عاقبت کار و اجر خدمات
عبازهٔ رشید دلیر که سلطان مراد در عوض قصاص خون سلطان
عثمان و پهلوانی‌های او در جنگ‌های ایران و لهستان باو بداد
و اسبابی که شورش انگیزان دولت را معدوم ساخته و دفع
شورش را بشورش کرده بود بشکست و نابود ساخت

باب چهل و هشتم

حرکت خون‌فشان مراد بطرف ارزنة الروم   فتح ایروان   قتل برادران
سلطان   خراب کردن تبریز   ورود باسلامبول   قتل ترجمین   بریدن
بیرصاری کاتب و دفتردار   از دست رفتن ایروان   کشتن لشکرنویس
ینگیچریکان و جان فولاد   مرگ دلیرانهٔ کوچوک احمد پاشا   وقایع اتفاقیه
بلغراد و افلاق   ظهور راگوگزی   عزل صدراعظم محمد پاشا و خوانین قرم
جانی بک گرای و عنایت گرای   ایلچی ایران   وقوع قتل‌ها بروز طاعون
و کشتن برادرها   رفتن مراد بطرف بلغراد و قتل نفوس   فوت صدراعظم
بیرام پاشا   محاصره بغداد   فوت صدراعظم طیار پاشا قبل از تسخیر شهر   قتل
سی هزار نفر ایرانی   ورود مراد باسلامبول   فوت سلطان مصطفی   قتل
شیخ ارومیه   قتل قایم مقام   حرکت صدراعظم   مصالحه با دولت
ایران   مراجعت صدراعظم   رفتن پیال کهیا بجنگ قزاق‌ها   شورش
البانیها در کوهستان کلیان   اغتشاش سرحدات بوسنی برهم خوردن
و منعقد شدن مصالحه با دولت وندیک   فوت مراد چهارم و صفات او

مراد که تا اینوقت از ادرنه و بورسا بالاتر نرفته بود مصمم شد که شخصه
اقدام بیورش ایران نماید و قلاع سرحدیه را دوباره بحیطهٔ تصرف و

تسخیر در آورد در بیست و یکم ماه فوریه سنهٔ ۱۰۳۵ هجری خیمه و خرگاه سلطانی را
در اسکوتاری برپا کردند همهٔ اهالی اسلامبول که در پنجاه جماعت و پانصد صنف
تقسیم شده بودند در زمان حرکت سلطان حاضر شدند تا بر شکوه و حشمت تشریفات
رفتن سلطان افزوده باشند و مقصود اصلی از این تماشا آن بود ملل خارجه از
قوت حقیقی پای تخت مطلع شده بدانند که در زمان لزوم می توان بمدد و معاونت
آنها اطمینان حاصل نمود

مراد در حالتی که جماعات اصناف شهر و قراولان در رکاب بودند
و وزرا و علما و آقایان دربارهای بیرونی و اندرونی از دنبال او حرکت میکردند
از اسلامبول بیرون رفت و نه روز بعد از آنکه سراپردهٔ او در اسکوتاری
زده شده بود از آنجا حرکت کرد بیرام پاشا بطور قایم مقامی در پای تخت ماند
مصلح الدین سگبان باشی را ینیچری آقاسی کردند در قازیق لو دربند یکی از
سربازهای رشید قدیم را که برخلاف حکم سلطان بسرکشی خانهٔ خود رفته بود با کمال
بی رحمی بقتل رسانیدند و از آنوقت سیاستها و کشتن های مردم مطول و متوالی
شد در هر منزل از کشته های انسانی قصاب خانهٔ معتبری ایجاد میگردید در شهر
سیدی غازی یکی از رؤسای یاغیان قدیم را که قره ییلان اوغلی مینامیدند
سلطان بحضور خود خواسته بقتلش رسانید پسران آن بدبخت که مردمان
بی شرارت فقیری بودند از دست آن ظالم رهائی نیافتند یکی از آنها که صفر بک نام
داشت چون بحضور سلطان رسید شروع بگریستن نمود تا شاید رحم سلطان را
محرک شود لیکن سلطان دو انگشت دست خود را باز کرد و بهم چسبانید سیاف چون

ان

ان علامت را که حکم سیاست بود فوراً گردن آن بی گناه را با برادرش دلی حمزه بزد
در بازداق لی حسن پاشا ملقب به توتوجی که سابق بیگلربیگی قرامانی و حال سنجاق
بک مانسه بود با دو هزار لشکر آراسته به اردوی سلطان ملحق گردید چون در شورش اخیر
لازمهٔ کوشش و اهتمام از او دیده نشده بود در موزه سان لشکر سلطان از روی تغیر
باو گفت ای خاین بی قابلیت تو دو نفر یاغی را نمی توانستی از میان برداری حالا
آمدهٔ در حضور من لشکر سان میدهی حکم کرد تا سر او را بریدند گویا این قتلهای حضوری
کفایت خونخواری او را نمی نمود و به بیرام پاشا نوشت تا فخرالدین دروز را با پسر بزرگ
اش بقتل برساند زیرا که نبیرهٔ فخرالدین ملحم نام احمد پاشا را در دمشق شکست داده شهرهای صیدا
و بیروت و عکه و سور را خراب کرده بود سر فخرالدین را در مقابل سرای بر نیزه زده
بر آن نوشته شد که این است سر فخرالدین یاغی و مسعود پسر بزرگ او را خفه کرده بدریا انداختند
و برادر او حسین را از سرای غلطه بیرون آورده داخل پاژهای اندرونی کردند همین که
لشکر به ایلغون رسید بیگلربیگی قرامانی جلب اوغلی علی پاشا که در ازمنهٔ گذشته با یاغیان
رفیق شده بود به اردو ملحق شده مورد سیاست گردید حمید بک پسر گرجی محمد پاشا و
سنجاق بک آیدین پسر نقیی پاشا را نیز سلطان خیال سیاست داشت لیکن بتوسط
محرمان خلوت از قتل انها درگذشت و در عوض قاضی قره آغاج را بکشت

در یک منزلی قونیه مراد از لشکر جدا
شده پیش رفت چون به قونیه رسید عرب اوغلی مصطفی را
با اشخاص دیگر که با او در قلعه محبوس بودند بقتل رسانیدند و اجساد
انها را بزیر سم های مراکب سلطانی در انداختند سلطان قلعه

احمدک را که از بناهای سلطان عزالدین کیکاوس پسر کیخسرو سلجوقی بود تماشا نمود
بعد از آن بدیدن تکیهٔ مولوی ها که در پهلوی قبر مولانا جلال الدین رومی
بنا شده است برفت در عوض غذای مختصری که شیخ تکیه جهت سلطان حاضر
نمود سلطان بر موقوفات آنجا بیفزود و بعلاوه قرار داد که سالی دو هزار
قروش از حکومت سغلا به تکیه برسد

اسماعیل آقا مامور یک شهری شد تا سر قوجه ارسلان قالکهیای نقیب پسر
پاشا را بیاورد کرجی عثمان سپاهی که در قتل سلطان عثمان دخالت داشت بیاست
رسید در چمن نقاره زن یکنفر چاووش را چپق در دهان دیده فوراً بقتل رسانیدند
و در قیصریه گوک دره لی قاضی زاده درخصوص آزاری که از بابت خوب نرساندن آذوقه باو
وارد آورده بودند اظهار شکایت کرد ضربت شمشیر تیز زبان دراز او را با سرش بر
باد داد کسکین لی علی پاشا که بواسطه ظلم و بی رحمی های خود در حق رعایا مستوجب تنبیه و سیاست
بود بقتل رسید

در دوه لی قره حصار مراد در میان
کالسکه نشسته بود ناگاه بزی وحشی از پهلوی کالسکه رد شد سلطان فوراً بر اسب
سوار شده بز را تعاقب کرد و بیک ضرب چماق آن حیوان دونده را بر زمین انداخت
همه لشکر از روی تعجب تکبیر به صدا بلند کرده گفتند که بازوی خدا از برای تو است
مراد با قد و قامت بلند و هیکل قوی که داشت میتوانست با پهلوانهای بسیار
قوی کشتی گیری نماید اغلب اوقات کمربند موسی پاشا را گرفته از زمین
بلند میکرد و چند دقیقه در هوا نگاه میداشت

هر چه مراد اسباران خود را مخوف و مشوش میداشت همان قدرها
بواسطه شراکت داشتن در زحمات آنها القای اطمینان و غیرت بقلوب آنها
مینمود مدت چندین ماه در ایام سفر باشی حزین و پوششی حزین پوشش
اختیار کرد در سیواس سلحداری را که مقرب و محرمش بود بوزیر دومی
تبریک و تهنیت گفتند و این عمل از بدعتهای عجیبه بود زیرا که تا حال دیده نشده
بود که یک نفر سلحدار سلطان وزارت دومی را منصب خود افزوده باشد
بلغیر بوستانچی که نشان سلطان را ساخته از بیک ها و بگلربیگی ها وجه نقد دریافت
کرده بود حکم شد تا زنده پوست از تنش برکنند حکومت اورفا را به حسین آقا
پسر ناصح پاشا دادند وقتی که حکم حکومت مشار الیه داده می شد حکم قتل حاکم
سابق جعفر پاشا نیز به او داده شد و او از بلغراد سر پاشای مزبور را به اردو
فرستاد تا بزیر سم سمند سلطانی انداخته شد چون از قونیه بیرون رفت
حکمی فرستاد تا قاضی شهر شلا محمد افندی را در میان بازار از حلق بکشند

بعد از یک اطراق یازده روزه لشکرها بطرف ارزنة الروم در حرکت
آمدند در صحرای یاسین سالان لشکر دیده شد و بعد از آن بعضی مشق های جنگی
بعمل آوردند و یکی از مشق کنندگان شخص سلطان بود از انجام تفصیلی که شان صدر اعظمی
داشت و با قاضی ازمیر دشمن بود حکم قتل قاضی را گرفته بفرستاد

محمد پاشای صدر اعظم از اردوی حلب در وقتی که سلطان از اسکوتاری
بیرون رفت حرکت کرده و بر روی رود خانه مراد پل انداخته از بالای
پل عبور کرده بود در آخر ماه مه قاپوچی باشی شاهین آقا حکم قتل خلیل پاشا حاکم

ارزنة الروم را آورد و این حکم را نیز مرتضی پاشا بجهة عداوتیکه با بکلربکی مزبور داشت صادر کرده بود در هر حال خلیل پاشای رشید دلاور بتزویر و حیلهٔ مرتضی پاشا کشته شد اموال او را ضبط کرده با سرش از برای سلطان فرستادند حکومت ارزنة الروم را بکوچک احمد پاشا و دمشق را بمصطفی پاشای سلیحدار دادند صدر اعظم کهیای خود را باکهیای ینیکچریکان باردوی سلطان فرستاد و خود با ثرزالها به بای برد رفت تا از وقه لشکر را تقسیم نماید سه روز بعد از آن بخدمت سلطان رفته دوباره به بای برد مراجعت کرد تا به ارزنة الروم برود همین که سلطان به ایلیچ که در نزدیکی ارزنة الروم واقع است رسید تختی در پیش سراپرده برپا کردند وزرا و امرا هر یک بترتیب شان و منصب خود حاضر شدند اظهار بندگی و عبودیت نمودند چون نوبت بصدر اعظم رسید با علم مبارک حضرت رسالت پیش رفت و سلطان پنج قدم به استقبال علم رفته از دست صدر اعظم بگرفت و بعد از چند دقیقه بدست یکی از آقایان داخله بداد و دوباره بالای تخت رفته بنشست بعد از آنکه بزرگان دولت پاهای سلطان را بوسیدند از حضور مرخص شده هر یک بجا در خود برفتند روز نهم ماه شوالیه سلطان حرکت کرده با تشریفات بزرگ وارد ارزنة الروم گردید و در روز پنجم ماه مزبور صدر اعظم پیش کش های خود را عرضه پیشگاه سلطانی نمود که تفصیل آن از این قرار بود

~~ارسکوک~~
پنجاه کیسه
~~پوست نامی جانقمی~~ چهار راس ~~اسب ...~~ چهار و چهار راس ~~ماهوت و اقمشه نفیسه~~ سی و پنج عدل ~~کارد جواهرنشان~~ دو قبضه

در روز ششم ماه حاکم تازه ارزنة الروم احمد پاشا بدست بوس سلطان مشرف گردید

باجایا

و بکلربکی سیواس را با بند و زنجیر تسلیم میران غضب نمودند و خزانه دار و احد ایمین ابراهیم پاشا را حاکم سیواس کردند و عاشق یحیی سپاهی سیواس که سابقاً از یاغیان معروف بود بسزای ابدی بدکاریهای خود گرفتار گردید چاوش زاده صاحب منصب ینکیچر بقتل رسید علی پاشای بجنی که چندین خون ناحق ریخته بود سر را تسلیم جلاد نمود حاکم جدید ارزنة الروم در کمال شغف بیست هزار دوکا به سلیحدار داده حکومت دمشق را مجدداً از برای خود بگرفت سلطان از ارزنة الروم بیرون رفته بطرف ایروان روانه گردید و بعد از هفت روز اردو در برابر قارص زده شد و در انجا توقف بعمل آمد بعد از آن بطرف ایروان رفتند چون آن را غلط کردند بلد راکردن زدند در بیست دوم ماه شوالیه پیش کش های حاکم گوری برسید و در اواخر ماه مزبور لشکرها بزیر توپهای ایروان برسیدند در آن روز گرد و غبار غلیظی روی شهر را پوشیده بود بطوریکه عثمانیان نمی توانستند چیزی تمیز بدهند همین که نزدیک دیوار قلعه رسیدند بلدی که در پیش بود عرض کرد ای پادشاه من این دیوار قلعه ایروان است همین جا بمانید تا لشکرها بشما برسند سلطان گفت ای بی غیرت از چه میترسی مگر کسی قبل از رسیدن ساعت آخر زندگانی ممکن است که بمیرد در آن حین بادی برخواسته گرد و غبار را متفرق ساخت و توپهای قلعه بصدا در آمدند گلوله های توپ از بالای سر اسبان یدک و قراولان تیر و کمان دار رد شدند سلطان مجبور شده بطرف لشکر برگشت و از رود خانه سانجی پیاده گذشت در قله سلطان تپه سی اردو زدند در انجا سرب و باروط و بیل و کلنگ به لشکریان تقسیم کردند و از شب بعد مشغول بردن و کندن ماریچ شدند و چند صد نفری از ینیکچریکان کم جرأت

بودند انعام داده شد و پیش از طلوع آفتاب کندن باریج به اتمام رسید

چون وسعت ایروان زیادتر از سرای قدیم اسلامبول نبود آب غلب

گلوله توپهای محاصرین از بالای شهر در میگذشت حاکم ایروان امیرگونه خان بود که بر حب ارث

در انجا حکومت میراث و شاه امیر فتاح را که در محاصره بغداد دلیری ها کرده عثمانیان را مجبور

به ترک محاصره نموده بود با دوازده هزار تفنگچی مازندرانی بمدد او فرستاد در ابتدا وقت

قاپودان پاشا حسین و احمد پاشا حاکم دمشق از بالای تپه گوزچی شروع به توپ انداختن

نمودند در روز هفتم محاصره سردار از رودخانه بگذشت و از دربند تپه گوزچی به انطرف رفت

تا پل را متصرف شود و راهی که از قلعه برودخانه میرفت بواسطه دیواری که در مقابل آن

کشیده بودند محفوظ بود مراد سرکرده های لشکر را متوالیا به حمله و یورش ترغیب و تحریص

مینمود به حاکم ارزنة الروم گفت ای احمد پاشا کرفتن الیاس یاغی و بیرون آوردن ایر

در روزها از میان غار نقلی نداشت حالا وقت آن است که رشادت و دلیری های خود را

نمائی به جان فولاد زاده گفت ای پسر روح فولاد امروز روزی استکه سخت جانی کرده

خود را مستوجب شان و منصب وزارت نمائی بعد از ان رو به محبوب خود مصطفی پاشا

کرده گفت مواظب باشی تا سوارهای جوانی که در تحت فرمان تو هستند عقب نروند

امروز روز خدمت است بعد از انها بینکیچریک آقاسی را مخاطب داشته گفت

گوش بده آقا گردش کردن در اسلامبول و چوب زدن بمست ها تدبیر و رشادت

لازم ندارد انجا جای بروز دادن رشادت و شجاعت است امروز خواهم

دید که تو با ینکیچریکان من در میان سنگرها چه طور جنگ و جدال خواهی

کرد و بسر بازها بزبان دیگر صحبت میداشت کیسه های پر از سکوک

طلا و نقره در اطراف او گذاشته به هرکس که سری از دشمن می آورد اسبی

تا چهل قروش میداد و اسب هرکس کشته میشد پنجاه دوکا میداد هرکه زخم

برمیداشت بیست و پنج قروش و هرکه زخم داری را به اردو می آورد ده قروش

میداد و به انهائیکه گلوله های دشمن را جمع میکردند ده دوکا میداد و همه را

مخاطب داشته میگفت شخته نشوید ای گرگ های من حالا وقتی است که ترلان

های من به پرواز درآیند غلامبچه ها با جام های شربت در اطراف او ایستاده

بودند هرکس سر می آورد جام شربتی جهة رفع عطش به او میدادند و جراح

ها از برای علاج مجروحین با اسباب کار خود حاضر و آماده بودند

مدت یکهفته توپهای محاصرین شهر و باروی شهر را گلوله

باران کردند برج بزرگ یک تل خاک بنظر می آمد رخنه و شکافهای وسیع باز

شده بودند یکنفر فرستاده از جانب طهماسب قلیخان به اردو رفته خواهش

هشت روز مهلت نمود که اگر مددی رسد قلعه را تسلیم نماید مراد از آن پیغام

متغیر شده میخواست فرستاده را بقتل رساند صدر اعظم توسط کرده نجاتش

داد ایرانیان رخنه های قلعه را انباشتند و عثمانیان آماده بردن یورش شدند

روز دیگر مراد قاپیشکار امیرگونه خان که مرد زیرک زبان آوری

بود و مذهب سنّی داشت نزد احمد پاشا رفت و مشار الیه

او را بخدمت صدر اعظم و صدر اعظم بحضور سلطانش برد سلطان

بطور سخت از او پرسید چرا قلعه را تا حال تسلیم نکردید مراد آقا عرض

کرد ما ها که موران ضعیف میباشیم اگر در مقابل سلیمان عصر مقاومت کردیم

از برای آن بود که آوازه لشکرکشی وجهانگیری سلطان به گوش شاه
بلکه بسمع اهالی اقصا بلاد ایران برسد انوقت سلطان گفت اگر میخواهید
از تقصیر شما بگذرم قلعه را تسلیم نمائید فردای آن روز صدر اعظم خدمت سلطان رفته
قرار تسلیم شدن قلعه را بشروط سلامت رفتن قشون وسالم ماندن اهل قلعه بداد ندروز
دیگر امیرگونه خان از میان دو صف قشون بچادر سلطان رفت بعد از او طهماسب
قلیخان با سردار دوازده هزار تفنگچی مازندرانی و امیر فتاح هر سه شمشیرها
از گردن آویخته بخدمت سلطان برفتند سلطان به امیرگونه خان اظهار التفات
کرده اورا یوسف پاشا نامید بعد از ان سلطان پرسید چه طور است که حال
چهار ماه است که من از برای جنگ دولت ایروان در حرکت میباشم وشاه
مانند زنها پنهان شده خودرا آشکار نمیکند پاشای جدید در جواب عرض کرد
که اسب تو دونده و شمشیر تو برنده است شاه بیچاره چگونه می تواند در مقابل فر
فرمانفرمای عصر خودنمائی نماید هزار و پانصد تفنگچی مخصوص میر فتاح با احمال و اثقال
وعیال و اطفال از قلعه بیرون آمده از پی کار خود رفتند بعد از آنها پسر میر فتاح
با دو هزار نفر مردان سلح از قلعه بدر آمده روانه گردیدند امیرگونه یوسف پاشا
آذوقه و ملزومات موجودی را با خزانه که سی سال بود جمع شده
بود بعرض سلطان رسانید وینیکچریکان قلعه را متصرف شدند
حکومت حلب را با منصب وزارت به امیرگونه خان یوسف پاشا
دادند و کهیای او مراد آقا حاکم طرابلس شام شد اگر چه ایروان
بطور وضوح بواسطه خیانت امیرگونه بدست عثمانیان افتاد لیکن بسیاری از

روسای

روسای لشکر ملامت نمودند از اینکه آن همه مردمان جنگی را به آن سهولت
با یراق و اسلحه اجازه مراجعت به اوطان خود بدهند وصلاح در آن دیدند
که سلطان حکم بفرماید تا همه را بقتل برسانند لیکن سلطان رای ایشان را رد
کرده قبول ننمود و چون شنید که ایرانیان در بین راه مردم را کشته مراکب ایشان را میربایند
پاشایان دمشق و قرامانی را به تعاقب انها مامور فرمود ایشان در میان دره به ایرانیان
رسیده حمله کردند از طرفین لازمه کوشش بعمل آمد عثمانیان شکست خورده منهزم شدند
بعد از تسلیم شدن ایروان قاپوچی باشی صالح آقا با محبوب آقا مقرب سلطان
بشیر آقا مامور اسلامبول شدند و احکام بعهده بیرام پاشای قایم مقام و بوستانچی
باشی دوج صادر شد که اسلامبول را زینت داده هفت شب چراغان نمایند
و بایزید و سلیمان برادران سلطان را جوانان آراسته نو رسیده بودند
بقتل برسانند میران غضب با قایم مقام و بوستانچی باشی بجالت آن شاهزاده
های جوان گریه میکردند اگر چه شهر را آئین بسته جشن گرفته بودند تا بواسطه هیاهوی
مردم آوز ناله وزاری شاهزاده ها بگوش مردم نرسد لیکن در باطن رنگ غم و زنگ
ماتم بر چهره و رخسار پای تخت دولت عثمانی مالیده واندوده شده بود بعد از
فرستادن حکم برادرکشی همه بزرگان و صاحب منصبان سلطان را تبریک و تهنیت
بگفتند و موزیکان چیان نوای سوره فاتحه قرآن را در موزیکان بنواختند و دعای جنگ
از برای فتح تمام مملکت ایران خوانده شد مرتضی پاشا را حاکم ایروان کردند و در
روز جمعه سلطان به مسجد بزرگ شهر رفته نماز جمعه را بجا آورد و خطبه بنام سلطان
مراد خوانده شد و پس از فراغت از خطبه و نماز سلطان به اتفاق امیرگونه

خان پیاده به خانهٔ خان مشار الیه رفت و تا عصر در انجا مانده بعد از آن بچادر خود
مراجعت کرد فردای انروز مارپیچ ها را پُر کرده مشغول تعمیر دیوار های قلعه شدند
و همه لشکر در این کار اقدام کرده در مدت هشت روز باتمام رسانیدند دوازده
هزار لشکر با توپخانه و آذوقه و ملزومات دیگر در ایروان گذاشته شد و سلطان
با سایر طبقات عسکر از ایروان حرکت کرده بیرون رفت

امیرگونه خان که بواسطهٔ شهامت طبع و تیزی هوش الطاف و عنایات
سلطان را درباره خود جذب نموده بود در هر زه گی و باده پرستی بلکه بدمستی اصرار داشت
در کشیش خان یک منزلی ارزنجان بکهیای خود که در انوقت مراد پاشا و حاکم
طرابلس شام شده بود متغیر شده بجهت باعث شدن او در خیانت شاه و تسلیم کردن
ایروان ملامت نمود بالاخره ضربت سختی به او زده فوراً هلاکش نمود سلطان مراد که
در ریختن خونهای بی گناهان عجله داشت از کشتن امیرگونه خان درگذشت لیکن بکلی
تقصیر او را عفو نفرمود و پس از انکه طرابلس را بفراش خلوت خود مصطفی و حکومت
حلب را به احمد پاشا واگذار کرد و بمشار الیه فرمود امیرگونه را با پرسش در نیکو مدی
نگاه داشته منتظر حکم باشد و سلطان از رود ارس گذشته عزم تاختن تبریز را
نمود و در انطرف رودخانه هزار چادر از ایلات را حرکت داده به ارزنجان و ترجان
و بازن که سکنه نداشتند فرستاد در ان بین ها خبر رسید که در اسلامبول
شاهزادهٔ متولد شده نامش را علاء الدین نهاده اند بالجمله تا قلعهٔ چورس همه
جا را تاخت و تاز کردند و قلعه را محاصره نمودند چون چوب دروازه زیاد
سخت بود و تیشه و تبر در آن کار کر نمی شد سلطان درختی را که چندین نفر با

زحمت

زحمت بسیار آورده بودند برداشت و با قوّت تمام بطرف دروازه پرتاب کرد
و در راه همان ضربت شکسته تخته های انرا متلاشی نمود

از چورس بطرف مرند روانه شدند چون میوه ها رسیده بود قشون
در رفاه و راحت زیست میکردند و سربازها بعد از چیدن میوه درختها را قطع
میکردند و آتش میزدند سلطان کسالتی در مزاج خود یافته در تخت روان نشسته
دلجوی رفت در حاجی حرامی فرستادهٔ از نزد احمد پاشا آمده خبر داد که کاغذی بر تنخان
مرتضی پاشا نوشته بتوسط خضر بک ترکمان خواهش صلح کرده بود اردوی عثمانیان در
مقابل شهر تبریز زده شد ینکچریکان خبر آوردند که شاه در پنج منزلی اردو دارد و خواهش
صلح کردن رستم خان از روی تزویر بوده است روز دیگر مراد داخل شهر شده به
مسجد سلطان اوزون حسن رفت و حکم کرد شهر تبریز را با عمارات پادشاهی
همه را خراب و ویران ساختند چوبهای خانه ها که با طلا و لاجورد نقاشی شده بودند
ستون خیمهٔ سربازان یا هیزم آتش ایشان می شدند شنب غازان که مقبرهٔ غازان
خان امپراطور تاتار مغول بود و ابراهیم پاشای صدر اعظم در عهد سلطان سلیمان
قلعهٔ در انجا بنا کرده بود از خرابی عثمانیان نجات یافت مراد میخواست مسجد اوزون
حسن را نیز خراب نماید لیکن مفتی مانع شده گفت بانی آن از اهل تسنن میباشد جمیع ابنیه
و عمارات دیگر العیاذ خراب کردن آتش زدند دریاهای شعله و دود در همهٔ الولایت
موج زنان در حرکت بودند با انیکه قشون عثمانی در خرابی باغات انچه در قوّه
داشتند کوشیدند باز از عهدهٔ خراب کردن یک عشر باغات تبریز
برنیامدند

درانیوقت عثمان آقا که جواب خواهش صلح را از برای رستم خان
برده بود مراجعت نموده کامران بیک گماشته سردار را نیز با خود بیاورد لیکن
شروطی که از برای مصالحه میخواستند قرار بدهند چون موافق میل سلطان
نبود قبول نشد زمستان نزدیک رسید و قشون عثمانی بواسطه خرابی هائیکه
در ولایت وارد آورده بودند قوه ماندن نداشت لهذا سلطان مراد عزمیت برگشتن
نمود وقتی که از کوه های صعب العبور سلماس میگذشت اکراد از اطراف اسباب
هزار گونه خطر و وحشت را فراهم می آوردند بسیاری از مردان و چهارپایان لشکر در آن
راه ها ماندند و مردند و از یک کوه بسیار بلندی که تا انوقت سرحد دولت ایران
بود گذشته از راه قویون قلعه سی به قلعه قوتور رفتند چون برف با شدت
تمام می بارید دست از محاصره قلعه مزبوره برداشتند دلاور پاشا حاکم وان
مورد التفات شده دویست هزار آسپر باو انعام داده شد حکومت روم
ایلی در عوض بهای جوکه آرپالیق میگویند بصدر اعظم داده شده مامور گردید
که با ینکیچری آقاسی در وان مانده لشکر را سان ببیند و سلطان خود عازم
دیار بکر گردیده بعد از هفده روز به انجا رسید حکومت مصر را به قاپودان پاشا
حسین داد و مشار الیه بموجب خط شریف مامور شد که منطقی افندی قاضی
معزول دمشق را که کهیای مصطفی محبوب سلطان از او بدگوئی کرده بود بقتل برساند
و حسین حلق آویز کردن قاضی بیچاره را فراموش نمود سلطان بواسطه
شدت درد نقرس پانزده روز در دیار بکر ماند و چهار هزار قروش
به کامران بیک داده با اتفاق یک نفر میر آلای نزد پادشاه فرستاد

و در سلطان منزل زینل خان را که والی موروثی طایفه اکراد حکاری بود از برای ریاست
ان طایفه به ایروان فرستاد صدر اعظم تا حصن بطرقی که دو منزل در انطرف
ملاطیه واقع است مشایعت نمود و از انجا مرخص شده به دیار بکر مراجعت نمود
در ملاطیه روح خلیفه که یکی از یاغیان معروف بود بقتل رسید در نیکومدی
امیرگونه خان از غضب در آمده مورد التفات گردید و در انجا خبر رسید که کنعان
پاشا آخسقه را با بعضی از قلاع آن حوالی تصرف در آورد قاضی سابق اسلام
بود قره چلبی زاده عزیز افندی که بجزیره قبرس رانده شده بود مجددا بپای تخت
خوانده شد در شب مولود حضرت عیسی سلطان مراد در اسکوتاری بکشتی در آمد
فردای آن شب با تشریفات شایان وارد پای تخت گردید در انروز سلطان
از پای تا بسر غرق اسلحه گردیده بطرز امپراطوران و پهلوانان قدیم ایران که در
شاه نامه توصیف شده اند خود را آراسته بود تا ان روز دیده نشده بود
که هیچیک از سلاطین عثمانی به آن لباس در آیند بعد از آن نیز دیده نشد
از برای مصطفی پاشای سلیحدار محبوب زیبا و مقرب دل ربای
سلطان از حدود آسیا احکام فرستاده شده بود که عمارت ابراهیم پاشا
صدر اعظم ماضی را جهت نزول او آماده و مهیا سازند و در تزئین انجا از بکار بردن
طلا و اقمشه نفیسه بهیچوجه مضایقه ننمایند همین که سلطان داخل سرای شد قایم
مقام با وزرا و ارکان دولت معشوق او را با جلال سلطانی بعمارت مقرره
برده مبارکباد گفتند اهالی اسلامبول تجدید عیش و جشن نموده مدت یکهفته شهر را
چراغان کردند

مراد چون میخواست که پای تخت دولت از برای پذیرائی اولیای
تازه در بر نماید لهذا از ایروان احکام بعهدهٔ قایم مقام صادر شد که دیوارهای
شهر را تعمیر کرده سفید نماید لهذا بیرام پاشا از مالکین خانهائیکه به باره متصل بودند
و از متولی های موقوفات وجهی دریافت کرده صرف آن کار نمود و نیز در ایام
یورش ایران سلطان مقرر کرده بود که چون اهالی قیصریه و سایر بلاد آسیائی که
اغلب انها ارامنه بودند و ارسی الی چهل سال قبل از ترس تطاول یاغی ها
پناه بپای تخت برده در انجا ساکن شده بودند به اوطان خود مراجعت کردند
و عرصهٔ شهر را بر اهالی آن تنگ نسازند گماشتگان قایم مقام چندین ماه مشغول
تفتیش و تجسس بودند که حکم سلطان را اجرا بدارند لیکن جز آزار خلق و اذیت
مردم و اخذ رشوت فایدهٔ دیگر از این کار حاصل نشد و از جمعیت شهر چیزی
نکاهید   اهالی اروپا و سفرای خارجه
نیز از ظلم سلطان مراد ایمن و آسوده نبودند مترجم ایلچی فرانسه را که استرداد یک فروند
کشتی فرانسه و استخلاص پسر سفیر که ماخوذ و محبوس کرده بودند زیاد تاکید مینمود
حکم شد میخ چوبین بر ماتحت او فرو کوبند و سلطان در انوقت قصد نشستن کشتی
و رفتن به اسکوتاری را داشت خواست بچشم خود اجرای سیاست را تماشا
نماید یکنفر تاجر از اهل وندیک که میخواست از مکتابی خود بواسطهٔ دوربین خوبان
حرم سلطانی را تماشا نماید حلق آویز شد و سلطان تماشای سیاست آن بدبخت را
نیز نمود اموال تاجر را ضبط کردند و بعضی از بسته های مال التجارهٔ او که در انبارهای
تجار انگلیس و فرانسه گذاشته شده بود همه تجار را بدون امتیاز ملت گرفته حبس نمودند و بعد از

گرفتن

گرفتن چهل هزار اکو ایشان را مرخص کردند و همین مبلغ بعد از انکه خبر شکست خوردن
سفاین عثمانی از کشتی های انگلیس به اسلامبول رسید مجدداً از تجار دریافت کردند
در گرفتن این جریمه تجار فرانسه و وندیک را از بازرگانان انگلیس فرق ندادند وقتی که
یکی از اهالی فرنک محرک غضب سلطان شد همه ملت های فرنکستان در نظر او
یکسان بودند و میبایست با مال و جان خود از عهدهٔ زیانی که وارد آمده بود
برآیند به بهانه اینکه در زمان مطالبهٔ چهل هزار اکو شاید فرنگیان با حربه و اسلحه
در مقام ممانعت برآیند در منازل تجار و خانه های سفرای دول خارجه
در مقام تجسس برآمدند و هرچه اسلحه دیدند بردند حتی شمشیری که پادشاه
انگلیس بسفیر خود داده او را شوالیه کرده بود از او بگرفتند وقتی که سفیر فرانسه
به اسلامبول میرفت و سفیر سابق ان دولت هنوز بجهة قرض در حبس بود قا
پودان پاشا در جزیره شیوس به بیدق فرانسه بی احترامی کرد و شکایت های
سفیر بجائی نرسید امیرال دولت عثمانی که بواسطهٔ غلبه بر قزاق های دریای
سیاه در خدمت سلطان کمال تقرب را داشت از سلطان خواهش
تلافی شکایت های سفیر فرانسه را نمود و سلطان وعده داد مترجم آن دولت
را از حلق بیاویزد فوراً مترجم بیچاره را از ستون کشتی بیاویختند و قالپاق
خزش را از سرش بر نداشتند سفیر فرانسه هرقدر در این خصوص شکایت نمود
در جواب گفتند سلطان در اجرای سیاسات مملکت خود مختار است
و از برای این کار لازم نیست که از پادشاه فرانسه یا سفیر او اذن و اجازه بخواهد و بعلاوه
ایلچی فرانسه مرتش وی را فوراً گرفتند و بدون بنه و بی نوکر در کشتی نشاندند

که رجعت بدهند چون باد مخالف بود کشتی را بدو فروند کالرید کرده بزور پارو بدریای بزرگ رسانیدند ایلچی فرانسه مدعی بود برانیکه همه کلیساهای مذهب کاتولیک در تحت حمایت پادشاه او میباشند و در سر این مسئله با سفیر امپراطور اطریش مخالفت و منازعت داشتند و شئامت مخالفت وکلای دول کاتولیکی مذهب عموماً شامل حال همه سفرای دول اروپا میشد و مخصوصاً پیروان کلیسای شهر روم یعنی معتقدین پاپ را قرین ذلت و خسارت میداشت رجب پاشای قایم مقام در اسلام بول درهای کلیسای حضرت مریم و حضرت یحیی را بسته میخواست تبدیل بمسجد مسلمانان نماید یونانیان کاتولیکها را از کلیسای بیت المقدس و سایر مقامات متبرکه آن صفحات دوانیدند و دو سال بعد از آن کاتولیکها بموجب فرمان یونانیها را بیرون کرده کلیساها را در بیت المقدس و سایر بلاد آن ولایت متصرف شدند سه روز بعد را یونانیان فرمان تازه بدست آورده کاتولیکها را اخراج کردند عجب این است که طرفین موافق حکم آزادی که از خلیفهٔ ثانی در دست داشتند فرمان صادر میکردند در صدر فرمانیکه تازه صادر شده بود سلطان بخط خود مرقوم داشته بود (تو باید موافق حکم مبارک من رفتار نمائی اگر خلاف کنی سرت را می برم) این عبارت هول انگیز در احکام سلطان مراد همیشه خوانده میشد و تخلف نداشت در هر حال دست مراد از هر طرف در کمال بی رحمی مشغول سراندازی بود و اهالی مملکت همیشه در تشویش و تزلزل میزیستند شارژدافر با صلح میگذار و والی افلاق را از دار بیاتخت چاوش محمد محصل وجوه کمرک که مامور رسانیدن مواجب سپاهیان بود چون خوا...

درعوض وجه نقد اجناس و قمشه بایشان بدهد حسب الامر سرازتنش جدا کردند صاری کاتب محصل مالیات کوسفند که سابقاً بجزیرهٔ رودس مطرود شده اموال او را که تقدر دو میلیان آسپر میشد ضبط کرده بودند در اینوقت پنجاه میلیان آسپر قبل از وصول مالیات بخزانه میداد که منصب دفترداری را باو بدهند لهذا حکم شد تا کردن او را زدند ابراهیم افندی دفتردار ار دو باتاره چی محمد سپاهی آقاسی رفیق شده عریضه بخدمت سلطان نوشته مبالغ گزاف متقبل میشد که نشان صدارت دولت را باو بدهند سلطان مراد عریضهٔ او را در اردو از برای صدر اعظم فرستاد و مشارالیه ابراهیم دفتردار و تاره چی محمد را بحضور خود آورده هر دو را گردن بزد یحیی چلبی نایب قاضی ادرنه را بهانهٔ اینکه در وصول مالیات اهمال کرده بود گرفته بدست بوستانچیان سپردند تا بقتل برسانند مشارالیه فرصت یافته در لباس چوپانان افلاقی فرار کرده در سلام بول خود را پنهان ساخت چون همیشه سخن از سر بریدن و گردن زدن در میان بود قویون دده در خواب دید که حضرت رسالت پناه سلام الله علیه بدست مبارک خود گردن وی را خواهد زد خوش آمدگوی سلطان را که رقص دراویش مولوی و خلوتی را قدغن کرده بود برزد قویون دده در همان روز نزد قره چلبی زاده محمد افندی قاضی اسلام بول رفته خواب خود را بجهت او بیان نمود و شش روز بعد از آن قاضی زاده وفات کرد و وصیت کرده بود که در پای جنازهٔ او دراویش حاضر نشده بذکر و وجد و رقص نپردازند لهذا میل و وصیت او رفتار کردند اندک زمانی بعد از آن محمود برادرزادهٔ عبد العزیز افندی قاضی

بزرگ آناطولی شد و صدر اعظم قضاوت اسلامبول را از برای محمی خود
مویید احمد افندی بگرفت

در روزیکه مراد با افتخار ضبط ایروان وارد اسلامبول می شد

لشکر ایران در زیر دیوارهای ایروان حاضر شد وزرا فوراً از برای جمع کردن
عسکرها مامور ولایات شدند و صدر اعظم احکام بعهده بیگلربیگیان آنا
طولی و قرامانی و سیواس و مرعش و حلب و دمشق و طرابلس و ارزنة الروم و چلدر
و قارص فرستاد تا لشکرها را که تازه مرخص شده به قشلاق رفته بودند در ارزنة
الروم جمع نموده اردو بزنند و خود نیز از دیار بکر حرکت کرده به آنجا رفت و در
بین راه شنید که ایروان را از همه طرف محاصره کرده اند صدر اعظم با پت
سی سوار تاخت کرده از راه خرپوط و چمشگزک و کماخ خود را به ارزنة الروم و از آنجا
به حسن قلعه رسانید لیکن در آنجا جز عدد قلیلی از لشکریان سیواس و طرابوزان
دیگری را نیافت و نه نفر از ینیچریکان که خود را به حسن قلعه رسانیده بودند دست و
انها از شدت سرما یخ کرده و از کار افتاده بود خوانین و سلاطین ایران با شش هزار
لشکر رزم آزمای در سلماس بودند و چند هزار نفری هم از سواران ایران در
بایزید توقف داشتند و برادر رستم خان با چهار هزار نفر در خوی بود

در اسلامبول ینیچری آقاسی شاهین آقا هرچه در قوه داشت از برای
جمع کردن ینیچریکان کوشش نمود در دروازه پارماق قاپو دارها برپا کردند
چندین نفر از متمردان این طایفه را که نمیخواستند از برای رفتن سفر حاضر شوند
بیاویختند تا عبرت دیگران باشند

در آخر ماه

در آخر ماه مرس ۱۶۳۶ سنه مطابق ۱۰۴۶ سنه صدر اعظم با حکام سیواس
و آناطولی یک شورای جنگی منعقد کرد و رایها بر آن قرار گرفت که اول بر
قارص بروند بعد از ظفر خبر رسید که ایروان مشکل است بتواند تا پنج روز دیگر در
مقابل لشکر ایران خودداری و مقاومت نماید و مرتضی پاشا حاکم آنجا از کثرت
جراحات وفات کرده است ذو الفقار کهیای او حکمرانی و فرماندهی مینماید
پاشایان آناطولی و قرامانی فی الفور براه افتادند در این بین ها ایرانیان از همه
طرف عرصه را بر محصورین تنگ کردند و ایشان مجبور شده تسلیم گردیدند نعش
مرتضی پاشا همراه رئیس افندی بکیر و کهیا محمد به اسلامبول فرستاده شد
و شاه ذو الفقار را با شوندیق پاشا و حمی پاشا در نزد خود نگاه داشته سایر یک
ها را مرخص فرمود صدر اعظم به ارزنة الروم مراجعت کرد و حاکم حلب در
حسن قلعه بماند سلطان مراد خبر پس گرفتن ایروان را در کمال وقار و آرامی استماع
نمود و بعلاوه بواسطه یک خط شریف اظهار التفات در حق صدر اعظم نموده
فرمود که در این فقره میدانند تقصیری از جانب او واقع نشده است و بهیچوجه سزاوار حالت
هیچگونه ملامت نمی باشد لیکن تلافی تغیرات همه را از عثمان افندی لشکر نویس
ینیچریکان بدر آورد چون سلطان زور آورده بود که عوض ینیچریکان تلف شده
را بزودی گرفته اسامی انها را در دفتر ثبت نماید تا ماخذ عدد انها کامل بشود مشار الیه
نیز هرچه از اطفال و رجاله و هرزه و بی سر و پا پیدا میکرد اسامی انها را در دفتر ثبت نمود
سلطان یکی از محارم خود را تحریک کرد تا در لباس تبدیل رفته بدادن رشوه اسم
خود را بنویساند مشار الیه نزد عثمان افندی رفته اول صد قروش بعد صد دوکا

داده اسم خود را نویسانده سلطان فوراً خانه ینکیچری آقاسی رفت دفتر
های اسامی را خواسته پرسید اسمی که تازه نوشته شده است کی است آقا
قسم یاد کرد که اطلاع ندارد آنوقت سلطان لشکرنویس را خواسته بدست میران
غضب اسم او را از دفترنده ها محو نمود و یکی از نویسنده های قدیم قاپودان پاشا
را بجای او بگذاشت قره احمد پاشا که تازه از حکومت مصر آمده بود به قراول
بوستانچی باشی انداخته شده اموالش ضبط گردید زیرا که لشکرهای مصر را زود
حرکت نداده بود چون در جواب سؤال هائیکه در خصوص سایر خزاین او می شد
درشت گوئی میکرد لهذا سرش را میران غضب انداخته زبانش را کوتاه کردند
قاضی های حلب و ادرنه که مغضوب و مطرود شده بودند از غضب درآمده بجای
خود مراجعت کردند در اینوقت جان فولادزاده مصطفی
پاشا وارد ارزنة الروم گردید و ینیکیچری آقاسی او را امهال کرد تا بر حسب فرمان
سلطان بقتلش برساند خدمات عمده عدیده و وصلت خانواده سلطنت آن مبارز
رشید را از کینه دیرینه سلطان نتوانستند نجات بدهند زیرا که سلطان در وقتی
که محبوب خود موسی پاشا را به تعهدات جان فولادزاده و رجب پاشا مطمئن شده
بدست ایشان سپرد تا جان او را از شر اشرار شورشیان محافظت نمایند ایشان
خلاف عهد کرده موسی را بدست شورشیان دادند تا پاره پاره اش نمودند سلطان
نیز عهد کرده بود که تلافی این بدعهدی را در حق ایشان بجا بیاورد رجب مدتها بود
که بسزای کرده های خود رسیده بود و جان فولادزاده نیز فراموش نشده در اینوقت به
بهانه اینکه در قرامانی جمعی را بی گناه بقتل رسانیده بود بقتلش رسانیدند

رستم خان سردار ایران با بیست هزار لشکر بطرف شهرزور و کر
کوک حرکت کرد و شاه حکومت ایروان را به کلبعلی خان داد و خوانین شروان
و گنجه را مامور کرد تا دیوارهای قلعه و شهر ایروان را تعمیر نمایند و خود بطرف اصفهان
روانه گردید البانی رشید کوچک احمد پاشای وزیر با احمد خان اردلان مکاتبه
و مراوده دوستانه داشت احمد خان که از اولاد ایوب و والی طایفه اردلان
بود به دامادی شاه سرافراز شده نبیره شاه را بسلک ازدواج درآورده بود
چون شاه صفی میخواست او را نیز مانند سایر نوکران جدش شاه عباس از میان بر
دارد مشارالیه لابد شده پناه به عثمانیان برده به احمد پاشا خبر داد که چند نفر از خوانین
ایران بر سر او می آیند تا تلافی فیلی را که زینل خان از هندوستان جهت شاه می آورده
و او از دست خان مشارالیه ربوده بدر برده بود در بیاورند در هر حال احمد خان اردلان
که بر حسب خواهش احمد پاشا مورد الطاف سلطانی شده دو خفتان افتخار و دو دم
اسب و یک شمشیر جواهرنشان با لقب بیگلربیگی از برای او آورده بودند
سواران خود را جمع کرده به اتفاق دوست خود بمقابله ایرانیان رفتند و در صحرای
مهربان برستم خان برخوردند و بدست نامهربانی تیغ عداوت برافراختند
و بیکدیگر در تاختند دو شب و دو روز طرفین از زدن و کشتن نیاسودند بالاخره
عثمانیان و اکراد شکست خورده منهزم شدند کوچک احمد پاشا که مریض شده بود
در بالای اسب نمیتوانست بماند پیاده شده وضو ساخت و بر اسب سوار
شده در پهلوی علمدار رشید تکیه بر علم کرده بایستاد و رو بمردم کرده گفت من آماده
شهادت شده ام شما در خیال خود باشید اغلب نوکران و بستگان او متفرق

شدند یکنفر از سواران رشید ایران رسیده بیک ضربت علمدار و علم را
بزمین انداخت احمد پاشا نیز از اسب بیفتاد و ایرانیان بضرب شمشیر تر
زیر ریزش کرده سرش را از برای شاه بردند و شاه چون مردان رشید را
محترم میداشت سر احمد پاشا را بتوسط ساریجه ابراهیم نزد اتراک فرستاد تا در
دمشق بخاکش بسپردند و احمد خان اردلانی که شکست خورده و پریشان بموصل بر
برگشت از شدت غصه و کثرت خجالت پس از چند روز جان بقابضان ارواح
سپرد و این غیرت و مردانگی را از جدش صلاح الدین ایوب بمیراث داشت
چون فصل خریف در رسیده بود و این فصل در بلاد ارمنیه سرد و سخت میشود بسیار
لهذا صدر اعظم ارزنة الروم را گذاشته از برای قشلاق بدیاربکر رفته آنرا اتراق
نمود   اگر ما حالا انظار خود را از میدان جنگ ایران و پای تخت دولت عثمانیه
متوجه سرحد مجارستان نمائیم در انجا نیز خبر ظلم و ستم و قتل و غارت چیز دیگر نخواهیم
دید اهالی مجارستان و بوسنی بجهة عوارض فوق العاده که از برای جنگ قرار نهاده حواله
شده بود مغشوش و شوریده حال بودند در بوسنی اهالی انجا ایستادگی کردند و دفتر
دار از شدت تغیر شمشیر کشید و علامات شورش آشکار اگردید لهذا دفتر
دار و قاضی را معزول کردند ابراهیم پچوی مورخ را که دفتردار دویم پای تخت بود بجای
دفتردار و شارح المنار افندی پدر شارح المنار زاده معروف را بجای قاضی
منصوب نمودند در نیسان دادن عوارض مزبوره باعث آتش زدن قلعه را آشنا کردید
در بلغراد مجارهائیکه در زندان قانلوچشمه محبوس بودند قراول را کشته درهای محبس را
بشکستند و دهان توپهای اطراف شهر بر گرداندند نایب الحکومه شهر قاضی مصطفی را که از

اهل افغان بود زبان مجار را نمیدانست نزد زندانیان یاغی فرستاد تا با
ایشان حرف از صلح و سازش بزنند دو نفر از هوشیاران انها که میدانستند
نتیجه کار چه خواهد شد اعتنا بحرف قاضی نکرده خود را برودخانه انداختند یکی از
انها رودخانه ساو را شناکنان عبور نموده بدر رفت دیگری در رودخانه دانوب
گرفتار شد بسیاست بیخ گرفتار شد (سیاست بیخ که بفرانسه پال میگویند
چنان است که سر چوب بلندی را تیز کرده اول چوب را بزمین نصب مینمایند
پس از آن مقصر را بر بالای تیزی چوب می نشانند تا باسافل او فرو رود و اسباب
تماشا و عبرت مردم باشد) و از هشت نفر زندانیان دو نفر دیگر بهمین سیاست
گرفتار شدند و شش نفر را گردن زدند پسر ناصح پاشا که بحکومت افغان رفت
این حکایت را شنیده به بلغراد رفت و داخل قلعه شده نایب الحکومه و دزدار
را (قلعه دار) بقتل رسانید تا نگویند که عمل سرحدات مغشوش است و نا
صح زاده آقائی ینیچریگان انجا را بیکی از بستگان خودش داد و حال انکه این
منصب از طرف باب عالی به شور آن اوغلی عثمان داده شده بود و از برای اسکات
عثمان یکی از سنجاقهای ولایت را خواست باو بدهد عثمان قبول نکرد و منصبی را
که سلطان باو داده بود مطالبه نمود چون ندادند از برای شکایت بطرف پای
تخت روانه گردید همین که دو منزل طی کرد مامورین ناصح زاده از دنبال رسیدند
و او را گرفته به بلغراد بردند و بحکم ناصح زاده در زندان انداخته خفه کردند
ترانسیلوانی و مجارستان بواسطه یاغیگری راگوکسی که اتراک راگوجی مینامند
دچار اغتشاشات کلیه گردیدند بعد از مردن بطلن گابور پادشاه ترانسیلوانیه نفر از

اهالی آن مملکت به حمایت خارجه مدعی پادشاهی انجا شدند عثمانیان حامی اتین
بطلن بودند و پادشاه سورد از موزرس بکلی حمایت مینمود و بعضی از اجزاء دربار اطریش
از راکوکزی طرفداری میکردند فرستاده های راکوکزی با پیشکش و هدایا به باب عالی
رفتند و اذن بوسیدن حواشی لباس سلطان را نیافتند و سه قدم به تخت سلطان
مانده بخاک افتادند و زمین را بوسیدند و رعایت این رسم تازه را همه سفرای خارجه
مکلف شده بودند راکوکزی چون دید باب عالی و دربار اطریش از او حمایت نمی کنند با
بطلن طرح دوستی در انداخته خواست او را بگیرد بطلن فرار کرده به افلاق رفت و
از حاکم انجا التماس حمایت کرد ناصح زاده واقعه را بخدمت سلطان راپورت
نمود و سلطان حکم کرد تا بطلن را بزور اسلحه در پادشاهی ترانسیلونی استقلال بدهد
مشارالیه بگیر پاشا حاکم تمسوار و صالح پاشا حاکم بوسنی را دعوت نموده با اتفاق
ایشان حرکت کرد و بصحرای زیولا رفت از انجا بیگلربیگی های بوسنی و تمسوار را
با دوازده هزار سوار و دو هزار ینیچری یک و چند عراده توپ صحرائی پیش فرستاد
ایشان در صولانتا با لشکر راکوکزی مقابل شده جنگ کردند لیکن شکست خوردند
حاکم افلاق به ماروس رفت و لشکر راکوکزی در سلاتینا جمع شد ناصح زاده به یک حرکت
عاقلانه خود را به لشکر راکوکزی زد و وحشت و ولوله در اردوی او انداخته یک قسمت اردو را
تاراج نمود و به افلاق مراجعت کرد بگیر و صالح نیز هر یک بمقر حکومت خودشان برگشتند
و ناصح زاده در راپورت خود تقصیرات شکست را به گردن بگیر
پاشا انداخت مشارالیه را با بند و زنجیر به اسلام بول برده
گردنش را زدند و ناصح پاشا از حکومت افلاق معزول شد

موسی پا

موسی پاشا بجای او رفت آنشی محمد پاشای بغداد نیز مورد غضب سلطانی شده سرش از تن
جدا شد زیرا که سابق بر این بار راپورت ناصح زاده عریضه هم از اعیان ملت ترانسیلوانی بخدمت
سلطان داده بود که بطلن را از برای پادشاهی استدعا کرده بودند و ذوالفقار مترجم دولت
آن عریضه را دروغ و بی مایه [illegible] بود در هر حال پادشاهی راکوکزی را سلطان امضا نمود و صالح
پاشا حاکم بوسنی بجهة شکستی که در این آخر روی داد مجبور شد که جای خود را به ستاچی باشی
دوخ واگذار نماید و صالح بملاحظه خدمتی که در رساندن حکم قتل برادران از او بروز کرده
بود مورد سیاست نگردید لیکن اموال او به ضبط دیوان رفت و از برای اینکه تا
زنده است وجه معاش او معین باشد سنجاق قره شاهین را با او واگذار کردند لیکن
القدر با طول نکشید که مشارالیه وفات کرد و عقیده عموم مردم بر این بود که
مسمومش کردند

در اینوقت صدر اعظم بجهة از دست رفتن ایروان مورد غضب سلطان گردید و خلیل آقا
امیر آخور مامور شده نشان صدارت دولت را از او گرفت و صندوقهای خزانه
عامه را ممهور ساخت و بیرام پاشای قایم مقام را بمسند صدارت نشاندند و محمد
پاشا همین که باسلامبول رسید در پهلوی قوشخانه باغ سرای که زندان معمولی
وزرای معزول بود حبس نظر شد در چهاردهم ماه مزبور صدر اعظم تازه بیرام
پاشا با علم ها و بیدق ها به اسکوتاری رفت و از انجا بعد از سیزده روز
بطرف حلب روانه گردید قاپودان پاشا که بعد از شش ماه از قراولی دریاهای
جزایر بحر سفید مراجعت کرده وارد اسلام بول گردید منصب قایم مقامی به او
داده شد و امیر البحری نیز در اداره او باقی بماند و صدر اعظم معزول مدت ها

درحبس بماند همین که جمیع اموال او ضبط دیوان گردید مورد التفات شده به حکومت
لوکسا کو مامور گردید زیرا که بواسطه تغیرات وارده در حالت خوانین قرم وجود
یک شخص بزرگ کافی کاردانی را در سرحدات مملکت لازم داشت سه سال قبل از این
شاهین آغا که در انوقت قاپوچی باشی بود با چهل هزار دوکا وجه حکمیه بهای معمول برد
جانی بک گرای خان مامور شد تا او را وادارد که در یورش ایران مشارکت کند خان
مشار الیه که مردی پیر و راحت طلب بوده از صفت مبارزت و جنگجوئی بهره نداشت
عذر آورده وجه حکمیه بها را قبول ننمود لهذا او را معزول کرده بجزیره رودس فرستادند
عنایت گرای پسر بزرگ غازی گرای را خان تاتارستان قرم کردند برادرهای خان
مشار الیه حسام گرای و سعادت گرای قالغا و نور الدین شدند عنایت گرای نیز
موافق میل و منظور سلطان رفتار نمود بجای آنکه لشکرهای تاتار را به مملکت ایران
ببرد در پی کینه جوئی خان تاتار نوغز افتاده بر سر او رفت و سرحدات را مغشوش
نمود طوایف تاتار نوغز به سه طایفه منقسم بودند یکی ایل نوغز بزرگ بود که در تاتارستان
بزرگ یورت داشتند و بهیچ خانی اطاعت میکردند و یکی طایفه نوغز کوچک
بود که در ظاهر مطیع خان تاتارستان قرم بودند و در باطن او را دشمن
میداشتند و یکی دیگر ایل منصور بود که همیشه بقتل و غارت و راه زنی عشق داشتند
و خان اینها کانتیمر میرزا در جنگ خوضیم رشادتهای خود را ظاهر ساخته معروف
و مشهور گردید و از انوقت میان او و خوانین قرم علی الاتصال اسباب عداوت
و دشمنی در کار بود طایفه که در قرم با ایل منصور مخصوصا عداوت میورزیدند ایل شیرین
بک بود که با خان قرم متفق شده در وقت های لشکرکشی سی هزار سوار به او

میدادند

میدادند و خوانین قرم سواران شیرین بک را از برای اضمحلال ایل منصور بکار
میبردند در این اوقات که قالغا حسام گرای مرد شیر مغز غوغا طلبی بود خان را
از رفتن به یورش ایران مانع شده بر سر ایل منصور برد اول در کرمان آق
اردو زده بعد از آن از رود دنیستر قصد خرابی یورت کانتیمر میرزا نمودند کانتیمر
مشار الیه از باب عالی اذن خواست تا جواب زور را بازور بگوید چون
دولت لهستان از نقض عهد و ورود تجاک لهستان و وقوع تجاک
تاخت و تازشاکی شدند اذن جنگ و جدال به کانتیمر میرزا داده نشد و او را
به اسلامبول احضار نمودند مشار الیه اطاعت کرده برفت و عیال و اطفال و
اموال خود را در کیلی بگذاشت و برادران او سلمان شاه و ارااق و سایر میرزایان
و اقوام کانتیمر چون از عهده جنگ برنمی آمدند لاعلاج مانده بخان تاتارستان
اطاعت کردند و خان مشار الیه عیال و اطفال و خزاین کانتیمر را ضبط کرد
و حوالی آق کرمان را خراب نمود بعد از ان ایل نوغز را ~~اد~~ و شهر کفه را محاصره
کرده بیگلربیگی انجا بیچاق چی پاشا را با حمید افندی قاضی بقتل رسانید
و شهر را خراب نمود بعد از ان ایل نوغز را از بوجاق (پس از ان) حرکت
داده بقرم نقل کرد و به انها قسم داد هر خان تاتارستان بدیگری
اطاعت ننمایند انوقت خان و الاشان جسارت کرده به
یحیی افندی مفتی بنوشت که کانتیمر را بدست او بدهند و
قشون عثمانی را از سرحد دور نمایند و بعضی از علما را بسم گرو نزد او بفرستند لهذا عنایت گرای را
از خانی معزول و بهادر گرای پسر سلامت گرای را بجای او منصوب نمودند و مشار الیه برادران خود اسلام گرای و

صفا گرای را قالغا و نور الدین نامید و برادر دیگرش گرای را با لقب کوچک سلطان
در نزد خود نگاه داشت همین که خبر معین شدن خان تازه بغنایت گرای رسید
خود بطرف ساحل دریا رفت و برادرانش حسام گرای و سعادت گرای بحوالی
اوکنا کوز فرار شدند که اگر خان تازه از طرف خشکی بیاید در صدد ممانعت بر آیند
و سلمان شاه و اوراق برادران کانتمیر که از روی ناچاری بخان اطاعت
کرده بودند موقع را مناسب دانسته باتش هشتهزار سوار بر قالغا و نور الدین
تاختند و هر دو را بقتل رسانیده جمع کثیری از سواران ایشان را کشتند و غنایت
گرای چون راهها را از همه طرف بر روی خود مسدود یافت لابد مانده بروملی
رفت و کانتمیر در اسلامبول با خان معزول مدعی شده مرهم آنها بحضور سلطان کشیدند
و سلطان در خصوص خیانتی که از خان بظهور رسیده بود او را ملامت کرده فحش
زیاد به او بداد مشارالیه با خواست که در صدد جواب بر آید و گستاخی باشی
باشاره سلطان طناب بحلقش انداخته خفه کردند وقت وزرا و قاضی
عسکران نعش خان را مشایعت کرده بمدفنش رسانیدند و سلطان سنجاق قره حصار
را به کانتمیر واگذار کرد لیکن پسر کانتمیر مردی را از روی مستی بقتل رسانید سلطان
فرمود تا قصاص کرده نعش پسر را نزد پدر بردند بعد از آن خیال کرد که مردی مانند
کانتمیر که در رشادت و بهادری معروف است هرگز از خون پسر خود نخواهد گذشت
لهذا حکم کرد که او را نیز به پسر ملحق ساختند از این خبر تاتاران نوغز
دل شکسته شده خان تاتارستان خرم و خوشدل گردید و نوغزها چون
از وجود کانتمیر محروم ماندند لابد بخان قرم وعده خدمت و طاعت دادند بعضی

اغتشاش مملکت

اغتشاش مملکت قرم این شد که چون قزاقها ولایت را از لشکر تاتار خالی
دیدند قلعه آزوف را غفلتا گرفته لشکر محافظ را قتل کردند بهادر گرای
نیز مانند جانی بیک و غنایت گرای ایلچی و نامه نزد امپراطور اطریش
فرستاده از خانی خودش خبر داد و همچنین پادشاهان لهستان و روس را
از این امر خبر نگذاشت و نامه‌ها بنام خود و برادرانش قالغا و نور الدین و [illegible] فرستاد
بعد از گشتن خانان قرم و نوغز جمعی از مباشران و صاحبکاران دولت
عثمانی را سلطان بقتل رسانید از آن جمله قاضی [illegible] یکی از دشمنانش در خدمت
سلطان بدگوئی کرد فوراً حکم شد تا او را بدیار عدم فرستادند عرب شهاب
قاضی قومول حسینا که اصلاً از اهالی مصر بود تفسیر معتبری از برای قرآن نوشت
و بتوسط قاپودان پاشا مصطفی که حامی او بود بنظر سلطان رسانید سلطان
در عوض زحمات او قضاوت سلانیک را به او داد چون از ظلم محصل مالیات
انجا شکایات شد او را به اسلامبول آورده بدست جلادش سپردند شیخ
قضریه که مشیر عبازه و دشمن ینگیچریکان بود مدتی در اسلامبول سلطان را به
انعدام یا اقلا انتظام آن گروه بی ادب تحریک میکرد و از برای ترغیب
سلطان در اقدام به این کار خوابهائی را است یا دروغ بیان مینمود آخر سرور
سر این سودا را باد داد و دویست سال بعد از شهید شدن او خیالاتی که در
انعدام ینگیچریکان کرده بود وقوع یافت و آن قوم سفاک بالکل در آب و
خاک بخون خود غلطیده معدوم و نابود شدند نزدیک بود که سفاکی مردم
قانون حقوق اشخاص را فراموش کرده مقصود خان ایلچی ایران را بقتل برساند

سفیر مزبور با تکالیف صلح و هدایای گران بها در بار مراد رفت عمارت
دولتی را او دیا شارا از برای نزول او معین کردند و بعد از چند روز بحضور سلطان
احضار شد چون تکالیف صلح موافق میل سلطان نبود حکم شد ایلچی را در منزلی که
داشت محبوس نمودند درها و پنجره ها و سوراخ های بخاری و سایر روزن های خانه
را بسته منزل را تاریک نمودند و در وقتی که محمد پاشا حاکم جدید حلب روانه
مقر حکومت خود بود ایلچی تدبیر کرده دو نفر از نوکرهای خود را در لباس تبدیل داخل
اجزاء حکومت کرد محمد پاشا انها را معلوم کرده بگرفت و با نوشته هائی که داشتند
بخدمت سلطان فرستاد مراد از این مطلب در کمال شدت غضبناک شده فرمود
گوش و دماغ انها را بریده از برابر منزل ایلچی از حلق بیاویختند و نوشته ها را
بجای دماغ بریده بر صورت انها میخ دوز کردند

انطالم بر حرم اسلام مذهب یونانیان را ملاحظه نکرده سیریل نام را
که پاتریارش و رئیس مذهب ایشان بود با جماعت ژزوئیت عداوت
داشت معزول کردند و در یدی قله محبوس نموده بقتل رسانیدند و کار فیلا پاتریارش
تازه که دوست ژزوئیت ها بود پنجاه هزار اکو از برای صادر کردن حکم
ریاست مذهب یونانیان پیشکش داده

در پذیرائی رسمی که از سفیر ایران بعمل آمد سلطان در جواب مشار الیه
گفت که چون عزم یورش بغداد جزم شده است در انجا او را مرخص و مطلق العنان
خواهد فرمود در هر حال چون سلطان خیال داشت که در سال دیگر
عازم یورش بغداد شود و تدارکات لازمه ان کار را حاضر کرده بود

ابوخزه

در اینوقت بیرام پاشای صدر اعظم را حکم کرد که از پیش برود مشار الیه حرکت کرده
از راه نیکومدی بطرف توقاة روانه گردید سنجاق بک بولی سرخوش محمد پاشا
که سابقاً از هواخواهان عبازه و دشمن ینگچریکان بود بدیدن صدر اعظم رفت فوراً
گردنش را زدند بیرام پاشا از اماسیه به نقید و پس از ان به سیواس و انطاب
و بیره جیق رفت و سرحدات قارص و ارزنة الروم را استحکام داده به اردوی
اماسیه مراجعت نمود ناصح پاشا زاده و کنعان پاشا که از حکومت معزول
شده بودند در مجلس دیوان شان وزارت یافتند خواهش بس آرابا والی افلاق
در خصوص بریدن گوش و دماغ برادر رقیب او که پیشکش زیاد تر میداد
قبول شده بود با وجود این به محمد پاشای سیلیستره حکم شد بس آرابا را بقتل رساند
و پاشا از برای اجرای این خیال او را به توکجا دعوت نمود مشار الیه در بین
راه از قصد پاشا با خبر شده مراجعت کرد و پاشا صلاح وقت را در آن دید
که حکم مجدد از برای او فرستاده در حکومت افلاق استقلالش دهد به حاکم
جزیرهٔ قبرس که یوسف پاشا قاضی انجا اسناد ظلم و چپاول داده او را به
اسلامبول آورده به محصلی قوزبکچی با قاضی بمرافعه واداشتند حاکم کناره کار بحمایت محصلی
مزبور قاضی بی گناه را مقصر کرده بحکومت کفه رفت و قاضی بقتل رسیده
بعالم دیگر شتافت در اسلامبول چهار نفر ینگچری که تازه گرفتند و صاحب منصبهای
ولایات مامور شدند تا اطفال عیسویان را از برای این کار ماخوذ بدارند در فصل پائیز
و زمستان ناخوشی طاعون جمع کثیری را هلاک کرد و بلای مزبور بر حرص
سلطان در ریختن خونهای مردم می افزود و هر روز تن های جمعی را از بار سرها

سبک میساخت برادر خود سلطان قاسم را که جوان قابل آراسته شده بود
از ترس اینکه شاید در آینده اسباب خرابی او شود بقتل رسانید

هشت روز بعد از وقوع قتل مزبور سنجق ها و علم های سلطانی را در
برابر جبه خانه و کشتی ساز خانه نصب نمودند و بعد از آن در خانه های پاشایان
و ژنرال هائیکه میبایست در یورش بغداد ملازم رکاب باشند برده برپا نمودند موسی
پاشا حاکم افلاق را به اسلام بول آورده قایم مقام کردند و جای او را به محمد پاشا صدر اعظم
سابق دادند هشت روز بعد از جلوه دادن سنجق ها و بیدق ها خیام سلطانی را
در اسکوتاری بردند و بعد از یک ماه سلطان از اسلام بول حرکت کرده به اسکوتاری
رفت در آن روز بر اسبی که در زیر برگستوان آهنین پنهان بود سوار شد مغفری از
فولاد بر سر گذاشته مانند مبارزان عرب عمامه سرخی بر دور آن پیچیده بود
بطوری که هر دو انتهای قماش عمامه بر بالای کتف های او افتاده حرکت میکرد
اردوی سلطان بیست و نه روز در اسکوتاری توقف کرد و حکم شد مقبی قاپودان
پاشا در این یورش نیز ملازم رکاب سلطانی باشند از برای طی مسافت از
اسلام بول به بغداد مدت صد و ده روز معین کردند و در هشتم ماه مه سنه ۱۶۳۸
مطابق سنه ۱۰۴۸ هجری حرکت کرده روانه شدند در نیکومدی که منزل پنجم بود
ملاها و مدرس ها که بمشایعت آمده بودند مرخص شده مراجعت نمودند قبل از
رفتن ایشان یک امتحانی از طالبین منصب قضاوت در حضور سلطان نمودند
و سلطان همیشه فهم و ادراک قاضی ها را بواسطه مسائلی که از آنها سوال مینمود
می سنجید و در این مجلس دو مسئله از ایشان سوال نمود یکی این بود که ایمان

باب چهل و هشتم

جواهرات را عرض و تکرام یک از درجات عشره هوش و دانش میتواند تعلق داشته باشد مسئله
ثانی آنکه اگر کسی قسم یاد کند که گوشت نخورد اگر ماهی بخورد خلاف قسم کرده است یا نه
نفر از طلاب کشند جواب این مسئله را با یکتب فقهیه رجوع کرده و بعد از آن بعرض رسانید عجم
زاده که چهارمین آن طلاب بود فوراً عرض کرد که در خصوص مسئله ثانی شریعت هر چه را که عادت
بر آن جاری شده است سند مینماید چون در اصطلاح متداوله و ممالک معموله ماهی را جزو گوشت
محسوب نداشته اند اگر شخص مزبور ماهی بخورد خلاف قسم نکرده است و در خصوص مسئله ایمان اگر او زن
بر رساله مخصوص نوشته بلحاظ سلطان میرسانم جواب چابک و دقیق عجم زاده سلطان را
به تبسم در آورد و منصب قضاوت به او عنایت کرد گفتار ملایم و کلام مؤدب معقولانه عجم زاده
موافق میل و سلیقه سلطان بود بر خلاف او قاضی بزرگ اناطولی احمد سوید افندی که همیشه یا از روی
عدم تملق و درشتی سخن سخیف چون از گرفتن رشوه و فروختن مناصب بگونه زیاد دیگرد
و مفتی و اولیای دولت را از این بابت مذمت میکرد و سلحدار مقرب مصطفی پاشا و محبوب سلطان
حسین پاشا سلطان را در حق قاضی بی التفات کردند فوراً حکم شد چادر او را بر سرش خراب کرده
بمنزل او اخراج نمودند همین که سلطان از نیکومدی بیرون رفت چاپاری با عجله تمام آمده مژده
آورد که از سلطان خاصگی که در شهر گذاشته شده بود و کنیز شاهانه متولد گردید چون بعد از آن معلوم شد
که مولود تازه رسیده دختر بوده است آورنده مژده را حکم شد میخ چوبین بر اس فلش کوبند
صدر اعظم در این منازل از برای اظهار بندگی و خدمت خود در الحضور سلطان رسانید در اسکی
شهر مراد بزیارت قبر جد خود شیخ ادب علی که دختر زیبا منظرش مال خاتون زوجه واضع
سلسله جلیله سلاطین عثمان اول بود رفت و در سیدی غازی قبر سید بطال را که مبارز
نامی اسلام و دشمن یونانیان آسیای صغیر و اسلام بول بود زیارت کرد در شهر بولاودن

در سلطنت سلطان مراد چهارم

از نایب قاضی میخانیچ شکایت کردند سلطان او را احضار کرده بقتلش فرمان داد در آق شهر دو روز
توقف شد سلطان بتماشای تکیه که در جنوب شهر واقع بود رفت از خوبی مکان و آبشار مصنوعی آنجا
محظوظ شده چهار شعر در حجره آنجا نوشت بعضی فرصه باقی آن اشعار را بهمان وزن و قافیه گفته تمام نمایه
و پس از غروب آفتاب مفتی قطعه در مدح گفته زیر اشعار سلطان نوشت بعد روز پس از آن اردوی سلطانی
در ایلغون زده شد و آنجا را در زمان سابق وعهد سلاجقه آب گرم مینامیدند در این اردو از قاضی
اسکی شهر خبر رسید که درویشی ظهور کرده خود را مهدی میخواند و جمع کثیری از اجامر و اوباش ها و
گرویده مرید شده اند اگر بزودی دفع او نشود اسباب خرابی ولایت فراهم خواهد آمد کهیای سپهدار
با پانصد سوار و چهار نفر از بیک ها مامور دفع او گردید چون درویش با بگلربگی اناطولی جنگ سختی کرده
سنجاق بیک بای تیرها لا و قره حصار را کشته بعد کهیای مشار الیه با چهار هزار کس از قشون
بی نظام که لوند و صاریجه مینامند جمع کرده برد او ویش تاختن کرد و مهدی مشار الیه را گرفته با دوازده
نفر از مریدان بحضرت سلطان برد سلطان بتجربه بطلان عقاید باطله عوام که او را روئین تن پنداشته
اسلحه را بر بدن او کارگر نمیدانستند حکم کرد تا پوست او را بطور تسمه از تن او برکندند و انگشتان
او را یک یک بریدند آن شیاد اظهار جزع نکرده بجلادت و سکوت عجیبی تن در آن حین با مراد از
او پرسید راست است که میگویند تو عیسی میباشی او در جواب گفت خدا به امداد من برسد من
امت محمد و منتظر رسیدن عیسی هستم   در روز
ورود قونیه عبدی پاشا و پسر شمسی پاشا بسیاست رسیدند و مردم که از آنها شاکی بودند خوش
وقت و مسرور گردیدند و شیخ بزرگ که رئیس تکیه مولویان قونیه و خلیفه تمام سلسله مولویان ممالک عثمانی
بود در سفر اول زیاده از حد مورد الطاف و عنایات سلطانی شده بود در این نوبت چون به رعایای
صقلا ظلم کرده وجوه موقوفات را در صندوق خود ذخیره نموده بمصارف آن نرسانید سلطان

باو

باب چهل و هشتم

میخواست حکم قتلش را بدهد مفتی با سایر بزرگان دولت توسط کرده قتلش موقوف و باخراج
بیدا اکتفا نمودند عارف چلبی قراحصاری را شیخ سلسله کردند و دیگر در خانه بیرام پاشای صدر اعظم
در اسلام اول وفات کرد   نعیمای مورخ از قول پسر فخرالدین حکایت میکند که در
ایام توقف اردو در قونیه یک روزی مشار الیه با خسرو رئیس پولیس به تفرج رفته بودند در آن
وقت سلطان با لباس تبدیل از پهلوی آنها گذشت و نظر غضب آمیزی بطرف خسرو در انداخت
چون شب شد کهیا کتابش خسرو را طلب نمود و از این خواستن بی موقع و از آن نظر غضب آلود سلطان
که هنوز از خاطر محو نشده بود بوی خیر بمشام خسرو نرسید تفرس و احساس او خطا نرفته بود زیرا
که به کتابش حکم شده بود او را بقتل برساند خسرو شمشیر کوتاهی در زیر لباس پنهان کرده بطرف
چادر کهیا رفت چون داخل شد جمعی از چاوشان را در آنجا دید سلام کرد جز یک نفر دیگران جواب
سلام او را ندادند خسرو این بی احترامی را از علامات بد دانسته شمشیر کشیده و بیک ضربت بچاوش
باشی زده خود را از میان چادر بیرون انداخت و بواسطه تاریکی شب و امداد ده نفر از دوستان
صداقتی فرار کرده از مهلکه بیرون رفت سابق بر این خسرو ابرق دار رجب پاشای صدر اعظم بود بعد
از شورش بزرگ لشکریان و آن قتل هائیکه اتفاق افتاد دیگر سلطان او را ندیده بود امروز که او را
بدید کینه دیرینه اش تازه گردید لهذا حکم قتل او را بداد
در چاکیچان مفارا احمد پاشا حاکم معزول طرابلس وارد اردو شده بحضرت سلطان رفت
در وقتی که از برای تعظیم سلطان سر فرود آورده بود گردنش را زدند و سرش زیر پای سلطان افتاد
در آدانا هشت نفر خود را از بالای دیوار بمیان آب انداخته از دست جعفر پاشا تظلم نمودند سلطان
بعزل بیگلربگی مزبور اکتفا نمود در بندر پایاس بهر فروند کارگه هدایای حکمران مصر را در حمل داشتند
لنگر انداخته بودند در انطاکیه چون بر بالای پل رود خانه اورونت تماشاچیان جمع شده بودند سلطان

در سلطنت سلطان مراد چهارم

بخیال اینکه شاید در میان آنها عارضین نیز باشند راه خود را برگردانید و آب بر همه خانه زده بشناه
آب گذشت علم داران و آقایان رکابدار و قراولان خاصه که باید همیشه ملتزم رکاب سلطانی باشند
از جان خود گذشته از دنبال سلطان خود را به آب انداخته و شنا عبور نمودند چاوش باشی که حمایت
مواظب بوده نگذارد کسی در سر راه سلطان حاضر شود مورد شبهه شده در همان روز چوب بسیار بر کف پاهای
او زدند در حلب که منزل پنجاه و پنجم و نصف راه بود شانزده روز اطراق شد در بالای برج واقع که معروف
بمیدان جنگ سلطان سلیم اول با قانصوه قادری سلطان مصر میباشد و در حوالی مقبره که میگویند قبر داود
نبی میباشد ولی پیری پاشا سنجاق بیگ او خری بحضور سلطان مشرف شد و بحکم سلطان بقتل رسید
زیرا که بار دو در آمد مرتکب ظلم های بسیار نیز شده بود از دیجله عطا زاده ذوالفقار پاشا را در آن تازه کی ها
بقتل رسانده بود در نصیبین سلطان طبیب خود امیر چلبی را بخوراندن تریاک گرفت چون سلیحدار سلطان گفته بود
که امیر چلبی هر وقت از برای ادای نماز بیرون میرود تریاک نیز میخورد سلطان در اول نمیخواست باور کند تا
در نصیبین وقتی که امیر چلبی از برای نماز خواست بیرون برود سلطان باو حکم کرد تا تریاکدان را از بغل خود
بیرون آورد سلطان حب های تریاک را تماشا کرد و طبیب را بخوردن آنها امر فرمود شاید چند دانه خورده
عرض کرد زیاده بر این مهلک خواهد بود سلطان حکم کرد تا همه را بخورد آنوقت به ملاحظه اینکه مبادا بمنزل خود رفته
مشغول معالجه و مداوا شود باو مشغول شطرنج باختن شد در دست سلیم حکیم بیچاره از بازی وامانده او را برداشته
بمنزلش بردند کسان او خبر از ماجرا داشتند بعضی دوا با جهت معالجه حاضر کردند حکیم گفت من میل معالجه
ندارم وقتی که شخص مانند سلیحدار دشمنی قوی دارد بهتر آن است که بمیرد آنوقت یکجام شربت برنج که مثل
اثر تریاک است طلب کرده بخورد و بمرد و زین العابدین که در تحت حمایت سلیحدار پاشا واقع بود حکیم باشی
سلطان شد در بیره جیق لشکر باز بالای پلی که با قایق ساخته شده بود عبور کردند و سلطان در میان
قایقی نشسته مفتی را محض اظهار التفات در نزد خود نشاندند و در بندر فلوجه هشتصد سفینه جهت حمل احمال

واثقال

باب چهل و هشتم

و اثقال لشکر و ملزومات حربیه ساخته شده بودند
سلطان بسیاست استعمال تنباکو و توتون را تجدید نمود شصت و چهار نفر را در اوج منار
ورئوف و صاحب حاج گوز گرفته که در خفیه مشغول شرب تنباکو بودند بعضی از آنها را سر بریدند و پاره را
چهار پاره کردند و برخی را از حس بیا و خشند و دست و پای باقی را بضرب تنگ شکسته در پیش چادر سلطان
انداختند   چون شاهین پاشا حاکم طرابلس شام شد امیر اوصاف را که یکی از
پسران سیف اوغلی بود نزد خود دعوت کرده او را با اتباعش بقتل رسانید بعد از آن طوایف اعرابی را
که حامیان امیر اوصاف بودند مغلوب ساخته متفرق گردانید و این فقره یک خدمت بزرگی بود که از شاهین پاشا
در حق دولت بعمل آمد از آنجائیکه بعضی کارهای حکومتی او را انسی افندی قاضی صحیح نمیگذاشت شاهین پاشا با قاضی
دشمن شده در خدمت سلطان او را به شرب تنباکو و ساحری متهم ساخت و ماموری با خود ببرد
تا قاضی را غفلة گرفته به اردو بفرستد حاکم با اتفاق مامور غفلة بمنزل قاضی در آمد او را گرفته و کتابهای او را
ضبط کردند و ذره تنباکو در منزل نیافتند لکن صفحه کاغذی دیدند که بخانه های چند تقسیم شده و در میان آنها
چیزی نوشته شده بود مگر یک خانه هنوز چیزی در آن مرقوم نشده بود شاهین آن صفحه را از اعمال
سحر و جادو پنداشته برروی کتابهای قاضی گذاشت که نظر سلطان در ابتدا به آن صفحه بشود
در وقتی که بیچاره نفر شاهین تنباکو را در دست و پا شکسته در پیش چادر سلطان انداخته بودند و سلطان عمودی
در دست گرفته در میان چادر از همه طرف حرکت میکرد عرض کردند که انسی افندی را با کتابهای او آورده اند
سلطان با یک تبسم ظالمانه به سلیحدار گفت یقین این بدبخت از دیدن نعش ها خوف و هراس
هر چندان خواهش سلیحدار عرض کرد بسته ای پادشاه من از دیدن مرده نفر جان آدم بلب
میرسد سلطان فرمود قاضی فردا بیاید لیکن کتابهای او را حالا بنظر من برسانید همین که سلطان صفحه مزبوره را
بدقت ملاحظه کرد گفت خیلی غریب است این خانه خالی را از برای کی گذاشته است سلیحدار عرض کرد

در سلطنت سلطان مراد چهارم

یقین این خانه را از برای بخت و اقبال سلطان نگاه داشته است تا باب طلا مرقوم بدارد سلطان
فرمود پس هرچه باید در انجا نوشته شود زومبونیه انیسی افندی فتح بغداد را مرقوم داشت بعد از انکه
بغداد مفتوح شد و سلطان باسلامبول مراجعت نمود بقدری اعتقاد به انیسی دستور العمل گرفت و دولت
را که به او انعام داد در حلب بیرام پاشای صدر اعظم به اجل طبیعی وفات کرد و این فقره در نظرها غریب
می آمد که شخص با منصب آن بزرگی در خدمت سلطان میدان سفاکی با اجل طبیعی مرده باشد بیرام پاشا مرد
شیرین حلیمی بود و هرگز میل خاطر مرتکب کارهای بیرحمانه نمی شد و تا می توانست در سختی های آقای
خودش حلمیت را بکار می برد چون واضع درسنهٔ دراویش زینی بود در اسلامبول تکیه جهة آن سلسله
بنا کرده قبر خود را نیز در آن تکیه ساخته بود نعش او را باسلامبول نقل کرده در همان قبر مدفون ساختند سلطان
در چادر بیرام پاشا صندوق های مملو از اسباب نفیسه یافت که مشار الیه جمع کرده حاضر نموده بود تا
در منازل عرض راه پیشکش حضور سلطان نماید سلطان از برای آن نوکر صدیق گریه کرد و طلب آمرزش
نمود منصب صدر اعظمی حق قاپودان پاشا مصطفی بود و لیکن بواسطه حیله بازیها و دسایس ابراهیم روزنامه
چی که در خدمت سلطان رسیده از تقرب تمام داشت نشان صدارت بتوسط قاپوچی باشی از
برای حاکم موصل طیار محمد پاشا برده شد در دیار بکر ده روز توقف شد و صدر اعظم جدید در انجا با حشم
تمام بحضور سلطان مشرف گردیده مورد التفات شد و سلطان چهار باب چادر بسیار خوب باو
عنایت نمود فرمانده بادیه عرب امیر طایفهٔ ابوریشه با لشکرهای حلب و طرابلس و حاکم دیار بکر در پیش
پاشا بطور مقدمة الجیش از پیش روانه شدند و سلطان شخصه سان ینکچریها را دیده هرچه عاجز و علیل داشت
باروزی چهار آسپر بویه لد نوکری معاف فرمود روزنامه چی ابراهیم در جراح یک منزلی نصیبین وفات کرد
مشار الیه در ظاهر خود را کوچک وانمود میکرد لیکن در باطن کارهای بزرگ بدست او گذشت هیچ وقت
طالب شان منصب بزرگ نشد که مبادا محسود دیگران شود   در قصر زمان که در انجا گذرگاه است

ادارند

باب چهل و هشتم

و از میان آب دجله میتوان عبور نمود چکرکچی باشی بیقلو مصطفی پاشا وفات کرد و سنجاق
بک یک شهری عبازه لی کوچوک بک را سیاست کرده گردن زدند و در ورود موصل درناچی
باشی درویش آقا را سر بریدند زیرا که وجه بی حساب از رعایا دریافت کرده بود مشار الیه از
برای گرفتن اطفال عیسویان مامور سرحد روم ایلی و سواحل رود دانوب شده بود و غازقانچی
زاده مصطفی بولایات بوسنی والبانی رفته و درویش مصطفی را به یونان فرستاده بودند بعد از
قتل درناچی باشی حکم کشتن غازقانچی زاده را نیز فرستادند و درویش بوساطت صدر اعظم
از مهلکه خلاصی یافت و این بار آخرین بود که اولاد عیسویان را از عقاید پدران خود برگردانیده غلامان
صدیق خویش قرار میدادند و موقوف شدن این امر در عهد بی رحم ترین ظالم ها اتفاق افتاد

در موصل سفیری از هندوستان رسیده خبر یورش قندهار را رسانید و هدایای گران
بها جهة سلطان آورد از ان جمله کمربند جواهری بود که صد و پنجاه هزار قروش قیمه داشت (تقریباً سه
هزار تومان میشود) و نیز یک عدد سپر بود که از گوش فیل ساخته روی آن را پوست کرگدن کشیده
بودند و شمشیر و گلوله با آن کارگر نبود مراد گفت سپر را بر زمین گذاشتند و با گرزی که در دست داشت
یک ضرب بر آن نواخته سرتاسر خورد کرد و در هم شکست انوقت سپر شکسته را با پانصد هزار
نقد از برای سفیر هندوستان فرستاد   در شورای جنگی قرار بر آن شد که
سیصد عراده توپ از طرف خشکی همراه قشون ببغداد ببرند و باقی توپها را از میان آب دجله
حمل و نقل نمایند بکر ترعش فنان و ده قشون پس قراول شده بکر بکی دیار بکر سردار لشکر پیش
قراول مامور گردید و نقیب پاشا زاده از برای مواظبت آوردن توپها معین شد در موصل دو نفر در
یک زراعت با صاحب منازعه کردند و مرافعه آنها بحضور سلطان کشید گفتند ما دانسته ما هر دو زنده
هستیم صلح و سازش در میان ما محال است و باید یکی از ما دو نفر کشته شود سلطان هر دو را خواسته

در سلطنت سلطان مراد چهارم

کرده فرمود سرایش را از تن جدا ساختند و یک صاحب زعامت را نیز در برابر علی حمامی (یعنی
حمام علی و اسم جائی است) سر بریدند در قمش کوپری (پل نقره) خبر رسید که صفر پاشای قلعه
بطرف ایروان تاخته حاکم آنجا کلبعلیخان را که از قلعه بیرون آمده بود زخمدار کرده شکست داد و چهار صد تیره
سر و چند نفر اسیر با بعضی شیپور و سنج بدست آورد و در همان وقت معلوم شد که قشون مامور شهر
زور اسیر و اولجه فراوان گرفته اند با جمله صد و نود و هفت روز بعد از حرکت از اسکوتاری و زدن
صد و ده از هشتاد و هفت روز از اراق لشکر های عثمانی بمقابل بغداد رسیدند (پانزدهم نوامبر ۱۶۳۸
مطابق ۱۰۴۸ هجری) بغداد در ساحل شرقی دجله واقع است اطراف آنچه
از طرف شط و چه از صد و چهارده برج در سه طرف دیگر داشت نوری پاشا سعد الدین که تاریخ فتح
بغداد را نوشته است طول دیوار های بغداد را که خود مشخصاً پیموده است ده هزار قدم ضبط کرده است
در سمت غربی دجله و در برابر شهر محله خارج که بقوش قلعه سی معروف است واقع میباشد و بالاتر
از آنجا از رودخانه که بالا میروند قبر امام کاظم اتفاق افتاده است و قلعه امام اعظم که از بناهای سلطان سلیمان
بزرگ است و مقبره امام ابوحنیفه در آنجا میباشد در طرف بغداد واقع است دروازه که در این سمت
است بدروازه امام اعظم موسوم است در زاویه شمال و شرق عمارت حکومتی بنا شده است که وصل
به دروازه است مقابل دروازه امام اعظم دروازه تاریک واقع است که اتراک قارانلق قاپو و اعراب
باب الاسود مینامند و در ضلع سیم قلعه که با دجله موازی است دروازه سفید اتفاق افتاده است
که اتراک آق قپو و اعراب باب الابیض میگویند و در ضلع چهارم دروازه پل یا جسر واقع است که شهر را
با محله قوش قلعه سی که در خارج واقع است وصل مینماید در محاصره سابق حافظ پاشا از طرف
دروازه امام اعظم و خسرو پاشا از طرف دروازه باب الاسود شهر را محاصره کرده بودند رخنه و خرابه
هائیکه در آن دو محاصره به برج و باره وارد آمده بود همه را تعمیر کرده بعضی استحکامات جدیده نیز بر آنها افزوده

باب چهل و هشتم

بودند که در محاصرات بدبکار بیاید و دروازه باب الابیض را که در طرف خشکی واقع بود اعتنائی
نکرده استحکام داده بودند و سلطان بتوسط میرمهر ایرانی که در همین راه با دو برادرش در دست
عثمانیان اسیر شده بود از این مطالب مطلع شده بود و برادران میرمهر را کشته بودند خودش توسط
سلحدار پاشا از کشتن معاف شده مرخص گردیده بود چادر سلطان را در مقابل دروازه امام اعظم
در بالای بلندی که بر دجله مشرف بود برپا کردند و سلطان قبل از تسخیر بغداد خودش را شایسته
زیارت قبر امام اعظم ندانسته بچادر خود داخل نشده به لشکرگاه شتافت و فرمود تا بیل و کلنگ
به لشکریان تقسیم نمایند تا در همان شب مشغول بردن مارپیچ و کندن سنگر بشوند صدر اعظم با ینگچری
اقاسی و بکلربکی روم ایلی در مقام باب ابیض قرار گرفتند و بعد از آنها نزدیک به باب الاسود قاپودان
پاشا با بکلربکی سیواس و صامسونجی باشی با چهل نفر صاحب منصب افتادند و بعد از آنها بکلربکی
اناطولی و قشون مصری و ساقارچی باشی با چهل نفر از صاحبان منصب چادر های خود را بر پا نموده
و کرجی پاشا و نقیب پاشا نقطه مواظبت پیش قراول باشند و در میان شهر کتابشر خان حاکم
با خلف خان که سردار دوازده هزار ینگچی زبده بود و بیرقدار مامور و مشغول دفاع بودند

در همان شب شروع به بردن مارپیچ شد و توپها از راه خشکی برسیدند و ده عراده بصدر
اعظم داده شد و چهار عراده به قاپودان پاشا و چهار عراده دیگر به بکلربکی اناطولی سپرده شد چهار
روز بعد از ورود اردو سلحدار پاشا باتفاق شاهین پاشای طرابلس و دوازده هزار لشکر از دجله
عبور نموده شتافت و تا زشوبان فرستند انار های اولادیت به بزرگی و درشتی معروفند از آن جمله یک عدد
جهت سلطان آورده بودند که چهار صد درم وزن داشت بعد از آن سلحدار پاشا از جانب غربی دجله
رفته قوش قلعه سی را گرفت تا از آنجا بشهر توپ اندازی نماید چون خود شهر از شخص سلطان نمی توانست
جدا شود تکالیف جنگ و حمله را به کیهای خود واگذار کرده بجز است سلطان مراجعت نمود در روزی دو مرتبه

در سلطنت سلطان مراد چهارم

به سرکشی بارپچ و سنگر پیرفت روز هشتم بارپچ را به لب خندق رسانیدند و برج ها از ضرب
گلوله توپهای عثمانیان شروع بخراب شدن کردند و محصورین رخنه ها را با کیسه های پر از خاک که از شغه های
خرما ساخته بودند مسدود مینمودند جنگ ها از پوست گوسفند جهة پر کردن خندق به لشکریان تقسیم نمودند
و زیاده بر هزار اصله نخل بینداخته و حکم شد که از سنگرها مشغول توپ اندازی شوند و سلطان عسکر را بجد
و جنگ ترغیب مینمود در انوقت صدر اعظم برج دروازه اپض را خراب کرد و قاپودان پاشا برجی را
که چقال اوغلی در ایام حکومت خود ساخته بود ویران نمود و برج دیگر را حسین پاشا بضرب گلوله توپ
خراب کرد قریب هشتصد ذرع از دیوار قلعه با زمین برابر و هموار شده بود منهدم شد حکم یورش بر انگیخ
معلوم شد که ایرانیان از پشت دیوار مشغول کندن خندق عریضی میباشند و در زمین ها بریده کی های آتش
احراق میخایند قرار شد بارپچ را پیشتر ببرند و نه عراده توپ که از روی جله رسیده بود بر باطری های
محاصرین افزود لیکن از رسیدن خبر اینکه شاه با دوازده هزار سوار به دیاله آمده است سه شبانه روز اظهار
شادمانی نموده آتش بازی بکردند ایورشیس امیر بادیه با ده هزار شتر که از وقه حمل کرده بودند برسید و عثمانیان
ایرانی را اسیر آورد سلطان چند درمی پیش رفته ایورشیس را باحترام تمام پذیرا گردید و خلعتهای افتخار به چهل و هفت
نفر از تابعین او خلعت داده شد و بیست و شصت هزار کیسه به لشکریان تقسیم شد تا از خاک پر کرده در
کنار خندق که تقریبا پر شده بود بر روی هم چیدند حاکم های حلب و طرابلس با پادشاه بادیه ایورشیس مامور
دیاله شدند تا لشکر ایران را از آنجا بیرون نمایند لیکن ایرانیان از نزدیک شدن آنها احتراز کرده عقب
رفتند و فردای از روز جنگ سختی در میان طرفین وقوع یافت آقای دارطبان با آلدی بیک چریکمن دران
جنگ کشته شد سلطان از این شکست متغیر شده بصدر اعظم سرزنش کرد که با وجود پر شدن خندق و خراب
شدن برجها و دیوار ها در بردن یورش اهمال و تعلل مینماید صدر اعظم در جواب عرض کرد خدا بخواهد که جان
غلام تو مثل راز جسم او در این راه بطیران در آید بشرط اینکه قلعه و شهر مسخر لشکر تو گردند در هر حال خبر یورش

باب چهل و هشتم

و در آن به همه لشکر باد داده شد و از تکبیر عثمانیان جنگجوی که جز نام و نبرد آرزوی دیگر نداشتند تا صبح
در میان اردو مشغول بود و در وقت طلوع روز شروع به بردن یورش شد وزرا و آقای ینکچریکان
از سنگرها بیرون رفتند و بطرف برجها حمله کردند صدر اعظم شمشیر بدست از همه صف ها پیش
افتاده مشغول سرافرازی بود که ناگاه گلوله بر پیشانی او خورده از پشت سرش بیرون رفت آقایان نعش
او را بجای در داوطلبان که در کنار خندق بود بردند و این دویم صدر اعظم دولت عثمانی است که در میدان
جنگ کشته شده است جسد او را در جوار قبر امام اعظم زیر پای پدرش که سابق حاکم بغداد بود دفن کردند
دل سلطان از شدت الم و اندوه پر از باد شده آه طولی برکشید و گفت آه طیا تو از صد قلعه مثل بغداد
بهتر بودی خدا به تو نور ابدی داده فرمود خود تست را شایسته این نصب وا نمود کن من مظلوم که بغداد بدست
تو فتح نشود و در خدمات دیگر از جان فشانی مضایقه ننمائی مصطفی زمین را بوسیده عرض کرد من مستدعی
عنایات بی پایان و ملتمس دعاهای خیر پادشاه خودم میباشم انوقت از برای ترغیب لشکریان
که کشته شدن صدر اعظم هنوز آنها را در جنگ سست نکرده بود بطرف رخنه های بروج حمله بردا آقایان
ولوندان او از دنبال بحرکت در آمدند لشکر بر هجوم آور شده فریاد برآوردند که روز مرگ را که می شناسد
کهیای صدر اعظم با بسیاری از آقایان داخله و خارجه در پهلوی او کشته شدند لیکن خود ش درپیچ
نکان توقف ننمود تا وقتی که تمام برج ها را عثمانیان متصرف شدند فردای آن روز که روز چهلم از محاصره
بود بغداد بعد از آنکه مدت پانزده سال در تصرف ایرانیان مانده بود تسلیم شده مجدد ا جزو ممالک
عثمانی گردید   حاکم بغداد چون اظهار تسلیم شدن نمود حسن پاشا با چاوش باشی
از برای آوردن او فرستاده شد را لیه بعد از ملاقات با صدر اعظم بحضور سلطان بردند و سلطان در انوقت
بالای تختی از طلا نشسته شمشیری از جواهر بر کمر بسته بود و زیادی بسیار او غلام بچه های جوان با کمربندهای
طلا و جواهر ایستاده بنعتی و وزرا و ارکان دیوان هر یک در جای خود قرار گرفته بودند از وجابات

[illegible]

در سلطنت سلطان مراد چهارم

حالت سلطان و مجلس دیوان او بمعنی آیهٔ کریمهٔ انا فتحنا لک فتحاً مبینا خوانده می شد چون حاکم بغداد از
دنبال صدر اعظم بحضور سلطان در آمد بخاک افتاده مستدعی عفو و بخشایش گردید مراد با منتهای کبر و نخوت
فرمود من تو را می بخشم بشرط آنکه در همین امروز شهر را تخلیه کرده تسلیم نمائی اگر تو زودتر نزد ما می آمدی زحمت
ما کمتر می شد لیکن چون تو در راه خدمت آقا و دولت لازمهٔ غیرت را بکار بردی عذر تو مسموع است
و ما تو را بخشیدیم بعد از آن یک رشته پر مرغ دریائی که بر قلابهٔ از الماس نصب شده بود با یک کارد جواهر
و یک خرقهٔ خز به بکتاش خان خلعت داده فرمود خوانین و سلطانان ایران باید امروز از بغداد بیرون بروند
هر کدام نزد شاه میروند مأذونند و هر که بخدمت ما می آید مختار است من کسی را مجبور نمی نمایم بکتاش
خان بچادر صدر اعظم رفته کاغذی بمیر فتاح و یار علی و خلف و نقد علی خان و سایر سرهنگان و سلطانان
نوشت که پیش از ظهر بغداد را خالی کرده بروند و بصدر اعظم اطلاع داد که احتیاط کار را نگاه داشته
منفعت خوب باشد زیرا که احتمال میرود در زیر برجها نقب برده باشند و بخواهند به هوا بپرانند
چون قشون شهر نخواستند شهر را گذاشته بیرون بروند دعوا بجبر شد و ایرانیان و عثمانیان از
بالای بروج و دیوارها و باره با هم آویختند میر فتاح خان و خلف و یار علی که کار را این طور دیدند خود را ببرج
نارین قلعه انداختند و عثمانیان داخل شهر شدند و بخانه حکومت ریخته مشغول قتل و غارت گردیدند همه
لشکر عثمانی برخلاف عهدی که کرده شهر را از قتل و غارت ایمن ساخته بودند مشغول کشتن و تاراج کردن
شدند صدر اعظم هر قدر خواست آن عمل شنیع را موقوف بدارد ممکن نشد و ایرانیان نیز اسلحه برداشته
از بالای بعضی از بروج مشغول دفاع بودند رئیس افندی اسمعیل را در پهلوی صدر اعظم به یک ضرب تیر کشتند
و سلحدار را که یکی از دلیران ایران میخواست بضرب شمشیر گردنش را بزند یکنفر از پیشخدمتان وفادارش
خود را به دم شمشیر داده سلحدار از نجات یافت در وقتی که این معرکه ها در شهر بر پا بود یک جوان جنگجوی بی
ریشی از لشکر روم ایلی بخدمت سلطان رفته عرض کرد ای پادشاه اگر تو خون دشمنان را بخشیده ای ما

اغماض

باب چهل و هشتم

اغماض نمیداریم سلطان از روی تغیر فرمود چه میگوئی تو آن جوان عرض کرد ای پادشاه پدر و عمو و
برادرها و برادرزاده های من در این جنگ کشته شده اند و از برای من دیگر کسی باقی نمانده است
حالا که وقت زدن و کشتن است تو چرا مانع قصاص و تلافی میشوی مراد خندهٔ بلندی کرده او را
مرخص نمود (مترجم گوید اگر چه مؤلف عدد کشته ها لشکر عثمانی را معین نکرده است لیکن موافق تقریر
جوان مذکور اگر عدد کشته های عثمانی زیادتر از ایرانی نباشد اقلاً همان قدرها خواهد بود) یکی از نتایج گرفتن
بغداد و دو نفر ایرانی را با قید و بند بحضور سلطان بردند سلطان متغیر شده فرمود من ایشان را امان داده ام گرفتن
و بستن آنها از چه سبب است شیخ جواب داد که ایرانیان امان قبول نکرده دوباره در مقام دفاع برآمدند
مراد یکی از بچه تاتارها را سواره بشهر فرستاد از حالت آنجا خبری بیاورد آن پسر مراجعت کرده دعوای
دروازهٔ باب الاسود و کشته شدن رئیس افندی و بخطر افتادن سلحدار را بعرض رسانید سلطان توسط
بیگلربیگی اناطولی حکم فرستاد که ایرانیان را به ترک کردن نزاع و جدال تکلیف نمایند اگر تمکین نکردند همه را
بقتل رسانند حسین پاشا با سلحدار خوانین برج نارین قلعه را به تسلیم شدن تکلیف کردند میر فتاح و
خلف و یار علی تسلیم شدند آنها را بحضور سلطان بردند و سلطان ایشان را بدست سلحدار سپرد دو
نفر پسران میر فتاح دست از جنگ برنداشته مشغول دفاع بودند توپهائی که بطرف ایرانیان بسته بودند
در چند ساعت قتل مفرطی کردند و هر که را زنده بدست آوردند سر از تنش برداشتند به دو نفر پسران میر
فتاح نوشته امان دادند و ایشان در این نوبت امان نامه را قبول کرده دست از جنگ برداشته
تسلیم شدند بیگلربیگی اناطولی داخل برج نارین قلعه شده ایرانیان را بضرب گرز از بالا بزیر
انداخت قشون عثمانی که تشنهٔ خون بودند اعتنا به امان دادن سلطان نکردند و هر که دست یافتند از
پای در آوردند فقط چند صد نفری از ایرانیان از باب الاسود خود را بیرون رسانیده بطرف دیاله رفتند
لیکن لشکر مصری از دنبال آنها رفته تقریباً همه را اسیر کردند جمعی از فراریان شهربان رفته در زیر

در سلطنت سلطان مراد چهارم

قبهٔ پنهان شدند از اتفاقات آن قبه خراب شده ایشان را هلاک ساخت از سی هزار نفر لشکر ایرانی
نفر پانصد نفر توانسته خود را به اردوی شاه برسانند ده هزار نفر در زمان محاصره و هشت هزار بعد از
محاصره بقتل رسیدند بعد از آن حکم شد ساکنین و رعایا را آزار نکنند و بغداد را خراب ننمایند در اینوقت
مراد بزیارت قبر امام اعظم رفت خلیل آقای امیراخور را شان وزارت داده باسلامبول فرستاد
تا خبر فتح بغداد را ببرد خندان آقازاده از برای همین کار مامور پای تخت اطریش شد بکتاش خان
که اصلا ارمنی بود توسط زنش که نمیخواست با او به مملکت عثمانی برود مسموم شده بود سلطان آن زن را
با اموالی که داشت صحیح و سالم نزد پدرش از حسین خان حاکم ... لی فرستاد کوچک حسین حاکم بغداد
شد و بکتاش آقای ینگیچریک آقاسی را فرمانده قشون مستحفظ که مرکب از هشت هزار نفر بود کردند سیجدار پاشا
قاپودان پاشا شد جای او را بملک احمد داده قیاسلطان را به ازدواجش درآوردند و چهل روز بعد از آن
همین ملک احمد از حرم بیرون رفته با شان وزارت حاکم دیاربکر شد و سیاوش پاشا سیجدار
گردید یکیس ناگهانی که میگویند درویشی از وقوع آن بسلطان خبر داده بود آمده خندق ها و مارپیچ ها و سنگ
کارهای محاصره را خراب و ویران نمود و سلطان به این جهة حکم کرد تا در رفتن عجله نمایند و یحیی افندی
مفتی بساختن مقبرهٔ شیخ بزرگ گیلانی شیخ عبدالقادر مشغول گردید

در بغداد چنان معلوم می شد که بعد از قتل قشون مستحفظ و ریختن خون چند نفر دیگر حرص و
میل مراد به قتل نفوس و کشتن مردم ساکن شده آرام یافته بود و این سکون و آرامی مانند خواب جانوران
درنده موقتی بود و از صدای آتش گرفتن انبار باروط بغداد که هشتصد رأس گاومیش و جمع کثیری از مرد
و زن را به هوا پرانید از خواب برآمد از آتش گرفتن انبار باروط خانه های دیگر خرابی و تعمیر پیدا کرده
جارچیان در اردو جار کشیدند که هر کس یکنفر ایرانی در نزد خود دارد باید بقتل برساند والا خودش کشته
خواهد شد جمع کثیری از ایرانیان با کمال اطمینان و میل خاطر خود باردوی عثمانیان رفته بودند و سیصد نفر از

ایشانرا

باب چهل و ششم

آنها از دار بودند علاوه بر اینها اسیر بسیاری هم در دست عثمانیان گرفتار شده بودند همه بقتل
رسیدند هزار نفر از اسرا را مراد حکم کرد تا هزار نفر جلاد برابر چادر سلطان بر ده صف کشیدند سلطان
بر بالای تخت رفته نشست همین که پرده را بالا پس کردند بیک اشاره کردن آن هزار نفر از ده سرهای
ایشان را پیش چادر سلطان انداختند مورخین عثمانی متفق عدد کشته های بغداد را چه در شهر و چه در اردو
با آنچه در حضور و غیاب سلطان کشته اند سی هزار نفر نوشته اند

در هفدهم ژانویه سنه ۱۶۳۹ مطابق سنه ۱۰۴۹ هجری مراد از بغداد حرکت کرده بطرف دیاربکر روانه
شد ایلچی هندوستان که در تبریز منتظر نتیجهٔ محاصرهٔ بغداد بود به اردو رفت تا تهنیت بگوید ارسلان
آقای قاپوچی ایام محاصره محبوس بود در موصل بحضور سلطان احضار شده خفتان افتخار در بر او کرده نامه
جهة شاه صفی بها در بدست او دادند در آن نامه مراد تهدید کرده بود از اینکه اگر ولایات منضمه بتصرف
بیگلربیگی عثمانی داده نشود و هدایای معمولی را نفرستند زمستان را در سرحد بسر برده در فصل بهار مجددا
بمملکت ایران داخل خواهد گردید و نامه را در آخر بدین مضامین ختم کرده بود که اگر تو مردی بمیدان جنگ
درآی کسانیکه بسلطنت و پادشاهی مایلند نباید در خلوتخانه های سرای نسوان ... شوند اگر کسی از اسب
می ترسد نباید شمشیر بکمر بسته در میان زین بنشیند خودت را از غصه هلاک مکن و بمقابلهٔ من بیا
هرچه مقدر است ممکن نیست وقوع نیابد والسلام علی من اتبع الهدا

عید بایرام در حوالی دیاربکر در قریهٔ مدرس کوی گرفته شد چون زرگرهای دیار
بکر به استادی معروف بودند حکم شد تا درها و پنجره ها و لاپه ها از نقره کوبیده جهة مقبرهٔ امام اعظم بسازند
با میراخور ابشیر پاشا حکومت افان داده شد و بعد معزول شده قاپوچی باشی بجای او منصوب گردید
شیخ محمود ارومیه در دیاربکر بحکم سلطان کشته شد قتل آن شیخ بی گناه چهل هزار نفر مریدان او را
که در تبریز و ایروان و ارزنة الروم و موصل و رها و وان جمع بودند به شورش و عصیان درآورد و

در سلطنت سلطان مراد چهارم

احترام شیخ در نزد مرایدانش بواسطهٔ شهید شدن چندین درجه زیادتر شد زیرا که کسی گناه و تقصیری
از او ندیده بود لیکن مورخین عثمانی که معاصر بوده اند و پسر فخرالدین و حاجی خلیفه از آن جمله می باشند میگویند
یکی از دخترهای فخرالدین بعد از کشته شدن پدر و سایر اقوام او پناه بشیخ اردبیه برده بود و شیخ در
وقتی که سلطان بطرف ایروان حرکت میکرد بجهة نجات دادن جان آن دختر با تجبه اینکه خود فریب
فریب آن دختر را خورده بود و او را بخدمت سلطان برده اظهار داشت که در ساختن طلا و عمل کیمیا مهارت
دارد و سلطان هزار قروش بکیمیا گر داده یکنفر را مامور کرد که مواظب بوده فریب دختر را نخورد و طلا ساختن
او را به بیند همین که سلطان برفت دختر شامی با جوانان دیار بکر مشغول عیش و نوش شد و اعتنائی
بساختن طلا نکرد مامور مزبور حالت دختر را خدمت سلطان راپورت کرد حکم شد تا آن کیمیا گر مردم
فریب را به آب دجله در اندازند والتهاب آتش غضب او را آب دجله فرو نشاندند تا شعله های آن بجان
شیخ مظلوم اردبیه در گرفته بسوزانید لیکن گویا مقصود عمده از قتل شیخ ملاحظه مصلحت دولتی بوده است
که مبادا مانند شیخ برکه لی مصطفی یا شیخ سقار یا اسباب صدمه و زحمت دولت بشود یا اینکه مثل شیخ
تمارسغربه و شیخ اسمعیل صفوی اسباب سلطنت و جهانگیری جهة خود فراهم آورد در وقتی که صدر اعظم در
سرحد ایران مشغول انجام امر مصالحه بود سلطان مراد بطرف اسلامبول حرکت میکرد در ملاطیه کاروانسرای
بزرگی را که تازه به اهتمام سیجدار پاشا تمام شده بود تماشا کرد در اینجا پانزده نیزه سر دسته نفر اسیر از طرف
کنعان پاشا رسیده ابشیر مصطفی پاشا که از حکومت افان معزول شده بود منصب وزارت
به او داده شد محمد پاشا در انگوریه بحضور سلطان مشرف شده منصب قایم مقامی یافت در چمن لاله
چایری حسین پسر ناصح پاشا حاکم ارزنة الروم شد و ابراهیم پاشا دوباره بمنصب دفترداری نایل گردید
در نیکو مدی علما و اعیان شهر اسلامبول باستقبال آمدند سلطان خاصکی که در این یورش از حضرت
سلطان مفارقت نکرده بود پیش افتاده با هشت فروند کالرژ به اسلامبول رفت و در کوشک سنان

پاشا فرود

باب چهل و هشتم

پاشا فرود آمد یک روز بعد از او سلطان والده که بدیدن پسرش رفته بود مراجعت کرده با دوازده
کالسکه بسرای اسلامبول وارد شد دوره چرخهای کالسکه والده از نقره و پرهای آنها مطلا بود
وزرا و علما از جلو کالسکه او میرفتند در همان روز مراد با پنجاه و هشت فروند کالرژ از نیکو مدی به اسلامبول
رسید روز دیگر با حشمه و طمطراق سلطانی وارد پای تخت گردید بیست و دو نفر از خوانین ایران در
رکاب سلطان مانند غلامان حرکت میکردند و سلطان اسلحهٔ ایرانی در بر کرده یک پوست پلنگ هم بر
دوش خود انداخته بود خزائن دولت ها نیکه در این یورش بدست آمده بود مانند اسرا طوران روم
از پیش روی سلطان می بردند و هرچه بود در میان ده فروند کالرژ حمل کرده وارد سرای نمودند

بلا فاصله قبل از مراجعت سلطان مراد به اسلامبول سلطان مصطفی سفیه ابله از دنیا رحلت
نمود اگرچه ظاهراً به اجل طبیعی مرد لیکن عقیدهٔ عمومی بر این بود که مسمومش نمودند دوازده روز بعد از مراجعت
سلطان خبر انجام گرفتن مصالحهٔ دولت ایران برسید سلطان در عوض اینخدمت دستخط التفات با
یک قبضه شمشیر جواهرنشان از برای صدر اعظم بفرستاد محمد قلیخان سفیر ایران در نوزدهم ماه سپتامبر
وارد شده سند امضای مصالحه و ترک مطالبهٔ ایروان را که در تصرف دولت ایران بود دریافت
نمود و ایروان در دست ایرانیان مانده بغداد به عثمانیان واگذار شد در روز پذیرائی ایلچی دیوان
بزرگی ترتیب داده شده بود موجب قشون مصری پرداخته شد در آن روز سفرای دول خارجه در
پهلوی یکدیگر قرار گرفته بودند سفیر ایران مورد نوازش های خاصه گردید ایلچی انگلیس پانزده کیسه طلا به
قایم مقام پیشکش داده بود که او را بر سفیر امپراطور اطریش تقدم بدهند و سفیر مزبور با ایلچی وندیک از
برای ادای تهنیت فتح بغداد آمده بودند مراد در بالای تختی از طلا نشسته بود که پایه های آن از نقره و در
اطراف آن قصیدهٔ فتح بغداد را که جوری شاعر گفته محمود چلبی خوشنویس بخط خوش نوشته بود و تکیه
بر متکای مروارید کرده زنجیر از الماس به دور مندیل پیچیده بود و از کثرت جواهر چشمهای ناظرین را خیره میکرد

در سلطنت سلطان مراد چهارم

اندک زمانی بعد از این وقایع سلحدار پاشای مقتدر به اتفاق حسین پاشا ومفتی سلطان را بقتل محمد
پاشای قایم مقام مصمم نمودند زیراکه آن شخص از قره مصطفی پاشای صدر اعظم اندیشه مند بود
مراجعت او را به اسلامبول اسباب تنزل اقتدار کم شان وشوکت خودشان می پنداشتند
لهذا خدمات او را در نظر سلطان خیانت جلوه داده اسباب خرابی او را فراهم آورده بودند سلطان
در این خصوص با قایم مقام صحبت داشته دربابِ کشتن و یا فرستادن صدر اعظم به یمن با او مشورت نمود
قایم مقام که مرد با انصافی بود و با صدر اعظم نیز دوستی داشت خدمات او را در انجام مصالحهٔ ایران
جلوه داده سعی کرد تا سلطان را از قصدی که در حق او کرده بود منصرف سازد نفتن‌های شه چون سخنان قایم
مقام را در خاطر سلطان مؤثر یافتند کمر قتل او را بر میان بسته سرزنش و ملامت بسیار با او کرده در پی خرابی
او افتادند تا رفته رفته سلطان را واداشتند که مشار الیه را در قلعهٔ یدی قله محبوس ساخت و بعد از حبس
بخفه کردن او فرمان داد از اصدقای او فضلی اقای پرکامی وکیا علی مجارستانی با خزینه دار و رئیس
افندی و کاتب و نویسنده او ماخوذ و گرفتار شدند پس از ضبط کردن اموال آنها همه را رها کردند الا فضلی
اقا را که سر بریدند و حسین پاشا را تا آمدن صدر اعظم منصب قایم مقامی بدادند

صدر اعظم بعد از پرداختن موجب قشون ارسلان پاشا پسر نقی پاشا را بحکومت
مرعش و نیقده لی حسن پاشا را بحکومت قرامانی مامور نمود و چون تعمیرات برج و بارهٔ بغداد باتمام
رسید در پانزدهم ماه محرم لشکر بحرکت درآمده در باش دولاب اردو زدند و در روز بیست و سیم
در لقمان بازاری خیمه‌های اردو را بر پا کردند بعد از آن در چوبوق کوپری توقف کردند تا در دیاله پل بسته
شد آنوقت از پل گذشته بطرف شهربان رفتند چرکس مصطفی بیک بصری با چند نفر دیگر که در شهر منزل گرفته
بودند بقتل رسیدند در حوالی شهربان سه نفر مامور دولتی از جانب رستم خان کاغذ آورده از آمدن محمد
قلیخان امیراخور شاه برسم سفارت خبر دادند صدر اعظم چارشنبه بار را با پسر حسن پاشا تا رواحه

بلکه

باب چهل و هشتم

باستقبال ایلچی فرستاد در قزل رباط ایلچی مشار الیه در مجلس دیوان صدر اعظم ملاقات کرده اول
دو خواهش بجا نمود یکی رد کردن قارص و دیگر خراب کردن استحکامات آن بود صدر اعظم در جواب
گفت این کار از جملهٔ محالات است اگر تو کلیدهای درتنگ را با خودت نیاورده به سفر بجا صلی کرده‌ای پس
اگر طالب صلح می‌باشید باید کلیدهای درتنگ را تسلیم نمائید در رستم خان از حد و د بغداد بیرون برود
والا ما حاضریم که جنگ و دشمنی را از سر بگیریم صدر اعظم همین مضامین را از برای رستم خان و شاه نوشت
و ایلچی اطمینان داد که جواب رستم خان در سه روز و جواب شاه در شش روز خواهد رسید صدر اعظم
خواست از آنجائیکه توقف داشت پیش‌تر برود ایلچی ایران بطور شوخی و مزاح گفت سابقا یکی از سفرای
ایران را نگاه داشتید تا شما را به بغداد راهنمائی نماید و حالا گویا خیال دارید مرا محبوس بدارید تا راه اصفهان را
بشما بنمایم پس اقلا تا روز رسیدن جواب که با من قرار داده اید صبر نمائید صدر سخن ایلچی را وعده داده
بود رستم خان از درتنگ بیرون رفت و فردای آن روز صدر اعظم چادرهای خود را در خانقاه کوچک
برپا نمود و در آنجا حسن پاشا بیگلربیگی بغداد را به وان فرستاد و درویش محمد پاشا را بیگلربیگی بغداد نمود
چهار روز بعد از آن قصر شیرین در دره را بار که شاه در اوقات محاصرهٔ بغداد آنجا متوقف شده بود کاغذ
رستم خان رسیده از تخلیهٔ درتنگ و مامور شدن صاروخان باشان وزارت مختاری از برای انجام
عمل مصالحه خبر داد در چهاردهم ماه مه صاروخان وارد گردید در ورود او نیز مانند محمد قلیخان عزمه استقبال
و پذیرائی بعمل آمد سه روز بعد از آن در حضور صدر اعظم و بیگلربیگی‌ها و بکت‌ها و آقایان و قدمای لشکر شروط مصالحه
معین شد مصالحه نامه با مضای طرفین رسید قلعه‌های جزان و بدر و مندلجین و درتن و درتنگ
و صحاری که در میان آن قلاع واقعند تا سرمیل و شعبه‌های ایل جاف که عبارت از جدت ضیاء الدینی
و هرونی باشند با دبات و املاک و قلعهٔ در غرب زنجیر تا به قلعهٔ سیم واقعه در حوالی شهرزور و همچنین تنگه‌ای که
بشهرزور منتهی میشوند با قلعهٔ قزلجه و متعلقات آن تعلق بدولت عثمانی داشته باشند و جمیعه وان و

در سلطنت سلطان مراد چهارم

و قارص و بغداد و بصره و غیره را ایرانیان شورش و مغشوش نمایند و از طرف دیگر از قلعه های مندلجی و درتنگ بآن طرف قلعه های پز و سرزدوی با همه قرا و قصبات و املاک و جنگل ها و صحراها که در غرب زنجیر و قهند بقبضه مهربان و متعلقات آن تعلق بشاه داشته باشند و عثمانیان نتوانند در آن ها دست اندازی نمایند و دولت ایران متعهد شد قلعه زنجیر را که در قله کوه زنجیر واقع است خراب نماید و دولت عثمانی نیز متقبل شد که قلعه های قوتور و ماکوز و مغاذبرد را که در سرحدات و آن وان و قارص واقعند خراب نمایند و مصالحه دولتین در چهارم محرم ۱۰۴۹ هجری چهار ساعت از روز گذشته در محلی موسوم بسهاب (که زهاب باشد) که در حوالی قصر شیرین واقع است بطوری که مذکور شد انعقاد یافت سه روز بعد از آن مصالحه نامه بمهر و امضای شاه رسید و محمد قلیخان داده که باسلامبول برده با مصالحه نامه سلطان مبادله نماید صارو خان بحضرت شاه برگشت و صدر اعظم دوباره از دیاله گذشته بکرکوک رفت در آنجا آتش محمد پاشا را که رعایا خیلی از او شاکی بودند محبوس نمود و قشون مصر را مرخص کرد تا باوطان خود مراجعت نمایند وقتی که بر بالای روی رودخانه از آب پل انداخته می شد عثمان بیک حاکم ... گرفتند و صدر اعظم از راه موصل بطرف دیاربکر روانه گردید

صدر اعظم در موصل کهنه بود حسب الامر خط شریف سلطان را که در تحسین صدر اعظم و پسندیدن مصالحه دولت ایران نوشته شده بود بیاورد و بعد از رفتن سه منزل از موصل کهنه تمبرقه باشی برخورد که مژده فتح بغداد را بولایات افلاق و بغدان برده بود چون مشارالیه در آن دو ایالت مرتکب ظلم و ستم شده بود بقتل او فرمان داده شد همین که اردو در دیاربکر وارد شد قشون های طرابلس و مرعش و حلب که صاحبان تیمار و زعامت بودند مرخص شده بخانه های خود رفتند نه روز بعد از آن امضای حکومت درویش پاشا در بغداد و حکم حکومت حسین آقای سیحدار در اناطولی از باب عالی برسید و صدر اعظم حکم تغییر را جهة ملاحظه خاطر کرجی محمد پاشا تا مدت یکماه ابراز نکرد در این وقت سفیر تازه از ایران جهة مطابقه امضای مصالحه برسید زیرا که طول مدت توقف صدر اعظم در دیاربکر عمل مصالحه را خالی از استحکام و مشکوک فیه در نظرها وانمود میکرد سیحدار کهیای سابق مصطفی پاشا و حاکم سابق

باب چهل و هشتم

عرفه می پاشا و مرتضی پاشا حاکم معزول چلدر با دولت نفر سپاهی و بکچریک از سفیر تازه استقبال و پذیرائی نمودند کرجی پاشا رئیس طایفه اکراد داشتی که در زمان یورش بغداد بسلطان اظهار خدمت کرده بود به تدبیر داخل اردو کرده بقتلش رسانیدند و حسن پاشا بیگلربیگی وان بهمین تدبیر عماد الدین رئیس طایفه حکاری را از میان برداشت در آخر ماه اکتوبر بصدر اعظم حکم رسید که باسلامبول مراجعت نماید و او در صحرای ... توقف کرده میخواست کاروانسرای مهر پاشا را که مابین سیواس و توقات واقع بود تعمیر نماید احکام کید دیگر در حضار صدر اعظم رسیدند و مشارالیه در رفتن عجله نمود و محمد قلیخان سفیر ایران را که از اسلامبول برگشته بود در قونیه معانقه نمود و در چهارم ماه ژانویه ۱۶۳۹ ... از آب حل اروپائی بوغاز اسلامبول وارد گردید وزراء و علما و ارکان دیوان باستقبال شتافتند و صدر اعظم بر اسبی که از اصطبل سلطان امیراخور با یراق قیمتی مزین کرده جهة او آورده بود سوار شد و مفتی در پهلوی او اسب خود را میراندند تا به کوشکی که سلطان از آنجا تماشا میکرد رفتند چون بسرای سلطانی رسیدند صدر اعظم علم حضرت رسول را گرفته پیش رفت بعد از آنکه علم را بدست سلطان داد بخاک افتاده زمین را ببوسید آنوقت برخواست و دست ها را بر روی سینه گذاشته بایستاد سلطان فرمودند خوش آمدی نان و نمک من بتو حلال باد و فرمود یک خرقه خزبدوش صدر اعظم انداختند و مشارالیه از عمارت سلطانی بخانه خود رفت همه نوکرهای دیوانی از بزرگ تا کوچک بخیر مقدمش رفتند و اظهار ارادت نموده تهنیت گفتند و صدر اعظم در حق همه مهربانی و خیرخواهی بعمل آورد و در باره قائم مقام که در این مدت هشت روز دفترخانه را باز نکرده و خیلی کارهای عمده نشده بود اظهار دوستی و محبت مخصوص نموده زیاده از حد لطف و مهربانی بجا آورد

در وقتی که مراد به یورش بغداد رفته بود کهیای جبه خانه که در

دریای سیاه فرمانده چهل فروند کشتی بود شکست نمایانی بقزاق ها داد و پیال کهیا به پنجاه و هفت قایق قزاق که حامل هزار و هفتصد نفر مردان جنگی بودند حمله کرد بعد از جنگ های سخت که همیشه غلبه با کهیا بود همه قزاق ها کشته شدند و غرق گردیدند الا دویست و پنجاه نفر که زنده بدست افتادند کهیا با آن اسرا و سی فروند قایق

در سلطنت سلطان مراد چهارم

قزاقی چند روز قبل از سلطان وارد بندر اسلامبول گردید بعد از آن خبر رسید که ده قایق از قزاق ها سواحل دریای سیاه را مشوش و مغشوش کرده اند سلطان محمد داکهیا را بدفع آنها مامور فرمود شار الیه ایشان را تعاقب کرده در حوالی جزیرهٔ تونغوز را بانها رسید و همه را گرفت زنان و اطفالی را که اسیر کرده بودند نجات بداد و در اوایل پائیز وارد ترسخانه اسلامبول گردید

از بغداد خبر رسید که درویش پاشا حاکم انجا سید دراج متولی نجف اشرف را بقتل رسانید و آن سید شهید مظلوم با اینکه مذهب تشیع داشت در زمان غلبه شاه عباس و فتح بغداد جمع کثیری از اهل تسنن را از مرگ نجات داد و نیز از شام اطلاع دادند میر سلیمان و برادرش پسران سیف اوغلی از حسن پاشا حاکم طرابلس شکست خورده باطاعت درامدند

مراد که در دیار بکر بطمع ساختن طلا فریب دخترک شامی را خورده بود در اینوقت باز بهمان خیال ادعای یکنفر عرب مغربی را در این خصوص باور کرده به بوستانجی باشی امر کرد تا هر چه آن عرب بخواهد حاضر نماید و جواب عمل او باشد عرب شار الیه بعد از اعمال چند نقره را در میان بوته که انداخته پس از گداختن نقره پارهٔ اجزاء در گداختهٔ آن مخلوط نمود و از بوته فلزی مانند طلا بیرون آورد که در ظاهر از طلا فرقی نداشت لیکن در امتحان محک طاقت نیاورده خورد گردید مراد حکم کرد تا سرا او را ببرند و با جسد در میان عبائی که پوشیده بود پیچیده سنگ وزینی بران بسته بدریا انداختند عرب بدبخت هر چند فریاد زد که در امتحان ثانی عمل کامل تر خواهد شد اعتنا نکرد

در دیار بکر بعد از قتل شیخ ارومیه مراد باشدت تمام مبتلا بمرض نقرس گردید و همه کس عارض شدن آن مرض را از اثار غضب خداوندی دانستند در اینوقت مرض مزبور بطوری شدت کرد که تا ده روز از زندگی امیدی نبود

در ایام یورش بغداد بعضی وقایع در سرحدات وندیک و آلبانی روی داد اشرار کوهستان کلیانی ناحیه واقعه مابین سرحد وندیک و اسکوب را مشوش ساختند و دزدان آب نیز راه بازکرده کاروان گرفته مسافرین را برهنه و کاروانیان را غارت بکردند علاوه بر این اغتشاشات اهالی اب نیز بود کو

باب چهل و هشتم

هوبخ که در سرحد بوسنی نشسته اند یاغی شدند بک های اسکوتاری و آوخری اعتنا باین مطلب نکردند تا کار سخت شده محتاج بوجود یکنفر وزیر شدند که رفع اغتشاش ها را بنماید دوج پاشا حاکم بوسنی که سابقاً بوستانجی باشی بود و حالا از تا این سرحدات داوطلب مراجعت کرده بود مامور دفع اشراران حدود گردید شار الیه با درنه و از انجا به ینی بازار برفت در انجا شنید که وندیک ها از الا و سیانیکو زا گرفته بعلاوه سی و دو قریه را نیز متصرف شده اند و موافق راپورت براقا و غلی مصطفی سرحدار جمعی مامور تحقیق و تفتیش این مطلب شده از چون چاوش یوسف در همان اوقات حکمی آورد که باید دوج پاشا باتفاق قاضی ملای بوسنا سرای در مقام تحقیق برآیند لهذا پاشای شار الیه به بوسنا سرای رفت وقتی که بانجا رسید قاضی ملا بکلیس رفته بود دوج پاشا در صحرای فرح انگیز بوسنا سرای اردو زد و چاوش یوسف بطرف ذارا برفت وکیل دولت وندیک او را گرفته نگاه داشت و قاضی ملا از کوه های مرتفع گذشته بصحرای اجونا که بک های کلیس اغلب در انجا جمع میشوند داخل گردید در انجا دو برادر که مهمانداری را بسیار دوست میداشتند قاضی را بمیت در مهمانی کردند و قاضی چون دید خبری از چاوش یوسف نمیرسد لهذا به کلیس و از انجا به وینوی تش رفت که سابقاً فرهاد پاشا در زمان تعیین سرحد گز خود را پرتاب کرد و قرار داد در هر کجا بزمین افتد از آن مکان باین طرف خاک عثمانی باشد باجیه و کلای وندیک گفتند که مامورین تفتیش باید از کجا شروع بعمل نمایند که در انجا از آنکه از سرحد تجاوز کرده بودند و نظر بتعطیل عمل و تعویق انداختن تعیین حالت سی و دو قریهٔ مغصوبه بود و در خصوص قاضی ملا چندین بار از برای دوج پاشا کاغذ نوشته و پاشای شار الیه بجهة طفره زدن ازین کار از باعالی مستدعی شده بود که حکومت بوسنی را با ایک تبدیل نماید یوسف چاوش که از گرفتاری ذارا مرخص شد تصدیق های صحیح از قاضی های کاتاتارو و کلیس در خصوص حالت سرحدات گرفته بطرف بوسنا سرای برفت در اینوقت دوج پاشا بامور دفع اشرار آلبانی شده از اسپک مراجعت نمود و عساکر سنجاق های هرسک

در سلطنت سلطان مراد چهارم

وغیره را جمع کرده مستعد حمله گردید در ان بین اهالی ناحیه های بیدلو بالق و پیو اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند زمستان بسیار سخت شد و چون در این فصل احتمال نمیرفت که توانند با شرار و یاغیان کوهستانی
غلبه نمایند دوج پاشا تفنگچی های غارکا و شغار را به کوههای کلیمانتین که به دو شعبه منشعب شده
رودخانه جم که نیدوبت وکرانی معروف است از میان آن جاری میشود مامور نمود اهالی آن کوهستان همه
وحشی و بی تربیت بودند و اسلحه آنها مرکب بود از نیزه و فلاخن و یک کارد پهنی که به کمر بند میزدند و ابزار
چنگالها که بر پای خود می بستند از دره های عمیق و کمرهای سخت بالا رفته فرود می آمدند و مانند بزهای کوهی در ان
کوه ها میدویدند و در میان غارها سکن کرده یک نفر تفنگچی بطور قراول در مدخل غار میگذاشتند خلیل بیک که از
سنجاق کرکا معزول شده بود با یدانکه دوج پاشا کهیای خود را در نزد نیه گذاشته با سکوتاری رفته
بود در مراجعت که میخواست خلیل بیک ملحق شود کوهستانیها راه بر روی او بسته از همه طرف سنگ های
بزرگ بطرف دره ها می پرانیدند لیکن والی آنها که خود را پادشاه کوهستان خوانده در میان عراده نقره کوب
حرکت میکرد در جنگ کشته شد و غیرت و رشادت سایرین با بنواسطه سست گردید و بعضی از ساکنین
انجدود باطاعت در آمدند شرط و عهد آزادی بآنها داده شد و بعض دیگر نیز در اسلحه مطیع و منقاد شدند
رسم اهالی انجا این است که موی سر خود را چهار رسته کرده با رشته های نقره بیکدیگر می بافند و بگردن خود
می پیچند دوج پاشا که سرهای بریده را باسلامبول فرستاد سلطان مراد در حضور جمعی از بزرگان که بعضی از
آنها اصلا از اهالی البانی بودند سرها را تماشا میکرد و میگفت به بینید دوج پاشا این سرها را بزنجیرهای نقره
چه قسم زینت داده است و سلطان دستخط التفات از برای پاشا فرستاده اجازه داد که قلعه مَرَوِشه
را بسازد زیرا که بعد از خراب کردن قلعه مزبوره کوهستانیهای کلیمانتین بنا را بشرارت و یاغیگری گذاشته
بالجمله دوج پاشا با وجود داشتن مرض نقرس از کمرهای سخت بالا میرفت و هیچیک از همراهان او نمی توانستند
از دنبال او بروند در هر حال والی کوهستان این حدود را نیز که کِنْز هوناش نام داشت گرفته بقتل رسانید و

بدان

باب چهل و هشتم

و بدون حکم مخصوص زنان و اطفال آنها را مانند اسیران نفروخت و قلعه مَرَوِشه را ساخته مستحفظ در انجا
نشاندند و در کوه های ایسلیث در هر جا که لازم بود قراول خانه با ساخت تا راه ها از شرارت اشرار ایمن
محفوظ و ایمن باشند تیمپر کاسپار فرمان ده قلعه کارلوبس با جمعی از
مجارها از رودخانه ساو گذشته باطراف قلعه بیهق تاخت و تاز در انداخت مستحفظین قلعه بیرون آمده
بر مجارها حمله کردند تیمپر چون مست بود از پشت زین بر زمین افتاد اتراک که مجارها را تعاقب کرده بودند ملتفت
افتادن سر کرده آنها نشدند چند نفر از اهالی بیهق که در انجا بودند تیمپر را گرفته اسیر خودشان کردند اول بقلعه کوستا
و ماربرند و از انجا به دو قلعه دیگر نقل کردند بالاخره تقبه بازن بردند و حبس کردند اهالی بیهق شرا الیه را از
مستحفظین قلاع مزبوره مطالبه کردند ایشان انگار نمودند ادریس فرمانده قلعه بیهق باتفاق دفتردار بوسنا
سرای راپورتی به باب عالی فرستاده تیمپر را پسر یکی از سردارهای بزرگ امپراطور وانمود کردند سلطان از شنیدن
اخبار منازعه اهالی قلاع مذکوره اسیر را حق خود قرار داده باسلامبول بخواست در انوقت دوج
پاشا بدون اطلاع مصطفی پاشا با پدر تیمپر گفتگو کرده دوازده هزار اکو نقد با بعضی اوانی نقره اسیر بها گرفت
و تیمپر را مرخص کرده حاکم بیهق با دفتر دار از شنیدن این خبر متغیر شده بسلطان راپورت دادند که اهالی
کوستانیجا و قلاع دیگر چهل هزار اکو گرفته اسیر را مرخص کرده اند سلطان این کار را اعظم شمرده فرمانی
بعهده دوج پاشا صادر کرد که فرماندهان قلاع را با سه نفر صاحب منصب دیگر که بی اطاعتی کرده بودند گردن
بزند و چهل هزار دوکا را باسلامبول بفرستد اگر از برای اجرای حکم مزبور مانعی پیدا شود باید دوج پاشا
همه عساکران جا و را حاضر کرده مستحفظین قلاع را بقتل برساند مستحفظهای تازه در آنها نشاند و مراد بخط خودش
از برای دوج نوشت اگر سر شش نفر فرمانده را با چهل هزار اکو نفرستی همه شما را زیر لگد میاندازم این فرمان را
مصطفی قاپوچی در اگودیا به دوج رسانید شرالیه اظهار بی تقصیری کرده کهیای خود را مقصر ساخت و شرالیه را
که در متوستانز بود حضار نمود کهیا تمارض کرده حاضر نشد در این بین حکم قتل عام مستحفظین قلاع سرحد بکم

مخفی میداشتند بروز کرد و اهالی قلاع به همهمه و ولوله در افتادند دوج مجدداً به بوستانسرای رفته محمود
دفتردار را با خود بگرفته به بانیالوکا برفت و در عمارت ابراهیم پاشا که از زمان سلطان را از برای حکومت
های شرعیه فرستاد تا قرائت نمایند پنج شش هزار نفر که جمع شده بودند حامل فرمان را دوانیدند و توپها را
بطرف خانهٔ دوج بستند ابه سکبانهای خود غدغن کرد از نزاع و جدال احتراز نمایند قاپوچی مصطفی باغقی
سرای بشیر افندی و قاضی بانیالوکا مراد افندی در نزد دوج بودند شورشیان عمارت را محاصره کرده
محمود دفتردار را که باعث این فتنه شده بود مطالبه کردند دوج پاشا در وقت شب دفتردار را گریزانید
و شارالیه در فرار عجله نموده در اندک زمانی خود را به بوستانسرای رسانید از شنیدن خبر فرار دفتردار شورشیان
منقلب آمده سرائی را که دوج پاشا در آن ساکن بود از چهار طرف آتش زدند بعضی نوکرهای پاشا فرار
کردند و بعضی خود را بر رودخانه و بر باس که از پای دیوار سرای میگذرد در انداختند دوج پاشا سلامتی خود را
منحصر در رفتن بیرون و جمله شورشیان دید لهذا سکبانان خود را مسلح ساخته از سرای بیرون رفت و درویشی
یک سرهنگ علم برداشته پیش افتاد و پاشا از دنبال او روانه گردید باغیان شلیک سختی کردند و گلوله مانند
تگرگ باریدن گرفت و زیاده بر یک نفر از کسان پاشا هدف گلولهٔ آن قوم بی سروپا گردید سکبانان
حملهٔ سخت کردند و آن طایفهٔ هرزه را در یک آن پریشان و متفرق ساختند اهل شهر هجوم آورده آتش سرای را
که آتش بر خانه و پوستین های پاشا را سوخته بود فرونشاندند و خاموش کردند وقتی که پاشا در عمارت
محصور بود ماموری به چاپاری نزد قاضی بوستانسرای فرستاده او را از حالت خود اطلاع داد و حکم کرد
اهالی آنجا را جمع کرده بامداد او برود و همین که همهٔ اهل شهر در یک جا جمع شدند متفق بعد از آن گفتند دفتردار این
مردم را در پیش سلطان متهم کرده همه را از روی عداوت مقصر کرده است تا سلطان حکم قتل عام داده است تا
دفتردار را بدست ما ندهید از جای خود حرکت نخواهیم کرد قاضی هرچند خواست آنها را ساکت کند ممکن نشد
و نزدیک بود خود قاضی هم دچار مخمصه شود از اتفاقات حسنه خبر رسید که باغیان از صدر همه فرار کردند

باب چهل و هشتم

و مدد لازم نیست قاضی از این خبر خوشحال شده آسوده گردید دوج پاشا چادرهای خود را در بالای جرآ
های دوداکو و سرای بانیالوکا برپا کرد و بواسطه بشیر افندی نقیب و اشخاص دیگر مضامین فرمان سلطان را
با اهالی سراجدات فهمانید و همه مردم قول او را باور کردند لیکن از تهمت زدن دفتردار شکایت نمودند و خواهش
کردند که دوازده هزار اکو را از آنها بگیرند یا اذن بدهند که رفته مبلغ را دوباره اسیر کرده بیاورند دوج
پاشا به بوستانسرای معاودت نمود عمر دفتردار که از جملهٔ اشخاصی بود که سلطان بقتل او حکم کرده بود با جمیع
آقا که یکی از محرکین شورش بود به اسلامبول رفته و عریضهٔ قاضی را که در خصوص استدعای اهالی سرحد
عرض کرده بود از برای سلطان بردند و سلطان که از این مطلب در بین راه بغداد مطلع شده بود دوج پاشا را
معزول کرده شاهین پاشا را بجای او منصوب نمود شارالیه چون بمقر حکومت خود رسید دیوانی منعقد
کرده بخوشنودی همهٔ اهالی مملکت محمود دفتردار را که مردی متکبر و نامحمود بود بقتل رسانید شارالیه یکی از اولیای
گیرندهٔ ادارهٔ مالیهٔ عثمانی بود به هر بدبختی که میرسید تا تمام خون او را نمی‌مکید رها نمیکرد

در سال قبل یک دسته کشتی دریازنان الجزایر و تونس که مرکب از شانزده فروند و در تحت فرمان علی
بیچینی نو بودند داخل دریای ونیک شدند و منظور آنها غارت کردن خزاین شهر لورت بود چون
بان مطلب نایل نشدند جماعتی از لشکر غارتگر را در پوی ساحل انداخته اطراف و حوالی شهر سکوتا را
غارت کردند و کفر و ند کشتی ونیک را در برابر کاتارا ماخوذ داشتند کاپلو امیرالبحر ونیک در صدد
انعدام آنها برآمده ایشان را تعاقب نمود تا داخل بندر والونا که متعلق بدولت عثمانی است شدند و بر خلاف
شروط عهدنامه اتراک باشیان پناه دادند امیرال ونیک یکماه آنها را محصور داشته در آخر شانزده کشتی
آنها را غرق کرد و کشتی امیرالبحر را بدک کرده به ونیک برد مراد که اخبار این وقایع را در راه بغداد شنید در جوش
اول تغیر فرمود تا فرنگی دوشنه و حکم کرد هرچه از ملت ونیک در ممالک عثمانی یافت شوند همه را بقتل رسانند
صدر اعظم و سایر ارباب مدت سیزده روز چاپارهای مأمور را که هرا شده تا شاید بتوانند حکم سلطان را

در سلطنت سلطان مراد چهارم

تغیر بدهند و بعد از کوشش های بسیار فرمان قتل بحکم اخذ و حبس مبدل گردید ایلچی ونه‌دیک را در اسلامبول
آورده در منزل کهیای قایم مقام نگاه داشتند چون سفرای دول دیگر در این خصوص اظهارات کردند تغیر را
بخانه خودش فرستاده چهار نفر چاوش قراول او قرار دادند حکم شد بندر اِسپالاتُو و بر روی ونه‌دیک
بسته شود و روابط تجارتی با این دولت ونه‌دیک و ایالت بوسنی موقوف باشد و هرچند دفتردار اظهار
داشت که سالی ده کرور آقچه از گمرک آنجا داخل خزانه میشود مراد اعتنا نکرد و گفت من در قید پول نیستم مقصود
من قصاص است هرکس در نزد من از این اظهارات نماید ملاحظهٔ منافع شخصی خود را کرده است و من
سرش را خواهم برید با وجود این فرمایش سلطان دفتردار مجدداً در این خصوص کاغذی به قایم مقام نوشته شاین
پاشا را مایهٔ این ضررهای دولتی قرار داد و قایم مقام آن کاغذ را عیناً به این پاشا نشان داد و پاشای مشارالیه
عداوت دفتردار را در دل گرفته حکم بخشش اهالی بوسنی و فرمان قتل دفتردار را صادر نمود مشارالیه را در
مجلس دیوان گرفته بقتل رسانیدند   در این وقت اهالی الجزایر از شنیدن اخبار انعدام سفاین به هراس
در افتاده خواستند علی رئیس کشتی‌ها را بکشند مشارالیه فرار کرده باسلامبول رفت سلطان خواسته فرمند
کال در تحت فرمان او قرار بدهد مشارالیه از ترس اینکه مبادا مدت العمر گرفتار خدمات دولتی بشود قبول
نکرد و ده کال از وجوه خاصهٔ خود تمام نمود و دزدان دریائی بربرستان در اسلامبول نیز دست از کارهای
خود برنکشیده و در بندرهای تخت مشغول دزدی و غارت می‌شدند و شبها بخانهٔ یهودیها رفته غارت
و تاراج میکردند پسران و دختران جوان از یونانیان می‌ربودند حتی دست یکی از زنان ترک را جهة ربودن
دستبند او ببریدند ایلچی ونه‌دیک موقع را مناسب دانسته وقایع مزبوره را با بابعالی اظهار داشت سفیر ونه‌دیک
با اینکه در قراول بود زودتر از ایلچی فرانسه از تولد لوئی چهاردهم مطلع گردید و مشارالیه نیز اطلاع داد سفیر فرانسه
بشکرانهٔ این خبر گفت دعای تشکر خواندند و توپ انداختند سلطان خانم با از صدای توپ که بیموقع
انداخته شده بود مشوش شده بستانچی باشی را فرستادند تا ببیند چه حادثه روی داده است بستانچی باشی

پیر ایلچی

باب چهل و هشتم

پیر ایلچی را که زبان ترکی میدانست دیده سبب توپ انداختن را از او پرسید جواب داد که چون پسر
اول پادشاه ما متولد شده است از آن جهة توپ انداختیم بستانچی باشی گفت چه پسری چه پادشاهی
جز پادشاه عثمانی در دنیا پادشاه دیگر نیست و پیر ایلچی را گرفته خواست بزندان ببرد ایلچی فرانسه خود آمده
بطور سخت به بستانچی باشی گفت پسر مرا رها کن یا مرا هم بزندان ببر آنوقت من از جانب پادشاه خودم
بشما اعلان جنگ میکنم بستانچی باشی پیر ایلچی را مرخص کرد سلطان خانم با که اسباب این کشمکش را فراهم آورده
از برای وقوع جنگ دولت ونه‌دیک خیلی ساعی و جاهد بودند زیرا که در جنگهای دریائی شخص سلطان بترک یورش
و لشکرکشی نمی‌شد و در نزد سلطان خانم با توقف مینمودند با اینکه سلطان در بغداد بود ملاحظهٔ حفظ صلح را
میکرد با دولت ونه‌دیک مصالحهٔ قدیم را برقرار داشت و مقرر شد که دریازنان بربرستان اطمینان بدهند
که بعد از این اسباب تشویش رعایا و سفاین دولت ونه‌دیک نشوند والا دولت ونه‌دیک حق دفع آنها را
در دریا خواهد داشت و دولت ونه‌دیک متقبل شد که در عوض خسارت وارده بسفاین بربرستان دویست و
پنجاه هزار دوکا بگذاران سلطانی بدهد   کلیسیای عیسوی های غلطه را که در اول سال بواسطهٔ
یانقین خراب شده بود اذن داده نشد که دوباره بسازند و دو کوشک که سلطان در وقت رفتن به بغداد
حکم ساختن آنها کرده بود با تمام رسید سلطان در تزئین یکی بیشتر که کوشک ایروان نام داشت و از
آنجا هر دو دریا نمایان بود زیاد اهتمام نمود تنگه با تخته‌های طلای میناشده در آنجا بکار بردند و خوش
نویس اول عثمانی محمود توپخانه بعضی از آیات سورهٔ دویم قرآن را بخط خوش و بطور کتیبه در آنجا نوشت
از آنجمله این آیه بود (وقتی که ابراهیم ستونهای خانه را بلند میکرد) مترجم گوید منظور مؤلف این آیهٔ شریفه
میباشد وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ بالجمله مراد در آنوقت خبر نداشت و ملتفت نبود که این زحمات را
از برای خوش گذرانی برادرش ابراهیم می‌کشد که عنقریب در جای او بتخت سلطنت عثمانی جلوس خواهد کرد

یانقین یعنی حریق

در سلطنت سلطان مراد چهارم

از وقتی که مراد از جنگ ایران برگشته بود همیشه از وجع کلیه و درد نقرس در زحمت و رنجه بود اول بار که
بعد از قتل شیخ اروسیه مبتلا بمرض نقرس شد همه کس آن درد را از علامات غضب خداوندی دانستند
سه چهار ماه می شد که بواسطه قدغن اطبا از خوردن مسکرات اجتناب مینمود و با وجود این در ماه رمضان
مرض مجدداً با شدت تمام عود کرد بطوریکه از حیات او در تشویش بودند تا آنکه عید رمضان حالش
بهتر شد در تخت نشسته سلام عید را گذرانید پس از آن بعادت متداوله بکوشک سنان رفت تا تماشای
اسب تازی و جرید بازی پاژها را نماید و از آنجا بعمارت سلحدار پاشا رفت تا در کوشک او نفسی
آسوده بکشد و هوای صافی فروبرد و بعد از آن با حریف های محرم مجلس عیش ترتیب داده مشغول باده خوری
و میگساری گردید و قسم مستی و هرزه گی را بجا آورد و محرم تر از همه محارم او در این کارها امیرگونه خان
ایرانی حاکم ایروان بود سلطان کمال التفات را با او داشته شأن منصب وزارت به او داده بود و در اسرار
خلوت و دولت دخالت و محرمیت داشت عمارت فریدون را سلطان باو بخشیده بود و او آنرا به
انجار السیقه ایرانیان زینت داده علی الاتصال مشغول عشرت و درک لذایذ نفس بود جمعی از موسیقی دانان
و اهل طرب ایرانی را از دور خود جمع نموده اغلب اوقات مهمانی های کلان میکرد و دریاهای شراب در آن مجلس
بتموج در می آمدند هنوز مکانیکه در اثنای لنگرگاه استانیا واقع است باسم امیرگونه معروف است
و سلطان بعد از مراجعت از بغداد ده کیسه طلا به امیرگونه و پنج کیسه بیار علیخان ایرانی انعام داد و این دو نفر
با سلحدار پاشا مقرب که در آن روزها نامزد دختر سیزده ساله مراد شده بود با یک نفر جدید الاسلام
دیگری که بیاکی نام داشت حریف های خاص و ندیم های مخصوص مجلس مستی سلطان بودند خوراک های
ادویه دار و مزه های شور با نمک اسباب تحریک عطش می شدند و شراب های گوارای مَلْوَزْیا
و [illegible] و ڤ و کلیوَ از برای رفع عطش علی الاتصال پیموده می شدند بالاخره پیمانه عمر مراد در آن بزم
گاه پر شد امراضی که داشت باشدت تمام عود کردند معالجه اطبا فایده نبخشید مراد [illegible] از قتل
تهدید نمود

باب چهل و هشتم

تهدید نمود چون بمردن خود یقین حاصل نمود خواست برادرش ابراهیم را پیش از خود روانه گورستان
نماید گویا خیالش این بود که نسل عثمان را منقرض ساخته راه تاج و تخت را از برای داماد مقرب خود
سلحدار پاشا باز نماید در هر حال سلطان والده در صدد ممانعت برآمد و ابراهیم را که از نسل عثمان همان
یکنفر باقی مانده بود نگذاشت بقتل برسانند چون مراد در مقام تحقیق برآمد از بابت مصلحت وقت خبر قتل
او را بسلطان بدادند و سلطان خواست کشته برادر را تماشا نماید حکم کرد نعش او را بیاورند چون
کسی از پی فرمان او نرفت خود را از بستر افکند تا بجستجوی برادر برود ولیکن از شدت ضعف و ناتوانی نتوانست
حرکت کند و سلحدار پاشا او را در آغوش گرفته نگاه داشت همین که مراد بحالت سکرات مرگ افتاد [illegible] (
غلام بچه ها یا پیشخدمت ها) امام سرای یوسف افندی را حاضر کردند تا بخواندن دعاهای زمان مردن مشغول
شده آن ظالم را به توبه و انابه وادارد در هر حال سلطان مراد چهارم در نهم ماه فوریه ۱۶۴۰ مطابق ۱۰۵۰ هجری
از دنیا رحلت نمود   مراد چهارم در ظلم و جفا کاری رتبه بالا و درجه اعلا را داشت بخصوص در
هفت سال آخر سلطنت خود در مردم آزاری و ستمکاری اصرار وافر داشت از این ها گذشته مرد برازنده
بود قامتش متوسط لیکن ضخیم بود موی سرش خرمائی رنگ ریش سیاه انبوهی داشت چشمهایش بزرگ
لیکن تهدیدآمیز بودند بیک اشاره ابروی او هزار دست و بازو و بند می شدند و باشاره دیگر هزار سر
بر زمین می افتادند قوت بدنی او فوق العاده بوده در کشیدن کمان و انداختن جرید کسی حریف او نمی شد
شکار جرگه بسیار محظوظ می شد و بیست و پنج الی سی هزار نفر مأمور آوردن جرگه میکرد وقتی که داخل جرگه شده
مشغول کشتن و انداختن حیوانات می شد درد کلیه را که از یورش ایران یادگار آورده بود فراموش میکرد
از گفتار و اشارات او [illegible] مانند قضاهای آسمانی هراسان بودند از دیدن او مردم ساکت می شدند [illegible]
فرار میکردند چاکران او احکام او را بی فکر و اندیشه اطاعت میکردند همچنانکه فدائیان احکام پیرکوهسار را اطاعت
مینمودند (منظور از پیرکوهسار رئیس اسمعیلیان حسن صباح میباشد) بکرّات کاغذی از دست سلطان

در سلطنت سلطان مراد چهارم

از بالاخانه که نشسته بود بزیر افتاد و پاشاها که درحضور بودند از راه پله بپائین دویدند تا کاغذ را گرفته بیاورند
یکی از آنها بجهة اینکه برسایرین سبقت بگیرد خود را از شجره بزیر انداخت با اینکه زانوش از جا در رفت کاغذ را
برداشته با حالت لنگیدن نزد سلطان برد و سلطان را از سبقت جوئی او در خدمت خوش آمده منصب
بزرگی بمشار الیه عطا فرمود مراد چهارم همیشه تشنه خون و گرسنه طلا بود بعد از کشتن رجب پاشا شوهر خواهر
خود وانغده دوکرور دوکا از اندوخته های او و کشتن سپاهیان موسی معشوق ورا این حالت از برای سلطان
پیدا شد هر کاری که در نزد او با تماس و حکم قانون و تقاضای عدالت پیش نمیرفت بدادن پول
ممکن بود از پیش برود قصاص خون موسی او را بریختن خون ها حریص کرد و پوشیدن لباس حریر و داشتن
ظروف و اوانی طلا و نقره که در مذهب اسلام از برای مردها نهی شده بود مراد سخت غدغن نمود هر که داشت
پنهان میکرد و هر که نداشت در تحصیل آن نمی کوشید که مبادا طمع مال حرص خون ریزی مراد را بحرکت در آورد
بیرحمی او حد و اندازه نداشت و خون ریزی و قتل نفوس را بعضی اوقات بجهة تقصیرات و وقتی در منع شورش
مرتکب می شد و بارها از اوقات از روی جنون و برسم کشتن صدیق و در ریختن خون ها اقدام مینمود
جمعی از زنان را که در یک چمنی مشغول رقص و بازی بودند حکم کرد تا بمیان دریا انداخته غرق کردند زیرا که از دل
خوشی آنها مراد را دلتنگی حاصل می شد بعضی از زنها بر خورد که در میان بازار حرف میزدند غدغن کرد
دیگر زنها به بازار نروند پس یکی از پاشاها را که بدیوار حرم خانه خیلی نزدیک شده بود با دست خود بقتل
رسانید یک قایق را که پر از زن بود و از حوالی باغهای سرای عبور کرده بودند حکم داد تا بمیان دریا برده
غرق کردند در وقت رفتن بطرف ایران امام مسجد کوچک خود را بقتل رسانید زیرا که آن بیچاره چند شعر
فارسی در رشادت ایرانیان خوانده بود با این حالت ها در زمان قتل عام بغداد شاه قلی موسیقی دان ایرانی را
بخشید وقتی که مشار الیه را میخواستند بکشند گفت مرا نزد سلطان ببرید میخواهم یک مطلب مهمی بعرض او
برسانم چون بحضور سلطان رسید عرض کرد من از برای کشته شدن خودم افسوس نمیخورم بلکه افسوس من

از برای صنعتی است که با انعدام من معدوم خواهد شد آنوقت یک شش تار طلب نمود چون بدو
دادند فورا مشغول خواندن و نواختن شد مراد بقدری محظوظ گردید که او را با خود باسلامبول برد
و موسیقی ایرانی از شاه قلی در آنجا متداول نمود یکی از غرائب اتفاقات سلطان را که همیشه با سختی تمام
مانع خوردن شراب بود بشرب مدام واداشت و آن چنان بود که در یکی از شبها که بعادت متداوله
از برای گشتن شاربین خمر و تنباکو در کوچه ها میگردید به یک مرد لا سروپائی که مصطفی بکری نام داشت برخورد
که در عالم مستی میخواست اسلامبول را با کنیززاده که سلطان است خریداری نماید روز دیگر سلطان
او را بحضور خواسته معامله شب را بخاطرش آورد بکری فورا یک شیشه شراب از بغل خود بیرون
آورده عرض کرد این است آن طلای محلول که از همه خزائن دنیا نفیس تر است که دارا پادشاه جهانگیر
و فقیر را اسکندر کبیر میسازد مراد از سخن آن مست که از روی اطمینان میگفت و از حالت وجد و خوش
حالی او متعجب شده شیشه شراب را از بکری گرفته بخورد و بعد از آن مشار الیه را حریف اول بزم مستی خود
قرار داد و در ایام طاعون که روزی هزار و پانصد نفر در اسلامبول میمردند مراد با این جور حریف ها اوقات
خود را در مستی و بی خبری میگذرانید و در طاس هائیکه از آنها بزرگتر در محله پیدا و یافت نمی شد باده می نوشید
طعم شراب لذت خون ریزی را از ذائقه او خارج نتوانست بکند در مدت هفت سال آخر سلطنت
خود پنجاه هزار نفر را بقتل رسانید و عدد همه کشته های او قلا بصد هزار میرسد نظر عداوت و کینه او بهر کس
افتاده بود فراموش نمیکرد ایام پادشاهی او هفده سال طول کشید ده سال در تحت وصایت والده
و وکالت وزراء بود و هفت سال آخر را باختیار و اقتدار تمام سلطنت نمود آنوقتی که سپاهیان و
ینگیچریک یکان شمشیر های شورش را در اطراف سرای حرکت میدادند مراد مشغول مطالعه کتب و ریاضات
بدنی بود گاهی بزر شمشیر بکیفیت اسب تاختن را بسیار دوست میداشت کمتر از نهصد اسب یدکی
نداشت چهل اسب نجیب نامی که قباله و شجره انساب داشتند و بقدر چهار صد راس اسب مخصوص

در سلطنت سلطان مراد چهارم

تاخت و تاز در حوزهٔ او بسته بود در اوقات یورش سه حوزهٔ دیگر در اردو میماندند و در هر حوزهٔ از آنجمله
الی ششصد اسب های بارکش بودند در اغلب طویله های سلطانی آخورها و زنجیرها از نقره بودند و هر یک از پاشاها
از سپاهی اسب داشتند خرابی خانهٔ کعبه از صدمهٔ سیل و افتادن صاعقه بر برج های مراد و شورش های
لشکریان او را از خواب غفلت بیدار کردند اول بدستور العمل مفتی بلدها و سایر مقربان سرای را بیرون
کرد در سال دیگر کرجالی قوچی بیک که یکی از محارم سلطان مراد بود کتابی در سبب تنزل دولت و قانون های
آن تألیف نمود و همه اغتشاشات و بی نظمی های دولت را بی پرده بیان نمود و سبب ترقی و عظمت سابق
دولت را نیز وانمود کرد قوچی بیک جمیع مطالب مزبوره را از قول خواجه شاه عباس بیان میکند که
در جواب سؤال های شاه بیان مینماید و بعد از آن بسلطان وانمود میکند که شاه عباس چگونه از انداختن
زینت و موقوف داشتن اسباب تجمّل و تن پروری دولت خود را استحکام داد دوازده هزار قشون شدید
منتظم در عوض آن زینت های بیمعنی ترتیب داد و خوانین را مجبور کرد که چهل هزار نفر نیز ایشان ترتیب دادند
آنوقت میگوید که اگر سواران پاشایان عوض اینکه از نوکرهای مواجب بگیر داده شوند موافق قانون قدیم
از غلامان اسیر یا زرخرید مرتب شوند و مناصب علمیه به اشخاصی که شایسته میباشند داده شود
و واسطه و میل و غرض در این کار ملاحظه نشود و رشوه و فروختن مناصب را موقوف بدارند و تیمارها و زعامتها
کما فی السابق بتصدیق بیگلربیگیها واگذار نمایند آنوقت خواهند دید که قوت و عظمت گذشتهٔ دولت مجدداً
تولید میشود و همان بزرگی و حشمت که از میان رفته است دوباره بمیان آید همچنین از هر باب شرحی نوشته
بطور دستور العمل بنظر سلطان رسانید در خصوص یورش ایران نوشت که به ایران نمی توان حمله کرد مگر از
دو نقطه یا باید از قارص به ایروان رفت یا آنکه از حیدر بطرف تفلیس حمله نمود نتایج این نصایح خوب
و دستور العملهای روزنامه چی ابراهیم این شد که سلطان مراد رشتهٔ کارها را بدست خود گرفت و بزور
سفاکی و خون ریزی کارها را منتظم کرد و عدهٔ قشون با نظام و بی نظام را از مواجب بگیر و قبول دار در دولت

باب چهل هشتم

هزار نفر قرار داد مبلغ واردات خزانه را بهشت میلیان دوکا و مالیات تیولات را بشش میلیان دوکا
رسانید   در حرم خانهٔ سلطان خاصکی صاحب اختیار و فرمان فرما بودند اصل این دو خانم
تعلق بملت یونان داشت سلطان خاصکی از شدت بذل و بخشش کارش از سخاوت گذشته بحد
اتلاف و اسراف رسیده بود و بهمین جهة تسلط سلطان والده بر وجود سلطان بیش از خاصکی بود و سلطان
والده با کمال وجاهت بسیار قابل و هوشیار و عالی همت و با احتیاط که دارای اولاد آور بود و بهمان سبب
بر وجود شوهرش سلطان احمد اول کمال تسلط را داشت و ده اولاد از برای سلطان احمد از بطن او بوجود آمدند
اگرچه مراد چهارم یک ظالم مکروهی بود که از برای هر نوع لعن و طعن عالم انسانیت
شایستگی داشت لیکن تاریخ نمیتواند شهادت ندهد بر اینکه شمشیر عثمانیان را که بواسطهٔ ضعف و تن پروری
بعضی از سلاطین که کند شده و از بریدن افتاده بود او دوباره در خون خلایق آب گیری کرد و سرهای
افاعی یاغیگری و شورش را به قساوت و بی رحمی او کوبید و قلعهٔ دار السلام بغداد را دوباره بدولت عثمانی
داد و مبلغ مداخل دولت و عدهٔ لشکریان بیفزود و اداره بناهای خیریه را از دست سپاهیان بگرفت
و دفاتر بیگلربیگیان و صاحبان تیمار و زعامت را از اغتشاشاتی که وارد آورده بودند پاک و بی عیب
گردانید و حکام و محصلین مالیات از ترس شمشیر خونریز او جرأت نداشتند که یک دینار در حق رعایا
اجحاف نمایند این دولت بزرگ که از ناقابلی اجداد او کوچک شده بود و بعقب جنگ های داخله و شورشهای
پی در پی از حالت و قوت افتاده بود بواسطهٔ عدالت و درستکاری او وسعت و عظمت سابق را حاصل نمود
و تا او و نسل دیگر (منظور دو قرن سی ساله است) بنای این دولت را در نظرها عظیم و مهیب جلوه داد تا
آنکه تنزل حقیقی او در مصالحهٔ کارلوویتس بروز کرد و هنوز بآن مرتبه که داشت نتوانسته است برسد

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

باب چهل و نهم

جلوس سلطان ابراهیم وتجدید معاهده ومصالحه با دول لهستان و وندیک و اطریش آمدن سفرای روسیه ولهستان درا کوز وترانسیلوانی ایلچی ایران تولد شاهزاده ها وقوع حریق وزلزله اصلاح وجوه سکه حساب مملکت تباکوی انفیه خراب کردن کلیسیا ها در بورسا محاصره وفتح وتعمیر قلعهٔ آزوف قتل محبوب ومقرب مراد تولد دو نفر شاهزاده سیاست یاغیان وراه زنان یاغی شدن پسر ناصح پاشا قتل ناصح پاشا بخشیده شدن پسر او که مورخ بود حاکم مصر قتل ذوالفقار وقتی پاشا اتحاد سلطان زاده محمد وسلحدار وخواجه قتل صدر اعظم قره مصطفی حالت بای او یادکارهائیکه گذاشت ضبط اموال رسیدن صدر اعظم جدید قتل قاپودان پاشا پیال ونارچی حسن دلی قاسم عید مولود حضرت رسالت ساختن عمارت از برای جن جی خواجه وزن سلطان شکر بولی عزل محمد گرای نصب اسلام گرای روابط دوستی با لهستان وروسیه وترانسیلوانی جنگ ومصالحه با راکوکزی رفتن قاصدها باسلامبول وافان سفیر فوق العاده از جانب ایران وگرفتن

وقتی که بعد از مردن مراد جماعت ارکان دولت با حالت ذوق وشعف بطرف درهای قفس هجوم آور شدند (محبس یا منزل شاهزاده های عثمانی را قفس مینامیدند) تا بسلطان جدید اظهار ارادت وبندگی کرده او را بتخت سلطنت بنشانند وتبریک وتهنیت بگویند سلطان ابراهیم چون ازدحام مردم را بدید خیال کرد برادر ظالمش تدبیر تازهٔ از برای کشتن او کرده است در ها را بر روی خود ببست وکسی را بمیان قفس راه نداد مردم مجبور شده در ها را بشکستند وبا اداب تمام داخل قفس شده هر چند خواستند

باب چهل و نهم

او را از مردن مراد اطمینان بدهند باور نکرد تا وقتی که سلطان والده فرمود مردهٔ مراد را آورده بنظر ابراهیم رسانیدند آنوقت مطمئن شده از قفس بیرون آمد وببالا تخت سلطنت رفته جلوس کرد وزراء و علما واقایان که حضور داشتند اظهار نیکو بندگی کرده تهنیت گفتند بعد از آن نعش برادر را تا درهای سرای سلطانی مشایعت کرد واز انجا بمسجد ایوب رفت وبقاعده متداوله شمشیر پادشاهی را بر کمر بست وسلطان والده بموافق وعدهٔ که کرده بود وزرا را در کار خودشان استقرار واستقلال داد وکار وزراء در خارج این بود که سعی نموده کنیزان وجیهه تحصیل نمایند وبجهة تحریک شهوت سلطان که قوتش با میل مفرطی که باین کار داشت مساعدت نمینمود نزد او ببرند تا شاید شهوت او را بجنبش درآورد در هر روز جمعه سلطان والده باتفاق وزرا کنیزهای باکره وجیهه از برای قربانی شهوت بی قوت سلطان می بردند وامید میداشتند که بواسطه دخترهای زیاد که از همه ولایات آورده می شدند شهوت سلطان را بحرکت درآورده نسل عثمان را که منحصر در فرد شده بود کثرت بدهند این خدمت هفته در ایام سلطنت سلطان ابراهیم برقرار بود بعد از او موقوف شده در لیالی متبرکه اسلام این کار را بیکردند مثلا در شب قدر که قران از اسمان نازل شده بود همین که سلطان از مسجد ایاصوفیه برمیخواست بزرگان دولت ودربار نشترهای الوان بدست گرفته سلطان را بسرای میرسانیدند وکنیز باکرهٔ وجیههٔ جوانی را بجامه خواب او درمی آوردند تا شاید خداوند فرزندان در ان شب وارثی از اسمان جهة تاج وتخت عثمان بفرستد بعد از ان مشغول شدند برانکه جلوس ابراهیم را بدول اروپا ابلاغ نمایند یکنفر چاوش از برای این کار مامور دول فرانسه وهولاند وانگلیس گردید وتفرقه محمد بدولت وندیک رفت ویکنفر از اقایان بپای تخت اطریش رفت وهفت روز بعد از ورود با تشریفات بزرگ امپراطور را ملاقات نمود واز جانب سلطان ابراهیم برقرار بودن مصالحه را اعلام داشت مشروط برانکه از طرف امپراطور در حق دولت لهستان هیچ جهة اظهار حمایت نشود قبل از مردن مراد اداالبرمیاس کوونسکی برسم سفارت از طرف پادشاه لهستان مامور اسلامبول

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

شده تا رفع گفتگوئی را که در خصوص قلعه سرحدیه قوداق بمیان آمده بود نماید شار الیه وقتی که وارد اسلامبول
شد سلطان ابراهیم بتخت نشسته بود در هر حال وعده اصلاح کار به او داده شد و سلطان این مضمون را از برای
ولادیسلوس پادشاه لهستان نوشت تا او را از حمایت روس باز دارد و از جانب پادشاه روسیه
نیز دو نفر فرستاده با سفیر پا مدند و بعد از ادای تهنیت جلوس از جانب پادشاه خودشان اطمینان دادند
که در عمل آزوف مداخله نخواهد نمود و از قزاق با حمایت نخواهد کرد فرستاده وندیک در جای ایلچی سابق مقیم اسلام
بول گردید و تجدید معاهده نمود ایلچی های فرانسه و انگلیس نیز تجدید شدند و به هر دو اطمینان دوستی و وداد
داده شد مصالحه لهستان نیز موافق شروط سابق تجدید شد ابراهیم خان ایلچی ایران با تشریفات
بزرگ سلطان را ملاقات نمود تحف و هدایائی که آورده بود تقدیم کرد اسرای ایرا را که تا آنوقت در یدی قلعه محبوس
بودند باو تسلیم کردند و امیر گونه خان خاین را در حضور ایلچی بقتل رسانیدند عمارت امیرگونه که در ساحل اروپائی
بوغاز ساخته شده بود بصدر اعظم جدید بخشیدند و تختی را که سلطان مراد در آن خانه جهة خود گذاشته بود سلطان
ابراهیم ضبط نمود رابطه دوستی باب عالی با دولت اطریش بسهولت سایر دول اروپا
بسته نشد و برقرار ماندن مصالحه با این همسای قوی در ابتدا اشکالات پیدا کرد اتراک به ایستیری سفلی حمله
بردند و بسیاری از قراء و دهات را تصرف شده مجبور باطاعت نمودن و مالیات آنها را گندم و آرد دریافت
کردند و تاخت و تاز خود را بقدری انبساط دادند که شورای دولتی شهر گراتز مشوش شد با این حالت یکنفر از
مجارها که ایزدانسی نام داشت از برای سفارت و گفتن تهنیت جلوس مامور اسلامبول نمودند چون ذو الفقار
مترجم دولت ناخوش بود مکتوب امپراطوری را به گراسی نام طبیب ایطالیائی دادند تا ترجمه نماید محمد آقا
که از طرف باب عالی بسفارت اطریش رفته نیز اصلا از اهالی مجارستان بود در آنوقت که پنجاه سال از عمر او
میگذشت سی سال آن را در نوکری دولت عثمانی بضدیت و عداوت وطن خود گذرانده بود شار الیه با سی
نفر تبعه و با تشریفات بزرگ وارد مراتیزبون شدند و او را مجلس وکلای اطریش بار داده پذیرائی نمودند

فرستاده

باب چهل و نهم

فرستاده اطریش که باتفاق شمید سفیر مقیم اطریش در اسلامبول از باب تاخت و تاز اتراک
و تصرف قرا و دهات اظهار شکایت نمودند صدر اعظم بطور اختصار در جواب آنها گفت هر چه شده است
شده و گذشته با گذشته است در آنوقت غارتگران ترک قلعه چه ادین جیك را غفلتاً گرفته اهالی
آنجا را از زن و مرد قتل کردند و آبادیهای خارج قلعه را تماماً بسوختند و سیصد نفر اسیر گرفتند و حسن پاشا حکم کرده
بود که ساکنین سواحل رودخانه های موئر و مرعاب با عراده و پل و کلك و مالیات حاضر شوند و از
طرف دیگر آقای کومستانو نیز بفرمانده بزرگ بطریلینیا نوشته بود که پاشای بوسنی حکم کرده است
اتراک مرتکب تاخت و تاز نشوند لیکن از آنطرف در زمستان گذشته بطرف دبیکرا و نوی
تاختن کرده اند و موسی پاشا نیز اظهار شکایت نمود که با وجود آماده بودن طرفین از برای تعیین حدود دو ستین
بالطیانی از دریاچه بالاطون عبور نموده قلعه چه زینقه ایگول را آتش زده است و سه قریه را
خراب کرده است همه این منازعات و گفتگوها اسباب اشکال بقای صلح بودند و صدر اعظم حرفی در
تجدید مصالحه نمیخواست بشنود مگر در صورتیکه دولت اطریش دویست هزار اکو بدهد سفیر اطریش از روی
دفترهای امپراطوری وا نمود کرد که در انعقاد مصالحه آخر قرار شد که دولت اطریش یکمرتبه دویست هزار اکو
بدهد و دیگر معاف باشد صدر اعظم جواب داد که در آنوقت سلطان مراد جوان و بی تجربه بود او را فریب
دادند باید در هر بار که مصالحه سیتوا توروک تجدید میشود دادن دویست هزار اکو نیز تجدید شود زیرا که خداوند
دین و خراج و شمشیر هرسه را به عثمانیان داده است در هر حال تجدید مصالحه فیمابین وکلای مختار طرفین انعقاد
یافت در این نوبت مصالحه نامه که حاوی نه ماده و شرط بود به امضا رسید و در خصوص نوگونك و لیا
و قریه هائیکه اتراک تازه بزور تصرف شده بودند قرار شد مامورین مخصوص رفته حالت آنها را تعیین نمایند
چند هفته بعد از انعقاد مصالحه دولت اطریش یکی از نجبای مت روس از
طرف پادشاه آن مملکت بباب عالی آمده از کشته شدن چاوش عثمانی معذرت خواست و بی اطلاعی پادشاه

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

خود را ازین گناه که قزاقها مرتکب شده بودند ظاهر نمود و نیز اظهار داشت که پادشاه روس حاضر است
بر اینکه قلعهٔ آزوف را بکارگذاران عثمانی رد نماید بشروط بر اینکه ایشان نیز متعهد شوند که تاتارها را از تاخت
و تاز و هبات روسیه ممانعت نمایند. کینفر فرستاده از طرف تت راکوزی و چهار نفر وکلا از ترانسیلوانی
به اسلامبول آمده خراج معمولی را بیاورند و یکی از وکلای ترانسیلوانی از طرف راکوزی مأمور بود
که ولیعهدی پادشاهی ترانسیلوانی را از برای پسر خود بطور وراثت استدعا نماید قبل از انکه سال باخر رسد
یک فرستادهٔ دیگر از طرف راکوزی بباب عالی رفته خراج را با پیشکشهای دیگر تقدیم نمود از
جمله دو هزار اکوبه ذوالفقار مترجم دولت که جدید الاسلام مجارستانی بود بداد و حال انکه سفیر امپراطور
پیش از دویست اکو مشار الیه نداده بود. یک سفیر تازه از جانب شاه عباس ثانی که قایم مقام پدر خود شاه
صفی بود جهة اعلام جلوس شاه بباب عالی بیامد و موافق شروط مصالحه خراب کردن قلعهٔ ماکو را که در کوه دان
واقع است مطالبه نمود تحفه های گران بهائیکه با خود آورده بود اسباب اکرام والتفات و پذیرائی بزرگ در
حق او گردید. در دویم ژانویه ۱۶۴۲ مطابق ۱۰۵۲ هجری پسری از برای سلطان متولد شد که بعد از این سلطان
محمد چهارم میشود و در پانزدهم اوریل یک پسر دیگر متولد شد که بعد از این باسم سلیمان دویم بجای برادر
خود بر تخت سلطنت خواهد نشست اگر چه مردم از تولد محمد که روز پنجشنبه بدنیا آمده بود اظهار خوشحالی میکردند لیکن
فال زنها بجهة وقوع زلزلهٔ شدیده که اهالی اسلامبول را بترس و لرز انداخت و حادثهٔ حریق که چند روز
قبل از تولد او روی داده باروت خانه سربازخانهٔ ینگچریگان آتش گرفت و محلات اطراف را خراب کرد ولادت
او را فال بد گرفتند و در تولد ابراهیم نیز وقوع زلزله و حریق و ظهور ذو ذوابه و باریدن خاکستر از اسمان اسباب
وحشت مردم شده بودند و در وقتی ابراهیم بتخت می نشست زلزلهٔ شدیدی در تبریز وقوع یافته قسمت
بزرگ آن شهر را خراب کرد و مرقد عالی بنای مغول را که شنب غازان باشد و خرابه های آن امروز هم تماشاگاه
تحیر میاز و ویران و منهدم ساخت و سه ماه بعد از آن یا نقین بزرگ در غلطه روی داد

باب چهل و نهم

قره مصطفی پاشای صدر اعظم اصلا از اهالی البانی که اتراک ارناود
میگویند بوده در ابتدای ینگچریک شد رفته رفته ترقی کرده قول کهیا شد و پس منصب یکبان باشی
نایل گردید در محاصرهٔ ایروان ینگچریک اقاسی شد و در تسخیر بغداد بعد از انکه طیار محمد پاشا در زمان یورش کشته
شد بجای او صدر اعظم گردید و در این منصب بزرگ میل مفرط خود را در حفظ نظم لشکر و رعایت احکام قانون
ظاهر ساخت و بواسطه در ایام سلطنت سلطان ابراهیم امیدی بود بر اینکه در کارهای دولت ترقی
و بهبودی حاصل شود و مخصوصا خیالات او بطرف سه مطلب زیاد توجه داشت یکی اصلاح حالت سکوکات
رایجه بود و یکی تعین نرخ ها دیگی هم تعدیل عمل مالیات بود فروش دو دوکای ترک که بواسطه تقلب عیار قیمهٔ آنها
ازانچه میارزید بالاتر رفته بود فروش در صد و پت آسپر و دوکای ترکی در دویست و پنجاه آسپر داد و ستد
میشد قرار شد که موافق قرار داد سابق فروش در هشتاد آسپر و دوکای ترکی در صد و شست آسپر
رواج باشند و اکوی شیردار در هفتاد آسپر داد و ستد شود. قانون نرخ ها خیلی مبسوط شد حتی به اسباب کهنه و غلام
نرخ بسته حسن را مامور اجرای آن نمودند و هر کس از آن قانون تخلف میورزید حسن سر او را از بریکنده و از بینی
از چوب میکشید تا لازم میگردید. مامورین تعدیل مالیات بکلامیت حرکت میکردند تعداد نفوس و املاک را
بطور صحیح نوشته آباد و خراب را رسیدگی میکردند و قرار مالیات را فراخور آبادی ملک و عدد سکنه میدادند
در هر حال این قرار دادهای با فایده چندان دوام نکرد سی سال بعد از ان محمد ابن حسن ابن ناصح مورخ از بی
اعتدالی عمل مالیات شکایت مینویسد. در این اوقات سیاستهای شدیده را که از برای شاربین
تنباکو مقرر شده بود هنوز موقوف نکرده بودند لهذا اطبابین آن گیاه او را لازم کرده بمبلغ خود میکشیدند و از
قرار تحریرات مورخین معلوم میشود انفیه را در ۱۰۶۱ هجری در مملکت عثمانی معمول و متداول نمودند صدر اعظم بی
غرضی خود را در خصوص کلیساهای عیسویان نیز ظاهر ساخت اهالی بورس بتحریک خواجه زاده مسعود قاضی
معبد عیسویان را خراب کردند و قاضی مانع بودند از اینکه یونانیان کلیسای تازه بسازند صدر اعظم قاضی

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

معزول کرده مامورین فرستاد تا مطلب را تحقیق و تفتیش نمایند و اشخاصی را که مانع شده بنای تازهٔ
کلیسیا را خراب کرده اند تنبیه و سیاست کنند خواجه زاده مسعود افندی قاضی معزول که حکم شده بود
در گوشهٔ عزلت با کمال عشرت گذران کند مقرر شد که بباغ خود رفته گوشه نشینی اختیار کند یحیی
افندی مفتی که سه مرتبه در این منصب عزل و نصب شده بود در سال بعد وفات کرد مشار الیه مرد فاضل
شاعر هوشمند کار آمدی بود دیوانی تالیف کرد قصیده در فضایل عید مولود پیغمبر بگفت رسالهٔ منظومه
در طب و مسائل ارث تالیف نمود و علاوه تاریخ غفاری را ترجمه کرد مشار الیه را در مدرسه که از بناهای
خودش بود مدفون ساختند ابو سعید محمد پسر اسعد و نبیرهٔ سعد الدین را بجای او مفتی کردند

در سال دویم سلطنت سلطان ابراهیم یک دسته کشتی با عساکر فرستاد از برای پس گرفتن قلعهٔ ازوف
که پنج سال می شد بدست قزاقها افتاده بود اماده کردند سیاوش پاشا بطور قاپودان پاشائی
فرمانده سفاین شد و حسین پاشا که قاپودان پاشا بود و سردار عساکر بری شده مامور شد که با لشکر تاتار
که در تحت فرمان بهادر گرای خان خواهند بود متفقاً در اعمال جنگ اقدام نمایند سی و سه فروند کالرهای بیگی
جزائر بحر سفید با چند هزار نفر ینکچریک و سپاهی بعد از انکه پانزده روز بواسطهٔ باد مخالف در حوالی قلعهٔ بوغفور
معطل شدند از بوغاز بیرون رفتند همه بوستانچی های سرای با جبه چی ها در تحت فرمان ازون پیال
کهیای قاپودان پاشا واقع بودند قشونهای زعامت و تیمار روم ایلی را محمد پاشای سلطان زاده که مادرش
دختر یکی از سلاطین عثمانی بود فرمانفرمائی میکرد در قلعهٔ آزوف چهارده هزار نفر مردان مسلح و هشت هزار
نفر زنان جنگی مشغول دفاع بودند علاوه برانها ناقابلی محاصرین و مخالفت قاپودان پاشا با خان تاتار
و نایابی آزوقه و ناخوشی های سری اسباب تقویت کار محصورین شدند و بعد از سه ماه محاصره ترک
مجبور به ترک کردن محاصره شدند بغیر از تلف شدگان قشون افلاق و بغدان و تاتار با هفت هزار نفر
از ینکچریکان و هشتصد نفر از سربازان دیگر مردند کشته شدند و یک قسمت از سفاین که با اسلامبول
بر میرفتند

باب چهل و نهم

میرفتند در مدخل رودخانهٔ دَوَنْ (دن) بکل پاریک شکسته بدست قزاقان افتادند سیاوش
پاشا معضوب گردیده ازون پیال قاپودان پاشا شد بعد از رحلت لزان لشکر کشی بهادر گرای
خان وفات کرد و برادر کوچکترش محمد گرای خان که در جزیرهٔ رَدُس نگاه داشته شده بود بخانی تاتارستان
منصوب گردید و در حسب امر سلطان مصطفی پاشا که بحکومت مصر میرفت این گرای را در جزیرهٔ رَدُس
تقبل رسانید در سال دیگر باز لشکرها مامور آزوف شدند و محمد پاشا که در یورش سال گذشته حضور داشت
در این نوبت سردار لشکر شد پیال پاشا قوت های بحریه را بحرکت در آورد و خان جدید تاتارستان
که دوازده هزار اردو کاچکه بهاحبه او فرستاده شده بود با صد هزار تاتار بطرف آزوف رفت تا باتفاق
سردار سلطان زاده محمد پاشا مشغول محاصره شود قزاق ها در این نوبت قبل از رسیدن سردار قلعه را خالی
کردند و بعد از بیرون رفتن چون زیر بنا ها نقب برده بودند نقب ها را آتش زده همه را خراب کردند سه
روز بعد از آن سلطان زاده محمد وارد انجا گردید اگرچه فاتح آزوف نشد لیکن در تاریخ قرم بانی جدید شهر و قلعهٔ
آزوف مرقوم شد مشار الیه بعد از ابادی کردن خرابی ها بیست فوج توپچی و ده فوج اهکر و هفت هزار نفر
تاتار و هفت نفر سنجاق بیک و دوازده نفر الای بیک با توپخانهٔ زیاد از برای محافظت انجا معین نمود
و علام پاشا حاکم کفه را حاکم و فرمانده آزوف قرار داد اولیا سیاح معروف عثمانی در آن یورش
مؤذن اردو بود و از زمان جلوس ابراهیم مشغول سیاحت شده در آسیا تا ایران و عربستان
و در افریقا تا مصر و نوبه و در اروپا تا مملکت سوئد سیاحت نمود و مدت سفر و سیاحت او چهل سال طول
کشید سفرنامهٔ خود را در چهار مجلد به اتمام رسانید علاوه براین مرد کارآمدی بود و با هر یک از حکام که بطور
مؤذنی یا نویسندگی بهر جا که میرفت در عمل ایالات و حکومت نیز مداخله مینمود و در مطالب تاریخی
نیز تحریرات او بسیار با فایده است زیرا که هرچه نوشته است همه را مشاهده و حاضر بوده است در
سال تسخیر آزوف قره مصطفی پاشای صدر اعظم مقرب و محبوب سلطان مراد مصطفی سیحدار را از میان

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

بر داشت و با وجود حمایت سلطان والده و سلطان قیا دختر سلطان مراد که بنا بود در همان روز با عروسی شود قره
مصطفی حکم قتل سیحدار را صادر کرد و بوستانجی باشی او را به بیرون آقا با چهل نفر میر غضب های بی رحم مامور شده
سیحدار را بقتل رسانیدند مقدار زیادی از ظروف و اوانی طلا و نقره که معادل پنجاه کیسه ارزش داشت با مبلغ
زیادی از وجوه مسکوکه بتصرف سلطان در آمد اگر چه سیحدار پاشا بر خلاف میل سلطان والده کشته شد باز قره
مصطفی در اقتدار و تسلط خود باقی بود و سلطان را در عمارت امیرگونه خان مهمان کرد و در سال دیگر در مدت سه هفته
دو پسر از برای سلطان متولد شدند یکی احمد بود که سلطنت کرد و یکی دیگر مراد و فوتکه بعد از ده ماه بمرد و در همین سال صدر
اعظم نیز بقتل رسید

پیش از آنکه صدر اعظم کشته شود یکی از یاغیان بزرگ و چند نفر از پاشایان که مرتکب ظلم و اجحاف شده بودند بقتل
رسیدند سختی های قره مصطفی و انتظام عمل او و خیالات شورش و یاغیگری را از سرها دور کرده بود حسین پاشا برو [illegible]
فرستاده شد تا مگر آتش شورش سعد الدین را شیبه نمود و درویش محمد پاشا در بغداد اعراب بادیه را که دم از مخالفت
میزدند معدوم ساخته بقدر ششصد نیزه سر بپای تخت پادشاهی خود فرستاد حرامیان هیدوك
که راه ادرنه و سالونیک را مغشوش کرده بودند بتوسط بوستانچی باشی ادرنه با یک فوج ینکچریکان سبک
بار و بوستانچیان و سگبانان شبیه و سیاست شدند و راه امن و آسوده گردید در اسلامبول یک
زمین لرزه شدید اسباب وحشت مردم و مایه فال زدن عوام شد حسین ناصح پاشا زاده که بأصل و
نسب خود مغرور بود و تمکین بصدر اعظم نداشت و او را شورباجی مینامید چرا که از ینکچریگی باین منصب رتبه رسیده
بود چون در آن اوقات منصب را تقاعد ولی پرده مغرور شد ناصح پاشا زاده که حکومت حلب را تازه [illegible]
بود تسلیم با ناپ [illegible] الکونه حاکم جدید را راه نداد و مطالبه وجهی را که داده بود از تسلیم نمودن مشار الیه برگشته [illegible]
رفت و عدم اطاعت ناصح زاده را بعرض رسانید سلطان بموجب خط شریف حکومت سیواس را بناصح
زاده داد و فرمود اگر اطاعت نکند لشکر های آن حدود بدفع او بپردازند و صدر اعظم نیز بحاکم سیواس ابراهیم

پاشا

باب چهل و نهم

پاشا نوشت که حکومت سیواس اسما بناصح زاده داده شده است اگر او می تواند در صدد دفع
مشار الیه بر آید بحیثی باو وارد نخواهد آمد ابراهیم پاشا با لشکری که داشت بمقابله ناصح پاشا زاده رفت
که با جماعت سگبانان و صاریجه که در حلب جمع کرده بود بطرف سیواس میرفت طرفین در حوالی
قیصریه بهم برخوردند ابراهیم مغلوب شده مقتول گردید و ناصح زاده حکومت سیواس را حقیر شمرده و
بخیال مناصب اعلی افتاده بطرف اسلامبول روانه گردید و بدوستان خود نوشت که گفتگوی خود را
با صدر اعظم در حضور سلطان تمام خواهد نمود و این اخبار اهالی اسلامبول را بوحشت انداخت بعضی از مردم دکاکین
خود را بسته صدر اعظم حکم کرد تا دکاکین را باز کردند و غدغن کرد که احدی اسم ناصح زاده را بزبان
نیاورد و جمعی از اراذل که در کوچه و بازار بواسطه نشر اخبار دروغ در است مردم را بتشویش می انداختند بکشتند
و دیگر یکی آناطولی خفیه لی عثمان پاشا بطور سرداری مامور دفع ناصح پاشا زاده گردید ناصح پاشا زاده بحوالی
نیکو مدی رسیده بود و عثمان پاشا در جنگ او خود داری میکرد و لشکریانش گمان کردند که او نیز در باطن
با ناصح زاده متحد میباشد و قشون جمعی قبطاس آقا بطور وضوح باو نسبت خیانت میدادند عثمان بدبخت
لاعلاج مانده در حوالی قریه علی فقیه جنگ در انداخت خودش با قبطاس و چند صد نفری از سربازان جنگ
کشته شدند ناصح زاده غدغن کرد تا کسی را باسیری نگیرند و گریختگان را تعاقب ننمایند و از انجا روانه
شده بلا مانع به اسکوتاری رسید اگر در همان گرمی که مردم از شدت وحشت متحیر و سرگردان بودند اقدام
بتصرف اسکوتاری میکرد در کمال سهولت از عهده بر می آمد لیکن باین صرافت نیفتاده در بالای جبلی
که مقبوزلو نام دارد و از آنجا دریای سیاه و دریای مرمره و شهر اسلامبول با هفت تپه و بوغاز و بندر
نمایان میباشد اردو زد و موافق کاغذهای متملقین و فتنه جویان منتظر رسیدن نشان صدارت
دولت نشست مدت سه هفته اوقات خود را در انتظار این کار ضایع نمود و در این بین با صدر اعظم
بخیال فریب دادن افتاده بنای مکاتبه و پیغام در رفت و آمد رسول انگذاشت و حکومت روم ایلی را

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

باو واگذار کرد و ناصح زاده قریب صدراعظم را خورده کاغذی در اطاعت و انقیاد خود نسبت باو نوشت
و از اردوی خود خارج شده بطرف بوغاز رفت چون احترامات را که متوقع بود نیافت و شنید که نواب
او علما را وارد و سرنگون کرده از برای اطاعت و بندگی بخدمت صدراعظم رفته از تقصیرات خطای خود شده
باده سوار که همراه داشت فرار نمود و پسر خود را در مزرعهٔ نیکوماکه اشته خود بطرف روسجوق رفت تا
شاید خود را انجان تا تارستان برساند در وقتی که نزدیک بود وارد روسجوق شود بوستانچی باشی با
چهل سوار جرار رسیده او را گرفت و زنجیر بگردنش انداخته باسلامبول مراجعت نمود و در همان وقت کهیای
صدراعظم پسر شانزده سالهٔ او را در مزرعهٔ نیکومایت کیر نمود و چون ناصح زاده را نزد صدراعظم بردند سرزنش ها
و فحشهای سخت باو گفت و بعد از شکنجهٔ بسیار بقتلش رسانیده سرش را به پیش گاه سرای سلطانی بینداختند
پسرش علی را بقایق نشانده در چکمجه خفه کردند و دو پسر دیگرش یوسف و عمر را حبس نمودند کهیای و دلی سلم را
در کالی پولی گرفته بکشتند و کهیای جدید او بکیر را با باقی آقای نشبربز زیر زنجیر انداخته و پسر دیگر او محمد با پسرش
در جزو پاژ ها و خدام اطاقهای سلطانی برقرار شدند محمد تربیت شده تاریخ نگار شد و وقایع سی سال بعد از سلطنت
ابراهیم را نوشته زبدة التواریخ نامید این کتاب انظار اطلاعات کامله از کارهای بزرگ هنگام یورد و جنگ
بعرضی میرساند حتی قتل پدر خود ناصح زاده را در کمال بی طرفی می نگارد مثل اینکه گویا پدر او نبوده است

بعد از قتل ناصح پاشازاده تغییرات بسیار در ادارات داده شد مصطفی پاشای بوستانچی و سلطان زاده
محمد که هر دو حاکم مصر بودند و از تخت قبه شدند از حالت سلطان زاده محمد در تسخیر ازوف مختصری بیان کردیم و
بوستانچی مصطفی را که فوراً بعد از جلوس ابراهیم از مصر احضار کردند بحبس انداخته اموال او را که در دشت سیلیان
آنچه قیمت کردند ضبط دیوان نمودند بعد از آنکه از حبس بیرون رفت سه سال دیگر بطور جریمه از او گرفتند
مقصود پاشا را که بعد از او صدراعظم برخلاف میل سلطان والده حاکم مصر کرد پاشا الیه در حکومت خود ذره
از راه عدل و انصاف نخواست خارج شود عوارض فوق العاده که در ازمنهٔ سابقه به بهانهٔ تدارک جنگ ایران

دایر

باب چهل و نهم

و اسمهای دیگر معمول و متداول کرده بودند همه را موقوف و متروک نمود بقدر چهل قسم عوارض را از میان
برداشت و رعایا را آسوده نمود ولیکن لذت رفتار عادلانه حکومت را بجای طاعون تلخ و ناگوار کرد در قاهره
در یک روز نود و دو نماز میت بجا آورده شد جنازهٔ اموات علی التوالی مانند قافلهٔ شتر قطار اندر قطار بطرف
گورستان و مزار برده می شدند دویست و سی قریه بکلی از سکنه خالی شدند و از عدد لشکریان بقدری کم
شد که در وقت دادن مواجب پس افتاده دویست و هفتاد و هفت هزار آسپر مال متوفی ضبط دیوان شد
و ضابطها و مقاطعه کارها از ادای ثلث مالیات سالیانه سر پیچیدند و اطاعت نکردند و گفتند این مالیات
باید از بابت منافع وجوه اشخاص متوفی برداشته شود چون سخن آنها مسموع رضا اصغا نشد لهذا پاشا را
از حکومت معزول کردند سلطان از شنیدن این خبر روبشوهر دایهٔ سلطان مراد ایوب پیر کرده گفت حکومت
مصر را بتو دادم ایوب سر زیر انداخته از بابت نالایقی خود از برای آن کار معذرت خواست سلطان
فرمود آنچه را داده ایم پس نمیگیریم زودی برو و مشغول حکومت باش ایوب بقاهره رفت لیکن همه
کارها را کهیا و کاتب باسم او میکردند و او خبری نداشت کهیای ایوب موقوفاتچی محمد افندی پیشکار سلطان
قیا ماه نزد سلیحدار مقتول بود و قره مصطفی بر پیش نمی آمد لذا اینکه او را از دربار دور نموده همراه ایوب بمصر فرستند
ذوالفقار پاشا حاکم صافد یکی از اعوان و انصار ناصح پاشازاده بود پاشا الیه را
به تدبیر و تزویر بحکومت جزیرهٔ قبرس فرستادند شعبان آقا داروغه بازار ظاهراً جبه فرماندهی بچهر بکان
جزیرهٔ مذکوره و در باطن از برای کشتن ذوالفقار مامور قبرس گردید وقتی که قاپودان پاشا پیال پاشا باین
بجزیرهٔ قبرس رفت ذوالفقار را در کشتی امیرالبحر مهمان کرد همین که پاشا الیه وارد کشتی شد بیرانغ غضب
او را گرفته سرش را بریدند و شعبان آقا با عجله تمام سر او را باسلامبول برد یکی از قتلها که خیلی اسباب اشتهار
شد کشتن فایق پاشا بود پاشا الیه از اولاد تورا خان بود که در عهد سلطان محمد فاتح ولایت موره را
فتح نمود و این مرد نجیب از شدت ظلم و چپاول حرص و طمع همیشه ذلیل بود در عهد سلطان مراد خسرو پاشای

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

صدراعظم هزار چوب باو زد و با اینکه هفتاد سال از عمر او گذشته بود و سی هزار قروش هم خلعت سالیانه
داشت باز دست از ظلم و تعدی برنمیداشت قاضی صوفیا معز الدین محمد افندی سنجاری بوکالت رعایا باسلامبول
آمده از دست او شاکی شد بحکم سلطان فایق را بازنجیر باسلامبول آوردند و در خصوص قتل او از یحیی افندی
مفتی فتوا خواستند مفتی در جواب نوشت که فایق را پاسیت سی سال قبل از این کشته باشند بموجب فتوای
مفتی سر بریده توراخان در فضای سرای درغلتید

هرچند فایق پاشای ظالم استحقاق کشته شدن را داشت لیکن اقدام سلطان باین عمل از بابت حب و میل بعدل
و انصاف نبود و صدراعظم از برای منع این کار بسیار کوشش نمود حتی از منصب صدارت استعفا خواست بکند
زیرا که وقوع این کار مقدمه اضمحلال شخص صدارت بود که متحدین ثلثه بخیال انعدام و انهدام صدراعظم افتاده
بودند و آن سه شخص بزرگ که از همان وقت باطلاع سلطان والده مشغول حکومت مملکت بودند یکی سلطانزاده
محمد بود و یکی یوسف پاشا سلحدار مقرب سلطان و یکی هم معلم سلطان جن جی خواجه بود که تا آنوقت هیچیک
از معلمهای سلاطین بآن تسلط و اقتدار نشده بودند سلطانزاده محمد که با خانواده رستم پاشا و پیال پاشا
یعنی با سلطان خانم ها که زوجه ایشان بودند خویشی و وصلت داشت و در حرم سلطانی تربیت شده
درجات ترقی را طی کرده بود و مرد هوشمندی بوده از رسم و رموز کارها اطلاع داشت و صدراعظم
باین ملاحظه ها او را قابل رقابت خود دانسته تبعید او را از پای تخت لازم می شمرد لهذا حکومت دمشق را
بمشارالیه داد و به آنجا روانه نمود یوسف پاشای سلحدار که مقرب و محرم راز سلطان بود در عداوت صدراعظم
خطرناکتر از سلطانزاده بود زیرا که همیشه در خدمت سلطان حضور داشت و هر مطلبی را که میخواست کسی
مطلع نشود در خلوت بعرض سلطان میرسانید رتبه پاشای سه دمی یافت و هر چه به سلحدار سابق داده شده
بود در حق مشارالیه مبذول گردید و کیهای مخصوص از برای او معین شد لیکن شخص اول و جوه معتبرتر و ترجیح بر
دیگران داشت و در میان ثلثه متحده تقدم بر سایرین داشته در حضرت سلطان مقرب تر و نافذالقول
محبوب

باب چهل و نهم

محبوب می شد جن جی خواجه بود مشارالیه مسمی بحسین و پسر شیخی بود که در قریه زعفران بورلی قصبه
در آسیای صغیر سکنی داشت و نسب خود را بشیخ بزرگ عرفا شیخ صدرالدین قونیه منسوب مینمود اگرچه
در اسلامبول تحصیل کرده بود لیکن چون در علوم دینیه کار نکرد و عمر خود را صرف یاد گرفتن سحر و شعبده بازی
سحربازی نمود او را از رتبه علما و سلسله مدرسین خارج کردند و برادرش معلم او از داشتن چنان شاگردی
ننگ داشت صفاتی که در نزد علما اسباب خواری و ذلت او بودند بواسطه زنها مایه اعتبار و افتخار
او شدند مادرش که با زنان حرم راهی داشت بگوش سلطان والده رسانید که پسرش حسین در سحاری و دارای
اسرار عجیبه میباشد که از پدرش باو میراث رسیده است مریض باثیر آنکه معالجه اطبا فایده نبخشیده او در کمال
سهولت معالجه کرده صدمه ناخوشی فلج و ضعف با سلطان را بخواندن دعا و دمیدن دم میتواند رفع نماید چون امتحان
آن زن در دل سلطان و والده اثر کرد و بخت ساحر بازی کرده در امتحان اول سلطان احساس بهبودی و تغییر
حالت نمود و روز بروز بر اعتبار ساحر میافزود و انعامات بسیار از نقدیه و اجناس نفیسه در حق او مبذول
شد و از محلهای متوفای قاپوچی باشی متفرقه در حق او برقرار گردید و با وجود ممانعت یحیی افندی مفتی در سلسله
علما مقام عالی یافت و در مدت قلیل رتبه معلمی سلطان را باو دادند چون ترقی سریع او در نظرها زیاد غریب
آمد بایتواسطه عوام او را جن جی خواجه لقب دادند نصیحتهای بافایده یکنفر وزیر پیر در خصوص تسلط و اقتدار ثلثه
متحده فایده نبخشید اسم آن وزیر معلوم نیست لیکن نصیحت نامه او در دست است

متحدین ثلثه در اتلاف صدراعظم میکوشیدند و صدراعظم نیز از برای انهدام آنها مشغول تدبیر بود
و راهی که صدراعظم از برای خرابی آنها پیدا میکرد و مکروه طبع سلطان و اهل حرم بود و اسبابی را که از برای افکندن
آنها فراهم میآورد مایه افتادن خود دشمن می شد قره مصطفی بواسطه خارج کردن محل هر ینکیچری که متوفا می شد
و تعیین مالیات فوق العاده که عوارض مینامند و اسباب اذیت و آزار رعایا میشود و اخذ جزیه سرانه
باشدت و سختی تمام لشکر و رعیت را دشمن بزرگ خود قرار داد همچنانکه سلطان والده را از کشتن سلحدار سابق

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

که مقربان حکمه بود با خودش بی التفات کرده بود کیس سفید حرم سلطان را که کهیا خاتون میگویند
عدوی خود نموده خاتون مشار الیها که مدیره و ناظر حرم بود و پانصد بار هیمه جهت سوخت حرم خانهٔ سلطانیه نموده صدر
اعظم در دادن آن اهمال میکرد یک روزی که صدر اعظم در مجلس دیوان نشسته مشغول انجام کارهای دولتی
بود دو ساعت قبل از آنکه وقت برهم خوردن مجلس برسد حکمی رسید که مجلس را برچیده در حضور سلطان حاضر
بشود صدر اعظم اطاعت نمود چون بحضور رفت سلطان در کمال تغیر از او پرسید چرا پانصد بار هیمه را تا حال
بحرم خانه نداده صدر اعظم عرض کرد امروز داده میشود بعد از آن بابانگ صداقت بی موقع گفت ای پادشاه
من آیا از برای پانصد بار هیمه که هزار و پانصد آقچه قیمه دارد شایسته بود که مجلس دیوان برهم زده مرا در مقام
عتاب و مؤاخذه بازداری چرا از احوال رعایا و سرحدات و خزانهٔ دولت هیچوقت مسئله نمیفرمائی یحیی
افندی مفتی که تفصیل این گفتگو را از حسین افندی شنیده بود از برای صدر اعظم پیغام تهنیت فرستاد و نیز گفت
متوجه حالت خود باشد و این مؤاخذه سلطان را سهل نشمارد قره مصطفی گفت من پادشاه را نرنجیده نمیکنم
و آنچه صدق مطلب است میگویم مردن بهتر از آن است که شخص بطور بندگی و بی اختیاری حرکت کند من هرچه میگویم
از برای خدمت و خیرخواهی پادشاه میگویم قره مصطفی که همیشه در خیال اتلاف سلحدار بود کهیای ینگچریگان را
خواسته صد کیسه وجه نقد به او بداد که با صاحبمنصب اورتهای دیگر تقسیم نمایند و در روزی
که برای می آیند شوربای معمولی را نخورند و اقتدار بی نهایت سلحدار را که مانع پیشرفت کارهای
صدر اعظم میشود مایهٔ رنجش خودشان قرار بدهند نتایج منحوسهٔ این تدابیر شوم راجع به مدبران گردید
سرهنگ های ینگچریک که مدتها بود از صدر اعظم رنجیده بودند و در کاریکه حالا از آنها خواهش میکرد با مصلح الدین
که عاقله ایشان بود مشورت کردند مصلح الدین ینگچری یک آقاسی را از مطلب مطلع ساخت و آقا او را
بخدمت سلطان رفته تفصیل را بعرض رسانید و سلطان مصلح الدین را احضار کرد شرح حالات را
از او بشنید از وقت سلطان بمصلح الدین گفت اگر من الله خودم صدر اعظم را بگویم بکشند غلامان

باب چهل و نهم

من از من خواهند رنجید یا نه مصلح الدین عرض کرد خدا نکند که آنها در این خیالات باشند گردن های
غلامان تو آنقدرها کلفت نیست که خیال نافرمانی در حق آنها برود و بلکه از دم شمشیر بران تو خیلی باریک تر
و رقیق تر میباشد و از کشتن صدر اعظم منتهای خوشحالی از برای آنها حاصل خواهد شد روز دیگر سلطان
در مجلس دیوان در پشت پنجرهٔ مشبک نشست و در آن بین از چند نفری صدای تظلم بلند شد سلطان از برای
علامت برچیدن مجلس پنجره را حرکت داد و دیوان برهم خورد و صدر اعظم بعادت معهوده خواست
خدمت سلطان برود راهش ندادند چون بواسطهٔ یکی از جاسوسان که در حرم داشت از وقایع روز گذشته
مطلع گردید بخانهٔ خود رفت و قرآنی برداشته برای مراجعت کرد و از در آهنی داخل گردید سلطان چون او را
بدید با منتهای تغیر گفت آقا الله تو بخانهٔ من مثل اینکه بخانهٔ پدرت بروی داخل میشوی و بدون اینکه ترا احضار
بکنم نزد من می آئی صدر اعظم خواست بیگناهی خود را ثابت کند عرض کرد چون به ینگچریگان سخت گرفتم
و از ارتکاب شورش و فتنه جوئی ممانعت کردم با من دشمن شدند و حال که احساس بی اتفاقی
سلطان را در حق من مینمایند این بهتان ها را میزنند سلطان فرمود تو دروغ میگوئی و خودت خواستی
آنها را بشورش وا داری من نشان صدارت را به نوکری که از تو صدیق تر است میدهم از وقت با کمال
تغیر به بوستانجی باشی گفت بگیر او را بوستانجی باشی خواست صدر اعظم یا نشان صدارت را
بگیرد در هر حال به گرفتن نشان اکتفا کرد و صدر اعظم معجلاً بخانهٔ خود رفته تبدیل لباس نمود و از بام
خانهٔ خود بطرف مسجد نعلی که در پشت خانهٔ او بود رفته در زیر پشتهٔ علف پنهان شد باید که چون شب
شود خود را بمأمنی برساند بوستانجی باشی همین که نشان صدارت را بخدمت سلطان برد سلطان
بغضب در آمده گفت زود برو و سر او را بیاور بوستانجی باشی با پانصد سوار بخانهٔ صدر اعظم تاختن
کرد چون در را بسته یافت حکم کرد بشکستند و داخل خانه شده چون صدر اعظم را نیافت سواران را از
هر طرف بجستجوی او فرستاد و یک نفر بوستانجی ببامی که مقابل خانهٔ صدر اعظم بود بالا رفته از هر طرف

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

نگاه بکرد و دید در زیر پشته علف یک چیزی حرکت میکند با چند نفر از رفقا بر سر پشته رفته خود را بر روی صدر
اعظم انداخت قره مصطفی شمشیر کشید بوستانچیان زیاد بودند او را گرفته بستند قره علی میرغضب
از جانب سلطان مأمور شده او را در میدان خواجه پاشا در مقابل چشمه که روان است خفه نمود نعش او را
بنظر سلطان رسانیدند و در قبری که خود ساخته بود دفن کردند تفتیش کنندگان مبلغ سه هزار دوکا
نقد در خانه صدر اعظم یافتند و یک تخت ظریفی دیدند که صورت صدر اعظم با چهار نفر از وزرای دیگر بر بالای
آن با میخ نصب کرده بودند عوام آن را علامت سحر دانسته تغیر مغربی را که کشنده بقره مصطفی سحر و جادو می آموخت
گرفته آتش زدند و اسم قره مصطفی بواسطه وضع بعضی قوانین و بناهای خیریه چند بطور احترام باقی ماند
در جلوس ابراهیم دویست و پنجاه هزار دوکا که دولت ونیک در عهد سلطان مراد از بابت خسارت
سفاین بربرستان تقبل شده بود مطالبه کرده بگرفت در وقتی که قاپودان پاشا بود مخارج بیهوده جبه
خانه را موقوف کرد و عدد کالرهای دریای جزایر بحر سفید را در چهل فروند قرار داد همین که صدر اعظم شد زیاده
از دوازده هزار سپاهی و هفده هزار ینکچری نگاه نداشت و باقی را بخانه های خودشان اذن رفتن
داد تعدیل مالیات و اصلاح وجوه مسکوک باهتمام او وقوع یافت در هر سه ماه مواجب قشون را می پرداخت
و سکه دو قروش که هشتاد پاره ارزش داشت تحویل مینمود مواجب پارهای سرای را بعهده دیوان
گذاشت و پول خفتان آنها را از خزینه بداد در مدت پنج سال صدارت او شش هزار کیسه بر ذخیره
خزانه افزوده شد اگرچه سواد خواندن و نوشتن نداشت لیکن میدانست که از برای شخص صدر اعظم این هنرها
چه قدر لازم است و همیشه میگفت من متقرم بر اینکه قابل منصب صدارت نیستم و بواسطه قحطی مردمان
قابل این منصب را بمن داده اند در مکه سوراخ کمر سیاه را وسیع تر کرد تا بر آب عرفه افزوده شد و در
پهلوی چشمه زرقا قلعه بساخت و از برای نگاه داری آن سالی دو هزار و پانصد دوکا بمکه میفرستاد و
در غلطه یک کلیسا را که در پهلوی انبار سرب واقع بود مبدل بمسجد نمود در توقات سیواس کاروانسراهای

دایر

باب چهل و نهم

خراب محمد پاشا را آباد کرد در آوزنوق آباد دوباره جمعیت فراهم آورد در اسلامبول مدرسه و چشمه
بساخت نشان صدارت از برای سلطان زاده محمد که معروف بقاپوچی جوان و در آن وقت پاشای
دمشق بود فرستاده شد و کنعان پاشا را قائم مقام کردند تا صدر اعظم تازه برسد و پاشای مشار الیه
مامور گذراندن کارهای متداولی بوده در عملهای عمده و ادارات بزرگ مداخله نداشت و خزانه را نیز بعنوان ثبت
باز نماید کهیای قره مصطفی را خفه کردند و نعش او را از برابر خانه ینکچری آقاسی بپا و بخشند قاسم معمار با ناظر
جبه خانه نارچی حسن و کاتب حسین و تذکره چی باشی احمد و کهیای جبه محمد که از محارم قره مصطفی
محسوب می شدند با قاپوچی رجب با خود گردیدند و از آنها جز دو نفر آخر کس دیگر مرخص نشد بیحیی افندی
مفتی یک ثوب خرقه خز با هزار دوکا نقد در ازاء فتوای قتل صدر اعظم داده شد و لله در آغای خواجه که
دور و قبل از کشته شدن صدر اعظم از مصر آمده حامل عرائض شکایت مصریان از مقصود پاشای حاکم بود
و را اول از ترس صدر اعظم شکایت نامه ها را بروز نداد و با نیواسطه نزدیک بود کشته شود سیاوش
پاشا حاکم حلب نیز بتهمه ارتکاب ظلم و ستم از حکومت معزول باسلامبول آورده شد و خانه نشین
گردید با این حالت در همان روزی با صافی جهان دختر سلطان که هر بیوه رجب پاشا را بازدواج در
آورد و بوستانچی باشی ادرنه سنان آقا که همیشه در عهد سلطان مراد مامور بردن مطرودین بود و زیاده
از چهار هزار نفر از ایشان را در بین راه کشته بود باسلامبول احضار شد بعد از دادن اموالی
که از آن مهر بدست آورده بود سنجاق یک تبرهالا شد ینکچری آقاسی احمد را اخراج و بکروه بوینی
فرستادند صدر اعظم بعد از یک سال از دمشق باسلامبول آمد در روز ورود در مجلس دیوان نشسته
از برای بعضی ولایات حکام معین نمود و قاپودان پاشا پیال بقتل رسید زیرا که در سفر آخر که بطرابلس
افریقیه رفته بود والی آنجا محمد را که دی لقب دارد بدیدن خود دعوت نمود والی چون از ملاقات
اندیشه داشت بتوسط کاپیتان حمار اوغلی پیشکش های گران بها از برای قاپودان پاشا فرستاد

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

ملاقات را نخواست از جمله پیش کش های دَدَه چهار دست ظروف و اوانی و سایر مزدمات میز بود که دو دست آن از طلا و طغرای سلطان در روی آنها حک شده بود و دو دست دیگر از نقره که در روی یک دست از آنها طغرای سلطان و در دست دیگر اسم صدر اعظم را حک کرده بودند مقدار زیادی هم کوله ها از طلای خالص با آن پیش کشها فرستاده بود و بعد از آمدن با سلامبول قاپودان پاشا یک دست آن طلا و یکدست نقره را بسلطان داده یکدست اسباب طلا را با کوله ها از برای خود نگاه داشت و چماراوغلی چون متوقع بود که قاپودان پاشا نظارت جبّه خانه را باو بدهد علاوه برانکه نظارت را باو نداد چوب زیادی هم باو زد و چماراوغلی مایوس شده تفصیل پیش کش های دَدَه را بتوسط جن جی قاضی عسکر بعرض سلطان رسانید و امید داشت که قاضی منصب نظارت را از برای او بگیرد سلطان قاپودان پاشا را بحضور خواست چون اسباب طلا که طغرای سلطان را داشت در خانهٔ او بدست آمد لهذا مشار الیه را فوراً خفه کردند جا او را به یکبیر پاشا دادند و چماراوغلی ناظر جبه خانه شد و کرد چیبی کاپیتان قراولان ساحل بدان منصب نایل گردید نارچی حسن که در اجرای احکام قره مصطفی کمال شد و بی رحمی را ظاهر ساخته بود بعد از کشته شدن صدر اعظم بتوسط سلیحدار پاشا جان از مهلکه بدر برده بود و در اینوقت مولوی محمد دفتردار مدعی او شده تفتیش رسانید لیکن اموالش بحکم مفتی که گفت مال یتیم را نباید تصرف کرد از برای پسر هشت سالهٔ او بماند و در اینوقت قاسم معمار را که منصب عزل شدنی نداشت معزول کردند در عید مولود حضرت رسالت ترتیب جای علما تغییر یافت جن جی خواجه قاضی عسکر اناطولی که می بایست بعد از قضات روم ایلی باشد بر آنها تقدم گرفت و در مسجد بفاصله بعد از مفتی بایستاد و قاضی عسکر روم ایلی از این کار رنجیده خاطر شده در همان مجلس کیهای خود را نزد صدر اعظم فرستاده اظهار شکایت نمود صدر اعظم در جواب گفت که این کار چاره جز مفتی شدن ندارد و موءید احمد قاضی عسکر فوراً هفتاد کیسه از برای صدر اعظم بفرستاد و این عمل صورت نگرفت تا وقتی که صدر اعظم بطرف جزیرهٔ قندیه رفت

الغارقی

باب چهل و نهم

[illegible]

و سفارش قاضی عسکر را برفیق خود سلیحدار پاشا نمود مشار الیه نیز کیسه از قاضی بگرفت و او را مفتی نمود موءید افندی اگرچه بمنصب مفتی نشد لیکن لذت تقدّم بر جن جی خواجه را حاصل نمود

سلیحدار پاشا که حکومت دمشق را داشت و از جانب خود نایب الحکومه در انجا گذاشته بود منصب یکبیر پاشا را نیز باو دادند ناظر جبه خانه که منصوب شده اخراج بلد گردیده بود و باره مورد التفات شده مراجعت نمود موسی پاشا که از برای منصب صدارت شایستگی داشت به سیواس تبعید شد سه نفر که اسامی آنها در جزو یاغیان با محرکین آنها ثبت شده اخراج بلد شده بودند چون خواستند از محلی که تبعید شده بودند بیرون بروند هر سه را گرفته بقتل رسانیدند اسلام پاشا که در جنگ قزاقها رشادت فوق العاده بروز داده بود به بهانه اینکه بچرکس آقا ستم کرده است بقتل رسید لیکن در حقیقه از رشادت زیاد او سلطان تن پرور زن پرست دل تنگ بود مغربی گفته شد به قره مصطفی جادو تعلیم مینمود در اینوقت بقتل رسید سردار ینیچریکان منزاوکه به بعضی از احکام سلطان نخواسته بود اطاعت نماید او را مغلولاً باسلامبول آوردند و سر او را بریده بمنزل جدید ان ینیچری یک انداختند تا عبرت بگیرند مقصود پاشا حاکم مصر که لشکریان از دست او شاکی شده بودند زیرا که خواهشهای بیجای آنها را قبول نمیکرد در اینوقت معزولاً از مصر رسید چون سلطان قسم خورده بود هر وقت چشمش به او بیفتد بقتل برساند بیچاره در وقتی که از کشتی بساحل میرفت سلطان در میان کوشک نشسته او را میدید همین که پا بخشکی گذاشت میر غضب او را گرفته خفه کرد بدون اینکه بگذارد یکلمه سخن بگوید در اینوقت اقتدار و تسلط جن جی خواجه روز بروز بالا میرفت و محمی های او نیز در هر اداره که بودند بدون اداب و ترتیب ترقی میکردند ملاحظهٔ قدمت و خدمت و استعداد و قابلیت بهیچ جه در میان نبود قاسم معمار را که در یکوقتی از او صد دو کاوست گیری کرده بود در نظر داشت دوباره او را در عمل خود برقرار کرد یک عمارت بسیار عالی از وجوه خزانهٔ عامه جهة جن جی خواجه ساخته شد و با نیرابطه مبلغ دو میلیان آسپر مردم از برای او تعارف و منزل مبارکباد فرستادند یکباغ و یکعمارت بسیار

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

عالی هم سلطان بمحبوبه خود شکر پاره بخشید و ناظر شهر را از برای کهیائی او معین نمود اندک زمانی بعد از آن همان شخص برتبه سرچی سپاهیان رسیده پس از آن بیکچی بک آقاسی شد بعد از آن منصب وزارت دفتر داری یافته و در مدت قلیلی بمنصب مصاحبی سلطان نایل گردیده از جمله محارم اسرار گردید و داماد خود را کهیای محبوبه سلطان کرد او نیز در مدت چند روز قاپوچی باشی و بیکچی بک آقاسی شده شان وزارت حاصل کرد و این از جمله کارهائی است که تا حال شنیده نشده بود زیرا که تا انوقت هیچیک از سرداران لشکرشان وزارت نیافته بودند حن چی خواجه و شکر پاره محبوبه سلطان را وادار نمودند که یک سفری جهة عیش و عشرت بطرف ادرنه بکند و جز خواجه و وزیر افندی حسن حلمی و قاپودان پاشا سیجدار یوسف پاشا احدی اذن التزام رکاب نداشتند در حرامی دره که منزل اول بود صدر اعظم خود را بخدمت سلطان رسانیده مستدعی شد که ملتزم رکاب باشد سلطان فرمود منظور من از این سفر شکار و تفرج است وجود وزرا و قاضی عسکران اسباب فراهم آمدن جمعیت و صدمه وجود من میشود هیچکس نباید همراه من بیاید بجز محارم مخصوص من در حوالی اریکلی میر علم که از محارم مخصوص بود از پیش رفت تا نایب قاضی اریکلی را وادار که بسلطان عرض نماید اینجا که خیام سلطنت را برپا کرده‌اند جاری بد هوائی است و آب هم ندارد نایب از قبول این مطلب تحاشی کرده گفت اقدام باین کارها کردن تکلیف من نیست انوقت میر وایرانی بنایب گفت اگر آن مکان بمزاج سلطان واقع نشود نتایج غضب او بتو راجع خواهد شد انوقت نایب ملاحظات مذکوره را نوشته بدست سلطان داد سلطان از او پرسید کاتب این خطوط کیست نایب عرض کرد من نوشته‌ام سلطان از روی کمال غیظ و غضب گفت این نایب بی رتبه توقع دارد که در مملکت من جای توقف از برای من معین نماید او را بگیرند و بکشند بوستانچی‌ها بر سر او ریختند و میخواستند بکشند سیجدار پاشا بخاک افتاده التماس کرد و نایب بیچاره را از کشته شدن نجات داد قاضی چورلی از شنیدن این خبر فرار کرد منظر رسیدن سلطان نشد منصب او بیک پیر از کار افتاده داده‌اند در ادرنه سلطان ابراهیم خیال کرد که همه اینجا بخوبی همه

باب چهل و نهم

اسلامبول نمیوزد احکام صادر شد که از پای تخت همه بار کرده بادرنه ببرند رندان در این خصوص مضمونها گفتند صدر اعظم موقع را مناسب دانسته سلطان را بمراجعت و آمدن بپای تخت تکلیف نمود و نیز اظهار داشت که هر روز در میدانها و کوچه‌ها رقعه‌های بمضمون بدست می‌آید که دلیل بر شورش ینگچریکان و اجماع ایشان در مسجد مرکزی میباشد سلطان فوراً براه افتاده در اسکوتاری بصدر اعظم برخورد که باستقبال آمده پیشکشهای بسیار با خود آورده بود و از برای اثبات صدق عرایض سابق قریب پنج نفر از رندان را همراه خود آورده محرکین شورش و فتنه بخرج داد آن بدبخت‌ها را گشته اجساد انها را در میدانهای شهر و بازار چند اوقاتی را که سلطان در ادرنه مشغول درک لذایذ شکار و حرم بود ابراهیم پاشا حاکم حلب امیر او صاف را که امیر قبیله ابوریش و پادشاه صحرای عربستان بوده اطاعت بهیچکس نداشت مهمان نمود تا بقتلش برساند امیر مشار الیه همین که نزدیک خیام حاکم رسید از اسب پیاده شد و خواست داخل چادر شود مامورین حکومت سه مرتبه بالتفنگ‌های خود بطرف او شلیک نمودند چون زره نفیسی در زیر لباس داشت گلوله‌ها براو کارگر نشدند و او خود را بسوارانی که داشت رسانیده بدر رفت و بقبیله خود که در آن حوالی بودند پیوست و انهارا بر سر اردوی پاشا مامور کرد سواران عرب حمله کنان بار و دی پاشا حمله کردند اغلب سواران تمامی او را کشته وارد و را غارت کردند و پاشا خود را با هزار زحمت بحلب رسانید جمعی از اهالی حلب که بتماشای مهمانی پاشا رفته بودند اسیر اعراب گردیدند ابراهیم پاشا بانیواسطه از حکومت معزول شد و از برای امیر او صاف فرمان تهنیت با خفتان افتخار فرستاده شد سلطان بعد از مراجعت از ادرنه برادرزاده خود سلطان قیا را که سابق نامزد سیجدار پاشا مقرب خاص مراد چهارم بود بازدواج تیراقچی ملک احمد پاشا که از ارزنه الروم احضار شده بود آورد و از تولد دو نفر شاهزاده که یکی را سلیم و دیگری را عثمان نام نهادند امیدواری از برای ازدیاد نسل عثمان حاصل گردید

در مملکت قرم محمد گرای پسر کوچک سلامت گرای در تخت خانی و مسند حکمرانی جلوس داشت

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

داشت وبرادر بزرگ او اسلام گرای که در عهد بهادر گرای منصب قالقائی یعنی ولیعهدی داشت حق خود را
بجهة ممانعت صدراعظم قره مصطفی پاشا نتوانست تصاحب نماید مشارالیه در قلعه شرقی بوغاز بحر سفید
(دواردانل) توقف داشت پسر شارح المنار مورخ بدیدن او رفت وباو وعده تصاحب تاج وتخت
خانی را بداد عقیده مشارالیه این بود که چون اسلام گرای در مجلس لهستان با پدر خود شراکت کرده باید در
تاج وتخت هم با او شراکت نماید در این خصوص با دیوان حافظ تفأل کردند اشعار بسیار مناسب وخوب
آمد لیکن بعد از کشته شدن قره مصطفی صفر آقا وکیل اسلام گرای در اسلامبول حقوق آقای خود را که خانی
قرم بود مطالبه نمود وبنا بخواهش محمد گرای اسلام گرای را با وکیلش بجزیره رودس تبعید کردند محمد گرای
در خانی قرم نه تنها از اسلام گرای اندیشه داشت بلکه طوایف قلماق نیز او را که دشمن اولاد وآل وخرابی
مملکت قرم تهدید مینمودند در هر جا طوایف تاتار را آتی رئیس طایفه کابائ قد شکست خوردند وسلا
ناش بیرزا که خان تاتارستان بامداد چراکسه وجنگ قلماق فرستاده بود بیک ضرب تیر کشته شد
از وقت ریاست چراکسه در میان دو برادر که یکی هاکاشماك بک ودیگری آنتوناك بک نام داشت
متنازع فیه بماند آنتوناك لشکر کشیده بر سر هاکاشماك رفت ومشارالیه فرار کرده پناه به سیاوش
پاشا حاکم آزوف برد مشارالیه او را باسلامبول فرستاد تا فرمان حکمرانی چراکسه را بگیرد بعد از آنکه
اسلام پاشا حاکم کفه بقتل رسید اسلام گرای را خان تاتارستان کردند ومحمد گرای را بجای او روانه
جزیره رودس کردند وقتی که اسلام گرای باسلامبول رفت تا با تشریفات وآداب معموله در حضور سلطان
در کنار حوضی ملاقات نمود که بدون عمامه وبا یک کلاه مختصری که بر سر داشت نشسته بود خان جبه تعظیم
نموده بایستاد وسلطان بعد از چند دقیقه سکوت باو گفت گوش کن اسلام من ترا خان کردم حالا
با دوست من دوست وبا دشمن من دشمن باش خان تاتار بخاک افتاد وعرض کرد خداوند وجود پادشاه را
از جمیع بلاها حفظ فرماید اگر خدا بخواهد آنچه فرمان پادشاه است بعمل خواهم آورد خدا کند که دعاهای خیر ابرار طرفین

باب چهل ونهم

همیشه با من باشند سلطان فرمود همیشه با تو خواهند بود خدمت مرا از روی صدق بکن وجز فرمایش من سخن
احدی گوش مده خان عرض کرد چهل سال از عمر من بگذرد وحالا تازه بخانه زین نشسته ام امیدوارم اسب
جنگی خود را در میدان خدمت سلطان خوب بجولان در بیاورم بعد از آن خرقه خزی بر او پوشانیده شمشیر
جواهر بکمرش بستند همین که با غرور تمام از حضور سلطان بیرون رفت بصدر اعظم گفت چون تو مرا خان
تاتارستان کرده امیدوارم که خواهش های مرا بجا بیاوری ومرا از پیشه کفار مانع نشده در کارهای من
مداخله ننمائی سلطانزاده محمد با ادب تمام در جواب سخنان بیجای او گفت خدا همراه تو باشد با هیچ وجه
مداخله در کارهای تو نخواهیم کرد خان مشارالیه چون به گوسلو رسید سلیمان چلبی ناظر الکبت وآنتو
ناك بضدیت هاکاشماك تقویت نمود وهاکاشماك را بجای او حکمران چراکسه کرد وبرادر
خود کریم گرای را قالقا ونمازی گرای را نورالدین کرد وصفر آقا را سردار لشکر نمود وچون قالقا در آن بین بمرد
غازی گرای قالقا شده وعادل گرای نورالدین گردید

در صدد وفرنگستان مصالحه با دول روسیه ولهستان بواسطه تاخت وتاز تاتار وقزاق اغتشاش پیدا
کرد وبا دولت اطریش شورش ها وشرارت های پادشاه ترانسیلوانی امر مصالحه را مغشوش کرد
خان تاتارستان فوراً بعد از جلوس ابراهیم در صدد مطالبه خراج لهستان که سیگیسموند سیم قرار
داده شده بود برآمد دو هزار پوست فوج تعداری ماهوت اعلی با شش هزار رخت چکمه نیز مطالبه کرد
ولادیسلاس پادشاه لهستان فرستاده خان تاتارستان را در گوشه دین توقیف داد وخواهش
بیجای خان را بسلطان اظهار داشت وسلطان جواب داد که در این خصوص بخان تاتارستان غدغن اکید
خواهد شد در سال دیگر سفیری از لهستان با صد وهشتاد نفر تبعه مأمور اسلامبول شد تا خبر شکست
خوردن تاتارها را برسانند چون حاصل پیشکشی ده ایا نبود پذیرائی خوب از او نکردند بعد از آنکه قزاقها
قلعه ازوف را خالی کردند میشل تزار روسیه کاغذی بصدر اعظم نوشته اطمینان داد که از برای حفظ

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

واستحکام صلح قزاقها را از تاخت وتاز ممانعت خواهد کرد ودرهمان کاغذ از غارت وخرابی وارد
آوردن تاتارها واسیر گرفتن ایشان شکایت نوشته بود درسال دیگر دو نفر سفیر از جانب کزار
جدید الکسی میرمیشل آمدند تا جلوس او را ابلاغ نمایند چون حامل هدایا بودند پذیرائی خوب از ایشان
بعمل آمد یک نفر متفرقه جهة گفتن تهنیت جلوس همراه ایشان بروسیه فرستاده شد وسلطان درجواب
کزار نوشت که باید تو قزاقهای سواحل آزوف ودریای سیاه را از اقدام بغارت وخرابی ممانعت
نمائی وخراجی را که قرنهاست کزارها متقبل شده اند دروقت وموقع باسلام گرای خان برسانی
اغتشاش روابط دولت اطریش بواسطهٔ حرکات راکوکزی بیش از سایر دول بود وپرنس شارلیه
یک سال بعد از انعقاد مصالحهٔ ژن با ژنرال دولت سوئد تورُس تانسون بضدیت امپراطور
اطریش درمعیت شرط اتحاد واتفاق نمود واز باب عالی نیز اذن حمله کردن خواست وبعد از آنکه قلعه
از اطریش بتصرف درآورد باز باب عالی کشوری مجارستان علیا را خواست وپنج هزار دوکا درهر سال از
بابت مالیات آنجا متقبل می شد بباب عالی بدهد که با ده هزار دوکا خراج ترانسیلوانی سالی سی هزار
دوکا بشود وتعارف وزرای سبعه را نیز نقد کارسازی دارد صدر اعظم تکالیف او را قبول کرد بشرط آنکه
آنکه بیست هزار دوکای سال اول را نقد بدهد در هر حال بصاحبان تیمار وزعامت اعلان شد که درسرحد
مجارستان حاضر شوند وفتوحات تورُس تانسون اسباب تقویت کار راکوکزی شد
ژنرال شارلیه از موراوی واطریش گذشته نزدیک دروازه های وین رسید لیکن راکوکزی
از ژنرال پوخیمب شکست خورد وسفارت بزرک اطریش که مدتی بود عثمانیان منتظر بودند وارد اسلامبول
گردید کار سفرای امپراطور بکفایت لوبل والی بغداد بطوری خوب وزود انجام گرفت که به پاشایان
مجارستان احکام صادر شد تا از راکوکزی حمایت نکنند وبه پرنس مزبور حکم شد که با امپراطور
مصالحه نماید ومصالحه نامه در وین بامضا رسید وباب عالی بنابر خواهش راکوکزی از تخفیف

خراج

باب چهل ونهم

خراج ترانسیلوانی و یازده هزار دوکا را در ده هزار دوکا قرار دادن مضایقه ننمود
چند فاصله بعد از انعقاد وتجدید مصالحهٔ ژن باب عالی خواهش فرستادن یک سفارت فوق العاده نمود
لیکن چون وضع ورفتار راکوکزی دوام وقوام صلح ودوستی را مشکوک ومتزلزل مینمود شمید سفیر مقیم
اطریش را برداشته الک ندر را بجای او گذاشته واز برای کارهای مجارستان فلد وارکلیش را با
محق کردند والک ندر مامور بود درخصوص قریه هائیکه اتراک تصرف شده بود ودر قرار فرستادن وپذیرفتن یک
سفارت بزرک را از طرفین بدهد سلطان از جانب خود عثمان آقا را با یک مراسله نزد امپراطور روانه نمود
دو نفر فرستاده از جانب پالاتن نزد موسی پاشا حاکم اگری رفته اصرار کردند که بهیچوجه از راکوکزی حمایت
ننماید موسی پاشا درجواب آنها گفت جنگ کردن راکوکزی نه از برای تسخیر مجارستان بود بلکه از برای
این بود که هومونی زن او را روسپی وخودش را کالسکه چی وپسر کالسکه چی گفته بود واز آنها از برای
شخص او چه زیان وفایده دارد که امپراطور با پرنسهای المان درصلح یا درجنگ باشد سلطان دراین اوقات
پنجاه هزار لشکر درپست ومعزاد وارلو حاضر دارد وبا این لشکر اندیشه از تمام دولت مقدس رومن
نخواهد داشت از برای ملاحظه حرکات راکوکزی در دربار عثمانی پیشل میوزن وبالتازار بطور سفارت
فوق العاده مامور اسلامبول شدند ودرآخر بارون دکزمنتن با هدایای نفیسه برسم سفارت
وارد اسلامبول شد در روزیکه از برای پذیرائی او درحضور سلطان معین شده بود باران درکمال شدت
می بارید بارون مشار الیه خواست از وزرا الحضور نرود عثمانیان او را برفتن مجبور کردند چون بحضور سلطان
رسید خطبه بزبان المان بیان کرد سلطان از دیر رسیدن سفارت امپراطور سفیر را ملامت
نمود وگفت چه معنی دارد که حالا پنج سال است من بتخت نشسته ام وهنوز سفیر امپراطور پیش من نیامده است
رسم دوستی این طور نمی باشد حالا که تو آمدهٔ اختیار کامل در انعقاد مصالحه داری یا نه قاپوچی باشیکه
موظب ایلچی بودند تا آداب ادب را ترک نکند طوری او را فشار دادند واز برای خاک افتادن بر زمین

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

انداختند که انگشتر قیمتی که در انگشت داشت بر زمین افتاد و پیدا نشد قیمه انگشتر ده هزار دوکا بود روز دیگر انگشتر را یافتند و از برای ایلچی فرستادند سفیر مزبور ده روز بعد از ملاقات سلطان مطالب خود را نوشته بباب عالی بدادند بعضی از آنها را قبول کردند و در خصوص خارج کردن یونانیان از مقبره حضرت عیسی جواب گفتند که چون این عمل را حضرت رسول سلام الله علیه بیونانیان واگذار کرده است ممکن نیست که ما اقدام بخارج کردن ایشان نمائیم بار دیگر زنن در بهار دیگر باتفاق ابراهیم پاشا که با صد و پنجاه نفر تبعه مامور سفارت شد به وین رفتند جنگ دولت وندیک صلح و دوستی طرفین را استحکام داد

باب پنجاهم

عیاشی ابراهیم حرم خواجه ها گرفتن قزلرآقا کشیش عثمانی تدارک جنگ با دولت وندیک رسیدن سفاین بجزیره کرت سن تودر و تسخیر آن بیورش فتح کانه وقایع اسلامبول عزل صدر اعظم قتل قاپودان پاشا تهدید عیسویان و فرنگیان بقتل عام تبدیل کنایس بمساجد سفرای انگلیس و فرانسه گریختن کلوا ایلچی مقیم رفتار صدر اعظم با پرنس ها و دولت های خارجه خط شریف دیدنی مردن محمد پاشای سردار در کرت تسخیر رتیمو عروسی فضلی عید مولود نبوی مغضوب شدن جن جی خواجه فروختن مناصب قضاة و حکام غلط عبازه اغتشاش در ممالک قرم و قبرس و اناطولی و کالی پولی وقایع لشکری در کرت و در دالماسی صدر اعظم صالح سلطنت زنهای حرم زن گرفتن ابراهیم شورش در حامد و سیواس و بغداد محاصره فندیه قتل عمارزاده تهدید قتل محمد پسر صالح شکست دادن وازوار پاشا کوپرلی پاشا را کشته شدن او به تزویر باب عالی گرفته شدن کلیس منازعه صدر اعظم با فضلی پاشا شکایت دول لهستان و روسیه از خان تاتارستان مالیات خز و عنبر تبعید والده فال نجومی زلزله اجماع علما و ینکچریکان عزل صدر اعظم خفه کردن احمد پاشا کشتن بنارت حبس و قتل سلطان ابراهیم

باب پنجاهم

جنگ دولت وندیک را که مدت بیست و پنج سال طول کشید و در آخر بخرابی جزیره فندیه گردید مرگی سبب شد و ابراهیم را که دایم اسیر شهوت و گرفتار درک لذت حرم بود باین کار واداشت چون بلند سلطان مراد چهارم جز ابراهیم شاهزاده دیگر از نسل عثمان باقی نمانده بود وزرا تکلیف خود را در این دیدند که کوشش نمایند تا از ابراهیم شاهزاده چند بوجود بیاید تا نسل عثمان منقرض نشود لهذا برقابت یکدیگر کنیزهای باکره جمیله تحصیل کرده در بستر سلطان می افکندند و سعی میکردند که سلطان را بمباشرت و معاشرت زنان راغب نمایند و سلطان هر وقت سوار می شد چهار الی پنج کیسه وجه نقد بدروازه بانان تقسیم مینمود تا دعا کنند که خداوند باو اولاد کرم فرماید بعد از تولد شش نفر شاهزاده تشویش انقراض نسل عثمان برطرف شد لیکن قوت شهوت سلطان روز بروز رو به ازدیاد گذاشت و بواسطه تسلط زنان افزوده از اقتدار سلطان بکاهید همین که سلطان بسن بیست و چهار سال رسید قوت شهوت او بقدری شد که در یک روز بیست و چهار کنیزک جمیله باکره هم بستر مجامعت نمود و بواسطه اختلال و اضطرابی در مزاج سلطان پیدا شد حمال زاده محمد افندی که طبیب دربار بود سلطان را از کثرت مجامعت ممانعت نمود لهذا مغضوب شده بجزیره پرنس ها تبعیدش کردند و جای او را به عیسی افندی دادند میل ابراهیم بعطریات و پوستین های خز پیش از رغبت او بزنان بود هیچ مبلغی در نظر او از برای قیمه این امتعه زیاد و گزاف نمی آمد قیمه کنیز در عهد او خیلی بالا رفت کنیزهای وجیهه خوب را از دو هزار قروش (تقریبا چهل تومان) و پست تر ها را کمتر از پانصد قروش (ده تومان) نمیدادند قیمه عنبر که سلطان از برای بوئیدن و مالش دادن اعصاب خود استعمال میکرد مثقالی بپانزده الی بیست قروش رسید در یک شبی که سلطان از این متاع خواهش نمود و حاضر نبود یک پارچه بزرگی در نزد یک نفر تاجر انگلیسی سراغ کردند و در آن وقت شب بمحله غلطه رفته تاجر را از خواب بیدار کردند و پارچه عنبر را در سیزده هزار قروش خریداری کرده بیاوردند زینت پوشش خز بقدری متداول شد که قیمه این متاع نیز ده مقابل بالا رفت و سلطان میل بسیار بگل ها و لباس های

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

فاخر داشت در عوض پر که سلاطین عثمانی با سنجاق های الماس بعمامه خود نصب میکردند سلطان ابراهیم
برسر دگوشهای خود گل نصب میکرد اتراک این کار را نمی پسندیدند

ابراهیم یک لباسی از برای مجلس عیش ترتیب داد که زیر و روی آن خز بود و یک لباس سمی مخصوص شخص خویش
اختراع کرد که تکمه های آن از جواهر بود و قیمه هر تکمه هشت هزار قروش بود (قریب پانصد و هشت تومان میشود)
جلوه زینت زنها بجائی رسید که نظیر آن تا این زمان دیده نشده بود وقتی که خبر میدادند فلان کشتی
اقمشه نفیسه حمل کرده است و می آید همه خیالات زنهای حرم متوجه رسیدن آن کشتی بودند اگر بواسطه بادهای
شمالی آن کشتی در بوغاز بحر سفید (دار دانل) معطل می شد زنها کالسکهای خود را در قایق های خفیف
باستقبال کشتی میفرستادند و غالب اوقات تمامه کشتی را که حریرهای خوش رنگ لطیف فرانسه و مخملها
و زربفهای ونیک و ماهوت های اعلای انگلیس بود بزور میگرفتند و قیمه نمیدادند چون با چند نفر از تجار انگلیس
این نوع بی اعتدالیها بعمل آمده بود طوماس بندیش ایلچی انگلیس حکم کرد تا توپها را از سیزده فروند کشتی های
تجارت انگلیس که در لنگرگاه بودند بیرون بردند و مزغل های توپها را بستند و لنترها روشن کرده از تیرهای سفاین
بیاویختند و از برای اظهار تظلم شب را از لنگرگاه حرکت کردند و مقابل سرای سلطان رفته صف کشیدند رئیس کرک
صدر اعظم را از این حالت اطلاع دادند و اوراً ایلچی فوراً کسان معتبر فرستاده ایلچی را در خصوص احقاق حقوق تجار
انگلیس اطمینان بداد ایشان لنترها را فرونشانده بخانه های خود و غلطه مراجعت نمودند

او قاتی را که ابراهیم از زنها میدزدید صرف مصاحبت فی زنها و خواننده ها و دایره زنها و مسخره ها
و چشم بندها میمود و در یک روزی که دماغش از بخار باده گرم و حالتش شنگول بود قره چی احمد مسخره را
که از طایفه فیوج بود منصب ینکچری آقاسی و کوسه تلی را قاپودان پاشائی داد آن بدبخت ها از ترس
ینکچریکان و عمله کشتی آن التفات را قبول نکردند با این احوال در عهد سلطان محمد رابع آنها را گرفته بحبس ابد
مبتلا کردند این ها بودند مصاحب ها و ندیم ها تا که ابراهیم با ایشان محشور بود شب ها از سرای داود پاشا با

باب پنجاهم

باشعل و فانوس ها بیرون رفته در شهر گردش میکرد و پس از آن داخل سرای بزرگ شده از لذتی
لذت دیگر و از عشرتی بعشرت تازه مشغول می شد هفت نفر از زنان لقب خاصکی داشتند تا وقتی که سلطان
نی را قانون شرع باز دواج خود در آورده هر یک از آن محبوبه های خاصه دربار کهیای مخصوص داشتند و ایا
یک سنجاق جهة مخارج آنها معین شده کالسکه های مطلای جواهرنشان با قایق ها و نوکرها و سوارهای
مخصوص از برای خودشان داشتند علاوه بر این خاصه ها سلطان کنیزان چند بود که ایشان را ترجیح
میداد مشهورترین آنها یکی شکرپاره و دیگری شکربولی بودند شکرپاره بعد از چندی شوهر کرده برفت
لیکن شکربولی کسی را قابل شوهری خود نمیدانست این کنیزهای خاصه جهة ازدیاد مداخل مناصب بزرگ دولتی را
باسم خود میگرفتند در میان این همه عیش و عشرتها که از افراط های بی اندازه سلطان که مرجع شهوت پرستی را
داشت از برای اجرای این کار خیالات عجیب و غریب میکرد یک روزی که سوار شده بطرف اسکوتاری
میرفت بخاطرش رسید که باید قوت شهوت با بزرگی هیکل و ضخامت و فربهی بدن مناسبت داشته
باشد لهذا اغدغن کرد تا در اسلامبول و حوالی آن جستجو کرده زنی را که دارای صفات مزبوره باشد
از برای او پیدا نمایند بعد از تفحص بسیار یک زن ارمنیه قوی هیکل که زیاد سمین و فربه بود پیدا کرده از برای
سلطان بیاوردند مواصلت آن زن بقدری مطبوع طبع اتفاق افتاد که در زمان اندک تسلط کامل بر وجود
سلطان حاصل نمود بشدتی که حکومت دمشق را جهة خود خواهش کرده از سلطان بگرفت و نایب
الحکومه از جانب خود به انجا روانه داشت سلطان والده بر شدت محبت سلطان در حق آن زن حسد
برده تشویش کرد دید لهذا تدارک بزرگی دیده آن زن ارمنیه را بمهمانی دعوت نمود و حکم کرد او را خفه
کردند و بسلطان گفتند بمرگ ناگهانی بمرد سلطان از وقوع این واقعه و حدوث این حادثه تسلی پذیر نشد
در زمان جلوس ابراهیم منصب قزلر آقائی با خواجه پیر سنبل لو آقا بود و این وجود ناقص محض
زینت و تجمل نه از برای رفع شهوت دورک لذت حرم مخصوصی از برای خود داشت و این قاعده از قدیم

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

در میان اهل شرق متداول بود چنانکه پوتیفار خزانه دار اول فرعون مصر خواجه بود و زلیخای
شکرخای را در حرم خود می پرورید و بجهة شوهران دلبر ملک نظر خصی بود و بعشق جان گداز یوسف صدیق گرفتار
شد و در دربار پادشاه ایران ریاست سرای شاهی و انتظام حرم خانه و حجابت بزرگ و خزینه
داری بعهدهٔ خواجه ها بود زیرا که جای صاحبان این مناصب بحرم خانه نزدیک و خزینه پادشاه همیشه
در پهلوی خوابگاه او واقع بود و عثمانیان این قاعده را از پادشاهان ایران اخذ کردند و بجز حاجبان که
قاپوچیان باشند سایر صاحب منصبان که ذکر شد همه خواجه بودند سنبل لو آقا بلا فاصله بعد از جلوس
ابراهیم کنیزکی از برای حرم خانهٔ خود در مبلغ چهار صد و پنجاه قروش خریداری نمود و آن دختر را پاک و باکره
می پنداشت لیکن بعد از قلیل زمانی از آن دختر پسری متولد شد چون آن پسر با سلطان محمد در یک وقت
بدنیا آمد سنبل لو مادر او را دایهٔ سلطان محمد کرد و سلطان ابراهیم چنان میلی بآن پسر پیدا کرد که او را خیلی
زیادتر از پسر خودش سلطان محمد دوست میداشت

مادر سلطان محمد که در حقیقت مادر ولیعهد بود از این بابت زیاد تغیر داشت و کینه کنیزک و حامی او
قزلر آقا را در دل گرفته بود یک روز ابراهیم با زنها و بچه ها در باغ بازی میکرد و آنها را بمیان حوض آب
می انداخت مادر سلطان محمد دیگر طاقت نیاورد و فحش بسیاری به دایه و پسر او بداد سلطان
چون آن حالت را بدید متغیر شده سلطان محمد را دیوانه وار از آغوش مادرش در ربود و بمیان آب [illegible]
پرتاب کرد و نفرین های سخت نمود طفل را که پیشانیش زخم شده بود نیم مرده از آب بیرون آوردند وقتی
که سلطان محمد بتخت نشسته بود جای آن زخم از دیوانه گی پدرش خبر میداد قزلر آقا چون کار را چنان دید ماندن
خود را در حرم صلاح ندانسته رخصتی رفتن مکه را حاصل نمود که بعد از زیارت بمصر رفته در آنجا معتکف شود و جای
او را به طاش یاتار آقا داد و سنبل لو دولت و خزاینی که در عهد سه سلطان اندوخته بود با کنیزک
و پسر او برداشته عازم مکه شد و باتفاق محمد افندی بورسائی که مامور قضاوت قاهره بود در کشتی

رئیس ابراهیم چلبی

باب پنجاهم

رئیس ابراهیم چلبی که تازه ساخته بود نشسته روانه گردیدند و بواسطه عجله که سنبل لو در رفتن داشت نگذاشت
ملزومات کشتی تکمیل شود فقط چهار عراده توپ و دو سفینه و هفت قایق همراه خود داشتند شش
کشتی مالتی آنها را تعاقب کرد و در حوالی کارپاتوس به آنها حمله کرد و کشتی را بگرفت سنبل لو
با رئیس ابراهیم جنگ کردند تا کشته شدند سی نفر زن با سیصد و پنجاه غلام و کنیز و قاضی قاهره با دایه
و پسرش و دولت گزاف سنبل لو بدست مالتی ها افتادند قاضی و پسر دایه بعد از آن بمراتب عالیه
رسیدند قاضی خود را خریداری نموده از اسیری نجات یافت و منصب او درجه بدرجه بالا رفت تا
مفتی شد و پسر دایه را مالتی ها از بابت مصلحت کار خودشان گفتند پسر سلطان عثمانی است و او را
تربیت کردند چون بزرگ شد به لباس کشیش ها درآمد و او را پادره اتومان میگفتند شاید
نیز خود را پسر سلطان بخرج میداد و این شخص گره سیم است که مورخین اروپا محض تقاضای پولتیک
پادشاهان عیسوی سلطانزادهٔ عثمانی قرار داده اند تا گوقتی اگر مقتضی شود در مقابل سلطان عثمانی وادارند
مالتی ها بعد از گرفتن سفاین قزلر آقاسی بطرف جزیرهٔ مالت روانه شدند و در کالیس مُن که در جنوب جزیرهٔ
کریت واقع است لنگر انداختند و اسب های عثمانیان را بساحل درآوردند قدری هم نان دو آتشه بیسکویت
خریداری نمودند همین توقف جزئی مالتی ها در حوالی کریت از برای مصمم کردن سلطان به تسخیر آنجا کفایت کرد
مدتها بود که سلحدار پاشای مقرب باتفاق قاپودان پاشا سلطان را بجنگ دولت ونیک تحریک میکردند
در اینوقت از برای تصمیم عزم او چنان وانمود کردند که کشندهٔ قزلر آقا و گیرندهٔ سفاین او ونیکها بوده
لهذا سلطان بدون تدارک جنگ آن ملت فرمان داد و قاپودان پاشا یوسف زیادتر از سایرین
در این کار اصرار داشت شاید که اسمش یوسف مسکوبیش و غلام خانه زاد علی آقا والی وان نامی بود
بعد از چندی مهتر ستان یک شد و در آن اوقات بقدری مفلوک و پریشان بود که یک پیره
زنی محض ترحم یک جفت نیم چکمه باو داد تا پابرهنه راه نرود و در بوستانسرای کنیز قاپوچی باو برخورده از

حسن

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

صورت وزیر کیا او خوشش آمد و با خود باسلامبول برده در جزو دربانان بار وزی هفت آسپر پرویه برقرارش کرد طولی نکشید که بانتاچی (تبر دار یا هیزم شکن) شد بعد از آن بوستانچی گردیده بعد از قتل سلحدار مصطفی پاشا منصب او را گرفت و بعد از قتل مصطفی پاشای صدر اعظم منصب وزارت وقاپودان پاشائی باو داده شد علی آقا دستان بک اقا بای سابق او بواسطهٔ اخبار دروغ او را بعداوت وندیک اغوا میکردند یوسف پانصد قروش از برای پیره زنی که نیم حکیه باو داده بود فرستاد و در وارنا وطن خودش مسجدی بنا نمود چون از او پرسیدند که سفال از برای پوشش بام مسجد از ونی باید آورد یا از مجارستان جواب گفت که سفال بام بارا خودش خواهد آورد ایلچی وندیک جواب یوسف پاشا را در بابعالی از علامات جنگ و خیالات دشمنی محسوب داشته اظهار شکایت نمود و بر عداوت یوسف پاشا بیفزود گرفتاری سفاین و اسیری زوار که موقع خوبی از برای یوسف پاشا شد که دشمنی و عداوت خود را با وندیک بالفعل بیاورد باحجه او را سردار عسکر بری و بحری نموده مامور تسخیر جزیرهٔ کریت نمودند لیکن در ظاهر شهرت دادند که بطرف مالتا میرود در همان وقت سلطان دختر خود فاطمه را که دو سال و نیم از عمرش گذشته بود نامزد سردار جدید نمود و احکام بعهده بک های روم ایلی صادر شد که لشکرهای تیمار و زعامتی را اول بهار در سالونیک حاضر نمایند و همچنین در ولایت اناطولی بسنجاق بک های کاستمونی و صاروخان و حامد و تکه و انکوریه و آیدین و حکومت قرامانی بسنجاق بک های قبرشهر و نیقده و آق سرای و در ایالت سیواس بفرمانداران چوروم و آماسیه و بوزوق فرامین صادر شد که در اول بهار با لشکرهای خود در بندر چشمه واقعه در برابر جزیرهٔ ساقز حاضر باشند و در اسلامبول هزار و پانصد قنطار باروت با پنجاه هزار گلولهٔ آهنی با بیل و کلنگ و چنگال و سایر ادوات محاصره حمل کشتی ها نمودند و کلای حکام بربرستان افریقیه بباب عالی آمده اظهار داشتند که بکلربکی ها آنجا در راه خدمت سلطان از برای جان نثاری حاضرند سلطان باشان بد گفته مایوس بودیت خودشان جهت داد آنها نیز بنای بی اطاعتی گذاشته خضر آقا گماشتهٔ ابراهیم پاشا را نگاهداشته اذن مراجعت ندادند

باب پنجاهم

تا وقتی که چاوشی از بابعالی آمده ایشان را از برای فن جنگ دعوت نمود و هشت فروند کالرهای بربرستان بهفتاد و دو فروند کشتی های دولتی که در اسلامبول مستعد حرکت بودند ملحق گردیدند علاوه بر اینها دو کشتی از جنس ماهون و یک فروند کالیون بزرگ که سلطان خانم نام داشت با ده کشتی اسکندریه و دو کشتی تونس و ده کشتی که از انگلیسها و هولاندیها کرایه کرده بودند با سیصد عدد قایق بر آنها افزوده شد و در میان کشتیها هفت هزار ینیچریک و چهارده هزار سپاهی و پنجاه هزار لشکرهای تیمار و زعامت و سه هزار نفر کلنک دار حمل شدند در روز یکشنبه آخر ماه اوریل ۱۶۴۵ مطابق ۱۰۵۵ هجری سفاین مذبور با تدارک کامل و آراستگی تمام از بندر اسلامبول حرکت کردند

در عهود قدیمه یعنی در سنه ۶۵۳ عیسوی مطابق سنه ۳۲ هجری معاویه از جانب عثمان خلیفه سردار شده بجزیره کریت درآمد در عهد میخائیل بالبوس امپراطور یونان سنه ۸۲۳ عیسوی مطابق سنه ۲۰۸ هجری عربهائی را که از اندلس (شهری است از اسپانیول) بیرون کرده بودند چندی در اسکندریه توقف کردند بعد به کریت آمده آنجا را متصرف شدند و مدت صد و پنجاه و چهار سال در آنجا نسلاً بعد نسل توقف داشتند پنج سال قبل از آنکه اعراب را از جزیره کریت بیرون نمایند بار انطاکیه سفاین یونانیان را در دریای کریت شکست دادند لیکن در عهد رومانوس نبیرهٔ بازیل مقدونیائی ژنرال نیکیفوروس فوکاس تمام اعراب را از جزیره کریت اخراج نمود بعد از آنکه بودوئن و داندولو قسطنطنیه را که اسلامبول باشد گرفتند کریت قسمت بودوئن شد و دریازنان ژنن آنجا را متصرف شدند و بونیفاس مرکیز دمونفرات از جنگ دریازنان بدر آورده در آخر به وندیک بانفروخت و ایشان آنجا را به دویست زعامت و تیمار لشکری تقسیم نمودند که صد و سی و دو زعامت مال سوار و باقی مال پیاده بود و بعد از سی سال تقسیم آنجا را تجدید کردند اهل جزیره مکرر به حکام وندیک شوریدند خطرناکتر از همه شوریدن الکسی بود که منجر به جنگ سخت شد و دولت وندیک را مجبور کرد که با الکسی مصالحه نماید

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

صحیح منعقد نماید پنجاه سال بعد ازان باز اهالی کریت دو مرتبه در مدت پنج سال بشوریدند اگرچه در
باطن ونیزیها و اهل ژن از آنها حمایت میکردند لکن بالاخره آرام شده مطیع و رام گردیدند و سیصد سال
گذشت که در تاریخ ذکری از سرکشی آنها نشد تا در این اوان که عثمانیان انجا را مسخر نمودند

اجتماع اول سفاینی که حامل عساکر اروپا و آسیا بودند در جزیرهٔ شیوس واقع شد و دفعه ثانی در کار
یستوس جمع گردیدند و در وقت رفتن از شیوس بکاریستوس طوفانی برخواسته سفاین را از هم متفرق
ساخت بعضی از آنها به میکون و تین رفتند به ولی بک حاکم میتی لن حکم شد سفاین را در لنگرگاه کاریستوس
جمع نماید بعد از انکه نود و هشت فروند کشتی بالشکرهای روم ایلی در آن نقطه جمع شدند سردار یوسف پاشا بارت
پس با قاپان و بکهای لشکر داده یک خفتان افتخار بقره باطاق بک بداد زیراکه در بین راه یک
فروند کشتی فرنگ را اسیر کرده بود در مونامباز یا دچار طوفان سخت شده پناه بلنگرگاه بردند انتها نی
که نتوانستند آن کار را بکنند بعضی بطرف راس مینا و بعض دیگر بسمت سیریکو رفتند نه فروند کالر
از حاکم ونیزی سیریکو خواهش خوراک تازه که در میان اهل دریا عبارت از قند و قهوه میباشد نمودند و اعتنا
نکرده جبه ایشان نفرستاد تا انوقت معلوم نبود که منظور دولت عثمانی از حرکت دادن آن همه تو تهای
بری و بحری خصومت کدام دولت میباشد لیکن در انجا از گرفتن یک فروند کشتی ونیک که مهمات
حربیه از برای قلعه میتیمو حمل کرده بود معلوم شد که طرف خصومت دولت ونیک میباشد اگرچه
هنوز اقرار باین مطلب نشده علمه کشتی ماخوذی را در میان کالرها تقسیم نمودند پسر بکیر پاشا قاپودان پاشای
سابق را بیکلربیکی تونس کرده روانه داشتند بعد ازان سفاین عثمانی بآراستگی تمام داخل لنگرگاه ناواری
شدند هفده فروند کالیون که در انجا لنگر انداخته بودند حکم شد آمادهٔ رفتن بجزیرهٔ ماتی بشوند لشکرها را در انجا
بساحل درآورند تا رفع خستگی نمایند بیکلربیکی های تونس و طرابلس در انجا با هشت فروند کالر رسیدند
در انجا نیز اعیان لشکر بدست بوسی مشرف شدند و سردار خفتان افتخار به رؤسای لشکر بداد

باب پنجاهم

بعد از سه هفته استراحت و آسایش سفاین را حرکت داده عازم مقصد شدند قبل از انکه داخل دریای
بزرگ بشوند سردار کاپیتن ها را جمع نموده از مضمون خط شریف سلطان بایشان آگاهی داد و معلوم شد
که منظور تسخیر کریت میباشد بعد ازان بطرف دماغهٔ کانیه حرکت کردند هوا بسیار خوب و ساعد بود کشتیها
بانظم و آراستگی تمام از سیریکو گذشتند و در حوالی انجا لنگر انداختند روز دیگر در وقت عصر از نمودار شدن
کوه های کریت خبر دادند حکم شد نشترها را روشن کردند بامداد در روز بعد بود کشتیها تند حرکت میکردند
در همان شب بعضی از لشکرها از جزیرهٔ سیگلیا در انداختند و قراولخانه با یکه ونیکها در انجا داشتند
بگرفتند روز دیگر از دماغهٔ اسپادا (شمشیر) گذشته داخل لنگرگاه گونیا شدند که هژده میل پائین تر از کانیه
واقع است و تمام مدت شب را بطرف این شهر حرکت کردند چون روز شد اهالی شهر با کمال حیرت
و حالت اتراک را در بالای تپه های مقابل دیوار شهر دیدند که اردو زده بودند بفاصلهٔ کمی در طرف شمال و غرب
شهر جزیرهٔ کوچکی واقع است که دور دایرهٔ آن زیاده بر سه یا چهار میل نمیشود و انجا را سن تودرو مینامند
دو قلعه بفاصلهٔ یک میل از یکدیگر در انجا ساخته شده توپخانه بسیار در برج بارهٔ آنها گذاشته بودند در همان شب
که لشکرها از خشکی بطرف کانیه حرکت میکردند احمد پاشا سنجاق بک اماسیه با احمد بک فرمانده تیربالابا
سربازهای تونس و طرابلس و جمعی از ینکیچریک مامور گرفتن سن تودرو شدند قلعهٔ بالا را که متحفظین خالی
کرده بودند متصرف گردیدند و اهالی قلعهٔ پائین بواسطه کثرت محاصرین نتوانستند تاب مقاومت بیاورند
فرمانده ونیک یک نقب آتش زده پانصد نفر از مسلمانان را بهوا فرستاد بعد از تسخیر جزیرهٔ سن تو
درو همه سفاین عثمانی که مرکب از هشتاد فروند کالر بودند داخل بندرگاه شده لنگر انداختند روز بعد ازان
توپخانهٔ محاصره را با همهٔ ملزومات حربیه و آذوقه از کشتیها بساحل درآوردند توپهای قلعهٔ سن تودرو
که تازه مسخر شده بود حارث و حامی کشتیهای لنگرگاه بودند و از تپهٔ قسطنطین که مشرف بشهر بود شروع به بردن
مارپیچ نمودند حسن پاشا بیکلربیکی روم ایلی در همانجا قرار گرفت و بکهای آلدجه حصار و آق کوناد ایلی...

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

با هفت عراده توپ بزرگ در نزد او بماند مراد کهیای ینکچریکان موظب برون بارج بود و یک های تیرنا
دکستندیل و اسکوناری که اسکندریه نیز میگویند با چهار عراده توپ در جانب راست سنگر خود را ساختند
و در جانب چپ از طرف دربایب های اسکوپ و سلانیک و آوخری باطری خود را قرار دادند و در پیش
روی آنها خاصکی آقا و صامسونجی باشی با ینکچریکان مقام داشتند و علی بک سنجاق بک دکاجین با سپاهیان
و داوطلبان و سربازهای بربرستان موظب خلیج سودا بودند تا از آنجا نتوانند مدد بشهر برسانند

کانه که در جای شهر قدیم کیدونیا ساخته شده است پای تخت سیم او لایت محسوب میشود
اسم او مشتق از اسمی است که مسلمانان عرب باین شهر و جزیره گذاشته اند بعد از آنکه عرب اسپانیول
از اسکندریه باین جزیره آمدند شهر کانه را بنا کردند خندقی عظیم و قلعه محکم از برای آن شهر ساختند لهذا اسم
شهر و جزیره را خندق نهادند اگرچه خندق معرب کنده فارسی است لیکن چون اهالی فرنگستان مخرج خا
و قاف را نمی توانند درست ادا نمایند شهر را کانه و جزیره را کندی نامیدید و عثمانیان قندیه اصطلاح
کردند چون از آنکه در محلی که مسلمانان اعراب علم اسلام را برپا کرده از دریا بخشکی درآمدند زیاد شعوف شدند
و فال زنها فال نیک زده گفتند تمام جزیره مسخر از آنک خواهد شد در عهد ونذیک با شهر کانه بواسطه وسعت
و استحکام شهر چهارم جزیره محسوب می شد و پای تخت ناحیه بود که از آکازالیا نامیدند و پنج بلده و دویست و
چهل قریه در آن ناحیه بود اسامی بلده ها از این قرار بودند آپوکورونو خیزامو سیلینو یخینا
اسفاخیا شکل قلعه آنجا مربع است و هفت برج داشت که در هر یک هفت عراده توپ بزرگ کار
گذاشته بودند و نه باستیان با پانزده عراده توپ حامی آن بروج بودند از دو طرف قلعه خاک ریزهای
وسیع ساخته بودند که چهل عراده توپ بزرگ در آنها بود و زیر زمینی های مسقف بنا کرده بودند که در میان آنها
مقدارهای بسیار از سرب و باروط ذخیره شده بود و جبه خانه که در طرف دریا ساخته شده بود و هشت
انبار و کارخانه کشتی سازی داشت که بام آنها را با سرب پوشیده بودند دیوار قلعه بقدری عریض بود

باب پنجاهم

که پنج سوار در پهلوی هم میتوانستند حرکت نمایند و عرض خاکریز چهار برابر عرض بارو بود و عمق خندق پانزده
آرشن و عرضش هفتاد و دو آرشن بود (آرشن اندازه قدیم است که یک متر و دو عشر متر است تقریبا
یک ربع و یک چارک ایران میشود) فرمان ده قلعه که ناوازیرو نام داشت ترتیبات خوب در دفاع
قلعه و شهر قرار داد و ووءمانت مهندس رشید دستورالعمل های مفید باو میداد دروازه های سابیونرا
و ریتیمو را سد و منوره خاک بر پشت آنها ریختند استحکامات خراب شده را بقدریکه ممکن بود تعمیر کردند
باروها در شرف خراب شدن بودند فقط باستیانهای سن دمتریو و لوسیا استحکامی
داشتند سنگر اول عثمانیان که شش عراده توپ داشت در بالای جبلی واقعه در مقابل کلیسای
سن کونستانتین ساخته شده بود و از آنجا بدروازه ریتیمو توپ اندازی میکردند سه روز بعد از آن
سه سنگر با باطری دیگر بنای گلوله زدن و توپ انداختن را گذاشتند هفده روز بعد از آن پنجاه فروند
کشتی های الجزایر مدد از برای محاصرین آوردند و از برای اظهار سرور و شادمانی شلیک های توپ
بعمل آورده شد و قشون تازه رسیده مامور شدند که در مواقف عسکریه لشکرگاه سواد قرار گیرند در
هفدهم ژولیه پانصد نفر سرباز که از جانب کورناتو فرمانده تمام جزیره کرت به امداد شهر
برفتند عثمانیان ایشان را مغلوب و متفرق نمود ساختند صاحب منصبان ونذیک در حفظ و حراست
باستیانها کمال کوشش را بجا می آوردند لیکن عثمانیان بواسطه نقب باستیان سن دمتریو را بهوا
پرانیدند رخنه وسیعی پیدا شد از آنک فورا یورش بردند ونذیک با دلیرانه ایشان را دفع نمودند در یورش
دویم هم ونذیک ها مردانه کوشیدند سردار لابد مانده کشتی شعبان بک را از برای مطالبه مدد باسلامبول
فرستاد لیکن مستحفظین قلعه تاب و تحمل یورش سیم را در خود ندیده بیرق سفید برافراشتند و بعد از آنکه
طرفین گروهکان یکدیگر سپردند معاهده تسلیم کردن قلعه و شهر بامضا رسید شروط برآنکه جان و مال و عیال
و اموال اهالی در امان باشد و هر که بهر کجا رود مختار باشد و سردار مقرر کرد که کلیدهای شهر را حاکم آنجا

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

ناوارینو نسخه از برای سردار بیاورد واَنتونیو که از انجا و سرکرده سواره زعامتی بود باردوی
انراک فرستاده شد ینگچری یک آقاسی او را بحضور سردار برد و در دو جام نقره شراب بسیار خوب گوارا از برای
او حاضر کردند و در بیست و چهارم ماه اوت ۱۶۴۵ مطابق ۱۰۵۵ هجری در سته فروند کالاژ و نه کشتی
احمال و اثقال محصورین را حمل نمودند که با عیال و اطفال از پیش روی لشکر که صف بسته بودند عبور کرده برفتند
و احدی متعرض ایشان نشد کلیسای عمده شهر کانه که سن نیکولو نام داشت با دو کلیسای دیگر تبدیل
بمسجد شدند اولی را مسجد سلطان و دو تای دیگر را یکی مسجد یوسف پاشا و یکی را مسجد موسی پاشا نامیدند در
بیست و پنجم ماه اوت قاپوچی باشی حسین با عمر آقای سرهنگ مامور اسلامبول شدند تا خبر فتح را بسلطان
برسانند بعد از رسیدن این مژده سه شب پای تخت را چراغان کردند و فتح نامه ها از برای خان تاتار
و حکام ممالک عثمانی فرستادند و یک ثوب خرقه خز با یک قبضه شمشیر جواهر از برای سردار همراه
قاپوچی باشی روانه داشتند سردار خرابی های برج و باره را تعمیر کرد و قشون های سلحشور زبده با آذوقه لازم
دیگر از برای مستحفظی انجا معین نمود سفاین دولت ونیک در دریای سفید گردش و قراولی میکردند لیکن
خیال در آویختن با کشتیهای عثمانی را نداشتند و عثمانیان نیز از درافتادن با آنها اجتناب مینمودند و بعد
با اینکه از اسلامبول فرستاده شده بودند بی زحمت زد و خورد وارد کانه گردیدند چهار هزار سپاهی
و چهار هزار ینگچری یک جدید با توپچیها و علوفه چی ها و چهار هزار سرباز مهندس در تحت فرمان حسن پاشا جهة
مستحفظی معین کردند و سردار با بقیه لشکر بکشتیها درامدند و بکاریستوس رفتند و سردار لشکر را در
انجا رخص نمود در وقتی که کشتیها بجهة بادهای مخالف در کاریستوس توقف داشتند احمد پاشا با دو کالاژ
و هشت کالیون که نان و توشه (پس کویت) و برنج و حبوبات و ماکولات دیگر بار کرده بودند در
رسید سفاین مصری نیز مقدار زیادی از آذوقه و ماکولات بیاوردند لیکن بروز امراض و ناخوشی ها از ذوق
و وجد فراوانی نعمت بکاهیدند خبر رسید که ولی حسین پاشا حاکم افان بحکومت جزیره مامور شده به

باب پنجاهم

مونامبازیا رسیده است سفاین سردار بجزیره شیوس رفتند و بدی هوا آنها را از حرکت مانع گردید
و سردار با دو کالاژ بدریا درآمده خود را باسلامبول رسانید و بپای بوس سلطان مشرف گردید سلطان
اظهار رضامندی زیاد کرده او را مورد التفاتهای بی پایان نمود ولی حسین پاشا که بجهة شدت طوفان
در مونامبازیا معطل شده بود چون از انجا بیرون رفت و چند سفینه او ضایع شدند دوباره بلنگرگاه
مراجعت نمود و در انجا شنید که هشت فروند کالاژ با جمعی از دریازنان راه کریت را مغشوش کرده اند
مشار الیه شرح حال خود را بباب عالی اطلاع داد و عمار زاده کهیای جبه خانه با هفت کالاژ بامداد او فرستاده
شد مشار الیه با وجود شدت طوفان براه افتاده بحسین پاشا پیوست و نیز فورا بدریا درآمده در مدت
پانزده روز به کریت رسید مستحفظین انجا با کمال ذوق و شادمانی از او پذیرائی نمودند قیمه ماکولات
بالا رفته بود لیکن بار خانه که از اسلامبول رسید اسباب ارزانی و فراوانی گردید حسین پاشا حاکم بکشتی
نشسته روانه اسلامبول گردید و حسین پاشا حاکم لاحق یک روز بعد از ورود بطرف سودا تاختن
کرده مایه وحشت و تزلزل اهل جزیره گردید

در اوقات لشکرکشی و محاصره کانه ابوسعید مفتی را معزول و قاضی عسکر مؤید احمد افندی را بجای او منصوب
نمودند تقرب جن چی خواجه و یوسف پاشای سیلحدار که محرک جنگ بودند بعد از فتح کانه بیش از پیش شد
از تسلط و تقرب کارهای غریب و عجیب روی داد ینگچری یک آقاسی بجهة نافرمانی مختصری که از ینگچریکان
دیده شد معزول و موسی آقا پیش کار لشکر بار خانم پاشای سه دمی و ینگچری یک آقاسی گردید و بعلاوه املاکی
که سابق کلیک سیاوش پاشا متصرف بود بتصرف مشار الیه دادند و املاکی که از قدیم در تصرف موسی
پاشا بود به بالتاچی حسین قاپوچی خدیجه خواتون معشوقه سلطان واگذار کردند جلالی ابراهیم بجای خاش
یا تار قزلر آقا و خواجه باشی شد کلانتر کالاژ با طور قودمک را خفه کردند غلطه لی مصلی رفیق باغبان قدیم که محرک
پسر ناصح پاشا نیز شده بود بقتل رسید یک قسمت بزرگ پای تخت بواسطه حریق عظیم سوخته شد بعضی جاها

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

طبیعی در انظار مردم مقدمات بدبختی های آتیه آمد در مکه سیل عظیمی برخواسته خانهٔ کعبه را زیر گرفت بعد از
عزل مفتی تغییر بزرگی بعد از عزل مفتی در مناصب روی داد عزل صدر اعظم سلطان زاده محمد پاشا بود و شاه الیه
در ابتدای صدارت خود بکلّی مطیع اوامر سلطان جمیع خواهش ها و هوس های سلطان را بجا می آورد و
از برای این کارها پول زیادی گرفته قسمت عمده از اجمه خود برمیداشت در اول با یوسف پاشای سلحدار
رفیق و مهربان بود و بعد از فتح کانهٔ منقرب لی بابان احسد برد و نیز بجهة وقوع جنگ وندیک که برخلاف
میل او بود درصدد تخریب و تبعید او برآمد و حکم حکومت مصر را از برای او صادر کرده بود و یوسف پاشا بعد از
مراجعت از فتح کانه چند کنیزک با یک جفت ستون از سنگ سماق جهة سلطان آورده بود و صدر اعظم در
باطن بسلطان عرض کرد که یوسف پاشا مبالغ زیاد از وندیک باز گرفته ایشان را با حمال و اثقال و عیال و اطفال
رها کرد تا رفتند و خزانهٔ دولت از برای این کار رو به نقصان نهاد و هر سال باید مبالغ گزاف از برای مخارج
قشون تا توقف کریت بمصرف برسد سلطان از این سخنان متغیّر شده بحبس یوسف پاشا فرمان داده بود
لیکن حامیان او سلطان والده و جن جی خواجه سلطان را از این عمل شنیع باز داشته و گفتند ایلچی وندیک
شصت هزار دوکا بصدر اعظم داده بود که لشکرکشی کریت را موقوف بدارد بهمین جهة صدر اعظم در رسانیدن
مدد و سایر مهمّات اهمال میکرد و فتح کانهٔ را بتعویق می انداخت آنوقت ابراهیم صدر اعظم را با یوسف پاشا
نزد خود حاضر نمود تا گفتگوی ایشان را بشنود صدر اعظم از روی کبر و نخوت حرکت کرده سخنان نالایق در حق
سلحدار پاشا گفت چون از حضور بیرون رفتند و صدر اعظم خواست در مجلس دیوان بنشیند قاپوچی باشی
رفته مهر صدارت را از او گرفت و بصالح پاشا دفتردار بوسنائی نژاد تسلیم نمود و موسی پاشا شوهر شکر
پاره دفتردار شد و منصب ینیچری آغاسی بوساطت شکرپاره به بریج چی زاده داده شد و صامون جی
باشی کهیا بک گردید و این مخلوط شدن های مناصب لشکری و کشوری مخالف قانون دولت بود هنوز
زیاده بر یک ماه از عزل صدر اعظم نگذشته بود که اهل پای تخت و ولایات دیگر از قتل یوسف پاشا فاتح

کانهٔ زن

باب پنجاهم

کانهٔ قرین وحشت و حیرت گردیدند حرص و طمع و بی رحمی سلطان که در آنوقت از قوّه زن پرستی
و شهوت رانی او کمتر نبود چنان می پنداشت که یوسف پاشا فی الواقع خزاین بسیار در فتح کانه بدست
آورده است یک روز او را احضار کرده فرمود باید الآن با سی فروند کشتی روانه شده تمام جزیره کریت را
تسخیر نمائی یوسف عرض کرد که کشتی ها هنوز از کارخانه بیرون نیامده اند و حالا فصل زمستان است و کشتی
رانی ممکن نیست سلطان دشنام زیاد باو داده گفت از کافر پول یاد گرفته و برخلاف تکلیف مسلمانی همه را
قتل عام نمودی تا از پی کار خود بروند یوسف عرض کرد آنچه از برای من امکان داشت بعمل آوردم هر کس
بهتر از این در قوّه دارد قدم امتحان پیش بگذارد سلطان متغیّرتر شده فریاد برآورد که الآن باید بروی ای
تو را نبینم یوسف که از حالت حالیهٔ کار خودش خبر نداشت عرض کرد ای پادشاه من شما از حالت
ادارهٔ بحریه اطلاع ندارید و کار با بدون پا روزن از بندر نمی توانند بیرون بروند سلطان مانند گرگ به
وَهوَهه درآمده گفت ای پست فطرت دنی تو حالا میخواهی درس بحری در رو به بوستانجی باشی کرده
گفت زود سر او را از برای من بیاور بوستانجی باشی او را به توشخانه که محبس با مقفل وزرا بود برد و در
کشتن او تعجیل نمود صدر اعظم با دفتردار بانجا افتاده هرچه تضرّع کردند بجائی نرسید یوسف پاشا در
محبس عریضه عرض کرد که خداوند در این شب پسری بدختر تو کرامت کرده است شوهری بدختر
و پدری به نبیره است ببخش بوستانجی باشی از جان خود گذشته آن عریضه را بنظر سلطان رسانید فایده
حاصل نشد و حکم قتل تکرار یافت و فورا بانجام رسید آن ظالم سر سامی نعش یوسف را گفت نزد
او آوردند چون چهرهٔ گلگون او را بدید آهی کشیده گفت حیف شد صورتش هنوز سرخ و رنگین است
دشمنان یوسف که در حرم بودند و یوسف چیزی بآنها نداده بود بسلطان عرض کرده بودند که یوسف دو ستون
سنگ از برای تو آورد و یک ستون طلا جهة خود نگاهداشت و سلطان بطمع ستون طلا و خزاین دیگر آن
بی گناه را کشت همین که ستون را نزد سلطان بردند معلوم شد که مرمر زرد بوده است که بعد از این در مسجد

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

مادر سلطان محمد چهارم در غرفه که جهت نشستن سلطان ساخته اند بکار برده شده است

جنون خونخواری سلطان که در جنگ وندیک بهیجان آمده بود حاله خواهش قربانیهای تازه مینمود از
شنیدن اخبار اینکه سفاین وندیک در ولایات مَوْرِه در پاتراس و مودون و کورون
لنگر بساحل انداخته زیاده بر پنجهزار اسیر برده اند حکم کرد تا همه عیسویهای ممالک عثمانی را قتل عام نمایند ابوسعید
مفتی از دادن این فتوا تحاشی کرد و بموجب دفتر مالیات ثابت نمود که فقط در پای تخت زیاده بر دویست هزار
یونانی وارمنی ساکن میباشند لهذا سلطان از قتل رعایای خود درگذشت لیکن حکم کرد فرنگیهارا که شنده والی
ازاپچی وندیک شروع نمایند صدر اعظم باتفاق مفتی وینکچریک آقاسی و بوستانجی باشی سلطان را با هزار
زحمت از آن کار باز داشتند دو مرتبه اهل غلطه در کلیساهائی که از برای ایشان باقی مانده بود جمع شده اماده
مردن گردیدند تازه از این وحشت خلاص شده بودند که سلطان خواست حکم کند تا همه کشیشها جبرا نمایند تا تاقی
اسرائی که مالتی ها برده اند عمل بیاید زیرا که رئیس مذهب عیسوی پاپ است و شوالیه مالت نیز در تحت فرمان
او میباشند و در انوقت مقرر شد که سفرای دول خارجه در محلات پیرا و غلطه ساکن شوند و در اسلامبول
جز فرستاده های افلاق و بغدان و راکوزو ترانسیلوانی که خراجگذاران دولت عثمانی بودند سفیر دیگر توقف
ننمایند مفتی و صدر اعظم از مناصب خود معزول گردیدند و یک تقصیر ایشان آن بود که سلطان را از قتل عیسویان مانع شده
بودند انوقت در کشتیرانی دول فرانسه و انکلیس اشکالات بمیان آمده تجاران دو ملت قرین زیان و ضرر
گردیدند و در میان سفیر انکلیس و تجار کومپانی شرقی منازعه پیدا شد و هر یک در باب عالی دیگری را مورد تهمت
ساخته فراخور پیشکشی که میدادند احکام صادر مینمودند تا وقتی که شارل اول پادشاه انکلیس آن ایلچی را
برداشته سیر طوماس بندیش را بجای او فرستاد و دولت فرانسه اگرچه در باطن با اتراک بعداوت
اطریش اظهار دوستی میکرد لیکن با این حالت خیلی مورد تحقیر و خواری گردید و اتراک تکلیف او را در خصوص واسطه
شدن صلح وندیک از روی صدق و راستی نپنداشتند و حاصل تکلیف واسطه صلح شدن سیود وا ارن

باب پنجاهم

بود چون معروف شده بود که ایلچی مزبور پول زیاد دارد همه صندوقهای او را گرفته باز کردند و ده هزار اکو
وجه نقد از میان آنها برداشتند و صدر اعظم با زحمت بسیار آن وجه را استرداد نمود و کنیفر از او باشی اسلامبول
که دون ژوان نام داشت باسلامبول آمده ادعا کرد که یک ولایت ارانه را که یهودیان دارند گرفته
متصرف عثمانیان بدهد ایشان در جواب این خدمت او را گرفته بزندان انداختند بعد از چندی سلطان
شده از زندان بیرون آمد و در سفارتخانه اطریش بدست خود سفیر که کِرِیْفَانْ کلو نام داشت کشته شد
سفیر را با پاناَیوُتی مترجم که اسم او بعد از این مکرر ذکر خواهد شد گرفته حبس نمودند بعد از آن بواسطه غیرت
و کاردانی پاناَیوُتی هر دو از حبس درآمدند و قبل از آنکه دولت اطریش در مقابل شکایت صدر اعظم و حاکم
افلان عذر خواهی نموده ترضیه بخواهد اسمان رفع گفتگو را نمود در یک روزی که سفیر سوار اسب شده تفرج
مینمود بمرض فلج از اسب بیفتاد و بعالم دیگر شتافت جنگ دولت وندیک سلطان را واداشت بر اینکه
از کارهائیکه مایه اغتشاش مصالحه دولت اطریش میشود اجتناب نماید و احکام صادر شد بر اینکه سرحدداران
در رعایت شرایط صلح کمال اهتمام را بجا بیاورند چاوش محمد بیک زاده با احکام نزد حاکم افلان که در انوقت
ولی حسین بود رفت شارالیه کنیفر صاحب منصب مصحوب او کرده نزد پاشای ارلو فرستاد و او سپاهی
اقاسی مختار را با آنها محق نمود ایشان در رفتن عجله نمودند زیرا که راکوکزی حکمران ترانسیلوانی ژَنَکْ مَروُز
را خراب کرده بهمان خیال روانه قوللِک بود فرستاده های باب عالی و حکام افلان واز توعجه کرده به
راکوکزی رسیدند و هر چند او را از آن حرکت ممانعت کردند معاهده دولت شود و را دست آویز
کرده ممنوع نشد و از پی اجرای خیال خود رفت و زبان این کار بمجارستان عثمانی وارد آمده رعایای
آنها متفرق شدند و کمیان آنجا از مالیات افلان و ارکو کر کرد و به زراعت و مالکانه سواره
زیان فاحش وارد آمد و راکوکزی بعد از آنکه با امپراطور مصالحه خود را منعقد نمود خراج معمولی ترانسیلوانی
با پیشکشهای وزرا همراه سفارت خود باسلامبول فرستاد و چون هفت هزار اکو که راکوکزی از

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

از برای هفت محل مجارستان منتقل شده بود بد بهد فرستاده نشده بود و سلطان نفرستاده او تغییر کردن
بیچاره از ترس ناخوش شد یکنفر از اهل راگوزا که استاد جاسوسی بودند یکبار او داده شد از ننده
و همه مریض گردید و بعد از پانزده روز بمرد و صدر اعظم مکتوبات پی در پی به راگوزی نوشته بیست هزار
اکو را مطالبه مینمود و صالح پاشا والی بشناق الکسندر بهمین سختی رفتار مینمود و مشارالیه که چهار هزار و هشتاد
قروش دادنی بود ده هزار قروش فرستاد و صدر اعظم هزار و هشتاد قروش باقیمانده را مطالبه مینمود و در عوض
آن وجه مشارالیه را از دست اندازی والیان کوری و نگرلی محافظت میکرد لیکن والی نگرلی از شورش اهالی
بشناق و سرحدات عثمانی خودداری نمینمود هفت نفر از پاشایان رشید معروف مامور نظم آن حدود شده
تاخت و تاز والی نگرلی را موقوف و متروک داشتند و در اروپا والی بغدان شورش ترانسیلوانی را آرام نمود و والی
نرو که لوپول نام داشت دویست و شصت کیسه قروض کلیسای یونان را داده در عوض جسد سنت پاراسکافی
که یکی از مقدسه ها بود بگرفت و سعید لیسه دیگر بداد تا اذن حاصل نموده آن جسد را به یاسی ببرد حالا هم
مقدسین عیسوی احترام آن جسد را مرعی داشته زیارت مینمایند و نیز حکم مخصوص از برای والی مزبور فرستاده
شد که مواظب انتظام سرحدات باشد و فرمانی بعهده خان تاتارستان صادر شد که منتهی حرکات
قزاقها بوده تاخت و تاز ممالک روسیه را موقوف بدارد و چون خان تاتارستان اطلاع داد که روسها
قلعه چرکس کرمان را مجدداً مشغول ساختن میباشند لهذا به او اذن حمله و تاختن بر روسها داده شد چون
باب عالی از فتوحات خود مطلع ساخت از طرف سلطان تبریک و تهنیت باو گفته شد لهذا ساکنان از تاختن
تاتارها باظهار شکایت کردند بانها بطور دوستانه جواب داده شد که اگر ایشان موافق شروط عهدنامه
عمل نموده خراج خان تاتارستان را بدهند هرگز دچار حمله و گرفتار صدمه تاتارها نخواهند شد با فرستاده های
پادشاه روس باین ملایمت گفتگو شد همین که ایشان شکایت نامه های خود را ابراز کردند سلطان خواست
آنها را بکشد و میرغضب از برای این کار حاضر کرده بد لیکن بالتماس و استدعای صدر اعظم از قتل گذشته

فرمان

باب پنجاهم

فرمان حبس دادند و حبس ایشان بعد از رسیدن عریضه خان تاتارستان زیاد سخت شد در آن وقت
دو نفر از اراذل و اوباش روسیه باسلامبول آمده ادعای شاهزادگی آن مملکت را نمودند و از سلطان
مستدعی بودند که حقوق خود را بدست بیاورند در عوض ولایت حاجی ترخان و غازان را بسلطان بدهند
در اینوقت سلطان زاده محمد پاشا صدر اعظم سابق سردار عساکر ماموره کریت گردید
و تدارک دیده که باتفاق موسی پاشای پیر که قاپودان پاشا شده بود روانه شود و موسی پاشا مانند
قاپودان پاشای سابق محرم خاص و مقرب مخصوص سلطان بود و این امتیازات بفضلی پاشا وزیر ثانی داده
شده بود اما دیوی سلطان نیز سرافراز گردیده سلطان فاطمه دختر سلطان را که زن یوسف پاشای بدبخت بود
نامزد او قرار دادند و عمارت ابراهیم پاشا را که سابق بسلحدار داده بودند حالا بفضلی پاشا بخشیدند و عمارتی را
که قره مصطفی صدر اعظم می نشست بسلطان گوهر خواهر سلطان ابراهیم و بیوه رجب پاشا صدر اعظم مقتول
واگذار کردند برنج چی زاده که بالتفات کنیزک جمیله سلطان شکرپاره خانم ینگچریک اغاسی شده بود حالا
برتبه ندیمی و مصاحبی رسیده منصب وزارت سیم باو داده شد حکومت ولایت مانسه که علامت
ولیعهدی بود به پسر بزرگ سلطان که در اینوقت پنج ساله بود و بعد از این محمد چهارم خواهد شد بدادند و
شاهزاده از جانب خود یکنفر قتلم یعنی نایب الحکومه بانجا فرستاد و هر یک از سلطان خاصکیها که
سنجاقی از برای خود گرفته بودند نایب الحکومه از طرف خودشان در انجا داشتند و این غلط کاریها
جمیعاً در ایام صدارت سلطان زاده محمد وقوع پیدا کرد همه مورخین اتفاق دارند در اینکه باعث هرزگی و خرابی
سلطان ابراهیم سلطان زاده محمد پاشای صدر اعظم شد زیرا که هرچه خواهش کرد بعمل آورد و هر خلافی را
که خواست مرتکب شود مانع نشد بصاحب ازار و انمود نمود و قره مصطفی را که از روی نادانی بقتل رسانید
هیچوقت راضی بارتکاب کارهای بیقاعده نشد سلطان یک روز از محمد پاشا پرسید چرا وقتی که من
میخواستم مرتکب کارهای بد بشوم قره مصطفی تمکین نمیکرد و تو مانع نشده تمکین مینمائی صدر اعظم بی ناموس

در جواب عرض کرد که چون تو خلیفه و ظل الله میباشی هر کار کنی خوب است آنچه بنظر غلام تو بد می آید چون می تواند که معنی باطنی داشته باشد و بعد از آن ابراهیم ریشخند وزیر خود را حقیقه شمرده هر کار نامربوطی که میکرد از جانب خدا میدانست و اگر مادرش گاهی در مقام ممانعت بر می آمد سخنان صدراعظم را در جواب او بیان مینمود لیکن محمد سلطان زاده از شدت پستی و رذالت خود را گرفتار مخمصه های عمده و زحمات بزرگ نمود و سلطان با او در کمال بی احترامی رفتار مینمود که شایستهٔ حالت متملقانهٔ او بود و یک روز دوست خود قاضی بزرک عبد الحلیم را که پدر شارخ المنار زادهٔ مورخ بود نزد خود دعوت نمود و یک دستخطی از سلطان باو نمود که فساد عقل و تباهی حالت او را پیش از شهادت همهٔ مورخین وانمود میکرد محال است که ما بتوانیم همهٔ عبارات نامربوط آن رقعه را که از آداب خارج است در اینجا درج نمائیم لیکن بعضی از آنها را بجهة معرفت حالت آن ظالم مقتدر بیان مینمائیم که نوشته بود (ای زؤدولت وای قرساق که در اول زمان پاشی و فلان و فلان اجداد من طلا و جواهر بسیار بمکه و مدینه فرستاده اند باید تو همهٔ آنها را زود از برای من استرداد نمائی والا پوست از بدن تو کنده میان آنرا از کاه پر می سازم) بعد از نمودن رقعهٔ مزبوره برفیق خود گفت به بین تسلط چند نفر کنیز های روسیه و لهستانی و مجارستانی و فرنگی کار را بکجا کشیده است و خدا خودش میداند که عاقبت این کار ها بکجا خواهد انجامید چون مشار الیه در آن وقت در کالی پولی آمادهٔ رفتن بجزیره قندیه بود شنید که وندیک ها در تنیدوس بساحل در آمده قلعه را محاصره کرده اند که بهای جبه خانه حمار اوغلی را با مبت فروند کالیز از پیش روانه داشت تا مهمات حربیه بقلعه برساند و خود از کالی پولی بسلطانیه رفت و پانصد نفر تفنگچی حاضر ساخته مخارج آنها را از خود بداد و بصحرای تروا روانه کرد تا قشون دشمن را که در آنجا جمع شده بودند مجبور بمراجعت نمایند و ایشان این عمل را از عهده برآمد قاپودان پاشا نیز با سفاین بدریا در آمد در میان او و سردار چندان صفائی نبود زیرا که سردار نجوا است با همان نخوتی که در زمان صدارت بخرج میداد حرکت کند و قاپودان پاشا تمکین نمینمود با این حالت

جنگ عمدهٔ در میان طرفین واقع نشد دسته های سفاین هر دو دولت از پهلوی یکدیگر گذشته اقدام بجنگ ننمودند و عثمانیان با سودکی در کریت بجنگی در آمدند و سردار بعد از دو ماه به تب های حاره مبتلا شده وفات کرد

در جزیره اقدامی بجنگ نشد تا فصل بهار در رسید و شهر کیزاموس بمیل خاطر خود تسلیم اتراک گردید با این حالت باز چهار صد نفر زن و دختران جوان را باسیری گرفتند رجب فرمان کاپیتن ژنرال موچنیگو و سلیلی فرمانده شهر قندیه که کورنارو نام داشت با سفاین جزیرهٔ کریت ببندر سودا رفت تا بکشتی های عثمانی حمله نماید چون عثمانیان را آمادهٔ کارزار دید از ترس اقدام بجنگ ننمود و در آن زمان این کار ها را از نتایج سحر و جادو میدانستند حسین پاشا بقدری مایهٔ خوف و هراس وندیک ها شده بود که تمثال او را سوار کشیده بودند که حمله بر صفوف با تالیان های دولت جمهوری برده بود ما بین سودا و کانیه تکیه واقع بود که اطراف آن همه آب انبار آب باران ساخته و استحکام داده بودند با این واسطه آنجا را مناستر یا تکیه آب انبار مینامیدند و غالبا و قات در آنجا جنگ های کوچک اتفاق می افتاد در یک روز عثمانیان هفتاد و هشت سرباز وندیک ها را در آنجا بریده بیرق دسته نفر اسیر با علم بزرگ سن مارک بدست آوردند سه روز بعد از آن یکنفر سرهنگ هولاندی با هفتاد و هفت نفر از تکیه بیرون رفته بعثمانیان ملحق گردید و وعده داد که تکیه را بتصرف عثمانیان بدهد لیکن البانی ها که مستحفظ آنجا بودند غیرت بکار برده تمکین ننمودند علم سن مارک با نقشهٔ قلعهٔ کریت و سرهنگ هولاندی باسلامبول فرستاده شدند بروایت نعیما مورخ عثمانی ایلچی وندیک سرهنگ مزبور را بمهمانی دعوت کرده مسمومش ساخت و اولیای دولت سفیر جمهوری را در عوض این گناه سیاست نمودند در بعضی از مکانهای دیگر جزیره جنگ های کوچک دیگر اتفاق افتاد و ندیکیه آب انبار را قشون وندیک خالی کردند و عثمانیان آنجا را خراب کرده با زمین برابر ساختند و بعد از آن در سر تصرف اسباب های کانیه جنگ ها نمودند بدون اینکه از طرفین خون زیادی

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

ریخته شود سفاین عثمانیان در بندر کانه کشتی های ونذیک در لنکرگاه سوداکید کرامی پاشیدند و بعد از آنکه
اتراک قلعه های آپریکورنو و کلادیتو هر دو را متصرف شدند سودا را محاصره کرده شروع به بردن
مارپیچ نمودند و چندان کاری از پیش نبردند لیکن کهیا محمد و سکبان باشی برادر قلعهٔ جزیرهٔ کالمابوزا را
که در برابر کیزامو واقع است سخر نمودند در کیزامو ذخایر و لوازم دیگر حاضر نموده توپ گداخته شد
و خندقهای تازه در آپریکورنو حفر کردند بعد از مردن سردار محمد پاشای سلطانزاده حسین پاشای
دلاور بجای او سردار شد و بخیال تسخیر شهر ریتیمو افتاد و بعد از چهارده روز محاصره و یورش بطرف شهر برد
در آن یورش جنرال کورنارو دلیرانه کشته شد و حاکم شهر مولینو زخم بسیار برداشته بعد از سه
روز بمرد اهالی شهر قبل از محاصره اشیاء نفیسه هرچه داشتند بجای دیگر نقل کرده بودند و فاتحین باین واسطه از غنایم بهره
نبردند لیکن بمقدار زیادی از ملزومات و ذخایر حربیه بتصرف آنها درآمد در روز سی و نهم محاصره برج بزرگ قلعه
بواسطه نقب خراب شد و قلعه مفتوح گردید روز دیگر مستحفظین علم های سفید را در بالای بارو برافراشته قلعه
بتصرف درآمد و مستحفظین با هرچه داشتند مرخص شده برفتند خبر این فتح باسلامبول فرستاده شد سه شب
آتش بازی و چراغان کردند کلیسای بزرگ ریتیمو تبدیل بمسجد شده اسمش را مسجد سلطان ابراهیم گذاشتند و
پنج قریه وقف مخارج و مصارف آنجا نمودند قلعهٔ میلوپوتامو گرفته شد و در قلعه های آپریکورنو و
کلادیتو و کیزامو مستحفظ گذاشتند و سفاین قاپودان پاشا که مرکب از هشتاد فروند کالرز غیره
بود ملزومات و ذخایر شهر کانه را آماده نمود و قاپودان پاشا وقتی که از کانه به مورا میرفت در بین راه
بیک کشتی ونذیک خورده حمله نمود قاپودان پاشا و کاپیتان کشتی ونذیک هر دو در آن جنگ کشته شدند
جبه سردار حسین پاشا یک خفتان زری با یک شمشیر دسته طلا از جانب سلطان بیاوردند و سردار مبلغ
پنجاه هزار قروش از برای سلطان و پنج هزار قروش از برای صدر اعظم بفرستاد و این اول پولی بود که از
کریت بخزینه سلطانی فرستاده شد

مورخین عثمانی

باب پنجاهم

مورخین عثمانی حرفی از گرفتاران جنگ کریت میگویند که سلطان آنها را باسلامبول برده همه را
بسیاست میخ چوبین و چنگال آهنین بقتل رسانید و در آن اوقات سلطان مشغول عیش نامزد کردن
دختر خودش با فضلی پاشای وزیر بود و در هشت و هشتم اوریل که روز عید بود سلطان منصب جن چی خواجه را
به بهائی افندی بداد و آثار مغضوبی خواجهٔ مزبور آشکار گردید زیرا که منصب فروشی بی حساب آن ناانصاف
مرد مرا بعد آورده بود منصب قضاوت را از سه الی چهار هزار قروش میفروخت و هنوز یک سال نشده
وجه تازه میگرفت و قاضی تازه معین میکرد و هر یک از قاضی های معزول اگر اظهار شکایت میکردند با چوب
سیاست مینمود از اسمعیل قاضی قیصریه سه هزار قروش گرفت و بعد از دو ماه او را معزول نمود شاید
تنخواهی را که داده بود مطالبه کرد جن چی بعد از گفتگوی بسیار هزار قروش پس داد اسمعیل در مطالبهٔ دو هزار قروش
دیگر اصرار کرد و مرافعهٔ آنها بخدمت صدر اعظم کشید جن چی مجبور شد که همه تنخواه را پس بدهد بعد از آن عمارتی که جن
چی تازه از برای خود ساخته بود بسلطان بداد

در سرحد ایران در قلعهٔ وان زلزلهٔ شدیدی اتفاق افتاد و در ارزنة الروم بواسطه ظهور غلط عبارة
اغتشاش پیدا شد پاشا را که بیکفت که از دست میر غضب های مراد چهارم فرار کرده بعربستان و
افریقیه رفته بود در هر حال او را گرفته سرش را بریدند و باسلامبول فرستادند

در قرم معارضاتیکه از تعیین صفر پاشای وزیر احداث شده بود تاتار جارا ایران واداشت
که بخاک روسیه تاخته سی هزار اسیر آوردند و در پوکوپ نفر خشند قشون روسیه از برای تلافی این کار
بطرف آزوف حرکت کردند و فقردار وزیر موسی پاشا مامور دفع دشمن و حفظ قلعه گردید پاشا رالیه بر روسها
غلبه کرده چهارصد نفر اسیر و هشتصد نیزه سر باسلامبول فرستاد کوسه علی حاکم جزیرهٔ قبرس ظلمها
کرده دولت بسیار حاصل نمود چون او را باسلامبول خواستند قدری با منای دولت داد تا حامی او شدند
باقی را با سودگی تصاحب نمود   سلطان ابراهیم خواست در کارها پیروی استاد خود جن چی خواجه را نماید

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

حکومت اناطولی را به درویش پاشا فروخته ده هزار دوکا دریافت نمود بعد از آن پانصد هزار دوکا
مطالبه نمود پاشای مشارالیه ناچار شده یاغی گردید وولایت قرمان را غارت کرد سلطان نیز ناچار شده
مطالبهٔ تنخواه را موقوف داشت و یاغی را بحکومت سیلیستره فرستاد

بعد از تسخیر ریتیمو یکسال در طرف شهر قندیه با قدامات بی فایده و جنگ های بیحاصل بگذشت شعبان
افندی که بدفترداری کریت مامور شده بود خواست جزیره را باز دید نموده قرار مالیات انجا را بدهد سردار مانع شده
گفت چون هنوز تمام جزیره مسخر نشده است این عمل مایهٔ وحشت و نفرت مردم خواهد شد قاپودان پاشا
موسی که از کانیه جهة گرفتن لشکریه بموره رفته بود دسته های سفاین ونه دیک در تحت فرمان گریمانی
در ناپولی دی رومانی راه بار ا بر روی او سد نموده در اسلامبول بعد از شنیدن این خبر و ملاحظهٔ
بد بودن حالت کارهای دولت مفتی با صدراعظم قرار بران دادند که جمیع سفاین تجارتی دول را در تمام بنادر
دولت عثمانی توقیف بدهند تا بکار ضررت دولت دادارند و در این کار ملاحظه مصالحه و معاهده و دوستی از
هیچ دولتی ننمایند در اسلامبول چون کشتی ها راه فرار نداشتند همه را گرفتند حتی مال فرانسه را که سفیر آنها از
دوستی میبرد و در انعقاد مصالحهٔ ونه دیک کوشش بسیار مینمود لیکن در ازمیر اعتنا بحکم باب عالی نکردند و پرده بارها
گرده از لنگرگاه بیرون رفتند اولیای دولت خواستند بندر ازمیر را موقوف داشته اسلامبول را فقط از
برای تجارت اروپا بندر قرار بدهند ممکن نشد لهذا قاپودان پاشا را معزول و وزیر مقرب و داماد محرم فضلی
پاشا را بجای او منصوب کردند مشارالیه با سی فروند کادرکه حامل یازده هزار ینگچری بودند بدریا در آمد و در چشمه
سفاین فرنگ را که بزور گرفته بودند بخود ملحق ساخته قشون آسیائی را در آنها نشاندند و بعد از آنکه با سفاین
متفقهٔ ونه دیک و مالتا و پاپ جنگ بیفایده وقوع یافت سفاین عثمانی بکریت رفتند لیکن نتوانستند نزدیک
قندیه بروند و در محل دیگر توپها را با قشون آسیا بساحل در آوردند که از انجا بجای دیگر بردند

از زمانیکه نوایر جنگ در میان طرفین اشتعال یافت دولت ونه دیک در خشکی هم فتح نمایانی نگردد

باب پنجاهم

در ولایت دالماسی سرحدداران طرفین زد و خوردی کرده قلعه و شهری از یکدیگر می ربودند
لیکن غلبه و تفوق روی هم رفته با عثمانیان بود در او قاتیکه عساکر عثمانی در کریت و دالماسی با لشکریان
دشمن در کشمکش بودند سلطان ابراهیم در اسلامبول بازنها مشغول دفع شهوت بود یا با فال گیرها و جادوگرها
دید و باز دید میکرد در یکی از روزهای گردش گرم عراده و کالسکه و بسیار در میان کوچه ها حرکت میکردند صدر
اعظم بطور سخت قدغن کرد که بعد از این از آن قبیل موانع در سر راه سلطان نباید پیدا شود در اوایل فصل پائیز
یک روز سلطان بدیدن یکی از امامها که برای رفع امراض دعاها بمردم میداد و خانه اش در حوالی دلو دپاشا
واقع بود میرفت از بدبختی بیک عراده برخورد که از پی کار خود میرفت فورا صدراعظم را بجواب
و فرمود چون در اجرای حکم سلطان از باب منع حرکت عراده ها تعلل ورزیده است مقصر دولتی و واجب
القتل میباشد لهذا حکم کرد تا او را خفه نمایند چون میران غضب با طناب حاضر بودند با طناب جاخ
امام صدراعظم را خفه کردند و نشان صدارت همراه قاپوچی باشی از برای موسی پاشا قاپودان پاشای
قدیم فرستاده شد و احمد پاشا تذکره چی باشی قره مصطفی پاشای صدراعظم را قایم مقام کردند احمد پاشا که مرد
مکار حیله بازی بود سیصد هزار قروش بسلطان داده خود صدراعظم شد و شاهین آقا از دنبال قاپوچی باشی
فرستاده شد تا او را مراجعت بدهد شاهین در بین راه بمرض طاعون مرد و نشان صدارت بموسی نرسید
تا تحمل صدمهٔ خجالت پس دادن آن با حمد پاشای حیله باز شده در مجلس دیوان بجای وزیر دویم نشسته مرتضی
پاشا برادر صدراعظم مقتول بجای مصطفی پاشا حاکم اغان شد و منصب میرآخوری او به قاپوچی باشی داده شد
که فورا عمامهٔ سبز بر سر گذاشته خود را اولاد رسول قلمداد کرد و بسیاری از آقایان ینگچری یک و سپاهی
با و تقلید نموده خود را سید ساختند در انوقت رسوائی کارهای حرم خیلی بالا گرفت بعد از مردن صدراعظم
سلطانزاده محمد سنجاق بایولی و نگرو پولی که بصدراعظم ها در عوض بهای جو (ارپالیق) داده میشد بخاصکی
های سیم و ششم در عوض بهای کفش (پاشماقلیق) واگذار شد و در این روزها خاصکی پنجم سنجاق حامد

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

وخاصکی هفتم که از همه عزیزتر بود حکومت دمشق را کفش بگرفتند وعلاوه این خاصکی ها منصب های مداخل‌خیز را
ازبرای ناظرها ونوکرهای خودشان میگرفتند واشخاص قابل را از داشتن آن کارها محروم یا معزول میکردند یکی
ازکارهای بزرگ دولت درازمان آوردن برف ازکوه اَلمَپ بود (کشیش طاغی) که بجهت سرکردن
شربت های اهل حرم می‌آوردند ادریس قاضی بُورسا ازبرای انجام این خدمت کوه مذکور رفت ودرمیان
دره‌ها راهی گم کرده چند روزی پیدا نشد ادرا مرده پنداشتند ودرخت شور حرم منصب او را جهت یکی ازبستگان
خود بگرفت وچون قاضی پیدا شده به بورسا مراجعت کرد نتوانست منصب خود را بدست بیاورد وقاضی تازه
حامیهٔ خود درخت شور خانم را البلکانی دواج درآورد وسلطان عمارت مصطفی پاشا صدراعظم قدیم را بعداز
مردن سلطان خانمی که درانجا ساکن بود بدرخت شور خانم واگذار کرد دختر کوچک سلطان نامزد جعفر پاشا بود
چون مشارالیه وفات کرد سلطان خانم کوچک بکنعان پاشای کاب دار باشی داده شد خواهرهای سلطان
که عایشه وفاطمه وخان‌زاده بودند برای ادرنه فرستاده شدند سلطان ابراهیم یک زن عقدی هشتم
نیز برخلاف قانون بگرفت اگرچه سلیمان وعثمان ثانی این قانون را برهم زده بودند صدراعظم با قزلر آقا
بوکالت سلطان عقدنامه را مهر کرده امضا نمودند وعروسی درداود پاشا اتفاق افتاد ووزرا علاوه بر زینتها
وجواهرها که ازبرای مبارکباد دادند هرکدام یک کنیزک جمیله نیز پیشکش کردند اوقاتی را که سلطان در اغوش
زنها مست باده شهوت بود علایق الفت واطاعت ازهم گسیخته درولایات سرها بشورش ویاغیگری
بلند میشدند درسنجاق نگه حیدر اوغلی پسر محمد بقصاص خون پدرش که درصومعهٔ اولی بابا گرفته بکشتن
بقتل رسانیده بودند علم یاغیگری برافراشت یک مکتوبی ازسرای اسلامبول به وانی داماد علی پاشا
حاکم سیواس نوشته سی هزار قروش جهت مبارکباد عروسی مطالبه کردند وعلاوه نامزد ابشیر پاشا را که در سیواس
بود ازاو بخواستند وانی داماد علی درجواب گفت پول موجودی ندارد که از برای مبارکباد عروسی بدهد
ونامزد یک مسلمانی را هم نمی‌تواند بدست دیگری بسپارد وچون نخواستند این مطلب اشتهار پیدا کند

علی

باب پنجاهم

علی العجاله مؤاخذه را موقوف داشتند وفرمان حکومت علی پاشا را تجدید کردند با این احوال علی پاشا که
مرد نجیب عاقل عادلی بود بخیال ترک دادن اعمال خفت‌آمیز دولت ورهانیدن رعایا ازبارگرانی که دیگر طاقت
حمل آن را نداشتند افتاد وخواست حکومت رسوای بی‌ناموس زنها وکنیزها را که تمام ممالک دولت را
فروگرفته بود موقوف بدارد لهذا جمعی ازحکام متفق شده خواستند خط شریفی ازسلطان صادر نمایند که حکام
وعمل‌داران لشکری وکشوری را تا مدت سه سال معزول ننمایند ورعایا را ازعزل ونصب پی درپی گرفتار صدمه
وزیان نسازند از برای تقویت خواهش مزبور وارداد علی لشکری به دور خود جمع نمود ودر اول کار آنها را
زیاد منظم نگاه داشته ازغارت شهرها وقریه‌ها ممانعت مینمود لیکن در آخر چون دید یک یک ودو دو
متفرق میشوند عنان ایشان را رها کرد وهر خرابی که خواستند کردند وآزار آنها درحق رعایا خیلی زیادتر از حکام
عاملین پی درپی شد وابشیر پاشا مأمور شد که از برای دفع وارداد علی حرکت نماید مملکت اناطولی مغشوش شد
واغتشاش بغداد کمتر از اناطولی نبود وصالح پاشای صدراعظم درزمان حیات حکومت بغداد را بخازن خود ابراهیم
داده بود وبعد ازفوتش موسی پاشا را حاکم انجا کردند ابراهیم دراول دروازه‌ها را بربست بعد اظهار ندامت کرده
او را بشهر راه داد وبعد از آنکه وارد شد او را گرفته حبس نمود وچون این خبر باسلامبول رسید مرتضی پاشا حاکم اُفانا
مأمور بغداد کردند ورکاب دار دویم با یک خط شریف ازبرای آوردن سر ابراهیم یاغی روانهٔ بغداد گردید ومرتضی
پاشا تازه براه افتاده بود که خاصکی مراد مأمور آوردن سر او شد حاکم تازه را دردیاربکر وحاکم سابق را در بغداد
گرفته سر بریدند وهردو سر را باهم باسلامبول آورده درپیش‌گاه سرای سلطانی بینداختند وموسی پاشا در بغداد
مشغول حکومت شد وچند نفر ازهواخواهان ابراهیم پاشا را گرفته گشت سایرین واهمه کرده به ایران فرستند
یک نفر فرستاده حیدر اوغلی باسلامبول رفت وسنجاق حامد را که خراب وویران کرده بود ازبرای او
بخواست فرستاده را گرفته دراسلامبول حبس نمودند بحکام قرامانی واناطولی امر شد که بدفع حیدر
اوغلی اقدام نمایند قاپودان پاشا فضلی مجبور شد که منصب خود را واگذار نماید زیرا که درانوقت چانگر بند

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

لازم داشتند نه را شکر ایوان لهذا کیهای جبه خانه حمار اوغلی نامیدند منصب قاپودان پاشائی دادند
در دریای جزایر بحر سفید طوفانی شدید بمرد قاپودان پاشای جدید در رسید و سفاین دولت
وندیک را معدوم و نابود نموده شهره فروند کالز دشت فروند کالیون با کشتی بزرگ امیرالی که حامل کاپیتن
ژنرال کریمانی بود در میان کوه های امواج دریا ضایع و تلف گردیدند در انوقت سردار حسین پاشا از استحکامات
شهر قندیه اطلاع پیدا کرده بخیال محاصرهٔ انجا افتاده بود و وندیک با قلعهٔ میرابلو را تصرف در آورده
بودند سردار عثمانی از برای شروع در محاصره منتظر رسیدن سفاین و آوردن مواجب نه ماهه قشون با ملزومات
حربیه و اذوقه خوراکی بودند علی آقا تنها با کشتی امیرالی برسید و مواجب سه ماهه را با ماهوت از برای ملبوس
یکساله بیاورد و از برای او ممکن نشده بود که ملزومات حربیه تقدر کفاف بیاورد با این احوال سردار شش عراده
توپ در مقابل لازاریت در بادی تپه بکار گذاشت در اوایل ماه مه شروع به بردن مارپیچ بطرف باستیان
سفیدشش نامیدند نمودند در یک خروج شهریان از برای حمله پنج نفر مردان از جان گذشته خود را تا انجا در
سردار رسانیدند از جمله مقتولین ازوزکی ذویرت مهندس بود که در دفاع شهر کارانه خدمات بجا آورده
بود سنگر های تین لوسیا بطرف قلعه های عیسی و سن موبا توپ اندازی میکردند در یک حملهٔ دیگر که اهالی
شهر کردند حسین پاشا دو زخم گلوله از چانه برداشت با این حالت زخم های خود را بسته لشکر را بجنگ ترغیب
مینمود تا وقتی که دشمن را عقب دوانید و سردار منتظر بود که چهار صد نفر نقب زن با کشتی ها از اسلامبول برسند
کشتیها خالی آمده خبر آوردند که وندیک ها در بوغاز بحر سفید راه خروج را بر سفاین عثمانی مسدود کرده اند غیرت
محاصرین از شنیدن این خبر سست شد و سردار بقدری که در قوه داشت سعی نمود تا غیرت انها بهیجان آمد ازرها
نقب و بی غیرتی کونت لیونو نوریس که استحکامات خارجه کوراوناسنتا ماریا
را بدون انکه یک تیر تفنگ بیندازد خالی نمود خیلی در این کار ممد سردار شد و محاصرین انجا را با قلعهٔ
عیسی تصرف شدند اتراک مشغول عمل نقب زدن بودند و محصورین از رسیدن سفاین جنگی یاب

باب پنجاهم

و مالتا و فلوزانس حیات تازه پیدا کردند تا انوقت سی نقب آتش زده بودند وندیکها در یورش عمومی
اتراک را دفع کردند لیکن دو برادر نجیب کریتی نام که هر دو کشیش بودند در یک باستیان بودند جنگ
کردند تا کشته شدند سوار های بسیار از عثمانیان در اطراف قلعه های سابیونوا و سن دیمتریو
دکیرواکونا و سن آندریا متفرق شده مشغول خرابی بودند و وندیکها در اقدام گرفتن قلعهٔ
میلوپوتامو از عهده بر نیامده شکست خوردند و اتراک ایشان را از ژیوفیترا نیز دفع کرده عقب
دوانیدند ناحیه های آیاپازیلی و کیزاموکه باطاعت عثمانیان در آمده بودند بتحریک کشیش ها شورش
نموده یاغی شدند کشیش ها را گرفته از حلق بیاویختند و شورشیان ساکت شده آرام گرفتند و چیزیکه
مانع پیشرفت محاصرهٔ قندیه شد اغتشاشاتی بود که در اسلامبول بروز کرد و ما عنقریب بذکر آن
خواهیم پرداخت باین واسطه و بجهت اهمال کهیا ولی کار محاصره در این سال درست پیش نرفت و حسین
پاشای سردار در این خصوص بباب عالی اظهار شکایت نمود سلطان حکم کرد تا قاپودان پاشا را کشتند و
جای او را بفرمان ده بوغاز بحر سفید (دار دانل) وانوق احمد پاشا بدادند
سلطان از نتایج حاصل جنگ سردار های او با ملت وندیک خود را تماشای سرهای حکام و
باغیان مشغول نموده تسلی مییافت شعبان پاشا بجهت انکه مدد کافی بسفاین نرسانیده است بقتل
آوردند ابراهیم پاشای وزیر که چهل است از آناطولی قشون بگیرد گفتند وجهی را که از برای انجام این کار دریافت
کرده بود خود ضبط نموده برعایا ستم وارد آورده است اول در قلعهٔ یدی قله محبوس و بعد از آن مقتول گردید
همه این قتلها بدون تحقیق بعمل می آمدند معلوم نبود که از روی استحقاق است یا از بابت عداوت شخصی مثل
انکه احمد پاشای صدر اعظم عداوت شخصی باکان ولیسکان صالح پاشا صدر اعظم سابق و در کشتن و
انهدام آنها کوتاهی نکرد و بعد از آنکه مرتضی پاشا برادر صالح پاشا را کشت برادر دیگر او ذوالفقار آقا را گرفته
بقتل رسانید دارایش را ضبط نمود و بعد از آن در صدد اتلاف محمد پاشا که حاکم ارزنة الروم بود بر آمد

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

وازبرای این کار او احاکم قارص کرد وحکم نمود تا قشون سخط انجا را که اظهار نافرمانی کرده بودند قتل عام
نماید محمد پاشا که از منظور او مطلع شده بود و میدانست که منظور صدر اعظم ازاین کار هلاک و انعدام شخص اوست
نه قتل عام قشون سخط لهذا از برای دفع الوقت عوض اینکه بقارص برود بطرف آق سرای رفت و بحفظ
و حراست خود پرداخت اولاد عموی بدبخت مرتضی پاشا آن و بستگان قدیم پدرش بدور او جمع شدند
و جماعتی از طوایف لوند را نیز در زیر لوای خود حاضر کرد تا از شر احمد پاشا ایمن بماند اول میخواست مانند عباز
در شهر ارزنة الروم متحصن شود چون دید بیگلربیگیان متابعت ندارند از آن خیال درگذشت و در زمستان
بسیار سخت از ارزنة الروم بیرون رفته بطرف کماخ و ارزنجان برفت در انجا از طرف واردار علی
پاشا حاکم سیواس که در باغیگری با او اتفاق و اتحاد داشت مکتوبات برسید علی پاشا نوشته بود که از
جانب سلطان والده مکتوبات رسیده است که باید درین زودیها با لشکرهای مستعد باسکداری
امده سرهای صدر اعظم و مفتی وجن جی خواجه و قاضی بزرگ و کتاش اقا و حبی کهیا و مصلح الدین آقا و قره چاوش
و سایر مقربین دولت را مطالبه نماید و سه پاشا و وزیر با او هم عهد شده اند که در توقاة جمع شده باسلامبول
بروند و احمد پاشای صدر اعظم را بسزای خود برسانند محمد پاشا کاغذ ها را بخط آقایان طوایف لوند بخواند
همه آنها در این کار اظهار شوق و رغبت نمودند و سورهٔ فاتحه را از برای تقویت و تبریک این کار قرائت
کردند و موافق گفته علی پاشا از راه چوپان کوپریسی (پل چوپان) بسیفون رفتند در انجا اتفاقا بنعش
عموی خود برخورد که سر او را باسلامبول می بردند محمد پاشا قدری بگریست و از ملاحظه حالت عم
خود تکلیف خویش را بدانست و از طوایف سکبانان و لوند جمعیتی جمع نمود و چاشنی گیرباشی خود را
نزد واردار علی پاشا و اولیا محمد سیاح را نزد محمد پاشای کوپریلی که از جانب خاصکی هفتم درگوپری باب
الحکومه بود بفرستاد تا با ایشان گفتگو کرده متحد و متفق بشود

ماموریت اولیا در نزد کوپریلی پاشا فایده نبخشید و مشار الیه از جانب باب عالی مامور شده

باب پنجاهم

بود که اماده دفع واردار علی شود و از وقت محمد پاشا از راه دیرک لی بلی بطرف چورُوم و توقات
رفت در چورُوم قاپوچی باشی با چهل نفر قاپوچی برسیدند و حکم حکومت دیاربکر را از برای محمد پاشا
بیاوردند و امیدوار شد که او را نیز مانند عمش مرتضی پاشا قطعه کرده بدام در آورده و سرش را به اسلامبول
ببرند لیکن محمد پاشا در میان سواران خود ایستاده قاپوچی باشی را با اتباعش نزد خود بخواست
ایشان را که از شدت واهمه لرزه براندام افتاده بود نزد پاشا حاضر کردند حکم کرد قاپوچی ها را از زیر چوب
انداختند و در آخر بنا بخواهش والتماس اعیان شهر ایشان را مرخص نمود و از میان برفهای عمیق مشغول
طی کردن راه خود گردید و اولیا محمد راه را خطا کرده بدست حیدر اوغلی و قاطرچی اوغلی بیفتاد در انگوریه یکنفر قاپوچی
تنها آمده حکم حکومت قارص را بیاورد و باین حکومت نیز مانند حکومت دیاربکر اعتنائی نشد کاغذی از
واردار علی بیاورد و باین حکومت نیز مانند حکومت دیاربکر اعتنائی نشد کاغذی از واردار علی رسیده
در رفتن محمد به توقاة عجله نمود و اطمینان میداد که عنقریب ابشیر پاشا با مدد بسیار خواهد رسید محمد پاشا
جوابی بخط خود از برای علی پاشا نوشت و او را از خطرهای رفتن اسلامبول تحذیر نمود و از نامردی و بی
غیرتی ابشیر پاشا او را باخبر کرد و گفت این بی ناموس در محاصرهٔ ایروان میرآخور بزرگ
مراد چهارم بود و با سیصد نفر از مقابل هفتاد نفر ایرانی فرار نمود و نسل او از رذل ترین طوایف
خیانت کار عبازه می باشد احتراز کردن از او از واجبات است و نیز نوشت که او را با پاشائی
که همراه خود داشت با نگوریه راه ندادند و حالا در ناحیه مرداد اوا اردو زده اند اولیا محمد سیاح با کاغذ
نزد به کرجه زار نزد علی پاشا برفت چون پیش پاشا رسید کمان و کارد خود را بر زمین نهاده
تعظیم نمود علی پاشا او را شناخته احوال پرسی کرد و اظهار مهربانی نمود و بعد از خواندن کاغذ از حالت
محمد پاشا و قوت لشکر او جویا شد روز دیگر صد و کانقد و یک تسبیح مرجان و یک خرقه خز و یک
ساعت جواهرنشان باولیا بداد در همان روز خبر رسید که محمد پاشای کوپریلی با لشکر خود و هفت نفر از

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

کب ها به پل عثمانجق و تنکه صار نساقلو رسیده است و حسین پاشای اماسیه به دیرک لی بلی
رسیده است علی پاشا از شنیدن این خبر صلاح در آن دید که از معبر رودخانهٔ قزل ارماق عبور نماید
و این کار خوش بختانه بانجام رسید زیرا که یک نفر انسان با یک حیوان در گذشتن از معبر مورد
اتلاف نگردیدند علی پاشا از قریه های عراق و دورواق در گذشت و در صول مقدمه لشکرهای
پاشایان ثلثه که کوپرلی محمد از جانب با جالی سردار ایشان بود برخوردند و دو پاشای دیگر یکی
کور حسین پاشای اماسیه و یکی دیگر قره صفر پاشای دیو بریشی بودند در جنوب قنقری هر دو لشکر
بهم برخوردند و باهم در آویختند علی پاشا غالب شد و پاشایان ثلثه مغلوب گرفتار گردیدند ایشان را
بی خفتان و سر برهنه ریسمان بگردن انداخته به ستونهای چادر علی پاشا بستند و سگ بانان و نوکران
در هر آن شمشیرهای خود را حرکت میدادند و ایشان را بگردن زدن تهدید مینمودند در قریهٔ بوز آوغلان
اولیا محمد علی پاشا را تهنیت گفت و او را از بادهٔ فتح و نصرت سرمست و لایعقل یافت و به نصایح محمد پاشا
و عرایض اولیا وقری ننهاده منتظر رسیدن ابشیر پاشا با کوچک چاوش و شهسوار غازی پاشا بود و از
شدت صداقت آنها را پسر خود میخواند و اولیا چون اذن مرخصی از او بخواست یک کیسه پول و یک
اسب عربی نجیب با یک غلام گرجی باو بخشید و شاراليه سه روزه خود را در دره مرداد بمحمد پاشا رسانید
محمد پاشا از صداقت و غفلت علی پاشا ملول گردید و خط شریفی را که مقرب خاص سلطان کاتب علی چلبی
تازه از برای او آورده بود باولیا نشان داد و در آن خط شریف مرقوم شده بود که اگر عقل داری با لشکرها
به برادران خود ابشیر پاشا و شهسوار غازی و سایرین ملحق شده بیاغی طاغی ملعون واردار علی پاشا
می تازی سر او را از برای من فرستاده امولش را ضبط میکنی حکومت مصر را بدون پیشکش بتو واگذار
کردم یکنفر ناپاک که از جانب خودت باینجا نفرستاد اولیا خط شریف را برداشته نزد واردار علی
برفت معلوم بشد خط شریف دیگر بهمان مضامین از برای واردار پاشا آورده سر محمد پاشا را از او خواسته

باب پنجاهم

و پاشای مشاراليه علاوه بر خط شریف سلطان مکتوبات دیگر از سلطان والده و جن جی خواجه و اقایان
لشکر باولیا نمود که همه او را برفتن اسلامبول و رفع بی نظامی های دولت دعوت میکردند لهذا واردار
پاشا مصمم شد که باسلامبول برود و از برای این کار منتظر رسیدن ابشیر پاشا بود و انعامات خوب باولیا
داده او را مرخص نمود وقتی که مشاراليه میخواست برود اخبار منتشر شد که ابشیر پاشا اینک میرسد
واردار علی باولیا گفت در رفتن عجله مکن باش تا ابشیر برسد و از نتیجه ملاقات ما از برای محمد پاشا خبر
برده او را مطلع سازد اولیا خود را ببالای تپه کشید تا ورود ابشیر پاشا را تماشا نماید واردار علی پاشا
نیز سوار شده با لشکرها باستقبال و پذیرائی ابشیر پاشا روانه گردید اولیا میگوید صحرا و بیابان از اسب سوار
مالامال بود و سواران ابشیر به آرامی بطرف اردوی واردار علی میرفتند چون از رودخانه گذشتند بیک
ناگاه صدای الله الله از سواران ابشیر برخواست ابرهای گرد و غبار بر هوا بلند شد سواران ابشیر عسکر واردار علی
که از کید دشمن غافل بودند بتاختند جنگ هولناکی در گرفت که مدت هفت ساعت طول کشید بگیرد
فرومایه یوسف نام واردار پاشا را بضرب چماق از اسب بینداخت و دست او را ببست لشکر
ابشیر غالب شد پاشایان مقید را رها کردند و خفتانهای افتخار بر ایشان بپوشانیدند واردار علی
پاشا را در حضور انها نزد ابشیر پاشا بردند واردار علی پاشا ملامت های سخت با ابشیر پاشا کرده گفت
این رفتار تو در عوض آن است که من در توقات ناموس زن تو را حفظ کرده نگذاشتم دیگران در آن
تصرف نمایند و این پاشایان بی غیرت از برای این کار مامور کشتن من شده بودند اگر منتظر آمدن
تو نمی شدم تا حالا گردن آنها را زده بودم افسوس که بنصایح عاقلانه دفتردارزاده محمد پاشا اعتنا نکردم و
بقول شل تو نامردی اعتماد کردم حالا زود گردن مرا بزن و بخجالت ناموس زنت سر مرا در هر جا که بخواهی
نصب کن کوپرلی پاشا هر چه خواست واردار و ابشیر را آرام نماید ممکن نشد واردار پاشا را بازوهای
لشکرش خفه کردند و سرهای انها را بریده باسلامبول فرستادند اولیا نزد ابشیر پاشا رفته او را تهنیت

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

کفت و عرض کرد اگر فرمایشی با او دارد بفرماید ابشیر پاشا نعشهائی را که در اینجا افتاده بودند باو نشان
داد و گفت دیدن اینها در عوض کاغذ و پیغام از برای تو کافی است زود برو والا نعش ترا نیز در پهلوی
این نعشها میگذارم اولیا جواب داد که من نه یاغی هستم و نه سنجاق بیک و نه شمشیر دارم و نه علم
ابشیر از سخنان او بتبسم درآمده گفت تو در پیش پسر دفتردار چه کار داری چرا پیش قوم خودت
ملک احمد پاشا نیستی اولیا عرض کرد که غرض من از خدمت وزرا این است که بتقویت ایشان سیاحتی
بکنم همراه پسر دفتردار به ارزنة الروم رفتم چون موقع پیدا شد سیاحتی در ایران کردم حالا که شما مأمور شام
شده اید در خدمت شما بشام می آیم تا بکفایت شما بسیاحت عربستان بروم ابشیر گفت من ترا با خودم
نمی برم بهتر آن است که تو پیش ملک احمد باشی اولیا گفت نسبت شما هرسه با من در یک مقام
و یک درجه میباشد زیرا که مادر محمد پاشا آقای من با شما و با مادر ملک احمد قرابت قریبه دارند و مادر ملک
احمد پاشا همشیرهٔ مادر من است و این هر دو زن مانند تو از طایفهٔ عبازه میباشند ابشیر پاشا گفت اینمرد
قرابت مرا با محمد پاشا ثابت میکند که در میان ما صلح و آشتی واقع شود از وقت کاغذهای دوستانه بمحمد
پاشا نوشته باولیا داد و در آن کاغذها اورا برفتن اسلامبول تکلیف نمود و کاغذها را با انعام مختصری
باولیا داده اورا مرخص نمود اولیا نزد محمد پاشا رفته در خدمت او بطرف اسلامبول روانه گردید سردار علی پا
قبل از رسیدن ایشان باسلامبول برده بودند قتل آن بدبخت در مقابل غیظ و غضب سلطان کافی بنظر نیامد
حکم کرد که زن او را در وقت شب بیرون آورده بستون به بندند و شمعها روشن کرده در حضور مردم بی عصمتی
نموده با او مجامعت نمایند اعیان و ارکان دولت با زحمت و کوشش بسیار اجرای آن حکم را موقوف
و متروک داشتند

تسلط و استقلال زنهای حرم و تجمل بیشعورانهٔ سلطان و ظلم و ستم صدراعظم روز بروز در تزاید بود احمد پاشای
صدر را از اولاد یوسف چاوش پسر کنیز کشیش یونانی بود از خدمت رئیس افندی قدرت بیرون آمده نزد

[illegible]

باب پنجاهم

قره مصطفی پاشای صدراعظم تذکره چی باشی شد بعد از قتل صدراعظم مزبور بمنصب سپاهی آقاسی و ینکی
چری آقاسی و دفترداری ترقی کرده آخر بمنصب صدارت نایل گردید مرد عامل قابل چابک کاردانی بود و
حرص منصب و جاه او را اندازه و پایانی نبود از برای اینکه داماد سلطان بشود زن خود را که دختر خانه
دان زاده آقا حامی قدیم او بود با مادرش از اسلامبول بیرون کرد و دوباره ایشان را بشهر رجعت
داد از وقت سلطان زن او را داخل حرم خاص خود کرده دختر کوچک خویش بی بی سلطان را بصدراعظم بداد
در این عروسی بقدری زینت و تجمل بکار برده شد که نظیر آن تا آن روز دیده نشده بود سلطان حکم کرد
که او طاق های عمارت ابراهیم پاشا را که به تلی خانم واگذار کرده بود با پوستین های خز مفروش نمایند
صدراعظم با چالیچی زاده دفتردار هرچه در قوه داشتند سعی کردند و از ظلم و ستم و سیاست و شکنجه در تحصیل
خز کوتاهی نکردند معهذا آنقدر خز که لازم بود نتوانستند بدست بیاورند فقط کوشک عمارت را با خز و سنجاب
فرش کردند سلطان چون آنجا را تماشا کرد از دورنگی پوست بدش آمد و وزیر مالیه را معزول نمود یکی از
زنهای حرم سلطان را دوست داشت که جواهر بر ریش خود کشیده با آن حالت بمیان مردم درآید از برای انجام
هوس فوری حکه های حرم ابراهیم حکم کرد شب دکاکین را به بندند و مشاعل بیفروزند تجار امتعهٔ خود را امیدند
که می ربایند و بهائی نمیدهند ناگاه کیواری از سرای کهنه بیرون آمد حکم کرد تا دکانها را به بندند فوراً همه را بستند
حتی دروازه های اسلامبول نیز بسته شدند باز سوار دیگر رسیده گفت دکانها را بگشایند فوراً همه را
بگشادند بی نظمی و مخالفت در میان خانم های مقرب نیز بروز کرد و صدراعظم بی رحمی خود را در حق برادر
خود ابراهیم پاشا وزیر داخله ظاهر ساخت مشارالیه خوب یار محبوبهٔ سلطان را با زدواج خویش درآورده
بود و با اطمینان حمایت او و غرور برادری صدراعظم همیشه مشغول خوردن شراب و عیش و عشرت بود یک روز
که عقل و شعور او غریق دریای مستی بود استکان شراب را بصورت کنیز بوستانچی که نزد او فرستاده
بودند زده شکست بعد از آن یک کیسه پول (تقریباً ده تومان میشود) به بوستانچی داده اورا از خود راضی نمود

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

صدر اعظم این مطلب را شنید ابراهیم را آورده اعتنا بشان وزارت او نکرد اول حکم کرد دویست چوب
بر کف پاهای او زدند بعد از آن او را با تازیانه تادیب کرد تا وقتی که قاپوچی باشی واسطه شده با هزار زحمت
ابراهیم را نیم مرده از زیر تازیانه بیرون آورد و صدر اعظم او را از وزارت داخله معزول نمود و هرون یهودی
رئیس اصناف میان برادرها اصلاح نمود و پس از عزل موسی پاشا ابراهیم بحکومت بغداد فرستاده شد
بدن لطیف شکرپاره را سلطان والده بدست خود در زیر تازیانه پاره پاره نمود و جمیع اموالش را ضبط کرد و اورا
با رفیقش حمیده در ولایت نوبه شهر ابریم تبعید نمود محرم های شکرپاره سلیمان دده ابراهیم چلبی را گرفته و خزاین
شکرپاره را از ایشان بخواستند دویست و پنجاه کیسه وجه نقد با مقدار زیادی از البسه و اقمشه نفیسه با دویست
کیسه مروارید دوزی شده وصول شد آن دو زن را بی لباس و بی خرجی در کشتی نشاندند و حاکم مصر که
پانصد قروش بآنها خرجی داد حیات تازه پیدا کردند سلیمان دده را بعد از گرفتن اموال شکرپاره سر بریدند
و ابراهیم چلبی را خفه کردند

فضلی پاشا داماد سلطان اغتشاش مملکت روم ایلی و غلبه ونديک ها را در حضور صدر اعظم بعرض سلطان
رسانید و کذب راپورتهای صدر اعظم را ثابت کرد و صدر اعظم در اول انکار نمود و بعد از آن گفت که اخبار موحش
کدورت انگیز را نباید بسمع شریف سلطان رسانید سلطان را از این تملق بسیار خوش آمد و صدر اعظم را بعد از تمجید
و تعریف مرخص نمود و در همان روزها بموجب خط شریف سلطان یک سرکردگی در جزیره کرت بفضلی پاشا
دادند چون قبول ننمود محبوس گردید و از حبس استخلاص حاصل نکرد مگر وقتی که حکومت آزوف را قبول نمود

در اینوقت دول لهستان و روسیه از تاخت و تاز خان تاتارستان که چهل هزار اسیر
برده بود شکایت کردند حکمی بخان تاتارستان مرقوم شد که اسرا را باسلامبول بفرستد تا آزاد نمایند
خان تاتار در جواب گفته بود که ما نوکران سلطان میباشیم و روسها طالب صلح نیستند مگر در ظاهر وقت
از ما صدمه می بینند اظهار عجز و دوستی مینمایند و همین که بکمال خود می مانند بغارت و خرابی سواحل اناطولی پرداخته

بحال کامل

باب پنجاهم

بجنگ رفتن آق کرمان و تصرف ایالت بغدان می افتند دو قلعه در آنجا خالی مانده بود هر چند اظهار داشتم
که مستحفظ در آنها بنشانند اعتنا نکردند و روسها آن دو قلعه را ضبط کرده بعلاوه پنج قلعه و پنج قلعه محکم نیز
ساخته اند اول آتش جنگ را آنها بر سر ما ریختند ما نیز بر ایشان تاخته چهل هزار قزاق اسیر آوردیم اگر خدا
بخواهد پادشاه روسیه را مانند والی بغدان مطیع اوامر و نواهی سلطان مینمائیم مأموری که جواب آورده
بود از ترس صدر اعظم نتوانست مراتب را بعرض سلطان برساند زیرا که هر کس مطالب جنگی بعرض سلطان
میرسانید تنبیه سخت می شد و صدر اعظم سلطان را اطمینان داده بود که سفاین ونديک پا به بنادر خود مراجعت
کرده اند و حال آنکه در بوغاز بحر سفید راه خروج را بر سفاین عثمانی بسته بودند ابشیر پاشا نیز از آسیای صغیر
راپورتهای دروغ امیز میفرستاد و می گفت یاغیها با لشکر باشکه داشتند متفرق شده اند و حال آنکه حیدر
اوغلی در کوهستان سوکدی اعتنائی بلشکر عثمانی نداشت علی چلبی گوزل حصاری را که مجبورا داخل اتباع
حیدر اوغلی کرده بودند خود را بخدمت ابشیر پاشا رسانید و او نامردی کرده مشار الیه را گرفت و باسلامبول
فرستاد و تا سرش را بریدند این سیاست با اینکه ظاهرا خارج از قانون بنظر نمی آمد لیکن رسوائی با اینکه بانفس
گوانوس ابراهیم پاشای وزیر بجا آوردند مایه غیظ و خشم عامه گردید بعد از آن که مشار الیه را در قلعه یدی
قله بکشتند نعش او را بدم اسب بسته از قرار حکم مخصوص سلطان از یدی قله برای کشانیدند و در حوالی
چشمه سیاست معروف به چند انداختند و زیاده بر ده روز در آنجا مانده هوای آن اطراف را
متعفن کرده بود همه این بی رحمیها و فروختن مناصب بطور بی حیائی و عشق و میل سلطان به پوستین های
خز که از برای تحصیل آنها مردم را مأمور و انواع شکنجه و رسوائی مینمودند روز بروز بر کینه عموم خلایق
می افزود وقتی که رعایا را مبتلا بفقر و فاقه میدیدند و صدر را بساختن عمارات و قصور عالیه مشغول
بود غیظ و غضب عامه بهیجان در می آمد و سلطان از همه حکام پوستین های خز بطور مالیات مطالبه
نمود و جمیع آنها را بدین واسطه از خود برنجانید قاضی عسکر محمد چلبی لباس درویشی پوشیده نزد صدر اعظم رفت

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

و بعد از مدت بسیار اصرار کرد که او را خدمت سلطان بفرستد گفت شما سه کار را با من میتوانید بکنید
یا حکم بکنید مرا بکشند و من از این بابت خوشحال میشوم زیرا که شهید از دنیا رحلت مینمایم یا آنکه مرا از اسلامبول
تبعید مینمائید از آن بابت نیز خوشوقت میشوم بعلت آنکه دو ماه است بواسطه زلزله ها مدامی آسایشی در این
شهر نداریم و یا آنکه مرا از قضاوت معزول مینمائید من خود این کار را کرده از همه چیز گذشته ام و بکسوت درویشی
درآمده ام صدراعظم از نتایج خطرناک آن نوع عقاید واهمه کرده غیظ خود را فرو برد از سرهنگ های نقد قپوقولی
یکی قره مراد بود که اصلا از خانواده بزرگ و پانصد نفر ینکچری یک از جان و دل مطیع فرمان او بودند مشارالیه تازه
از کریت رسیده بود محصل مالیات تازه مطالبه خز و عنبر و وجه نقد از او کرد مشارالیه نگاهی غضب آلود
نمود گفت من از جزیره کریت میرسم و در آنجا جز باروت و سرب چیز دیگر یافت نمیشود خز و عنبر را
ندیده ام لیکن اسم آنها را شنیده ام و پول هم از برای مخارج خودم قرض مینمایم چیزی که بشما بتوانم بدهم ندارم
سلطان و صدراعظم دولت بقدری رسوا و بی ناموس کردند که یک نفر بوستانجی با ایران فرستاده دو زنجیر
فیل و پانصد پارچه زری و چند جامه خز از پادشاه ایران خواهش کردند سلطان والده که نصایح شفقانه بجا
آورده سلطان را قسم داد که از ارتکاب آن نوع اعمال احتراز نماید مغضوب شده و بباغهای اسکندر چلبی تبعیدش
کردند چند روز بعد از آن صدراعظم در باغهای دروازه توپ که بزور از صاحبش خریداری نموده بود بنای عروسی
پسر خود باقی بیک را با دختر قره مصطفی صدراعظم سابق که طفل هشت ساله بود گذاشت و سرهنگهای ینکچری
قره مراد و مصلح الدین و کتاش و قره چاوش اسم داشتند با صدراعظم بطور وضوح مخالفت داشتند و
مدعی مالیات خز و عنبر بودند و خیال صدراعظم آن بود که ایشان را در مجلس مهمانی بقتل برساند همینکه سرهنگها
در مجلس نشستند یکنفر از اشخاصی که محرم آن راز بود از قصد صدراعظم ایشان را مطلع ساخت و آنها فوراً از
مجلس بیرون رفته فرار کردند و در همان شب خود را بمسجد مرکزی رسانیدند و سرهنگ های دیگر را با سلطنتها
و قدیمهای ینکچری یک بدور خود جمع نمودند و همه متفقاً در عزل صدراعظم مصمم شدند و در مسجد سلطان محمد از نزد

مفتی فرستاده

باب پنجاهم

مفتی فرستاده او را مطلع ساختند مفتی با ایشان هم خیال شده در همان شب از برای همه علما رقعه ها
فرستاد که در وقت طلوع روز در مسجد سلطان محمد حاضر شوند چون روز شد همه آقایان لشکر و علما در مسجد
فاتح جمع شدند بعد از آنکه همه اجزا حاضر گردیدند قره مراد آقا گفت گویا خبر کردن سپاهیان لزومی نداشته
باشد غالب حاضرین گفتند چون منظور خیرخواهی عامه است باید سپاهیان را نیز خبر کرد همین که همه حاضر
گردیدند یکنفر نزد صدراعظم فرستاده پیغام دادند که در مسجد حاضر شده بحالت بندگان خدا رسیدگی
نماید و چون برنده پیغام مراجعت نمود بچاوش باشی گفتند برو نشان صدارت را از صدراعظم گرفته بیاور
چاوش باشی از این سخن واهمه کرده فرار نمود و دیگر پیدا نشد یکی از خاصکی ها از جانب سلطان بمسجد آمده سبب
اجتماع را از مفتی سؤال نمود مفتی گفت پادشاه باید صدراعظم را بدست ما بدهد والا این جمعیت متفرق نخواهد
شد خاصکی خواست جواب مفتی را بگوید نزدیک بود او را پاره پاره نمایند زخم گرانی بچانه اش وارد آمده
فرار کرد بعد از آن قره چاوش تکلیف کرد که از آنجا نقل مکان نموده بمسجد مرکزی بروند همه قبول کرده رفتند
و مصلح الدین قاضی بزرگ که همه علما و عموم ناس عداوت او را در دل داشتند خواست در آن مجمع حاضر
باشد لیکن مفتی از روی خیرخواهی باو پیغام داد که از حضور این جماعت اجتناب نماید قاضی نصیحت مفتی را
نپذیرفت بالاخره بعضی از علما او را در لت کشیدند و ینکچریکان با تمام کارش پرداختند و سر او را بریده
در چاک عقب شلوارش نهادند و این عمل شنیع در حق مقصرین کفار معمول بود باجمله در مسجد رایها
بران قرار گرفت که صدراعظم را معزول و دیگری را بجای او منصوب نمایند لهذا احمد پاشای پیر را که از رتبه
سپاهی جمیع درجات نوکری را طی کرده در عهد صدارت قره مصطفی بمنصب
دفترداری رسیده بود و بعد از او خانه نشین شده در باغ خود با درویش
مولوی محشور بود و بتوسط او را صوفی محمد پاشا میگفتند از برای صدراعظمی انتخاب
کردند و او را بمسجد دعوت نمودند چون حاضر شد همه برخاسته احترام صدارت را

در سلطنت سلطان ابراهیم اول

در حق او بجا آورند و کفنش معین کردند که بخدمت سلطان رفته اورا ازین مطلب اطلاع بدهد انوقت
طاوقچی (مرغ فروش) مصطفی پاشا که از محارم خاص سلطان بود بمسجد آمد و حکم
سلطان را رسانید که جمعیت متفرق شود و مطالب خود را بنویسند تا خواهش های
انهارا بجا آورده عرایض ایشانرا قبول نمایند و مفتی با صدر اعظم جدید بحضور سلطان
مشرف شوند اهل مجلس بمفارقت آنها راضی نشدند لیکن مصطفی پاشا بهر طور بود صدر
اعظم تازه را همراه خود بخدمت سلطان برد سلطان نشان صدارت را بپاشای مشار الیه
بداد و یک ثوب خرقه خز برسم خلعت باو پوشانید و گفت من احمد پاشا را معزول کردم لیکن
چون داماد من است نمی توانم بدست دشمنانش بدهم از تو توقع دارم که اورا ازین مهلکه
نجات بدهی بعد از انکه صدر اعظم تازه بمسجد مراجعت نمود و خواهش سلطانرا اظهار
داشت همه باتفاق گفتند که این کار نشدنی است و هیچکس راضی باستخلاص احمد پاشا نشد
محمد پاشا نزد سلطان مراجعت نمود و جواب جماعت مسجد را ترسان و لرزان و گریان بعرض
رسانید سلطان متغیر شده گفت ای پیره سگ تو مردم را تحریک کردی که خود صدر اعظم
بشوی پیش بیا نوبت تو هم خواهد رسید انوقت دیوانه وار دست برکشیده سر و مغز صدر اعظم را
کوبیدن گرفت محمد پاشا با هزار زحمت فرار کرده بخانه خود رفت نشان صدارت را با خرقه
خلعتی از برای مفتی فرستاد و خواهش کرد که اورا از تحمل این بار گران معاف بدارند بکتاش آقا و مصلح الدین
پیر که رئیس حقیقی شورشیان بیگچریک بودند بخانه محمد پاشا رفتند و بهر طور بود اورا اطمینان داده بمسجد
آوردند و دروازه های شهر را بقراولان هوشیار سپردند و کاغذی بسلطان والده نوشتند که مواظب حالت
شاهزاده ها باشد تا آسیبی بانها نرسد و بقاپو آقاسی و بوستانچی باشی خبر دادند که رای جماعت بران قرار گرفت که احمد
پاشا را بکشند و سلطان ابراهیم را از تخت زیر انداخته یکی از پسرانش را بجای او بنشانند امیر آخور بزرگ مصطفی از جانب

سلطان علما و آقایان را تهدید کرد که اگر متفرق نشوند سلطان با ده هزار نفر [illegible]
اجتماع دار در مسجد حمله خواهد کرد یک نفر البانی پیر گفت اگر سلطان پادشاه است
عفو را بهانه بنماید و دیوانی ایستاده برپا کنند و عرایض ما را بشنود
باید صدر اعظم را بدست ما بدهد مگر صالح پاشا را او نکشت مگر او در علی
پاشا را نکشت ابراهیم پاشا را در همین چند روز تقصیر رسانید و نعش او را در برابر
درگاه سرای نینداخت تا متعفن و متلاشی گردید انوقت مصلح الدین پیر بسخن در آمده
گفت ظلم و ستم پادشاه دولت و مملکت را خراب کرد غارت و رشوت
عالم را تمام نمود زنها پادشاهی میکنند و خزینه دولت هوا و هوس انها را کافی نیست
رعایای شهر و کفار جهت قلعه در بوغاز متصرف شده اند و راه خروج بوغاز بحر سفید را
بر روی ما بسته اند مگر تو مأمور نشدی و همه این ها را بچشم خود ندیدی پس چرا تغییر
مطلب را بپادشاه نگفتی امیر آخور جواب داد که پادشاه از این کارها خبر دارد و
من از ترس صدر اعظم نتوانستم بعرض برسانم لیکن حالا هر مطلبی که بمن بگویید بدون
کم و زیاد بعرض سلطان میرسانم مصلح الدین از جانب جماعت گفت ما سه
خواهش داریم اولا فروش مناصب و گرفتن رشوت موقوف شود ثانیا
سلطان خانم ها که محبوبه های سلطان میباشند تبعید شوند امیر آخور این
پیغام ببرای رفت و بوستانچی ها مسلح شده توپ ها را بسنگر در آوردند
چون خبر شنید علما خواستند بخانه های خود بروند آقایان به ایشان گفتند اگر امشب از هم جدا بشویم
فردا دیگر نمیتوانیم اینجا حاضر بشویم بهتر این است که امشب را در مسجد بسر بریم و از هم جدا
نشویم تا وقتی قراری در انتظام کارها داده شود علما تکلیف آقایان را قبول کرده و

که جمعه بود نماز جماعت از مسلمانان فوت شد و تب علما را در منزل های ینگی چریکان
تقسیم کرده مهمانداران برای آنها قرار دادند

وقتی که صدر اعظم دید که آقایان از قصد او با خبر شده به مسجد مرکزی
رفته اند با خزینه داری که در دار خود داشت از باغ بخانه رفت بعد از نصف شب یک نفر از
صاحب منصبان فوج هشتاد و هفتم ینگی چریک که با او دوست بود با لباس تبدیل
والده شده تقصیر اجماع آقایان و علما را بیان کرد فوراً صدر اعظم بر خواست نماز
بجا آورد بعد از آن شش هزار دوکات در خزینه حاضر بود برداشت و دو حلقه انگشتر
هر یک ده هزار قروش می ارزید برداشت و بخانه اولیا برادر که از خاصان او بود رفت ولی برادر زاده
روز او را نگاه نداشت از وقت با دو غلام بچه خود (یارتا) عبدی و خلیل از شهر بیرون آمده بخانه اوزون
احمد رفت چون از صاحب خانه اطمینان نداشت از آنجا بخانه حاجی بهرام پناه برد و آن دوست جان
صوفی محمد پاشا را از مخفی گاه او مطلع کرد یساول پاشای مشار الیه چهار نفر را مامور کرد که او را
گرفته بیاورند همین که احمد پاشا را وارد کردند صدر اعظم جدید برپای خواسته او را معانقه
کرد و به او اطمینان داد که با دادن پول ممکن است که کارها اصلاح شود و دو شوشیان
از سر قتل او بگذرند چون محمد پاشا برفت کهیای او نزد احمد پاشا رفته مطالبه پول
نمود الفی سیصد کیسه در خزینه خود و انمود کرد چون کهیا گفت خیلی کم است یک صفر
دیگر افزود که سه هزار کیسه شد و شش هزار دوکات را با آن دو
حلقه انگشتر که داشت تسلیم کرد و اطمینان داد که دیگر چیزی ندارد چون کهیا بیرون
رفت احمد پاشا دراز شد که شاید بتواند یک قدری بخوابد دو نفر غلام
بچه با اسم [illegible] در زیر پای او دراز شده بودند عتیق نگذشته بود که آمده احمد پاشا را

از طرف

از طرف صدر اعظم جدید احضار نمودند احمد پاشا شخص خواست از پله ها پایین برود که نفیر
زیر بازوی او را گرفت چشمش که نگاه کرد قره علی میرغضب را دید که خدمت های
بسیار در ایام صدارت به او رجوع کرده بود گفت ای قحبه زاده چه می کنی قره علی
از بابت تمسخر سینه او را بوسید و به حمال علی شکوه گفت تا زیر بازوی دیگر
پاشا را گرفت او را بدر دروازه شهر کردند و طناب به گردنش انداخته خفه
کردند و نعش او را بر پشت یکی گذاشته بمیدان اسب دوانی آوردند و در آنجا
میدان نهادند صبح روز دیگر آقایان و علما با صوفی محمد پاشای صدر اعظم
از پهلوی نعش احمد پاشا گذشته به مسجد سلطان احمد رفتند نعش قاضی عسکر
را نیز در پهلوی نعش احمد پاشا گذاشته بودند علما و لشکریان خیال قتل حسن چلبی
خواجه را داشتند لیکن مادرزن او و ملا محمد در این باره او را با لباس تبدیل از
مسجد بیرون فرستادند تا فرار نمود آقایان لشکر فراهم آمدن اسباب
غضب [illegible] را به گردن علما انداخته شدند که در اتفاق باعث قتل قاضی بزرگ شده
بودند و مراد آقا لشکریان را بنظم و معقولیت ترغیب کرده قدغن نمود که اقدام
بر قتل خون احدی ننمایند و بانو [illegible] علامت مدرسین از بزرگ نتیجه های احمد پاشا بود
و علما و سایرین با او عداوت داشتند از کشته شدن نسبت به وقت
از مسجد سلطان احمد قاضی سابق مکه پیاضی حسن افندی را که سلطان [illegible]
فرستاده پیغام دادند که لشکرها طالب دیدن او می باشند چون حسن افندی
مایوس برگشت اسعد افندی قاضی سابق مصر را با عشقی زاده فاضل صحیح چلبی نزد سلطان
والده فرستادند و خواهش کردند که با سلطان محمد پسر بزرگ سلطان

ابراهیم تشریف فرمای مسجد شوند زیرا که رأیها بر آن قرار گرفته است که سلطان
ابراهیم را معزول و پسرش سلطان محمد را در جای او به تخت سلطنت بنشانند فتوای
مفتی نیز در این باب صادر شده است سلطان والده جواب داد که تا حالا هیچ پادشاه
در مسجد به تخت ننشسته است اگر شما چنین خیالی دارید باید به سرای سلطانی بیایند زیرک
زاده عبدالرحمن افندی قاضی سابق مدینه گفت به بوستانچی باشی فرستاده شده که اگر
بوستانچیان در مقام ممانعت و مخالفت برآیند به قاضی خواهد بود و همه آنها
به قتل خواهند رسید بوستانچی باشی تبعه خود را به آرامی امر نمود و خود به مسجد رفت و اطمینان
داد که درهای سرای بر روی همه باز است احدی در مقام ممانعت بر نخواهد آمد سلطان
با غلامان و غلام بچه ها را خواست جهت حفظ شخص خود و شخص سلطان در حالت اکراه و تنفر
ساکت می شد مفتی با قاضی عسکران و آقایان مصلح الدین و کتابشی و مراد داخل سرای
شده تا به در آب باران کش رسیدند در آنجا سلطان والده در حالتی که عمامه سیاه
بر سر و نقاب سیاه بر رو افکنده غلام سیاهی او را با دستمال پیش آمد علما و آقایان
تعظیم کرده ساکت ایستادند سلطان والده گفت خوب است که شما این طور
اسباب اغتشاش فراهم بیاورید مگر شما از انعام و احسان این خانواده بهره ها
نیافته اید آن وقت مصلح الدین گریه کنان به عرض رسانید که حق با شما است و ما از خون
و نان و نمک این سلسله پرورش یافته ایم ولکن حقوق ما را داشته است برای اینکه
نگذاریم این سلسله جلیله منقرض شود و دولت آنها از دست برود و خدا نکند
من امر وزرا به پسرم نمی سپارم از این از برای من چه لازم خواهد شد نه محتاج هستم
و نه طالب منصب ای خانم کریم مهربان ظلم ها و دیوانگی های پادشاه مملکت را خراب و

بدرد های

بدرد های پدرمان مبتلا گشته است کافرها چهل قلعه در سرحدات بوسنی گرفته اند و با هشتاد
فروند کشتی این راه بوغاز دریای سفید را بر روی ما بسته اند و سلطان جز شهوت پرستی
و اتلاف مال و فروش مناصب خیالی دیگر ندارند علما و فقهای ما تغییر دادن
پادشاه را واجب دانسته اند فقط این کار انجام نگیرد مگر با آسایش و آنچه که از
برای خلایق خاصی نخواهد شد سلطان والده اگر چه باطناً از سلطان رنجیده بود زیرا که او را از سرای
بیرون کرده به تحریک محبوبه های خود می خواست به جزیره (ر و د) تبعید نماید و با خواهر
خود عایشه و فاطمه و خان زاده و برادر زاده خود قیا سلطان بدرفتاری
کرده ایشان را به خدمت کاری خاصکی ها مجبور می نمود ولیکن باز محبت
مادری او را وا می داشت بر اینکه تا ممکن است عزل او را موقوف بدارد
لهذا تکلیف کرد که ابراهیم در سلطنت برقرار بماند و علما به اتفاق وزرا کار
دولت را منظم بدارند و گفتگو طول کشید و قاضی معزول اناطولی خنفی زاده
گفت ای خانم محترم ما به اطمینان خیرخواهی و مهربانی شما در حق مسلمانان آمده ایم
شما تنها مادر سلطان نیستید بلکه مادر همه مسلمانان می باشید هر چه زودتر در
صدد علاج حالت حالیه رعیت و مملکت برآیید زیادتر شایسته دعا و ثنا خواهید
بود اعدا غالب شده اند خرید و فروش مناصب از اندازه گذشته است و سلطان
جز بازی و دفع شهوت در خیال دیگر نیست ناله نای و صدای دف و طنبور
صدای صوت مؤذن را از صوفیه نگذارد به گوش مسلمانان برسد هر کس نصیحت
بکند جانش در معرض خطر است چنانکه شما خود مبتلا شده اید باز از مالها چه چند و
بی کس ها نزاع می کنند کنیزک های محبوبه در مملکت سلطنت می نمایند

والده گفت این کارها را ظالمان و بدخواهان که اشخاص خوب خیرخواه بجای
ایشان گذاشته میشوند تا رفع معایب بشود خنفی زاده گفت اشخاص کار آزموده رشید
صدیق هرکه بوده مانند قره مصطفی و فاتح کانیه یوسف پاشا همه را سلطان به
قتل رسانید دیگر کسی باقی نمانده است والده گفت لا ممکن است که یک طفل
هفت ساله را بر روی تخت بنشانند گفتند البته یک طفل هفت ساله که عقل و شعور
بجا باشد با پیش کار زیرک وزیر عاقل با تدبیر بهتر از مرد دیوانه بی شعور است
که پیوسته در پی خرابی دولت و رعیت باشد و خرج شوه و رشوه ها و قتل نفوس
دیگر از او ملاحظه نشود بعد از آن قره چلبی زاده بسخن در آمد و به قدری حرف های بد و
و سخن های زشت گفت که خوشش گفت که خوشش هم در تاریخ که نوشته
خجالت کشیده است انعبارات را مندرج نماید انوقت سلطان والده برخاسته
گفت میروم که عمامه بر سر پسره خود محمد گذاشته بنشانم قسم علما و آقایان دعا و ثنا
گفتند و فورا در برابر باب سعادت تختی گذاشتند و شاهزاده جوان هفت ساله را
بر تخت نشانده تهنیت گفتند و در انوقت سه ساعت بغروب مانده بود
بعد از آن سلطان والده توسط چی باشی را با محرمات سلطان جوان مامور نمود علما
با وزرا و ارکان و اعیان نزد سلطان ابراهیم رفتند او را از مغروریت منع
سازند گفتگو های زیاد در آن مجلس شد و عبدالعزیز افندی از گفتن سخنان زشت
شرم نکرد در آخر سلطان ابراهیم را به محبسی که قفس گنجشک ها می گفتند بقدر دو نفر از
کنیزک های محبوبه که داشت نزد او گذاشتند درهای زندان را مهر کرده روزنه
جهة رساندن ماکول و مشروب گذاشتند و پنجره آهنی را با سرب
مهر کرده

مهر کرده برگشتند
ده روز بعد از آن سپاهیان بشورش برخواسته این عمر را رسیدند
سلطان ابراهیم را با پادشاهی خود خواسته شده صوفی محمد پاشا صدر اعظم و مفتی با آقای
لشکر صلاح در آن دیدند که زود سلطان ابراهیم را از میان بردارند و
مفتی در این باب فتوا داده به اتفاق به محبس سلطان رفتند و درها را شکسته
داخل شدند صدر اعظم به قره علی میرغضب حکم کرد تا بکار خود مشغول شود قره علی قدری
التماس کرد که او را از آن کار معاف بدارند ممکن نشد صدر اعظم چند چوب بر سر
او نهیب حکما بکار وا داشت سلطان ابراهیم در آن وقت قبا و شلوار کتان در بر
داشت قرآنی بدست گرفته ناله و زاری مینمود آخری در میان بی رحم ها که طناب
به گردنش انداخته خفه کردند و نعش او را از پنجره عمارت داخله بیرون خواجه و لالا
سرای حسین افندی او را تغسیل و تکفین نمود بعد از آن بالا رسوم به تربه در پهلوی سلطان
مصطفی دفن کردند نوکرهای اطاق های بزرگ و کوچک بشورش رفته و غیره بخشیده و ملازم شدند
لکن واقعه در ۱۸ اغستوس ۱۶۴۸ سنه عیسوی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری
اتفاق افتاد

باب پنجاه و یکم

شمشیر بستن سلطان محمد پاره پاره کردن صدر اعظم سابق صدر اعظم شدن
درویش پاشا والده پیر و والده جوان قتل جنجی خواجه نظم و
ترتیب اطاقهای یارها و ترتیب جدیدها شورش سپاهیان نافرمانی
یارها فتوای قتل خط شریف اطاعت سپاهیان بزور ینگیچریگان
قتل قره حیدر زاده اعمال صدر اعظم باب حصار درآمدن در فوسنه
عزل و قتل صدر اعظم درویش محمد پاشا سفرای آسیائی و اروپائی تجدید معاهده
یاراکوکزی و مصالحه با دولت اطریش یاغی شدن کرجی نبی در اسکوتاری
نافرمانی سربازان در کریت دوباره شروع کردن محاصره قندیه و ترک کردن
محاصره عزل صدر اعظم تغیر دادن رئیس افندی قتل منجم باشی سرای
وقایع اتفاقیه در جزیره کریت و در سفاین و در بوغاز سفید و در بوسنی
تدابیر باطله در اداره مالیه وقوع غشاشی در وان و اسباب
و شراب مباحثه صدر اعظم با آقایان اسراف سفره و طعام
فساد رسوم و عادات قتل باطرباشی بوسنیان شکست خوردن
سفاین مخالفت متشرعین و عرفا عزل بهائی افندی و نصب عزیز افندی بجای او
قتل والده

قتل والده پیر اجماع در سرای و در مسجد مرکزی عزل مفتی و آقایان تبعید و
قتل آقایان

هشت روز بعد از وقوع وقایع مذکوره سلطان محمد بمسجد ایوب رفته با تشریفات
معموله شمشیر بکمر بست سر آخور بزرگ عثمان آغا سلطان طفل را در دست
داشت در این روز صدر اعظم عوض لباس فاخر صدارت بکسوت درویش
مولوی حاضر شده بود مردم را فریفته حالت فقر و ارشاد که خود نموده بود و وحشت
و اضطراب خلق را از تماشای اجساد خونبار که بنعش های احمد پاشای
صدر اعظم و قاضی عسکر بجا آورده بودند ساکن و آرام نماید همین که نعش های مزبوره را
از چنار میدان اسب دوانی زیر آوردند یک نفر ینگی چری گوشت های احمد پاشا را
که خیلی فربه و سمین بود می برید و ورقه می کرد و پارچه در ده آسپر قیمه معین کرده می فروخت
و می گفت از برای وجع مفاصل فایده دارد فوراً عوام الناس بر سر نعش های صدر
اعظم و قاضی عسکر ریخته پاره پاره نمودند و بابین واسطه مورخین عثمانی احمد پاشای
صدر اعظم را در تواریخ خود هزار پاره لقب داده اند موافق رسم معموله
بعد از عزل و قتل سلطان ابراهیم کنیزها و سلطان خانم های
محبوسه را به سرای کهنه فرستادند لیکن ماه پیکر زن سلطان احمد و جده
سلطان محمد رابع در سرای سلطانی توقف نموده عنان حکمرانی و سلطنت را بوکالت
پسر زاده خود در دست گرفت و ترخان سلطان والده جوان اصلا روی ترک نمود نیز در سرای

متوهم گردید و در ظاهر اسم و شأن سلطان والده را گذاشته در هیچ کاری مداخله
نداشت در عهد سلطان ابراهیم تقرب سلطان خانمهای محبوبه از اقتدار ماهش در ماه
پیکر کاهیده بود با این حالت مشار الیها در بعضی از رسوم و قواعد تغییرات
وارد آورد سابقاً بحکم قانون شاهزاده خانمهائیکه از برای پاشایان معین
می‌شدند اگرچه دو ساله یا سه ساله بودند بخانه‌های ایشان روانه میکردند ماه
پیکر قرار داد تا مکلف نشوند بخانه شوهرهای خود بروند و این مطلب از برای خزانه
زیانهای کلی داشت زیراکه آن خانمها مبالغ زیاد به اسم پای کفش و پای نقاب
و کمربند و جهاز دریافت می‌نمودند و نیز ماه پیکر مواجب بیوه زنهای خود را از سیصد هزار
قروش مقرر نمود (هزار قروش تقریباً یک تومان است) عبد العزیز قره چلبی افندی
مورخ که در عزل سلطان ابراهیم سخنان زشت نالایق گفته بود در جلوس سلطان
محمد قاضی بزرگ روم ایلی شد عقیده او براین است که سلطان والده که به آن
سخنان نمود با او عداوت کرد والا منصب مفتی به او داده میشد

چون جهة دادن انعام جلوس جدید وجهی در خزینه موجود نبود مجبوراً در صدد
فراهم آوردن آن برآمدند لهذا صدر اعظم دویست کیسه از جن چی خواجه مطالبه
نمود مشار الیه در ادای تحاشی نمود بالاخره چند کیسه پولهای بد کیسه تقریباً ده تومان
فرستاده گفت دیگر ندارم چاوش باشی مأمور شد که او را گرفته وجه را دریافت
دارد جن چی خواجه چون چاوش باشی را از در دید که با کسان خود بخانه او می‌آید
فرار کرده وارد دیواری که زیاده برده ذرع ارتفاع داشت فرو جست بدون اینکه
صدمه به او وارد بیاید و بخانه یک نفر چاوش رفته در زیر پوستی پنهان شد
چاوش

چاوش باشی او را پیدا کرده برکت و بضرب مشت و لگد تا نزد صدر اعظم برد بحکم
مشار الیه او را با کهیای او بزندان انداختند قره علی میرغضب با اسباب و آلات
شکنجه بزندان رفت تا دفاین او را معلوم نماید و مشار الیه برای از چشیدن
صدمات شکنجه با ناله و زاری و التماس هرچه اندوخته بود بزور داد و از ده
خمره یا کوزه از اشرفیهای تازه سکه داشت و هشتاد هزار قروش از سکه‌های قدیم که
نقره پاک بود جمع کرده بود به هم سه هزار کیسه وجه نقد (هر کیسه پانصد قروش
و ده تومان است) و معادل دویست کیسه ظروف و اوانی طلا و نقره بدست
آمد که ضبط نمودند اثاث البیت او را متعرض نشدند و پانصد هزار قروش
که از اوقاف مسجد سلیمانیه برده بود از اموالش موضوع نموده به متولی
مسجد بدادند و مبلغ هزار دوکا چیزی که پدرش بخانه او فرستاده بود به
او پس دادند و جن چی را پس از یک ماه حبس در کشتی نشانده بسنجاق
ابریم که در ولایت نوبه واقع است فرستادند و چاوشی چنین از دنبال مأمور
شد او را به قتل رسانید بر سه هزار کیسه که از دفاین جن چی خواجه حاصل
شده بود هشتاد کیسه دیگر از خزینه عامه و سه هزار کیسه از خزینه خاصه افزوده
انعام جلوس را به لشکریان پرداختند و مبلغ مزبور از قرار کیسه پانصد
قروش دو میلیان و چهل هزار قروش یا آنکه دویست و چهل و چهار میلیان
آسپر یا آنکه یک میلیان و نهصد و پنجاه و هشت هزار و چهارصد دوکای
ترکی می‌شود به ینگچریها هزار ینگچری یک هر نفری سه هزار آسپر انعام و هفت آسپر
اضافه مواجب داده شد و به سپاهیان نفری هزار آسپر انعام و پنج آسپر اضافه

مواجب دادند و به پنج و چهار نفر صاحب منصبان اطاق بزرگ و اطاق
کوچک که خلیفه محمد مورخ از آن جمله بود نفری دو هزار آسپر انعام کردند و یک ماه
برابر آن انعام مشاهره که سلطان سلیم ثانی برقرار کرده بود بدادند

تا این زمان رسم چنان بود که در هر جلوس تازه جمعی از ایچ اوغلان های
هر سه سرای را بیرون آورده در میان سپاهیان و جای دیگر تقسیم میکردند چون
در این بار اقدامی در این کار نشد ایچ اوغلان های سرای غلطه بجوش و خروش
در آمدند لیکن قبل از آنکه این واقعه را بیان نماییم لازم است که مختصری
در ترتیب ایچ اوغلان های مذکور بداریم تا جزئی معرفتی در این کار حاصل شود خدمه
خاصه سلاطین عثمانی در سه سرای ترتیب میشوند یکی سرای ادرنه است و یکی سرای
غلطه است و یکی دیگر سرای اسلامبول است که بانی آن ابراهیم پاشا صدر اعظم
سلطان سلیمان میباشد از میان اطفال جوان عیسویان که جهت ینیچری
گرفته میشدند جمعی را که مخصوصاً از اهالی بوسنی و البانی بودند جهت خدمات خاصه
سلطانی انتخاب مینمودند و آنها را در سرای های مذکوره که بمنزله مدرسه بودند تربیت
میکردند و از آن مدرسه ها میان سپاهیان و خدمه دو اطاق آخرین از جمله
شش اطاق مخصوص خدام خاصه سلطانی تقسیم مینمودند و آن دو اطاق
آخرین یکی را اطاق بزرگ و دیگری را اطاق کوچک مینامیدند کسی که از این دو اطاق
تکمیل شده بیرون میرفتند داخل صاحب منصبان چهار اطاق دیگر که بسته به
شخص سلطان بودند میشدند و در هر یک از آن سه سرای یا سه مدرسه همیشه
سیصد نفر شاگرد بودند که بعضی از آنها از برای خدمات لشکر و بعضی دیگر جهت
خدمات

خدمات شخص سلطانی تربیت میشدند در اطاق بزرگ همیشه دویست نفر
و در اطاق کوچک صد نفر ایچ اوغلان یا پاژ بودند و اینها در حقیقه طلبه و طالب
داخل شدن در جزو صاحب منصبان چهار اطاق بالا بودند که مواظب خدمات
شخص پادشاه میباشند آخرین اطاق از این شش اطاق را اطاق سفرلی ها
میگفتند و رئیس آنها را کهیا مینامیدند و کار آنها مواظبت ثیاب سلطان
بود و خواننده ها و رقاصان و دلاکان و حمامی های سرای در آنجا تربیت میشدند
باش قولوقچی همیشه دو پارچه های لطیف عمامه سلطان در میان طشت
نقره میشست و در مدت انجام این کار سفرلی ها متفقاً مشغول خواندن میشدند
عمله اطاق سیم مواظب ساختن و حفظ کردن حلویات و مربیات و شربت
آلات و غیره بودند و شمع های مومی جهت اطاق ها و عبادت خانه های سرای
در این اطاق ساخته میشدند و تاقه های شمع ساخته بفقرای مجبه وح
میدادند تا دعا بوجود سلطان نمایند و نیز ساختن معاجین جهت حفظ صحت
و زیاد کردن شهوت بعهده آنها بود مواظبت و نگهبانی عمله مطبخ نیز رجع به
اطاق سیم بود و مباشرین مطبخ در دوازده صنف منقسم بودند طاوقچی
(خرزه یا فروشنده مرغ) مومچی (شماع) آشچی (طباخ)
رچلچی (مربا ساز) اتمکچی (نانوا) سودچی (شیر فروش
یا شیرخر) بوزچی (که خرزه یا فروشنده یخ باشد) و غیره و غیره
موافق قانون سلطان سلیمان عمله طباخی نباید کمتر از هزار و سیصد و پنجاه نفر باشند و
و عدد ایچ اغلان های این اطاق ها یعنی از سیم گرفته تا آخر در عهد سلیمان از چند نفر

تجاوز نمیکرد در عهد ابراهیم و محمد چهارم خیلی بالا رفت اطاق خزانه که در عهد سلیمان
زیاده بر هشتاد نفر نداشت در عهد ابراهیم به صد نفر رسید صاحب منصبان عمده بود از
خزینه دار و نایب او خزینه کهیای کی کوکم باشی (ابدار باشی) بود که هر وقت سلطان
از سرای بیرون میرفت تنگ نقره را آب گرم که همراه سلطان حاضر داشت
و دیگر اناختار اغاسی او غلانلر (کلید دار) و دیگر کاتب و نویسنده ها خزانه بود
و یکی دیگر خزینه چی بود که کیف چرمی مملو از مسکوکات و نقره جهت مصارف اتفاقیه
سلطان در دست او بود و دیگر جواهردار که الماس ها و پرها که بسنجاقها ی
جواهر نصب بود ند ترکی او بود و یکی دیگر قاپانیچاچی بود که پوستین ها ی
پوست روباه سیاه و خز سپرده او بودند که با عود عنبر معطر کرده به
آهنگ آواز ایچ او غلانها سلطان می پوشانید و دیگر ترکی داران
ظروف چینی و بلبل داران و طوطی داران و تفنگ داران بودند روسای
اطاقهای چهارم و سیم با صاحب منصبهای مزکوره فوق که از اطاق دویم بودند
داخل در چهل نفر خدام اطاق اعلی می شدند و از انجا بمناصب عالیه و حکومت
های بزرگ میرسیدند هفده نفر از ان چهل نفر دارای درجهٔ اعلی بودند که به
اسم منصبی که داشتند خوانده می شدند مانند سلیح دار و چوخا
دار رکابدار و دولبند آغاکه عمامه دار باشد و کلید دار و
پیشکیر آغا که سفره دار اعلی باشد و بلنیش کیسه آغا که سفره
دار دویم باشد و ابریق دار و موذن باشی و کاتب اسرار سلطان
سرکاتب و باش چوخادار که رئیس خدمهٔ اطاق سلطانست و قهوه چی باشی و کلار
باشی

باشی و بربر باشی (خاصه تراش) هفت نفر آخرین این هفده نفر و پنج نفر اعلی از آن سی و نفر
را مابین چی میگویند اغلب سلطان به اطاقهای خارج از برای ملاقاتهای
رسمانه میرود خدمات او به عهده مابین چی ها میباشد شاگردهای اطاق اعلی بلاواسطه
بسته به شخص سلطان میباشند و مواظبت اطاق خرقه شریف (خرقهٔ شریف اوداسی)
که متصل به اطاق خواب سلطان است بعهدهٔ انها بود و در ان اطاق ردای حضرت
پیغمبر سلام الله علیه و علم و شمشیر و کمان انحضرت با شمشیرهای خلفای اربعه و جمع دیگر از صحابه
گذاشته شده اند ایچ او غلانهای اطاق اعلی روی رفته و پنج اسیر رومیه داشتند و ایچ او غلان
های اطاق خزینه ده اسیر و چهار اطاق دیگر هر یک هشت اسیر داشتند سلطان مراد دویم انها را
اضافه کرد اشخاص اطاق اعلی را سی اسیر و اطاق خزینه را دوازده و چهار اطاق دیگر را در ده اسیر
قرار داد و در هر یک از ان شش اطاق دوازده نفر قدیمی بودند که مبالغ زیاده بر اسم تیمی گرفتند و کلاه
خفتان و پوستینی به انها میرسید صاحب منصبی که به ایچ او غلانهای آن اطاق ها ریاست داشت
و باشی خواجه های سفید نیز بود او را قاپو آقاسی گفتند سرای آقای نیز در تحت فرمان او بود لباس
ایچ او غلانهای سرای ادرنه و غلطه و ابراهیم پاشا و اطاقهای بزرگ و کوچک از
ماهوت بود ایچ او غلانهای چهار اطاق دیگر لباس حریری پوشیدند انهایکه صاحب
درجهٔ اعلی بودند خفتان نیز داشتند و سایرین نداشتند و ایچ او غلانها مانند سایر اهالی
تمام سرهای را تراشیدند و از دو طرف سر دو دسته زلف بلند از بالای گوشها انها آویخته
بود و به این علامت از سایرین امتیاز داشتند

آثار شورش ایچ او غلانها یا پاژها از سرای غلطه بروز کرد بلا فاصله یک روز
بعد از جلوس سلطان مراد بعضی از شاگردهای سرای غلطه با شرکت و اصرار تمام از صدر اعظم ولایتی

لشکر و بعضی خواص بیرون آمدن را منع نمودند همینکه این خبر بگوش شاگردان اطاقهای بزرگ
و کوچک رسید بعضی از آنها نیز به هیجان آمده خواستند که با همقطاران خارجه خود شرکت و
اتفاق نمایند لهذا مطلب خود را نوشته از برای قاپو آقا فرستادند شاراليه اعتنائی
نکرد جواب نداد عریضه دیگر از برای صدر اعظم نوشته بودند بدست سرای آقاسی فرستادند او نیز
قاپو آقا برده گفت علاج این بی‌نظمی باید بشود قاپو آقا با هشتاد نفر [illegible] با تباچی که خواص
های سفید بودند و پنجاه نفر از دربانان سرای و جدیدهای بیکچکان به اطاق بزرگ رفت
و به ایچ اوغلانها بد گفت و به چوب زدن بر کفهای پا تهدید نمود ایشان از بدگوئی
قاپو آقا متغیر شده کارد برکشیدند و به قاپو آقا حمله کردند شاراليه خود را بکنار
انداخته فرار کرد بعد از رفتن او در را بستند و مشورت کردن نشستند قاپو آقا دوباره
مراجعت نمود و به پشت در رفته خواست آنها را به رنجید و ملامت رام نماید ممکن نشد و ناگزیر
مراجعت نمود بعد از رفتن او بمسجد اطاقها رفتند و مشورت کردند که عریضه از برای آقایان لشکر بنویسند
صبح روز دیگر کیهای باتباچیان (تبرداران) با صاحبمنصبان دیگر از برای مطالبه محرکین
شورش آمدند فایده حاصل نشد آنوقت چند نفر قاپوچی کاغذی از جانب صدر اعظم آورده
ایشان را بسکوت و آرامی تکلیف کرده وعده میداد که در روز عید آنها را بیرون کرده
بقاعده معموله ترقی بدهد و آنها مستعد آرام شدن بودند که یکی از آنها صدا برآورد و گفت
ملتفت کار خود باشید که قاپو آقا با بوستانچی‌ها می‌آید فوراً همه برخواسته با تفنگ
و شمشیر و کمان و تیر و چوب و چماق و سنگ و فلاخن بحیاط دوانیدند یک آقا که پیش آمد
و خود را بریاست ایشان معرفی نمود او را بضرب سنگ دوانیدند بالاخره قاپو آقا ایشان را با هیجان
ملایم آرام کرده رئیس اطاق سیم را با هشتاد نفر از ایچ اوغلانها از سرای بیرون فرستادند

وبسیاری

و بسیاری وعده دادند که در ایام عید ایشان را نیز ترقی بدهند سلطان و والده
و صدر اعظم و آقایان لشکر بیرون فرستادن همه ایچ اوغلانها را از احتیاط
دور ندانسته لهذا چهار روز بعد از عید رمضان دویست نفر از شاگردهای اطاقها را
میان سپاهیان فرستادند و با مرتضی پاشای سلیحدار که حاکم دمشق شده
مامور مملکت شام نمودند اولیا محمد سیاح اندکی قبل از رفتن
جن‌چی خواجه که با او در قدیم هم مکتب بود با آقای خود دفتردارزاده محمد پاشا به
اسلامبول آمده بود در این وقت خود را به مرتضی پاشا بست تا در خدمت
اسباب سیاحت شام و عربستان را جهة خود فراهم آورد
دفتردارزاده محمد پاشا جلوس سلطان محمد را در نیکومدی شنیده بعجله به اسلامبول
آمده بود چون نصوح محمد پاشای صدر اعظم برفت شاراليه با تغیر و تندی
به او گفت صدر اعظم سابق تورا بحکومت قارص فرستاده بود چرا نرفتی محمد پاشا
عرض کرد که او مرا از برای کشته شدن به آنجا می‌فرستاد لهذا نرفتم صدر اعظم
بطور تندی به او گفت زود برو والا من تورا میکشم محمد پاشا از شدت تغیر
نتوانست خود داری نماید دست به قبضه کارد برده گفت ای پیر ملعون خداوند ترا
سیاست کند صدر اعظم بدون اینکه تغیر حالت حاصل نماید قدری ساکت
شد آنوقت گفت اگر در قلب تو صدق و صفائی باشد من یک کاری
از برای تو میکنم پادشاه سنجاق ملاطیه را در عوض بهای چوبه تو واگذار
کرده است محمد پاشا گفت خداوند به تو جزای خیر بدهد اگر مالیات سرانه و عوارض
وغیره را هم به من واگذار کنی ممنون میشوم صدر اعظم قبول کرد

محمد پاشا دست او را بوسیده مرخص شد

در اینوقت مرض نافرمانی میان سپاهیان که از صنوف مهم‌باشی
صدر اعظم ناراضی بود سرایت کرد و خواهش‌های قدیم خود را انشاد و لدیه که
که اضافه مواجب از برای پسرهای آنها بود و غلامیه که عوارض پسرها بود با
امتیازات دیگر مطالبه نمودند صدر اعظم که خود از سپاهیان قدیمی بود
بلاحظه هم قطاری نیکی‌های چند در حق سپاهیان بجا آورده وعده داده
بود که در سال نو عهدهای دیگر به ایشان رجوع نماید لیکن آنها به این وعده‌ها
خوش نشدند در ایام رمضان در اسکوتاری بنای شورش و بدرفتاری را گذاشتند و جهت عمده فرمانی
آنها از بدی وضع و ترتیب افواج آنها و قلت عدد صاحب‌منصب‌ها بود سهولت کار ینگیچریان آقاسی
بجهت آن بود که علاوه بر پنج نفر نایب سرتیپ‌ها که قول کهیا و سکبان‌باشی و ساغارجی‌باشی و صامسونجی
باشی و تورناجی‌باشی لقب داشتند در هر قوچی دیگر از صاحب‌منصب‌ها بودند سر ینگ که شورباجی
می‌گفتند و سایر صاحب‌منصب‌ها که القاب آنها از اینقرار است شورباجی آشچی باشی
سقاباشی وکیل خرج اوداباشی (سلطان) بیرق‌دار باش اسکی (قدیمی)
باش قره قولوچی سابق بر این سپاهیان نیز صاحب‌منصب زیاد داشتند لیکن در اینوقت ده هزار نفر از
با یک نفر صاحب‌منصب داشتند و صدر اعظم رابطه و وقوف و دانش و فراهم کردن
طرز و طریقه وعده داده بود با همه راه برده مایه تحریک فتنه و فساد که در عمق گریان
سلسله علما خاطرنشان او کردند در عهد پادشاه صغیر وزیر در منزله ولی و صاحب
اختیار کل می‌باشد اعتقاد صدر اعظم نیز همین شده به آمدن مجلس دیوان اعتنا نمی‌کرد در قبه
رفته درویش خانقاه خود را صاحب تاج و کلاه دانست و یکجا فراش کرد از آنکه وعده کرده بود
گرفتن

گرفتن و منصب فروختن را موقوف بدارد بی‌نظمی‌های سابق بحالت خود باقی بود
و به هر کس در اثنای جلوس سلطان حکومتی بدون اخذ رشوت داده بود در اینوقت
مطالبه پیشکش آنها را می‌نمود شورش ایچ اوغلان‌ها از این بی‌نظمی‌ها افزود شاگردهای
سرای غلطه که از زمین شهرکشی بود زیرا که خرج آنک و آذوقه آنها را بقدر کفاف نمی‌دادند و نیز از
آنها کسی را ترقی نداده داخل سپاهیان نکرده بودند از سرای غلطه درآمده به اسلامبول رفتند و در مقابل
سرای ابراهیم پاشا باشا که در آن انعقاد انجمن می‌شد ینگیچری آقاسی با قراولان شهر آمده
ایشان را بمدرسه رجب به اداره خود دور کردند و شاگردهای اطاق بزرگ و کوچک
از شنیدن این خبر بهیجان آمده از سرای بیرون رفتند و به هم‌قطاران خود ملحق شدند
و همه به اتفاق در ایلچی خان منزل کردند و ایلچی خان کاروان سرایی بود که سابق بر این
سفرای علیوی را در آنجا نگاه میداشتند در اینوقت هزار نفر سپاهی که پیش از این اخراج
شده بودند و صدر اعظم آنها را برقرار کرده بود امور جزیره کریت متهم بود به تحریک یکی از هم‌قطاران
خود که سقلو محمود نام داشت به اسلامبول مراجعت کردند ایچ اوغلانها نیز به ایشان شورش
محمود مزبور ریاست شورشیان را بعهده گرفت کار را بنظر سخت و خطرناک می‌آمد
همه علما را بحاضر شدن در دیوان دعوت نمودند و به ینگیچریان خبر دادند که مسلح شده
در سربازخانه حاضر باشند در آن روز دستخط شریف صادر شد و صدر اعظم را نیز به
سلطان‌ها والده پیر احضار نمود روز دیگر صدر اعظم حرکت کرده در مجلس دیوان حاضر شد وقت
او را با مفتی برای دعوت نمودند هر دو عذر آورده حاضر نشدند قاضی عسکر معزول بود سامو
افندی نزد شورشیان فرستاده شد ایشان گفتند سلطان در دیوان حاضر شده بیان
ایشان و مفتی حکم نماید چند نفر از اعیان سپاهی نزد آقا مصلح‌الدین بیمار رفتند و از او تصدیق

خواستند که ایشان در قتل سلطان ابراهیم اقدام و شراکت نداشته‌اند و نیز اظهار داشتند
که آنها را با ینیچریکان خیال خلاف و نزاع در میان نیست مصلح الدین افندی گفت خدا میداند که
ما نیز در قتل سلطان دخالت نداشته‌ایم مسئولیت این کار بعهدهٔ مفتی و صدر اعظم میباشد
فردای آن روز پاشاها و سپاهیان در میدان اسب در آنجا جمع شدند علما و اعیان دولت نیز
صدر اعظم حاضر کردیدند شورشیان چون از شورای صدر اعظم اطلاع یافتند قتل همه اشخاصی را
که در کشتن سلطان ابراهیم دخالت داشتند مطالبه نمودند مفتی و صدر اعظم چون جان خود را
در خطر دیدند به بازخواست ینیچریکان پرداختند تا بر ذر آنها در صدد دفع سپاهیان برآیند
فتوای قتل آنها را مفتی چند نفر از علما نیز امضا داشتند لیکن بعضی دیگر از علما فتوای مفتی را
تصدیق ننمودند پاشاها و سپاهیان از شنیدن این خبر در کار خود سست شدند و سر تمکین پیش آوردند
به ایچ اوغلان پاشاها تکلیف شد همه داخل صفوف سپاهیان شوند یا در دو سرای دیگر
و در جزو خدمتکاران اطاقهای بزرگ و کوچک برقرار باشند از جمله شاکردان سرای غلطه
که در جزو [illegible] بود با ایلچی بار قرار یافته عبدالرحمن معروف به عبدی پاشا که بعدها یکی از
مقربان خاص سلطان و نشانجی و وزیر شد و به تحریک و تشویق سلطان تاریخ عهد خود را
نوشت و ما از تاریخ او در این اوراق اخذ اخبار کرده‌ایم و در وقایع [illegible] شش سال دیگر از
به او محتاج خواهیم شد و اخبار او صحیح‌تر از سایرین خواهد بود زیرا که او در همه کارها و عملهای
دربار و خلوت [illegible] صادق حاضر و ناظر بوده است

آتش شورش سپاهیان که سر تمکین پیش آورده به آسودگی مراجعت نموده اجمال
کل داشت که دیگر مشتعل نشود لیکن مفتی و صدر اعظم عوض آنکه عجالتاً به همین قرار راضی شده
اکتفا نمایند از فردای آن روز منفصلان و متوقعین علوفه‌خوار را از سپاهیان مطالبه کردند
و بعض

و بعضی از علما را که حامیان سپاهیان می‌پنداشتند چاوشان فرستادند
که کرفته اخراج نمایند علما از این حکم مطلع شده از خانه‌های خود بیرون رفته بودند علاوه بر اینها
کیهیای صدر اعظم که از برای حفظ نظم در شهر گردش میکرد در میدان اسب در آنجا به سه نفر [illegible] برخورد
و حکم کرد هر سه را سر بریدند و نعشهای آنها را در میدان بازار انداختند پاهای آنها را با نیزه
های خود سوراخ کردند این عمل بیرحمانه آتش شورش را دوباره روشن کرد و سپاهیان تا
خیال کردند میخواهند آنها را متفرق بدست آورده بکشند چیزی که زیاد اسباب غیظ آنها شد
این بود که نعشهای کشته‌ها را پیشان معبر انداخته بودند که مردم تماشا نمایند و حال آنکه حکم دین
بر این بود که نعشهای ینیچریکان و سپاهیان مقصر را بعد از اجرای سیاست به یامی انداختند
و یک تیر توپ به [illegible] ساحلی بوغاز خبر میداد که سیاست بعمل آمد صدر اعظم از این
شایع عمل شورش شده حکم کرد نعشها را که انداخته شده بود و نعشها را برداشتند لیکن وقتی که مرتکب این
عمل شدند و کار از کار گذشته بود صدر اعظم حکم کرد دروازه‌های اسلامبول را ببندند لیکن سپاهیان
بزور از دروازه‌ها داخل شدند و به میدان اسب در آنجا رفته علم شورش را برپا کردند و شب را در آنجا
در پی آنها [illegible] شدند چون [illegible] در بیرونهای شهر از حدود [illegible] نقلین و حریق قرین اضطراب
و شورش بود عقیدهٔ رؤسای سپاهیان بر این بود که ینیچریکان در این کار آرام و بیطرف
خواهند بود و از برای جذب قلوب عامه خواستند چند نفر از علما را نزد خود بیاورند و جمعی از آنها
اصطبل سلطانی را از روی [illegible] قرار داده داخل صفوف خود کردند و ابوسعید
مفتی قدیم را و حنفی‌زاده را به آمدن میدان اسب در آنجا دعوت کردند ایشان سخنان
خوب در جواب گفته وعده دادند که فردا در میدان حاضر شوند لیکن طفره
زده نیامدند در این وقت صدر اعظم و مفتی پس مرکز [illegible] ینیچریکان رفتند و شب را

در انجا انبر کهنه میشد بصاحب منصبی که قرامی او بود ده هزار آسپر داد و وعده کرد نفری
پانصد آسپر بفوج او بدهد و سپاهیان چون صبح شد یکی از قومی های خود قره عبد الله را
به درب حرم فرستادند تا شکایات شب را تجدید نماید خط شریفی صادر شده بتوسط قره عبد الله
از برای سپاهیان فرستاده شد مضمون خط شریف این بود (من نمی خواهم که نوکرهای
من شمشیر برروی یکدیگر بکشند هر کس بنظر انها عاقل و قابل میاید از برای صدر اعظمی انتخاب نمایند)
سپاهیان خط شریف را با چند نفر سپاهی بمسجد مرکزی فرستادند صدر اعظم جون
دید سلطان را در تحویه والده او را اخراج کرده اند گفت حکم از پادشاه است لیکن اگر بنظر اقایان
صحیح میاید من نشانه صدارت را واگذار می کنم آقایان بغضب درآمده گفتند ما میخواهیم
صدر اعظم و مفتی هر دو اخراج شوند سپاهیان باید متفرق شوند والا ما همه را بالمره حبس
قوائی که صدر اعظم داده است بقتل برسانیم انوقت یکی از سرهنگ فوج نجم دوه
جیان (سار بابان) را انتخاب کرده از برای بردن پیغام مزبور که سپاهیان
فرستادند سرهنگ بدبخت هنوز بمیدان اسب دوانی نرسیده جمعی از سپاهیان
بر سر او ریختند و به قتلش رسانیدند و از قراری که معلوم می شود صدر اعظم بعضی از کسان
خود را به لباس سپاهیان درآورده از برای این کار آماده کرده بود زیرا که میدانست تا قتلی
واقع نشود ینگیچریگان اقدام بدفع سپاهیان نخواهند کرد بمجرد خبر قتل سرهنگ ینگیچریگان بیرق
نفره قصاص برکشیده بطرف میدان اسب دوانی روانه گردیدند

صدر اعظم و علما نیز از دنبال ایشان براه افتادند مفتی و جوان پاشا منتظر لطیف پاشا بود خود بر
دروازه درکه بیست نفر از غلام بچه ها مسلح همراه ایشان بیرون رفتند بعد از کاردانی پیچان رسیدند ینگیچریگان
دو قسمت شده در دو طرف بر سر سپاهیان جای خود را محکم کرده بعد از بریزه واعظ های مسجد فاتح

ولی

ولی افندی و کنعان پاشا از علما جدا شده پیش رفتند که سپاهیان را یک بار
دیگر به اطاعت تکلیف نمایند همین که به جلوخان مسجد سلطان احمد رسیدند از میان
جمعی که در آنجا ایستاده بودند صدای شور و غوغا بلند شد ولی افندی شنید که یکی گفت بکشید
بکشید فوراً فرار کرد لیکن پسر اسلام پاشا حاکم سابق کفه را با یک نفر دیگر پاره پاره کردند
انوقت ینگیچریگان از طرف ایاصوفیا پیش رفتند و سپاهیان از میدان اسب دوانی
بیرون آمده حمله سخت کردند و ینگیچریگان را با ینگیچری آقاسی و قمی کهیا عقب زدند مصلح الدین آقا
رایة غیرتی از سر برکشیده پیش افتاد و ینگیچریگان دلیرانه حمله کردند و سپاهیان را بمیدان اسب
دوانی راندند صفحه میدان از نعش کشته ها پر از پشته ها نمودند سپاهیان شکست خورده با کوان خورد سال در
کنار یکدیگر افتاده بخاک و خون غلطیده بعد از زد و خورد شورشیان حسین کهیا و قره آقا به بهانه نماز
فرار کردند مقتول گردیده جمعی از سپاهیان را هوکلی دروازه شهر که بود خود را به ایشان رسانیدند
در قایق ها نشستند و بطرف اسکوتاری رفتند یکی از قایق ها بواسطه زیادی جمعیت
در آب فرو رفت و در جلوخان و اطراف مسجد دست از کشتن سپاهیان برنداشتند
بعد پنج نفر را در پهلوی محراب و نزدیک منبر کشتند قریب سیصد نفر در آنجا بقتل رسیده که از
پنجاه نفر مهتر های اصطبل سلطانی و طاقلو احمد و اوروج بگ و نبالچی محمد افندی روسای ایشان از آن
جمله بودند جمعی دیگر از سپاهیان بدبخت که در میان مسجد بودند بالای مناره رفته فریاد الامان بر
کشیدند ینگیچریگان دست از کشتن کوتاه کردند اقوام مقتولین حاضر شده نعش ایشان بعد از شش
نعش های مقتولین را نمودند قریب دویست نعش بی صاحب ماند و آنها را بدون غسل و نماز
بدریا انداختند و این مطلب اسباب مباحثه سخت در میان علما گردید و صدر اعظم و مفتی چون
جان خود را از خطر دور دیدند ینگیچریگان را به سکون و آرام ترغیب کردند و مهربانی تا

خود سپاهیان تکلیف می‌نمودند لیکن صدر اعظم بواسطهٔ حمایت آقایان دوباره مسند
صدارت نشست و سر و بند ایشان گردید و مجبور شد بر اینکه از ایشان اظهار امتنان نماید سپاهیان
که شوریده بودند بسیاری از دفتر خارج شد و مواجب ایشان ضبط گردید سایکه بهم مانند اقتدارات
انها از قبیل ولدیه و علامیه و غیره مقطوع شد و یک نفر کهیای دیگر از برای ایشان معین
کردند قره کهیا و پاندور چلبی را که فرار کرده بودند به قتل رسانیدند لیکن انها را از دفتر
سپاهیان خارج کرده در جزو متفرقه و چاوشان برقرار کردند و بقلو محمد در بورسا
گرفته شده به قتل رسید عثمان پاشا زاده در عوض این خدمت بحکومت قرامانی گردید
و صدر اعظم بجهة اطفاء نایرهٔ شورش در حضور سلطان بخرقهٔ التفات مخلع شد
اوقاتی را که پایتخت از شورش لشکریان قرین تشویش و اضطراب بود حیدراوغلی
و قاطرچی اوغلی باغبان معروف در آسیای صغیر ولایت واقعه در میان ایلغون و آق
شهر را خراب کردند حیدراوغلی بحاکم آسیای صغیر احمد پاشا ابلاغ جنگ کرده گفت من
حکومت این ولایت را بسی هزار قروش از باب عالی خریده‌ام پاشا مشار الیه در قره حصار
با ایشان جنگ کرد باغبان مغلوب شدند لیکن احمد پاشا بطریق احتیاط در دره صندوقی
سقشادو قره چلبی اوغلی غافل بر او تاخته اسیرش نمود بعد از آن او را لخت کرده بر الاغ سوار کرد
و گفت مرا بر بی استعدادی تو رحم آمده ترا نکشتم از پی کار خود برو بعد از این با لشکری
بالمغیرتی با مردان مرد میدان نبرد در میا بعد از قتل احمد پاشا قاطرچی اوغلی رسید
و حیدراوغلی را از اینکه احمد پاشا را بسیار ملامت نمود و فوراً سوار شده از دنبال احمد
پاشا تاخت و به او رسیده بضرب شمشیر و خنجر پاره پاره کرده و لوندهای او را
در میان دسته‌های لشکر خود تقسیم نمود بعد از رسیدن این خبر به اسلامبول محمد پاشا پسر
عمر پاشا

عمر پاشا از برای حکومت آسیای صغیر معین شده و به همه ولایت واقعه در آن حوالی
اعلانات فرستاده شد که هر کس حیدراوغلی را بگیرد یا زنده بدست آورد دیگر سنجاق
باو داده خواهد شد دسته‌های سواران آن رئیس دزدان علی الاتصال در تمکه
اناطولی مشغول لخت کردن و غارت نمودن اموال کاروانیان بودند و حیدر
اوغلی چند شهر آسیای صغیر را جریمه کرده قلعهٔ بزرگ قره حصار را به جریمه یا غارت
تهدید نمود و بالاخره آنجا را نیز تاراج کرد آنوقت به محمد پاشا سنجاق بک حامد
حکم شد که با همه لشکرهای خود اقدام به انعدام یاغی نماید مشار الیه عبارزه
حسن را به نیابت خود از پیش بطرف اسپارت فرستاد که حیدراوغلی بعد از
غارت قره حصار به آنجا رفته بود و اهالی شهر کهنه غافل کردن مشار الیه
چند نفر نزد او فرستادند و به هزار قروش جریمه که خودش معین کرده بود قبول نمودند
که بدهند حیدراوغلی با کمال اطمینان منتظر آوردن وجه جریمه نشست در آنوقت
عبارزه حسن غفلتا بر سر او تاخت و در جنگ مغلوب به زخم کاری به او زده اسیرش نمود
و به اسلامبول بردند اولیای سیاح بدان اسم شهیر خود عبارزه حسن رفت حیدراوغلی
را در آنجا بدید و به او دلداری داده گفت اگر برفتن جزیره کریت راضی شوی ترا
می‌کشند حیدراوغلی جواب داد که از رفتن به جزیره مضایقه ندارد لیکن قبرس را
او گویا خوب نشوند و عمر او را به آخر رسانند و جراحی که مشغول معالجه بود به
صدر اعظم اطمینان داد که جراحات مشار الیه علاج پذیر نیستند وقتی که
حیدراوغلی را نزد صدر اعظم بردند با کلاه درویشی مولوی نشسته بود ملامت بسیار
از بابت غارتها و راهزنی‌هایی که کرده بود به او نمود حیدراوغلی عرض کرد

ای آقای بزرگوار من بچه گرگ را جز گرگ شدن چاره نیست کسی هر چه خریده است
ما را میفروشد و هر چه از پدر دیده است ما را می آموزد پدر من قره حیدر دزد دوره
زن بود من نیز پیشه او را پیش گرفتم صدر اعظم زرا و پرسید خزائن خود را کجا پنهان
کرده حیدر اوغلی گفت این مسئله تعلق بروز قیامت دارد این همه خون ها ریختم و
شهرها آتش زدم و مالها غارت کردم حالا تو میخواهی که حساب سرقت های
خود را بگویم تو بترس از شب خیلی گذشته است و من دیروز بدنیا آمده ام و امروز
باید بمیرم زود باش و بگو تا مرا خلاص نمایند صدر اعظم گفت با کمال [illegible] فورا
حکم کرد تا او را بقتل رسانند حیدر اوغلی را بر بالای یک اسب بار کرده انداخته بدروازه
پارماق لق بردند در آنجا طنابی بگردنش انداخته اسب را پیش کشیدند و او از دروازه آویخته
بماند عباره حسن را به عثمان قجار متمتع ساخته منصب ترجمان آقائی را که خودش خواهش کرده
بود دو ساله به او دادند آقایان ینگچریک و این منصب را از برای او که یکی از حمایت
سپاهیان بود زیاد دانستند صدر اعظم گفت اینمرد خدمت کرده است و من از
او حمایت خواهم کرد اگر نمی پسندند نشان صدارت را گرفته بهر که میخواهند بدهند

صدر اعظم با آنکه از والده و آقایان لشکر واهمه داشت باز تقاضای
شان خود را از دست نداده در کمال اقتدار حرکت میکرد قاپودان پاشا احمد در وقت
طوفان شدیدی وارد اسلامبول شده یکی از کالرها در برابر دولمه باغچه غرق گردید اگرچه
عمله کشتی را نجات دادند لیکن غرق شدن کشتی در پای تخت و در پیش چشم سلطان و
والده حادثه بزرگی بود قاپودان پاشا در تحت حمایت زن خود سلطان عایشه
محفوظ بماند لیکن صدر اعظم تا چند روز جرأت نکرد که در مجلس دیوان حاضر شود
چون مشهور

خبر مشهور چنان شده بود که نشان صدارت را به فضلی پاشا خواهند بدهند لهذا
صدر اعظم حکومت تمسوار را به او داد تا از باب عالی تبعیدش نماید و عمارت [illegible]
خواجه سلطان خانم زن فضلی پاشا داده شد و صوفی مهر ناظر مقرر شهر اسلامبول را
بحبس انداخت و تایک (?) سلیمان آشپز زاده را گرفت مرخص نکرد در ازا ابراهیم کهیای برادر
صدر اعظم مقتول احمد پاشا صد کیسه مطالبه نمود (هر کیسه ده تومان است) چون زیاد
برآشفت (?) ده کیسه وجه حاضر نشد از برای نود کیسه دیگر او را بحبس انداخت صاری
احمد کهیای قدیم احمد پاشای مقتول بجای ملک احمد پاشا مأمور دیار بکر شد و از آنجا
بحکومت مصر رفت سپاهی مهر به حکم صدر اعظم بدریا انداخته شد و کهیا حسین را
نیز میخواست بقتل رساند قره مراد ینگچریک آقاسی به اصرار و التماس او را
نجات داد چنین چند روز بعد از آن به آقازاده کهیای صدر اعظم باکارد خود زخمی زد نوکرهای
او را خفه کرده بدریا انداختند ینگچریک آقاسی بواسطه با صدر اعظم عداوت کرده در
اقتدار او میکوشید صدر اعظم بجهه موافقت با مفتی منصب
قضاوت بزرگ را در حق نقیب الاشراف قبول نکرد و حکم او را که رئیس [illegible]
صدقه نوشته بود پاره نمود بعد از آنکه ینگچریک آقاسی او را مجبور کرد با منصب
مزبور را بداد و بغیر از این باز در فقرات دیگر احکام صدارت را رد میکرد
و او را مجبور به تغییر دادن مینمود ینگچریکان هر فسادی که میخواستند در شهر
میکردند و از مانع شدن اجرای حکم عدالت و کشیدن و بی عصمت
کردن زنها و فتنه های دیگر کوتاهی نمیکردند و ینگچریک آقاسی در مقام ممانعت بر
نمی آمد و صدر اعظم نیز از طرف خودش دوستان ینگچریک آقاسی را می آزرد حسن چه

خلیل پاشا سنجاق قطاب را نیز بقتل رسانید و خواست به حمایت مفتی و علما
به آقایان و سلطان والده اعتنا ننماید ینگیچری آقاسی هوای صدر اعظمی در سر
داشت و قره چاوش می خواست ینگیچری آقاسی شود لهذا با سلطان والده سازش کرده
در پی خرابی صدر اعظم افتادند و مصلح الدین پیر را نیز در این کار رفیق خود قرار دادند و منتظر وقت
و موقع مناسب شدند در این وقت ویجیه حسین سردار جزیره کریت خبر داد که بواسطه
قلت عده لشکر و نداشتن ملزومات جنگ محاصره شهر قندیه را متروک داشت قرار بر آن
دادند که قاپودان پاشا صد فروند کشتی بطرف کریت روانه شود صدر اعظم گفت
من زیاده بر هشتاد فروند حاضر نمی کنم و قاپودان پاشا کمتر از صد فروند قبول نمیکرد
بالاخره قاپودان پاشا با هشتاد و یک فروند کشتی بدریا درآمد در قانی پولی سفاین
ونیک نزدیک بساحل اقامت داشتند در وقتی پاشا یک دسته توپ
بطرف ایشان بسته مجبور کرد که لنگر برکشیدند و قاپودان پاشا ایشان را تعاقب نمود و
و بعد از آن سفاینی که از فوسه آمده بودند ملحق گردیده بجزیره شیوس رفت بعد از آن
آماده شد که به دشمنان که در فوسه جمع شده بودند حمله نماید و اعتماد و اتکال او به کشتیهای
حامل ینگیچریان بود لیکن این طایفه که از جنگ دریا بی ربط بودند همین که دیدند
دعوا درگرفت بترتیب خودشان ساغرجی باشی و سلطانها شوریدند و طنابهای لنگرها را
بریده بدریای بزرگ درآمدند یک کشتی دشمن آتش گرفت و آتش او به کشتی قاپودان
پاشا سرایت کرد چند کشتی دیگر نیز سوختند قاپودان پاشا که از مدد ینگیچریان
و از کشتیهای بزرگ محروم ماند بعد از اتلاف نفوس بسیار و سفاین چند بجزیره رودس رفت
در آنجا بیست فروند سفاین بربرستان و هیجده فروند کشتیهای مصر به او ملحق شدند از
آنجا

از آنجا به قندیه رفت صدمات مذکوره اسباب خرابی صدر اعظم را در اسلامبول فراهم آورد
ینگیچری آقاسی بتوسط سلحدار آقا بعرض سلطان و والده رسانید که سبب مبتلا شدن به
این بدبختیها از آن است که صدر اعظم صد فروند کشتی مقرری را بقاپودان پاشا نداد و صد
کیسه از وجهی که جهت شان رالیه معین شده بود نگاه داشت صدر اعظم که از این گفتگوها اطلاعی
نداشت آقایان و علما را به مجلس شورائی که در حضور سلطان و والده منعقد شده بود دعوت
کرد سلطان محمد بالای تخت نشسته بود و سلطان والده در پهلوی او قرار داشت سلطان
هفت ساله آغاز سخن کرد و مقدماتی که سلطان والده به او آموخته بود بیان
کرد و از بابت اتلاف سفاین صدر اعظم را مورد ملامت و سرزنش فرموده و مرخص
برائت ذمه خود را ثابت نماید سلطان متغیر شد گفت تو قابل صدر اعظمی
نیستی نشان صدارت را رد نما صدر اعظم مبهوت مانده سر را بزیر انداخت
و بعد از چند دقیقه سکوت نشان صدارت را درآورده بدست سلطان
داد و سلطان بطرف اشخاصی که حضور داشتند نظر انداخت و قره مراد
ینگیچری آقاسی را پس خوانده نشان صدارت را به او داد و گفت
من ترا صدر اعظم کردم تا به پسنم توجه خواهی کرد قره مراد نشان را گرفته در جای
صدر اعظم بایستاد آنوقت سلطان والده بسخن درآمده گفت در عوض این همه
خزاین که به مصرف رسید به چند چه نتیجه مقرری حاصل شد این خرابیها برای خواهشند
خدا را شکر که من هفت پادشاه دیدم و در عهد آنها خودم پادشاهی کردم اگر من بمیرم
دنیا از مرگ من خراب خواهد شد و نه آباد خواهد گردید گاهی قصد قتل مرا میکردند و
وگاهی با پادشاه بطور بی اعتنائی و بی احترامی رفتار میکردند آیا شایسته است و دیگه

سلطان فرمایش میکند او را تسخر کنه بگویند ای طفلک عزیز این حرفها را کی بتو
آموخته است بالجمله این کلام راجع بقاضی بزرگ قره چلبی زاده عبد العزیز افندی بود
که از زن غیور بجهت اظهار عداوت خود در حق گوینده در انوقت تکرار نمود و قره مراد
با غرور صدارت از حضور بیرون آمده صوفی محمد را جهة ضبط پنجاه هزار قروش شماتت
بسیار نمود بعد از ان او را بجمس بوستانجی باشی داد و کیهیای او آقا زاده محمد را در بابا
سرای سپرده خانه صوفی محمد را مهر کنند و دولت او را که بواسطه ضبط اموال وزرا
و اعیان بمبلغ بیست میلیان آسپر رسیده بود بحیطه تصرف در آورند و خود
بعد از شش روز حبس به ما نقارا تبعید کنند کیهیای او آقا زاده و دفتردارش شامی
مراد را بعد از انکه همه اموال و خزاین صوفی محمد را بروز داده بودند داده بودند خفه
کنند و بدریا انداختند تلخیص محمد پاشای قاپوچی به مانقارا رفت و فرنک
احمد از دنبال حکم قتل صوفی محمد را به او برسانید مشار الیه را فورا به قتل رسانیدند
صوفی محمد مردی بی رحم حریص طماع بود و به غصب اموال مردم میل غریبی داشت
در عهد صدارت قره مصطفی دفتردار شده بود از ترس صدر اعظم نمیتوانست
منظورات خود را به عمل بیاورد و بعد از صدر اعظم صفات ذمیمه که داشت بدر
کوت درویشی پنهان نمیتوانست بمحض صدر اعظم شد هرچه در باطن داشت بروز
داد و در حق هر کس بهانه بدست آورد در هلاک و جانش القا نمود اگر کسی بدعی شخص
شد و در دیوان بعرض او میرسانید بدون تحقیق و رسیدگی اموال مدعی علیه را
ضبط میکرد و عوض او را کتک میزد و بجهت انکه کسی نتواند تو سط نماید فورا انها را زیر
چوب تقرری نگه داشت در سال دویم سلطنت سلطان محمود رابع سفرا پادشاهان شرقی
و غربی

و غربی از برای ادای تهنیت جلوس و تجدید معاهده و مصالحه بباب عالی آمدند از انجمله سید عبد السلطان
از جانب نصیر خان اوزبک که پادشاه ضعیف النفس متلون المزاج و بخارا بود در ایام
قلیچخان نشسته بود وارد گردید و بعد از انکه با تشریفات بشرف حضور سلطان مشرف
شده ادای هدایا نمود استدعای مدد و معاونت کرد زیرا که عبد العزیز خان پسر
نصیر خان مملکت را از دست پدر گرفته در سمرقند پادشاهی میکرد و نصیر خان از جهانشاه
امپراطور هندوستان مدد خواسته قرار گذاشته که بعضی از ولایات توران را به او
واگذار نماید میر محال پسر جهانشاه با بیست و سی هزار لشکر بمدد نصیر خان آمد و خان
مشار الیه از خواستن لشکر هندوستان پشیمان شده بپادشاه ایران ایلچی گردید
لیکن عبد العزیز بعد از نه روز ستیز و آویز لشکر هندوستان را عقب دوانید
و به پدر خود مکتوبی نوشته خطرهای آمدن لشکر ایران را به ترکستان وانمود کرد و
و نصیر خان از امداد ایرانیان نیز پشیمان شده بسلطان عثمانیان التجا آورد
و در همان اوان مهر خان از جانب پادشاه ایران برسم سفارت وارد اسلامبول
گردید و با تشریفات بزرگ بحضور سلطان پذیرائی شده دو زنجیر فیل که از جانب
پادشاه خود آورده بود اهدا نمود باب عالی جلوس سلطان جدید را به دول روسیه
و لهستان اعلان کرده سفرای روسیه را که سه سال بود در اسلامبول توقیف داده
بودند مرخص نمود این دو دولت با انکه اظهار دوستی و مودت با دولت عثمانی میکردند
کسی را از برای ادای تهنیت بباب عالی نفرستادند و دولت و ندیک
هم با عثمانی مشغول جنگ و جدال بود سفیری فوق العاده به اسلامبول فرستاد
تا تهنیت جلوس بگوید و طلب صلح و آشتی نماید لیکن تکالیف طرفین مطبوع طبع واقع

نشده مصالحه وقوع نیافت و یک نفر صاحب‌منصب که از برای خواهش واگذار کردن قلعهٔ
بوزنیک رفته بود چون با توپس مراجعت نمود صدراعظم متغیر شده حکم کرد تا ایلچی ونیک
را در قلعهٔ بوغاز در برج سیاه حبس نمودند و مترجم اول او را از حلق بیاویختند
سفارت ترانسیلوانی مرکب بود از سفیر پسر راکوکزی که او نیز راکوکزی نام داشت
و وکلای ملل ثلثه ساکسون و مجار و افلاق که در انجا متوطن شده بودند به باب عالی
آمده پانزده هزار دوکا از بابت مالیات ترانسیلوانی و بیست هزار دوکا از بابت
خراج کاشئو آورده تحویل نمودند عهدنامه به ایشان داده شد که پادشاهی
راکوکزی جوان را در جای پدرش امضا میداشت و وعده میداد که طوایف
تاتار و ملل افلاق و بغدان از پاشایان سرحدات از تاخت و تاز آنجا ممنوع
بدارد و نیز در عهدنامه قید شده بود که قریه‌ها و دهاتیکه تا زمان یاغی شدن باطوری
مالیات خود را به باب عالی میدادند باز به همان قاعده رفتار نمایند و ترانسیلوانی هم وقت
درصدد ادعای اراضی پاراکان و هلماس برنیاید مصالحهٔ دولت اطریش
که برقرار بود منقضی شدن وعدهٔ آن در میرسید در این دو سال آخر بواسطهٔ تاخت
و تاز سرحدداران در ولایات متعلقه به امپراطور نزدیک بود برهم بخورد و اولیای
دولت اطریش چندین بار در این خصوص اظهار شکایت کردند در این وقت
شنیده شد که سابقا از طرف دولت اطریش در اسلامبول سفیر مقیم بود باز به همان
ماموریت به اسلامبول مراجعت نمود و نیز مامور بود که مصالحه را از برای مدت بیست
سال تجدید نماید مشروط بر اینکه پیش‌کش از صد هزار اکو (اکو نقره سه هزار دینار
و طلا شش هزار دینار تقریبا میباشد) از برای پیش‌کش این کار قبول نکند و در مصالحه‌نامه

قید

قید شود که بعد از این در تجدید مصالحه هدیه یا پیش‌کش داده نخواهد شد قره مراد صدراعظم
در خصوص جنگ و صلح با دولت اطریش مردد بود لیکن قره‌چلبی‌زاده عبدالعزیز
افندی او را از تردید بیرون آورد و گفت الان جنگ ملت ونیک با جنگهای
داخله کار را به دولت سخت کرده است جنگ دولت اطریش در این وقت البته
از مصلحت و خیرخواهی دور خواهد بود لهذا مصالحه از برای مدت بیست و دو سال تجدید
شد و از طرفین سفرا جهة مبادلهٔ امضای مصالحه تعیین شدند ([illegible] سنه ۱۶۳۱ امپراطوری
سنه ۱۰۹ هجری) حسن داماد ذوالفقار مترجم پیر مامور رفتن به وین و بعدان مصالحه‌نامه
که به رشید نیز با او برفت و دوباره به اسلامبول از برای اقامت مراجعت نمود
پاناپوتی مترجم معروف دولت اطریش هرچه سعی کرد که در کاغذ سلطان امپراطور را
به صیغهٔ جمع خطاب کرده شما بنویسند قبول نشد گفته شد سلطان خود را به صیغهٔ مفرد
و لفظ من در نامه‌ها می‌نویسد چگونه می‌توان امپراطور را طور دیگر خطاب نمود و نیز ممکن نشد که
لقب پادشاهی مجارستان را در نامه از برای امپراطور بنویسانند لیکن رشید
در خصوص انعقاد مودت و دوستی با دولت اسپانیول با وجود ممانعت سفیر فرانسه
خوب از عهده برآمد چاوش احمد که از یهودیهای پرتغال بود و در اول او را دکتر الوا
مینامیدند مامور به مادرید پایتخت اسپانیا شد تا خبر جلوس سلطان محمد
رابع را برساند و لیکن در دربار اسپانیول بطور خوش و احترام با او ملاقات
کردند و وعده دادند که سفیر مخصوص به باب عالی روانه بدارند
در این وقت اهالی پایتخت بواسطهٔ حرکت کرجی گرفتار کمال
وحشت و اضطراب گردیدند مشارالیه که حکومت [illegible] را از احمد پاشای هزارپاره به

مبلغ سی هزار قروش خرداری که بود بعد از وقوع انقلابات در دربار عثمانی مبلغ مزبور را
دوباره از او مطالبه کردند و او بهمین واسطه یاغی گردید در این اوقات قاطرچی
اوغلی را نیز بخود ملحق کرده بعزم قصاص خون سپاهیان از ینیچریکان بطرف
اسلامبول حرکت کرد و در اسلامبول صدر اعظم ینیچریکان و سپاهیان را جمع که آغا
کرجی نبی را که از کشتن سپاهیان و ایچ اوغلان ها و فتوای مفتی مواخذه کرده بود خواند
حاضرین همه سکوت اختیار کردند لیکن قره چاوش سپاهیان را مخاطب ساخته
اسناد رابطه با یاغیان و خبر داشتن از آمدن سپاهیان فراری بطور خفیه به ایشان
بداد سپاهیان توسط ذو الفقار آقا و روزنامه‌چی برائت ذمت خود را ظاهر
ساخته به قرآن قسم خوردند که از آن تهمت بری میباشند آنوقت ینیچری
آقاسی پرسید میدارید با یاغی جنگ نمایید یا نه سپاهیان همه به یکبار جواب
گفتند که ما از برای این کار حاضر میباشیم قره چاوش گفت پس شما بطرف سکوتری
روانه شوید تا ما نیز از دنبال شما بیاییم سپاهیان گفتند با ینیچریکان
باتفاق میرویم تا اگر ایشان رو بدهند ما را بدنام و متهم نمایند بعد از آن از ینیچریکان
پرسیدند شما بجنگ یاغی میروید یا نه ایشان گفتند هر جا که آقایان ما بروند ما نیز
با ایشان میرویم آنوقت یک خط شریف از سلطان ابراز کرده خواندند سپاهیان
و ینیچریکان را به اتفاق و اتحاد دعوت و تکلیف مینمود و یک فتوا از مفتی آوردند
که کرجی نبی و هواخواهان او را یاغی دین و دولت نوشته بود و با مهر و امضای علما رسانیده
پسران قره چلبی و محمد امضا ننموده و گفتند هواخواهان کرجی نبی را باید اول به اطاعت
دعوت نمود اگر قبول نکردند آنوقت فتوای یاغیگری ایشان را امضا داشت
لیکن

لیکن اغلب علما امضا داشته مهر نمودند بعد از آن ینیچریکان و سپاهیان در جنگ
کرجی نبی متحد و متفق گردیدند طاوقچی پاشا با جمعی از سواره و پیاده مامور سکوتری شد که
لشکرکش جنگ یاغیان در تحت فرمان قاطرچی اوغلی به آنجا رسید بعد رشت پاشا به
لشکر کشی با ینیچریکان بطور دوستی و برادری ملاقات که بنای آتش صحبت و
و قهوه خوردن را گذاشتند و ابدا در خیال دعوا و نزاع و دشمنی نبودند طاوقچی مامور شده
به اسلامبول مراجعت نمود و حیدر آقازاده بجای او سردار شده برفت و صدر اعظم
نیز با شش هزار ینیچری و چهار هزار سپاهی روانه اسکوتاری شد و تپه بلغور
را مستحکم کرده در آنجا اردو زد عجم اوغلان ها نیز (جدیدها) که از رفتن به جنگ
شاکی بودند در خدمت صدر اعظم بر گشتند و در اسلامبول جز قورقچی ها و
و اوتراقها یعنی معاف شده گان از خدمت و سقط شده ها و از کار افتاده های
لشکری دیگر نماند لهذا اغتشاش کردند چوپانان و دهاتی های مسلح را بشهر
راه ندهند و هر روز از اسلامبول آذوقه و ملزومات دیگر به اسکوتاری فرستادند
کرجی نبی با لشکرهای خود در مقابل ینیچریکان و سپاهیان نشسته بود و ایشان
به هیچ وجه با او مایل نزاع و جدال نبودند و حیدر آقازاده پیغامات کرجی نبی را از برای
صدر اعظم برد که از قتل مفتی درگذشته بعزل او راضی شده است و نیز اظهار داشت
که منظور او از این حرکت خیانت بدولت نبود بلکه میخواست قاطرچی اوغلی را
از راه زنی و تاخت و تاز ولایات باز داشته نزد خود بیاورد و از برای صاحب
منصب های خود سنجاق ها استدعا نمود آقای ترکمانان را جهت خود خواهش
نمود صدر اعظم میخواست خواهش های او را بجا بیاورد و حکم نوشتن

احکام اعمال مزبوره را نیز داده بود در این وقت یکی از بکهای بوسنا با جمعی از نوکران کرجی نبی
پیش آمده بنای اغتشاش را گذاشت و جنگ جویان اردوی صدر اعظم مشار الیه را که طاقت
نبود به استعمال اسلحه مجبور نمودند و طاووقچی پاشا با لشکر پیش جنگ حرکت کرده پیش رفت
کرجی نبی سردار خود قصاص احمد را در ینکوی که گذاشته قاطرچی اوغلی با چهار صد سوار
به استقبال طاووقچی پاشا فرستاد طرفین در میان جنگی بهم برخوردند و دست جلادت
از آستین رشادت در آورده با هم آویختند جمعی از پاشاها و از بکهای نجیک
هلاک شدند طاووقچی پاشا از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاد و لشکریانش متفرق
شدند اگر قاطرچی اوغلی آنها را تعاقب میکرد همه را به قتل میرسانید لیکن بخیال
اینکه شاید صدر اعظم پشت بند آنها باشد دست از تعاقب برکشید و برادری
کرجی نبی به ولایت دهرود و در همان شب کوچ کرده به ارضروم رفتند در این وقت سواران
متفرق شده طاووق پاشا جمع شده سرهای کشته کان را می بریدند و از برای صدر اعظم
بجهة انعام و جایزه میکرفتند در هر لحظه سرهای تازه به اردو میرسید و بحضور صدر اعظم
برده میشد تا آنکه صدر اعظم سر قاسم را که یکی از نوکران مخصوص خودش بود بجهت
و لیوازان سر آوردن موقوف شد کرجی نبی بطرف نیقده رفت قاطرچی اوغلی نیز چونکه
مشار الیه از جنگ طفره زده بود از او آزرده کان شد و بطرف کوهستان
سوکند رفت و قصاص احمد به آق شهر روانه کردید و صدر اعظم
به اسلامبول مراجعت نمود چون در این جنگ لشکریان پاشاها متحمل
صدمات شده با یاغیان در آویخته و ینکچریان به هیچ وجه اقدام به جنگ
ننمودند سپاهیان از بدرهمی در آمدند و دشمنان ایشان مجبور بسکوت شده
دم درکشیدند

دم در کشیدند و دیگر از اخراج کردن آنها بر قرار کردن ینکچریکی در عوض آنها صحبت
میان نیاوردند بموجب اعلانات تازه اجرومه با اندازه از برای سرهای کرجی نبی
و قصاص احمد و قاطرچی اوغلی قرار دادند قاطرچی اوغلی که از کرجی نبی روکردان شده
بود در قریه عطا واقعه در حوالی موردنی بحرم خانه مشار الیه تاخته همه را اسیر نمود و چند
نفر از زنان حرم او را در میان قشون خود تقسیم کرد و دو نفر از خوشگل ترین دخترهای او را لباس
پسر پوشانیده و کیسوهای آنها را کوتاه کرده بر اسب سوار نمود و با خود بکوههای سوکند
برد قصاص احمد در آق شهر کرفتار شده به اسلامبول فرستاده شد و از دروازه
یارماق قاپو حلق آویز کردید و اسحق بک قیرشهری غفلتاً به کرجی نبی حمله کرده او را مغلوب
و مقتول کردانید سر او را به اسلامبول فرستاد و در عوض حکمرانی قرامان نایل کردید
این اوقات در جزیره کریت فتوحات لشکر عثمانی بواسطه کشته شدن
قاپودان پاشا و شوریدن سربازان پیش قدم اکرد و به عهده تعویق
افتاد قاپودان پاشا احمد که به اصرار حسین پاشای سردار اقدام در کاری
نمود بالاخره در مقابل قلعه سودا بضرب کلوله توپ که بی خیال و بی منظور خالی
کرده بودند کشته شد و بیقلو مصطفی پاشا بجای او منصوب کردید چون این خبر بمحصورین
قندیه رسید بنای لندیدن گذاشته دست از کار کشیدند و گفتند تا جبه
چیان و نقب چیان از اسلامبول نرسند ما داخل سنگر و مارپیچ نشده اقدام
در کاری نخواهیم کرد و محرکین این فتنه و آشوب سکبانان باشی محمد
و سربازان مصطفی حاکم روم ایلی بودند همه اهل اردو سر به عصیان و طغیان
بر آوردند و چادر سردار را احاطه کرده پارچهای او را متفرق ساختند و

واموال و اسباب او را در میان خود تقسیم نمودند سردار دلیر دست پیش کرده
حمله برد و یک نفر ینیچری را به دو نیم زد آن دو همگی خائف شده در اطفای
نوایر شورش بکوشیدند با هزار زحمت وعده ارامی دادند که از لشکر بگرفتند تا حکم
احضار آنها از اسلامبول رسید کاپیتان های سفاین سه دار از این غائله و دلخواری سردار
آوردند و پیغام دادند که کلنک داران و عمله های سفاین را با لشکر بربستان
از برای کار محاصره حاضر کرده ایم و منتظر فرمان سردار میباشیم سردار لشکر را حاضر کرده به ایشان
گفت شما به من تهمت مزوده با دشمنان میسازید و از برای تسخیر شهر متعذر میشوید
به اینکه کلنک دار و لشکر ندارید اینک کلنک داران و سربازان سفاین
با توپ های قلعه کوب حاضرند ماریچ ها و سنگرها منتظر قدوم شما میباشند
بسم الله پیش بروید و اقدام در کار نمائید آقایان خاموش شدند زیاله بر این از خدمت
دولت روگردان شوند دو هزار ینیچری و چهار هزار لوند با چهار هزار نفر
از پاروزنان ها ده عراده توپ بزرگ محاصره را ثانیه دو ... طول کشید زیاله بر ...
نقب آتش زدند قریب نه هزار نفر از جوانان رشید محاصرین تلف شدند و جمعی
از کشته شدن سردار خودشان کوننت کونور دوه در رشادت و
ومردانگی ثانی وتالی نداشت محزون و دلشکسته بودند سنک بانباشی محمود و
وسرنازان پاشا حاکم روم ایلی که محرک شورش لشکریان بودند هردو در
این جنگ ها کشته شدند در اینوقت کوزجینی از اسلامبول رسید، خط شریف
از برای مرخصی هزار و پانصد نفر ینیچری با ورد که در عوض آنها سه هزار ینیچری و هزار نفر
سپاهی تازه گرفته بیاید سردار هرچند اظهار داشت که این خط شریف نباید به هم خوردن
لشکر

[illegible]

لشکر و اسباب رفتن همه ایشان خواهد شد بکار نرسید و بعد از اشتهار این خبر افواج جدید
و شانزدهم و نوزدهم و سی و هشتم و پنجاه و یکم و پنجاه و سیم ینیچریگان از سنگرها
و ماریچ ها بیرون آمدند و بغیر صاحب منصب ها کس دیگر در سنگر باقی نماند کوشش های سردار
در عدم ابراز خط شریف بکار نرسید زیراکه اولا کوزجینی خود با سردار عداوت شخصی داشت و ثانیا
چوقه آغایان اسلامبول بر شادت های فوق العاده و افتخارات جنگ سردار حسادت نموده کوزجینی را
به تشویش عمل او تحریک کرده بودند سردار همه صاحب منصبها و قدیمی های افواج را جمع کرده در خصوص
کارهای خود از ایشان تصدیق نوشت همه ایشان در خوبی تدابیر و کمال کفایت و منتهای شجاعت
سردار تصدیق ها نوشتند و در آخر الحاق کرده لشکرها زیاده از این تمکین بماندن در سنگرها نمودند
این تصدیق به اسلامبول فرستاده شد و اسباب تصحیح اعمال سردار گردید از بالا کوزجینی را
سکبانباشی کرده و حیدر آقازاده محمد پاشا که مکلفشند تمنای صدارت داشت صدر اعظم
منصب قاپودان پاشالق به او داده از اسلامبول تبعیدش نمود فرستاده که از جانب
لشکریان جهت تحصیل حکم مرخصی به باب عالی رفته بود مراجعت نمود
وخبر داد که چهارصد نفر با کشتی ها و بک ها جبه خانه و سه کشتی دریا
زنان عنقریب میرسند و سه دار چون دید که افواج تمکین بر رفتن سنگرها و
و ماریچ نمی نمایند لابد ترک محاصره کرده از برای قشون منزل قشلاق
معین نمود قشون روم ایلی که رفته بودند در ابتدا در پیش قرار گرفتند
و حسن پاشا در برابر لازارت (لازارت منزل قرانتین را گویند)
قرار گرفته گاه گاه به انجا توپ زنی میکرد و آهنگ و
و سنگ تحصیل کرد تا در انجا قلعه بنا نماید و سردار از حالت

محاصره و حرکات لشکر و جا گرفتن محاصرین در کنار خندق بباب عالی اطلاع دادند
وقتی که کرجی زاده عزل و قتل مفتی را طلب کرده بود صدر اعظم درین خصوص
با آقایان لشکر مشورت کرد ایشان قبول کردن خواهش او را اصلاح ندانستند
و گفتند اگر بعزل و قتل مفتی تمکین شود بعد از او در صدد مطالبه سرهای آقایان بر خواهند
آمد لیکن در اینوقت که کرجی زاده از اسکوتاری دور شد صدر اعظم با سلطان
والده بطور کامی در ساخته به مشورت آقایان مفتی را با پسرش قاضی بزرگ
غلطه معزول نمود و آنها را به ایشان در مزرعهٔ خودشان اذن انزوا داد و بعد از آن مجبور
برفتن کرد نمود و این پدر و پسر بواسطهٔ حرص و طمع و بدرفتاری که کردند دشمن بسیار
از برای خودشان ایجاد کرده بودند جمع کثیری از اشخاص که به پسر فضول معزول قاضی
پول داده احکام قضاوت خریده بودند به قاضی اسلامبول صانع زاده عارض
شدند آنچه داده بودند مطالبه کردند چون او را به محکمهٔ قاضی حاضر کردند در عوض
اینکه مدعیان را راضی کند جواب ایشان را بگوید نسبت بقاضی بنای بد گفتن و دشنام
دادن را گذاشت قاضی گفت من این حرفها را نمی فهمم پس آنچه از مردم گرفته پس
بدهید پس بدی های بنده های خدای را نمی بایست بگیری و خرج پستی نفر پسران امرد
و چه که نگاه داشته نمائی قره چلبی زاده خیلی منتظر و مستعد بود که منصب مفتی را
بر او بدهند لیکن سلطان والده و صدر اعظم منصب مزبور را به بهائی افندی
که هشت درجه از او پائین تر بود بدادند و سبب انتخاب بهائی جهة این
بود که او را ضعیف و تریاکی بجا آوردند گمان میکردند که میل خاطر ایشان
حرکت خواهد کرد لیکن در این مسئله خبط کردند زیرا که اندک زمانی بعد از آن دوستی
صدر اعظم

صدر اعظم با بهائی افندی مفتی مبدل بعداوت گردید زیرا که صدر اعظم خواست بعضی از
مناصب بزرگ را به اشخاص نالایق که در تحت حمایت او بودند داده شود بهائی
افندی تمکین ننمود و عبد العزیز افندی مقام را مناسب دانسته در صدد اضمحلال بهائی
برآمد لیکن صدر اعظم بواسطه اینکه بگویند در دو ماه دو مفتی عزل و نصب شدند قره
چلبی زاده اسعد را بگزید لیکن از برای اینکه صدمه به بهائی زده باشد خواهش قره
چلبی زاده را در خصوص داشتن شأن مفتی قبول نمود و بتوسط قزلر آقاسی سلطان والده
پیغام داد که اگر قاضی بزرگ روم ایلی استدعای لقب و امتیازات پایه او را مضایقه
کرد و حال آنکه تا حال چنین بدعتی در سلسلهٔ درجهٔ علما قرار نداده بودند در هر حال
قره چلبی زاده از مطالبه مضایقه ننمود و به حمایت قزلر آقاسی والده پیر ساله که در فقه نوشته
بود بنظر سلطان رسانید و حکم لقب مفتی را صادر کرد و جای خود را بلا فاصله بعد از مفتی
حقیقی قرار داد هشت روز بعد از آن که وزرا و قاضی های بزرگ بحضور سلطان میرفتند
عبد العزیز افندی خود را پس انداخت که بوزرا مقدم به نشیند کنعان پاشا وزیر دویم باو
گفت افندی اگر تو قاضی بزرگ روم ایلی هستی برو پائین تر و در پهلوی قاضی بزرگ
اناطولی بمان و اگر مفتی هستی در صف وزرا کاری نداری و بضرب شانه او را از صف
خارج نمود وزرای دیگر همین کار را کردند و بضرب کتف و شانه او را پائین انداختند تا بپهلوی
قاضی اناطولی رسید سه هفته بعد از آن قزلر آقاسی حامی عبد العزیز بعد از میان برداشته شد و
عبد العزیز از قضاوت روم ایلی معزول شده قاضی اناطولی بجای او برفت
و مکی زاده قاضی بزرگ اناطولی گردید و قاپاقولاق زاده بجای مکی
زاده منصوب شد در این تغییرات مناصب مباحثات و مخالفات بسیار

از برای تقدیم و تاخیر جا و مقام پیدا شد و سپاهیان بتنگ رسیدن موجب
آقایان خود را سنگ باران کردند از برای شکایات سپاهیان وجوه عوارض را که بزودی
جمع نمودند و بر خلاف قانون و رسم متداول دفتردار را مامور به وصول آن موجب سپاهیان
گردید پس از آن عیش خفیه سوران سلطان را با سه نفر از برادرانش رها نمودند خفیه در وقت
اجرای عمل خفیه زخمی به سلطان والده آمد و قزلار آقا ابراهیم را که سبب این قصد بود دستگیر کرده پس
اخراج کرده به مصر فرستادند و جای او را به محمود آقای سردار قدیم دادند بعد او را نیز
معزول کرده قاپو اوغلان سلطان والده را بجای او گذاشتند موسی پاشا
حاکم بغداد که بامید برانداختن صدراعظم آمده بود بعد از حبس شدن در یدی قلعه سرش را
بریدند و بوتنی یارالی (کوتن زخم) مهر حاکم قدیم ناطولی که یاغی شده بود پناه به باب عالی
آورده بخشیده شد قاطرچی اوغلی بعد از آنکه از سنجاق بیگی حامدگشت خورد پناه به علی
اوغلی که در حوالی قره حصار املاک داشت برد هشت رایه چنین معروف بود و اولیای
دولت حرف او را قبول میکردند از قاطرچی اوغلی وساطت کرد و به صدراعظم
نوشت بهتر آن است که از تقصیرات او بگذرید والا پناه به دولت ایران خواهد برد
صدراعظم جواب نکته به قبول از برای علی اوغلی فرستاد و قاطرچی اوغلی بطرف
پای تخت روانه گردید چون به اسلامبول رسید صدراعظم او را بحضور سلطان
برده عرض کرد این است آن خوکی که قاطرچی اوغلی نام دارد آمده است که خود را بخاک
پای سلطان انداخته مستدعی عفو و رحمت شاهانه شود سلطان سنجاق بیگی
شهری را به قاطرچی اوغلی داد و هر ده نفر از همراهان او را در میان سپاهیان برقرار
فرمود قاطرچی اوغلی یک نفر نایب الحکومه به بیگ شهری فرستاد و خود در اسلامبول منزل
بماند

ماند صدراعظم و آقایان لشکر از چابک سواری و جرید اندازی او و متعلقانش حیرت
میکردند در هر حال یک ترک نادان بی ادب بی تربیت روزی قضا پاشا نقشه
جزیره کریت را که بطور برجسته ساخته بودند و کوهها و دره ها را خوب وانمود کرده بود نظر
به او نمود و گفت این دره ها از برای کمین کردن بسیار خوب میباشند قاطرچی
اوغلی بخیال پیشه سابق خود گفت کمین گاهها بسیار خوبند اما در کوهها قافله نمی بینم
اهالی اسلامبول در ان اوقات کمال امنیت و آسایش را داشتند و صدراعظم
در انتخاب محارم و دوستان خود حالت ینکیچری را از دست نداده بود و موذن
محله صوفیلر که از رفقای قدیم او بود از محارم خاص و انیس حجره گرمابه و گلستان
واقع شده بعضی از اوقات نیز در بوستانها و باغات بزمی ترتیب داده عیش
میکردند سلطان والده از این مطلب مطلع گردیده سلطان را واداشت تا این خط
شریف را از برای صدراعظم نوشت (من ترا صدراعظم کردم که مشغول انجام امور دولتی
باشی نه اینکه در باغها و بوستانها اوقات خود را صرف عشق آبادی و خوش
گذرانی نمائی اگر بار دیگر خبرت برسد والا سرت را میگویم ببرند) صدراعظم بعد از خواندن
خط شریف متغیر شده بمنزل رئیس افندی صدقی رفت و خط شریف را به او نمود و
گفت من از کدام کار دولت غفلت ورزیده ام که مستوجب صدور این دستخط
شده ام باید دشمنان و حسودان از من بدگوئی کرده و آشفته باشند آن وقت
پسر آغای خواجه را که تازه از مدینه آمده و استاد خط نویسی سلطان بود خواست او را
تغیر کرده گفت چرا نوشتن این نوع دستخطها را به سلطان می آموزد بشیر آغا سوگند
های عظیم یاد کرد که از آن دستخط خبری نداده لیکن سلطان چندبار خواست طرز نوشتن

زرت را نیز مرا ز او پاموز و صدر اعظم از برای تنبیه کردن خادمان حرم شیر آغا را از برای
برفی کهیه و یکی از خواجه های دیگر را که از برای مشق دادن سلطان معین نمود بعد از ان
قرار شد که خوشنویس قابلی از برای خط آموختن بسلطان تعیین نمایند و باین
واسطه صنعت خوشنویسی روز بروز بنای ترقی گذاشت بخصوص در عهد سلطان
محمد رابع خوشنویسهای ماهر پیدا شدند و مشهورترین آنها قدری زاده بود که منصب
قضاوت بورسه باو داده شد علم موسیقی هم در نزد وزراء قربی پیدا کرد
از جمله خوانندگان و نوازندگان معروف آن عهد خیالی حافظ و سولاق زاده
و نصر الله و آقچه خلجلی بودند و این خلجلی در وقتی که مشغول خواندن یکی از نواهای
خوش موسیقی بود جان شیرین از تنش رحلت نمود و در آن عهد به ساختن ابنیه سنگ
و عمارات نیز رغبت زیاد شد هیچ وقت دیده نشده بود که آن همه کو
های زرین ساخته شوند منجم باشی خانه عالی بنا کرد و صدر اعظم عمارت نیاوش
پاشازاده مصطفی پاشا را با آنکه وقف بود تجدید و تعمیر نمود و خانه خود را
به قاپودان پاشا واگذار کرد

در این اوقات میان صدر اعظم و قول کهیای ینکچریکان مخالفت عظیمه
پیدا شد و این مخالفت میان اهل حرم نیز سرایت کرد زیرا که والده جوان حامی
کهیا بود و والده پیر از صدر اعظم طرفداری نمود قول کهیا بر خلاف میل صدر اعظم
ابراهیم دفتردار را معزول کرده بسر زنان مصطفی پاشا را بجای او گذاشت
در میان دفتردار قدیم و جدید نزاع و معارضه سخت وقوع یافت سر زنان
به ابراهیم گفت ای سگ ترا با صد میلیان آسپر که بلعیده کجا گذاشته ایم ابراهیم
جواب

جواب داد ای بیچاره بی ناموس عمل وزارت عالیه شرابیت که تو نتوانائی
بنوازی چاوش باشی با هزار زحمت آنها را از هم جدا نمود بعد از وقوع معارضه مذکوره
دستخط شریف به عهده سر زنان صادر شد که به حساب دفتردار سابق برسد
و وجوهی که بر ذمه صدر اعظم میباشد وارد خزانه نماید صدر اعظم خواست بدادن
حکومت اُفان قول کهیا را از باب عالی دور نماید قبول نکرد بعد از ان حکومت بغداد را
باشان وزارت باو داد باز قبول نکرد آنوقت در صدد قتل یکدیگر بر آمدند آن هم
بواسطه خبر رسانیدن جاسوسان سر نگرفت و قول کهیا آقایان ینکچریک را جمع کرده
در خصوص عزل و قتل صدر اعظم با ایشان شورت نمود بکتاش آغا زیر بار قتل
نرفت و بصدر اعظم که حکومت بغداد به ملک احمد پاشا شوهر سلطان قیا داده بود
از روی خیرخواهی پیغام داد که خودش از منصب صدارت استعفا نماید قره مراد نیز
چون دید با والده جوان نمی تواند در بیفتد نصیحت دوستانه بکتاش آغا را قبول کرده
بخدمت سلطان رفت و عرض کرد که در یک مملکت مناسب نیست چهار نفر
صدر اعظم باشد این نشان صدارت است که بحضور مبارک آورده ام به هر که میخواهید
بدهید جز ینکچریکان که مایه خرابی دولت خواهند شد نشان صدارت از برای ملک
احمد پاشا فرستاده شد اما قبول نکرد و بعد از ان بشرطی قبول کرد که هیچ یک از آقایان ینکچری
در عمل حکومت مملکت و صدارت و دولت مداخله ننمایند و مراد پاشا صدر اعظم
سابق بیک ثوب خرقه افتخار منلع و مامور حکومت اُفان گردید

بعد از خارج شدن صدر اعظم اشخاصی را که در تحت حمایت او واقع بودند
همه را از کارهائیکه داشتند اخراج نمودند بجای رئیس افندی صدقه موقوفاتچی محمد افندی را

گذاشته شد و بوداق زاده را که منصب کاپیتانه داشت محبوس و حنیفی افندی منجم را
به واسطه بعضی احکام مزوره سلطان والده حرم را با خادم آغا فریفته خود ساخت
و کار او روز به روز بالا گرفت در همه کارهای دولتی از داخله و خارجه مداخله می‌نمود داماد
پاشا به حمایت او صدر اعظم شد و بهائی افندی بتوسط او مفتی گردید
کارهای لهستان و ترانسیلوانی و افلاق و بغدان بدست او میگذشت
و مبالغ خطیری از آن ولایات مداخل نمود مشارالیه را اول بکنه لزان به انگوری
تبعید نمودند بالاخره به بستانیا رفت که در ساحل بوغاز واقع است و در خانه ییلاق
که از دوستان خود پنهان شد در آنجا با سلطان والده پیر کاغذ ها میکرد نامه ها
دوباره بدربار بخواهند که از کاغذهای او بدست دشمنانش افتاد و بهائی افندی فتوای
قتل او را بداد وزیر غضب مأمور شده به قتلش رسانید و جسدش را بدریا انداختند اموال
او را ضبط کردند صد و پنجاه کیسه وارد خزانه شد دویست کیسه مأمورین بعد از ملک احمد
پاشا رئیس مأمورین را حبس کرده سی کیسه از او گرفت (کیسه ده تومان است)
در جزیره کریت حکم شد سه قلعه در مقابل شهر قندیه بسازند و دویست
پنجاه هزار قروش از برای مخارج آنها معین نمودند که مشغول از مداخل متصرفاتی که دولت
در جزیره دارد خرج نمایند و هرچند اظهار داشتند که از متصرفات دولت بعد از
وضع مواجب قشون بیش از سی هزار قروش باقی نمیماند بجائی نرسید (قروش تقریباً
دویست دینار است) در هر حال ساختن دو قلعه شروع نمودند لیکن قشون ونیک
به قلعه سن تودورو حمله کرده از تصرف عثمانیان بدرآوردند و منتهی قلعه ها به اتمام رسید
سردار عزیمت تسخیر قلعه ایستنا را کرد که حسین آغا ناحیه آنجا را به اطاعت درآورد

دربرابر

در برابر قلعه کشته شده بود و بالجمله سردار در پای قلعه ایستینا جنگ سختی کرد هزار نفر از دو طرف
کشته شدند و از آنجمله پنج نفر کاپیتان و یک نفر ژنرال بودند و پانصد و چهل
نفر اسیر و گرفتار گردیده به اسلامبول فرستاده شدند حیدر آقازاده که قاپودان
پاشا شده بود از بوغاز بحر سفید تجاوز نکرد زیرا که سفاین دشمن راه خروج
را بسته بودند سپاهیان که از کریت آمده بودند اولیای دولت را به واسطه
مطالبه مواجب صدمه میزدند مواجب آنها را به مالیات جزیره مزبور حواله
نمودند لیکن زیاده بر پانصد و پنجاه نفر آن حواله را قبول نکردند با بقیه دیگر
وزرا را در دیوان محاصره کردند بالاخره ایشان را راضی نموده در تحت فرمان عبد الرحمن
پاشای خصی به بوغاز بحر سفید مأمور کردند و چاوشان به آسیای صغیر
فرستاده لشکرهای تیمار و زعامت را جهة دفاع بوغاز مزبور احضار نمودند
و قاپودان پاشا به اتفاق عبد الرحمن پاشا بباب عالی اطلاع دادند
که منظم داشتن ینیکچریکان از قوه ایشان خارج است زیرا که در کشتی ها نشسته هر دو
ساحل بوغاز کالیپولی را غارت و تاراج مینمایند و نیز خبر دادند که ونیک ها چند
فروند سفاین مختلفه راه خروج بوغاز را گرفته اند و از برای آنها ممکن نیست که بتوانند
بزور از آنجا بیرون بروند سلطان والده فریدون آقا را مأمور کرد که رفته
ملاحظه نماید که از برای حفظ بوغاز کالیپولی دو قلعه جدید در دو طرف بوغاز
یکی در تپه بین شهر و یکی در تپه بابا یوسف که در برابر او واقع است احداث شاید
چون معلوم شد که فاصله تپه ها از یکدیگر زیاد است از توپ های قلعه فایده حاصل
نخواهد شد لهذا به ساختن یک سنگر در صوغان دره اکتفا نمودند احکام به گوشه

سازخانه های دریای سیاه فرستاده شد که پیت دنه فروند کالیون با یک
کشتی دریا زنند بنا زنند و وقت نهند که با چوب های جنگل ساخته شوند و مخارج آنها
را از مالیات طرابوزان و سیناپ و قونیه دریافت دارند و به همه قاضی های
ولایات احکام صادر شد مالیاتی را که باسم مخارج اردو گرفته میشود دو برابر رسانید
رسانیدن فصلی که یلاکسی بسته شدن راه بحر سفید را از انتظار وزرا محو نمود و عشر و
وعشریهای بوغاز دریای سیاه خطرهای بوغاز کاتی پوی را از خاطرها فراموش ساخت در
فصلی پاییز هزار نفر سپاهی که به هر یک شست آقچه انعام داده شد وزیر برای مدت سه
سال تمور جزیره کریت کر دیند و ایشان را با افواج ینیچری یک و چهار هزار نفر علوفه چی
در کشتی ها نشاندند و قاپودان پاشای جدید حسام زاده علی پاشای روده در وقتی که دیگر یا
از پی کار خود رفته بودند با شست فروند کالره و چند فروند کشتی های مخصوص خود از بوغاز بیرون
رفته از راه شکوش بطرف جزیره کریت رفت و در مدت یک هفته به آنجا رسید
و لشکرها را در بندر ایا قاضر ا بساحل درآورد و مشار الیه را این خدمت شایسته منصب
وزارت کهه بود خمس چهارصد هزار قروش نداشت با کوچکت بعد از شال و منصب وزارت
محروم ماند ولایات بوسنی و هرزه گوین به استقلام حسن پاشا و حاجی ملک زاده امین
و منتظم شده حسن پاشا تدبیر کهه و مهمود کمه را که در ناحیه چلبی بازاری زد یا غیان رشید
معروف بود نفوذ خود آورد و اوراع الاتصال به تخت دنا ز ولایت دشمن فرستاده
سر و اسیر می آورد لیکن حسن پاشا بدون سبب معزول شد مهر پاشا دفتردار پروزا
بجای او منصوب گردید و از کثرت طمع مردم را بخود شوراند اعیان ولایت بباب عالی
عارض شده معزولش کردند ملک احمد پاشا جلال از طایفه عباز بود آن سن سه سال با خواهر زنش خود بطلاره که از حرم
سرای

سرای سلطان مراد چهارم کردند بعد از مدتی خواهر او را به ازدواج رئیس جماعت زرگران
اسلامبول درآوردند و اولیای سیاح خبر دادان از او متولد شد و چون زیبا و جمیل
و زیبا منظر بود ملقب به ملک احمد شده داخل پاژهای خاصه سلطان گردید بعد از آن
به منصب سلحداری و حکومت حلب و دیار بکر و بغداد نایل گردید پس حکومت آنها را
به ارسلان پاشا دادند مشار الیه به اسلامبول رفت و بواسطه حمایت زنش قیا سلطان و جانب
داری والده پر منصب صدارت دولت به او داده شد اگرچه مشار الیه مرد دلیر با همت بلند
طمع بود لیکن آن قدر قوت نداشت که در آن زمینه طوفان خیز تواند مهار سفینه دولت را از
صدمات بادهای مخالف مصون و محفوظ بدارد از تدابیری که در آبادی خزینه دولت خواست که بر
برد مراتب صداقت و بی استعدادی خود اظهار ساخت و اعتمادها لی پایتخت را در حق خود
زایل کرد اسباب عزل خویش را فراهم آورد دست نیکه در خیرخواهی دولت خواست
قرار بدهد مایه خرابی دولت و ملت شده اسباب شورش لشکر و رعیت را فراهم آورد مالیات
زیادی به اسم بدل تیمار به مواجب لشکر افزود و آن پیچ در صد بود و نیز خاصی منصب قرائی را
خواست تماما وارد خزانه شود لهذا خزینه و دفترخانه مخصوص از برای این کار معین کرد از تدبیر اول او
در آسیا شورش و اغتشاش پیدا شد و در جزیره کریت نیز لشکرهای تیمار و زعامت سر به
سر از اطاعت به پیچیدند و از تدبیر ثانی او از عسی باطح که مخالف قانون دولتی و ملتی بود معمول و
و متداول گردیده چیزی به اسم عاید دولت نشد و هم خلیلی وزرا را بصدا درآورد از اینکه تکلیف
کرد تا دو سال از مداخل های خاصه خودشان صرف نظر نمایند تا توفیری در خزینه دولت
حاصل شود وقتی در این تکلیف در مجلس دیوان بزرگ اظهار شد اول کرجی پاشای پیر
از جا برخواسته گفت چنان خیال میکنند که این یک لقمه نان در عوض خدمت های ما

زیاده است اقای صدر اعظم همه را مثل خودشان می‌پندارند شما یک منصب پنی را به پنجاه کیسه
می‌فروشید اقلا پنج کیسه‌ان داخل صندوق خودتان میشود از برای حقهان استان ترتیب
در دست از خاصه خودتان بگذارید وراه گذران منحصر به همین است وزیر دویم دریف پاشا
گفت خاصه من در سالی یک میلیان اسپر میشود واین مبلغ با عیدانه که میگیرم کفایت
مخارج مرا نمیکند و تو میخواهی از قطع کردن دخل ما بر خرج ما بفزائی وزیر سیم کنعان پاشا که
مسلمان صادق با ایمانی بود سکوت اختیار کرده سخنی نگفت وصدر اعظم از راه مطایبه
با وی گفت اعتقاد تو دراین باب چیست کنباش اقا اصرار کرد که تو از جانب همه وکالت
داری هرچه بخاطرت میرسد بدون اغماض وطرفداری بگو کنعان پاشا گفت مواجب
ینکچریکان ششصد هزار قروش است که پانصد هزار مال با من وسیصد هزار مخصوص
اقایان است پس باید اقایان از خاصه خودشان بخزینه دولت اعانت نمایند واز ضبط
کردن پنجاه یک کیسه از مواجب ودر راکه از برای حفظ شان ومخارج عیال انها کافی
نیست چندان توفیری از برای خزانه حاصل نخواهد شد از وقت کنباش اقا خیلی ملایم شده
گفت من بخزینه روزی چهار صد اسپر مواجب یومیه چیز دیگر ندارم ومجلس به همین حرفها
ختم شد ودیگر گفتگوئی از بابت وزرا میان نیامد این بار گران که وزرا واغاها ان محمل ان
نشدند با سنگینی تمام بر دوش علما ومشایخ خانه نشین وبیوه زنان ویتیمان وسایر
وظیفه خوران گذاشت قسمت وظایف انها ضبط گردید نیشانجی وامیر پادشاه ودفتردار
تکلیف کردند که دراین سال تمام وظایف راکه هفده میلیان اسپر میشد ضبط نمایند تا رفع
کسر ونقصان خزینه را بتوان کرد سلطان والده پیر که در عهد شوهر خود سلطان احمد که همیشه
با قدرت واقتدار حرکت کرده بود وزرارا نزد خود خواسته گفت شمائی خواهید نان

سی هزار

سی هزار نفر فقرا و مساکین وظیفه خواران را مقطوع بدارید اثر ناله ونفرین انها عاید
که خواهد شد صاری کاتب که بعد از حسین افندی منجم سرای شده بر وجه اهل حرم تسلط کامل
داشت وزرا را به ارتکاب ظلم وستم تحریک مینمود خجالت کشیده گفت ای
جان عزیز من از اول ایجاد عالم تا بحال هرگز دیده نشده است که قلعه های محکم از اثر دعای
ملاها ومشایخ مسخر شده باشند شما اگر بپرسند فلان قلعه یا شهر را کی فتح کرد خواهند گفت
ابراهیم پاشا یا شاه پاشا یا پاشای دیگر اگر از دعای علما ودراویش اثری مندرج است از این
انها بطریق اولی اثری ظاهر نخواهد شد ومن به هیچ وجه واهمه ندارم از اینکه شامت این
کار را به عهده خودم بگیرم لهذا آن تدبیر خام ظلم آمیز را اجرا داشتند چون فایده حاصل نشد
ملکشاه احمد متوسل به تقلب مسکوکات گردید حکم کرد در بغداد اسپرهای قلب سکه زدند که
زیاده بر یک ثلث نقره نداشتند نتایج شوم این تدابیر بعد ازین مذکور خواهد شد
در آسیا که قاپوچی عمر پسر ناصح پاشا زاده مامور تحصیل مالیات تازه که بدل تیمار
نام نهاده بود شده بود بعضی از ماموریت خود در اشاطر آلای بیک کاستمونی رجوع کرد
ظلم واجحاف او کمتر از اوزون یوسف نبود که جهة انجام همین خدمت مامور وایلچی شده
بود از هر طرف مردم بشکایت برخواستند از وان اخبار موحشه رسید که مهر امین پاشا
مجبورا در قلعه محصور شده است ودوازده هزار لشکر ایرانی در حوالی حویزه از دور نمودار
آمده رفت بغداد را مستند میخواهد خیال تسخیر انجارا دارد ودر وان جدال ونزاع درمیان لشکرهای
مستحفظ بر پا شد سنان پاشا ینکچری آقاسی سر از اطاعت مهر امین پاشا که ناظر قلعه را
متصرف بود در پیچید وچنین که آقای قپون مستحفظ قلعه بود با مهر امین پاشا حشمه
ابراهیم پاشا را که از طرف دولت آمده بود به قلعه راه ندادند از هر دو

طرف بک‌های خود را بدر خود خواستند حسین آقا با طایفهٔ بکاری سازش نمود و بیگ‌های کیکان
بک‌های طایفهٔ خوشاب را که زیاده از پانصد هزار مواشی اهالی ناحیهٔ داراییه و کارزان
ایرانیان را چاپیده بودند با خود یار ساختند محمد امین پاشا زیاری قلعهٔ باکان
خود شهر را هدف گلوله‌های توپ‌ها نمود و باب عالی جن چی محمد پاشا را معتمد امور
اصلاح عمران کردستان را در بدلیس که امیر عزیز را پسرش گرفته محبوس کرده
بود طوایف بکاری و خوشاب را با یکدیگر صلح داد و بتوسط حسین آقا قرار بر این شد
که محمد امین پاشا در کمال امنیت و آنچه که بطرف اسلامبول رفته بود و بعد از رفتن مشارالیه
حسین آقا را با سایر تبعه‌اش به قتل رسانیدند طایفهٔ خوشاب اعتنا به اصلاح
که واقع شده بود نکردند و الی انهار سیر باغیان چوبار را نفع خود برداشت چوبار
مزبور بعلی ترکمان آقاسی که از اسلامبول فرستاده بودند شده نگذاشت مالیات تراکمه
را جمع نماید و ناپ قاضی که با شش هزار قروش وجه نقد همراه قافله به اسلامبول فرستاده
بودند به قتل رسانیده و شش هزار قروش قاضی را که ضبط کرده به اموال کاروان زیانی
رسانید اولیاری سیاح نیز بدست چوبار افتاده بود لیکن مستخلص شده به اسلامبول
رفت و در وقتی ملک احمد پاشا به مسند صدارت می‌نشست وارد شهر گردید چوبار در
نایکه کرچن بی با قاطرچی ادغی به اسکوتاری رفتند همراه ایشان بود و در زمان حکومت مرتضی
پاشا در شام و باغیگری و روزها چوبار با آن دزدکان کوهستان در جنگ بود و جنگ
طوایف دروز در ایام حکومت بشیر پاشا سخت شد چون ترپ قاپولو مصطفی
در صیدا و بیروت از جانب آقایان اسلامبول مشغول اخذ مالیات بود و دار سپردن
خویشی خود علی آقا به گماشتگان امیر ملحم که از امرای شام و از اولاد معن بود
مضایقه

مضایقه نمود ملحم اقدام بجنگ نمود و با امیر اوصاف امیر طوایف اعراب بدوی
متحد شده با بشیر پاشا جنگ کرد مشارالیه در جنگ زخم دار شد و از بیقاد
پاشایان دیاربکر و حلب مأمور به امداد حاکم دمشق گشته و ملحم با آقایان اسلامبول در ساخته
کار بشیر پاشا را ساخت نمود توپ قاپولو مصطفی نزد ملحم رفت ده هزار قروش نقد
باو داد باز دیگر جهه بشیر پاشا بگرفت و زیاده بر چند راس اسب به پاشا نداده قرار
از برای آقایان اسلامبول نگاه داشت اندکی برادران ملحم عریضه بباب عالی فرستاده
شکایت کردند از اینکه بشیر در عوض هشت هزار هشتاد هزار قروش مطالبه کرد چون
زیاده بر بیست هزار قروش به او داده نشده از علم الدین اوقنچی دشمن حمایت بکتاش
آقا و حامی ملحم بود اسباب عزل بشیر را فراهم آوردند و او را بحکومت حلب
فرستادند و حکومت دمشق بمشتری پاشا داده شد ملحم که امیر طایفهٔ دروز بود با
با مفتی که اسم مهندس بود و اسم مورخ مشتبه نشود مشارالیه مؤلف یک تاریخ عام است
و از احوالات جنی یونان و فرنگ نیز در تاریخ خود ذکر نموده است
در ازمیر چون ابراهیم پاشای انگوریه مأمور شده انبارهای غله را ممهور نمود تا
به ویدنیک‌ها نفروشند مردم بشورش برخاستند و قاضی با اعیان شهر نزد پاشا رفته
معارضات بسیار نمود پاشا بباب عالی شکایت نمود صدراعظم حکم عزل قاضی را از
مفتی گرفت و به اکراه از او بگرفت نظر مالیه است تونیک یهودی تحریر نیز حکم عزل قاضی
را صادر نمود و علی قاپوچی اخبار را با مرقومات جن چی محمد پاشا امر اطلاع اعتبار
و ان شی بود به اسم خود برقرار نمود آقایان لشکر دست به همه جا انداخته در همه کار مداخله میکردند
در همان اوقات برودت بزرگی در میان صدراعظم و آقایان لشکر فراهم آمد

وسبب آن این بود که کاغذی از سرزنان پاشای دفتردار بدست صدراعظم افتاد
که بسلطان والده نوشته منصب صدارت را طلب شده بود و صدراعظم بیدرنگ
سرزنان را از منصب دفترداری معزول نموده چون مشار الیه در تحت حمایت آقایان
واقع بود ایشان از این اظهار بی‌لطفی رنجیده خاطر شدند و کهیای صدراعظم محمد دیار
بکر را که بعد به قوه کهیا معروف شد اسباب این کار دانسته و سامون چی باشی
جدا هی سیم وجاد و پنداشت و در نزد آقایان گله‌گذاری زیاد از این بابت که منکیفت حال
یحار حسین افندی منجم که تازه گشته شده است رئیس افندی شعبه سیم وجاد و چیاد
و نیز در میان مردم مشهور شده صدراعظم خیالی دارد در روز انعقاد مجلس دیوان ینکیچری
آقای را با کهیا معزول نماید و در روز دیوان ینیچریکان شوربای معمولی را قبول نکردند
و آقایان آنوقت در منزل کهیابک جمع شده مهمان او بودند مصلحین خیراندیش میان
افتاده آقایان را از طرف صدراعظم اطمینان کامل دادند و همینکه مجلس دیوان منعقد شد
صدراعظم شفاها به آقایان اطمینان داده اظهار داشت که هیچ وقت خیال عزل و تغیر آقایان را
او خطور نکرده است فردای آن روز قبی کهیا (با سرتیپ آقای ینیچریکان) مهمانی بزرگی
که صدراعظم و کهیابک را (وزیر داخله) به آن مهمانی دعوت کرد و این فقره
هرگز در دولت عثمانی شنیده نشده بود در آن مجلس رفع نقارها و
رنجش‌ها گشته شد و سرزنان پاشا دفتردار معزول را به ادرنه تبعید کردند
و تا آنوقت در میان عثمانیان به انظار زینت و تجملات سفره
اسراف و اتلاف دیده نشده بود بعضی یادداشتها از اولیای سیاح
در خصوص سفره و دستگاه طباخی آقای اول او دفتردار زاده محمد پاشا در دست
او میگوید

او میگوید که محمد پاشای مذکور از برای لوازمات سفره صد طبق چینی با سرپوشها و کاسه‌ها
و قدحهای نقره از همه قسم داشت خوانچه‌های سفره او را با طلا و نقره سوزن کاری کرده بودند
چهل نفر طباخ داشت که در سفرها همیشه بیست نفر آنها با پیش خانه از پیش میرفتند
و بیست نفر از برای خدمات پاشا مانده از عقب میرفتند این چهل نفر طباخ بیست نفر
عمله از برای بستن در صندوق گذاشتن ظروف و ملزومات دیگر داشتند و پنج نفر
مهتر و ده نفر فراش جهة زدن چادرهای آنها معین بود هفت نفر طباخ باشی بودند که هر یک
در چادر بزرگ مخصوص خودشان شغل کار کردن میشدند رئیس همگی این عمله‌ها روزی
یک قروش مواجب داشت رشوه‌خواری و بی‌دینی علما با عیش و عشرت و شهوت
رانی آقایان مناسبت تمام داشت یک مرافعه رسوائی آمیزی در میان قاضی بزرگ قاپاقولی
و بویوک مصطفی آقا بر پا شد قاضی بزرگ چهارده هزار دوکا از بابت اموال بیقلو مصطفی پاشا
در کریت محصل بود از مصطفی آقا که از برای کارهای پاشای متوفی معین شده بود مطالبه میکرد
و حال آنکه بیوه پاشای متوفی زیاده بر سه هزار و هشتصد دوکا نداده بود جماعت
علما و قاضیها بواسطه مردان چیوی زاده که به زیادی تملق و کمال نادانی و رغبت و افراط
غلام باره که معروف بود از بدنامی و رسوائی اند که استخلاص یافتند دومانام
دختر والی نوزان را که در اسلامبول بود وکیل کارهای والی که پولاکی اسم داشت به یک
نفر از اعیان مجار یا لهستان بفروخت و آن پرنسس را در بین راه قزاقها اسیر
کرده بردند و والی نوزان پیشکش زیاد داده حکم قتل پولاکی را صادر نمود لیکن چون گناهکار
حامی آن مرد خاین بود قتل او را مانع گردید و والی نوزان دچار اندوهی عظیم‌تر از فروختن
و اسیر کردن دختر گردید پاتریارش مذهب یونانیا را که دوست صدیق او بود

پارطن یوس نام داشت به بهانهٔ اینکه با روسها سازش دارد معزول کرده و بعد از آن
در خفیه او را خفه کرده به دریا انداختند و ژانیجو نام کشیش دیگر را بجای او بگماشتند
و وکلای افلاق و بغدان را که از این سیاست ناحق بهرها رخودشان خبر داده بودند یکی یک
آقائی و کهیایک گرفته محبوس ساختند یک نفر کشیش یونانی که مسلمان شده منصب
صوباشی داشت پت و شش هزار قروش پیشکش میداد که او را بجای پاتریک
بگذارند این‌ها همه آثار امراضی بود که در بدن دولت از برای تحلیل قوای
او کار میکردند کشتی بزرگی که بفرمایش صدر اعظم در کشتی سازخانه تمام شده بود و
وی خواسته به دریا در اندازد حسن بهائی منجم خیلی سعی کرد که در آن روز چون قمر در برج عقرب
بود اقدام در آن کار ننمایند لیکن اعتنائی بحرف او نکردند و جمع کثیری
در آن روز از صدمهٔ افتادن کشتی به آب مجروح و زخمدار گردیدند و کشتی مزبور
بعد از چندی در جنگ ونیز با آتش گرفته بسوخت نه ماه قبل از وقوع این جنگ
در شب نهم اکتوبر سنهٔ ۱۶۵۰ مطابق سنهٔ ۱۰۶۰ هجری در دریای جزایر بحر سفید اهالی جزایر ارشیدن
صداهای مهیب بوحشت افتادند و گمان بردند سفاین مسلمانان و علیویان
در صدد انعدام و انهدام یکدیگر برآمده‌اند و بضرب توپهای جهان آشوب مشغول اتلاف
همدیگر میباشند چون صبح شد دیدند که جزیرهٔ تازه در پهلوی جزیرهٔ سانتورن از زیر آب جوشیده بیرون
آمده است وقایع و حوادث چند اسباب عزل بهائی افندی مفتی شد و سعدالدین را فراهم آورد و سبب اول
نزاع مفتی با عرفا و صوفیه بود و این نزاع شیخ عربی بود که در دکان شخصی را به قتل رسانده فرار به اسلامبول
رفت و داخل استکان مسجد ایاصوفیه شد و در آنجا به درس دادن اطفال مردم مشغول گردید چندی
همیشه در پای ستون سنگی ساق نشسته تدریس مینمود او را شیخ استوانه لقب دادند جمع کثیری
از بازارها

از بازارها و باغبانان و شربت داران سرای روزها در پای منبر او حاضر شده مرید
و معتقد او گردیدند کار شیخ چنان بالا گرفت که در خاص اوده (اطاق خاصه) سلطانی
از برای او کرسی گذاشته و اذن دادند در آنجا مشغول وعظ شود و پنج شش نفر از مشایخ سایر
مساجد خود را به او بسته از بالای منابر به سلسله‌های دراویش و عرفا لعن کرده دشنام
میدادند بخصوص از دراویش سلسلهٔ مولوی و خلوتیه که نی مینواختند و رقص و وجدی
داشتند و بهائی افندی را نیز به آن سلسله‌ها نسبت میدادند زیاد بدگوئی کرده طعن و لعن
مینمودند و بهائی افندی مفتی از روی حق استعمال قهوه و تنباکو را اجازه و فتوا داده بود و تمیز عیش
از او رنجیده بودند لیکن قول کهیا با جمعی از آقایان لشکر از جهة طرف داران مفتی
بودند و یکی از مورخین عثمانی میگوید اگر مردمان بی ذوق که مدعیان استعمال قهوه و تنباکو
بودند حامیان استوانه واقع شوند و منظور او از این مردم استوانه و اتباع او بودند
این جماعت از صدر اعظم حکمی صادر کردند که درویش اذن ساز زدن و زمان رقص
و وقت چرخیدن موقوف بدارند مریدان استوانه حکم صدر اعظم را دستاویز
کرده به تکیهٔ خلوتیه‌ها ریختند و درویشها را که مشغول کار خود بودند بضرب چوب
و چماق از تکیه بیرون کردند و میخواستند با مریدان شیخ عمر مصری همین معامله را
معمول بدارند لیکن صامرانچی‌ها که از آن سلسله بود با پنجاه نفر قراچی با
شمشیرهای برهنه در آنجا حاضر گردید که مستعد زدن باشند و خود نیز خرقه از
تن بیرون کرده با درویش به اتفاق قول کهیا مشغول چرخیدن گردیدند غوغا از دیدن
این حالت واهمه کرده مراجعت نمودند و صامرانچی‌ها حکم مخصوص از صدر
اعظم گرفت که بعد از این کسی مزاحم درویش نشده مانع ساز زدن و از رقص و وجد

ایشان نشود بعضی از ایشان چندی آرام بودند لیکن خیلی کوشش کردند که از مفتی فتوای
در منع ساز و رقص دراویش صادر نمایند ممکن نشد لهذا متغیر شدند و خودشان بتوسط
شیخ آستانه رقعه به شیخ عبدالرحیم چلبی رئیس یکی از تکایای دراویش نوشتند چون [illegible]
اذن و رقصیدن داده قتل تو واجب شده است و ما به تکیه تو حمله کرده ترا با همه درویش
به قتل میرسانیم و تکیه را خراب نموده خاک آن را تا چندین ذرع برکنده بدریا میریزیم
تا قابل بجا آوردن عبادت خدا بشود و شیخ عبدالرحیم رقعه مذکوره را نزد مفتی برد و مفتی
در مطالعه رقعه بشدت تمام متغیر گردید و این رقعه یا حکم را نوشت (تو که به آستانه
معروف شده فوراً در حضور ما حاضر بشو والا به تو بد خواهد رسید) آستانه از خواندن
رقعه واهمه کرد و ملتجی بصدر اعظم شد که مفتی را ساکت نماید صدر اعظم رئیس افندی
را مامور اصلاح این کار و رفع تغیر مفتی نمود مفتی در ابتدا به رشوه خوران و منصب
فروشان سخنان زشت گفته بعد از آن اظهار داشت که این رقص و چرخ درویش
یک عادتی است که از قدیم برقرار شده است پادشاهان بزرگ و وزرای جلیل القدر
آن را امضا کردند و اجازه دادند و بسیاری از مفتی ها که از من فاضل تر بودند در امضای
این عمل فتواها دادند و هیچ کس تا حالا جرئت نکرده به صوفیها چوب بزند جمعی از
مفسدان و پست و پایان دور سلطان را گرفته اند و نفرین شهر و اهل تقوا را از برای
او حاصل می نمایند یا باید آستانه تنبیه بشود یا من او را گرفته به حبس باره
معذب میدارم و قاضی اسلامبول اسعد افندی را مامور کرد تا مشایخی را که
طرف داران آستانه میباشند بخواهد و بایشان قدغن نماید که در بالای
منبر از عرفا بد بگویند والا مورد سیاست و تنبیه سخت خواهند گردید و چند نفر از علمای
معروف

مانند صغیر زاده محمد افندی در منبر مسجد سلطان محمد فاتح و اردیپچ زاده که تازه به زیارت
مکه آمده در نزد عامه مقبول القول بود از عرفا تعریف کرده و سخنان نیکو در حق ایشان گفتند
لهذا مشایخ متعصب دم در کشیدند و ترک فضولی کردند

مدعی های درویش از برای اضمحلال آنها چنانکه عزل های ایشان بهائی افندی
مفتی افتادند و در این باب کتباش آقا و قره چلبی زاده متفق شدند چلبی زاده مشار الیه که
همیشه در خیال گرفتن منصب مفتی بود صورت همه تصرفات ناحق قضات و مدرسین
را بدست آورده بتوسط کتباش آقا بنظر سلطان و والده رسانید و تمنای منصب مفتیگری کرد سلطان و والده گفتند
عزیز افندی یکی از دشمنان بزرگ دولت است لهذا منصب مفتی را به او نباید داد و آغا
این مطلب را نخواست بشنود و غدغن کرد که دیگر در نزد او مذاکره ننمایند باجمله کاری را که کوشش ها
عزیز افندی و تعصب متشرعین نتوانست از پیش ببرد غیظ و غضب و تند خوئی بهائی
افندی از انجام داد نه تنها بود که بهائی افندی نظر به ندادن فتوای عزل قاپودان
پاشا که سفرای دول خارجه از او راضی بودند از طرف عداوت صدر اعظم با ایشان
واقع شده بود و بهائی افندی گفت که عزل قاپودان پاشا در این مورد
خیانت بدولت و اسباب جسارت سفرای خارجه خواهد شد در این بین ها
قاضی ازمیر از قونسول انگلیس که مقیم آنجا بود شاکی شد و نوشت که قونسول مشار الیه
در خصوص مرافعه مبلغی که در بیست هزار اشرفی میباشد میگوید باید موافق عهدنامه
این مرافعه در اسلامبول طی بشود و صدر اعظم نظر به اینکه میدانست تند خوئی
مفتی در این مسئله اسباب تقصیر او را فراهم خواهد آورد به بهانه نداشتن فرصت
و مجال این کار را به مفتی رجوع کرد بهائی افندی از خواندن کاغذ قاضی بی نهایت

متغیر شده سفیر انگلیس را نزد خود خواست و در خصوص عمل قاضی ازمیر عزل و نفی قونسول انگلیس
را مطالبه نمود ایلچی در جواب وقار و ادب زیر این بار نرفته عزل قونسول را قبول نمود
آتش غضب مفتی اشتعال یافته دشنام بسیار به ایلچی داده گفت ای کافر بی دین شما با
دولت وصلح و دوستی نموده در باطن خیانت مینمایید و خبر داریم که شما به دولت ونیز با کشتی و
آذوقه مدد مینمایید ایلچی جواب داد که ما به همه کس کشتی کرایه داده جوابات سفیر دیشیم شما هم
دیگر بخواهید بدون مضایقه کرایه خواهیم داد بر غیظ مفتی از این سخنان افزوده گفت پادشاه علیه
این پسر و یا را گوید حبس نمایند آنوقت ایلچی متغیر شده گفت در قوه تو نیست که
تو ایلچی را حبس نمائی مفتی دیگر نتوانست خودداری نماید نوکرهای خود را بخواست و گفت این شقی را چه
بابرید ایشان نیز ایلچی را گرفته از مجلس بیرون کشیدند و بضرب مشت و سیلی بهم در طویله حبس نمودند
آقایان چون این خبر را بواسطه سفارت انگلیس شنیدند به خشم برآمدند و در خانه
کهیایک جمع شده آقای یارماق ابراهیم چلبی را نزد مفتی فرستادند تا ایلچی را مرخص
نماید بهائی با کمال تندی گفت آقایان چه حقی دارند که در این کار مداخله نمایند
و آقای یارماق مأیوس مراجعت نمود بعد از آن صاری کاتب را نزد مفتی فرستادند
میان ایشان سخنان تلخ و درشت مبادله شد بالاخره مفتی گفت این
خرخرا بی دولت و گرفتن رشوت فایده دیگر ندارند اگر چنین باشد من
از فردا دیگر در محکمه شریعت نخواهم نشست صاری کاتب مراجعت کرده
و هرچه خواست بر گفته های مفتی افزوده از برای آقایان بیان نمود فردای آن
روز آقایان در میدان اسب در نزد سرای ابراهیم پاشا از برای بازدید سفاین جنگ
که تعمیر کرده بودند برفتند و در آنجا به صدر اعظم در خصوص عزل مفتی اصرار نمودند و

وعریضه

وعریضه در این مطلب نوشته برای سلطان فرستادند لیکن خواهش ایشان قبول نشد
آنوقت آقایان با شدت تمام در مقام ابرام برآمده گفتند تا حکم عزل بهائی
نرسد ما از میدان متفرق نخواهیم شد بعد از ظهر قره چلبی زاده که در تحت حمایت
کمباش آقا بود به سرای احضار شد و منصب مفتی را به او دادند حاکم تازه شریعت
دست سلطان را بوسید و به خرقه خز ملبس گردید چون به جاه و عزت
حریص تر از مال و دولت بود مذاهبی ناحیه های منجلیچ و کرماستی
را که مفتی های سابق به اسم بهای جوخ میبردند به دیوان واگذار کرد و
و در حق او احترامات بزرگ بعمل آمد وقتی که او را بسرای خواستند
در خیابان سروستان قاپو آقا و خزینه دار باشی و کیلارجی باشی (
سفره دار یا خوانسالار را گویند) و سرای آقاسی از او استقبال کردند
و به اطاق قاپو آقا بردند در آنجا خلعت پوشیده بحضور سلطان
رفت و بعد از مشرف شدن بدست بوسی مرخص گردید پنجاه نفر چاوش
وبیست نفر قاپوچی در وقت داخل شدن و خارج شدن از سرای
سواره در جلو او حرکت میکردند صاحبان ذوق ماده های تاریخ از برای او
گفتند و بعضی نیز هجوش کردند و او را مفتی ایلچی مینامیدند زیرا که حبس ایلچی
انگلیس سبب عزل بهائی و نصب او شده بود و بهائی را در کشتی
به کائی پونی بردند و از آنجا به لاپزاک روانه داشتند مشارالیه در قریه
پیرکوش باغ و عمارتی از برای فتحی چلبی زاده محمد افندی طراحی نمود
چهار ماه بعد از عزل مفتی و شش هفته پس از وقوع شکست جنگ ازک

دریائی که در ناکوس وقوع یافته بود ملک احمد پاشای صدر اعظم بواسطه تدبیر
مشومه که در اداره مالیه کرده بود اسباب عزل خود را فراهم آورد چون قروش را
در خزینه به هشتاد آسپر قبض میکردند ملک احمد حکم کرد تا سکه های قلب
بزنند بطوریکه در هزار کیسه سیصد کیسه توفیر حاصل شود لهذا در بغداد و بوسنی
و البانی پول قلب بسیاری سکه زده به اسلامبول آوردند خیال صدر اعظم این بود
که اصناف را مجبور نماید تا آن پولها را قبض نموده در عوض صد و هشتاد آسپر یک
دوکای ترک بدهند تا به این تدبیر صد و بیست هزار دوکا ضرر اصناف و مداخل
خزینه شود برادران صرافان یهودی را مجبور نمایند تا صد و بیست هزار دوکا
را برداشته دویست و چهل هزار سکه تاج دار بدهند تا با آن پول مواجب
قشون داده شود لهذا کیسه های پول قلب را به بازار بردند و ناظر یا ناظم بازار
اصناف را به برداشتن آن پولها و عوض کردن با دوکا تکلیف نمود اصناف
از این تکلیف بی حساب و ظلم فاحش متغیر شده به اجماع نزد صدر اعظم رفتند
و اظهار تظلم نمودند صدر اعظم متغیر شده گفت ای کافرها به جهنم بروید اصناف
گفتند بحق خدا قسم است که ما این سخن را در حق خود قبول نمیکنیم و ما مسلمان
پاک اعتقاد میباشیم و از آنجا نزد عبد العزیز مفتی تازه رفتند و عرض حال کردند
مفتی عذر آورده گفت من در این کارها مداخله نمی نمایم آنوقت رمضان زاده و
جماعت زین ساز بطور تندی به مفتی گفت چه طور است که از برای کشتن سلطان
ابراهیم و احمد پاشای صدر اعظم خودت را خیلی در کارها داخل کردی و در اصلاح عمل
نمی خواهی مداخله نمائی برخیز و ما را بخدمت سلطان ببر و الا هرچه شد از تست خراب
شد

[illegible]

خواهد شد مفتی هرچند خواست ایشان را ساکت کند یا به بهانه وضو و تطهیر از دست
آنها فرار نماید ممکن نشد او را گرفتند و مجبور به اسب سوار کرده پیش انداختند و بطرف
سرای روانه شدند در میان بازارها جار کشیدند که ای امت محمد ظلم و تعدی از حد و اندازه
گذشت بعد از این شمشیر در میان ما حاکم خواهد بود دکانهای خود را ببندید فوراً
همه دکاکین بسته شد و زیاده بر پنجاه هزار نفر از اصناف و اهل بازار از دنبال
مفتی و رؤسای اصناف بطرف سرای روانه شدند هر دو حیاط سرای تا به باب
سعادت از جماعت کثیره و بازاری مملو گردید همه آنها صدا به تظلم بلند کرده مستدعی
عدالت شاهانه شدند سلطان در جلو باب سعادت به تخت نشست رؤسای
اصناف به شکایت درآمده عرض کردند که امسال چهارده مالیات از ما گرفته اند
و حالا میخواهند پول قلب بما داده در عوض آن پولهای بی عیب از ما دریافت
نمایند سلطان فرمود من هرگز راضی نیستم بشما ظلمی وارد بیاید و به یک نفر خاصکی
حکم کرد صدر اعظم را بیاورد او خود جرئت رفتن نکرده دیگری را بطلب فرستاد و
صدر اعظم از شدت تغیر نزدیک بود برنده پیغام را بکشد آنوقت مفتی خط شریف
از طرف سلطان آورده که همه مالیاتها را موقوف داشته غدغن کرده بود که
مالیات را از روی قانون سلطان سلیمان مطالبه نمایند مفتی همین که خط شریف را
نشان داد مردم را به متفرق شدن تکلیف نمود رؤسای اصناف خط شریف را
گرفتند و با یکدیگر شورت کرده خاک و خاکستر بر سر ریختند و فریاد برآوردند ای پادشاه
ظلم و تعدی عالم را فرو گرفته است شانزده نفر هستند که نمی گذارند تو به اختیار خود پادشاهی
بکنی مملکت را خراب کرده خزینه ترا جمع مینمایند مقدم آنها آقایان هستند که قره

چاوش و بکباشی و صامونجی باشی و صاری کاتب و دلی برادر و سایر ینیچریان شنیدند
تا سرهای آنها بریده نشوند ما از اینجا بیرون نمی رویم از شنیدن خبر شوریدن اهل بازار
آقایان در سربازخانه جمع شده مشورت میکردند و سلطان یا فی الواقع سلطان
والده خود را مجبور دید که از برای تسکین هم اقلاً صدر اعظم را معزول نماید و دیگری
را بجای او برقرار نماید الحق صلاح در صدارت ینیچری آقاسی قره چاوش
دانستند و او را از برای این کار احضار نمودند مشار الیه چون شورش خاطر بود گفت من از
سربازخانه نمی توانم بیرون بروم ایشان صدارت را به اینجا بفرستند سلطان با خواجه های خود
درین باب مشورت نمود و به صواب دید قاپو آقاسی سلیمان آغا نشان صدارت
را از ملک احمد گرفته از برای وزیر سیاوش پاشا فرستادند مشار الیه اصلاً از
طایفه عبازه و غلام یکی مشهور عبازه پاشا بود در ابتدا در اغلب بازارهای سرای
گردید بعد از آن ترقی کرده به سلاح داری و قاپوجی پاشی و حکومت آقایان و منصب
وزارت رسیده بود در اینوقت از برای صدارت دولت انتخاب کردند صدر اعظم
جدید با مفتی و نقیب و سایر اصناف رفته به ایشان اطمینان دادند که فردا در مجلس
دیوان همه خواهش های آنها بعمل خواهد آمد و ایشان را وا داشتند که از سرای بیرون
رفته متفرق شدند بعد از آن برحسب امر سلطان والده صدر اعظم تازه با مفتی به سرباز
خانه رفتند تا آقایان را نیز آگاه و مطمئن نمایند بکباشی آقا با کمال کبر و بی ادبی با صدر
اعظم جدید برخورد نمود و گفت پاشا برادر من تو خوب کاری کردی چرا نشان
صدارت را قبول نمودی کی ترا صدر اعظم کرد سیاوش پاشا گفت پادشاه
من را صدر اعظم کرد بدون اینکه من خواهش نمایم حالا آنچه در نوبت این اتفاقات

ردکه

ردکه بودم آنوقت بکباشی گفت خیلی خوب خدا مبارک کند اما اگر با ما متفق نباشی
نمی توانی کاری از پیش ببری سیاوش گفت من مطیع حکم پادشاهم و فرمان از طرف
او میرسد من و تو باید گردن کلفتی بکنیم با پدر دنها با بسیار باریک و فرمان
بردار باشند ثبات رای و متانت صدر اعظم نافرمانی آقایان را ساکت کرد و ایشان را
ساکت و آرام نمود ینیچریکان متعهد شدند که مواظب امنیت شهر بوده و نگذارند
شورش و اغتشاش وقوع یابد و اهل بازار را از اجماع و مخالفت ممانعت
نمایند روز دیگر رئیس پولیس (عسس باشی) تبعه و کسان خود را در کوچه
هایی که بطرف سرای راه داشتند بگذاشت تا کسی را نگذارند بطرف سرای برود
چند نفر از اشرار که خواستند بزور از آنجا بگذرند دست یکی بضرب شمشیر
قطع شد و چند نفر دیگر به قتل رسیدند و فتنه جویان از مشاهده آن
حال ساکن و آرام گردیدند و صدر اعظم با مفتی کسبه و بازاریان را از جهت
بسیار اطمینان داده ساکت نمودند و این سکوت و آرامی ظاهری بود زیرا که
در باطن همه دلها از عداوت و کینه مالامال بودند و اهل بازار و کسبه و آقایان نیز
کمر قتل یکدیگر را بسته داشتند در هر حال این شورش طرح تازه بود که نظیر آن
تا بحال در این تاریخ ذکر نشده بود شوریدن ینیچریکان و سپاهیان و سایر طبقات لشکر
نوشته شد لیکن از کسبه و اهالی صنایع و حرفت تا بحال شورش و اجماع و ازدحام دیده نشده بود
تا این زمان روابط دوستی و مهربانی در میان آقایان لشکر و خادمان حرم در کار
بود و والده پیر در ظاهر به صلاح و صواب دید بکباشی آقا رفتار می نمود از تعیین کردن
صدر اعظم تازه بی مشورت آقایان معلوم شد که در داخله حرم اختلاف و اغتشاش

پیدا شده اعیان مقتدر طومار اقتدار و اختیار جده پر را می خواهند در هم بپیچند
مادر سلطان یا در حقیقه سلیمان آقا خواجه سیاه و قاپو آقاسی سلطان با تبعه خود در حرم آمده از پدر
والده پر کوشیده با آقایان لشکر مخاصمه میکردند و روز بروز اغول ملک احمد پاشا هر
دو ازان طرفین یکدیگر را به مضاربه و مصادمه تهدید میکردند جده سلطان محمد که چون چندین
سال بود در حقیقه سلطنت میکرد نمی توانست تحمل تسلط و اقتدار خواجه های سیاه بشود لهذا
ینیچری کهان را به تحریک آقایان ایشان بشورش در آوردند تا سرهای خواجه های سیاه که
طرف داران سلطان ترخان والده سلطان بودند مطالبه نمایند و عقیده همه مورخین
در خصوص میل جده سلطان بشوریدن ینیچری کهان نه برای همین مطلب ذکر کرده اند لکن
بعضی را عقیده براین است که خیال جده سلطان عزل سلطان محمد بلکه مسموم کردن او
و بر تخت نشاندن برادر او سلیمان بود که مادرش زن محجوبه مطیعه بود و از اوامر و نواهی
جده سلطان تخارج نمیکرد دیدن این عقیده با بلند همتی و خوشی فطرت و خیر خواهی ما پیکر
منافات کلی دارد و در نزد همه مورخین معتبر مرحله واز درجه اعتبار ساقط است در
هر حال اگر جده سلطان در خیال اتلاف خواجه های سیاه و تغییر وضع سلطنت بود
بمنظور بکتاش آقا همین مطلب بود و به همین خیال مخوف است ینیچری کهان را بشورانده و از برای
تسلط و اقتدار خود اسباب تازه فراهم یاد بود

آقایان ینیچری کهان که چندی در قبل سیاوش پاشای صدر اعظم تکلیف کرده بودند
که باید ده هزار نفر ینیچری جدید گرفته شود در سه بار خانه جمع شدند و به صدر اعظم
پیغام فرستادند که باید سه نفر خواجه های سیاه که قاپو آقاسی سلیمان و خواجه
ریحان و اسمعیل باشند از سرای تبعید شده به مصر فرستاده شوند یک نفر جارچی
در وقت

در وقت شب جز اجماع آقایان مقصود ایشان را از ان اجماع به اهل بر سانید
پاشاها در ان زمان خوابیده بودند و خواجه های سیاه در کشیک سلطان بیدار بودند
سلیمان آقای پیر که خزانه خود را با جمعی از رفقای خود را در حرم دیده بچنگال قتل جده پر سلطان
افتاده او را اسباب این کار رمیده انست و پانزده نفر از خواجه دیگر را این خیال
متفق شده و صد و پنجاه نفر از خواجه های سفید را مطیع فرمان خود میدانست و به
هر کاری مامور میکرد بدون تحمیق و درنگ اطاعت میکردند لکن همه انها را
مسلح ساخت از وقت بطرف اطاق پاشاها دوید و پنجره را حرکت
داده فریاد بر آورد که شما همه خوابیده اید و ینیچری کهان برای ریختن می خواهند
سلطان را بکشند و بکتاش را شوهر جده سلطان که به تخت نشانند پاشاها
فوراً مسلح شده میان حیاط ریختند پاشاهای دیگر نیز باخبر شده اسلحه گرفتند
و به ایشان ملحق گردیدند و پاشاهای اطاق که کینه آقایان را در دل داشتند
زیرا که مناصب و مشاغل مداخل دار را از برای هم قطاران خود گرفته راه
ترقی را بر روی پاشاها بسته بودند لیکن رئیس اطاق از اخلاص کیشان والده
پیر بود و سیصد نفر از خواجه ها و غیره که از طرف داران او بودند سر اسلحه
پوشیده حاضر گردیدند خاص اوده باشی که خواست پاشاها را ساکت کرده
داخل اطاقها نماید بر سر او ریختند و به ضرب کارد و خنجر پاره پاره اش کردند
سلیمان آقا از این حادثه خوش وقت شده پیش افتاد و انها را به طرف
منزل والده پیر دعوت نمود از دنبال او بدویدن افتادند یک از پاشاها در جلو
درب عمارت والده مشغول قراولی بودند بزیر ضرب هجوم آوران افتاد ساری

فرار کرد و سلیمان آقا با اتباع خود مانند شیر خانه‌کش به اطاق‌های آن پیره‌زن
ریختند و سلطان والده چون صدای همهمه را بشنید صدا برآورده پرسید آمدند آن
آقا جواب داد بلی آمدند بیرون بیا از شنیدن صدای سلیمان والده دانست
که بانی آن شورش عربده کیست و آتش از برای چیست لهذا درها را بسته
اطاق به اطاق فرار نمود و در اطاق آخری در میان دولاب جامه‌خانه
پنهان گردید سلیمان با اتباعش درها را شکسته به اطاق‌ها درآمدند و او را
از میان دولاب بیرون کشیدند یکی از خواجه‌های سفید که کوچک محمد نام داشت
بندهای پرده را بریده به گردن او درانداخت و رها ننمود تا وقتی که خفه شد این
زن که صاحب بنیه قوی بود مدتی مدید در حفظ جان خود بکوشید و از کشش و پنجه
او خون جریان یافته لباس قاتل او را ملوث نمود

صدر اعظم با رئیس افندی و دو نفر از قاضی‌های بزرگ در خانه شام
خورده می‌خواستند قهوه میل نمایند صامونجی باشی وارد شد و عریضه از طرف
ینیچریکهان آورد که سرهای سه نفر خواجه‌ها را مطالبه میکردند و صدر اعظم را
به حاضر شدن در مجمع آقایان دعوت مینمودند سیاوش پاشا در این خصوص از رئیس افندی
مشورت نمود مشارالیه ملاقات آقایان را صلاح دانست صدر اعظم عریضه ینیچریکهان را از راه پرت
کهیه حرم فرستاد و خود نیز بعد از آن برای رفع شور و غوغا عزمی در آنجا دید خواجه
های سفید و سیاه و ایچ اوغلان‌ها بهم ریخته همه از زدن و کشتن سخن گفته فریاد میزنند
و بحرف کسی گوش نمی‌دهند صدر اعظم فوراً به خانه خود مراجعت نمود و
وبه محض ورود یک نفر خواجه از طرف سلطان آمده او را احضار کرد و از وقایع
سرای

سرای و قتل والده پیر او را مطلع کرد دانسته نمیشد صدر اعظم بخدمت سلطان رسید فرمود
ای لله من از وقایع امشب خبردار شده خدمت مرا بصداقت بکن تا خاینان بسزای خود رسند
صدر اعظم در اطراف سرای گردش کرد و بعضی از درهای مخفی را گشاده یافت که شاید این
درها بحکم والده پیر باز شده بود که آقایان ینیچریکهان از آن درها داخل
سرای شوند بوستانچی باشی علی را که کیلارجی باشی فوراً حکم کرد تا خفه کردند چون
روز شد علما را بگفته سلطان دعوت کردند و تختی در برابر تالار دیوان گذاشتند
سلطان بر بالای آن جلوس نمود صدر اعظم در طرف راست به ایستاد و ایچ اوغلان‌ها
با بوستانچی‌ها و قاپوچی‌ها همه مسلح شده از همان طرف صف بستند بالتاچی‌ها
نیز با اسلاح و حربه از دو طرف صف کشیدند و سلیمان آقای خواجه که مایه این
فتنه بود رفته در پهلوی صدر اعظم بایستاد خنفی‌زاده که یکی از علمای سره و حرقه
یغندی رشیده مستعد گرفتن منصب مفتی بود به سلطان تهنیت گفته عرض کرد
که متقرر شده علم شریف حضرت رسالت را بیرون آورده مسلمانان پاک اعتقاد
را به جمع شدن در پای آن دعوت نمایند

از اینکه وقایع مذکوره در حضور سلطان وقوع مییافت آقایان لشکر با قاضی
عسکران و مفتی با بعضی از علمای دیگر در خانه ینیچریکهیه آقا آن شب را به صبح رسانیدند
چون روز شد قرار بر آن دادند در مسجد مرکزی که محل معمولی اجتماع و شورش ینیچریکهان
بود جمع شوند و قرار کارها را در آنجا بدهند همین که وارد شدند ینیچریکهیه آقاسی
خطبه مختصری در تحریک ینیچریکهان بیان کرده و در آخر گفت خواجه‌های
سیاه سلطان والده پیر را کشته‌اند باید قصاص خون او را مطالبه نمائیم

میان صدا برآورد و کز تو رورث والده پیر شده از شنیدن این سخن بی ادبانه ینکچریکان
ساکت شدند و آقایه دهشت و وحشت افتاده دانستند که ینیچریکان از کار
ایشان دل خوش نیستند اغلب علما را که آقایان طلب کرده بودند عذر آوردند
و بعض دیگر خدمت سلطان رفته در پای علم شریف حاضر شدند آنوقت در
خدمت سلطان گفتگوی تعین مفتی تازه به میان آمد زیرا که مفتی سابق
با اینکه به خدمت سلطان دعوت شده بود حاضر نگردید سلیمان آقای
خواجه با طرف داران والده جوان ترخان سلطان به انتخاب ابوسعید
افندی رای دادند و صدر اعظم بهائی افندی را که تازه معزول شده بود
تکلیف نمودند شارالیه چنین شد خوی و شیخ کوی بود معتمد نشد و ابوسعید چون
در دعوت آقای زیر بار نرفت صدر اعظم حنفی زاده را از برای این کار معین نمود
فرمان او را دادند و خواجه زاده مسعود را قاضی بزرگ روم ایلی کردند در این وقت
ابوسعید افندی که مجددا به گفته سلیمان آقا دعوت شده بود حاضر گردیده
و بالاتر از حنفی زاده به ایستاد و بطور مفتی به سلطان اظهار چاکری نمود و حنفی زاده
چون مرد ضعیف با شرمی بود و سخن نگفته بجای سابق خود که منصب قاضی بزرگ روم ایلی
بود رفته قرار گرفت لهذا خواجه زاده را قاضی بزرگ اناطولی کردند و بعد از حنفی زاده
فرمان منصب مفتی را مطالبه کردند عذر آورد که حاضر نیست و بخانه خود فرستاده است
و تاج زاده که قاضی بزرگ روم ایلی شده بود از پس دادن فرمان خود پشیمان گردید
چون این کارها انجام گرفت منادیان از بالای مناره ها صدا بلند کردند
و مسلمانان را به جمع شدن در پای علم شریف دعوت نمودند مسلمانان فوج

فوج

فوج از همه طرف حرکت کرده در پای علم شریف جمع شدند نه تنها سپاهیان و جبه چیان
بپای علم آمدند بلکه ینیچریکان سرباز خانه قدیم نیز از رفقای سرباز خانه تازه مفارقت
کرده در پای علم حاضر شدند و از آمدن ایشان آتش غیرت حامیان تاج و تخت سلطنت
افروخته تر گردید و بر قوت قلب ایشان افزود به صواب دید ابوسعید مفتی خط شریف
به ینیچریک آقاسی و سه نفر از صاحب رتبه های او و قول کهیا و تکباتش آقا صادر شد که
در دیوان حاضر شوند و الا آنچه مقتضای عدالت است با ایشان رفتار خواهد شد آقایان
از ملاحظه آن خط شریف تکان خوردند و در جمعیت حامیان ایشان ضعف عظیمی
حاصل شد و ینیچریکان سرباز خانه جدید جمیعاً به طرف سرای هجوم آور شدند و علمای
که از مسجد بیرون رفتند و آقایان در درون مسجد نشستند قره چاوش در جواب
آورنده خط شریف گفت ما یاغی نیستیم و از اینجا نیز بیرون نمی رویم و اگر بخواهند با ما حمله
نمایند در مقام دفاع خواهیم بر خواست تکباتش آقا کیسه های مملو از مسکوکات طلا و نقره
گفت آوردند تا ینیچریکان را تطمیع کرده برگردانند کیسه ها دست نخورده ماندند
قول کهیا تکباتش را ملامت کرده گفت خیانت و لئامت تو ما را به کشتن داد اگر
این پولها را زودتر آورده به ینیچریکان تقسیم کرده بودی احتمال داشت از پیش ما نروند
علمائی که از مسجد بیرون رفته بودند بعضی به سرای سلطان و برخی بخانه های خود رفتند
و عبد العزیز مفتی معزول به طرف باغی که در پر امان تیا داشت روانه گردید
و آقایان لشکر شرمنده و متوحش در مسجد ماندند این اشخاص سابق بر این
روی غیر از نهایت مغرور و متکبر بودند حالا در خفیه عریضه های ذلت آمیز خدمت
صدر اعظم و سلیمان آقای خواجه نوشته اظهار اطاعت و ارادت می نمودند ابوسعید

مفتی صلاح دران دید که در حالتیکه بطور عمومیت با آقایان لشکر رفتار نمایند صدر اعظم
می خواست سیلحدار سلطان را جهة آقائی ینکچریان انتخاب نماید مفتی صلاح
ندانست و گفت احتمال میرود که ینکچریان دیگری سالار برای آقائی خودشان
قبول نمایند بهتر آنست که علی العجاله یک نفر صاحب منصب معقول از میان ینکچریان
جهة این کار انتخاب شود لهذا اینک بابباشی چلبی را در حضور سلطان آقای ینکچریان
کردند و سه نفر دیگر بجای یانپ سرتپ را هم کهیا و سکبانباشی و صامونچی
باشی بودند تعیین نمودند آقای سابق قره چاوش را حاکم تمسوار که قبل کهیای
معزولی را حکومت بوسنی دادند و به محرک شورشها و مایه فتنه ها کتاش آقا
سنجاق بورسا را واگذار کردند بوسنی یارا (کردن مجروح)
محمد پاشا احکام مزبوره را جهة آقایان ببرد و ایشان در کمال اطاعت
و ادب احکام را بر گرفتند با این حالت صدر اعظم و مفتی در سرای باندند
و ینکچریک آقای تازه از برای حفظ نظم و امنیت در شهر مشغول گردش گردید
در همان شب نعش والده پیر را با جمع کثیری از زنان از سرای سلطانی بیرون
آورده به سرای کهنه بردند و بعد از تغسیل و تکفین با آداب و احترام تمام در پهلوی
قبر شوهرش سلطان احمد مدفون ساختند اگرچه لشکریان او از بزرگ و اقتدار
هشت داشتند لیکن همه اهالی مملکت از فقدان آن ملکه قرین افسوس ماندند
بودند زیرا که زن بلند همت و وسیع الخیال و خوش فطرت و پاک دل بود
مداخل زیادی که از بابت خاصه سلطانی به او عاید میشد همه را در راه مصارف
خیریه و مبرکم صرف مینمود کارها و بناهای بزرگ که در اسلامبول ساخته است و حالا هم به نام

والده معروف است از بناهای او میباشد یک مسجد در اسکوتاری ساخته به اتمام
رسانیده او نیز به اسم خودش معروف است مسجد دیگر در اسلامبول بنا کرد و بعد از او
والده سلطان محمد چهارم به اتمام رسانید و در قاهره بنای خیر ثابته گذاشت
مراتب ارادت مذهبی به کمیه در اوش خلوتی رساند مخارج سادات و فقرای
مکه را متحمل میشد مدیونین را که قوه ادای دین نداشتند از آن مهلکه نجات
میداد بیوه زنان و یتیمان وظیفه خواران او بودند تقسیم صدقات را به
نوکران و پیشکاران دایمی گذاشت خود مریض خانه ها و زندانها رفته سرکشی میکرد
و صدقه میداد وقتی که از خدمات بعضی از کنیزها راضی میشد ایشان را
آزاد میکرد و به نوکرهای معقول آزاد شوهر میداد و امر گذران و مدار
معاش آنها را مضبوط و معتبر میکرد دخترهای فقرا را جهاز میداد تا شوهر بروند
و همیشه مرا طلب بود که حالت آینده مردان و زنانی را که خدمتکاران
او بودند خوش و آسوده نماید همه این صفات حسنه را نه تنها مورخ معروف محمد
خلیفه که در آن وقت قهوه چی باشی بود در تاریخ خود ذکر نموده است شارح المنار
زاده نیز در بعضی این اقوال با او شریک است لیکن بجهة اینکه اغلب اوقات
در وجوه خزینه عامه تصرف کرده در خزینه خاصه خود ضبط می نمود او را ملامت
می نمایند در هر حال بعد از فوت والده در خانه او پنج صندوق مملو از دوکا
یافته شد و در جامه خانه او دو هزار و هفتصد طاقه شال بود پنجاه هزار قروش
قیمت کردند (هزار قروش تقریبا پنج تومان است گویا مولف در عدد شالها
یا در مبلغ قیمت سهو کرده باشد) این ملکه با خدمتگزاران خود بطور ملایمت و مهربانی

رفتار میکرد با آنها که همیشه در معرض اذیت و آزار خواجه‌ها واقع بودند در خانهٔ او هفته
پنج روز کشیک و قراولی داشتند دو روز دیگر را از دو مرخص بودند با این همه صفات
حسنه و طینت خوب و فطرت پاکیزه شایسته نیست که نسبت خیال قتل و مسموم
کردن پسر خود سلطان محمد را به او بدهند و حال آنکه زن بسیار مقدسه با تقوائی بود
در آخر کار به تبعید آقایان لشکر که مایهٔ اغتشاش و محرکین شورش
بودند اکتفا کردند و بعد از دور شدن آنها از پای تخت درصدد تنبیه و سیاست ایشان
برآمدند بکتاش آقا عوض اینکه به بورسا برود در اسلامبول پنهان شده بود و آنها که
متفحص و جستجو بودند بویاجی حسن (حسن صباغ) او را پیدا کرده خواست گرفتار
نموده بسرای ببرد دلاور حمزه چاوش مانع شده گفت آقای پیره که ینکچریان
به این رسوائی راضی نشوند لهذا او را بر مادیانی نشاندند و بطرف سرای
بردند اطفال و اراذل و اوباش چوب و سنگ بر او زده فحش
و دشنام میدادند با افتضاح تمام رسوا و مجروح به در سرای رسید در
آنجا به مهر خواجه که سلطان والده را بدست خود کشته بود برخورد دل
سیاه بدقماش به بکتاش گفت ای خاین من به تو چه گفته بودم که سر مرا
در خطرهای دیگر مطالبه کنی بکتاش ابروها را فرو کشیده گفت ای پیر
غضب میشوم مرا از حضور منحوس خود نجات بده بحکم سلطان او را خفه
کردند و جلادش را بدریا انداختند و اموالش را ضبط نمودند در خانهٔ او طاقچه
در زیر حوض که پر از آب بود یافتند و آن طاق مملو از دوکاهای تاجدار ترکی بود
و به علاوه دو قدح پر از دوکا و بعضی مسکوکات و خزاین دیگر نیز بدست آوردند
قره

قره چاوش ینکچری آقای وزرا هم از گرفتن حکم حکومت تمسوار براه افتاده بود بابا حسن
که حالا در جزو قاپوچیان برقرار شده بود در بورغاز بر او رسید و مکتوب
سلطان آورد و سلطان خیانتهای او را مذکور داشته حکم قتلش را داده
قره چاوش گریه میکرد و میلرزید بستانجی باشی او را دلداری میکرد و به او گفت
آقا این گریه‌ها را عنایت زهره ترکیه‌ای چالا دیرست و به دو نفر غلام اشارت
کرد تا او را به قتل رسانیدند و نعش او را غسل داده در پهلوی مسجد امیر بخارا مدفون ساختند
قول کهیا که بطرف ارنی رفته بود در مونغار خبر قتل قره چاوش را شنیده فهمید
که عنقریب به او ملحق خواهد شد و بدخترزادهٔ محمد پاشا وزیر که در آن حدود بود
حکم قتل مشارالیه را فرستاده بودند قول کهیا این مطلب را دریافته راه خود را تغییر داد و بطرف
فرحق رفت و از آنجا بطرف اورخان حصو شتافت در آنجا مأموری که از برای قتل او فرستاده شده بود
با جمعی که از اهالی قرای آن حوالی فراهم آورده بود در رسید رشادت
کهیا که کمتر از رنگ و تشنج نبود مدتی مشغول دفاع شد تا تیر در ترکش داشت دشمن را
از خود دور میداشت همین که تیرها به اتمام رسید بر او حمله کردند کثرت عدد
بر قوت بازو بچربید او را گرفتند و به نزد محمد پاشا که تازه از راه رسیده بود
بردند مرگ را دلیرانه دریافت و سر را مردانه بر باد داد و مانند دو نفر رفقای
خود بکتاش و قره چاوش عجز و لابه نکرد و گریه و زاری ننمود سر او را به اسلامبول
فرستادند و در پیش درب سرای سلطانی در انداختند اموال او را ضبط کردند
مبلغ معتنابه عاید دیوان گردید پس از هزار کیسه را مأمورین از میان بردند (کیسه ده تومان است)
برادران مراقی کتابچه که بدست آمد چهار میلیون آقچه از خزینهٔ سلطان وارد کیسه

عزیز مفتی که به دعوت سلطان حاضر نشد، نفوذ آقایان لشکر رفته بود از در دربار در مخوف گرفتند
و در سفینه نشانده بجزیره شیکیش تبعید بعد صاری کاتب را که رئیس دفتر محاسبات بود یک
روز بعد از تبعید آقایان گرفتند چون صدر اعظم را از اسرار آقایان مطلع ساخت
بر آن واسطه از قتل او گذشته بود لیکن یک لطیفه که مشارالیه در حق صدر اعظم
دوررا گفته باعث خنده زیاد آقایان شده بود بخاطر صدر اعظم افتاد و به قتل او فرمان
داد و آن مطلب چنان بود که یک روزی صاری کاتب از مجلس دیوان نزد آقایان رفت
پرسیدند از کجا می آئی گفت از بازار برده فروشان آقایان زیاد خندیدند زیرا
که صدر اعظم و اغلب وزرا از رتبه غلامی برتبه صدارت و وزارت رسیده بودند
صاری کاتب که پسر حرامزاده یک از راه زنان روسیه بود مجال نداد که طناب به حلقش
اندازند به عالم دیگرش بکشانند و با کاردی که داشت خود را هلاک ساخت مورخ
عثمانیه میگوید صاری کاتب در این کار پیروی ملت خود را نمود زیرا که رعایای روس
چون بنده و برده‌اند لاکن چو پاشند از کثرت زحمت و شدت مشقت اغلب اوقات
خود را بدست خود هلاک میسازند ولی برادر که صاحب شغل و کاری نبود در جرم
و فروش مناصب در نزد آقایان وساطت و دلالی میکرد و صدر اعظم کینه و حقد
و یک کمربندی که دو هزار دوکا ارزش داشت به صدر اعظم داد و جان خود را خریداری
نمود موقتاً چلبی رئیس افندی معزول شده تذکره‌چی باشی حسین افندی شامی بجای
او منصوب گردید ملک احمد پاشا صدر اعظم سابق بحکومت سلیستره مأمور شد کتخدای
او قوچ محمد بیک باب عالی خواسته شد تا حساب خود را پس بدهد
از جمله اموال عمر آقا کتخدای کنتاکش که ضبط دیوان نمود نه هشتاد و دو ثوب خرقه خز و چهل نفر کنیز
جمیله

جمیله و چهار بوده که قبا و چهار جواهر نشان در بر داشتند
از جمله علمای قدیمی زاده که به اتفاق مفتی در حمایت آقایان اصرار داشت حکم شد اخراج
بلد شود و بواسطه شفاعت مفتی رئیس بابا دات زیرک زاده عبدالرحمن افندی و آن
پایاق ابراهیم افندی برستانه از حبس و تبعید معاف گردیدند و صدر اعظم بهائی
افندی شیخ سابق را اذن داد که به اسلامبول مراجعت نماید و این اظهار مهربانی جهة
آن بود که ملک احمد پاشا در ایام صدارت خود خواسته بود سیاوش پاشا را
تبعید نماید بهائی افندی تمکین نکرده فتوا نداده بود لیکن این رفتارهای محبت آمیز
در حق بهائی مخالف میل علم او مفتی تازه ابو سعید افندی بود از وقوع این تغیرات
و تبدیلات در کارها قیمه گوشت ارزان شد و اهالی پای تخت از این بابت کمال
خوشنودی را حاصل نمودند زیرا که آقایان محتکر بجهة گران فروختن گوسفندان خود
قیمه گوشت را زیاد کرده بودند در روز عید انعام معمولی لشکریان داده شده و
پنجاه هزار قروش زیاد آمد معلوم شد که این مبلغ را آقایان هر ماهی به سرقت
مینمودند در آن وقت قزلر آقاسی سابق ابراهیم را که در روز فتنه سرداران سلطان که
اسباب مجروح شدن و غش کردن سلطان شده بود از مصر تبعید کرده بود
به بهانه اینکه در قتل سلطان ابراهیم آقایان لشکر هم عهد بوده است به قتلش فرمان
دادند و شربت دار را که نسبت به ساختن شربت مسموم به او متهم بودند اخراج بلد
کردند کتخدای لبنه‌چی‌ها را نیز با چند نفر تبعه او از سرای بیرون کردند و قزلر
آقاسی مورا معروف به کهنه سلیمان آقا را که باعث قتل سلطان والده پیر و باعث اعدام
و انهدام آقایان شده بود بجای او منصوب نمودند تسلط و اختیار شاه‌زاده

در کارهای دولت بجائی رسید که عده و اشباه ذرّه‌های آن معلوم نبود و شاه را لیه را
در مجلس دیوان تهنیت گفتند و از تسلط و حکومت خواجه‌ها را که از رابطه
شوریدن در حرم حاصل کرده بودند استحکام داد در دولت قوی ترکشت
عثمانیه انواع مردم از ینیچریگان و سپاهیان و هنرگران و فقها و ایچ اوغلان
واهل حرفت و کسبه بازار بواسطه شورش
و یاغیگری یک چندی صاحبان تسلط و اقتدار
شدند لیکن در هر وقت طغیان آشکار دولت به
رذل ترین و بی رتبه ترین موجودات
که خواجه های سفید و سیاه باشند و
اغا و شایح و عاقبت امر و
اعمال آنها در جلد سیم
ان شاء الله تعالی ذکر
خواهد شد

یزدان

یزدان یکتا و خداوند بی‌همتا را سپاس که ترجمهٔ جلد ثانی تاریخ سلاطین عظیم‌الشأن
آل عثمان که برحسب امر قدر قدر اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه عدالت
آیین هنرپرور و مهر طور سپهر اورنگ خورشید افسر السلطان ابن السلطان
والسلاطین و خاقان ابن الخاقان ابن خاقان و الخواقین به ترجمهٔ آن مأمور بودم
در چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۰۷ تقریباً یک هفته قبل از ورود موکب همایون در مراجعت
از سفر سیم فرنگستان به دارالخلافهٔ باهرهٔ طهران به اتمام رسانیدم و انا العبد
الفقیر الحقیر زکی ابن الحاج میرزا مقیم العلی آبادی المازندرانی غفر الله لنا و علی آبائنا و اجدادنا

